

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7571

۲۹۴۹
۹۱۲۱۵
۷۵۷۱

۳/۳/۸۸

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله على السرا والفرار والشكر لله على اعطائه النعم والالا والصلوة والسلام على صاحب البيت الفخري
كان في جمع الانبياء وضيائهم كالبدر في عالمهم والى اصحابه كالنجوم والى كالبدر في عالمهم والى كالبدر في عالمهم
اما بعد فيقول العبد الضعيف الراجي الى رحمة ربه القوي السيد صدر الدين احمد بن سيد كرم الله وجهه
الموسوي الخنفي القادري البوهارى البهروانى عفا الله عنه كچون درين زمان فساد تو امان شمس از اهل
اين زمان را وديم كه از طريق مستقيم اهل سنت و جماعت عدول نموده ايل بنده ب باطله نواصب پيدا شده
اعترافات ريكه و نزيان سراني ميوده در حق حضرت مفضل و سيد الشهدا كرامت ميكنند و خود بنظر اهل
سنت ميگويند و در حقيقت شني نميند و در نديب اهل سنت كجا جاز هست كه حضرت مفضل را اهل خلافت
و حضرت حسين را باغي پندارند و احوال الله من ذلك و سيند ايشان از محبت بنى اميه اينقدر راست كه كجا
فوق نيز پديد و علم فضل اميه ابييت مينمايند و ميگويند از اير ابييت بنى اميه حضرت مفضل و حسين را باغي
امام نموده و ديگران را امام گفتن ناجاز هست چرا كه خلافت پائشان نرسيده و ايشان اهل نبوت و كرامت
هم گفته شود ايشان مجروح و صاحبزادگان بودند و فخر ترانيت كه نواصب نيز ايشان را اهل علم و علمي است
باس اهل سنت كه مقتديان اهل سنت از ايشان اخذ علم نموده اند چنانچه تفصيل در مقدمه مذكور خواهد
شد بعضي را سبب انچه نزيان سراني طلب جاه است تا در نظر جمال بزرگ نمايند و مردم امان را حق
گويند و بنده و عجب است كه اينقدر نفي نمند كه نزد علماء باعث مضحكه ميشود چه امر حق را بر خلافت آن ان نمودن

CHECKED 1996-99

انکسار جهالت و حماقت خود است و در دنیا موجب رسوائی و بیعت و باعث شرفان عاقبت است پس
 نتیجه این عقیده شش تقریر شود شرفان الدنیا و الآخرة است خیر الدنیا و الآخرة و ذلک الشرفان و الخیران و الخیران و الخیران
 ایشان است کسانی که از احوال خیر مال و بیعت و واقف نیستند اگر بر قول باطل این نواصب غی ثا اعتماد نمایند
 و چیز سه بگویند فی الجمله معذور اند و طرفه تر نیست که بعضی کسان را چنین نیز هستند که با احوال بیعت و انانیت
 و محبت نیز میگردانند و آنرا محسوب یا حسب جاه و بر خلاف عقیده خود تقریر می کنند لاجرم حسب سبب سبب این کسان
 تألیف نمودم درین کتاب بعد از ذکر ایضا عشر ذکر دیگر علویان که اهل علم و صلاح تقوی اند و نه سست و
 احوال علم و فضل و دیگر سوانح عمری ایشان بیشتر ذکر نموده شد تا با تفصیل معلوم شود که ایشان را در هر بیت
 چه قدر اعتبار است و از که روایت دارند و از ایشان چه قدر مردمان روایت نموده و بعد از روایت حدیث
 دیگر علما سے این طائفه عالی چنانکه و از که اخذ علم نموده اند و مردم را چگونه تربیت نموده اند و در راه دین چه قدر
 کوشش بجای آورده اند و چگونه زندگی کرده اند و این جماعت قابل قدر هستند یا نه و باید دانست که علم و تقوی
 ابلهیت مخصوص درین دوازده تن ندانی اگر چه ایشان بجز فضل و تربیت مخصوص اند و دیگر بسیار کسان ازین
 جماعت چه در طبقات اولین چه در ستارترین علما و اقلیاء گذشته اند بر اسی نموده قطره از زخاری و اندک که از
 بسیاری چند کسان را درین کتاب ذکر نمودم تا معلوم شود که چه قدر علما و صلحا درین قوم گذشته اند و در ضمن تحریر
 احوال شان جواب بعضی اعتراضات نواصب غی نیز حاصل خواهد شد و چون احوال علویان غیر از این
 اثنا عشر هیچ کتابی مشروحاً بنظر نمی آید خصوصاً کتابیکه مخصوص در احوال علمای علوی باشد از نظر راقم
 حروف نگذشته و نیز تواریخیکه درین دیار شائع است در اکثر سے آنها فقط بزرگ کلمات و عبارات اکثفا
 نموده احوال علم این جماعت و دیگر سوانح عمری بعضی کتب تحریر آورده لاجرم اکثر کسان ناواقف بوده از علم و
 فضل این جماعت گرامی انکار میکنند لهذا خواستم که کتابی شتبه احوال علم و فضل این طایفه علییه جمع نموده شود
 تا دیگران در حق این گروه که بنیض علی علیه وسلم برای تسکات ایشان در امر دین امر فرموده و همیشه قال
 انی تارک فیکم لتقلین احدیها اعظم من الآخر کتاب الله و عترتی منی تسکوا به ان تضلوا بعدی برلمان نباشند
 و بموجب فرمان قرآنی فاقبضوا کثیر من انطق ان بعض انطق انهم انان و اجتناب نمایند چون خواهش این خطیب
 در خاطر فائزین چنان جای گیر شد از قلت بضاعت خود ترسیده مدتی در مدتی این امر خرقه وقف نمود و چنانچه
 بمقتضای من همت فقیر استمندی نهاده شد محکم علما شوم و در حق من گویند که

کلائے ملک بکب را کوشش کرد سخن گفتن و بکر جان سفتن ست نه انجیر شد نام هر سید و گر انجیر خور مرغ بود سے فراخ	ملک نویشتن را کوشش کرد نه هر کس سزای سخن گفتن ست نه مثل زبید ست هر یزد نه اندر سے یک انجیر بر پنج شلخ
<p>پایین نشانی این خواہش با مضار ساینده نیست و تا آنکہ برادرم و تحت جگرم سید سراج الدین احمد سلاستہ تعالیٰ بزرگین اندیشہ و اتعہ شدہ گفت کہ چون این کتاب تالیف ست تصنیف خون بخور کہ چه باشد و شما بانشید مگر تا قبل باوصف درستی نقل بفرمان نمودن کارها امان ست باجملا بر تالیف این کتاب نہایت واگیر نمود و پیوستہ است دعا کی آن سید و من این کار را برادر و زود و فدای انداختم تا آنکہ جلیسان من مولوی حبیب الدین احمد مدرس اول و مولوی خادم حسین مدرس دوم و سید ظل الرحیم امین مدرسہ جلالیہ پوہار و یزدخواست برادرم شدہ متفقہ شدند و دیگر بعض احباب نیز استماع جمع و تالیف این چنین کتاب نمودند و چون از ہر جانب استعدا و امر فرمودیدم و خاطر این اغرہ بر من عزیز بود و خاطر اندیشہ فراغ ساختہ شود کلا علی اللہ درین امر عظیم شرم نمودم</p>	
چو بازار مناسا گرم تر گشت توکل کردم و جستم بر دار سے	دلہ زاندریشہ بے ازدم تر گشت ز بازار وی توکل ست یا سے
<p>و از مشاہیر کتب تفاسیر و احادیث و سیر و تواریخ و اسماء الرجال و تصوف و ادب و عقائد نقل مضامین نمودم و چون بچکول گدایان از ہر دے فہم اند و ختم و چون مرتق صوفیان از جملے پارہ برد و ختم ویرشتہ مناسبت بر یکدیگر کشیدم</p>	
متن زہر گوشہ یا فہم	زہر خرمنے خوشہ یا فہم
<p>اتمس از ناظرین آنکہ ہر فہم کہ در مذاق شان خوشگوار آید ذائقہ و چاشنی بر دارند و آنچه تلخ نماید بنیاد ازند و شروع این تالیف در سلسلہ شعبان سنہ ثانیہ و ثلثیہ بعد الالف و تمام آن یوم الاثنین ثلث و عشرين من فی الحجۃ ثلث و ثلثیہ و الف من الحجۃ اتفاق افتاد و الحمد للہ علی ذلک و کتبہ ہائیکہ وقت تالیف این کتاب پیش نظر بود و چند یاد کریم تا ناظرین معلوم نمایند کہ ماخذ ان کیست کہ درین فائدہ ہست کہ بعد معلوم نمودن ماخذ اگر بدانند کہ قابل مطالعہ ہست بر غبت تامہ بطالعہ مشغول شوند و الا چہدا مفتی سیح اوقات نمایند مگر۔</p>	

<p>از کتب تفاسیر عالم التزلی لایمام محی السننه البغوی و کتابت زنجشیری و دور منشور جلال الدین سیوطی و کلید فی استنباط التزلی لسیوطی و اتفاق فی علوم القرآن لسیوطی و جامع البیان فی تفسیر القرآن للزمخشیری و روح البیان للشیخ اسماعیل حق و غرائب القرآن للحسن بن محمد النیشاپوری مشهور تفسیر نیشاپوری و تفسیر ابن عباس و تفسیر کبیر فخر الدین رازی و تفسیر محی الدین محمد بن عربی و تفسیر طائسین کاشفی و تفسیر فتح العزیز از شاه عبدالعزیز و بلوی و تفسیر ابوسعود و از کتب احادیث صحیح بخاری و شرح آن فتح الباری لابن حجر عسقلانی و اشیاء و آثار القسطلانی و تفسیر القاری للشیخ نورالحق بن شیخ عبدالحق الدهلوی و صحیح مسلم و شرح آن نوادی و ذخیر النبی و شرح شفا فی قاضی عیاض للملا علی قفاری و حسب الساجد و نه زنجیری و اشیاء اللغات فی شرح الشکات للشیخ عبدالحق الدهلوی و شرح سفر السعادت للشیخ عبدالحق الدهلوی و ما ثبت من السننه فی ایام السننه للشیخ عبدالحق الدهلوی و تعقیبات علی الموضوعات لسیوطی و غیرهم و از کتب سماء الرجال تاریخ خفیه بخاری و مقیاب لابن عبد البر المالکی و اسد الغابہ فی معرفه الصحابه لابن اثیر الجزیری و تهذیب الاسماء للنوادی و تقریب تهذیب لابن حجر عسقلانی و اصحاب فی تمیز الصحابه ایضا للعسقلانی و میزان الاعتدال للذهبی و خلاصه التذیب تهذیب الکمال للمحقق صفی الدین و کشف الاحوال فی نقد الرجال لمحمد غوث المدرسی و از کتب سیر و تاریخ الکامل لابن اثیر الجزیری و مروج الذهب للمسعودی و ترجمه فتح اعظم کوفی و ترجمه تاریخ یحیی بن جریر طبری و کتاب المعارف لابن قتیبه و وفيات الاعیان لابن خلکان و ترجمه صواعق محرقة فی الرد علی الکفر لابن جریر المیشی و تاریخ دول الاسلام للمحقق الذهبی و اخبار الدول للقرطبی و کتاب المعرفه فی تلخیص العرب الیه و از کتب ابن خلدون و ترجمه فتح عجم لخواقدی و فتح شام لخواقدی و کتاب السیره لابن هشام و مواهب لدین القسطلانی و در وفتة الاحباب فی سیر النبی و الآل و الاصحاب للشیخ جمال الدین محدث در وفتة نصف احوال و در وفتة الشهداء للحمید بن اویس و احوال الکاشفی و علاج البؤة للبعین الدین الهروی و علاج البؤة للشیخ عبدالحق الدهلوی و اخبار الاخیار فی اسرار الابرار ایضا من و جذب القلوب الی ديار المحبوب ایضا من و از کتب الخفا عن الخلفاء و از کتب الخلفاء للشاه ولی الله محدث الدهلوی و شواهد النبوة لولانا عبد الرحمن الجباری لسیوطی و از کتب الخفا عن الخلفاء و از کتب الخلفاء للشاه ولی الله محدث الدهلوی و شواهد النبوة لولانا عبد الرحمن الجباری</p>	<p>از انصاف شان چشم دارم یک گرافساند بینند از کار دور و گریزند از دور و در موج موج</p>
---	--

و نفیست الانس من حضرات القدس ایضا الکجائی و در وصف الراحین فی حکایات الصالحین للامام عبد الله الکیا
و تکلمه ان و خلاصه الفاخر فی مناقب الشیخ عبد القادر الفیکلی فی تذکرۃ الاولیاء للشیخ فرید الدین عطار الشیبا پور
و کتاب الطبقات الشعرانی و کتاب الطبقات خلد الخافض ابن حجب و کتاب طبقات الخفیه للملا علی قاری
بنایع الموده سلیمان الحسینی البلیغی القندوزی اعلام الاخبار لکفوی و اعراس و منتخب السیر و شجرات عدن الحیات
علی بن الحسین الواعظ الکاشفی و جواهر البحور فی تاریخ مصر للبلیغی و منتخب التواریخ لیسویف الالکی و خزینة الایمان
لمفتی غلام سرور لاهوری و تاریخ قرطبه للملحق قاسم و آیین الکبری و اکبر نامه لابی الفضل العلومی و مرآت الخیال لشیخ
بروسه و غیره و از کتاب تصوف فقیه الطالبین للشیخ عبد القادر الجیلانی و کیمیای سعادت للامام محمد الغزالی
و اجامه العلوم ایضا کشف المحجوب علی الغزالی و جواهر البحور فی تاریخ مصر للبلیغی و منتخب التواریخ لیسویف الالکی
و فتوحات مکیه لابن العربی و از کتب عقائد اهل سنت و جماعت تمیذ ابو سکور سالی و شرح فقه اکبر للملا علی
قاری و شرح عقائد نفسی للعلامة سعد الدین التفتازانی و اتمام الدرر لفرقة التفاسیر لیسوی و عقاید جلای للملا
جلال الدین الدوانی و تکمیل الايمان للشیخ عبد الحق الدهلوی و تحفه اثنا عشره للشاه عبد الغزالی الدهلوی و از کتب
ادب الکامل للمبر و قلیوبی و مستطرف و از کتب ایمیہ کشف الغره فی معرفۃ الاثر لیسوی و ارشاد شیخ مفید و
حقائق المصیبه لعماد الخرموی اشیعی چون از ارشاد شیخ مفید و کشف الغره و دیگر متقدمین اهل سنت اخذ روایت
نموده اند و حقائق کتابیست که مولف آن اگر شیعی است مگر اکثر ماخذ آن کتب اهل سنت و جماعت است
و مولف تعصب مذهبی را راه نداده و لاجرم در بعضی مقام مضامین که مخالف مذهب اهل سنت نیست ازین
کتاب نقل نموده و چون این کتاب فقط در ذکراحوال اولاد و متوفی که در آن بیشتر فرع مصطفوی اند و در
لاجرم این کتاب را وایح المصطفی من از بار الرضی نامیده شد یا الله التوفیق التماس از ناظرین بکمین
آنگاه بر قلت بقضاعت این چندان نظر نموده این کتاب را از پای اعتبار ساقط ننسازند بلکه بدان نظر کنند که
ماخذ آن کیست و نقل صحیح شده یا نه انظاری اما قال لا تنظر الی من قال

نشان بدین متدوین گویست	که از دست بقیدری آید بدست
که افتد با عیاز قرآن شکست	اگر خواندش بے خرد و دوسکست

هر چند که این کتاب مدلل از کتب معتقدین اهل سنت و جماعت است و خلاف عقیده اهل مذهب چندی نیست امید
چنان است که کسانی که با اهل بیت نبوی عقیده صافی دارند بمطالعہ این کتاب خوشوقت خواهند شد و اگر کسی که

سینه شان بولای نبی امید ملو است تا خوش خواهند شد و جاهلان قاطبته ناپسند خواهند کرد پس درین مقام سخن حکیم ثانی نقل کنم -

خو ر م عظم گرا ل بوسفیان چون زن شد خدای من خوشنود مالک و دینخ اربو غضبان جابهان جمله ناپسند کنند آنکه باشد سخن شناس حکیم خو اندک است ز جود ل پریریم	نشوند از حدیث من بشادان مصطفی را روان ز من آسود غضب او بگو مرا چه زیان در سیر جمل رشید کنند بچو مستر آن نهد ورا تنظیم مصطفی محمد را با فک قدیم
--	---

مقدمه کتاب باید دانست که امام بر چند معنی استعمال میشود و اول خلافت که آنرا امامت کبری گویند چون امامت خلفای راشدین و دوم امام فی العلم مانند امام ابوحنیفه و شافعی و احمد حنبل و مالک و محمد بن اسماعیل بخاری و نسائی و غیرهم سوم امام فی الصلوة که او را امام مسجدین گویند پس مراد از اینده اثنا عشر که امام است بدانکه نزد امامیه امامت کبریست مراد است از اول سنت و جماعت بود از حضرت مرقی و جنین باوصف استحقاق و قابلیت خلافت امامت فی العلم و التقوی مراد است و در حق زید شهید و محمد بن عبد الله که لقب نقیض زکیه است حسین بن علی صاحب فتح اهل سنت متوقف اند و در کتب اهل سنت تصریحی بان دیده نشد مگر از عبارت متقدّمین چنان مستفاد میشود که ایشان را نیز خلیفه پنداشته اند و اگر امام ایشان انتظام نیافته مگر چونکه بیعت ایشان شده و کبرای وقت اطاعت ایشان نمودند و ایشان خروج نمودند و دیگر سر و طاعت امامت در ایشان موجود بود ایشان هم امام بودند و مخالفان باقی بودند و بحکم این قول و طویل است و آن خارج از وضع این کتاب است باز نگفتم در حق ایما اثنا عشر بعد از حسین زتن که مانند اول ایشان علی بن الحسین و از ایشان محمد بن الحسن و اسکندر است اگر ایشان امام فی العلم بودند پس در کدام فن امام بودند و تعداد ایشان و کدام طبقات است جوایش است که چون ایشان در جمیع علوم دینی افضل وقت خود بودند و از ایشان را علی العموم امام گویند و ابوحنیفه و امثال ایشان را امام فی الفن گویند چنانچه عبد العزیز در تحفه اثنا عشریه تصریح بدان نموده با جمله اهل سنت بدان قائل اند که این زتن بعد از صحابه کبار افضل شمراند و در وقت خود چنانچه در مقام خود مذکور خواهد شد و استحقاق خلافت در ایشان

بر وجهی که در احوال بود و اگر ایشان دعوی امامت نکردند و جمیع ایشان نیز واقع نشده و ظاهر اینست که از امامیه و بعضی از اهل سنت ایشان امام بودند مگر از حضرت منقوع بودند چنانچه ابن صباغ مالکی کتابی در بیان عزت ائمه خود و از اصول امامیه گفته اند که امام نام ندارد و آن کتاب را در دوازده باب قرار داده هر بابی برای اثبات امامت و مناقب ائمه دوازده گانه که اول آن مرقضی و آخرین محمد بن الحسن العسکری است مقرر داشته اند و امام شافعی را بمسئله تشیع متهم ساخته اند و همچنین ابن خلکان برای امام ابو عبد الرحمن نسائی نیز گفته که آن تشیع و سبب این اتهام که بیشتر متبایب با اهل سنت است و الا ایشان ازین اعتقاد بهتر اند و درین زمانه نیز کسی که زبان بمناقض با اهل بیت می کشاید یا کتابیکه در آن مناقب ایشان بیشتر باشد مصنف آن را نیز تشیع متهم می سازند باینکه را قلم حروف از اعتقادات تشیع و سبب آن می اندازند و سبب اینست که سبب تشیع را می نمایند و در حق خلفای اربعه که یکی از آن بصدرق و سبب موهوم است و در همین باب دوازده حروف و سبب این حکم و حیا که در روایح این علم و شجاعت مشهور است و از او پس از مرتضی و سبب برادر است و از این دوازده و سبب کفار جمیع اسلام یافتند و از سبب این مسلمانان مرفه الحال شدند و از چارین مشرکان عرب و چوایح هند و آن شدند و بدست یکی فتح یاب و از دیگری استیصال کیا شد و از دیگری فتح قرآن و از دیگری فتح خیمه میر آمد اعتقاد نیک دارد و هر یک را مقتضای خودی پیدا در دوازده گفته اند و البته باز باید دانست که چون بکلمه تمسک با اهل بیت نمودن واجب است چرا مقتضایان اهل سنت در فقه و علوم دینی از ایشان کم تر است که نموده اند و حال آنکه ایشان علم الناس بودند و جایگاه است که سبب تسلط نبی امیر دینی العباس از ایشان کم تر نبی تمسک نمودن توانستند چنانچه خصم بهری را پرسیدند که در حدیث اینقدر ارسال بر ایستنی و نام برادی را چنان می بری گفت این غیبت است که یکس تا این زمان از من نه پرسیده اند و اگر حدیثی که احوال می کشد از حضرت مرقضی روایت دارم جمله اهل من می باشد و سبب مگر از خود نبی امیر از ایشان کردن نمیتوانم که زمانی از خلفا امام مالک زمان نبی امیر از امام جعفر صادق روایت نموده و آنکه زمانه نبی العباس در آن وقت از روی روایت که مکرر دیگر را هم با خود نموده و کثرتی از این روایح و در هر یک نقطه یک یک حدیث در مناقب اهل بیت روایت نموده اند چنانکه از نبی امیر پرسیدند که زمانی از سید القباذی و نبی امیر و نبی العباس و نقیض مناقب و نقیض اهل بیت می کشیدند و آن امر رفته رفته باعث رخصت شان ایشان گردید که از آن استیفاء این روایات معلوم شد که واقعی مناقب اهل بیت است و بسیار است خود مندریس شده و باز سیده و حال تمسک نیز از این معلوم توان کرد و هر قدر که موجود نیست شایع را باید که امام حق را قبول کرد و در حق اهل بیت میسر شد و ایشان در زمانه امیر در یک شهر سکونت نموده اند که کتب تواریخ و نیز پیش نظر است و در آن نشد که با ایشان ذات اتفاق افتاد و آن میان آن صحبت می گونند که در شش این چو می می ارد و این بیت که چون پدر امام ابو جعفر نسبت

جلد اول روایح المصطفیٰ من انبار المرسته

باب اول

امیر المؤمنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ وی امام اول سنی از ائمه اثنا عشر نام وی در اسلام و نبوت علی است و کنیت او ابوالحسن و ابوالمطلبین ابوالریحان تین و ابو تراب است و القاب او بسیار است بمثل آن بادی و مقتدی و امین و مرتضیٰ و شریف و ذی الاذن الواعیه و معسوب لایسته الدین و حیدر و یحییٰ بن ابی طالب و صدیق اکبر و فاروق و امیر النخل و کرار غیر فرار و سید العرب و اسد الله الخالد است و غیر ذلک از صفاتش آورده که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم او را صدیق نام نهاد و در مصائبش شامی آمده که آن جناب فرمود که انا صدیق اکبر لایقو لهما غیر منی و بعد از او کاذب او منقرض و سیوطی در تاریخ آن خلافا گفته که کجاری و راوی از سهل بن سعد روایت کرده که رسول صلی اللہ علیہ وسلم او را با تو تراب کنی کرده بود و ازین سبب حضرت مرتضیٰ را چون کسی با تو تراب خواند من شادمان شد و احب کنی نزدیک او ابو تراب بود و پسر ابو طالب بن عم و داماد حضرت رسالت است و برادر دست اندر امور اخات و دو بار حضرت رسول در میان اصحاب مواقات نمود و بعد از حضرت مرتضیٰ را گفت که تو برادر منی در دنیا و آخرت است

دو بار او چو موسی و هارون

دو روزه چو اختر و گردون

شوهر فاطمه را هر سیده النساء العالمین است مادر وی فاطمه زهرا است و او اول کسی است که از او و ما متولد شده چنانچه در اولیات او بیاورد و لاوت او در جوف کعبه بود و بعد از عام الفیل بیست و سه سال روز جمعه سیزدهم ماه حجب شهادت او به قتل در رمضان شب جمعه سیزدهمین من اجمرت وقت الصبح و کفر شریف او آنوقت شصت و سه سال بود و اقوال دیگر نیز گفته اند و در آن روز که نوزدهمین ماه قمری آن جناب بیدار است چون خدا و رسول بیخ کسی گوید و از دوسه را منی باشد دیگران را چه حد آن باشد که در آن میدان کیست قلم و داند ع مرآت آن جناب چه محتاج صیقل است و در علایق کبار غیر از نوامیس در هر فرقی کتب و رسائل ساخته و پرداخته اند و کتب پیر و نواری از ذکر آثار و سعه ملک و شگون است که اینک از کبار ائمه است و در مناقب او تصانیف دارند

و نفس خود را فدای سید کائنات نمود حق تعالی در روح او این آیه نازل کرد و نیز مجری و میکائیل فرمود
تا بچهار صفت او قیام نمایند و ایشان آمده گفتند پنج ای پسر ابو طالب کیست مثل تو که حق تعالی تو را
کر و بر ملائکه و تفصیل این قصه در کتب مذکور مذکور است و این قصه را چنانچه شطیبه در تفسیر خود آورده و یحییان
ابن عقیله در موطا و ابوالسعد دات فی فضائل العشرة و الغزالی فی الاحیاء با سنا و هم از او نموده اند که فی الانبیاء
در سوره بقره رکوع سی و نهم پاره سوم الذین یقنون اولهم الایة و در اسد الغابه لابن اثیر از مجاهد از ابن عباس آمده
که ای که ربه الذین یقفون اموالهم باللیل و النهار من اولیة علانیة فلم یجرم عبد منهم الا خوف علیهم و لا هم یخفون الا خوف
فی علی و در روضة الاحباب گفته که اتفاق جمهور است که آیه در شان حضرت مرتضی نازل گشته و همیشه آنکه
و سه از شماع خود چهار روز یک بار گرفته یکی در روز و یکی در شب و یکی در سه و یکی در علانیة تصدیق نمود چون
صورت صدقه بیرون ازین چهار صورت ندیده هر چهار طریق اختیار نموده و بنامی آنکه یکی هم مقبول شود حق تعالی
قبول نمود و سید کائنات بشارت قبول آن صدقه بدو رسانید و سبب نزول آیه مذکور گشته و موفق
بن احمد الحمونی و الشیخ و المالکی و ابو نعیم الحافظ بسند عیسی بن عیسی مجاهد از خیر انما نزلت لعلی ارمه که فی الدین ایة
کریمه و یطمعون الطعام علی وجه مسکینا و یتواذیر و در سوره دهر که انرا اهل اقی و انفسان نیز گویند و جز نبی است
و نهم است و در روضة الاحباب گفته که بسبب طعام سه روز شوازم مسکین و یتیم و اسیر را آیه در حق حضرت
مرتضی نازل شده و در تفسیر فتح العزیز از واحدی و از دیگر تفاسیر آورده که این سوره در حق مرتضی نازل
گشته و قصه آن تفصیل تمام بیان نموده حکیم سنائی میگوید از پی سائلی بیک مرعیت سوره اهل اقی و ادرا
تشریفات و فی الکشاف و تفسیر الکبیر انما نزلت فی علی ابن ابی طالب فی العالم عن مجاهد و عطاء عن ابن عباس
انما نزلت فی علی بن ابی طالب و سوره مائده انما ولیکم الله و رسوله الایة و در روضة الاحباب گفته که این آیه
در حق مرتضی نازل شده و در تفسیر کبیر و نیشاپوری بر روایت ابو ذری ارد که در حق مرتضی نازل گشته و در
این آیه شیعه و سنی با هم اختلاف بسیار دارند و تفسیر کبیر و صواعق محرقة تحقیق آن بوده است اگر چه در
معنی آن اختلاف دارند مگر در نزول آن در حق وی رضی الله عنه قول مرجح است انتهى

و هم در سوره مائده الذین یقیمون الصلوة و یؤتون الزکوة و هم را کون و در روضة الاحباب گفته که سبب
تصدیق نمودن حضرت مرتضی خاتم را در حالت صلوة این آیه نازل شده و در تفسیر معالم گفته ام و ابو علی بن ابی
طالب مرزبانی و هو الک فی المسجد فاعطاه خاتمه در کشاف و تفسیر کبیر و الکلیل للسیوطی و نیشاپوری و جامع البیان

للسيد معين الدين بروایت ابن عباس ابو ذر و عبد الله بن سلام آید که انما نزلت علی رضی الله عنه للسید بنی کون
 در میان وجود او و در سوره حج رکوع دوم پاره هفتم سیم آیه کریمه بدان خصمان اقتصوا فی ربکم باتفاق مفسرین
 و نشان وی در قنای وی نازل شد و یوم بدر و زلزله الخفا آورده که قال قیس فهم انزلت بدان خصمان
 قال هم الذین تبارک و الیوم بدر و زلزله الخفا آورده که قال قیس فهم انزلت بدان خصمان
 عتبه و اخرج البخاری عن علی بن ابی طالب رضی الله عنه انه قال انما اول من یثوب بین یدی الرحمن للخصم
 یوم القیمه و تفسیر کبیر و جامع البیان و تفسیر النیشاپوری همون روایت مذکور است و در سوره رعد آخر
 رکوع اول جزو سیزدهم آیه کریمه انما انت منذر و لکل قوم هاد و انما الخفا آورده که قال علی رسول الله
 و انما الهادی و فی جامع البیان عن بعض السلف الهادی علی بن ابی طالب رضی الله عنه و القیافه فی ذلک حد
 کن قبل فیه نگاره شدیده و فی التلخیص السیوطی عن ابن الجبیه و علی بن ابی طالب و کریم بن جابر قال
 لما نزلت هذه الاية وضع عليه الصلوة و اسلام يده على صدره فقال انما النذر و او بايده الى منكب علي فقال
 انت الهادي يا علي بك يهتدي المبتدون من بعدي و در سوره مجادله خبر هست و تترجم آیه کریمه یا ایها الذین
 امنوا اذنا جیتکم الرسول فقهروا بین یدی نبوی کم صدقه و زلزله الخفا آورده عن علی بن علقمة عن علی رضی الله
 عنه قال لما نزلت یا ایها الذین امنوا الاية قال رسول الله صلی الله علیه و سلم علی رضی الله عنه مرسم ان
 قال یکرم رسول الله قال برئار قال لا یطیقون قال فیکرم قال الشیخ و قال له رسول الله صلی الله علیه و سلم
 انک لمرسید فانزل الله تعالی و انتم هم ان فقهوا بین یدی نبوی کم صدقه الاية کان علی رضی
 الله عنه یقول ففعلت بی عن هذه الاية و جامع البیان عن علی رضی الله عنه انه ایتهم لم یمل بها احد قبله و لا انزل
 بها بعدی کان عندی و نبارقه ففعلت بعشره و ایتهم ففعلت اذ اجئت الی رسول الله صلی الله علیه و سلم ففعلت
 برهم ففعلت فلم یمل بها غیره و فی العالم عن جابر قال نهو عن المناجاة حتی یتصدقوا فلم یجابه الا علی رضی الله
 ثم نزلت الرخصة فكان علی رضی الله عنه یقول ایتهم فی کتاب السلام یمل بها احد قبلی و لا یمل احد بعدی و هی
 ایت المناجاة و فی تفسیر الکبیر بعد ذکر روایت المذكور قال القاضي و الاكثر فی الروایات انه علیه السلام انما یمنع من
 قبل مناجاة ثم ورد النسخ و فی تفسیر الی سود و روح البیان و کشاف شد و در سوره سجده جزو سست و یکم
 رکوع اول آیه کریمه من کان مومنا کن کان فاسقا لا یتوبون و در و منه الاحباب آورده که ما بین علی رضی
 الله عنه و ولید بن ابی معیط سخن بود پس گفت ولید که تو داخل حبساتی زبانی من از زبان تو فصحتر و مستطاب

من از سان تو نیز ترست حضرت امیر گفت که خاموش باش که تو فاسق می باشی تعالی تصدیق قول حضرت مرقی نمود
 ابن ابی فرسناد و من کان مومنا الاية قالون علی رضی الله عنه والفا سق الولید وولید در زمان عثمان رضی الله عنه شمر
 خورده با ما است نماز با در آور کو نه قیام نموده بود و فاسق او با لحن و بی نظاهر شد و فی المعالم و جامع البیان و روح البیان
 انما زلت فی علم الولید بن ابی معیط السبیل المذکور و فی منشور السید و علی بطریق متعده ثابت گشته که این مذکور در
 حق مرقی و ولید بن ابی معیط نازل گشته و بیان طرق با نموده در سوره حاقه رکوع اول جزا هست و نیم تیره کریمه و بیبا
 اذن و اعمی فی تفسیر الکبیر و الکشاف و جامع البیان و روح البیان و العبادۃ لکشاف عن البیضی صلی الله علیه وسلم
 ان قال علی رضی الله عنه عند نزول هذه الاية سألت الله ان يجعلها اذک یا علی قال علی رضی الله عنه فأنسیت
 شیا کما کان لی ان انسی و زوونی روح البیان و فی ردایه اخذ باذن علی بن ابی طالب و قال بی زده ذکره
 النقاش و فی انزاله الخفا و نقله عن الموارث عن محمد بن الحسن بن الحسن قال قلت هذه الاية قال رسول الله
 صلی الله علیه وسلم سألت الله تعالی ان یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه فان الله
 و جبریل و صلح المؤمنین فی تفسیر منشور السید و علی ان یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه
 صلی الله علیه وسلم فی قوله و صلح المؤمنین قال هو علی بن ابی طالب و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه
 سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول صلی المؤمنین علی ابن ابی طالب و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه
 عن ابن عباس فی قوله و صلح المؤمنین قال هو علی بن ابی طالب و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه
 یقول الفقیر بوبه قوله صلی الله علیه وسلم انی اخرجت من حرمی و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه
 كما قال الله تعالی و کلا جعلنا صاحبین قال حکایة عن یوسف الصدیق علیه السلام الختفی بالصالحین فاداکان
 علی بنی زلزل و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه
 صلی الله علیه وسلم قال علی لا ابریک انک قرین بجریل فم قرین هذا لایة فقال فانت و المؤمنون من ابی طالب
 الصالحون و سوره مریم رکوع ششم پاره ششم هم که جعل لهم الرحمن و دانی الکشاف و روی ان البی
 صلی الله علیه و الله سلم قال علی رضی الله عنه یا علی قل لهم اجعل لی عندک عهدا و اجعل لی فی صدق المؤمنین
 مودة فانزل الله هذه الاية و سوره انجاب پاره ششم هم که جعل لهم الرحمن و دانی الکشاف و روی ان البی
 قویا غزیری فی تفسیر منشور السید و علی ان یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه
 کنی الله المؤمنین ان قال علی بن ابی طالب و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه و یخرج ابی طالب من حرمه
 عن رسول الله

اگر که در استقبال بزرگش علی پیدا شدند و سر شهادت عیان عرب بود پیش او در حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم در باره بعضی خبرها
 علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان
 مسعود و بنو نضله علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان
 ابی بنی صلی الله علیه و سلم بزرگایان کلامی الشکر کلامی الله قال لا یشر با علی قلود زن ملک الیوم علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان
 و عن خدیجه بن الیمان قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم فتر علی فی یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان
 و رسول الله صلی الله علیه و سلم یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان
 ابوسببه الخدیجی و جماعه من النصاراء معین هم یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان
 عثمان و عن عائشه ام المؤمنین قالت خرج رسول الله صلی الله علیه و سلم ذات غداة و علیه طرطری من شعرا سود فجلس فالت فاطمة فادخلها
 فیه ثم جاز علیه فادخله فیه ثم جاز من فادخله فیه ثم قال انما یرید الله الایة و عن ام سلمة قالت فی یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان علی بن ابی طالب یوم النصف من رمضان
 نزلت انما یرید الله الایة قاله طاهر بن سول الله صلی الله علیه و سلم فی طهر علی و عن حنین بن اذین قال هو لا یزال یجیء قاله طاهر بن سول الله صلی الله علیه و سلم
 الله انما من اهل البیت قال ثم انشا الله قال زید بن ارقم اهل بیت من حرم الصدقة علیه بعد ال علی و ال عقیل
 و ال جعفر و ال عباس رضی الله عنهم و در شان نزول این آیه اختلاف است و در مصداق محرقه مسوط و
 مفصلا بیان نموده ترجیح قول مذکور و نموده میگوید که امام احمد بن حنبل از ابوسببه خدیجی رضی الله عنه روایت کرده
 که آیه در شان عیسیٰ نازل شد فی غیر صلی الله علیه و سلم و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام و انما الایة الخ و او
 که احادیث بابت آیه فیه نزلت و در سوره ص ایة کریمه و الذی جاز بالصدق و صدق به فی تفسیر
 ذریر بشور السیوطی اخرج ابن عساکر من عباد بن قریب الذی جاز بالصدق قال رسول الله صلی الله علیه و سلم
 سلم و صدق به قال علی بن ابی طالب و در سوره مائده رکوع چهارم پاره ششم ایة کریمه یا ایها الرسول بلغ
 ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله یحبکم من الناس انی الله لا یمدی القیوم
 اگر که فرین فی تفسیر الکبیری بوجه و معاشره فی تفسیر النبی پوری من ابی سید الخدری العباده الکبیریة لایة فی فضل علی بن ابی
 طالب رضی الله عنه و لما نزلت هذه الایة اخذوه بیده قال من کنت مولاه فلی بید الله قال من و الله عاده من عاده فاطمه علیها
 سلام رضی الله عنه فقال نبیا لکسبایم ابی طالب صحت مولای و مولای کل مؤمن و مؤمنة و هو قول ابن عباس الزهری
 عازب بن جریج علی و فی تفسیر فتح البیان عن ابی سید الخدری قال نزلت هذه الایة یوم غدیر خم فی علی بن ابی طالب عن ابن مسعود قال
 کنت اقرا علی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک ان علیاً مولی المؤمنین و ان لم تفعل فما

بلغت رسالت آیه کریمه کفی بالهدی شیدا انبی و شیکم من عند علم الکتاب سید شایخ از تعلیه و ابن المنزلی اودوم
 که بقول امام محمد باقر و اود من عند علم الکتاب علی مرتضی است و تعلیمی از علم و زحمه حنفیه روایت نموده که مراد از آن علی
 ابن ابی طالب است و فیصل بن یسار از باقر و مراد از این حدیث نموده که انما نزلت فی علی ع اینه علم هذه الامه و در روایتی اندوی
 از علی مرتضی آنست که رسول صلی الله علیه و سلم گفت که من عند علم الکتاب هو علی بن ابی طالب عن ابی سید الخدری
 عن ابی بنی صلی الله علیه و سلم کفی بالهدی شیدا الایه و حاجی علی ابن ابی طالب بقول امام موسی کاظم زین علی و محمد حنفیه و
 سلمان فارسی و ابی سید الخدری و اسماعیل میگفتند که مراد از ابی علی مرتضی است و در سوره ال عمران رکوع پنجم پاره
 سوم آیه کریمه من حاجک فیه من بعد ما جاک من العلم فقل عاونا ینج انباء و انباءکم الایه فی العالم و جامع البیان الجواد
 با بناء نا الحسن الحسین و ساداتنا فاطمه و زهرا عنی نفسه علیا رضی الله عنه و العرب سیدی ابن عمر الرجل نفسه سیوطی و تاریخ الخلفاء
 آورده اند و مسلم عن سعد بن ابی وقاص قال لما نزلت هذه الایه فزع انباء و انباءکم و عارسل الله صلی الله علیه و سلم
 علیا و فاطمه و حسن و حسین فقال لهم هو لاولی و ربابین ایه و مراد من مفصلا و مبسوطا مستور است و در سوره
 و انهم السابقون السابقون اولئک المقربون فی جنات النعیم و معالیم دیگر تفاسیر گفته که مراد از السابقون السابقان
 اسلام اند یا سابق البهت با سابق و صلوات الخسیر یا کسی که در قبلین نماز گزارده اند یا علمای که بعد از ایشان هر جا عتبه
 که باشد حضرت مرتضی را و در آن نصیبی کل و حصه او فراست و سیوطی و تاریخ الخلفاء بر روایت طبرانی و ابن ابی حاتم از
 ابن عباس آورده که گفت ما نزل الله یا ایها الذین امنوا لا علی امیر و ثم یفیا و بعد عاتب الله اصحابه فی غیر
 مکان و ما ذکر علیا الا یخبر یعنی نازل نکرد خدا یا ایها الذین امنوا که علی امیر و ثم یفیا و بعد عاتب الله اصحابه فی غیر
 کرده است خدای تعالی اصحاب محمد را بجای دیگر و ذکر کرده است علی را که یخبر و ابن عباس از ابن عباس روایت
 نموده که گفت نازل شد در حق پیغمبر اکرم کتاب الله و در حق علی نازل شده است و گفت ابن عباس که
 نازل شده است در حق علی سه صد آیه در وقت الاحباب از عباد نقل نموده که هر چند آیه در شان حضرت مرتضی نازل
 گشته تنبیه بر آنکه آیات مذکوره اگرچه بر روایتی در حق مرتضی نازل گشته مگر در آن اختلاف است بالجمله و حق و قدرت
 مرتضی بخصوصه آنکه یا نتوان یافت که در آن اختلاف نیست بر آنست مولف سبب ان غلبه بنی امیه و بنی عباس
 بوده که علمای وقت مغلوبشان بوده یعنی کلمه حق بر زبان اوردن نتوانسته روایات مخالفه که از حق دورست قبول
 نموده و از هر ترک ان بر تقادیل الاطایل نموده و روایتیکه موافق حضرت مرتضی است نقل نموده شده و الله اعلم بحقیقه
 الحال و در سوره فتح رکوع چهارم پاره بیست و ششم آیه کریمه محمد رسول الله الی قول تعالی ترا هم کهما سجدا سفس

فانطلق من مكة فمضى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان مكلم جلا يقول على اولى الشرائع كما قالته على نزيله
 فاستشرفوا له القوم فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم فاصف النعل فجاءه بشرا به ذلك فلم يرفع به را ساكنا شتى فاقبوه
 من النبي صلى الله عليه وسلم وعمن ابي سعيد الخدري قال مرنا رسول الله صلى الله عليه وسلم في النكثين في القاسطين في المارقين فقلنا
 يا رسول الله اقترنا بقتال هؤلاء من فقال مع علي بن ابي طالب ومعه ثقل عمار بن ياسر وعمن نخعت بن سليم
 قال انيما اباليوب الانصاري فقلنا قاتلت بسيفك المشركين مع رسول الله صلى الله عليه وسلم ثم جئت قتال المسلمين
 قال امرني رسول الله صلى الله عليه وسلم بقتل النكثين في القاسطين في المارقين وعمن يقول على المنبر عبد الله بن رسول الله صلى الله عليه وسلم
 ان اقاتل النكثين في القاسطين في المارقين وعمن ابن عمر بن حفص المولي باجد في نفسه من الدنيا الا اني
 لم اقاتل الفتيه الباغية في اسد الغناد والاستيعاب من ابن عمر قال على شئ الا اني لم اقاتل مع علي بن ابي
 طالب الفتيه الباغية فمات مسروق حتى تاهب الى المد من خلفه عن القتال مع علي بن عمر وبنه الا اخبار طرق
 صحيح وفي الاستيعاب من عبد الله بن عمر بن الخطاب انه كان يقول مالي ولعصبي مالي وقلنا المسلمين واما
 لو دوت الى مت قبل هذا بشراين ثم يقول والله ما ضربت فيا بسيف ولا طعنت برمح ولا ربيت بسهم يوم دوت
 الى لم اخبرنا شيئا واستحق المد عز وجل من ذلك وتوب اليه الا انه ذكر انه كانت بين الراية يومئذ في قدم
 نراسته شديدة على قتال مع موه وجعل يستحق المد من ذلك وتوب اليه واعتد من شهوده صفيين في قسم انه لم يرم
 فيها كرم ولا سهم وانه انما شهد العزلة ابيه وفي اسد الغناد في ذكر الممارين باسرعن ابي هريرة عارفتك الفتنة العارفة
 وروى عمار بن خزيمة بن ثابت قال شهد خزيمة بن ثابت النبل هو لاسيل سيفه وشهد صفين لم يقاتل قال
 لا اقاتل حتى يقتل عمار فانظر من يقتل فاني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول تقتله الفتيه الباغية فلما قتل
 عمار قال خزيمة طهرت لي الضلالة ثم تقدم فقال حتى قتل ولما قتل عمار جثا ابي ابي سعيد بن جبير قال انما
 قتلت فقال عمر بن الخطاب والي النصارى في الطناد والودود ووت الى مت جميل في اليوم بعشرين سنة
 وفي الزيناب من فارق عليا فارقته ومن فارقته فارق السد لابي داود ومن قاتل عليا على الخلفه فاقبلوه كايما
 من كان الذي على علي امام البرة قال الفخر بن منصور من نصره فخذل من خذله لالحكم وفي صاحب الصغير السيو طي قال
 رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم ياتيكم تلك الفتيه الباغية تدعونهم الى الجنبه ويدعونكم الى النار واه البخاري
 في السنة الاسماعيليه والبرقاني وفي الاستيعاب تارت الاخبار عن النبي صلى الله عليه وسلم قال يقتل عمار الفتيه
 الباغية وهو من اخباره بالغيب اعلم النبوة صلى الله عليه وسلم وهو من اصح الاحاديث وقال النوادي في تهذمه ثبت

سست قلم داشت که نظام فقال الهی استغفر الله و ذکرهما ما خرجت (فرج عن الحیة) و در وقت الاحیاء
 که حضرت قاضی زبیر گفت ابابا و درمی که حضرت مصطفی صلعم باه گفت ای زبیر علی دوست میداری و ابوب
 گفتے یا رسول الله چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه پس خال منست انس و فرمود روزی بیایک این دست
 را بر طرف کرده با وی بجنگ بیرون ای و ابواب فتنه و تشویش و ستم و تشویش بر روی وی بکشای زبیر
 گفت ای وی لیکن فراموش کرده بودم بیاد من آوردی و بار دیگر بطریق مذکور سوگند داد و نیز که بخاطر داری که
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم در فلان محله از محلات بنی هاشم با تو فرمود که من نبوتی نیستم که نشیده ستم
 را پیشه نمود ساخته بسبب حکومت و امارت خود در مقام عداوت با علی و در ای زبیر ستمت مرد پیش انداخت
 بعد از آن گفت یا علی حدیثی از عهد قدیم با من دادی که اگر پیش ازین ساخته اندازمتند گری بودم سرگردان
 سو که حاضر نیستدم و سو گندم یاد کرده که بخاریه دیگر با تو نمایم و انس رضی الله عنه را فرمود که ای زبیر حدیثی
 مسموه خود را بر ساند و ان است که انما متعلقان علیا و انما ظالمان و در ترجمه صواعق آورده که بصحت
 رسیده از حاکم و پیغمبر از ام سلمه رضی الله تعالی عنه که رسول صلی الله علیه و سلم که خروج اموات المؤمنین
 کرد و انگاه عایشه رضی الله تعالی عنها تیسرے نو و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انظری با حیران
 لا کون لک انت لیت ای حیران نظر کن که ان زن تو باشد باز بجانب علی رضی الله عنه ملتفت شده گفت ان
 ولیمت سفیه امر با شنیا فارقی بها اگر چه سرفه و اسے امر عایشه کردی با و رفیق کن و اعتبار را و بین فریاد
 از اسے الاسود را بیت کرده اند که گفت حاضر بودم (یعنی در بوم لیل) که زبیر برون آمد علی رضی الله عنه
 میبستد نگاه علی رضی الله عنه گفت ای زبیر خداسو گندم میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه و سلم نشنیده
 که گفت تقاد دانت که نظام اسے زبیر ابابا علی تقاد خواهد افتاد و در وقت تو ظالم خواهی بود زبیر چون این
 سخن شنید باز گردید و در دایمت ابوبعلی و بیقی آنکه بی غیرت بل شنیدم و بے فراموش کرده بودم و باز دابو
 نیم از این عباس را فرمود عار دایمت کرده اند که آنحضرت باز و ان مطهرات خطاب فرموده گفت که امر پاکست
 شما که صاحب عمل را بشد خروج کند و در وقت جواب سگکان انوش بروی بانگ زنند و در حواسے او بسیار
 از مردم کشته گردند و در باب مار صحن و خار به نهروان نیز احادیث آمده حاسے و رشوا و الهی و آورده که از کوه
 علی رضی الله عنه مقداری زرا زمین پیش رسول صلی الله علیه و سلم فرستاده بود و انجا سبب نفست آن زن
 بود که ناگاه نفیس چشم با حفاکے فرو برده رخسار را بر آمده بارش کشید پر موی اند و گفت ای محمد از

[illegible]

وادوم را از نژاد کرم خود لباس و جود و او که رسول خدا با من قرار داده و مرا اخبار نموده که تو با ایشان
 محاربه خواهی کرد و این طایفه از بادی ضلالت بنبیج هدایت باز نیامدند همچون تیر فتنه که پیش است باز نگردد و عیادت
 آنکه در میان انجاعت می باشد که بیکدست منکب او گوشت پاره بود مانند پستان زن آن که بر سر آن جسمها
 باشت مانند سبیلت گریخته بیده گوید که چون حضرت مرتضی حدیث ذوالنثریه را بیان فرمود من سه نوبت
 آنحضرت را سوگند وادوم که تو این سخن را از حدیث صلح شنیده ای حضرت امیر در هر سه نوبت سوگند یاد کرد و گفتید
 و در مروج الذهب و الکامل و روضه الاحباب آورده و عبارت روضه است که چون خواب در میانیکه شاه و کتا
 اشتهای بدان کرده بود بقتل رسیدند فرمود که ذوالنثریه را در میان کشته گان طلب کنند و جمعی هر چند در مقام
 تجسس او برآمدند نیافتند و معروض نمودند که شخص کور در میان قیدیان نیست فرمود و بجای سوگند که ذوالنثریه
 در میان ایشان است باریک تجسس او مشغول شدند تا در آزار تحت قتل بیرون آوردند و ایلمر منین علی رضی الله عنه جدا از
 و بدان ان ملعون سجد شکریا او در درجه صواعق آورده که ذوالنثریه که حضرت صل الله علیه وسلم از آن خبر داده بود و بدان
 کشته گان پیدا آمد و فرمود ابوی در سفر سعادت او روزه علی مرتضی جدا از جلدانش ذوالنثریه سر بریده نهاد و در آزار الله الحفا
 اخراج احمد بن طارق بن زیاد قال خرجنا مع علی بن النخوع فقتلتم ثم قال انظر و انا بنی الدملی علیه وسلم قال انی خرجت قوم
 شکستون باحق لا یخرجون من الحق لکن یخرج السهم من الرمية سیاه ثم ان السهم جلا و سو جفجج البید فی بیده
 شرات سودا لکان هو فقه قلم ثم ان الناس فان لم یکن هو فقه قلم ثم خبر الناس فیکتس ثم قال طلبوا فطلبنا فوجدنا
 الجرح فخرنا سجد او و خر علی معنا سجد او فی اسد غاب لابن اشر بن عمار بن یاسر بحدیث طویل سمعت رسول الله
 صلی الله علیه وسلم قال یعلی لوبی لمن احبک صدق فیک و دلی لمن البغض کذب علیک ثانی الذین
 اجوک و صدقوا فیک فمهم جبرک فی دارک و رفقاوک فی فقرک و اما الذین البغضوک و کذبوا علیک فحق علی الله
 ان یو قلمهم موقع الکذابین یوم القیمه و و صواعق از طبلانی از ام سلمه نقل نموده که چون آیه طهارت نازل شد
 حضرت مصطفی علیه و خاتم و حسن و حسین انجواند و عباسا برین چهار کس انداخت و گفت اللهم هؤلاء اهل بیتی
 و غایت از بیت غنم الرحمن طهرتم تطهیر انا حرب لمن حاربهم و سلم لمن سلمهم و عدد و لمن عاداهم الحدیث
 فصل فی علی یار است که حضرت مرتضی بر و از مشربانیق علی بن ابی طالب یومی چشیده چنانچه خود بار بار فرموده
 که بنی امیاب رسول الله صلی الله علیه وسلم فی فی هذا ما ذقت رسول الله و قاذفا و بعد وفات سید کائنات
 و در سه اب از چشم مبارک او بر خا و چشم نسرد و بود حضرت مرتضی از زبان آنرا پاک کرد و ابواب علم از برکت ان

بردی بگشود و چون در وقت دلاوت حضرت رضی رسول صلی الله علیه وسلم اول لعاب دهن بسیار نمود و بدان
او خداوند حق تعالی به بکرت ان علم و شجاعت و قوت باد از برای داشته و ما فظ او انقدر درست بود که هر چه شنیدیم که
فراموش نکردی چنانچه در تفسیر این و بیضا اذن و اعینه گذشت حکیم سنائی در مدح او چنین خوش گفته

مهر گشت بر دبان آورد	نقطه آب بر زبان آورد	مهر گشت خویش را ترک کرد	وانگهی در دبان حیدر کرد
دو مردی و علم و حفظ سخن	مهر گشتش ازین سخن	بود از هر دو و مر با پیش	مهر گشت مصطفی و پیش
مهر گشتش به شکافت اند	نطق حیدر چون کوه قاف آمد	بدون آن هر دو پیش رفت	اگر در اسلام راه هر کس پیش
بود تیغی ز زبان گوهر پیش	که بدو کرد علم عالم فاش	دیگری زد و انقار بران بود	کافست جهان شیر خران بود

فی اسد الغابة لابن الاثیر و تهذیب النواوی روی علی عن الحسن بن علی بن محمد بن الحسن بن الحسن بن محمد بن الحنفیة و عمرو
ابن مسعود و ابن عمر و ابن عباس و ابن الزبیر و عبد الله بن جعفر و زید بن ارقم و جابر بن عبد الله و جابر بن
سمرة و صهیب حدیثه بن الاسید و سفینه و عمر بن حریث و البراء بن فاریز و جریر بن عبد الله و عامر بن
عبد الرحمن بن ابی رزاس و طارق بن شهاب طارق بن شیم و عبد الرحمن بن اشیثم و عبد الله بن ثعلبة و ابو
موسی الاشعرسی و ابوسید الخدری و ابو امامة و ابو یوسف و ابو هریره و ابو لیلیة و ابو الطفیل و ابو جحیفه و ابو هریرة
صحابیون الابناء محمد و عمر فاشما من التابعین من التابعین سعید بن السید و سعید بن الحكم الزاکی و قیس بن
ایوب حاتم و عبیده الاسلامی و علقمة بن قیس و ابو الاسود الدیلمی و زید بن حبیش و شریح بن یاسر و شعیب
و شقیق و خلق من الصحابة و التابعین عن علی رضی الله تعالی عنه قال یثبته رسول الله صلی الله علیه و
سلم اے الیمن فقلت یا رسول الله یثبته اے الیمن و یساکون عن القضاء و لا علم لیه قال اولی
قد نوت فصر یبیده علی صدره ثم قال الهم ثبت لسانه و ابد قلبه فلا و ان یزنی فلیک الحجة و بر النسبة یا
شکلت فی قضاء و بین اثین کما فی اسد الغابة و عن ابن عباس قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم
انا مدنیة العلم و علی بابها فمن اراد العلم فلیسب الیها قال السیوطی هذا حدیث حسن علی الصواب قد ثبت
حاله فی الثقات علی الموضوعات لا موضوع کما قال النوادی و ابن الجوزی و لا یصح کما قال المحاکم
و فی اسد الغابة عن سعید بن المسیب یا کان من الناس یقول سلونی غیر علی ابن ابی طالب و عن
عبد الملك بن سلیمان قال قلت لعلی و اکان فی الصحابة محمد اعلم من علی قال لا و الله لا اعلم و قال
ابن عباس لقد اعطی علی تسعة عشر العلم و اجم الله و قد شاکم فی العشرة العاشره و فی الینا بیع اخرها

ابن المنذر في موفق الحجازي وموفق بن احمد باسنادهم عن ابن مسعود قال كنت عند النبي صلى الله عليه وسلم
 فسلم عن علم علي فقال تسببت الحكمة عشرة اجزاء فاعطى علي تسعة اجزاء والناس جزء واحد وهو اعلم بالشيء
 الباقي واخرج موقوف بن احمد بسند عن سلمان رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اعلم شئ
 علي وفي الدنيا بيع كانت الصحابة يرجون اليه في احكام الكتاب ويأخذون عنه الفتاوى كما قال علي بن
 بن الخطاب رضي الله عنه في عدة مواطن لولا علي لمالك عمر وعن عباس بن سفيان ان عليا كان له
 من حرس قاطع في العلم وكان لا يسلط في العيشة والقدر في الاسلام وانهم لرسول الله صلى الله عليه وسلم
 والفتنة في السنة والتجدة في الحرب والجد بالمال عن ابن عباس قال اذا ثبت لك شئ عن علي لم
 تعد الى غيره واخرج السيوطي في تاريخ الخلفاء عن ابن سعد عن ابن عباس قال اذا حدثنا ثقة عن علي
 انتم يا اولادنا لا تروا باوهم سعيد بن المسيب قال كان عمر بن الخطاب يقول يا ابا عبد الله من مضى ليس له ان يكون
 وعنه علي قال والله ما نزلت اية الا وقد علمت فيما نزلت واين نزلت وعلي من نزلت ان بابي وجيب
 سبي فليأخذوا ذلك انما طفا وعنه الى الطيفي قال قال علي سألوني عن كتاب الله فانه ليس من اية الا وقد
 بايل نزلت ام بهما ام في سهل ام في جبل وعن محمد بن سيرين ان جمع القرآن علي وكنته علي بن ابي طالب
 في كتاب كان فيه العلم في الصدوق فيه علم طويل وفي الدنيا في ذكر علي رضي الله عنه عند عائشة فقالت
 جوا علم بالسنة من بقية من الصحابة وفي الاستيعاب عن جابر قال قالت عائشة من افتاكم يوم
 حاشوا قلوبهم قلوبهم بن علي بن ابي طالب قال اما انما اعلم الناس بالسنة وعنه سعيد بن جابر قال قال
 له الله اعلم اهل المدينة بالقرآن علي بن ابي طالب عن غير قال ليس احد منهم اقوى قولاني بالقرآن من
 علي وكان من خروجه ما مضى من اية البقرة قال ثبت عمر بن الخطاب فبانه من ابن ابي بكر قال اية
 عليا فاسلمه وذكره في الحديث وفيه قال عمر باحد لك الا ما قال علي وعن سرج بن باسنة سالت عائشة ما سمعتم
 من النبي صلى الله عليه وسلم فقالت ايت عليا فاسلمه وعنه عبد الله بن ابي الطيفي قال تسببت عليا بخطيب يقول لو فوالله
 لا تسلموني عن شئ الا اخبركم وفيه القيا كان هو يكتب في انزل ليعال له علي بن ابي طالب في ذلك فلما بانته قال
 في الفتنة واعلم به عن ابن ابي طالب قال رعبته اخوه لا يسمع منكم بل الشام فقال له وعنه عن علي بن عباس
 عن خلفاء الراشدين فقال لشاة الاول كان قهقهة ثم قال علي كان والله قد بل عليا واما وراثة الميراث او ورواية
 في اجزاء علوم ومنه النسب كمنكرو قرآن راجعة في نسخة من علي رضي الله عنه وسلم ورواية ورواية ما ليس

تقدیر مساعده شیوع ان تشذیج ابو عمر عن محمد بن کاتب القرطبی قال کان لمن جمع القرآن علی عهد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم وروی عن عثمان علی و غیرہ ما جمعی انما یحسن قرآن را از علی روایت کرده اند و روایت ان جمع تا حال انقی است قال البغوی فی تفسیر السنن و القراء و المحدثون انهم اقرأتم الله العجا به فاسند عامهم حقه اسے علی وغیرہ و مولانا فردا علی بنی صلی اللہ علیہ وسلم انما یزید و عبادت و شجاعت و سخاوت و معروف و مشہور است کہ چاکس از انہا ہی روزگار بغیر حضرت مصطفیٰ از وی مسابقت نمیتوانست نمود حضرت مصطفیٰ نوای خود و موطن اکثر بلاد عطا فرمود و در حدیث ثبات قدمی نمود و جمعی کثیر از مشرکان را بنہم فرستاد و فتح یمین و دست او بوقوع پیوست بقدت فی الصحیح انہ اعطاه الراتۃ الیوم یخرجوا فی الفتح کیون علی یدہ و یحبہ و رسولہ و یحبہ اللہ و رسولہ الی اخر الحدیث و نصف فتح بدر گویا از دست حضرت مرقی واقع شد و سیرت ابن ہشام سطور است کہ در بدر چہ تعداد مشرک بقتل آمدند بخلاف ان سی و سہ کس را خاصہ حضرت مرقی بلا شکر کشت احدی بقتل آورد و دو کس را شکر کشت دیگر بقتل آورد قال الکفوی کان علی بنی اللہ عنہ سبیح الجواب بدیہی الخطاب و کان حجة من معجرات النبی صلی اللہ علیہ وسلم تجرہ فی العلوم و شجاعتہ فی الحرب کان مطیعاً و متقاداً و مقراً لصلی اللہ علیہ وسلم و فی تہذیب النوای اما علمہ و کان من العلوم بالکل العالی روى عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم ثمانین حدیثاً و ثمانین حدیثاً اتفق البخاری و مسلم منها علی عشرين و افر البخاری تسعة و مسلم خمسة عشر و سوال کبار الصحابة لرجوعہم الی فتاویہ و اقوالہ فی المواطن الاثیرة و المسائل المعضلات مشہور و انما بدہ و من الامور المشہورة التي اشتہر فی موقعا الخاص و العام و فی الصواعق و استیعاب ان الله الحق قال معاوية بن ابي سفيان بن حرب السدي او الصمدی رضی اللہ عنہ یا فر صفت لی علیا قال اعفنی یا ابر المؤمنین قال لتصفنہ قال و لا بد من وصفہ فکان و اللہ بعید اللہی شدید القوی ليقول فصلا و حکم عدلا و لا یفر العلم من جوائید و تنطق الحکمۃ من جوامعہ لیتوحش من الدنیا و زہر نہاد فی نسجہ زینتہا یانہن اللیل و حشہ و کان فی البصر طویل الفکر و یحب بین الطعام و احضرون اللباس و الخشن کان فینا کما یجینا و اساننا و دنیا و اذ اثینا و یا تینا و اذ و غنا و نحن و اللہ من تقربہ یا نا و قریہ سالانہ و کلمہ بیعتہ لنعلم اهل الدین و یقرب المساکین للطیغ القوی فی باطلہ و لا یناس الضعیف من عدلہ و اشدہ تقدیرا بحتہ فی بعض موانعہ و قد ارخى اللیل سدولہ و غایت نجومہ قابضا علی لمحیۃ یلیل تملک السیلم و یکبک بکار الخیرین و یقول با و نیا غری اسے تعرضت ام اسے تشوقت بہیات بہیات قد یا نیک ثلثا لارحمتہ فما فکر قیہ و خطر خطیرہ من قاتلہ الزاد و بعد السفر و حشہ الطریق فیکہ معاویہ و قال رحم اللہ ایا حسن کان و اللہ کرکامہ

قال فكيف خزنك عليه باطن قال خزن من فوج واحد بانى حجر بايسته معاويه ضرار را كه يكى از صحابه بود گفت كه
 على را دحضت كن منار گفت كه مرا معاف دار معاويه گفت هر گاه ترا دحضت ياد كرد و گفت اگر با لغز و بايد گفت
 پس بود و الله تعالى به سخت قوتمند قول او فصل بود و حكم او عدل علم از اطراف دوى سفر ميشد و بگمته پيسان
 و سه ناطق بنگشت متوشن و مشغور و از دينا و نازكى و زينت آن دانش ميگرفت و در شب و وحشت تنهائى
 آن دانشك بسيار انچه بشنيد و منجحت بود و روز فكر كننده بلباس تنك طعام با سفر قناعت و انكفا ميگرد و در بسيار
 مانند يكى از ما هرگاه ميخواند بيم اجابت ميگرد و هرگاه در خواست انتظار كنش ميگرد و بيم انتظار را ميگشيد و ما الله
 با وجود قريشه كه بود ميده اشيتم زديك بان بود كه از بهريت بوى تكلم كنيم اهل دين را تخفيم مينيود و بسيار
 نزد يك ميشد و قول باطل مرد قوى را ااطاحت نميكرد و ضعيف از عدل او بايوس بنگشت و من گواهي
 ميدهم كه هر انچه ديدم او را در بعض مقام كه فروخته بود شب و امان خود را و پنهان شده بود ستاره هاى
 او و على رضى الله عنه ريش خود گرفته اضطراب ميگرد مانند اضطراب مار گزیده و گر ميگرد و گر ياد اند و بگين و
 ميگفت اى دنيا فريب ده بگر يا بسوى من پيش امدى يا من مشتاقى بهيبات بهيبات تر اسه طلاق دادم
 طلاق باين كه چرچ ر چيچه نذر و عمر تو کوتاه است و خطر تو بسيار است اه انقلبت نادم و دورى سفر و وحشته
 طرقت پس بگر بسيت معاويه و گفت رحمت كن خدا بر ابو الحسن بود همچنان پس گفت معاويه مير هزار را كه پس
 چگونه است خزن تو را و گفت خزن ماوريكه كه يك پسر دارد و او را وركنار ماورش فوج كننده و فى الاستيعاب
 سئل الحسن بن الحسن البهرى عن على ابن ابي طالب فقال كان على و الله سما كصايبا من مرادى الله
 غزو صل على عده و در باسه هزه الاله و ذاق فضلها و ذاسا بقتلها و ذاق اقرتها من رسول الله صلى الله عليه وسلم لم
 يكن بالنور من امر الله ولا بالموت من دين الله ولا بالسروق لمال الله اعطى القرآن خرايمه فها ز منبر باض
 من لفته ذكك على ابن ابى طالب بالكى و عن عبد الله بن اسبه النزيل قال رايت على اخرج و عليه قميص
 ازى افاكم قميصه بلخ اسه انظر و اذا اسله صا اسه نصف الساعه و عن ابن جرير عن ابي عبد الله قال انك
 على ابن ابى طالب يخرج من سبي الكوفة و عليه قطريان منربا بالواحدة فريديا بالآخرى و اناره الى نصيب اساق
 و بهر بطون بالاسواق و معه ورة باهر قميصى الله و صدق الحمد و يش حسن الذرع و الوفا و البكيل الخ و ان و عن
 عطاء قال رايت على قميصه كرايس غير عسيل و عن ابى النذيل قال رايت على على قميصه ازى و انى كقبح
 اطراف اصابعه و اذا طلقة صا اسه الرسخ و فضائله لا يحيط بها

فصل فی خلافت اقصه خلافت او بن طول است کتب سیر و تاریخ ازان مملو و مشهور است
 این ابی و در الکامل و مسعودی و در مروج الذهب و اعظم کوفی و فتوح و سید جمال الدین محدث و در کتابت فتنه الاجل
 و خاندان شاه در روضه الصفی و در کتب مل و محمد بن جریر طبری و تاریخ خود و غیره مورخین کتب های
 طویل و دقا تر و بعضی ساخته و پیوسته اند و مشهور و عام و مبسوطا احوال خبریال و باستقلال حال خلافت الکامل
 او تجریر در آورده اند هر گاه حاجت بر اطلاع ان باشد بسوی کتب مذکوره رجوع نمایند این مختصر تحمل ان شدن
 نمیتواند و نیز از تحریر شایسته صحابه میرسد لاجرم عنان قلم از تفصیل ان منحرف ساخته اجمالا چند سطر بر
 حوسه کاغذی رسم

همه کرده شایسته خردم درین یک ورق کاغذ ارم تمام
 گفت ابن سعد که بیعت خلافت علی رضی الله عنه و قسطنطین صبح روز دوم بود از قتل عثمان در مدینه و جمیع صحابه
 رسول الله صلی الله علیه و سلم که در مدینه بودند بیعت نمودند و گفته شده است که طلحه و زبیر بیعت علی رضی الله
 عنه را کاره بودند بعد از آنکه بیعت نمودند از مدینه بیرون رفته بکه اند چون عایشه رضی الله تعالی عنها در مکه
 بود و او را بر داشتند بجانب بصره توجه نمودند و طلب خون عثمان را کردند چون این خبر رسید علی رضی الله عنه
 رسید عنان غوغیست بجانب عراق حرب معلوف ساخت و در بصره بطلحه و زبیر و اتباع ایشان طاقی شد
 و رجادی الاخر سخته سست و تلشین میان فریقین محاربه واقع شد سیزده هزار کس که یکس از آنکه طلحه و زبیر
 بود و در آن واقعه که مشهور است بواقعه الجمل کشته شدند و علی رضی الله عنه با پنجاه روزه در بصره اقامت فرمود و نگاه
 مشوجه کوفه شد باز معاویه بعد از استماع این اخبار از جانب شام خروج نمود و علی رضی الله عنه بجانب کوفه
 نمود و راه صفیر سخته سیح و تلشین و صفین تلاقی دست داد و در آنوقت ایام قتال متبادی شد خلق کثیر
 اندک نگاه اهل شام با دست و پا و یکدگر بن العاصی رفع مصاحف کردند و فریاد کردند که عاصی
 از طرف معاویه و ابو موسی اشعرس از طرف علی رضی الله عنه حکم باشند و در سال آینده فریقین در موضع افرج مجتمع
 شده در حال است نظر کنند و باین هممون و شقیه نوشته شد و معاویه بجانب شام و طرفه بجانب کوفه
 مراجعت نمود و بعد از ان جمعی کثیر از اصحاب حضرت مرتضی که بخارج مشهور اند بروی خروج کردند و گفتند لایم
 الا الله و در حرور که قریه است از قریات کوفه لشکر کشیده نمودند و حضرت مرتضی این عباس را نیز با جماعت
 فرستاد و مباحثه و محاجه با جماعت نموده ایشانرا ملزم ساخت و بعد از ان تمام جمعی کثیر از ان عقیده

جوع نمودند و قومی باغداد و فارس خود شایسته ماندند و هر دو ان رفتند از نگاه حضرت مرتضی بر سر انجام عت رفته ایشانرا
 بقتل رسانیدند و در اشدیه که رسول الله صلی الله علیه و سلم از ان خبر داده بود در میان گشته گمان بدیدند و این فتنه
 در ستمه ثمان و ثمانین بود و در شعبان این سال بوجهب و عده مردم در اندر ج متبع مستند و سعد و قاص
 و عبد الله و غیره و غیره اصحاب در اینجا حاضر شدند از نگاه عرو عاص مگری نموده یا ابو موسی گفت تو از من افضل
 و بزرگتر سے باید که در تکلم در بن اترت و مردم نمائی ابو موسی فریب خورده پیشانی سستی نموده مرتضی را از امارت خلع نمود
 و چون نوبت عرو عاص رسید معاویه را او میبایست و با او بیعت کرد و مردم برین پنج متفرق شدند و حضرت
 مرتضی از غایت غضب انگشتان مبارک خود میکشید و میگفت ای عیسی و بیاطاع معاویه مردم من عصبان میشوند
 و اطاعت معاویه میکنند و قضاوت و تاریخ الخلفاء السیوطی و تهذیب النوادیس و اسد الغابۃ لابن الخیراز
 سعید بن المسیب آورده که چون ثمان رفیق مقتول شد اندر صحابه نزد حضرت مرتضی و گفتند بیعت تو بکنیم
 که تو اسحق بن پس گفت این اختیار اهل بدر است پس هر کس که ایشان را بر او رضی باشند او غلیظه است
 پس نه باتی ماندند اهل بدر کسے مگر که اندر نزد مرتضی پس چون دید مرتضی این امر رفت بسو سے مسجد و
 بر سر شرف و اول کسیکه بیعت او نمود طلحه بود بعد از ان زبیر بعد از ان دیگران انتی -

فصل فی شهادت و کیفیت شهادت حضرت مرتضی سے بدینگونه است که سیوطی و تاریخ الخلفاء
 از مستدک حاکم از سکه نقل نموده که عبد الرحمن ابن یحیی المرادی بر زنی قطعه نام عاشق شد و از ان
 سه هزار دینار و قتل علی رضی کا بن خود مقرر نمود و انشقی قبول اینچه نموده و در تهذیب نوادی و دیگر تاریخ
 آورده که در تاریخ مفید هم رمضان وقت حمله انجمناب براسے نماز برآمده بود انشقی شمشیر مسوم بر پیشانی
 پیاپون او زد و بدماغش رسید و انجمناب بشبک شنبه متوجه فردوس اعلی شد و زخم انجمناب در شب جمعه
 مفید هم رمضان وقت صبح ستمه اربعین بود و حسن و حسین و عبد الله بن جعفر غسل و تکفین او نمودند و در سه
 پارچه که در ان پیرهن و عمامه بود و امام حسن علیه السلام بروی نماز گزار دو وقت صبح و نقش نمودند و گویند که
 نزدش بقیه از خطوط رسول الله صلی الله علیه و سلم بود و وصیت نمود که او را بان خطوط سازند و چون از وصیت
 انانع شدند گفت السلام علیکم رحمۃ الله وبرکاته و بعد از ان حکم کرد مگر بلا اله الا الله تا انکه وفات یافت

قال الفرزدق

علم امره اسافه و وصاحته
 کمر قطعه من بن غیر مجتم

ثلاثه الاف وعسد وقيمنه فلا مرسئله من علي وان علي	و ضرب علي بالحسام المسموم ولا فلك دون فلك ابن بلخهم
وبعد از شهادت حضرت مرتضیٰ الشیخ را مشله نمودند و در تو بره ساخته بسوختند و از پنج پاتش جهنم رسید و حدیث الشیخ الاخرین بروی صادق الیه السلام میگویند -	
مروند برز بهر عشق ز سنی رفت ز می کوفه از پیله انکار	اندر افکنند در جهان حنی انچنان خاک رسیده مقدار
انچنان اهل جمل مصیبه مشله کردند در ایس از ان	خیره بگریه خون خون سینه رفت سوی جنم اورا جان
وفی الاستیعاب قالت عائشه رضی الله عنها لما بلغها قتل علی رضی الله عنه قضع العرب شارب فلیس لعلها دنیا ما وعن ایوب قیس الازدوس قال اورکت الناس و هم ثلث طبقات اهل الدین یحون علیاً و اهل الدین یحجون معاویة و خواجه -	
فصل فی کونه لقبه الصدیق الاکبر و الفاروق	
بدانکه لقب انجناب صدیق اکبر است و فاروق است فی خصایص انسانی عن عباده بن عبد الله قال قال علی رضی الله عنه اتانا عبد الله و اخو رسول و انا الصدیق الاکبر لا یقول لهما بعدی و فی نسخه غیره الا کاذب صلیت قبل الناس سبع سنین سید جمال الدین محدث در روضه الاحباب گفته که مراد از قبل تا من کسانی اند که داخل سیاق نیستند چه در میان اسلام حضرت مرتضیٰ و دیگر سیاق اینقدر زمان نبود و فی التبیان انطلاق الحموی بنده عن ابی رافع عن ابی ذر قال سمعت رسول الله صلی الله علیه و سلم یقول لعنه انت اول من امن بے و انت اول من یصافی فی يوم القيامة و انت الصدیق الاکبر و انت الفاروق الذی یفرق بین الحق و الباطل و انت یسوب المسلمین و المال یسوب الکفار و در روضه الاحباب آورده که از باب سیر رحیم السید بر وایت ابو ذر غفاری و سلمان الفارسی رضی الله عنهما ایراد فرموده اند که حضرت مصطفیٰ صلی الله علیه و سلم دست امیر المومنین علی گرفته گفت: ان المومنین و فادق الدمنه و یسوب المومنین و اول من یصافی فی يوم القيامة هذا الصدیق الاکبر و هم در روضه الاحباب از مسند امام احمد حنبل روایت کرده که گفت ابن عباس قول علی رضی الله عنه اتانا عبد الله و اخو رسول و انا صدیق الاکبر لا یقول لهما بعدی لا کاذباً و غیره	

بائیں مازن گفت کہ برو خدا سے تمنا ہے دعا ہے علی و عباس و حسین را رو خواہد کرد پس این مازن رو در
سیہ سحر گاہ از شام مراجعت نمودہ نزد عمر رضی رفت و جواب نامہ باد و او گفت عمر رضی اللہ عنہ کیست
این مرد گفت این مازن گفت ترا سہ روز است بشام فرستادہ بودم گفت آری گفت پس این جواب
از کیا اوروی او تمامہ قصہ بیان نمود بعد از تفقینش معلوم شد کہ او صادق است

کرامات حضرت علی رضی بسیار است

فی تاریخ الخلفاء للسیوطی روایت کردہ است عبد الرزاق ابو محمد مدری کہ گفت حج کہ گفت مرا علی بن
ابیطالب چہ خواہی کرد و گفت کہ ما مورثی ہوں برائے لعنت من گفتم ایایا جنین خواہد شد گفت است
گفتم پس چیکم انوقت گفت لعنت کن مرا و نہ نیز ارشوی از من (یعنی بزبان لعنت کن و از دل تبرک کن
گفت حج کہ پس امر کرد مرا محمد بن یوسف برادر حاج کہ امیر من بود کہ لعنت کنم علی مرتضی را پس گفت کہ امیر
امر کرد مرا کہ لعنت کنم علی را پس لعنت کہتہ اورا کہ لعنت کردہ است خدای تعالی اورا پس یہ دریافت
رغب این سخن مگر مدعی در روایت کردہ است طبرانی در اوسط و ابو نعیم و در دلائل از نادان کہ علی رضی اللہ
عنہ سخنی گفت پس تکذیب کرد اورا مرد سے پس گفت علی یہ کہ وہاں کہم برائے تو اگر کا زب باشی گفت
کہ دعا کن پس دعا کرد برو سے پس برخواست از جای خود تا انکہ رفت بہارت او و نابینا شد در
شواہد النبوة اورہ کہ بروایت صحیح ثابت شدہ است کہ علی رضی اللہ عنہ چون پاسے مبارک بر رکاب
سے نہاد فتیاح تلاوت قرآن میکرد و چون پاسے دیگر بر رکاب میرسید و بردایتے بر بالای ستورہ است
سے نشست ختم تمام میکرد و میگوییہ کہ ابن ہشام قبض بسید زمان است کہ نسبت بہ بعض اولیاء اللہ
و ائع پیشو و چنانچہ در لفحات الالس و ذکر شیخ موسیٰ سدرانی ابن را از شیخ الشیوخ شہاب الدین
سردر کہ با تفصیل بیان نمودہ روز سے در کوفہ بعد نماز صبح شیخے را فرمود کہ بنگاہان موضع رو و ناخجا مسجد
در پہاوی مسجد خانہ است انجا زن و مرد سے با ہم ترا سے دارندان ہر دورا تروم حاضر کن چون ان ہر دورا
اور و نہ گفت مشب نزل شہاد از شہ جوان گفت اسے امیر المؤمنین ابن زن را نکاح کردم چون شہ
و سے رفتم مرا از و سے نفرستہ انداز و دور سے جسم با من آغاز جنگ و نزاع کرد تا از زمان کہ فرمان تو رسید پس
امیر کرم اللہ وجہہ رو بسو سے حاضران مجلس کرد و گفت کہ بسیار دشمنان ہست کہ انکس کہ بان نمی طلب

میشود و خواهر که دیگران بشنوند هر چه بر قند و انجوان وزن بماند روی بان زن کرد و گفت انجوان را ایشان گفت
 نئے فرمود که من ترا گویم اما باید که مکن نشوی تو فلان بنت فلان هستی و این عی داشته باو سے حج شدی
 و از این استن گشته و این خبر باو خود گفته و از پدر زنمان داشته چون وقت وضع حمل رسید شب بود
 باو تو ترا از خانه بیرون برد چون فرزند او در خرقه چیدی و در بیرون دیوار که محل قصاص حاجت مردمان
 بود باو انداخته سگ آمد و بر او میگردید بسوی آن سگ انداخته و بر آن کودک خورد و شکست باو تو پاره
 از آن از خود بدید و بر سر و سست پس و بر آن گزشتید و بر قند و دیگر احوال دی نداشتید از آن گفت
 حال چنین است ای امیر المومنین بعد از آن گفت پس فلان قبیلان که را به پروردگار بزرگ شد و کوفه آمد
 و ترا زن کرد این جوان همان کودک است پس آنجا را گفت سر خود برهنه کن اثر شکستگی بر آن ظاهر بود گفت
 پس سر خود را بگیر و برو خدای تعالی آنچه بر او سر بود از آن محفوظ داشت باو سے اهل کوفه از طغیان اب فرات
 پیش و سے رضی الله عنه شکایت کردند حضرت مرتضی علیه السلام حضرت مصطفی علیه السلام و بر دوش و بر دوش و بر دوش و بر دوش
 و سے بر سر و دوش و سے در دست گرفته اسب سواره بکنار فرات رسید و اولاد وی نیز همراه او بودند
 انجانب و کویت نماز خففت گذارد و به الاکل برآمد و حسنین با وی بودند پس با عصبانیت اب اشارت کرد
 یک گز اب کم شد رسید که اینقدر پس است گفتند که نه باز عصبانیت اب و دوبار اشارت کرد اب دو
 گز دیگر کم شد چون ناله کم شد مردمان او از برداشتند که بنقد پس است ای امیر المومنین شجاعت را از احوال
 و سے خبر داده بود که ترا فلان موضع بر فلان درخت ترا صاحب خواهند کرد و بچنانکه فرموده بود بعینه واقع شد
 کیل بن زیاد و رضی الله عنه چون حجاج سقیفه برای قتل حکم داد گفت که حضرت مرتضی علیه السلام را خبر داده بود که قاتل
 من تو خواهی بود بعد از آن حجاج گردن و سے بر و بچنان چون حجاج قنبر مولا سے حضرت مرتضی علیه السلام را گرفت
 و حکم بقتل و سے خود گفت که حضرت مرتضی علیه السلام را خبر داده بود که مظلوم کشته شوم و در سفر بصره قبل از درویش
 گونه گفت که دو دانه هزار و یک سکه مرده این چون عمر و زبینه بود به کم و بیش و در وقت توجه بعضی اصحاب
 و سے محتاج اب شدند و در قرب ان اب بنود انجا نواب و و فرنگ بود بعد از آن چون قدر سے برقت و بر
 ظاهر شد حضرت مرتضی علیه السلام را یک دیر بجای اشارت کرد که آنرا بجا وید چون قدر سے خاک برداشتند سنگ
 بزرگ پیدا کرد که هیچ التی بر آن کار نمیکرد و کس را طاقت برداشتن آن شد حضرت مرتضی علیه السلام را و در
 انداخت آب بفتایت صفائی و شیرین و خنک ظاهر شد لشکر سیراب شدند و انقدر که خواستند برداشتند

باز حضرت رضی اللہ عنہ را بلای چشمہ نہاد و بفرمود تا خاک بر او افکندند و راہب ان دیر از دیر فرود آمد و پرسید
 کہ تو پیغمبر مرسلے فرمود کہ سنے گفت تو فرشتہ مقربے گفت کہ سنے پس گفت کہ توجہ کسے فرمود من و صی
 پیغمبر مسلم محمد بن عبد اللہ خاتم النبیین صلی اللہ علیہ وسلم راہب گفت دست مبارکہ مسلمان شوم ادب
 حضرت امیر اسلام او دو گواہی بوجدانیت خدا و رسالت مصطفیٰ و وصایت مرتضیٰ برداد بعد از ان از وی
 پرسید کہ سبب اسلام آوردن توجہ بود گفت ای امیر المؤمنین بناسے این دیر از براسے کفندہ این سنگ است
 پیش از من بسیارے درین دیر بودہ اند زیرا کہ در کتب خود ویدہ ایم و از علمائے خود شنیدہ ایم کہ در پیغمبر
 چشمہ است کہ ظاہر کند آنرا مگر چشمہ باوصی او پس چون من این را دیدم باز و سے خود رسیدم حضرت
 از شنیدن این قصہ بسیار گریست و گفت الحمد للہ الذی لم یکن عندہ منسیا و کنت نے کہتہ مذکور
 بعد از ان راہب ملازمت حضرت مرتضوے اختیار نمود تا بصفین شہید گشت و حضرت مرتضیٰ در حق
 و سے بگفت کہ و سے مولائے منست و رشوا ہما در دہ کہ خدا سے تعالیٰ دو بار براسے اور و شمس کرد
 یکے در عہد رسول صلعم و یکے بعد از وفات و سے ام سلمہ و اسانیت عیسیٰ و جابر بن عبد اللہ انصاری و ابوبکر
 خدرے رحمہ رعایت کردہ اند کہ وحی بران حضرت آمدہ بود و انس و وقت تکیہ بر ان مرتضیٰ رہا کردہ بود و نہ
 نہ داشت تا کہ آفتاب غروب کرد مرتضیٰ رہنما عصر را نشست گذارد با شادہ چون رسول صلعم این حال
 معلوم نمود مرتضیٰ فرمود کہ دعا کن تا خدا سے تعالیٰ آفتاب را برگرداند تا تو نماز و دیگر بروقت بگذاری مرتضیٰ
 دعا کرد و آفتاب بانوضع کہ نماز و یگر می باشد باز گشت و مرتضیٰ نماز خود را در وقت بگذارد و اسانیت عیسیٰ
 گوید کہ از آفتاب در وقت غروب اواز سے می آمد چون اذان را در ورجاسے دیگر رشوا ہما کہتہ کہ آفتاب بری
 مرتضیٰ برعاسے حضرت مصطفیٰ صلعم باز گشت و مولف آن کتاب در تصنیف نہایت بیگوید۔

چون فوت شد عہد از علی انہر وحی از کابل	گشت از دعایش تجلے از حرب شمس خاوران
<p>و حافظ ابن حجر عسقلانی در صواعق اوردہ کہ رسول صلعم دعا کرد کہ اللهم انہ کان فی طاعتک و طاعت رسولک فار و علیہ الشمس فلما حلت بعد ما غربت طی دسے و قال فی در شفا گوید کہ حدیث رو شمس صحیح است و شیخ الاسلام ابوزرعہ گوید حدیث حسن است و غیر اواز علمائے اجتہاد و نووہ رد کردہ اند قول تہی را کہ گفتند این حدیث موضوع است و دراز اللہ الخفا اوردہ کہ میوطی در جزائش اللبس حدیث رو شمس گفتہ کہ حدیث رو شمس صحیح و پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم است و صحیح کردہ است این را طحاوی و سے و یو او افرا کردہ است ابن جوزی</p>	

درین حدیث تا آنکه آورده است اثر او کتاب الموضوعات گفته است شاکر و محمد و مشتقی جزو فریقین
 عن حدیث ردائش بر اهل کمالین حدیث را طحاوی در شرح مشکل الآثار از اسماعیل بن عیسی بن دوطرین روایت
 نموده و گفته است که این هر دو طریق ثابت است و روایات ان آثار ثقات اند و نقل نموده است از قاضی عیاض
 در غنیة حافظ ابن سید الناس فی بشری العیسی بن عیسی بن عطاء الله بن مغلطانی در کتاب زهر الیاسم تصحیح کرده است
 از ابوالفتح از حاکم بن محمد بن ابی اسحاق بن عیسی بن عطاء الله بن مغلطانی فی المنتشر فی الاحادیث المشتهرة و ظاهر
 در کتب و گفته است حافظ احمد بن صالح بن عیسی بن عطاء الله بن مغلطانی که اهل علم باشند که این حدیث را
 عیسی بن عیسی بن عطاء الله بن مغلطانی روایت است و تحقیق که انکار نموده اند حافظ بر این جزو سبب ایراد
 این حدیث را در موضوعات انتفی و بر اسے ابن حدیث علامت و تکرار بار پیش آورده اند و از انکه
 و صواعق و تحفه اثنا عشر تفصیل ان بوده است من از اطالمت اندیشیدم بدانست مولف حدیث
 ردائش صحیح نیست چرا که بر اسے ابن و قی عظیم فقط دو چهار کس را وی بودند چه منی دارد و سے با سبب
 که بود انصار سے نیز در کتاب های خود نوشته اند که در فلان تاریخ ابن واقعه شد اگر چه ایشان مجرمانند
 از واقعه انکار کردن توانند و السلام علیکم تحقیقه الحال و بار دوم در شواهد آورده که در وقت توجیه بعضین قریب
 بابل چون خواست که از فرات بگذرد نماز عصر را محاب و سے فوت شد بدعا سے حضرت مرتضی با زعم و نمود
 تا مسلمانان نماز گذاردند چون سلام باز دادند و از سے هولناک میگردان قصه نیز مانند قصه اول است
 در تحفه اثنا عشر به ان انکار نموده و السلام علیکم در شواهد آورده که روز سے از روز با سے صفین نماز فرمود که
 بابا مسلمان یعنی ابوسلم کجا است محمد بن حنفیة رضی الله عنه گفت که و سے در آخر صفین است فرمود که اسے
 فرزندم را من از ابوسلم خوانی نیست مقصود من از صاحب پیش است که از جانب مشرق بارایاست
 سیاه پدید آید چندان که سار به کند که خدا سے قواسم بواسطه و سے حق و مرکز قرار و در غم و وقت
 انانکه با و سے موافقت کنند در اعلام دین و گونهار سے ظالمان جد و جہد نمایند در روضه نیز ان حرکات
 آورده ابوالاخر بچیان شد که ابوسلم روزی از جانب خراسان بارایاست سیاه برآمد و دنیا را از پوش
 شامت نے ایسہ پاک ساخت و انتقام خون حسین و زید شہید از ظالمان بود احسن گرفت (نسخه)
 اہل کوفه تیار محمد بن ابی بکر در حضرت فتنه و فرمان حضرت مرتضی سے را اطلاع نکند و در حق ایشان
 دعا کرد که بار خدا یا کنست را برین طایفه مسلط گردان که هرگز بر ایشان ترحم نکند یا گفت غلامی از نقیض

برای نشان گمار همان شب حجاج متولد شد و بال کوفه رسید از وی آنچه رسید کذا فی الاشواہر سیوطی
در تاریخ اختلاف و جاسے در شواہد آورده و عبارت للجماعی است که روزی گفت که دو شخص حضرت
رسالت را صلے اللہ علیہ وسلم بخواب دیدم گفتیم بار رسول اللہ چه نخواستہا و خصوصیت کہ از امت
تو یمن رسید فرمود کہ برای نشان دعا کن گفتیم خداوند ما را بہتر از ایشان عوض دہد بہتر از من برای نشان گمار
و ہمان ایام شہید شدہ انتہی بخین کرامات و خوارق عادت بسیار از دوسے سرزد شدہ بر من
قدر قلیل اختصار نمودیم

فاطمہ الزہرا بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم

سیدۃ النساء العالمین مادر دوسے خدیجہ بنت خویلد ست و شوہر دوسے علی مرتضیٰ دوسے
اصغر نبات واجب اولاد حضرت سید کائنات ست و مادر حسین سید اشباب اہل بختہ ست
حکاح دوسے با حضرت مرتضیٰ حسب فرمان وحی بودہ در وقوعہ الاحیاب آورده کہ انس فی اللہ عنہ
روایت مے کند کہ نزد حضرت رسالت نشستہ بودم کہ آثار وحی بران سرورم ظاہر شد بہر
از انجلاے ان فرمود کہ جبرئیل مین گفت کہ ان اللہ تعالیٰ یا مرک ان ترویج فاطمہ من علی این قد
در سند نام خلیل نیز ایراد نموده و قبیل از درود دوسے ابو بکر و عمر رضے اللہ تعالیٰ عنہا و رسا
تشریش خطبہ فاطمہ نموده بودند ان سرور گفته بود کہ در باب فاطمہ انتظار دوسے میکشم و بہر
از حکاح در حق دوسے و شوہر دوسے دعا ہاے چہ نموده بخلہ ان این دعا نموده کہ جمع اللہ علیہا
و اسعد جدک و بارک علیکما و ان خیر منکما کثیراً طیباً و شرح تزییح او طول و طویل ست و روضۃ الاعیان
و معارج النبوة و دیگر کتاب تفصیل مسطور ست افضل زمان و اہل بہشت است بقول صحیح
و احادیث افشیت متعارض آمدہ از امام مالک پرسیدند کہ عایشہ افضل ست یا فاطمہ گفت فاطمہ بہر
است و لا افضل علی بصیۃ النبی صلی اللہ علیہ وسلم احدی و فی تمام الدرر الہیہ علی رومی الطبرانی عن علی رضا
اذا کان یوم القیامت یقال یا اہل الجنة غصوا ایضا کہم حتی یمر فاطمہ بنت محمد فی ہذہ الاحادیث دلالتہ علی تفصیل
علی مریم خصوصاً اذا قلنا بالاصح انہا کم نبتہ و قد تقررت فی الامتہ افضل من غیرہا و فی روضۃ الاحیاب عن جابر
بن عبد اللہ رضی اللہ عنہ قال قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اہتدوا بالشمس فلما غاب الشمس فامتدوا

بالقره و اذا غاب القمر فانه يدور بالزهره و اذا غاب الزهره فانه يدور بالفرقدان فقال الشمس نادوا القمر على والزهره فاطمه
والفرقدان الحسن والحسين و شيخ عبد الحق دهاوی در کتب الايمان از کتاب نصایح للسيوطی نقل نموده که از امام
عظیم الدین عراقی منقول است که گفت فاطمه و برادر و سه ابراهیم با اتفاق افضل اند از خلقا سه اربعه
اولی الینایع اخرج احمد والحاکم عن المسو بن مخزومه مرفوعاً فاطمه بفضيلة منة بفضيلة ما بفضيلة ما بفضيلة ما بفضيلة ما
و ان الانساب يقطع يوم القيا مئة غير نسيه و سبعة و مئري و اخرج ابن الزوا و ابو يعلى و الطبرانی والحاکم عن
ابن سعد مرفوعاً ان فاطمة احصت نفسها و في الصواعق فرجها فخرها الله ذرية لها على النار و اخرج احمد و الشيخان
و ابو داود و الترمذی عن المسور بن مخزومه مرفوعاً انما فاطمة فضيلة منة بفضيلة ما بفضيلة ما بفضيلة ما بفضيلة ما
والحاکم عن ابن الزهریر مرفوعاً انما فاطمة بفضيلة منة بفضيلة ما بفضيلة ما بفضيلة ما بفضيلة ما بفضيلة ما
مرفوعاً يا فاطمة لا ترضين ان تكوني سيدة فساد اهل الجنة و اخرج الترمذی والحاکم عن اسامة بن زيد مرفوعاً ان
ابن فاطمة رآه و ضمه الاحباب از امام حسین بن علی المرتضی روایت نموده که گفت دیدم مادر خود فاطمه را که در شب
جمعه در محراب سجده نماز میکرد تا زانوهایش در سجده میخورد و میگوید که منم که بر سر نفس خود هیچ دعا نکرد
و عا میخورد و من نفس خود را هیچ دعا نکرد و گفتم ای مادر مهربان چگونه است که بر سر نفس خود هیچ دعا نکرد
گفت یا بنی الحارثم الله اکثرت آدمی و القاب او مبارکه و ظاهره و زکوة در اخیه و در فضیله بود و در کشف
آورده که مبدء لکبری لقب او هست اختی و لاوت او در سال سی و پنجم بعد از واقعه کربلا پنج
سال پیش از بیعت و نکاح او با علی مرتضی در سیال دوم از هجرت در ماه رمضان بعد از مراجعت از پدر
زفات و رزی الحجة و الوقت فاطمه هجده ساله بود و وفات وی در سیوم رمضان شب شنبه ستر
احدی عشر و عرا و الوقت بست و هشت سال بود بعد از پیغمبر صلی الله علیه و سلم شش ماه و در غایت حزن و حال
زندگی کرده در غایت بیخوشی و شادمانی و خندانند و در روز وفات خود نیم سده بود و در حق او حسین
وصیت او در شب نموده و بیخوشی از نامرمان در دنیا و در ترکیب نمودن روز دیگر ابو بکر و عمر و سایر شرافت
بجای حضرت مرتضی را عتاب نمود که چرا ما را خبر نکردی تا شرف نازیری و برایتی انجذاب معذرت نمود که
حسب و وصیت او چنین کردم که زانی روضه الانساب جذب القلوب لیس و یا لرجوب بدانکه در توایح و لاوت
و تزویج و وفات او اختلاف است آنچه مختار را تمیز و خروفت افتاد ثبت نمود و بعد از وفات پیغمبر صلی الله علیه
و سلم واقعات بسیار گذشته مثل معامله فدک و سقوط شدن جمل و و تهدید نمودن عمر خطاب ی هاشمی

کہ در خانہ حضرت زہرا (علیہ السلام) نمودہ بودند و تامل و شہود نمودن حضرت زہرا (علیہ السلام) نصار طوطے وار و ذکرش ناکردن
اوسے تراست و صیبت نمودن حضرت زہرا (علیہ السلام) یکس ہزار ہوا حاضر نشود و دلیل صریح است بر آنکہ حضرت زہرا
از زود و مملول از دنیا رفت اکنون تاویل ہر چہ خواہند بکنند انقضای از مشا جرات صحابہ عثمان قلم شہرت نمودیم
و احادیث و تفصیلات و سہ رضی اللہ عنہما و اقوال علماء در تفصیل او برسانند ان بسیار است ما براہ اختصار
رفیق ہند سے از تحقیقات ابن امر در فتاوا سے سید علی و تکمیل الایمان شیخ عبدالحق دہلوی بودہ است و دیگر
او اختلاف است بالقطع یکس معلوم نیست ارجح اقوال در جنت البقیع نزد قبر امام حسن علیہ السلام بودہ است
و تفصیل و تحقیق ان در جذب القلوب اسے دیار الجویب کہ تاریخ مدینہ منورہ از شیخ عبدالحق دہلوی است بودہ
است و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال سلام اللہ علیہما و روضۃ الاحباب آورده کہ مرایات وی در کتب معتبرہ متداولہ
میسورہ حدیث است از آنجکہ یک حدیث متفق علیہ است و تتمہ در سائر کتب مرویست انتہی و حضرت
زہرا بعد از وفات پدر بزرگوار خود خانہ در جنت البقیع گرفتہ از انبیت الحزن مقرر نمودہ اکثر ایام در آنجا سپری نمود
و مرتبہ بر اسے پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم انشا نمودہ یک بیت از اول ان تھیدہ این است

صیبت علی مصائب لوانہا	صیبت علی الایام صرن لیا لیس
و حضرت مرتبہ بعد از وفات حضرت زہرا رقت بسیار نمودہ و این دو بیت انشا کرد۔	
لکل اجل من خلیلین فرقتہ	وکل الذی دون العشر آق خلیل
وان افتقاو سے فاطمہ بعد از محمد	دلیل علی ان لا یدوم غیسل

و نماز جنازہ وی حضرت مرقیہ گزاریہ بکعبہ عباس کنانی روضۃ الاحباب

الحسن بن علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما

امیر المومنین سبط رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم در یحیائے و آخر الخلفاء و ہدیہ صلی اللہ علیہ وسلم مادر و سہ
فاطمہ است بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم سیدہ نسلا و العالمین و جد و جدیہ اکبر فضل زمان ابن ہشت
است مناقب و فضایل او بیشتر از ان است کہ استقصای ان توان کرد گنیت ابو محمد است و لقب او

محبت و سپرد و تقی و یکی از خلفا سے راشدین است و امام دوم است از ائمہ اثنا عشر شش ماه و چند روز خلافت کرد سیوطی در تاریخ الخلفاء اورده کہ بعد از شہادت حضرت مرتضیٰ حسن رضی اللہ عنہ بمبایعت اہل عراق غلیفہ شد بعد از ان خروج کرد برومے معاویہ پیش تسلیم امیر نمود حسن معاویہ را بشہر طبریکہ خلافت بعد از معاویہ حسن را باشد و مطالبہ کنند کہ سے را از اہل مدینہ و اہل عجم از عراق انچہ او در زمان پدرش وانکہ ویون او او را بپس قبول نمود معاویہ پیش صلح شد بر ان قرار داد و ظاهر شد بجزو بنویہ صلح اللہ علیہ و سبیلہ و سبیلہ بروقتہ الاحباب گفتہ کہ حسن رضی اللہ عنہ برا سے خلافت این شرط نمود کہ خلافت بعد از معاویہ بر شہر مدینہ گذارم و ہمچو کس را او سے عہد کنند و گفت حسن رضی اللہ عنہ اگر خواہش خلافت بود سے اکنون ترک ان نکردم و باید کہ معاویہ و بارہ حسن و برادرش حسین در مدینہ و علامتہ بدری بنیدیشہر و کسے را لگو بد و مسلمانان از دست و زبان او سالم باشند و شیعہ علی ان و امامون باشند و خراج فارس را سال بسال بد و رسا ند و حضرت مرتضیٰ را اسب نکنند معاویہ چلہ شرط را قبول نمود الا سب و لعن مولا سے مومنین اگر گفت کہ در مجلس شیعہ باشند در ان مجلس سب نکنند رہبان کہ غیر من سب علیا فقد سببنے با و نہر سیدہ چنانکہ حدیث من اذی علیا فقد اذانے با و فرسیدہ والا پر مجال کہ در ایند سے حضرت مرتضیٰ باقصی الغایت میگوید شیعہ آرسے حدیث عامہ یا مکرکہ تشکک القیئہ الباغیہ با و رسید چون مجتہد بود تا ویل نمود کہ اورا علی کشتند و راسد الغایتہ اورده کہ لاثہ او در نصف رمضان سنہ ثلاث من الحجرت بودہ و تونی بالمدینہ سنہ تسع و اربعین در وقتہ الاحباب سنہ خمسین شب نخست بنہ سبت و نیم صفر گفتہ و اقوال دیگر نیز ہست این خبر و سیوطی و دیگر مومنین میگویند کہ اس مسموم مرد ذر و جدہ او جدہ بنت اشعث بن قیس را نہر دا و سیوطی میگوید کہ بفرمودہ یزید بن معاویہ نہر دا و و جامی در شواہد النبوة و سید جمال الدین محدث در وقتہ الاحباب میگوید کہ بفرمودہ معاویہ نہر دا و و جامے میگوید کہ ہمین مشہور است و ابن عبد البر در استیعاب گفتہ کہ جماعتی بر ان رفتہ اند کہ معاویہ جعدہ را بفریفت تا او نہر دا و اللہ اعلم و مردان انخوا سے این امر نمودہ حسب فرمودہ پدر یا شد یا پسرا و ابان امر شیعہ تحریر نمودہ علی ان خاندان بنی امیہ بیرون نیست حکیم سنائی میگوید ۔

ان که بوده که یافت این فرصت	که بر او باد تا ابد نصرت
-----------------------------	--------------------------

<p>اچھے باشند یقین شدہ پیشم کہ زمین پر شاہ سے ہند رسید تو بخشیدم و سرستادم نہ پیشم را تو نیک نام کنی مر مراد ختر سے و جان و تنے</p>	<p>حق بگویم من از کہ اندیشم لو نوی می ہند و عقد مر و ارید کین نیسو عقد مر ترا وادم گر تو این شغل را تمام کنی یہ پس مر ترا و ہسم بر منے</p>
<p>ابن ابی اسحاق مستفاد میشود کہ یہ روایت از انجذاب بسیار اندر بخوان اچھے در تہذیب نواد سے و اسد الغابہ بن اشیر و اعدا بہ این جہاد و وہ نیست کہ روئے الحسن عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم احادیث و عن ابیہ و انصیبہ الحسن و خالہ ہند بن ابیہ حالہ و عنہ عائشہ و جامعہ من اننا بعینہم بنہ الحسن بن الحسن و ابن اثیر علی بن الحسن و ابنہ عبد اللہ و الباقی الحار سے رجبہ بن سنان و الشیخ و ابو داؤد و محمد بن سیرین و عکرمہ و جیر بن ہفیر و ابو جاز و ہبیرہ و ابن مریم و سفیان ابن اللیل و سوہدین غفلقہ و شفیق ابن سلمہ و المسیب بن نجیدہ و الاصبغ بن نباتہ و معاویہ بن خریج و اسحاق بن بشار و غیر ہم فی تہذیب النوادی کان الحسن رضی اللہ عنہ شہیداً بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن و عن یوم سادہ و حلق شعرہ و امر ان یتصدق بزمۃ شعرہ فضیلتہ و ہو خاص لہ الکسار قال ابو احمد العسکری سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن و کناہ ابا محمد قال لم یکن ہذا لاسم یعرف فی الجالیۃ روی عن ابن الاعرابی عن الفضل قال ان اللہ تعالیٰ حبیبہ الحسن و الحسن حتی سمی بہما النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن و الحسن و ان الحسن رجع حجات ماشیاً و کان یقول انے اسفی من اللہ تعالیٰ ان الفادہ لم امش اسے بیتہ ل قال السیوطی اخرج الحاكم عن عبد اللہ بن عبید بن عمیر قال لقول الحسن خمس و عشرين حجة ماشياً و ان النجاشی تقادومہ و اخرج ابن سعد عن علی بن زید بن جزعان قال اخرج الحسن من مالہ مئتين و قاسمہ لہ مالہ ثلث مرات حتی انہ کان یعطی نعلاً و میسک نعلاً و یعطی خفاً و میسک خفاً قال النوادی کان الحسن جلیلاً کر یا و رعاد عاہ و رعہ و حلہ اسے ان ترک الدنیا و اخلافتہ لہ تعالیٰ و کان من المبادرین الی نصرہ عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ و لہ الخلفاء بعد قتل ابیہ علی رضی اللہ عنہ و کان قتل علی ثلاث عشرة بقیۃ من شہر رمضان سنۃ اربعین و یا یو اکثر من اربعین الفا کافوا بالعباد</p>	<p>ابن ابی اسحاق مستفاد میشود کہ یہ روایت از انجذاب بسیار اندر بخوان اچھے در تہذیب نواد سے و اسد الغابہ بن اشیر و اعدا بہ این جہاد و وہ نیست کہ روئے الحسن عن النبی صلی اللہ علیہ وسلم احادیث و عن ابیہ و انصیبہ الحسن و خالہ ہند بن ابیہ حالہ و عنہ عائشہ و جامعہ من اننا بعینہم بنہ الحسن بن الحسن و ابن اثیر علی بن الحسن و ابنہ عبد اللہ و الباقی الحار سے رجبہ بن سنان و الشیخ و ابو داؤد و محمد بن سیرین و عکرمہ و جیر بن ہفیر و ابو جاز و ہبیرہ و ابن مریم و سفیان ابن اللیل و سوہدین غفلقہ و شفیق ابن سلمہ و المسیب بن نجیدہ و الاصبغ بن نباتہ و معاویہ بن خریج و اسحاق بن بشار و غیر ہم فی تہذیب النوادی کان الحسن رضی اللہ عنہ شہیداً بالنبی صلی اللہ علیہ وسلم سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن و عن یوم سادہ و حلق شعرہ و امر ان یتصدق بزمۃ شعرہ فضیلتہ و ہو خاص لہ الکسار قال ابو احمد العسکری سادہ النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن و کناہ ابا محمد قال لم یکن ہذا لاسم یعرف فی الجالیۃ روی عن ابن الاعرابی عن الفضل قال ان اللہ تعالیٰ حبیبہ الحسن و الحسن حتی سمی بہما النبی صلی اللہ علیہ وسلم الحسن و الحسن و ان الحسن رجع حجات ماشیاً و کان یقول انے اسفی من اللہ تعالیٰ ان الفادہ لم امش اسے بیتہ ل قال السیوطی اخرج الحاكم عن عبد اللہ بن عبید بن عمیر قال لقول الحسن خمس و عشرين حجة ماشياً و ان النجاشی تقادومہ و اخرج ابن سعد عن علی بن زید بن جزعان قال اخرج الحسن من مالہ مئتين و قاسمہ لہ مالہ ثلث مرات حتی انہ کان یعطی نعلاً و میسک نعلاً و یعطی خفاً و میسک خفاً قال النوادی کان الحسن جلیلاً کر یا و رعاد عاہ و رعہ و حلہ اسے ان ترک الدنیا و اخلافتہ لہ تعالیٰ و کان من المبادرین الی نصرہ عثمان بن عفان رضی اللہ تعالیٰ عنہ و لہ الخلفاء بعد قتل ابیہ علی رضی اللہ عنہ و کان قتل علی ثلاث عشرة بقیۃ من شہر رمضان سنۃ اربعین و یا یو اکثر من اربعین الفا کافوا بالعباد</p>

وہی جو سب سے اشراف خلیفہ بالجہار والیمین والعراق وخراسان وغیر ذلک وکان وصی اسے اخیر المسلمین
 روایتی صحیح البخاری و مسلم عن البراء قال راایت النبی صلی علیہ وسلم علی عائشہ وہو یقول اللهم انی اجبہ
 فاجبہ و فی صحیح البخاری عن اسامہ قال کان النبی صلی علیہ وسلم یأخذہ فیقعہ سنی علی فخذہ و یقعہ الحسن علی فخذہ
 الاخرے ثم یقیمہما ینقول اللهم انی اجبہما فاجبہما و فی البخاری ایضا عن اسبہ مکر قال سمعت النبی صلی علیہ وسلم علی المنبر
 والحسن اسے جینہ بنظر اسے الناس مرة و الی مرة ینقول ان ابنی ہذا سید عمل السد صلح بہ بین فبتین
 عظیمین من المسلمین و فی البخاری عن انس بنی السد عنہ قال لم یکن احد اشبه بالنبی صلی علیہ وسلم من الحسن
 بن علی و فی البخاری عن ابن عمر قال قال النبی صلی علیہ وسلم ہما یتلوا من الذین یلین الحسن والحسین و فی البخاری عن
 ابن عمر قال قال ابو بکر رقبہ احمد آقی اہل بیتہ و فی المسلم عن زید بن ارقم قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم وانا مکر
 فیکم الثقلین او ہما کتاب اللہ فیہ الہدی والنور فخذوا کتاب اللہ واستمسکوا بہ فحث علی کتاب اللہ
 و رغب ثم قال اہل بیتی اذکرکم اللہ فی اہل بیتی و عن اسبہ سعید الخدری عن قال قال رسول اللہ صلی علیہ وسلم
 الحسن والحسین سیدا شباب اہل الحجۃ رواہ الترمذی و قال حدیث حسن صحیح و عن اسامہ بن زید قال طرقت النبی
 صلی علیہ وسلم ذات لیلتہ فخرج وہو تلبس علی ثوبی قلت ہذا کشفہ فاذا الحسن بن علی و کذا فقال ہذان ابناہی و ابناہی اللہ انی
 اجبہما جما و احب من کل شئ ہما رواہ الترمذی و قال ابن احدث حسن بن قیس اخلفا للسیوطی الخج حکم عن ابن عباس
 قال قال النبی صلی علیہ وسلم قد حمل الحسن علی رقبۃ فلقبہ بل فقال نعم المکر بک ربک یا غلام فقال رسول اللہ صلی علیہ وسلم انک ربک و ابناہی کثیر و

فصل در کرامت امام حسن

در خواہد البیوۃ اوردہ کہ در بعضی از وہاں اسم حج پاسے مبارک او بسبب پیادہ رفتن در مکرہ بود یکے از
 مواسے وے گفت کاشکے چندان سوار شوی کہ در م پاسے تو فرو نشیند انرا قبول نکرد و گفت چون
 بنزل برست ترا سیاهی پیش خواہد آمد کہ مقداری روغن داشته باشد از وی بخور و مکاس کن مولای دی گفت
 پھر و مادر من خدا سے تو بانا در پیچ منزلے کسے راندیدیم کہ ویرا این دو ابا شد درین منزل انجا خواہد بود
 کہ خواہد بود چون بنزل رسیدند سیاهی پیدا شد فرمود کہ انکہ ان سیاهی کہ میگفتم برد از وی روغن بخور
 بگوہ چون ان مولی پیش ان سیاہ آمد و روغن طلبید گفت ای غلام این را از براسے کہ میخوای گفت
 از برای حسن بن علی گفت مرا پیش وے ببر کہ من مولای دیم چون پیش وے رسید گفت کہ من مولای

تو ام دشمن نمیکیم لیکن خاتون مراد و زه گرفته است دعا کن که خدا سے تعالیٰ مرا پیوسته تمام اندام روزی
فرمود که بمنزل خود باز گرد که خدای تعالیٰ ترا چنان پیوسته که خواسته داد چون آن سیاه بچانه خود رسید
حال را چنان دید که فرموده بود و آنرا بجلالت که روزی با یک اندام و زیر رضی الله عنه و سفری بود
در خلعتا بنکه خشتک شده بود و فرمود اندام برای امیر المؤمنین حسن عم در پاس یک خنجر فرستاد و خنجر
فرستاده در پاس خنجر دیگری گشت کاش برین خنجر خنجر فرستاده بودی تا بخوردی امیر المؤمنین حسن عم
فرمود که خنجر را تر میخوری زیر سر گشت از سر دست بدعا برداشت و در زیر لب پیوسته یک گفت که
کس ندانست فی الحال یک عمل سبب شد و برک بر او و بخنجر را که تر بار و در شتر پیوسته که با ایشان بود
گفت که این سحر است و السلام المؤمنین حسن عم فرمود که این سحر نیست لیکن دعا نیست مستجاب که از
فرزیه پیوسته واقع شده است و چون مردم او را ببینند صلح با معاویه ملامت کردند و گفت که سحر
صلی الله علیه وسلم منکشف شد که بنی امیه بر منبر ابریه این یک بعد از دیگری این بروی و شوارا را
حق تعالی بوی فرو فرستاد که انا اعطیناک الکفر یعنی فی الجنة و انا نزلنا فی لیلة القدر و ما در یک لیلة القدر
لیلة القدر نیز من الف شهر مراد از الف شهر درت ملک بنی امیه است و او می گوید که مدتی که ملک
ایشان را حساب نمودیم هزار ماه بود حسین بن علی (رضی الله تعالی عنهما) سبط رسول الله صلعم در میان است
امیر المؤمنین در شواهد النبوة آورده که و ابو الایمه است و کنیت او ابو عبد الله و لقب او شهید و سید
و ولادت او در مدینه بوده و در شش بنه چهارم شعبان سنه اربع من الهجرة انتی و این اثیر از ابن مسعود
روایت نموده که ولادت او پنجم شعبان بوده و شهادت او و زوجه عاشر محرم سنه احدى و شصین بود
تاریخ شهادت او صاحب مرآة النجیال چه خوب گفته -

سال	تاریخ گفت غم گینے	سر دین را برید بے و بنی
	مولانا عبد الرحمن جامی گفت	
چون از میان رفت سر سالکان	گو خرقه با گب و کنند اهل خانقاہ	
سر سالک سید الف است و عدد آن شصت و یک است سر سالک رفت یعنی سنه شصت دیک شصت شد و دی کیے از مشهور و با بخت است و کیے از اهل کسا است و امام مظلوم نیز لقب او است برین تقدیر مراد وقت شهادت او و پنجاه و شش سال و پنجاه و شش		

سست قلم داشت که نظام فقال الهی استغفر الله و ذکرهما من جهنم (فرج عن الحیة) و در وقت الاحیاء بود
 که حضرت قاضی زبیر گفت ابا یا دردی که حضرت مصطفی صلعم باه گفت ای زبیر علی دوست میداری و ابوب
 گفتے یا رسول الله چگونه دوست ندارم او را و حال آنکه پسر خال منست انس و فرمود روزی بیاید که این دوستی
 را بر طرف کرده با وی بجنگ بیرون ای و ابوب فتنه و تشویش و ستم و تشویش بر روی وی بکشای زبیر
 گفت ای وی لیکن فراموش کرده بودم بیاد من آوردی و بار دیگر بطریق مذکور سوگند داد و نیز که بخاطر داری که
 رسول خدا صلی الله علیه و سلم در فلان محله از محلات بنی هاشم با تو فرمود که من نبوتی نیستم که نشیده ستم
 را پیشه نمود ساخته بسبب حکومت و امارت خود در مقام عداوت با علی و در ای زبیر ستمت مرد پیش انداخت
 بعد از آن گفت یا علی حدیثی از عهد قدیم با من دادی که اگر پیش ازین ساخته اندازمتند گری بودم سرگزینان
 سو که حاضر نیستدم و سو گندم یاد کرده که بخاریه دیگر با تو نمایم و انس رضی الله عنه را فرمود که ای زبیر حدیثی است
 مسعود خود را بر ساند و ان است که انما متعلقان علیا و انما ظالمان و در ترجمه صواعق آورده که بصحت
 رسیده از حاکم و بیسته از ام سلمه رضی الله تعالی عنه که رسول صلی الله علیه و سلم که خروج اموات المؤمنین
 کرد از کافران رضی الله تعالی عنه تیسرے نو و بعد از آن رسول الله صلی الله علیه و سلم فرمود انظری با حیران
 لا کون لک انتی ای حیران نظر کن که ان زن تو باشد باز بجانب علی رضی الله عنه ملتفت شده گفت ان
 ولیمت سفیه امر با شنیا فارقی بها اگر چه سرفه و اسے امر عایشه کردی با و رفیق کن و اعتبار را و بین فریاد کن
 از اسے الاسود را بیت کرده اند که گفت حاضر بودم (یعنی در بوم لیل) که زبیر برون آمد علی رضی الله عنه
 میبستد نگاه علی رضی الله عنه گفت ای زبیر خداسو گندم میدهم ترا که از رسول صلی الله علیه و سلم نشنیده
 که گفت تقاد دانت که نظام اسے زبیر ابا علی تقاد خواهد افتاد و در وقت تو ظالم خواهی بود زبیر چون این
 سخن شنید باز گردید و در دایمت ابوبعلی و بیقی آنکه بی غیرت بل شنیدم و بے فراموش کرده بودم و باز دابو
 نیم از این عباس را فرمود عار دایمت کرده اند که آنحضرت باز و لاج مطهرات خطاب فرموده گفت که امر پاکست از
 شما که صاحب عمل را بر باشد خروج کند و در وقت جواب سگکان انوش بروی بانگ زنند و در حواسے او بسیار
 از مردم کشته گردند و در باب مار صحن و خار به نهروان نیز احادیث آمده چاسے و رشوا و الهیة آورده که از کوفه
 علی رضی الله عنه مقاری از زمین پیش رسول صلی الله علیه و سلم فرستاده بود و انجا سبب نفست آن زن است
 بود که ناگاه نفیس چشم با محاسن فرو برده رخسار را بر آمده بارش کشید پر موی اند و گفت ای محمد از

من پس ملاقات نمود با من روزی پس گفت عمر که ندیدم ترا گفتم ای امیرالمومنین آندو بودم و تو به معبود
 خلوت میداشتی پس برگشتم با این عمر گفت تو احق از این عمر هستی امست موسی بر سر من گریه بسبب
 شما بعد خدا این رفعت نیافتم مگر بسبب شما و سندان من میج است نزد طیب و مرقه لیسیت از این خبر
 که این عمر شسته بود و در سایه کعبه چون دید حسین را که پیش می آید گفت این مرد عروضا حبس ایل زمین
 است نزد اهل اسما و دود اسداغابا و ده که یکی از اهل عراق این عمر از خون پیشه سوال کرد پس
 گفت این عمر پند بسو سے انیکس می پرسد از خون پیشه و بگشتند پسر رسول الله صلعم را و شنیدم
 از رسول صلعم که میگفت حسن حسین و یحیی و زکریا و در دنیا و مثل این روایت است از ابو هریره و عن علی
 بن مره قال قال رسول الله صلی الله علیه وسلم حسین بنی و انا من حسین احب الله من احب حسینی احسن
 سبط من الاسباط هذا حدیث ایضا و در فی تهذیب النواوی و قال الترمذی هذا حدیث حسن و عن انس
 بن مالک قال اتی عبید الله بن زیاد براس حسین بن علی عجل فی طست فجل نیکت علیه و قال فی
 حسنه شیئا قال انس کان شیء بهم رسول الله صلی الله علیه وسلم و کان مخضو با لکوسمه هذا حدیث متفق
 علیه عن الاوزاعی عن عیاض بن ابی ذر قال و الله لا ازال احب علیا و الحسن و الحسین فی فاطمه بعد ان سمعت رسول الله صلعم
 بقول فیهما ما قال لقد رايتی ذات یوم و قد جئت النبی صلی الله علیه وسلم فی بیت ام سلمه فجاوا الحسن
 فاجلس علی فخذہ ایمنی و قبله ثم جاوا الحسین فاجلس علی فخذہ الیسری و قبله ثم جارت فاطمه فاجلسهما
 بین یدیه ثم دعا بعلی ثم قال انما یرید الله لیدرب عنکم الرحمن الی البیت و یطهرکم تطهیرا قلت لو ائمانه الکر
 قال الشک فی الدرر و جل قال العسکری یقال ان الادراعه لم یرو فی الشفعا لحدیثا غیر ذلک و الاثر
 لم یرو فیها الا حدیثا واحدا کانا یحیا فان تبی امینه و فی الاستیعاب عن اسبیه هریره قال ابصر
 عینا سے ہاتان و سمعت اذ نامی رسول الله صلی الله علیه وسلم و هو اخذ بکفی حسین و قدماه علی قدم
 رسول الله صلعم و هو یقول برق عین یقینہ قال فرقی الغلام حتی وضع قدمیه علی صدر رسول الله صلعم
 ثم قال رسول الله صلعم فکرت ان یقبلہ ثم قال انکم احبہ فاجبہ و قال مصعب النضر سے حج الحسین بن علی
 رضی الله عنہما خمس و عشرين حجرا شیبیا و سنہ الاستیعاب کان الحسین فاضلا و ینا کثیر الصیام و الصلوٰۃ
 و الحج و فی اسد الغابہ و تهذیب النواوی سے کان الحسین فاضلا کثیر الصوم و الصلوٰۃ و الحج و الصدقة
 و افعال الخیر جمیعہا و فی اسد الغابہ کان الحسین کارہا لما فعلہ نحوه الحسن من تسلیم الامر اسلی معاویہ و قال

الشک الصدق احد و ثمة معاویه و کذب احد و ثمة ابيک فقال الحسن استسکت انا اعلم بهذا الامر منك
 و در تحفه اثنا عشر به آورده که انجناب بعد صلح حسن رضی الله عنه گفت بوجز نفی لکان احب الی مما فعل انی و
 و سوره رحمن آیه که میجرج البحرین لیتقیان بنیما بر رخ لا یغیاں یخرج منکم اللؤلؤ و المرجان فی نفسیه و
 السیوطی میجرج البحرین لیتقیان علی و فاطمه بنیما یخرج لایغیاں رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و المرجان حسن و حسین
 و فی معارج النبوة در ذکر اسماعیل علیه السلام قول تعالی قدرنا به نزع عظیم لقول امام جعفر صادق رضی الله تعالی
 مراد از ان حسین ابن علی است و نه کشته چه قدر اندازد که حق تعالی او را نزع عظیم گوید و تفصیل آن کتب است
 و آیه که میجرج و فضا له ثلثون شهرا و حقائق آورده که نزولت فی الحسن بن علی الرضی رضی الله تعالی عنهما و شواهد
 است انعامه و اصحاب آورده که حسن و حسین بنی رسول صلی الله علیه و آله و سلم میگویند بنی ابی تکبر حسن را پس گفت فاطمه
 که یا رسول الله چرا میگوئی که بیکر حسن را گفت انیکم جبریل بن یساکوید که بیکر حسین را و می الحسن بن علی بن ابی طالب علیه السلام
 علیه و سلم و عن ابیه و امه و خاله و عمو بن ابی هاله و عن عمه و عمو الحسن و عموه علی بن ابی طالب و فاطمه و
 سکینه و حقیقه الباقی و الشیخ و عکرمه و شیبان الدوسی و کرزائمی و اخرون میگویند و اهل این اوراق
 در اسد الغابه حدیثی از طلحه بن عبید الله بن حصین بن علی مرویست و در استیعاب از سنان بن ابی شنان
 از حسین بن علی حدیثی مرویست ازینجا معلوم شد که طلحه بن عبید الله و سنان بن ابی شنان از وی روایت
 دارند و فی الخلاصة روی عن جده ثمانیه احادیث و عن ابیه و امه و عمو و عموه علی و ابن ابی نضر و بنی سکنیه
 و فاطمه پس از انجناب روایت حدیث امام حسن المجتبی و امام بن العابدین و امام باقر و زید و شهید و شیع و عکرمه
 و شیبان دوسی و کرزائمی و طلحه بن عبید الله و سنان بن ابی شنان و فاطمه و سکینه و عموه اندا حدیث در
 مناقب او و دعای سید کائنات در حق ابن دهر و در بسیار آمده قدری در ذکر برادرش گذشته و قدری
 در اینجا ذکر شد و قدری در ضمن احوال او در آخر فصل مسطور خواهد شد و باقی بسبب اطالت متر و ک
 نموده شد و در قفله بقتل او اختلاف بسیار است و طول و طویل است اعظم کوفی در تاریخ خود و ابن اثیر در
 الکامل و مسعودی در مروج الذهب و محمد بن جریر طبرسی در تاریخ خود و سید جمال الدین محدث در روضه الاشجار
 مشهوره و بیان نموده از همه جامع تر و روضه الاحیاء است انقدر تفصیل میجرج کتاب ویده نشد هر که اهل مطالع
 ان قصه باشد باید که در ان کتب نظر کند و اینجا مختصر بیان نموده میشود و بالله التوفیق فی الاصابه لیلان فدا بن جبر
 یودا قاسم حسین در مدینه تا آنکه بیرون رفت باید بزرگوار خود بسوخته و حاضر شد در هر سه محاربه

جل صغیر منہ روان و ماند با و تا آنکہ شهادت یافت علی بعد از آن بماند با و خود حسن بن علی تا آنکہ تسلیم نمود و بعد از پس
 باز آمد با و خود و بعد از آن تا آنکہ بر او معاویہ پس بیرون رفت بسوی مکہ پس نامہ ای اہل عراق باین مضمون
 کہ بیعت نمودہ اند با و بعد موت معاویہ پس فرستاد بسوی ایشان پس عمر بن عبدالمطلب عقیل را پس گرفت کہ بیعت
 ایشان و فرستاد خبر بسوی معاویہ پس معاویہ عواقب شد پس بود قسمہ او آنچه بود گفت عمار فرمود کہ گفتہ ام نام خود
 را کہ جزوہ مرا از قتل حسین چنانکہ حاضر بودم در آنجا گفت امام باقر کہ معاویہ و ولید بن عقبہ بن ابی سفیان
 واسے مرنہ بود پس طلب کرد حسین را تا بگوید بیعت او در شب پس گفت حسین از راه رفت کہ تا بفرکن مرا پس
 تا بفرکن مرا و در پس بیرون رفت بسوی مکہ و اندر سولان اہل کوفہ کہ ماتہ و قیام بیعت براسے تو و ما براسے جمعہ
 حاضر نشویم یا ادا اسے یا بسوی معاویہ و انعمان بن بشیر انصار اسے والی کوفہ بود پس فرستاد حسین عقیل را کہ گفت
 بہرین چہ نوشتہ اند بمن اگر راست باشم بروم بسوی معاویہ یا اگر راست باشم بروم بسوی معاویہ یا اگر راست باشم بروم بسوی معاویہ
 یعنی راہ دان و رفت در خشکے و تشنگی شد نزد ایشان و یکی از راہ دانان ببرد و قدم او روی کوفہ و وارد شد
 بر عوف بن ہشام چون اہل کوفہ باہر آمدن مسلم بن خدیجہ یا قنبر بن نفیہ نزد معاویہ و بیعت نمودند با و معاویہ ہزار کس پس
 برخاست مرد اسے کہ محبت نیکو داشت بسوی معاویہ و گفت کہ تو ضعیف و تحقیق فساد شدہ در شہر گفت
 نعمان در طاعت خدا ضعیف باشم دوست ترست نزد من کہ توی باشم در مصیبت او و افتشاسے
 ہزار نیکم پس نوشت انور بن عبدالمطلب بن ابی طالب را و طلب شہادت نمود از و در این امر گفت
 کہ براسے کوفہ منرا و تر از عبدالمطلب بن ابی طالب و بنی ہاشم و بنی مہدی بر دے نشنناک بود و منرا و بنی ہاشم و بنی مہدی
 از بصرہ پس نوشت باین زیاد کہ را ضمیمہ از تو و اضافہ نمود کوفہ را و بفرمود او را کہ مسلم را طلب کند اگر دستیاب
 شود و بکشد او را و ابن زیاد با اعیان بصرہ بکوفہ رسید پس نگذاشت بر کسے مگر کہ السلام کہ در اہل مجلس کہ
 علیک السلام یا ابن رسول اللہ گمان برودہ بودند کہ حسین اسے رسیده است و چون ابن زیاد بفرمود از دست کوفہ
 منزل گرفت غلام خود را سہ ہزار درم داد کہ گفت برو و پرس از شخصیکہ اہل کوفہ با و بیعت مینمایند پس داخل
 شہر بروے و بگوئی او را کہ از اہل مجلس ستم و بدہ مال او را و بیعت کن با و اسے پس بود غلام کہ لطف و بقی
 میکرد و ہمہ تا آنیکہ نشان دادند او را بفرستید کہ دوست مے داشت بیعت را چون شنید سخن او گفت
 خدا ہدایت کرد ترا و خوشنود شد و حال نیست کہ امر ما ہنوز مستحکم نشدہ و داخل کرد او را بر مسلم پس
 بیعت نمود و مالی نیز داد و بیرون رفت و اندر نزد ابن زیاد و خبر داد او را از مسلم و حال آنکہ مسلم بعد رسیدن

ابن زیاد از کاینکه بود بیکان دیگر نقل نموده بود و در نوشته در مکان بایسته بن عروه مرادی و عبید الله با اهل
کوفه گفت که چنان است که ما را نزد منی آید پس محمد اشعث بار و ساسی کوفه نزد ما را رفت و او بر دست
بود گفتند او را که امیر یازده میکنند و از نو شکوه دارد که نیروی بسوی او پس بر و نزد او پس سرش را با ایشان تا آنکه
او نزد ابن زیاد و نزدیک او پیش قاضی بود چون سلام کرد بروی گفت ای ما را مسلم عقیل کجا است گفت
نیمه نام پس بیرون آمد غلام او که مال سلم داده بود چون دید او را گفت ای امیر بخدا او را بخواند بودم لیکن
او نزد من و انداخت خود را بر من گفت بیا را و از من چون ما را را نزد او و از نزد او را به بعضا و مجوس کرد
او را و چون این خبر فاش شد و بقوم ما را رسید جمیع شد نزد قوم ما را بر در و انده قصر چون شنید این زیاد و او را
ایشان را گفت قاضی شیخ را بر من رو بسوی ایشان و واقعت گردان قوم را که من ما را را بهجت استخیر مسلم
محبوس داشته ام و برای او هیچ نوع نیست چون بن عبد الله بن سید هر متفرق شد نزد مسلم عقیل بن شاذان و او را و چون
مسلم شنید نزد جمیع شد نزد او و چهل هزار کس از اهل کوفه و سوار شد و خبر فرستاد بن زیاد و نزد او ساسی کوفه
پس جمیع شد نزد او و در قصر ام کرد ابن زیاد ایشان را که قوم خود را بگردانند چون سخن گفتند متفرق شدند
مردم ناوقت شام نزد مسلم شرفه تعلیل ماندند چون تاریکی در یافت ایشان هم راه خود گرفتند باقی ماند مسلم
تنها و نترسید و راه شب آمد و در و از دهنی و گفت آب ده مرا چون اب اشامید الیتاده با نذا آتزن
گفت اے بنده خدا چه حالت است ترا که نمرود گفت من مسلم عقیل را با نذر تو جاسه سکونت من خواهم
گفت اے و اهل کرد او را بخانه خود بود او را پس اے از موالی محمد اشعث پس رفت نزد محمد و خبر داد او را
پس نیاموده بود مسلم که مکان محاصره شد مسلم چون این بدید بیرون آمد باقی خود دفعه نمود ایشان را از
خود پس امان داد محمد و او را نزد ابن زیاد پس حکم کرد با بالاسی قصر بکشند مسلم را و ما را را برادر کشیدند
ایشان را گفت شاعر می حق ایشان

فان كنت لا تعلمين الموت فانظري	اے هانی فی السوق و ابن عقیل
<p>پیشانی که مروت چهره است پس بنفید در بازار بطرف ما را مسلم عقیل و ابن خیر مجین نرسیده تا آنکه از قادیسیه مسل فاعله بود که حرمین نزد باد طاقی شد گفت باز گرد و خبر کوفه بگفت پس اراده باز گشتن نمود و برادران مسلم که همراه او بودند گفتند که باز نیکو دیم تا انتقام خود نگیریم یا کشته شویم و روان شدند و ابن زیاد که لشکر فرستاده بود ملاقاتی شدند بکر بلا و هاجا فرو داد و بود یا حسین و چهل و پنج اسب</p>	

سوار و قریب حد کسی پیاده و امیر لشکر این زیاده و قاص بود و او را این زیاده و اسے ری ساخته بود و بر
 او عهد نامه نوشته شده کہ چون از بخار حسین برگردد بہر خود رو دپس چون با حسین ملاقات نمود و گفت حسین
 کہ اختیار کن از من یکی از سہ امر یا انکہ بشہر سے از شہر سے مسلمانان بروم یا انکہ بدرتہ باز گردم یا انکہ دست
 خود بروست یا بدرتہ پس عمر قبول نمود و نوشت ابن جبر با بن زیاد و گفت قبول نمیکند انکہ دست خود بروست
 من ہندو انکار نمود حسین این را پس مقابلہ نمودند با او کشتہ شد و صحابہ و ہند کس از جوانان اہلبیت او را
 کیسکہ شہادت یافت حسین ۴۰ بود و سہ روز در این زیاده و زندس سر او با اہلبیت او کہ یکی زان علی بن
 بود و عمہ اوزیب بنت علی رخ بود و نیز فرستاد و نیز ایشا ز بر عیال خود داخل نمود و بعد از ان شہر
 نودہ ہر نیز فرستاد و تنہی کلام لا صابر باید دانست کہ انچہ بیان نموده شد نہایت مختصر بود و واقعات دیگر بسیار
 بود کہ انرا ذکر کردہ مثلاً شیعہ اسب نمودن و اسپان را بر فحش و انجذاب و دیندن و بستن اہلبیت را مانند
 امیران و بر نیز نمودن سر ہا سے شہداء و کوچہ کوچہ گردانیدن ان سر ہا را و چوب زندن این زیاده و رجب حسین ۴۰
 و ہر بار کہ صحابہ شہور بود و در مجلس حاضر بود و بگرمیت و گفت و در این چوب را از تنہا سے حسین بخدا کہ
 شمار غیو انم کرد کہ چند بار دیدہ ام کہ رسول خدا برین لب دندان بوسہ دادہ بود و گفت ابن زیاد کہ ہمیشہ چشم تو
 گریان باد اگر تو پیر خرف نمیکشتہ مگر دنت میزد و پس زیار مجلس برخواست و گفت ای معشر عرب خدا از شما
 متشنو نہ باشد کہ سیر فاطمہ را بکشتید و سپرد جانہ را بر خود امیر ہستائید و اند کہ پیکان شما بکشد و ہر تریا
 وار و همچنین و مجلس بر نیز چون انچوب نیز زان بر لب حسین میزد و میگفت حسین چہ لب دندان خود
 داشتہ سمرقہ بن جندب کہ صحابہ شہور است از حاضران مجلس بود ہمین نوع گفتگو پیش آمد الی غیر ذلک
 من قبایح الاعمال این ہر واقعات اعظم کوفی و طبر سے در تاریخ خود و ابن اثیر در الکامل و مسعود سے در مروج
 الذهب و در و اندازہ ہر جامع تر و فتنہ الاحباب است و فی دول الاسلام لہذہ سبب من مبعیۃ التیرہ اثنان
 غلیظان الحسین بن علی سید رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عبد اللہ بن الزبیر ابن عتبہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 مبعیۃ اکابر اہل المدینہ لدو سیرتہ و قبل کان بشرب الخمر و البغضوہ لما جرى من قتل الحسین رضوان اللہ علیہ
 اہل الکوفہ بخونہ علی القہر و مفساد سے بیعتن فارسان المدینہ الی الکوفہ فلم یم لم امر و سار قضا لہ الخ و انہی فارک
 فاحاطوا بقیلہ لیل تلیا و لم ولا یسلم لنفسہ بل قاتل حتی جاہ سہم فی حلقہ فسلط و اجتر و اسعد فانا لہ و انما
 الیہ راجعون ذلک سے یوم عاشور اسستہ احد سے و بیعتن بارض کر ملا و نقد و اولادہ و حرہ لہ

سوار و قریب صد کس پیاده و امیر لشکر ابن زیاد و سپہ و قاص بود و اورا ابن زیاد و آلے رسمی ساختہ بود و ہر
او بعد نامہ نوشتہ شدہ کہ چون از بخار جہین برگرد و بعد خود رو دپس چون با حسین ملاقات نمود با کمر گفت حسین
کہ اختیار کن از من یکی از سہ امر یا آنکہ بشہر سے از شہر یا سے مسلمانان بروم یا آنکہ بدرینہ باز گردم یا آنکہ دست
خود بردست نیز بدینم پس عمر قبول نمود و نوشت ابن عجز ابن زیاد و گفت قبول نمیکنم آنکہ دست خود بردست
من نمود و کار نمود حسین این را پس مقابلہ نمودند با او کشتہ شد اھحابک و ہفدہ کس از جوانان اہلبیت او را
کیسکہ شہادت یافت حسین ۴۰ بود و سر از زردان زیاد و زدن سر او با اہلبیت او کہ یکی از ان علی بن ابی
بود و عسہ از شیب نبست علی رض بود زرد نیز فرستاد زردیشا زربعیال خود داخل نمود و جہان ان چہنیر
نمودہ بدرینہ فرستاد اتھی کلالم الاصابہ باید دانست کہ انچہ بیان نمودہ شد نہایت مختصر بود و واقعات دیگر بسیار
بود کہ انرا ذکر نگردہ مثلاً شعب اسب نمودن و اسبان را بر نقش انجناب و دایندن و بستن اہلبیت را مانسہ
السیران و بر نیزہ نمودن سر ہا سے شہدا و کوچہ کوچہ گردانیدن ان سر ہا را و چوب زدن ابن زیاد بر لب حسین
و زہار تم کہ صھابہ بشہر بود و دغلیس حاضر بود و بگریست و گفت و در دار ابن چوب را از تنہا یا سے حسین بخدا کہ
شمار نیتوا نم کہ چن بار ویدہم کہ رسول خدا برین لب دندان بوسہ دادہ بود گفت ابن زیاد کہ میشہ چشم تو
گریان باد اگر تو پیہر نون نمیکشتہ گردنت میزدوم پس زیدار مجلس برخاست و گفت ای مشعر عرب خدا از شما
خشنود نہا شد کہ پیہر فاطمہ را بکشد و پیہر مرجانہ را بر خود امیہ صبا زید و امہ کہ بچکان شما را بکشد و ہار تار با
دار و چہنچین و مجلس نیز بدینہ چون از چوب نیزہ ان بر لب حسین میزد و میگفت حسین چہ لب دندان تو
داشته سمرقہ بن جندب کہ صھابہ مشہور است از حاضران مجلس بود دین نوع گفتگو پیش آمد ای غیر
من قبایح الاعمال این ہر واقعات اعظم کوفی و طبر سے در تالیخ خود و ابن اثیر و الکمال و سہود سے در مروج
الذہب و ارد و اندازہ ہر جامع تر و فضیلت الاحباب است و فی دول الاسلام للذہب المنع من بیعتہ الیہ نذر انان
عظیمان الحسین بن علی سیدار رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم و عبداللہ بن الزبیر ابن عتبہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
بیعتہ کا براہل المدینہ و سیرتہ و قبل کان البشیر الحکم و اللہ ففہو لما جری من قتل الحسین رض فان الحسین کاتبہ
اہل الکوفہ بخیر علی القہوم فسار سے سبعین فارسا من المدینہ الی الکوفہ فلم یم تم لم امر و سار قتلہ کوالفی فارس
فا حاطوا بہ فلم یفلح فقیلا ولم ولای سلم لنفسہ بل قاتل حتی جاہ سہم فی حلقہ فقط و اجتر و ارا سہ فانا اللہ و اما
اللہ را چون ذلک سے یوم عاشور استنہ احد سے و حسین بارض کربلا و نقد و اولادہ و حرملہ الی

<p>ایشروا بالعباد و التکلیل من بنی و ملائک و قبیل و موسی صاحب الانجیل</p>	<p>ایها القائلون جلا سینا کل اهل السماء یدعو علیکم قد نعتتم علی لسان ابن داود</p>
<p>در شواهد و دفته الاحباب آورده که در یکی از کتایب روم نوشته یافتند که</p>	
<p>اشفاقه حیده یوم المعاد</p>	<p>اترجو انتم قلمت حسینا</p>
<p>چون پرسیده که که نوشته که در نوشته که در روم نوشته یافتند که در بعضی کتب سیرت است که قبل از بیعت محمد مصطفی علیه السلام نوشته بودند تاریخ نوشتن آن در تحت این بیت بوده و فی الاستیغاب زعموا ان البیت یعنی ترجو انتم قلمت حسینا قائله فی الصواعق عن منصور بن عمار که در راه شام همی که حسین را بر امیر و نذر در حمله اول که نزول کرد نذر او را در دست پیرون انداخته بود و آنجا بخون بیت مذکور را نوشته است و ترجو و در دست که پس چند سال قبل از بیعت رسول صلی الله علیه و سلم در مدینه ارض روم یافته اند که این بیت بر سنگی نوشته بودند و کاتب آن معلوم نیست و در نیایع آورد که بطبرانی و دیگر کتب نسبت به بیت هذلی یعنی ترجو انتم قلمت حسینا در دست از ویو اینچنانکه بالا گذشت از قبیل روایت نموده و طبری گفته که وقتی که حسین ۴۰ را بر امیر و نذر در ۱۱۰ و از سینه ند که کسی بگوید ترجو انتم قلمت حسینا شرف عده یوم المعاد و خایل را ندیدند و طریق جمع اینست که این همه بوقوع آمده یعنی میتوان که در مدینه روم نوشته یافته اند و از ویو آورده هم برآورده بقلم بخون نوشته و از ویو اینچنانکه سینه ند که این بیت بخواند و فی اسد الغاب عن سلمی قال دخلت علی ام سلمه فسمعت تنسج قلمت یا بیکم قال قلت راایت رسول الله فی المنام و علی را سجد و کفایت التراب فقلت مالک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین الفاعل عن الاعشى عن عماره بن غیر قال لما جئنا براس ابن زیاد و اصحابه فحدثت فی المسج فقامت الیم و هم یقولون قد جاءت قد جاءت فاذنوا قد جاءت فخلل الروس حتى دخلت فی منحر حید العبد بن زیاد و کما کنت منبیه تم خر جئت قد جئت حتى فعلت تم فاولا قد جاءت قد جاءت ففعلت مالک مرین او ثلثا قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح اخره التلک در روضه الاحباب آورده که از بام شافعی در کتاب مرات الجنان آورده که این مکافات ان فصل بود که یا سر نام حسین نموده بود و این نشانها عذاب آشکاره او است و بلا شک این عبرت است از برای او و لایعبار و عجز است از عجز این و در غیره است نسبت با نچه ماده کرده خدای تعالی</p>	

برین غلبه از غلاب نار

فصل فی علامات الشهادۃ والا حادیث الواردة فیما فی النبیایع نقل عن المشکاة عن ام
 الفضل زحلت بوکا علی ابنی صلی اللہ علیہ وسلم ووضعت الحسین فی حجره ثم غانت فی التفاتہ فاذا عینا
 رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم تہرغان الدموع فقلت بارسل اللہ ربی مالک قال اتانی خبر عن
 فاجر نے ان اتے متقل انبی ہذا فقلت ہذا قال نعم واما نے تہرہ تر اور واء البیعة و فی جمع الفواہید عن عائشہ
 رفعتہ ان جبرائیل اخیر نے ان بنی حسین مقتول فی الارض الطلعہ وان اتے متفتن بیکہ و فی الاصابہ عن
 انس بن الحارث قال سمعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یقول ان ابنی ہذا یبعث الحسین لقتل بارض یقال
 لہما کر طافن شہد فکلم فلینہ فخرج انس بن الحارث اسے کہہ باقتل بہا مع الحسین و فی الصواعق
 احمد روایت نمودہ کہ پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ فرشتہ نزد من آمد کہ قبل ازین نزد من نیامدہ بود و گفت
 کہ این پیغمبر تو حسین کشتہ خواہد شد و اگر خواہی از خاک این زمین کہ متقل و بیست پشیمانیم را دے گوید
 بعد از ان خاک سے بچے بیرون آورد و بچوی و ترجمہ حدیث انس رضی اللہ عنہ روایت کردہ کہ فرشتہ کہ موکل اس
 بہاران از خدا سے تبارک و تعالیٰ اذن خواست کہ زیارت پیغمبر و در ان توبت ام سلمہ بود و حضرت ام
 ام سلمہ را گفت کہ در روزہ خانہ را محافظت کند کہ بچکس نیاید و در بن اشیا حسین رہ خود را از پیغمبر صلی اللہ علیہ
 وسلم انداخت وان حضرت دیر انشا نید و بر سر روی او بوسہ میداد و نگاہا فرشتہ گفت اورا دوست
 میدار فرمود بلی گفت زدو کہ است تو اورا خواہند کشت و اگر نخواہی مکان قتل اورا توبہ ایم و بعد از ان کہ
 مکان را نمود و مشتے رل با خاک سرخ آورد و ام سلمہ انرا در جامہ بست ثابت گوید و را وقت میگفتم ان زمین
 کہ بلا است و ابو حاتم و صحیح خود و احمد و ابن ابی نعیم روایت کردہ و عبد بن حمید و ابن احمد نیز این حدیث
 روایت کردہ اند لیکن درین روایت مذکور است کہ الفرشتہ جبرائیل بود و در روایت ثانی مذکور است کہ پیغمبر
 صلی اللہ علیہ وسلم ان خاک را بویید و گفت ریح کرب و بلای بوسہ محنت و بلا ازین خاک سے مجھے آید و در
 روایت ملا و ابن احمد و زیادت السنہ حسین آمدہ کہ ام سلمہ گفت بعد از ان کہی از تراب احمر بن داد کہ این
 خاک از من است کہ در ان کشتہ خواہد شد و ہر گاہ این خاک بخون متقلب شود بداند کہ او کہ ختم شدہ
 است ام سلمہ گوید کہ ان خاک را در قارورہ کردم و نزد خود نگاہ داشتم و با خود گفتم کہ روزیکہ این خاک
 بخون متقلب شود روزی غلیظ خواہد بود و در یک روایت آمدہ کہ ام سلمہ گفت کہ روز قتل حسین را در غایتم کہ

که آن خاک بچون متقلب شده بود و آن سوار شیشه روایت نموده که وقتی که مرتضی بصفین میرفت برین کربلا
گذشت گریه بسیار کرد و بعد از آن گفت که وقتی نزد رسول صلی الله علیه و سلم رفتم دیدم که آنحضرت گریه میکند
گفتم سبب این گریه چیست گفت که جبرئیل بن خبر داد که ولد من حسین در حواله فرات که آنرا کربلا گویند
کشته خواهد شد و قدری خاک از آنجا بمن داد چون بوییدم بے اختیار اشک از چشمانم جاری شد
و آنحضرت از حضرت مرتضی همین روایت کرده و طارح روایت کرده که حضرت مرتضی بموضع قبر حسین رفت و گشت
و گفت لشکر که از آن محرم درین صحنه گشته خواهند شد که آسمان و زمین برایشان گریه
کند و اصحاب خود را نمود که این موضع جاسی خواهد بود شتران ایشان خواهد بود و این مقام جاسی
رجال ایشان است و این مکان جاسی رختین خون ایشان است و شواهد دارد که امیر المومنین علی
مرتضی بر این عذاب را گفته بود که فرزندان حسین را بکشند و تودننده باشند و در انصرت نکنند و چنان شد
که گفته بود برادران این سبب اظهار ندامت میکرد و از آنجا است که در بعضی سفرهای خود بکربلا رسیده و بر آن
و چپ نگرست و گریان گریان از آنجا بگذشت پس گفت و السلامیت محل خوابیدن شتران ایشان و
موضع مردن ایشان و اینجا قومی را بکشند که بے حساب بهشت دارند هیچ کس تاویل آن ندانست تا آنکه
واقع حسین هم واقع شد و در وقت الاحباب از قریه انجم کوفته مثل این نقل نموده و زیاده کرده است و آن
که بعد از آن حضرت مرتضی فرمود چه افتاده است مرا یا ابوسفیان حسین مرا طلبید و گفت اے
پسر ترا بر ملا با خنجر بیا که در پرت ازال ابوسفیان چه دیده است و بیند و تو نیز خواهی دید و اینها
و امام جعفر بن ابی شیبہ روایت نموده اند که جبرئیل و فرشته که قبل ازین نیامده اند و نیز بر اخیر داود که حسین و کربلا
شید خواهد شد و قبضه خاک از مقتل و سه بانس و روایات ابو نعیم حافظ در کتاب دلائل النبوة از
نصرت از وی روایت کرده که گفت و در وقت شهادت حسین بن علی رضی الله عنهما خون بارید چون وقت
صبح در سید دیدم که چاه ها و صهوها با کوزه ها که اب بر آن خون بود و همچنین درین باب احادیث دیگر غیر
این حدیث مرویست و از جمله علامه های که در در فضیلت و شهادت و سه رنم ظاهر شدند آن بود که در آسمان سیاه
عظیم پدید آمد چنانچه بر روز ستاره های سید پدید و هیچ سنگی بر نداشتند مگر آنکه در زیر آن سنگ خوسه نازده پدید
آمد و قی تا نایخ الخفافه لسیوطی و صدام لورس الکرمی فی عسکرهم رماداً و خرواناً فی عسکرهم نکاحاً و امیر دین
نے همما مثل النیران طنجو باقصارت مثل العلقم و فی الدعوات ابو شیخ روایت کرده که قافله ازین در آن

بجانب عراق میرفت و چون لشکر نرید نیز به ان جانب میرفت با ایشان مرافت نمودند و چون در فاقه بعضی
 از لشکران اهل قافله که درس بار داشت تمام آنها را گستره منقلب شد و ابن عیینہ از جده خود نقل کرده کہ
 بعضی از لشکر واران کہ درس ایشان در ان قافله خاکستر شده بود و بر ازمین غبار داد و در ان لشکر شتر می
 کشند و گوشه نشین نمیشدند و بعد از انکه بختند تلخ بود مثل علم کہ گیاه است و در فاقه تلخی و اسهال ان
 روز رخ شده بود و اقاب منکشف گشته بود و چنانچه در روز ستاره با سید بن مرقم ظن ان کردند کہ قیامت
 قائم شده و در شام پنج سنگی بر انداختند و گر انکه در زیر ان خون تازه بود و عثمان ابن ابی شیبہ و شای
 کرده کہ اسمان بعد از قتل حسین آبفت روز گریه کرد و گریه او سرخی او بود و بر تپه کہ از شدت سرخی اسمان
 دیوار با س عمارت در زمین شبیه بلجات با س معصفر شده بود و اشپب و کواکب از اسمان چندان نازل
 میشد کہ بر یکدیگر می افتادند و این جوزه از ابن سیرین روایت کرده کہ گفت دینا سه روز تا یکبار بود بعد
 از ان سرخی در اسمان ظاهر شد ابن سیرین میگوید کہ خبر بجا چنین رسید است کہ سرخی اسمان قبل ازین
 نبود تا وقتیکہ حسین را شیبہ کردند و بعد از ان ظاهر شد و ابن سعد گفته کہ ابن سرخی قبل از قتل او نبود و
 ابن جوزه گوید حکمت درین است کہ اثر غضب از سرخی و چو ظاهر میشود و چون خدا س تعالی
 منزه است از جسمیت اثر غضب خود بر قاتلان حسین و در سرخی افق ظاهر ساخت از جهت اظهار انکار انکار
 ابن ام جنتایه عظیم و گناه بزرگ است ابو نعیم و ثعلبی و ابو سعید گفته کہ از اسمان خون بارید و قتل صبح
 دیدیم کہ ظروف و چاه ها پر از خون است و فی تاریخ اختلفا للسیوطی ان قتل الحسین مکث الدنیا سبعة ايام
 الشمس علی الحیطان کالملاحف العصفرة و الکواکب یضرب بعضها بعضاً و کان قتل یوم عاشوراء و
 کسفت الشمس ذلک الیوم و احرمت افاق السماء ستة اشهر بعد قتلهم لانزال الحرة تری فیما بعد و
 ولم تکن تری فیما قبله و قبل ان لم یقلب حجر بیت المقدس یومئذ الا و جد تحت دم عبیط و صار الی ورس
 اندی فی عسکرهم را و ادخروا ناقة فی عسکرهم فکانوا یرون فی لجمائش البزان و طغیاف نصارت شل
 العلم و نکم رجل فی الحسین بکلمة فرماہ السد بکوبین من السماء طس لهره و فی الصواعق از نهر س مر سیت
 کہ گفت از قاتلان حسین بچسپانی نماند مگر انکه در دنیا خدا س تعالی ایشانرا عقاب کرد و قبل عقاب نبرد
 با قتل یا بجای یا بر سیاهی روس یا بر مال ملک و مانند زمانه و ابو اشیح روایت کرده کہ جمیع بایکدیگر گفتند
 که چنانکس بر قتل حسین ۴۰ عانت نکرد مگر انکه خدا س تعالی او را بجای مبتلا ساخت قبل از موت اتهاقا

پیری گفت که من اعانت کردم هیچ بلائی بتلافی نشدم و بین شما بر خاست که اصلاح چراغ کند و حال
 انش در وی افتاد و چند فریاد کرد که آتش انش سودی ندارد و نگاه خود را در آب فرات انداخت و مع ذلک
 از آن بلا خلاصی نیافت تا وقتی که مرد و سبط ابن الجوزی از سر سے تعقل نمود که شخصی مردی را در کربلا ضیافت
 کرد و جمعی که در آن خانه بودند نیز میگفتند که یکس در خون حسین شمر یک نشاندند مگر آنکه یا قیج و سه بر او انقضای همان
 انکار این غیبه نموده مکنید و اینجاست نمود و گفت که من از آنجا بودم و نگاه آنتر شب برخاست که اصلاح چراغ
 کند و نه الحال آتش در جسد افتاد و سوخت سدی که تا سر علییه گوید که والد که جسد او را دیدم مثل قم شد
 بود و منصور بن عمار روایت کرده که بعضی از معاوان قتل حسین ۴۰ برض تشنگی گرفتار شدند و بیدار ماندند که اگر یک
 را و بیابان بخور و نرسیدند و بعضی ذکر ایشان در آن شد بطریق که در وقت سواری مثل رسیانی برگردان
 نمودی بستان و سبط ابن الجوزی از واقعه روایت کرده که مردی پیر قتل حسین ۴۰ حاضر شده
 بود و پیچ آنکه معاومت بر قتل و سه کند یا و خلیه در آن داشته باشد بجز و همین حضور در آن ایام نابینا
 شد و نگاه مردم از سبب آن پرسیدند گفتند پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم که دست های مبارک
 خود را بالا برده بود و شمشیر سے داشت و نزدیک آنحضرت نعلی افتاده بود و ده کس از قاتلان حسین ۴۰
 مذبح ساخته نزد آنحضرت افتاد بودند چون نظرش برین افتاد و مرا سبب دامن کرد و بواسطه آنکه سپاهی لشکر
 قاتلان حسین ۴۰ شده بودم میل از خون حسین ۴۰ در چشم من کشید چون روز شد ای بجز خاستم و اینها را
 کرده که شخصی از قتل حسین ۴۰ مبارک و برادرش کو بزرین خود او بخت بود و بعد از چند روز و سه او سیاه
 شد و اقرار بای و سه گفت که نو در میان عرب تازه رو و سه و نیکو منظر بود و ترا چو دفع شد گفت
 از آن روز که سر حسین را برداشتم و چو شنب بر من گذشت مگر آنکه دو کس آمده مرا میگرد و سرنگون و میان
 انش از وقت سے اندازند باز پیر و ن سه ایم ب این حاسه که سه بینید بعد از آن انقضای یا قیج و سه
 برد و اینها روایت کرده که مردی پیر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب دید که طشتی پر از خون زخم
 نهاده بود و مردم را بر آنحضرت عرض میکردند و ایشان را بان خون او ده سه ساخت تا و قتی که نوبت
 من رسید گفتم بار سول الله من قتل حسین ۴۰ حاضر خودم گفت میل آن داشته و از او دست برداشتم
 و نگاه به آن گشت خود اشارت بمن کرد چون بیدار شدم نابینا گشته بودم و احمد روایت کرده که شخصی
 گفته بود که خدا سه تعالی فاسق بن فاسق حسین را بکشت انگاه خدا سه تعالی از آسمان خود

اندر اختہ بر چشم وے ز دنیا اور انابینا ساخت و در بعض کتب دیده شده که شخصی رسول صلی اللہ علیہ وسلم را بخواب دید که حسین ع بدو را نوشت سبہ بالتفصیل حال ان ظالمان بیان میکند و یک ایک از فرزندان خود را مینماید که بچہ طور مقتول گشته و انس و رم میگردد که از نوحیم با سیف و احر قویم بالنار در صواعق آورد که حاکم بطریق متعدد روایت کرده که پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت که جبرئیل علیہ السلام گفت که حق تعالی سے فرماید که من بعوض خون یحیی بن زکریا علیہ السلام بمقتاد ہزار کس را کشتم و بعوض خون حسین بن علی بمقتاد ہزار کس را خواہم کشت و این جوڑی کہ حکم بوضع این حدیث نموده در موضوعات شمرده درین حکم مصیبت و قتل این عدد بسبب فعل حسین ع مستلزم نیست کہ بقدر عدد قاتلان دی باشد زیرا کہ قتل وے بجز شد بہ تعصبات و مقالائے کہ دفایا بین عدد میکرد و در وقتہ الاحیاء گفتہ کہ حق تعالی گفت کہ بعوض خون حسین دو بار بمقتاد ہزار کس را خواہم کشت۔

اما کرامات و خوارق ذات انجناب بسیار است بمثل ان نیست حافظ ابن جریری در صواعق آورد کہ سہ روز شہ اب از حسین رضی اللہ عنہ و اصحاب او گردن در زمان ایام تحفے از لشکر اعدا و براگفت برین کہ خود را چنان مے داند کہ گویا جگر گوشہ آسمان است و قطر آب از آسمان مے بار و بکے بچشد تا بہ تشنگی خواہند مر حسین ع گفت اللهم امٹ عطش نا بار خدایا اورا تشنہ بمیران بعد از ان ان شخص ہر چند اب میخورد از اب سیر نمیشد تا وقتیکہ مرد و ایضا مرویست کہ حسین ع ابے طلبید کہ بیاشامد انگاہ مردے حاصل شد میان او و خورون اب بہ تبرکہ انداخت و بر چنگ وے ز حسین ع در حق ان و نیز دعا کرد کہ بار خدایا اورا برض تشنگی کہ قرار ساز کہ از اب ہرگز سیر نشود انگاہ حرارت و رشکم او پیدا و بدو پروست و در پشت او ہر تیکہ برت و باد بن از پیش روی او نہادہ ہمیشہ تبرید میکردند و از عقب او تورا تش بود و فریاد و لعشش میزد و سدیق و اب شیرین این مقدار نژاد وے آوردند کہ اگر بچ کس میخورد نہ کافی بود ان شخص تمام انہ را بخورد و فریاد و لعشش میزد تا وقتیکہ تشکش شد و در وقتہ الاحیاء آوردہ کہ حسین ع در شب تا سوعا با واز باند گفت چنانچہ ہر دو لشکر بشینند کہ خدایا یا اہلبیت و ذریتہ رسول تو ایم و امار از ظالمان بستان این اشعث اواز داد و گفت کہ ترا چہ خوشی است پیغمبر کہ ہر ساعت لاف میزند حسین ع از وے غیرت بر اشفت و از سر نیاز با حضرت بے نیاز مناجات کرد کہ خدایا کبہ اشعث قاتل نسب من میکند و مرا فرزند پیغمبر تو مینداند فاریتہ فی الیوم فلا عاجلا یعنی بار خدایا بنا تو مرا روز

ذلت و خواری اور آفتابی دعای وی مستجاب شد و علی النور باطن ان ناپاک تقاضا سے حاجت ظاہر
 شد از مرکب فرو آمده بجاست انسانی مشغول شد کثرتی سیاه بام حضرت الدینش برالت اوز و بان
 سبب مکشوف العورت و در میان نجاست میگردید و انش جنان درم نشد که کسے شح و دہر و اوران
 نجاست جان از تن او جدا شد دیگر جبرہ مرئی پیش آمده و از او که اے حسین این اب فرات
 را سے پیئہ کہ چگونہ موج میزند جدا و گند کہ از قطرہ نجشہ تا از تشنگی ہلاک شوے حضرت حسین ۱۴ این
 سخن شنید اسب و دریدہ بگردانید و گفت اللهم منہ عطش تا بار خدا با و را تشتہ بمران فی الحال اسپش بے
 بستہ و در سید و او بر خاستہ و رپے اسپش پیدا دید تا تشنگی بر او غالب شد و اعطش اعطش
 میگفت و ہر چند اب بلب او میرسید نمیتوانست کہ نوشد تا از تشنگی برود فی الکمال لابن اثیر
 اسند عطش الحسین فدنا من الفرات یشر بہ فرہا حسین بن غیر سم وقع فی ذہ ففعل تلقی الدم بیدہ و رمی
 بہ اے السما و تم حمد اللہ و اتنی علیہ تم قال اللهم انی اشکو الیک یصفی ہا بن بنت نمیک اللهم حصمہ و
 و اتکم ہر دو و لا یبق نسیم احد اذ یقل الذر سے رہا رجل من بنی امان بن دارم فکانت ذلک الرجل یسیر اثم
 صلب اللہ علیہ الظلم و جعل لایروسے فکان یتروح عنہ و یرولہ و الما و فیہ السکر و عسا س فیہا اللین یقول
 استغفر فی عطی القلتہ او العس فی شربہ فاذا شربہ طلع منہ ثم یقول استغفر فی القلتہ الظلم و فیہ اللین
 حتی القلتہ بطنہ القدر و یطین البعیر و نادی عبد اللہ بن ابی الحسین الازدی و عدادہ فی بحیلتہ باہین
 انا منظر اے الماء لا تذوق منہ قطرة حتی نموت عطش فقال الحسین اللهم اقلہ عطش و لا تغفر لہ ایدہا قال ثم
 فیما بعد فکان یشر بہ الماء القلتہ ثم یقی ثم یبوی فی شرب حتی یفرغ ثم یقی ثم یشر بہ فایروسے فکان ذلک
 حتی مات و نخرج ابن جوزہ فقال انیکم احسین فلم یجیبہ احد فقال ما تانا فقالوا نعم فاحاجک قال یا حسین
 ابشر بالنار قال کہ کذب بل اقدم علی رب یم و شفیع مطاع فمن انت قال ابن جوزہ فرقع الحسین بیدہ
 فقال اللهم جہ اے النار فغضب ابن جوزہ فاقحم فرسہ فی نہر بہا فتعاقبت قدمہ بالکباب و حالت
 بہ الفرس فسقط عنہا فالتقطت فخرہ و ساقہ و قدمہ و بقی حنیئہ الاخر معاقبا بالکباب بغرب بل حجر حجر
 حتی مات در و فہ الا حباب اوردہ کہ چون بفرمان حسین مہ خندق در گردنیمہ کندہ بہنرم و ران ساختہ
 بود و وقت فخر بہ انش و ران زدند تا اہل حرم از تعرض بیگانہ یمن باشند و ریخت مالک بن عروہ
 در حالت سوار سے اسپی را پیش راندہ گفت اے حسین پیش از انش ان سرا امین تش در تودہ

امام مظلوم گفت دروغ گفتے اسے دشمن خدا گمان داری کہ من بدو نوح روم و تود بہشت پس روی
 بقبیلہ دعا آوردہ گفت اللهم اجرہ اسے انسانی الحال حکم آنکہ دعوتہ المظلوم سبجا بسا و عاسے اوستجاب شد
 پاسے اسپیش سوراخی فرو رفت او بچا نیلہ سفل میل کردہ تماثل شد و عنانش از دست رہا شد و پائی
 او در کاپ باندہ اسپ بہر سو میدوید تا بہ کنارہ مخدق اش رسیدہ در تش آنکند وجود جاسنے دیگر
 اگر نخت در وقتہ الاحباب آوردہ کہ جابر بن زید عامرہ بن عمیر از قتل برداشتہ بر سر نہاد و بخون رشتہ
 تا آنکہ در اسب اسل متعبر سے داشتند و ہمدان قید برد و اسود بن حنظلہ شمشیر اور اگر نختہ مجرم شد و حوز
 در تمام اعفنا سے و سے افتادہ سقط گشت و ملک بن سیار جو شن او گرفتہ از عقل بیگناہ شد و یادہ
 گو سے کشتہ روم باو سے سخترب میکردہ سنگ باہر و سے میزدند عاقبت کسی بہ باز سے شنگے بروی
 انداخت کہ بدان سبب نخرش بر نشان گشت و بدو سے اذکار لایب انیر مالک بن النسیہ و رب الحسین
 علیہ السلام بالسيف قطع البرقس و اوی را اسے استلار البرقس و افعال الحسین لاکلت بہا و آثار
 و حشرک السدیرع الظالمین و اقی البرقس و لیس الفانسوۃ و اخذ الکندی البرقس فلما قدم علی الہلہ اخذ الکندی
 بغسل الدم عنہ فقال لہ اودہ اسلب ابن رسول اللہ و قل قبی انخرجہ عنہ قال فلم یزل ذاک المرحل
 فقیر البشیر حتی مات و لما قتل الحسین سلب قمیص الحسین اسحاق بن حیوۃ اخضر سے قبرص بعد و رشوا الہنود
 و دیگر توایج آوردہ کہ چون حسین نزد این زیاد رسید انملعون سر مبارک را بر زانو سے خود نہاد و قطرہ خون
 از بچکیدن باو جب سے و از ار اسوراخ نمودہ بگوشت ران او رسید و از دیگر طرف بیرون آمدہ تحت
 رسید و تحت راوراخ نمودہ بر زمین افتادہ غائب شد بموضع سوراخ ران او جراتی پدید آمد کہ
 اہل اعلام را چہ پیر نشد و بوسے برہون اندیکہ بکایکس را طاقت نکل ان بنو سے اندیکہ بوسے
 بموضع جراح مشک و زعفران مالیدے چنانچہ ابراہیم بن مالک اشتر و شب تار یکس با این علما
 اور اسناختہ بقتل آورد و رشوا الہنود آوردہ کہ چون حسب فرمود این زیاد سرامام حسین ہمارا
 بر نیزہ کردہ در کوچہ ہاسے کوفہ میگردد این نزد من در غر خانہ خود بودم و سورہ کہفت بخواندم چون برابر
 من رسید از سر و سے شنیدم کہ میخواہم از ام حبیبہ ان اصحاب الکف والفرج کا نوا من یا نایا عجاہ
 بیتہ محبوبے بر اندام من برخاست نذا کردم کہ واللہ ابن سر تست یا ابن رسول اللہ و ام حبیب
 تراست صا حبہ و وقتہ الاحباب میگودید کہ اکثر سے ارباب میرا بن حدیث را از زہد رقم رواایت

کرده اند و در روضه الاحباب آورده که چون سربار ابرو کوشک ابن زباد رسانیدند غریزی دید که کلب مبارک حسین ۴ میجیند چون گوش فرا داشت ابن ایتہ تلاوت میکرد لاجسین السد خفا عا بعل انظالمون چون سربار بخیران رسید بجه حراتی که پیودی بود بدین لشکر آمد دید که کلب مبارک حسین ۵ میجیند نزد یک رفیق کوشک فرا داشت ابن ایتہ بشیند سید علم الدین ظلمو اسی متقلب بقلبون و قدر سے زرد بار ہا سے حسین ۶ فیند چون خواستند کہ با ہم تقسیم نمایند انہا خرف شدہ بود و یک طرف ان نوشتہ بود کہ لاجسین السد خفا عا بعل انظالمون و دیگر طرف نوشتہ بود سید علم الدین ظلمو اسی متقلب بقلبون -

۷ اجبارہ و اخلاقہ در روضہ الاحباب امام غلام الدین نسفی نقل نمودہ کہ در تفسیر تزل آورده کہ روزی حسین ۸ مجلسی اثران عرب را ضیافت نمودہ بود ہمہ بر خوان نشستہ بودند کہ خادش کا سہ اش گرم در مجلس آوردہ از غایت دہشت پایش بجا شیدہ بسیار بلغزید و کاسہ بر سر شاہ زادہ افتاد و بشکست و اش بر سر و رو سے مبارکش فرو ریخت حسین ۹ از رو سے نادید و رو سے نگریست خادم تہرید ناگاہ از زبانش برآمد کہ حسین ۱۰ الفیض حسین ۱۱ فرمود و فرمودم خادم گفت و العاقین عن الناس حسین ۱۲ جواب او عفو کردم خادم گفت والدیحب حسین ۱۳ گفت از مال خودت ازاد کردم و مونت و حیثت تو بر ذمہ کرم خود لازم گردانیدم حضار مجلس متعجب شدہ گفتند السد علم جہت بعل رسالتہ علامہ شہاب الدین قلیوبیہ حکایت کردہ است کہ زوجہ عدس بن حاتم ام خالد نام داشت زنی بود جمیلہ بزمیرین معاویہ اورا بدید و برو سے عاشق شد و مرض عشق چنان دامنش گرفت کہ ذسے فراش شد مردمان عبادت او سے نمودند و مرض او سستماختہ نمیشد -

علت عاشق ز علینا جید است	عشق اسطرلاب اسرار خدا است
بعد از نقش بشورہ عمر و عاص مادرش ازو سے پرسیدہ حال را معلوم نمودہ معاویہ را اطلاع داد و معاویہ بجر و گفت کہ چہ چیلہ است براسے حصول ابن ام گرفت بذل اموال و خاعت تا عدسے از مدینہ بر شقی باید	
از زخرو دالہ و شیدرا کند	خامہ مجلس را کہ خوش رسوا کند
پس معاویہ بر طبق فرمودہ عمر و عمل نمود تا عدسے بر مشق رسید بعد از ان باز معاویہ از عمر و پرسید کہ اکنون چہ چیلہ است گفت چون فروایا بدید بر تو بر سر ازو سے کہ ایازن داری چون بگوید کہ اری طہا پنجم برو سے او زن دیگر بیج مگو چون معاویہ بچنان کرد و عدسے بیرون رفت و عاص را بدید کہ برو ہزارہ	

استاده است عدسے پر سید کہ این چه معاملہ بود کہ خلیفہ با من پیش بر دگفت اسے عدسے او را رادہ داد
 کہ دفتر خود با مال فراوان بود و تو میدانی کہ دختر من ملوک بر خیزد و با بلخ دانی نمیشود و نگفت عدسے کہ
 پس چه باید کرد مرا گفت عمر کہ چون فردا نزد او بروی و اگر از تو باز پرسد بگوے کہ اسے امیر المومنین
 زن غلام پس روز دیگر باز معاویہ پر سید کہ اسے عدسے زن داری گفت نہ گفت معاویہ کہ بگوے
 اگر زن داشتہ باشم او بطلاق یا این مطلقہ است عدسے گفت ارے پس گفت معاویہ بکتاہ خود
 کہ بنویسد این سخن عدسے را پس نوشتند از او بعد از آن چون عدت منقضی شد معاویہ ابو ہریرہ را
 با مال کثیر نزد ام خالد فرستاد تا پیغام نکاح بیزید نماید چون ابو ہریرہ در مدینہ رسید نخست عبداللہ بن عمر خطا
 برین با جزا واقف شدہ با ابو ہریرہ گفت کہ پیغام نکاح من ہم رسان بعد از آن عبداللہ بن زبیر نیز واقف
 شدہ با ابو ہریرہ گفت کہ پیغام نکاح من ہم رسان بعد از آن حسین بن علی مرتضی علیہ السلام نیز پیغام نکاح
 نمود بنزد معاویہ ابو ہریرہ فرستاد و چون ابو ہریرہ نزد ام خالد رفت قصہ طلاق و ادن شوہر او عدسے بیان نمود
 ہر چہ پیغام بپسائیہ گفت ام خالد کہ احوال این چہار کس بیان نما گفت کہ زید و دنیا و ارد و دنیا بن
 عمر و ابن زبیر و ابن دینار و دار و حسین و بن و ارد و دنیا و ارد و گفت کہ تزویج کن مرا بیک ازین چہار
 باہر کہ خواہی گفت این اختیار تست گفت ام خالد کہ اگر تو نے امدی ترا بر اسے مشورت طلب میداشتیم
 چہ جاسے آنکہ خود اسے طلاق صواب بین بنامے پس گفت ابو ہریرہ والدہ کہ تقدیم و ترجیح نمیدہم ہر چہ
 کہ رسول خدا و ابو سیدہ باشند و ان حسین ام است پس تزویج کرد او را با حسین ۴ و مال زبیر حسین
 و ارد و معاویہ را جنت خود و از قصہ ام خالد خبر داد و گفت معاویہ صرف مال بر اسے غیر خود نمود پس
 ابو ہریرہ کہ این اموال از پدر خود میراث بناست مال از ان خدا و رسول او بود پس انرا بر اسے پس
 او صرف نمود و بعد از ان عدسے نیز از وجدان دختر معاویہ یا یوس شدہ بمرتہ باز آمد و نزد حسین ۴
 نشست و او سر و انزل برد و بر او دیس گفت حسین ۴ مگرام خالد را با د نمودے گفت ارے پس
 حسین ۴ ام خالد را بجا نذر و گفت ایاترا منس نمودہ ام گفت نہ پس گفت حسین ۴ کہ تو مطلقہ اکنون نکاح
 کن عدسے را و بدان اسے عدسے کہ مرا درین غرضی نمود مگر دم این مگر فقط جنت ہم بود و طلاق لا و از سید
 این قصہ را اورده باندر کے اختلاف کہ در ان گفتہ کہ رسول ابو موسیٰ اشعرے ابو ہریرہ
 و ابو موسیٰ خود او را نکاح داشتہ با ام خالد وقت پیغام مذکور قبضہ خود نیز نمود ام خالد

گفت مے ابو موسیٰ سے تو پاسے طبع از میان بدرکن دشمن من شو که ازین چهار کلام را اختیار کنم پس رسول
 احوال هر یک بطوریکه مذکور شد بیان نموده گفت دیگر این بیست و یکم اکنون تو اختیار واری ام خالد
 گفت من بالبقعه رسول دیگر را برابر میکنم و بر او دیگرے برنگزینم پس با حسین ع مکمل نمود بعد از آن چون
 عده از معاویه استدعا سے و ختم نمود گفت این امر بے مرضی بنید شدن منی تواند چون نزد بنید شد
 نمود گفت که تو با ام خالد که براتب از خواهرم چیلکه بود و فاکر دے با خواهرم کی وفا کنی تو لایق و امانی هستی
 و بعد از آن چون حسین ع از آن عقد بعد از باز وادایره غضب بنید مشغول شد و گفت اگر بر حسین دست
 مایم بعضی این کار بکشم اورا عداوت حسین ع در دل خود عا سے و او عداوت بنید بر حسین ع فقط
 حجت خروج بود بلکه وجو بات دیگر نیز بود و پنجاه ان کیے ابن بود دیگر گرفتن نار بدر و احد نیز بود چنانچه
 بتفصیل در فصلی علیحدہ بیان نموده خواهد شد میگوید مولف که قصه عدے نہایت ضعیف و از غفل
 بغایت بعید است چرا که مراد ازین عدے کلام کس است عدے بن حاتم طای است با دیگرے
 اگر عدے بن حاتم طای باشد غالباً قصه غلط است چرا که عدے بن حاتم طای اسکن و قبیلہ طلی
 داشت از تواریخیکه انیک پیش نظر است معلوم میشود که اسکن در مدینه داشتے دیگرانکه اوز کبار اصحاب
 رسول صل الله علیه وسلم است و از ارباب کیا است و فراست بود از خصوصان حضرت مرقضی بوده و در ہر
 حمل و صفین نہوان با حضرت مرقضی بوده و کی از اکرین انتخاب بودہ چہ جای اندر دکر با فسون ع و خاص فرقیہ شود
 و بغیر از کتاب مذکورین کہ محض غیر مقدم است در ہر تواریخ کہ انیک پیش نظر است ویدہ میشود و اگر دیگر کلامی عدے بن
 حاتم باشد کہ مسکن در مدینہ داشت احوال و معلوم میشود و اللہ اعلم بحقیقۃ الحال فی القلیولی کہ حسین بن علی علیہ السلام
 شینہ کہ مدوی بر کسی نشسته میگفت کہ ہر سید از من از ما سے عرش پس گفت حسین ع یا ہماموی ای
 ریش تو حجت است یا فرو پس او خاموش و متوجہ باند پستہ گفت آن شخص کہ خبر دہ مرا ای پسر و ختر رسول خدا
 از ان پس گفت حسین ع کہ او حجت است بقولہ تعالے و من کل شی خلتنا ز وجین در روضۃ الاحباب اوردہ
 کہ شہر بانور اکبر کے بود شیرین نام حسن و جمال در غایت کمال داشت روزے حسین ع با شہر با تو گفت کہ
 شیرین چہ جمال نیکو دار و شہر با تو گمان برد کہ شاید با جناب را بد و میلے بودہ است گفت کہ شیرین را بنوختیم
 حسین ع دانست کہ او چہ گمان کردہ است گفت من اورا مدد از او نمودم و فیہ ایضا کہ چون معاویہ
 خواست کہ خلفت ناخلفہ خود بنید را دے عمدہ گرداند با حسین ع گفت کہ من اگر دیگر را شایستہ ای

[illegible]

<p>ایشروا بالعباد و التکلیل من نبی و ملائک و قبیل و موسی صاحب الانجیل</p>	<p>ایها القائلون جلا سینا کل اهل السماء یدعو علیکم قد نعتتم علی لسان ابن داود</p>
<p>در شواهد و دفته الاحباب آورده که در یکی از کتایب روم نوشته یافتند که</p>	
<p>اشفاقه حیده یوم المعاد</p>	<p>اتر جوامع قلمت حسینا</p>
<p>چون پرسیده که که نوشته که در نوشته که در روم و دفته الاحباب گفته که در بعضی کتب سیرت است که قبل از بیعت محمد مصطفی علیه السلام نوشته بودند تاریخ نوشتن آن در تحت این بیت بوده و فی الاستیغاب زعموا هذا البیت یعنی اتر جوامع یا لایدری قائله و فی الصواعق عن منصور بن عمار که در راه شام همی که حسین را بر امیر و نذر در حمله اول که نزول کرد نذر دیوار و دست پیرون آمد و قلمی از آن به اندر دست بود و آنجا بخوان بیت مذکور را نوشته است یعنی اتر جوامع و در دست که پس بعد سال قبل از بیعت رسول صلی الله علیه و سلم و انیس از روض روم یافته اند که این بیت بر سنگی نوشته بودند و کاتب آن معلوم نیست و در نیایع آورد که بطرفی دیگر که نسبت به بیت هذایی یعنی اتر جوامع آمدن دست از دیوار چنانکه بالا که ششت از قبیل روایت نموده و طبری گفته که وقتی که حسین ۴۰ را امیر و نذر دیوار او از سینه شنیه که کسی نیکو به اتر جوامع قلمت حسینا شفق عده یوم المعاد و خایل را اندر و طریق حج ایست که این همه بوقوع آمده یعنی میتوان که در پیروم نوشته یافته و از دیوار هم برآورده بقلم بخوان نوشته و از دیوار نیز صدای شنیده اند که این بیت بخواند و فی اسد الغاب عن سلمی قال دخلت علی ام سلمه و تسبیح قلمت یا بیکیک قاله راایت رسول الله فی المنام و علی را سده و کحینه التراب قلمت مالک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین الفاعل عن الاعشى عن عماره بن غیر قال لما جئنا براس ابن زیاد و اصحابه فحدثت فی المسبح قائمیت الیهم و هم یقولون قد جاءت قد جاءت فاذنبت قد جاءت فخلل الروس حتی دخلت فی منخر حید الله بن زیاد و کما شئت منین تم خرجت قد بیت حتی ففعلت تم فاولا قد جاءت قد جاءت ففعلت مالک مرین او ثلثا قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح اخره التلک در روضه الاحباب آورده که از بام شافعی در کتاب مرات الجنان آورده که این مکافات ان فصل بود که یا سر نام حسین نموده بود و این نشانها عذاب آشکاره او است و بلا شک این عبرت است از برای او و الله اعلم و عجز است از برای این دار و غیره است نسبت با نچه ماده کرده خدای تعالی</p>	

حسین این علی گرفت افعال را تقسیم نمود و بر اهل بیت خود نوشت معاویه را که بن حسین بن علی الی معاویه
 بن ابی سفیان اما بعد فان غیر امرت بنا علی الملاءم ولا غیر اطلب الیک لتودعنا خیرا من و شق و عمل بهما بعد
 انهل نبی الیک وانی اتجنت ایها فافقه تها و السلام یعنی از حسین بن علی بسوے معاویه بن ابی سفیان
 اما بعد در سببیکه شتران چند میگذاشتند بر ما که بار داشت مال و زیور و غیره و بوسه باسه خوش میرفت
 نزد تو تا که تود و بخت کنی بخزانة و شق و بیکار گذارے از اذن و تملک بودم بان پس گرفتیم من او را و السلام
 پس نوشت بسوی او معاویه بچواب او من عبد الله معاویه امیر المؤمنین الی حسین بن علی سلام علیک
 اما بعد فان کتابک و رو علی تذکران غیر امرت بک من الیمن کل الملاءم ولا غیر اطلب الی لاد و عمار بن
 و شق و اعل بهما بعد انهل نبی الی و انک اتجنت ایها فافقه تها و تملک کن جدر یا فافقه یا اذ نسبتها الی لان
 او اسے احق بالمال تم علیه المخرج منه و ایم الله تو ترکست ذلک حتی صار الی المملکة حطاک منه و لکنی طمأننت
 یا این نامی ان فی را سبک نزد دیودی ان کیون ذلک فی زمانے فاعرف لک قدرک و انجا و ز عن ذلک
 و لکنی و الله اخوف ان تبلی بمن لا یبطلک فواق ناقمة و کتب فی اسفل کتاب یا حسین بن علی بیس حاجت
 فی السابغ یومانی اعلان فذلک المالم لم تومر به ان ہذا من حسین کل قدر اجترنا ما و لم تنصب لہا و تملکنا من حسین
 اعل یا حسین بن علی دالال لک بعد سے وقتہ الممل دیودی انھی شاہد یا قالہا منک بالخلق الاعل
 انی الہب ان تصیے من عندہ قد سبق السیف العدل یعنی از معاویه امیر المؤمنین بسوی حسین بن علی
 اما بعد در سببیکه نامہ تو بمن رسید کہ نوشتہ بودے تو و دان کہ شتران بگذاشت بر تو از من کہ بار کرده شدہ
 بود بران مال و زیور و غیره و بوی خوش سے اد بسوے من تاکہ و بخت ختم بخزانہ و شق و بیکار گذارم انرا
 بعد غشیدن پس ان پدر خود و تو محتاج بودی بدان پس گرفتے تو از او ہود سے توستی ان چون نسبت
 کردے ان مال را بسوے من چرا کہ واسے سزاوار است بمال بعد از ان بروے است صرف ان و
 سو گند بخدا اگر میگذاشتے انرا تا کہ رسید بمن نہ باز داشتے نصیب ترا از ان مگر گمان کردم ای پسر از من کہ
 میشود اینچنین و ز زمان من چرا کہ میشناسم قدر ترا و تجا و نمودم از ان مال بگر سو گند بخدا کہ تیرسم کہ تملک سو
 بیکہ کہ نہ ہند بسوے تو نوشت و زیر نامہ اے حسین پسر علی نیست اینچہ اور دے
 تحقیق کہ اجازت دادم انرا و غضب نکردم بر اے ان و کل نمودم از حسین اینچہ کرد اے حسین بن علی
 ابن ایسہ تو بعد از من تمل کردہ نشود و او کردہ شود من شاہد انم

و بیشتر سم که با کسب نژاد و دوست نشین بران و فی الحقیق چون جبرین عدس و امحاب او کشته شدند
 پس اتفاق ملاقات افتاد و در آن سال از حسین عم با معاویه پس گفت معاویه یا اباجبد الله یا نرسید ترا آنچه
 کردم با جبر و یاران او از شیعہ پرتو گفت ز گفت که کشته ایشان را و کفن و آدم ایشان را و نماز گذاردم بر ایشان
 پس بخندید حسین عم و گفت خصوصیت کنند انقوم ترا در قیامت اے معاویه سو گند بخدا اگر من و اے
 سیکست تم بر شیعہ تو نه کفن میدادم و نه نماز میگذازم بر ایشان و تحقیق رسیده است بمن اقتادون تو در پی
 علی مرتضی و ایستادن تو دوران و اعتراض تو بر منی با ششم در عیوب و سو گند بخدا که کشیدی کمان بیه
 و تیر انداختی بے نشان و رسیدی بے عداوت بمکان فریب و اطاعت نمودی و اے معاویه که نه سبقت
 در اسلام دار و نه از اتفاق میراست و نه در پیوستی تو پس من بر اے خود و دعوت تعرض نمودی
 سخن عمر و عاص را و من خطبه فی مجلس معاویه صحابہ کرام و ائمه و اعیان و اهل بیت علیهم السلام
 از جمل بقول من هذا الذی یجلیب فقال الحسن بن علی بن حرب الله الخالبون و عمره رسول الله و الاقران
 و اهل بیت الطیبون و احدی من اللذین جملنا رسول الله فی کتاب الله تبارک و تعالی الذی فی فیض
 کفشی لایا بینه الباطل من بین یدیه و لکن خلفه و لعل اول عالمین فی تفسیر و لایطغانا و لیله شیخ متقا لیس
 لایطو ناطان طاعتنا مفر و نه اذا کانت بطاعته الله و رسول الله و مقرر و نه قال الله عز وجل الطیوع و الله و الطیوع
 و اوسے الامر ثم فان تنازعتم فی شئ فردوه اے الله و اے رسول و لور دود اے رسول و اولى الامر
 منهم بعلم الذین استنبطونه منهم و لولا فضل الله لکیم و رحمة لا اتمتعتم شیطان الا قلیما و اخذکم الا صغار اے
 جوف الشیطان کم فانه کم عدد و بین فکونوا کادیا الذین قال لهم لا غالب کم الیوم من الناس وانی
 جاکم فلما تراءت الغنیان کلم علی عقیبه و قال انی بری منکم فلیقرن لکب و من حزاب و الرماح و رد و الحمد
 خطا و السلام غرضه ان یقل من نفس ایمانها لکن انست من اهل او کسبت فی ایمانها خیر قال معاویه
 یا اباجبد الله فقد اباحت من کلامه علیه السلام

باجد هر اف کس غلب خیلے	کم کف بالاشتراق و الاصل
من صاحب و طالب و قلیل	والله هر لا یقنع بالنبیل
انما الامر اے الجلیب	وکل حی ساکک سبیل
تقیل کان جبرین و جبرین علی السلام کلام فی حسین ارض علی الشیخ فکونوا کبر منک فقال سمعت جبر	

بقول ایا شین جری بیما کلام فطلب احد ما فی الاخر کان سابقا لی الخیر وانا کما ان اسبق فی الکبر علی
 تو الحسن فاما عاجلا یعنی بود و در میان او برادرش حسن عقی پس گفتند حسین اگر بر و نزد برادر خود که او را تو
 بزرگتر است پس گفت حسین عا که شنیده ام از جد خود میگفت هر جا که در میان دو کس سطحی در میان اید و یک
 اول طلب رضا سے دیگر بنماید اول در بهشت داخل خواهد شد پس من مکرده و ارم که سبقت کنم بر برادر
 خود پس چون این سخن بحین رسید اندر حسین تعجب نگشته و کتب الی الحسن یلوه علی اعطایه الشجره فانتسب الیه
 انست معلم بنی بان خیر المال مادی العرض و از کتاب انس الجالس نقل نموده که چون فرزدی سقا عر امر دان
 حکم که امیر مدینه بود حکم باخراج از بلد نمود باید خرج راه بخردست او حاضر شد آنجا پهاار صد شتر سینه
 با کمالی عذر خواهی بوی انعام فرمود یعنی از حاضران گفت این قدر و ثمار براسه یک شاعر فاسق و حاج
 سزاوار نیست حسین عا فرمود که بهترین اموال انست که مردم عرض خود را از سوره منقل محفوظ دارد و چون که جد بزرگوار
 و باره عباس بن مرداس شاعر فرمود که زبان او را از من قطع کنند و فی المناقب لابن شهر آشوب در میان
 حسین م و ولیدین عبت براسه زینب نماز عت بود پس بگشید حسین عامه ولید را از سر او و چسبید در گردن او
 و از وقت ولید امیر مدینه بود پس گفت مردان ندیدم شمل این روز جز آنست مردی بر امیر خود پس گفت ولید
 که میگفتی تو این سخن از راه شفقت بلکه جد بروسته تو بر علم من و دیدار سیت که زمین ازان حسین است پس
 گفت حسین عا که زمین ازان نست اسه ولید و بری است و از خطب ثوار زینب نقل نموده که در کتاب
 مقتل الی رسول آورده که امداعا سئ نزد حسین عا و گفت اسه پسر رسول خدا من بر تو نعم و ندادی آن
 حاجم با خود گفتیم که سوال کنم از سخی ترین ادمان و ندیدم الا حبیبیت رسول سخی تر کس را پس گفت حسین
 عا اسه برادر عوب بر پرسم از تو سئ مسئله پس اگر جوابی یک مسئله را عطا کنم ثلث دین تو و اگر از
 دو مسئله جواب دهی عطا کنم دو ثلث دین تو و اگر از کل جوابی عطا کنم کل دین تو پس گفت عا ابے
 اسه پسر رسول خدا تو از من مسئله پسر سے و حال آنکه توانا اهل علم و شرف هستی پس گفت حسین عا که
 ار سے شنیدم از جد خود که معروف بقدر معرفت است پس گفت عا ابے بر پرس آنچه خواهی یا جواب دهم یا
 یا موزم از تو پس گفت حسین عا که ام اعمال بهتر است گفت عا ابی ایان بالمد پس گفت حسین پس چه
 چیز باعث ثنات است از جمله گفت عا ابے که خوف خدا پس گفت حسین عا پس کدام چیز نیت مرد است
 گفت عا که علم یا حکم گفت اگر نباشد گفت پس مال یا مروت گفت حسین عا اگر این بهم نباشد گفت پس

فقیر را خبر گفت حسین ۴ اگر نباشد این گفت اعرابی که از آسمان صاعقه میاید و سوزد او را که اولایق اینست پس
 نپذیرد حسین ۴ و انداخت کیس هزار دینار بسوی او و داد آن گشتی که قیمت آن دو صد درهم باشد و گفت
 حسین ۴ که دینار بدایان خود و آن گشتی را صرف خود کن پس گرفت اعرابی و گفت السلام علیکم
 بحسب رسالت و از عربین دینار منقول است که اسامه بن زید را که از مشاهیر صحابه است و مرضی شد و حسین
 ۴ بعد از آن رفت اسامه اظهار غم و الم نموده گفت یا این رسول الله شصت هزار درهم بدیونم و از ادای
 آن عاجزم و بیشتر سم که درین مرض بدیون میبرم حسین ۴ گفت ادای دین و توقیل از موت تو بر من است پس
 از مجلس برخاست که آنکه دین او تمام داد و نمود و نام غاسی در کیمایه سعادت آورده و در حلق آن تفسیر کرد
 آن تفسیر بود و عن سعد که حسین ۴ بر جماعتی از مساکین بگذشت و حال آنکه ایشان گایم خود انداخته فانهما
 انداخته بودند پس گفتند یا این رسول الله اینجا بیای پس رفت نزد ایشان و بخورد یا ایشان بعد از آن ابن ابی
 تلحوت نمود که آن السلام علیکم و علیکم و علیکم یعنی خدا دوست نیدار و مشکبیرین را پس گفت شما دعوت نمودین
 اجابت نمودم اکنون شما اجابت نایید و دعوت مرا گفتند بل یا این رسول الله پس برخاستند و یا و تا آنکه از
 بنزل و سه پس گفت حسین ۴ بکنیز خود که بیمار آنچه داری و از ابو الحسن مداینه روایت نموده که در ساسانی
 از سالها حسن و حسین و عبدالعزیز بن جعفر طیار رضی الله عنهم غزیت سفر حج نمودند و در سه در افتاد
 در احوال و انتقال خود جدا گشته تشنه و گرسنه بجان عجزه رسیدند و در کمان بے تابی آب طلب نمودند
 عجزه که سفند شیر دار و در تال ایشان بدو نشیند و بنشیند و گفتند دیگر از کولات چه داری گفت که بجز
 این گو سفند چمنه ندارم و از بچ کنیند و پوست کینند تا من طبع کنم و میا سازم چون طعام میباشند صرف
 نمودند و زبانه در خانه عجزه پسر بر بند و وقت عصر از خانه او بر آمدند و با و گفتند که ما از قریبیم اگر خداوند سالما
 ما را با و طمان خود که در پناه است برساند و تو اگر اینجا بمانی پادشاه حیل خواهی یافت چون شوهر او بجانان
 گو سفند را ندیده این ماجرا شنیده زن را عتاب کرد که با بجز این یک گو سفند ندانستیم از راهم با شخص غریب
 تلفت نمودی بعد از آن پس از مدتی به سبب ضیق معشیت ناچاره و حیل که داشت زن و شوهر بفرم نهاد
 آن بفرمید رفتند و در کوچه با سبب دیگر زن که گذرش بر در خانه حسن ۴ افتاد چون چشم آنجناب بران
 زن افتاد او را بشناخت و او را طلب داشت پسرید که مرا میشناسی گفت لا والله نمیشناسم فرمود که یک از
 صماتان تو هستم زن گفت پدر و مادرم قدسے تو باد پس آنجناب هزار شرف و هزار گو سفند با و عطا فرمود

نزد حسینؑ فرستاد و انجناب نیز چون قدر عطا فرموده نزد عبد الله فرستاد و انجناب دوبار بران بداد و بروایت دیگر حسن صد شتر و حسین هزار گوسفند و عبد الله یکصد هزار درهم باد عطا داد و در مناقب از شعیب بن عبد الرحمن خزاعی مرویست که گفت در روز کربلا یافته شد داغ بر پشت حسینؑ پس پرسیدند امام زین العابدینؑ از ان گفت این بسبب آنست که با یحییٰ بن یزید کان و تیمان و ساسان را بر پشت خود بکمان شان میسایند و عبد الرحمن سلمی یکی از فرزندان حسینؑ را سوره فاتحه تعلیم نموده بود ان پس چون از ابر پدر خود خواند حسینؑ هزار دینار و هزار حله و عقد مروری به علم انعام فرمود پس گفتند مردمان اورا در ان امر سخنان گفت حسینؑ عجب میسر شد انعام من بقایا تعلیم او بعد از ان ابن شمر گفت -

اذا جادت الدینسا فجد بها	علی الناس طرا قبل ان تغفلت
فلا یجود لقینها اذا هی اقبلت	ولا انجل یقیدها اذا ما تولت

وفی المناقب روایت کرده است صومے از صادق عم که فیما بین محمد بن الحنفیه و حسینؑ مسیحی تا خوشی واقع شد پس نوشت محمد حنفیه بسوئے حسینؑ عم که اسے برادر بدوستی که پدر تو کیست در ان روز تو غفلت جوئی بر من و نه من بر تو مگر مادر تو فاطمه زهرا بنت رسول الله است اگر یهودی تمام دنیا پر ز ملک مادر من ایند برابری نیکو دم یا مادر تو پس چون بخوانی نامه من بیابنوی من تا راضی کنی مرا چرا که تو او سے بالفعل هستی از من و السلام علیک ورحمة الله وبرکاته پس علیؑ نمود حسینؑ عبادی که نوشتند حنفیه و بعد از ان دو بیان ابن هرود و برادر چهره و واقع نشده و فی کشف الغمہ قال انس بن مالک کنت عند الحسن بن علیؑ علیه السلام و فی محبته بطافته ریحان فقال له انظر لهما فتمتھا قال کذا قال الله اذا صیتم یجیتہم یجودا باحسن منها و ردوا و کان احسن منها فتمتھا و فی المناقب روایت کرده است از حسین بن علیؑ عم که گفت حسینؑ عم که صحیح شده است نزد من فول بنی صلی الله علیه و سلم که فضل اعمال بعد نماز داخل کردن سمر و راست در قلب مومن بان چیزیکه گناه در ان بنا شد پس بدوستی که و مردم غلامی را که بخورایند سگ را پس گفتند او را چه میکنند پس گفت سبے پیسر رسول خدا من غلامکم یطعمکم و خوشی را بخوشی سگ چرا که مالک من یهودی هست از او سے مفارقت میخواهم پس ابی الحسن ع بر صاحب او باد و بعد نیاید بر اسے تمت انعام پس گفت یهودی که غلام فدیله مقدم شریعت تو باد و این بهستان نیز انعام بخشیدم و مال را گرفت پس گفت حسینؑ عم که این مال را بخوشیدم گفت یهودی که قبول نمودم و انعام بخشیدم پس

گفت حسین عا که من غلام را از او نمودم و این مال و بهتان جزای غلام بخشیدم پس گفت زن ان بیو دی تحقیق
اسلام آورد و دین خود بشوید و بخشیدم پس گفت بیو دی من هم اسلام آورد و دین این مکان خود بخشیدم
و در خانه ابو الفرج اصفهانی از این گوی منقول است که قیس بن فریح بن طریف اللیثی که معروف بخون
است برادر رضاعی حسین ع بود و او قیس انتخاب را شیره داده بود بعد از آنکه بدو عشق لیلیه نسبت نجاب
بگفتی مبتلا گردید و اشعار او درین باب شایع شد و از او پرسید پس را طلبیده گفت سله پس دختر
در نهایت حسن و جمال و صاحب ثروت و مال است مناسب چنان است که او را بجهت تو خطبه کنم قیس
از شنیدن این مقال پرایشان خاطر و بیقرارانده و نگو صال مجوس خود برادر چهاره کار خود بدان شخصه
که تو حسن حسین ع نماید و بمهر میزاید احوال خود پیش ان مقتدا سے زمانه عرض نمود و انتخاب بلا توفیق
بماند چندی رفت و در مقام خواستش قیس برادر بر لیلیه عرض کرد که جان پدر و مادرم و خود و دخترم فدای
مقدم تو شریعت تو باد و من از ان بیشتر کنم که پدر قیس از ان انکار نماید و مارا تنگ و عار سے بود.

داسے کہ عرب چہ عیب جو بند	اگر این چنین کنم مرا چگویند
---------------------------	-----------------------------

اگر اسے مبارک بران قرار یابد کہ پدرش را بجهت خواستگار سے امر فرماید و سله و اشپ است انتخاب
موجود حسان ذریع کہ پدر قیس است شد و در مقام خواستش برادر پاد قیس است مثلاً لامر اطاعت نمود
چنانچه در لیلیه شافیه دخترش را خطبه ساخت اما زهد و عبادت او سابق برین بود که در مکمل بن عبد الله
استیجاب و نوادی در تهنیت سے گفت کہ حسین ع بست و بیخ ج پیاده گذارده و در اسد الفایہ مذکور است
کہ مصعب میگویی کہ حسین بست و بیخ ج پیاده گذارده و تہیکہ در مدینہ بود قبل غفلت این چہ گذارده باشد
چرا کہ از عراق نیامد بعد از آنکہ از عراق بمدینہ آمد و زودہ سال و چند ماہ زندگانی کرد چرا کہ اسہل و یک
از عراق بمدینہ مراجعت نمود و بادل سہ شخصت و یک شہادت یافت و کان الحسین رضی اللہ عنہ فاضل
کثیر الصوم والصلوۃ والنج والصدقہ و الخیر و جہاد و در حقایق از کتاب عقد از ابن عبد ربہ و در لہو و
انہ سید بن طاووس روایت نموده کہ از علی بن زین العابدین ع از قسٹ اولاد پدر بگویش سوال نمود کہ گفت
کیسکہ شہباز روزی ہزار رکعت نماز گذارد و جاسے تعجب است کہ کثیر الاولاد باشد و کتاب جامع الاخبار
نقل نموده کہ چون حسین ع وضو نمود سے چہرہ او متغیر شد سے و عرشہ بر معاصر او افتادی پس گفتند او را کہ
کہ این چہ حالت است گفت حق است بر من کہ چون در پیش جہاں پاد استند زنگ او زو شود و خوش

برانام دسے افتد و از سنا قب ماژند رانی افغاننود که پز سیده شد حسین م که جزا بقدر خوف خدا داری گفت
 در قیامت اسن نیاید کیسکه در دنیا از خدا ترسد و در روضه الاحباب آورده که حسین م در کربلا گفت ایها
 الناس حق سبحانہ تعالیٰ کذاب را حرام گردانیده و من هرگز دروغ نگفته ام و نیگویم و وعده خلاف نکرده ام
 و بیج مسلما نے را نیا زده ام و قاطع تکلیف بہن جارسے گشتہ فرایض الہی را ترک نکرده ام و ان نسب
 عائے کہ من و ارم ام و کسے نزار و من مردی بودم از دنیا اختر از کرده و لاندم و ضہدیز گوان خود گشتہ مرا بخار
 نکرده و بغیر ورت ترک مدیتہ کردہ پناہ بچم کہ بر دم و عبادت پروردگار خود و مشغول دم تار و سولان فماناسہ
 فمانین رسید اے اخرا خطبہ بعد از اتمام خطبہ عمر سعد میرے بسوی حسین انداخت و گفت گواہ باشید کہ اول
 میری جانب حسین بن انداختم حسین م محاسن مبارک خود دست گرفت و گفت کہ غضب خدا بر پرورد و قتیہ
 شد کہ گفتہ غیر پس خدا است و بر نمداری دقت متوجہ شد کہ گفتہ عیسیٰ ابن الدراست و غضب الہی
 بر اسے شما معدومیا است کہ قصد قتل فرزند پیغمبر خود میدارید ہستی لشکر خافغان بقول صحیح بست و دوم
 و لشکر حسین م بقول اکثر و اشہر ہفتاد و دو تن سوا سے انجباب بودند از پنجاب جملہ کسان شہر بہ شہادت
 نوشیدند و این اثبر گوید کہ از لشکر خافغان ہشتاد و ہشت تن مقتول شد سوا ی بحر و جان کہ علاوہ ان
 بودند رضی اللہ تعالیٰ عنہ و من اہل بیتہ بعد دیدن قصبہ پر غمیداد بدون دیدن قصہ مختار ثقفی دل و تنان
 اہلبیت گاہے ارام نہ پذیرد و انکہ مختار را ہنہم سازند کہ دعوی نبوت نمودہ برانست مولف سختی است
 دروغ بے فروغ و سبب این اقرا انست کہ چون حق تعالیٰ اورا بران ظلمت و غیر وزی داد و حاضران
 کربلا را بر ہر کہ دست یافت بنوسے انلا عین را ہر فرسخ فرستاد کہ باعث عبرت عالمیان گشت دشمنان
 او بسیار شدند و انچہ توانستند در حق او افترا بازی نمودند تا از چشم مردم برفتند و چون محمد حنیفہ را امام سید
 شیعہ بان غیر کیسانہ پیر مخالفت او شد نزد اہلسنت بسبب این دو فریق در ورطہ غلط افتاد و سخنان
 دشمن او را باور نمودند و اہل حق و طعن نمودند اگر خود او دعوی نبوت نمودی محمد حنیفہ را چگونہ امام خود میداشت
 و طلب خون حسین م چرا نمود سے دروغ گو را حافظ نہا شد بہر حال حق تعالیٰ برو کس رحمت کند یکی مختار
 ثقفی کہ ظالمان انتقام حسین م کشند و دیگر ابو مسلم مروزی کہ دنیا را از نوٹ حکومت نبی امیر پاک و رحمت اللہ
فصل بارید و انست کہ بسیار کسان از اہل تعصب و عناد یعنی از اہل جہالت میگویند کہ خروج حسین م
 ناجایز بود و قتل انجباب مباح بود معاذ اللہ من ہذا القول و من ہذا اعتقاد لہذا احوال مفتی بہا ہلسنت

چندی درین مقام نقل نمودند و یادگران در ورطه ضلالت میفتند و باسد التوفیق فی شرح فقه الاکبر للشیخ طالع علی
قتل غیر الانبیاء کبیره عند اهل السنه و الجماعة الا ان یکون مستحلا و هو غیر منقض بالحسین و نحوه مع ان الاجمال
امر لا یطلع علیه الا ذو الاجلال و انما کان قتله نظیر قتل عمار بن یاسر اما نقوه بعض الجملة من ان الحسن کان
باغیا فباطل عند اهل السنه و الجماعة و عمل هذا من هذیانات الخوارج الخوارج عن الجادة ثم قال الفقهاء علی
جواز لعن علی بن قتل و امریه و اجازه او رضی به فقیه بحث لان مع کونه بظا هر منافضا لما قد مر من بیان
الخلافت ان ارا و جواز لعن الامایه بان یقال لعنه الله علی قاتل الحسن و الراضی به فاکلام فیه نقول انما
الا لعنه الله علی الظالمین و فی شرح عقاید النیسبیه للعلامة سعد الدین القناری فی التفتوا علی جواز لعن علی
من قبله او امریه و اجازه او رضی به ان من یقتل صلی الله علیه و آله و سلم و استبشاره بک و ابائته اهل بیت النبی ص و ماتوا تر
معناه و ان کان نقاصا صلیله احاد و ممن لا توقف فی شأنه بل فی ایمان لعنه الله علیه و علی انصاره و اعوانه
و فی تمهید ابی شکور السامی قال اهل السنه و الجماعة بان الحسن و علی بن قتل علی بن ابی طالب و قد قتل ظلما و قال
بان حسینا کان باغیا لان خرج علی امامه ثم قال خلاصه ما کانست الخلافة بعد الحسن و معاویه و خلف معاویه و یسیر
یزید کان خلافة مستحکما معاویه و یسیر یزید کانست الخلافة بعد الحسن و معاویه و خلف معاویه و یسیر
لا یحتاج الی البیعة ثم یسیر و المسلمون لم یثقیق علی یزید بن عبد الله بن زبیر و محمد بن الحنفیة و الحسین بن علی رضی الله
عنهم و کثیر من اهل البیعة لم یتفقوا علیه فلم یکن امام عادلا فصیح بهذا ان حسینا رضی الله عنه لم یکن باغیا و لم
یخرج علی امام الحق و الدلیل علی ما روی عن النبی صلی الله علیه و سلم انه کان یسیر حسین و الحسین فقیل له
یا سبیک یا رسول الله فقال نقلا الفیته الباغیة فابنی صلی الله علیه و سلم یسیر باغیین و ان الحسین
کان علی الحق ثم اختلفوا فی الامن علی یزید قال بعضهم یجزا لانه کفر باسد تعاسة حیث اجاز قتل الحسین رضی الله
عنه و قال بعضهم بان یزید لم یامر القوم بقتل الحسین و انما یأمرهم بطلب البیعة او باخذها و جملا لیه و جملا لیه
من غیر امره و راضی بذلك و الاصح ان نقول بان یزید لو قتل الحسین رضی الله عنه او قتل من غیر امره و
رضی بذلك و جواز الامن علی اهل البیعة فانه یجز الامن علیه و الا فلا و درصواعی انچه آورده خلاصه ان نیست
که علی بعد از اختلاف و کفر یزید و اتفاق مؤمنان و اختلاف کرده اند در این بر او یسیر و بعضی یسیر و بعضی او
کرده اند از جمله این جز نیست که از امام محمد بن حنفیة و غیره نقل کرده چنانچه در کتاب سبکی یا راوی تصحیف العبد المذنب
عن ذم الزیدین آورده که سبکی ازین سوال کرد از حال یزیدین معاویه گفتیم کافیت از آخرین که باو است از

و قبايح اعمال گفت ايا لعن بروی جائز است گفت علمای متون تجویز کرده اند از آن جمله احمد بن حنبل است که در حق
 بزرگترین گفتم که زیادہ بر لعن است باز این بوزر سے از قاضی ابو یعلیٰ نقل نموده کہ او در کتاب متعدد و اصول
 از صالح بن احمد بن حنبل روایت کرده گفت از پدر خود پرسیدم کہ تو سے نسبت میدهند با تو لا سے چه پدر
 ابن حنبلت پدرم گفت سلسلہ پسرا تا تو لا سے بزرگ میکنند کسیکہ ایمان بخدا داشته باشد و چرا لعن نمیکند کسیکہ
 خدا سے تعاضی اور او در کتاب خود لعن کرده گفت کما است در کتاب الله گفت در قول تعاضی لعن ستم
 ان تو لیتهم ان تقصدوا فی الارض و تقطعوا رءسکم اولئک الذین لعنهم الله فاعلموا انی ابصارهم پس گفت
 ایا نادی اعظم از قتل هست و پروایتی آنکہ اسے پیر ملوکیم در شان کسیکہ خدا سے تعاضی اور لعن کرده
 در کتاب خود بعد از ان آیت مذکورہ بخواند قاضی ابو یعلیٰ کتاب سے تصنیف کرده در ان کتاب ذکر کسیکہ
 مستحق لعن اندوده و بزرگوار از آن جمله شمرده و این حدیث روایت نموده من اخافت اهل المدینة ظلمًا اخافوا
 و علیہ لعنة الله و الملائکة و الناس اجمعین و اسلم و حج خلائے نیست انیکہ بزرگترین فرستاده
 اخافت اهل مدینہ نمود باجماع علی اتفاق کرده اند بر آنکہ کسیکہ قاتل حسین است با امر قتل سے نموده با بجز
 کرده یا با ان راضی شده لعن بر او جائز است بے آنکہ نام بزرگنجو صبر بر شیعہ عبد الحق دہلوی در تکمیل الامان
 آورده کہ بعضی در لعنت بزرگنجی نیز توقع کنند و بعضی بر او غلو و افراط در شان و سے و موالات وی
 رند و گویند کہ و سے بیز از آنکہ با اتفاق مسلمانان امیر شد اطاعت و سے بر امام حسین واجب شد خود
 را درین ہذا بقول و من ہذا الاعتقاد کہ با وجود امام حسین او امام و امیر شود و اتفاق مسلمانان بروی کی شد
 جسی از صحابہ کہ در زمان او بود و اولاد صحابہ ہمہ شکر و فواج از اطاعت و سے بودند ہم جیسے از مدینہ مطہرہ
 ہشام نزد و سے کہ با دجیر ارتقندہ او جایزہ ہا سے سنی و مائدہ ہا سے بنے نزد ایشان نہادہ بعد از آنکہ حال
 قباحت مال اور او بدیدہ مدینہ باز از مدینہ بیعت و سے کردند و گفتند کہ و سے عدو اللہ شراب الخمر
 و تارک صلوات و زاسنے و فاسق و متخل محارم است و بعضی دیگر گویند کہ و سے امر قتل انحضرت نکردہ بنا
 راضی نبود و بعد از قتل و سے اہل بیعت وی مسرور و شہر نشدہ و این سخن نیز مردود باطلست چه
 عداوت ان سے سعادت با اہلیت نبوی م و استبشار وی بقیل ایشان و اذلال و ابانت او و الشانہ
 بر بجز تو از مدینہ رسیدہ و انکار ان تکلف و مکابره است و بعضی دیگر گویند کہ قتل امام حسین گناہ کبیرہ
 است چہ قتل نفس مؤمن فاحق گناہ کبیرہ است نہ کفر و لعنت مخصوص بکافر است و لیت شہر سے

از باب این آثار و ایل با حدیث نبوی که ناطق اند با کلمه بغض و عداوت و ایذا و امانت و اولا و ذم
 بعض و اینها و امانت رسول الله است چه یگویند و ان سبب کفر و موجب لعن و خلود و نار جهنم است بکتاب
 بموجب ای ان الذین یؤذون الله و رسولہ نعم الله فی الدنیا و الاخرة و اعلم عذا با مبینا و بعضی دیگر گویند
 که خاتمیت و س معلوم نیست شاید که او بعد از آن کتاب ان کفر و محصیت تو به کرده باشد و در نفس
 آخر بر تو برفته باشد و میل امام محمد غزالی در احیاء العلوم باین حکایت است مگر و س بعد از قتل امام حسین
 و امانت اهل بیت لشکر به خرب مدینه منظره قتل اهل انجا فرستاده و قید از صحابه و تابعین را امر قتل کرده
 و بعد از تحریب مدینه امر بالحقا حرم مکه مقرر قتل عبداللہ بن زبیر کرده و در شناسه این حال از دنیا بچشم شش
 دیگر احتمال تو به وجود او را خداوند انتہی دور و فتنه الاحباب او داده که زبیر و دیگر فرخ خورده با دشمنان کربلا
 نموده و قص میکردیم در احوال پایش بلغزید و دیگر مگر بچند و بقتل او و تابد رک سفلی هیچ جا قرار نگرفت
 و بعضی گویند که و س برض ذات الحنب بچشم رفت و طریق جمع باین دور و ایت است که گویند عارضه
 ذات الحنب که یی پیش نبوی از شیطان است برو س مستولی شده بعد از ان فرخ خورده با دشمنان
 که بلا شادی نموده و قص نمود چون ضعف داشت پایش بلغزید و بقتل او و بچشم رفت پس حال تو به از اینجا
 معلوم و شرح جلال الدین سیوطی که از مشایخ علمای سلف است و از حفاظ حدیث بوده نیز بر این حدیث
 نموده چیست قال فی تاریخ الخلفاء لما قتل الحسن و یوایه بعث ابن زبیر و یوایه سم اسے بر سر قتل و اولاد
 ندم لما نقض المسلمون علی ذکاب و بغض الناس و حق لهم ان یغضوه عن الله قاطب و ابن زیاد و محمد بن زبیر
 یگوید مولف عنی الله عنہ کہ چند چیز در این ایت حمایت غریب است و باعث استیجاب اول انکه ابوطالب
 را کافر گویند و ابوسفیان را مومن و حال انکه در اصول مقرر نموده اند که اگر کسی که در حق و س و روایت دارد
 شود و یک بطریق کفر و یکی بطریق اسلام تعبد او را اسلام باید نمود و نیز شخصی معین را کافر توان گفت اینجا بر تو
 عباس بن عبد المطلب ثابت است که ابوطالب در نفس آخر ایمان آورد و کلمه بکلمه لا اله الا الله شهادت
 انکه پیغمبر و ابن زیاد و عمر سعد را لعنت نکنند و مختار تفتی را لعنت کنند سیویم انکه با وصف بودن علمای
 اہلبیت تسک باین با کنند و از دیگران تسک نمایند باین با فقط سبب شوم دولت نبی امیر بود
 اگر این اشقیاء دولت و شروت نبود س کسے نام ان قوم زشت هم نبود س اتنی بعضی وین زبان
 عرض دیگر بر جناب سید الشهدا میکنند یگویند که او دینت و خلافت مسلم مگر چون اهل انصاف بودند

منعت چرا بخار به رفت و بمقتضای ای که کربلا تلخو باید کم اسلحه تکیه علی نموده خود را در تملک انداخت بن
 سخن نیز نماند از غایت جهالت و حماقت است و مشطی است از قنات بحسب البیعت بنوی و افراط و تفریط
 بنی امیه چون دیدند که جواب ما سے ہر بات دیگر علماء سے ہلست با حسن وجہ وادہ انداختن و دیگر را در
 ماہر نو عینک ہمسرا ابرا عتراف حسین م متوجہ شود جواب این بچہ وجہ است اول انکہ انجناب بقصد کجای
 بکر بلا رسیدہ چون ابا سے عراق اوسا بامامت دعوت نمودند انجناب ملتئم قوم را قبول نموده بطوریکہ مذکور
 شد روانہ کہ گشت تا انجا رسیدہ احوال را معاینہ نماید اگر مردم بروی حق شوق و خلافت را قبول نمایند اگر
 منت اورا حاصل گردد بخار بہ اعداد پر داند و در اثنا سے راہ انقوم غدر نموده اورا بکشتند و انجناب در ہمہ
 امور تسلیم نمود چنانچہ سیوطی و دیگر مورخین ایراد نموده اند کہ عرض علیہم السلام والرجوع والمقتی سے
 بجز بدست یقین ہر سہ پرہ فابوالاقتلا پس چون انجناب پنج چارہ نہ دید مجبوراً جنگ دادند خود برای غفلت
 جان و مال و اولاد و ناموس خود ناتوانست کوشش نمود و باتفاق مذاہب حرب دادند جائز است
 بل ضرر در وضع الاحباب آوردہ کہ وقتیکہ حسین م تنہا شد پیش صف خیالفت باستاند و گفت اسے
 قوم تبر سیدان خدا یکے شب پر دور و زار و زندرہ گردانند و بجا نگران بن خدا اقرار داید و بر سوال و محضر علم
 کہ جہنم بہت تصدیق میکنند بر من تتم مکنید و بیداد سے راہ و اسرار پدیدار نشید کہ در قیامت جد و جہد
 ماہرین بر شما خصم کنند و شمار از حوض کوثر باندہ اینک ہفتاد و دو تن از برادران و خویشان اصحاب
 و اولاد من کشید و اکنون قصد ما و اید اگر نزع شما از بر اسے مملکت است ہمسرا راہ مرا بگذرید تا
 بچشم بگویم با ترکستان روم و اگر راہ نہ ہید مرا قدرے اب و مید کہ عیال مرا از تشنگی بیسے حال خواب است
 تا فردا سے قیامت بشما خصم نکنم و اگر چنین نکنید و از حرکت خود باز نہ جیائید تا حکم خدا و رضیاً بقضیاء اللہ اندک
 انجناب میدانست کہ مال این چہ باشد و بار با پیش ازین گفتہ بود باز ہم عاودہ ان نمود بر اسے انعام
 حجت پس چون حسین م دانست کہ قوم از عداوت باز نخواہند آمد در میان او و صف آمدہ ندا سے اہل من
 مبارزہ را دہیم بن تحلیہ کہ یکی از امر اسے شام بود پیش آمد و گفت اسے پسر علی تا کے خصومت کنی
 فرزند ان و برادران دیار ان تو زہر ہلاک نوشیدند و تو تنہا ماندہ ہنوز خیال جنگ دار سے تو بک تنہا
 باہست ہزار کس جنگ توانی کرد حسین م فرمود اسے شامی من بجنگ شما نیامدہ ام بلکہ شما بجنگ من
 آمدہ اید من سر راہ شما گذر فتمہ ام بلکہ شما سر راہ من گرفتید و برادران و فرزندان مرا بقتل رسانیدہ اید

<p>ایشروا بالعباد و التکلیل من بنی و ملائک و قبیل و موسی صاحب الانجیل</p>	<p>ایها القائلون جلا سینا کل اهل السماء یدعو علیکم قد نعتتم علی لسان ابن داود</p>
<p>در شواهد و دفته الاحباب آورده که در یکی از کتایب روم نوشته یافتند که</p>	
<p>اشفاقه حیده یوم المعاد</p>	<p>اترجو انتم قلمت حسینا</p>
<p>چون پرسیده که که نوشته که در نوشته که در روم نوشته یافتند که در بعضی کتب سیرت است که قبل از بیعت محمد مصطفی علیه السلام نوشته بودند تاریخ نوشتن آن در تحت این بیت بوده و فی الاستیغاب زعموا ان البیت یعنی ترجو انتم قلمت حسینا قائله فی الصواعق عن منصور بن عمار که در راه شام تبحی که حسین را بر او فرمود و در حمله اول که نزول کردند از دیوار و دست پیرون آمد و قلمی از آن به اندر دست بود و آنجا بخون بیت مذکور را نوشته است و ترجو و در دست که پس چند سال قبل از بیعت رسول صلی الله علیه و سلم در مدینه ارض روم یافته اند که این بیت بر سنگی نوشته بودند و کاتب آن معلوم نیست و در نیایع آورد که بطبرانی و دیگر نسبت به بیت هذاییه ترجو یا مدین دست از دیوار چنانکه بالا گذشت از قبیل روایت نموده و طبری گفته که وقتی که حسین را بر او فرمود و از دست شینه اند که کسی بگوید ترجو انتم قلمت حسینا شفق حیده یوم المعاد و خایل را ندیدند و طریق جمع اینست که این همه بوقوع آمده یعنی میتوان که در مدینه روم نوشته یافتند و از دیوار هم برآورده بقلم بخون نوشته و از دیوار نیز صدای شینه اند که این بیت بخواند و فی اسد الغاب عن سلمی قال دخلت علی ام سلمه فسمعت تنسج قلمت یا بیکم قال است راایت رسول الله فی المنام و علی را سجد و کفایت التراب فقلت مالک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین الفاعل عن الاعشى عن عماره بن غیر قال لما جئنا براس ابن زیاد و اصحابه فحدثت فی المسج فقامت الیهم و هم یقولون قد جاءت قد جاءت فاذنوا قد جاءت فخلل الروس حتی دخلت فی منخر حید الله بن زیاد و کما کنت منبیه ثم خرجت فذرت بیت حتی ففعلت ثم فاولا قد جاءت قد جاءت ففعلت مالک مرثین او ثلاثا قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح اخرجه التلک در روضه الاحباب آورده که از بام شافعی در کتاب مرآت الجنان آورده که این مکافات ان فصل بود که یا سر نام حسین نموده بود و این نشانها عذاب آشکاره او است و بلا شک این عبرت است از برای او و الله اعلم و عجز است از برای این دار و غیره است نسبت با نچه ماده کرده خدای تعالی</p>	

فان لعل را از خود دفع نمود و این بالاتفاق جایز است و اما آنچه گویند که ای که می داند لایق بایده که اے التمسکه ازین
فعل منع میکنند چه اول اینکه خود را قصد دارد و تمسکه نینماید و دوم آنکه سینه ای که می داند غلط فمیده اند سینه آیت
که امام غزالی در یکم سعادوت گفته ابن عباس ر.م میگوید که مال نفقه کشیده در راه خدای عزوجل تاهلاک
نشود و بر او بن العازب گوید که سینه نیست که گناه کند انگاه گوید که تو بر من پذیرند و ابو عبیده میگوید که سینه نیست
که گناه کند بعد از آن هیچ خبر نکند و در جگه رد ابو و که مسلمانین خود را بر صفت کافران زند و جنگ کند تا او را بکشند
اگر چه این خود را در تمسکه انگند نیست لیکن چون در آن فائده بود که او نیز کسی را یکشد تاول کفار شکست
شد و که گوید مسلمانان چنین و لیکن درین ثواب بود اگر انباشانی یا عاجزی خود را بر صفت زند و ابو و که درین
بے فائده خود را هلاک کردن است انتی و فی العالم الفقوا فی سبیل السدا و به الجهاد کل خبری سبیل السدا
لکن اطلاقیه بیهرمت اے الجهاد و لا تقوا بایده که اے التمسکه اے التمسکه اے لایق و انفسکم
اے التمسکه اے التمسکه و قبل التمسکه کل شی پھر عاقبتی الی التمسکه و قبل التمسکه مایکن الاخر از عتد و التمسکه
الا لکن الاخر از عتد و التمسکه فی تاویل بنده الایه فعال بیهشم نهانی انجل و ترک الاتفاق بقول و لا تقوا بایده که
اے التمسکه تبرک الاتفاق فی سبیل السدا و هو قول حذیفه و احسن و قناده و عکره عطاء و قال ابن عباس
فی بنده الایه انفق فی سبیل السدا و قال السدا فیها انفق فی سبیل السدا و لو عقلا و لا تقوا بایده که الی التمسکه
و لا تقوا لیس عندی شیخی و قال سعید بن المسیب و مقاتل بن حبان لما امر السدا تعالی بالاتفاق قال بل
اخرنا بالفقته فی سبیل السدا و لو انفقنا اموالنا بقینا ففرا فانزل السدا بنده الایه و قال مجاهد فیها لا یفیکم من
نقته فی حق خیفه البیله و قال زید بن سلم کان رجال یخرجون فی البعوث بغير نقته فانما ان یتبع بهم
واما ان یکون عیالا فامرهم السدا تعالی بالاتفاق علی انفسهم فی سبیل السدا و من لم یکن عند ذی نقته
فلا یخرج بغير نقته و لا قوه فلیقی سبده اے التمسکه فالتمسکه ان یهلاک من الجوع و العطش او ان یسے قبل
زلزلت الایه سنے ترک الجهاد و قال ابو ایوب الانصار سنے زلزلت فینا با حشره الانصار و ذلک ان السدا تعالی
لا عز و میر و نصر و سوا غلنا فیما بیننا انا قدر کننا اهلنا و اموالنا شیئ الاسلام و نصر الله بنیه فلور حنا الی اهلنا
و اموالنا فینا فیها فاصلمنا ما ضاع منها فانزل السدا تعالی و انفقوا فی سبیل السدا و لا تقوا بایده که
التمسکه الاقامه فی الاصل و المال و ترک الجهاد فانزال ابو ایوب مجاهد فی سبیل السدا و قال محمد بن سیرین
و سعید قاسم سنا فی التمسکه هو القنوط من حشره السدا تعالی قال ابو قلابه جز الرجل یصیب الذنب یقول

تقدیر ملکیت نیست لی قوت یقین من حقه الله و منک نسی المعاصی فمناهم المد تعالی عن ذلک فانزل الله
انه لا یجاس من ریح الله الا القوم الکاذبین و فی الکشاف المعنی المنی عن ترک الاتفاق فی سبیل المد لانه
سبب السلام او عن الاسراف فی النفقة حتی یفقر نفسه و یفزع عیاله و عن الاستقلال و الاخطار
بالنفس او عن ترک التوراة و الزم هو قوتیه للعهد و روی ان رجلا من المهاجرین کل علی صفت العبد و تصاح
به الناس التی بیده الی اتملکته فقال ابو یوب الانصار سے سخن اعلم بهذه الایة و انما انزلت فینا محبتنا
رسول المد صلی الله علیه و سلم فخرناه و شہدنا سید المشاہد و اثرناه علی ابائنا و اموالنا و اولادنا و اهلنا
فشت الاسلام و کثر الیہ و وضعت الحرب اوزار ہا رجبا اسے ابائنا و اولادنا و اموالنا و اهلنا و اقم فیما
اکانت اتملکته الاقامتہ فی الہل و المال و ترک الجہاد پس از تفسیر بن ایتہ صاف ظاہر شد کہ انجمن
تتبعین از معنی ابن ایتہ نمیدہ اندر غلط است بلکہ مراد ایتہ بر خلافت مدعایے شان است پس جناب
سید الشہداء بر خلافت فرمان فرما نے علی نکر و بلکہ موافق ان کل نمود کہ ترک جہاد نہی عندہ است و جہاد عام
است خواہ بالغات باشد یا کفار و چون بالاتفاق علمایے اہلسنت ثابت شد کہ انجمن بر حق بود و لا محالہ
اوبائی باشند و قتال بابا غی ضرور است بلکہ اگر ترک قتال نمود سے عاصی شد سے یعنی تتبعین از بن
زمان اعتراض دیگر میکنند میگویند کہ چون بعد شیخ مشہور ثابت شدہ کہ خلافت را شدہ بعد بنی صلی الله علیه و سلم
ما سی سال باشند بعد از ان ملک و امارت است بقولہ علیہ السلام الخلفاء بعدی ثلثون سنۃ ثم یخلف بعدہ
عصفور ہننا پس چون زمان خلافت بنو حسین عمیرہ الطالب ان بر خفاست بالقرن اگر یا رسید از جملہ ملک
عصفور شتری دوم انکہ چون خلافت بنو سلطنت بود و سلطنت ارش جاری است پس بنو ہاشم
ملک پر نمود بنو حسین عمیرہ او میراث او منازعت کرد جواب انست کہ این اعتراض ہم از جہالت و تعصب
مفرض است میراث چنانچہ در خلافت جاری نیست ہمچنان در سلطنت ہم جاریست غیبت بہر چیز یا میراث
جاری میشود ان ملک است یکسر ہم و ان سب و ہم ہم جائز است اگر در سلطنت حکومت میراث
جاری شد سب سب و ہم نیز جائز بود و ان باطل است بالاتفاق۔

ملک یا میراث نیاید کہ	تا نزد تیغ دو دستی بیست	نیت
<p>و آنچه گویند کہ در خلافت تنقضی شدہ بود معنی ان ہم غلط نمیدہ اند معنی ان ان غیبت کہ اگر کسی قابل خلافت ہم باشند و ہم ملک عصفور است پس لازم خواهد آمد کہ مدعی اخر الزمان و عیسی علیہما السلام نیز ملک</p>		

عضوض باشد و هو باطل بالاتفاق بلکه معنی آن ان نیست که خلافت را شده تا سی سال باشد بعد از آن
دوره ملک عضوض است گاه خلیفه باشد گاه ملک اما فی شرح عقاید النبی فی التفتازانی المراد ان الخلافة
الکاملية التي لا یشوبها شی من الخلیفة و سیل عن المتابعین بکون ثلثین سنة و بعد با قدر کون و قدر لا کون
و اگر گویند که چرا امام حسین ۴۰ در مکة اقامت نفرمود تا ازین بلاد رستته شد پس د باعث قتل اهل بیت نشد
جواب آنست که نو و حسین عام غزیرت این امر بیان نموده و قیام که بن زید در اشورت داد که در مکة ساکن باش
گفت ان ابی حدیثه ان لما کتبنا لتخلی حرسنا فاجاب ان اکون انا ذلک الکیش و السلام ان قتل منها
بشیر احب الی من ان قتل فیها و لان قتل خارجها شایسته بن احب الی من ان قتل خارجها منها
بشیر و ایم السلام که نیست سنی جبر یا متی من هذه الامور لاستحقاق سنی حتی یقتضوا سنی حاجتهم و السلام بعد ان کما
اعتدلت الیه و دونه السبب کذا فی الکامل لابن اثیر و همچنین چون عثمان رفعت محاصرة منیر بن شعبه
مشورت داد که در مکة ساکن شو گفت نمیدانم چرا که از رسول صلی الله علیه و سلم شنیده ام که در مکة شخصی فوت
شود که او را عذاب نصف عالم باشد کذا فی روضة الاحباب بن سبب انجاب اقامت در مکة و آنست نو و ثانی

باب دوم

علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب در شواهد النبوة و روضة الاحباب آورده که و سه امام
چهارم بهیمت از اید شاعر کثرت ادا ابو محمد و ابو الحسن و ابو بکر و ابو القاسم نیز گفته اند القاب انجذاب زین العابدین و
سید العابدین و سجاده و ذوالنقیات اسد و ابن حاتم مرقوم ساخته که زکریا بن نیر از علماء القاب او است
ابن خلکان گوید که یقال که علی الاصفه در شواهد آورده که ولادت او در مدینه اتفاق افتاد سنه ثلث و ثلثین و قبل سنه
ست و ثلثین و در روضة الاحباب آورده که ولادت او در مدینه اتفاق افتاد و در روضة الاحباب آورده
و ثلثین و قبل سنه سبع و ثلثین و قبل سنه ثلث و ثلثین و در مدینه اتفاق افتاد و در روضة الاحباب آورده
و در یوم الجمعة و یقال یوم الخميس فی النصف من جمادی الاخر و قبل تسع خلون من شعبان و فی روضة الاحباب طان
انجاب بر دایت اول که قمر اکثر ارباب اخبار است در زمان شهادت امیر المومنین علی رضی الله عنه و سبب الیه بود

در وقت وفات امام حسن عجل الله فرجه دو روز و دو شب و در خارج کربلا بست و سه سال بعد از آن حادثه
سی و چهار سال دیگر عمر یافته و در مدینه نسیه شصت و تسعین انتقال نموده و در بقیع پهلوی عم خود امام حسن
در قون گردید و رقبه که عباس عم رسول صلی الله علیه و سلم مدفون است در آن غزیرش بدین وقت
نخاه و هفت سال باشد و اوقات امامش سی و چهار سال بقول امام یافعی و دیگر مورخان انتقال
او در سنه اربع و تسعین اتفاق افتاد و پیر احمد انصاری در شواهد النبوه همین روایت را مأخوذ است این
خلکان گوید توفی سنه اربع و تسعین قبل تسع و تسعین و قبل ثمانین و تسعین حمد الله مستوفی گوید که با اعتقاد علمای
شبهه و یلید بن عبد الملک و از هر دو از آن سبب انتقال یافت کذا فی الروافقه و فی طبقاته الشجره
لما قتل ابو کان عمر ثمانیه عشر سنه و توفی رحمه الله بقیع سنه تسع و تسعین و هو ابن ثمان و خمسين سنه
و حملت راسه المهر و وفنت بالقرب من جراه الماء و اسما الفلقه بهجره المقتدره امین هر دو قول
مخص ضعیف است چرا که کتب تواریخ انچه در وقت تالیف این کتاب پیش نظر است و ران اصلا ذکر بریدن
سر حضرت مذکور نیست و علاوه آن در داخل کربلا سن انجذاب بر روایت اصح و اکثر است و سه ساله عمر
امام محمد باقر در آن وقت سه سال بود پس یزید و سالی صورت زنده و غالباً ثمانیه و عشرين سینه بود
از سواد کاتب حرفین اخیرین یا و زن ساقط شده باشد و الله اعلم و مادر و سه شهر با تو است و دختر زو
جز در اخبر ملک عجم که از اولاد و شیر و ان عادل است کذا فی انشوا و ابر و سایر الکتاب علی الاتفاق و در روایت
الاحباب از مرأه النجاشی و فصل الخطاب از بیع الابرار از مختصره نقل میکنند که در زمان عمر بن الخطاب
که سیایا که فارس در مدینه رسیدند و دختر مزبور در آن میان بود امیر المومنین علی فرمود که با نبات
ملوک ان معامله توان کرد که با دیگران امیر المومنین فاروق اعظم را بهر سید که طریق بیع و شراست ایشان
چگونه است امیر المومنین علی رضی الله عنه جواب داد که قیمت این هر سه دختر کمتر باید کرد تا مردم شن ایشان را معلوم
نموده هر کس که خواهر یا دای ان قیام نماید امیر المومنین عمر بن مویب فرمان داد و امیر المومنین علی ان سینه
دختر را خرید و یکی را با امام حسین و دیگر که به محمد بن اسبه بکری و سیومی بعد از بن محمد بن حسین را از لطف
او علی بن الحسین و محمد را از ان مستوره قاسم و عبد الله را از ان عقیقه سالم متولد شدند پس علی بن الحسین
و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله پس ان خاله که دیگر پیدا شدند و فی تاریخ ابن خلکان که در آن روایت و ماوراء
بن الحسین بر روایت مشهور شهر با تو نام داشت و قبل شهر با تو و قبل شاه زنان و قبل سلاخه و قبل غلام

و از این حسا مرویست که نام او خوله دمی اتی سبایا امیر المومنین علی ششاه زمان در ترجمه فتح علی لواقدی
 آمده که چون لشکر با نو در میان سبایا مخصوصی بفرستاد و رسید در وقت که اسب کباب از مهابر
 و انصار در آن مجلس حاضر بودند و شهر بانو باطله و فل شامانه و روبرو سے امیر المومنین علی را میستاد و بختیاسب
 فرمود که زیور با سے و سے از و سے باز گیر و او را در بیج من بزمید و از نه شخصه از حاضران مجلس نزد و سے
 رفت تا زیور با از وی باز گیر و شهر بانو ششتر برو سے زد که شخصه بروا قتاد امیر المومنین در غصه شد و
 گفت که قصاص این ازین دختر باید گرفت امیر المومنین علی که از حضور مجلس بود و برخواست و گفت که من
 از رسول علی اله علیه و سلم شنیده ام که از خود آملانا غریز قوم دل و غنی قوم افتقد و عا لما یحب الی حال
 و شک نیست که این دختر از غرقه قوم خود و غنی ایشان است این زمان دلیل و فقیر کشیده پس بچوب
 فرمان نوی مورد عراقم است امیر المومنین عمر این نفرین خوش آمد از سر مقام او در گذشت بعد از آن
 گفت این دختر را بک و هم در آن اثنا نگاه داشته بکانبه دختر نمود و دید که پوشیده نگاه داشته حسین ابن علی را
 دار و امیر المومنین بخندید و گفت این دختر نفیست خود خود و پسند نموده که دیدم که پوشیده نگاه داشته حسین میداد
 از سه نو سپاسیده نموده که حسین درین مثل نسبت بر کس حسن و ملاستته دار و که دیگران ندارند و نسبت
 ناسی سیرت پاکیزه دارد پس و حسین علیه السلام نمود و گفت این دختر زیور است و لباس دین
 کینرکان بخرای او از جانبین هر یک است بسو سے تو حسین علیه السلام از شرم سر پائین گذاشت امیر المومنین
 علی را برخواست شکرانه امیر المومنین بفرمود و از دختر انجان خود بر دو حسین سپرد و فی تاریخ این فلکان
 دمی گفته ام بنزید بن ولید الامو سے المعروف بالنقص و کان یقینه بن سلم البابی امیر خراسان لما تبع
 و دلت الفرس و قل فرزدین بنزید و الحمد کور بعث بالقیه الی حاج بن یوسف الثقفی و کان یومئذ
 امیر العراق و خراسان و قیبه نایبه بخراسان فامسک الحجاج احدی البشیرین نفسه و ارسل الاخری
 الی الولید بن عبد الملك فاولد بالیزید الناقص و اسمها شاه فرید و عکله المبر و فی کتاب الکامل شاه
 بر و سے عن رجل من قریش لم یسم لنا قال کنت اجالس سعید بن المسیب فقال لی یوما من احوالک
 فقلت ای قفاة فکانت فی غنیة فاحملت حتی دخل سالم بن عبد الله بن عمر بن الخطاب فلما
 خرج من عنده قلت باعم من هذا فقال یا سبحان الله العظیم تحمل مثل هذا من قومک هذا سالم بن عبد الله
 بن عمر فقلت فمن اره فقال قفاة قال نعم اتاه انقاسم بن محمد بن ابی بکر الصریق فجلس عنده ثم مضی

قلت یا عم من هذا قال رجل من اهلک مثل ما اعجب هذا مقام محمد بن ابي بکر قلت فمن امره قال قتادة
 نامست شکیا حتی جاده علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام فسلم علیه ثم مضی قلت یا عم
 من هذا فقال هذا الذی لایس مسلم الا ان یسلمه هذا علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام قلت
 من امره فقال قتادة قلت یا عم را بنی نقصت من حدیثک مین قلت لک ای فتاة انما له یولاد اسوة
 قال قلت فی عینیة جدا مین شهر بانو عماد بن زید ناقص است بود و قتیبه بن مسلم البالی امیر خراسان
 هرگاه اخر شد دولت فرس و کشته شد فیروز بن یزید و فرستاد و دود خورش را بسوسه حاج بن
 یوسف الشقی که بود و انوقت امیر عراق و خراسان بود قتیبه نائب او و خراسان پس نگاه داشت حاج
 و خورش را برای خود و فرستاد و دیگرے ابوسه و لید بن عبد الملک پس انکید بن زید ناقص را و نام ان
 دختر شاه فرید بود و حکایت کرده است مبر و نیست مثل ان از مردی از قریش و ند نام برد او را گفت
 بودم من بنشین سعید بن السیب پس گفت سعید روزی من کیست احوال تو پس گفتقم مادر من جاریه
 است پس گویا ناقص شدم در چشم او پس مہلت دادم حتی که داخل شد سالم بن عبد البدر بن
 عمرو الخطاب پس هرگاه بیرون رفت از نزد او گفتقم سعید را سلمه عم کیست این شخص گفت سبحان الله
 ایامی دانی مثل من کیست این کس از قوم تست این سالم بن عبد البدر بن عمر است گفتقم پس کیست مادرا و پس
 گفت مادرا و جاریه است گفت قرشی کیست ام قاسم بن محمد بن ابي بکر صدیق پس نشست نزد سعید
 بعد از ان بخصت شد گفتقم سلمه عم این کیست گفت ابانید اسے نویشا و ندان خود را مانند ان مقام
 است این قاسم بن محمد بن ابی بکر است گفتقم کیست مادرا و گفت مادری جاریه است بعد از ان مہلت
 دادم ز مہلتی ما که آمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام پس سلام کرد و پرسے بعد از ان
 رخصت شد گفتقم سلمه عم این کیست گفت ابن اکنس است که مسلمانان را گنجایش نمکند و او اسلمی این
 علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب است علیه السلام گفتقم کیست مادرا و گفت مادرا و جاریه است پس
 گفتقم یا عم دیدم که ناقص شدم در چشم تو و قتیبه گفتقم تو که مادری جاریه است ایامی نیست مرا یا ایشان
 اتقا گفت پس بزرگ شدم در چشم او مرا ینہ و فی کتاب البیارات لاین قتیبه ان ام زین العابدین سید
 سبہ بقال لها سلمة و بقال لها غلامه خلف لها بعد الحسین بن زید موسی الحسین ابن علی فولدت له عبد الله
 بن زید فمواخو علی بن الحسین الامیر روی علی بن محمد بن عثمان قال زین علی ابن الحسین امه من مولاه

الامثاقية

قال ابن خلکان مناقبه اکثر من ان تحصر وکان اهل المديته کثیر من اتخاذا حیات الاولاد حتمه نشاء فیهم علی بن الحسین ع و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله فافوا الناس فقها و در عارف غلب الناس فی السرازی یعنی مناقبه او پیش تر از ان است که محصر کرده شود و بود و در اهل مدینه کراحت میداشتند اگر گفتن ام ولد تا آنکه پیدا شد و میان ایشان علی بن الحسین و قاسم بن محمد و سالم بن عبد الله پس فائق شد بزرگ مردان از راه فقه و ولس پس راغب شد بزرگ فتن جاریه و صواعق آورد و که زین العابدین بن الحسین روضه خلف صدق ابا و جد او خود بود و از روضه علم و علم و زهد و عبادت در روضه الاحباب آورد و که علمای اعم و فضلاء سی بنی ادم اتفاق دارند که امام مہم علی بن الحسین روضه نجاسن ذات و مکارم صفات و وفور دانش و بزرگواری و کثرت طاعت و پرہیزگاری از کافه سادات عالم و منتسبان حضرت خاتم الانبیا امتیاز تمام داشت و ہموارہ ہمت عالی بہمت بر تشہید قواعد شرعیہ و تہذیب مالت خدیفہ و اشاعت جو و سخاوت و انفاذ لطف و محبت بیکاشت امارت نفس سیادت علامات علم و سعادت از ناھیدہ ہا و نشیاط و انوار سروری و امامت آثار دین پروری کرامت از مجیدین و پیش لامع سنت سیدہ مصطفویہ از حرکات و سکناتش ظاهر و سرمدیہ و مقصود از فعال و توفیق بہ حسن اخلاق امام حسن احسان خود دانش پیدا و لطف گفتار امام حسین از الفاظ فصاحت نشانش بود

سر و گلزار دین امام علی	باطش پز فیض لم یزے
ذات او منظر صفات رسول	بر و در مجرہ علی و قبول
بود مجون حسین عرفانش	شاد جان حسن را حسانش

اما جلوس ان سپهر کرامت بر مسند مشید اامت بموجب وصیت ابا سبزوگوار مقرر بود و در وقت
الاحباب از استقصی و در روضه الصفا نقل کرده که ابوعلی زیاده بن رستم گفته که در مجلس امام جعفر
صادق حاضر بودم که ذکر امیر المومنین علی در میان آمد گفت صادق که یکجاس را طاعت علی رسول الله
صلی الله علیه و سلم از امت نباشد که علی را اگر چه آنکس علی مر وی کند که روی او در میان پیشانی فروغ
باشد یعنی از ثواب او امیدوار و از عذاب او خائف باشد و یکجاس از فرزندان دانیست آنحضرت
با و انقدر مشابست نداشت در لباس و علم و تقوی که علی بن الحسین داشت در صواعق و عرقه و نایاب
خلکان در روضه الاحباب و غیره در بسیار سبزه از کتب معتبره و گفتن فرزدق شاعر ربو روی هشتم

بن عبد الملک شہورست و مولانا عبد الرحمن جامی نامی قصہ رابع ترجمہ قصیدہ نظم در آوردہ اولاً قصیدہ درود
نقل کنم بعد از ان ترجمہ او و قصہ او از نظم مولانا جامی کہ در سلسلہ الذہب موجود است نقل کنم تا شرح بسط
ان ظاہر شود اصل قصیدہ از این فلکبان نقل اقتاد

<p>ہذا الذی تعرف البطلان و طائفة ہذا ابن خیر عباد المسک کلہم اواراتہ قریش قال قائلہا یمنی سلمی ذر وہ الغرائی قصرت یکاد یسکد عرفان راحت من کفر خیر ران ریحہ عنق یغنیہ حیاء و یغنیہ من مہابتہ نیشق نور المد عن نور غرتہ منشقة من رسول المد تہتہ ہذا ابن فاطمہ ان کنت جاہلہ المد شرفہ قد ما و عظمہ فلیس توکس من ہذا بضایرہ کلنا یدیر غیاث عم نعصا سہل الخلیفۃ لا تشبہ بوادرہ حال انقال اقوام اذا قد حوا ما قال لا قط الماس فی نشہ لا یخلف الوعد ما یون یقینہ عم البرتہ البرتہ بالاحسان نقشت من مشر جہم دین و بغضہم ان عد اہل النقی کا ذوا میتہم</p>	<p>و البیت بعرفہ الحل و الحرم ہذا النقی النقی الطہر العلم اسی المکارم ہذا بنتی الکرم عن نیلہا عرب الاسلام و النجم رکن الحظیم اذا ما جاز یستلم من کف اروع فی عنینہ ششم فما یکمل الاحسین تبسم کا شمس کجاب عن اشراق النظم طابت عناصرہ و النجم و الشیم بجہ انبیاء المدت ختموا جری بذاک لسنی لوح القلم العرب تعرف من اکثر و النجم تستو کفان دلا یعز بہا عدم یزینہ اثنان حسن الخلق و الشیم حلوا اثنایل تخلو عنہ نعسم لولا التشمہ کانت لاؤہ نعسم رحب الفناء و یب عین یقزم عنہا الغیاء و الملاق و نعسم کفر و قزم سنجہ و نعسم او قبل من خیر ال الارض قبل ہم</p>
--	--

لا یستطیع جواد بعد غایتیسم	ولا یدانیم قوم و ان کروا
بسم الفیوض اذا نازمت ازمت	والا سدا سدا الثری والباس ختم
لا یقصر العسر سلطان اکنهم	سیان ذلک ان اثر و دان عدم
مقدم بعد ذکر العذر ذکر هم	فی کل بدیر و عثوم به انکلم
یاب لیم ان کل الذم ساقتم	حتی کریم و ایدر بالندس و یوم
ای الخلاق لیست فی رقابهم	لا ولیته حسدا اوله نفسهم
من بعث العبد یحی و ولیته	والدین من بیت هذنا له الام
پور عبد الملک بنام هشام	در حرم بود با با سکه شام
بیزد اندر طواف کعبه قدم	لیکن از اردو هام اهل حرم
استلام حجر ندادش دست	بهر نظاره گوشه بنشت
ناگهان پنجه بنه دوسه	زین عباد بن حسین علی
در کار بها وصله نور	بر حرم حرم غنم عبور
بهر طرف یگذاشت بهر طواف	در صف خلق فی قنادر شکاف
زد قدم بهر استلام حجر	گشت خاصه ز خلق راه گذر
شامی کروا از هشام سوال	کیست این با چنین حال و حال
از بهالت در ان تعلل کرده	وز شناسا کیش تجب اهل کرد
گفت نشناختمش ندانم کیست	در نه یا یانی با سکه است
بوفراس ان سخن ورنه در	بود در حج شامیان حاضر
گفت من نه شناسم دیکو	زوچ پر سکه لبوی من کن رو
آنکس است اینکه که دلی	زمنه تو تمییس و نجف و منا
حرم دحل و بیت در کن یلیم	نادوان مقام ابراهیم
مردم مسه صفا حجر نداشت	طیبه و کوفه کر بلا و قر است
هر یک اندر بقعه در او غار	بر علو مقام او و اقصا

<p>ایشروا بالعباد و التکلیل من بنی و ملائک و قبیل و موسی صاحب الانجیل</p>	<p>ایها القائلون جلا سینا کل اهل السماء یدعو علیکم قد نعتتم علی لسان ابن داود</p>
<p>در شواهد و دفته الاحباب آورده که در یکی از کتایس روم نوشته یافتند که</p>	
<p>اشفاقه حیده یوم المعاد</p>	<p>اترجو امه قلمت حسینا</p>
<p>چون پرسیده که که نوشته که در نوشته که در روم و دفته الاحباب گفته که در بعض کتب سیرت است که قبل از بیعت محمد مصطفی علیه السلام نوشته بودند تاریخ نوشتن آن در تحت این بیت بوده و فی الاستیغاب زعموا هذا البیت یعنی آنچه که یاد می نماید فی القابل و فی الصواعق عن منصور بن عمار که در راه شام همی که حسین را بر امیر و نذر در حمله اول که نزول کرد نذر او را و دوستی بیرون آمد و قلمی از آن به اندر دست بود و آنجا بخوان بیت مذکور را نوشته است یعنی آنچه که در دست که پس چند سال قبل از بیعت رسول صلی الله علیه و سلم و انیس از پیش روم یافته اند که این بیت بر سنگی نوشته بودند و کاتب آن معلوم نیست و در نیایع آورد که بطبرانی و دیگر نسبت به بیت هذایی آنچه از خود آوردن دست از وی و چنانکه بالا گذشت از قبیل روایت نموده و طبری گفته که وقتی که حسین ۴۰ را بر امیر و نذر ۱۱ او از سر شینه زد که کسی نیکو به آنچه از قلمت حسینا شفق عده یوم المعاد و خایل را اندر و طریق جمع نیست که این همه بوقوع آمده یعنی میتوان که در پیروم و نوشته یافته و از وی و از هم بر آورده بقلم بخوان نوشته و از بهر این صدامی شینه زد که این بیت بخواند و فی اسد الغاب عن سلمی قال دخلت علی ام سلمه و تسبیح فقلت یا بیک یک قال است را است رسول الله فی المنام و علی را اسد و کتبه التراب فقلت مالک یا رسول الله قال شهدت قتل الحسین الفاعل عن الاعشى عن عماره بن غیر قال لما جئنا براس ابن زیاد و اصحابه فحدثت فی المسبح فقامت الیم و هم یقولون قد جاءت قد جاءت فاذنوا قد جاءت فخلل الروس حتى دخلت فی منخر حیدر الله بن زیاد و کما کنت منین تم خر جیت قد جیت حتى ففعلت تم فاولا قد جاءت قد جاءت ففعلت مالک مرین او ثلثا قال الترمذی هذا حدیث حسن صحیح اخره التلک در روم و دفته الاحباب آورده که از بام شافعی در کتاب مرات الجنان آورده که این مکافات ان فصل بود که یا سر نام حسین نموده بود و این نشانها عذاب آشکاره او است و بلا شک این عبرت است از برای او و الله العباد و عجز است از عجز این و در غیره است نسبت با آنچه مادر کرده خدای تعالی</p>	

گرچه پرستغفر از اسنان بفرزند	سایلی من خیار اہل الارض
بزبان کواکب و انجسم	ہرچ لفظیہ نیاید الا حسم
ہم غیوٹ اندی اڈا ہوا	ہم یوٹ اشتری اڈا ہوا
ذکر شان سابق است در فواہ	برہم خلق بعد ذکر المسد
سر ہر نامہ را رولج افراہے	نام ایشان است بعد نام خدای
نظم ہر نظم و نثر را الحق ہے	باشد از میں نام شان رونق
چون ہشام ان قصیدہ غرا	کہ فرزدق ہمین نمود انشا
کرد از افاز تا باخر گوشش	خوش اندر گز افغصہ زہوش
بر فرزدق گرفت حاسے وق	ہمچو بر مرغ خوشش نو اعتق
ساخت در چشم شامیان خوارش	حبس فرمود بہر ان کارش
اگرش چشم راست بین بود	راست کردار در است دین بود
دست پیدا و دظلم نکشادی	جاسے ان حبس غلغش دادی
ز اسان مہمی و ہر پر تو ہے	بر زمین سگ ہمین زندہ ہو
ز اسان شمس در شد فاش	بر زمین کورے شود خفاش
قصہ مدح بوسند اس رشید	چون بدان شاد حق شناس سید
از درم بہر ان نیکو گفتار	کرد حاسے روان دہ و دہ ہزار
بو فراس ان درم نکر و قبول	گفت مقصود من خدا و رسول
بود از ان مزاج بے نوال و عطا	ز انکہ عمر شریف را از خطا
ہمہ جا از براسے ہر بچے ہے	کردہ ام صرف در یح و یابی
تا ختم سوے این یح عنان	بہر کفارت چنان سخنان
قلبتہ ظالم و حبہ المسد	لا لان استیفض ما اعطاہ
قال زین العباد العباد	مانوید عوض لا نرتا و ہے
ز انکہ ماہلی میت احسانیم	ہرچہ دادیم باز نہ ستانیم



ابو جودیم بر شیب و فران	قطره از ما با نگر و د باز
افتابیم بر سپهر عسل	نقشه عکس ما و گرسوی ما
چون فرزوق بان و فاد کریم	گشت بینا قبول کرد درم
از برای خدا سے بود رسول	هر چه آمد از و چه رو چه قبول
بود از ان هر دو قصدش الحق	میکنم من هم از فرزوق و حق
رشته زان سحاب لطافت و نوال	که رسیدش از ان تجسته مال
زان حرفیم اگر رسد ز نسی	پندم از دولت ابد طریقه
صداسته از مشیل رخ خرمین	چون شنید ان نشید در زایشین
گفت نیل مر اسطی حق را	بس بود این عمل فرزوق را
گر خزانیش ز و فرجه منات	بر نیاید نجات یافت نجات
مستعد شد رضا سے رحمن را	مستحق شد ریاض رضوان را
زانکه نزد یک حساب چای	کرد حق را بر اسے حق ظاهر

و در تشریح او آورده که فرزوق در ایام حبس هشتم را بچو کرد چون واقف شد باینکه کسی فرستاده تا او را بیرون کند
 اما حاکم فرید و عبادت و سخن او رضا بن محمد در صواعق آورده که امام زین العابدین
 عفو بسیار میفرمود از کسانی که با و سه خصومت و بی او بی میگردیدند و از چنانچه مردیست که شش و ده باب
 کرد و تفاعل نموده او را بر و سه خود نیاورد از و سه اعراض نمود آن شخص بنا بر از و سه گفت که ترا ب
 کردم امام فرمود من نیز از ان اعراض نمودم این اشاره است بقول خدا سے تعالی فخذ العفو و امر بالعرفه
 و اعرض عن الجاهلین و از سخنان و سه است که گفت اگر ندلت و خواری یا بکم از کس شادی و مسرت
 من بیشتر است از آنکه شتر سنج مو یا بکم در روفته الصفا آورده که ابو محمد حسن بن علی را دایت کرده که شش
 از اهل بیت نزد علی بن الحسین رضا آمده با و سه سفاهت بسیار کرد و او را به جاب مشورت گردانید اما علی
 بن الحسین رم با و پنج نفع سخن گفت و جواب و سه قیام نمود و بعد از مراجعت آن شخص با جمعی که در محفل
 او بود گفت بنوا بکم که با من بیایید تا جواب انرا بگویم همه قبول کردند اما امام نعلین در پاس کرد و پیاده میشت
 و میگفت الکافین الفیظ و العالین عن الناس و الدحیج الحسینین یا ان ازین سخن دانستند که هیچ از

از اجتناب ظاهر خواہر گشت که موجب از او مودی باشد چون بدو وثاق اور سیدند اگر که اسے قتلان
 انشخص باخاطر ایشان بیرون آمد چه نفسی کرد که امام بیتہ انتقام آمده امام زین العابدین فرمود ای برادر
 در شان من آنچه گفتی اگر در نفس من موجو و باشد از ان استغفار میکنم و دست در دامن تو بردار
 نیز تم و اگر موجو نیست خدا سے تعالیٰ ترا پیام زاد و از تو عفو کند و مودت سے چون این سخن شنید
 هر دو چشم او بوسه داد و زبان تناسی او کشاد و گفت بل قلت فیک بالیس فیک انا حقیر
 در بار تو گفتیم چنانکه در تو موجو نیست و من بدان منرا و از ترسم آوی گیر که این شخص یکی از اولاد من است
 اما سخاوت اجتناب که شمه از ان در قهر فرزدی گذشت که بر اسے تعصیده که در هیچ اجتناب
 گفته بود و از ده نیز از دهم عطا فرمود و بی اعلام الانبیا و الکفوی کان رضی الله عنه کثیر الصدقات و وقای
 در اخبار الدول اورده علی بن الحسین تصدیق سر و یقول صدقة الله لطفی غضب الرب و قال محمد بن
 اسحاق کانوا ناس من اهل المدينة یوشون لابرور من این معاشم فلما مات علی بن الحسین رضی
 الله تعالی عنه فقروا ما کانوا یوتون لیلایه اسے مناز لیم فعلوا ان معاشرهم کانت من علی بن الحسین رضی الله
 عنه فیض علی بن الحسین م صدقه میداد مخفی و میگفت صدقه مخفی فروخته نشاند غضب پروردگار را و
 گفت محمد بن اسحاق که بودند مردمان از اهل مدینه که زندگی میکردند و نمیدانستند که آنجا معاش ایشان
 بهم میرسد پس چون خبر و علی بن الحسین رضی الله عنه گم کردند آنچه میافتنده شب و در منازل خود و پیش منته
 که بود معاش ایشان از علی بن الحسین رضی الله عنه
 اما عبادت اجتناب بجدی بود که یکس از انبیا روزگار را و مسافرتی تو نیست فرمود و زوایا و ده که این رضی الله عنه فرمود
 کرده که نزد رسول صلی الله علیه و سلم نشسته بودم و حسین در کنار من خفرت بود و مرا گفت اسے جابر حسین
 را پس سرے خواہد شد که نام او علی باشد چون روز قیامت در آید منادی ندا کند باید که سید عابدین بخیز
 سپر حسین که نام او علی است بر نیزه اسے اخر الخریث و منتخب السیر و روضه الصفا اورده که ذوالنقات
 اورا بجهت انگیند که از کثرت عبادت موضع موجود سے مانند زانو میشت درشت بود و در شواہد النبوة و تحجب
 و روضه الاحباب آورده که سبب آنکه و بر این العابدین تعجب کردند که یکشب در نماز تہجد بود و شیطان
 بصورت آرد و متمثل شد تا ویرا از عبادت مشغول ساخت و بویچ التفات نکرد و در آنکشت پاس
 ویرا بگرفت نیز التفات نکرد پس چنان کرد که در دناک شد و بنور غار خود را قطع نکرد پس خدا سے تعالیٰ

بروی منکشف گردانید که آن شیطان است بر او شام داد و طبا نچ زد و گفت دور باش خوار و ذلیل ای ملعون
چون دور شد بر خاست تا در خود داد ساز و تمام کند و از آنسے شنید و قیامی را ندید که میگفت انت زین
العابدین بسیار و دشوار الینوة آورد که در میان شب سیاهی میگفت این الزا بدون فی الدنیا والآخرین
سے الاثره از جانب بقیع باقیه آورد که او را در آنسے شنیدند و دیر اندیشی که دوسه علی بن الحسین و موسی بن
و شواهد غیره آورده که هرگاه وضو ساختی گند و سه زرد شدی و لرزه بر اندام و سه افتادی چون یا
از ان پرسیدند سه فرمود سه که میدانی که پیش که خواهم ایستاد و دشوار میگفته و سه در خانه نماز میگذازد
انشاء الله دو سه در سجده بود هر چند فریاد کردند که با این رسول الله انار النار سه خود از سجده بر نداشت
چون آتش نشست از سه پرسیدند که چیزی ترا غافل گردانید ازین آتش گفت آتش آخرت و
سے اختیار الدول للفراسے و سقط ابن له سه بیر ففرع اهل الدنیه لذلك سه احسن جوده و
كان قایما یصلی سه الحراب نما زال عن مكانه فقیل له سه ذلک فقال ما شرت
لا سه کنت اناجی رباعیما یعنی قربانی در اخبار الدول آورده که افتاد پس سه در چاه پس بخرج فرغ
نمودند اهل مدینه بر سه اذنا که بر او در نما و را بود که ایستاد و نماز میگذازد و در محراب پس بخندید از مکان خود
پس گفته شد بر ای او در ان امر گفت مرا خبر نشد چرا که بودم من که مناجات میکردم رب عظیم ما و فی
دول افراسے و رفته العفا کان یصلی سه الیوم واللیلة الف رکعت یعنی در هر شبانه روزی هزار رکعت
نماز گذاردی در خلاصه لکاظه سه الدین و رفته نصف از سفیان بن عیینة منقول است ج سه
بن الحسین فلما احرم صفر و انتفض دار تقد و لم یستطع ان یلج فی قبیل ما لک لا یلج فقال اثنی ان اول
لبیک فیتقول لا لبیک فقیل له لا بد من هذا فلما لبی غشی علیه و سقط من راحته فلم یزل یترنم ذلک حتی تقطی
جمیع سه که گفت اما من زین العابدین قصد حج کرد و چون هنگام اتمام خواست که تلبیه کند رنگ او زرد
گشت لرزه بر اعضا سه ادا افتاد و لبیک گفتن و سه نداد پرسیدند که چه لبیک نیگونی فرمود از خود
انکه لبیک گویم و جواب لبیک آید من سخن گفته بگریه و راقا و گفته از تلبیه گفتن چاره نیست چون یکبار
زبان لبیک بکشد و بخود گشته بفتاد تا قضا سه جمیع ارکان حج و طواف ابن حال از سه کم نشد و فی
تاریخ ابن خلکان کان زین العابدین کثیر البرا سه سه قبل له انک من ابرائنا سه با لبک و سه نازک
ناکل سه سه سه فقال اخاف ان تسبق یدی اسه ما سبقت الیه نهما فاکون قد عفتها یعنی بود

زین العابدین کثیر بنی کثرت یا مادر خود جسے کہتے تھے اور کہ تو ان کو کارترین مہر و مانے با مادر خود تھے۔
 ہا کہ دیکھ کر ترا کہ بخوری یا مادر خود و ربک خاں گفت میرے رسم بانیک پیشہ کی دوست من بخور کی پیشہ
 گرفتہ دست چشم او پس شوم من کہ نافرمانی کردم اور او فی طبقات الشہداء سے وکان رضی اللہ عنہ یقول
 اذا نصح العبد لربہ فہو فی سبیل اللہ فہو علی مساوی عملہ فتنشغل بربوہ عن معائب الناس
 وکان یقول کانت المصاحف لا تباع الا باقی الرجل بورتہ عن الزہر فقوم الرجل المحتب فی کتابہ من
 اول البصر فتم بحی غیر حتی یم المصحف وکان اذا شہ لا تجا ذیرہ فخذ ولا یخیر ہرہ وکان اذا بانہ عن احد
 الذین یفزع بہ سبب الیہ فی منزلہ ویتماطلت بہ ویقول یا ہذا ان کان ما قبلہ فی تمامہ ففقر اللہ سے وان کان
 باطل ففقر اللہ لک والاسلام علیک ورحمۃ اللہ وبرکاتہ وکان الرجل یقف علی سہ فی المسجد فابتکر
 شیئا الا ویقول فیہ وہو ساکت لا یرد علیہ دم فلما یفصر یقوم الرجل وراہ ویلزمہ من خلفہ ویسئلہ
 لا عدیت تبع منی شیئا لک فہذ وکان یشہد راسہ احب الیہم اذا شتم الکرم من الجواب وکان یرد یقول
 فخذ ما جبتہ غرتہ وکان یقول عبادہ الا حار لا یكون الا شکر اللہ لا خوف ولا رعب ہنہ کان یقول
 کیسے کیوں مجاہد من اذا فتنتم کیسے فاختہم منہ حاجتکم فلم یشہد لک وکان رضی اللہ عنہ یقول لا یجیب
 احبوا صاحب الاسلام لہ عز وجل فاذہا بایح بنا حکم تھے صار علیہا عار وکان رضی اللہ عنہ یحب ان لا یبینہ
 علی طہورہ احد وکان یستی المار بظہورہ ویخبر قبل ان ینام وکان لا یتبرک تیام اللیل لاسفر ولا حفر او
 کان یقول ان اللہ محب المؤمن الذی سب السائب وکان رضی اللہ عنہ علی ابی بکر وعمر عثمان ویرحم علیہم وکان
 یصلی فی کل یوم ولیلۃ الف رکعتہ وکانت الی شیح فخر منشیا علیہ ولسا ج قال لیک قروح منشیا
 علیہ شیم و استطال علیہ رجل مطا دل ففعل عنہ فقال لا الرجل ایاک منی فقال لہ علی زین العابدین
 وکنا اذا غلبتہ فخرج یوما من السبی فلقیہ رجل فسید و بالغ فی سبہ فبا ورت الیہ العبد والموال
 فکفہ عنہ فقال مہل علی الرجل ثم قبل علیہ فقال استمر عک من امرنا اکثرک حاجتہ فیک علیہ فافتنی
 الرجل فافتنی البیضۃ الی علیہ وادہ لہ عطار فوق الف ویرہم فقال الرجل شہد انک من اولاد الرسول علیہ
 الصلوٰۃ والسلام ما علم ان جناب سراد علمائے زمان خود بود وحق سبحانہ و تعالیٰ اور اسلم
 کیسے و لہو فخر و عطا فرمودہ و وسسہ از کبار ثرما بحین است و در وقتہ الاحباب اور وہ کہ وقتیکہ
 امام حسین ابن علی رضی اللہ عنہما مایا اور وقت بغیر زین العابدین کسے خود چون پدر آئنا دیدہ است

کہ بعض اوقات روئے از غایت بیماری و بخوری کہ متواتر میکشید و از ضعف بے نهایت و ناتوانی بنیابت
 بدن مبارکش میلزید با چنین حالے روسے بمضات نهادیدش اور ارفع آئندہ گفت اللہ اعلم ای کون
 یارب الزکر و یحرب شتابے لکن کہ از پیروید و ماور خود شنیده ام کہ نسل من از تو باقی ماند و تو پد ر باقی ای بابلیست
 تو اہی شد و نسل تو تا قیامت منقطع نخواہد شد اکنون من ترا وحی خود کردہ ام بہر بلبلیت میگزارم
 و عورت را و امانتے کہ از جد پدر بمن رسیدہ است نبوی سپارم و ان محافظت قرآن کہ کلام الہی و مجمع
 حقایق مانتا ہی است و دیگر احادیث رسول صلی اللہ علیہ وسلم است و علم ادین و آخرین و مصیفات
 و جنز ابیض و جاسع و جفا حمر و علم قیادہ و مذکور و باقی علوم کہ غیر از اینہا نیست گننے را بر ان اطلاست
 نیست پد و سپرد و بقوی و طلب رضائے موبے و صیبت کردنی اعلام الاخبار للکفوی عن محمد بن سنان
 زین العابدین ثقتہ ما من اکثر الحدیث عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم عالم کین من اہل البیت
 شہدہ روسے الحدیث عن ابیہ و عمہ و جابر و ابن عباس و المسور بن مخزومہ و ابیہ ہریرہ و صفیہ و عائشہ
 و ام سلمہ اہمات المؤمنین مدینے روایت است از محمد بن سعد کہ بود زین العابدین گفت و
 دامن و بسیار حدیث گفتندہ از بنی علیہ السلام و عالم نبود و مینے در زمان او اثنا بیست مانند
 او روایت حدیث کرد از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخزومہ و ابیہ ہریرہ و صفیہ
 و عائشہ و ام سلمہ اہمات المؤمنین و در منتخب السیر آورده کہ از اعیان سادات اہل
 بیت و غلبے تابعین است و ابن المسیب و غیرہ از روسے روایت کردہ اند و است
 علامات شرف و بزرگواری سے او از خیر تعداد بیرون است و حق تہذیب التوہمی علی
 بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما مذکور فی المختصر فی باب امامت المرأة ہو ابو الحسن و قیل ابو الحسن و قیل
 ابو محمد علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الناسی المدی نے التامی المعروف بربن العابدین رضی اللہ
 عنہ سمع اباء و ابن عباس و المسور و ابارافع و عائشہ و ام سلمہ و صفیہ و ارج البنی صلی اللہ علیہ وسلم
 و مروان بن الحکم و سعید بن المسیب و آخرین من التابعین روی عنہ ابو سلمہ بن عبد الرحمن و یحییٰ الانصاری
 و الزہری و ابو الزناد و زید بن اسلم و حکم بن حبیرہ و ابنہ ابو جعفر محمد بن علی و غیرہ و ابو علی جلالہ نے کل
 شیخان محیی الانصار سے ہوا فضل ہاشمی را بیۃ المدینہ و قال الزہری لم ادرک بالمدینہ افضل منه و قال
 حماد بن زید کان افضل ہاشمی او رکتہ و قال ابو بکر بن ابی شیبہ اصح الاسانید کما الزہری عن علی

بن الحسین عن ابیہ عن علی بن ابیہ المسمی بخلاف وقال احمد بن صالح ولد الزہری وعلی بن الحسین نے
 سنتہ واحدہ سنتہ حسین وقال یعقوب بن سفیان ولد سنتہ ثلاث وثلثین ورونا عن محمد بن
 سعد قال کان ثقہ مامونا کثیر الحدیث عالیا فیما ورونا عن شیبہ بن نعمان قال لا توسی علی
 بن الحسین وجدہ یقول ما بہ اہل بیت بالمذنب بالسر فی المدینہ سند اربع و تسعین و فی تہذیب
 العسقلانی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بن العابد بن ثقہ ثبت عابد فقیہ فاضل
 مشہور قال ابن عیینہ عن الزہری عن ماریت فرشیہ افضل منہ یعنی علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب
 بن العابد بن بود ثقہ ثبت عابد فقیہ فاضل مشہور وروایت است از زہری سے ندیم من فرشیہ
 افضل از وناجیہ شیخ ملا علی قاری سے فی شرح الشفا للقاضی عیاض فی حدیث الشیخ علی بن زید
 بن زین العابد بن زید عن ابیہ وعلیہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما واسبہ ہریرہ وجمع وعنه بنوہ محمد
 زید و عمر الزہری و ابو الزناد و خاق قال الزہری ماریت فرشیہ افضل منہ اخرجہ الامام السنہ
 قال السعوی عن عقب الحسین بن علی بن الحسین واوروہ است شیخ ملا علی قاری و در شرح
 الشفا فی قاضی عیاض و در حدیث شہاب علی بن الحسین بن علی بن العابد بن زید وروایت کرد از زید و
 وعلیہ رضی اللہ تعالیٰ عنہما واسبہ ہریرہ و دیگران و از زہری سے پسوان او محمد زید و عمر و ابو الزناد و خاق گفت
 زہری سے ندیم من فرشیہ بہتر از زہری وایت کرد و از زہری صاحبان صحاح ششگاہ گفتہ است
 سعوی جمع الاول و حسین از نسلی علی بن الحسین است و فی خلاصۃ التہذیب للحافظ صفی الدین
 علی بن الحسین ابن علی ابن ابی طالب الماسی ابو الحسین بن العابد بن المدینہ
 عن جردہ مرسلہ عن ابیہ وعلیہ و صفیہ بنت حمی و ابی ہریرہ و ابن عباس و طاہفہ و عنہ بنوہ محمد
 و عمر و عبد اللہ و زید و الزہری و الحکم بن عیینہ قال الزہری ماریت فرشیہ افضل منہ و ماریت
 از ثقہ منہ و قال ابن المسیب ماریت اربع منہ و قال ابو جعفر عن ابیہ انہ قاسم لہ و قال
 و رشاد بن یزید و در وہ کہ دقتیکہ کہ علی بن الحسین را یا دیکر و دیگر نیست و میگفت و سے بن العابد بن است در
 حدوا حق و اور وہ کہ دقتیکہ از زہری سے گناہ ہے سر زہری و ان ترک اہل و عیال گفتہ او را و شد علی
 بن الحسین یعنی اللہ عنہ و را گفتہ ناہید شدن تو از رحمہ و اسعد المی گناہ ہے از ان بزرگتر است
 زہری سے گفتہ المدرا علم تہذیب جعل رسالہ و بخار خود بارگشت پس و سے رضی اللہ عنہ و روایت کردہ

از پدر و عم خود و جابر و ابن عباس و مسور بن مخزوم و ابی هریره و صفیه و عایشه و ام سلمه اجماعاً المؤمنین
و جماعتی و از سوسه پسرانش محمد و زید و عمر و ابن المسیب و زهره و ابی انیس و ثعلب و دیگر و امام مالک و طحا
الخارج حدیث از وی کرده است و شاه و سلیه در از الله الخلفاء و تفسیر قوله تعالی فاما اوتهم من
شیء اے قوله تعالی و لمن صبر و عفر گفته اشاره است بچشمی از علمای اخبار که رئیس ایشان امام علی
بن الحسین الملقب بزین العابدین است رضی الله عنه و عن ابی الکلام

و در صواعق آورده که طبرانی

زین العابدین روایت کرده که چون بعد از واقعه پیش حسین رضی الله عنه و بر اسیر کرده بجانب شام برود شخصی
از اهلان شام و شهر باو س ملاقات کرده گفت الحمد لله که خدا س تعالی شمار مقتول و استاصل
گردانید و قطع قننه شد امام زین العابدین مر آن شخص را گفت ای خوانده قتل لا اساکم علیا حرا الموده
سے القریبے ان شخص گفت قریبے درین ایتة شما یز گفت بے مراد این قریبے ما یم دور و وقت الاحباب
آورده که چون اہلبیت در شهر و شوق آمدند گذر ایشان بسجد جامع افتاد و بروز مسجد پیر سے بود و جامع
سفید چون پیش بر امام زین العابدین افتاد و ان عورتان و عورتان و عورتان بدید گفت شکر خدا را که کار
شمار را هلاک گردانید و مردمان را از فتنه شما سایش داد و زید را بر شما مستول ساخت امام زین العابدین
روسے بوسے کرد و گفت ای پیر قرآن خوانده گفت آرسے گفت ابن ایت را از قرآن دید که قل لا
اساکم علیا حرا الموده فی القریبے گفت دیدہ ام امام زین العابدین فرمود سخن ذو القریبے
یعنی ما یم ان خودیسا و ندان رسول که دوستی ما بر مسلمانان لازم است شاه زاده بار دیگر گفت ای
شیخ ابن ایت را نیز خوانده که انما یرید الله لیسب علیکم الرحمن اهل البیت و یطهرکم تطهیرا و گفت آری
خوانده ام شاه زاده گفت ما یم ان اهل بیت که بایت طهارت اختصاص یافتیم پیر چون این
معنی بشنید زمانے از ترندگی سر در پیش افکند و گریه بر او غلبه کرد و گفت اے فرزند رسول خدا
مخدوم دار که ندانسته بودم که شما چه کسیند از گفته خود پشیمان شدم و از ان گفتار بیوده توبه
کردم پس روسے بقبله آورده گفت الهی از دشنے این قوم توبه کردم و یز را شدم از دشمنان ایشان
و تولا دارم بدوستان ایشان پس بر نماست و خود را در پاس شتر امام زین العابدین را انداخت

و در خاک بنعلین و میگفت خدا یا اگر تو پیر من قبول کرده و از من خوشنود گشته جانم بگیر از بهر انعم برادر عا
 پیر تقصا سے ملک قدر و افق افتاد و نفع زد و در دم جان برادر خوش از اہلبیت پر اند و امام
 زین العابدین بر حال و سہ بگریست و فہ دل الاسلام للہ ہے مات الامام زین العابدین علیہ
 بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیہ السلام اہل زمانہ مستحقین و تہنیت و اما حدیث است ایزدی
 و سہ بسیار بود چنانچہ چند بار ویر از شمر غلہ نگاہ داشت فہ اعلام الاخبار للکفو سہ کان زین العابدین
 مع اہلبہ بکربا فاستبقی لہم سہ لائم قبا و کل من آیت کما یفعل بالکفار قاتل المد فاعل ذلک
 و اجترأ و لعلہ و اہل دم صیدہ البدر بن زیاد بقولہم صفر المد عنہ و اشار بعض الفجر علی زید بن سہاو
 بقولہ ایضا حماد المد منہ ثم ان زید بن معاویہ صاریکرمہ و عظیم و بحالہ و ولایا کل الاما و عنہ ثم بعث
 الی المدینۃ و کان مغلا محترقا و تفصیل ابن اجمال انک اولاد کر بلا محفوظ ماند در وقتہ الاحیاء و
 کہ بعد از شہادت حسین رضی اللہ عنہ فی الجوش علیہ اللغۃ و دست بہارت اصحاب امام حسین برکشید و خوا
 کہ امام زین العابدین را بقتل رساند ان بے دین نمرہ میزد کہ فتلوہ علی فراشہ یعنی بکشید
 ابن پسرا بر بہین فراش کہ یکہ دارد و حمید بن مسلم گنداشت و گفت دست ازین کو دک بیمار باز
 کہ ادخود نزدیک موت است امام زین العابدین اورا و عاسہ خبر گفت کہ خبریت با حمید خیر او
 بعضے گویند کہ عمر بن سعد مانع شد و گفت کہ مناسے کنند تا نیمہ زنان پنج احدے از سپاہ فاکت
 در نیاید و متعرض این صبی نشود و دست از غارت باز دارند و آنچه برودہ باشند باز دہند ان سخن
 کسے نشنید و غارت برودہ باز نداد اما دست از غارت باز کشیدند دوم چون بحفل ابن
 زیاد رسیدند و ان شتے متوجہ امام زین العابدین شدہ پرسید کہ این کیست گفتند بن حسین
 است گفت کہ شنیدہ ام کہ خدا سہ تعاسے بکشت علی بن الحسین را گفتند ان علی اکبر و کہ بقتل
 رسیدہ امام زین العابدین فرمود ان لم مطالبایوم اقیامتہ اسے ان برادر بزرگ من بود کہ کشتہ
 شد بخدا کہ کس اورا خواہد بود کہ مطالبہ خواہد کرد خون دیر ابن زیاد در غضب شدہ گفت کہ ان
 را برادر کو شک برودہ گردن زیند و سرش نزدیک من آرید و کلان قصدا و کردند زینب بر ساق
 و بر و سپید و گفت اسے پس زیاد ہنوز سیر گشتہ از کشتن اہلبیت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و پس
 نبود ان خون ہاسے ناحق کہ ریختے کہ این کو دک را بکشتن میفرمائی اگر اورا خواہی کشت دبر چہین چون

ناحق اقدام خواهی نمود و نخست مرا بقتل رساند امام زین العابدین گفت اے عمر تو زانی خاموش باش
تا جواب او من بزم هم پس روی باین را بد کرده گفت تو مار از کشتن میترسانی و بقتل تهدید میکنی و
نمیدانستی که مار سیتن و مردن را از نقد بر حق قدر میدانیم پنج و راحت را بر ارادت او می شناسیم
قتل و قاتل از عادات ما است و بافتن شهادت عین سعادت ما است پس ابن زیاد چون ابن
سحن از زمین العابدین بشنید زبانه در نظر شده ملازمان خود را گفت که مرا از گفتگوی این جماعت خلاص سازید
بایشان از قتلان فرمودند و کذا فی الروضه و در روضه العضا و در ده که ابن زیاد از زمین العابدین پرسید که تو کیست
جواب داد که علی بن الحسین ابن زیاد گفت چو نیست که خدای تعالی تو را نکشت امام زین العابدین جواب داد
نداد ابن زیاد گفت چرا این سخن نمیگویی امام زین العابدین فرمود برادری داشتم از خود بزرگتر که بدست شما
بقتل رسید و من فرستادم قیامت خون او را از شما طلب خواهم کرد و بعد از آن گفت او را حضرت باری تعالی
کشته ز ما امام زین العابدین فرمود و الله تو شے النفس عین موتها و ما کان لنفس ان تموت الا باذن الله
بعد از آن زبانه گفت ائت و الله شتم الگواه گفت احتیاط کنید که این پسر من باوغ رسیده است باسن
از حاضران مجلس مروان بن معاویة الاحمر شمر و شخص بیجا اے او دره معروف و ضداشت که بالغ شده است
ابن زیاد گفت او را بقتل رسان بعد از آن بطوریکه مذکور شد از سرخون او در گذشت سیوم در قیامت
الاجاب او دره چون ابلهیت در محفل نیز بر رسیدند و سے متوجه امام زین العابدین شده بر رسید که ابن
کیست گفتند که همین را علی بن الحسین گویند گفت شنیدم که علی بن الحسین کشته شده گفتند او را است
پس برون علی اکبر و علی اصغر این هر دو شهید شدند و این علی اوسط بیمار بود او را گرفته او را دیدیم که گفت
اے پسر که تو میدانی که پدر تو بخواب است که بر منا بر اخطیه بنام او خوانند و مسند خلافت تمام
او باشد شکر خدا را که بقصود نرسید امام زین العابدین گفت اے زبیر ابن بنیر یا پدران بنی هاشم
یا پدران تو خلافت از پدران ما زیاتر بود که نبی و ولی خدا بودند و در راه خدا جهاد میکردند و ما از
پدران تو که بدرگاه الهی شمر که اوردند اما خاطر جمع دار که هم ما و تو در قیامت بر سید خواهد شد
و سید علم الدین علیه السلام اے شعلت بقلبون زبیر ابن سحن در غضب شده سر پیچیده را گفت که ابن
کودک را برون برده سرش بر دارد و سر پیچیده دست امام زین العابدین را گرفته خواست که بر خیزد و
ببرون بر دهم گفت فریاد بر آورد و گفت من پسر زاده امند دست ازین کودک بردار که دلت شکست

مردان بسوی علی بن الحسین بجا و تحقیق کہ پادہ گرفتہ بودند و توبہ سے و دعا میکرد پس او را وہ ششہ اور اپنی
سرفتنہ و اولاد و غلظت میکرد و ہر دو ہزار میکرد و از دو ہزار پیش نیسی چونکہ دیدہ اور ارغشہ گرفتہ اور او ہر فاست
بر اسے او ہر ہشتاد اور او ہشتاد ہستہ خود و گفتہ اور سوال کن حاجت خود را پس نہ سوالی کرد و در حق کہتہ
کہ از کسی نہ پیش کردہ شدہ بود و نہ بسوی شہید شافعت کردہ اور او حق او پس باز گفتہ از
و سے پس گفتہ شد علی را و یہ کہ کہ بچہ لہان تو ایام میگفتہ گفتہ کہتم اللہم رب السموات الی اخر الدعاء
الہیہ کہ گفتہ شد مسلم را و یہ کہ کہ دشنام میدادی این پس را و یہ پیش نیسی چون کہ بسوی تو بلندی
ساعت نہ رفتہ اور او پس گفتہ بنووان اندہ اسے من تحقیق کہ ہر شدہ بود دل من از رعیت او چہ کہ
و جد و اعق از ابن احمد اندہ ہر سے اور وہ کہ نہ ہر سے گفتہ است کہ علی بن حسین را دیدم کہ عبد الملک
بن مروان فرود ہوا و کہ بند ہا سے گران بر پاسے و سے نہادہ بودند و غل بر دستہ و گردن و سے
نگاہ بانان برو سے گمانہ از ایشان اجازت نہ خواہم کہ برو سے سلام کنم و دوا کنم برو سے و راہم
و سے و خیمہ بود چون ویرا بدان حال و یہ کہ کہ بستہ و گفتہ چہ بودے کہ بچا سے تو من بودی تو سلامت
بودی فرمود کہ اسے نہ ہر سے تو نہ داری کہ ازین کہ بردستہ پانی برگردن غصت من در بچہ ہا کہ اگر من
بخواہم این دور شود و سے باید کہ اگر تو و اشمال تو اند و سے بر سر عذاب خدا می آید یا کنی تا
ان بر تو اسان شود و بعد از ان و سے خود را از غل پیرون کردہ پاسے خود را ازینہ و گفتہ ای نہری
و منزل پیش با ایشان بچہ ان بچہ ہم رفت چون چہار روز ازین برآمد کاشکان کہ بروی بودند بہرینہ
باز گفتند و ویرا در ہر سے فلانی نہ یافتہ یعنی از ایشان گفتند کہ در نہر سے فرو داندہ بودیم و ما
ہر گرد بر گرد و سے پیدا بودیم و ویرا نگاہ میداشتہم چون ہا د کردیم در میان محل و سے غیر از قیدی
بچہ نیافتہم نہ ہر سے رحم اندہ گفتہ است کہ بعد از انکہ پیش عبد الملک بن مروان نہم از حال علی
بن الحسین پرسیدہم گفتہ اندہ کہ گفتہ ہا وقت کہ گاشکان من اور اکم کردہ بودند برین و را مد و
میان من و توجہ افتادہ است و ویرا گفتہ پیش من اقامت نہای گفتہ بخواہم پس پیرون رفت وہا

کہ من از خون و ہیبت و سے بر بادہ بودم

من اخبارہ رضی اللہ تعالیٰ عنہ

از اخبار انسیت چنانکہ در وقت الاحباب او را کہ چون نیریز از سرخون امام زین العابدین بطوریکہ

گزارش یافت و گذشت پهلوی پس خود نشان داد و گفت که یا اعلیٰ وسط میتوانی که با پسر من که در سن نوزده کیس است کشته گیرے امام زین العابدین گفت کشته گرفتن سهل کار است هر یک را انچه سے بدہ تا در نظر تو محاربه کنم هر که غالب آید مغلوب را بکشد و تو تماشا میکنی زید ازین سخن خود ماند و برداشتہ این سخن با پسر من که برادر خود امام زین العابدین بود واقع گشت درین محل تقارہ شام فرو کو قنند پسر زید گفت ای پسر حسین ابن نوبت پدر منست که میتواند نوبت پدر تو بجا است امام زین العابدین فرمود زید مانع نامل کن تا جواب تو باز دهم ناگاہ او از تقارہ فرو نشست مودن آغاز بانگ نماز کرد امام زین العابدین گفت اسپسر زید بدان و آگاه باش که نوبت جد و پدر من است کچ وخت میں نواخت می نوازند تو بنوبت پیچ و زده فنا غوری از سر دور کن و غزہ مشوک درین سراسے فاسع هر کسی پیچ و زده نوبت او امانوبت ماما قیام قیامت باقیست و در دارالضرب امامت سکه سعادت بزمام ما خواہند زد و بر منابر عزت و کرامت خطبہ فضیلت تمام ما خواہند خواندہ

تا دور و ز کار بود و دور و را است	تا نام کا نیات بود نام نام است
-----------------------------------	--------------------------------

پسر زید چون این کلمات بشنید خاموش شد و حاضران مجلس از فصاحت زبان شاه زاده زین و زبان عجب ماندند و در وقت الاحباب آورده کہ میان امام زین العابدین علیہ السلام و زید پسر بسیار مباحثات واقع شد کہ تفصیل ان موجب تطویل است القصہ سخن بچاسے رسید کہ علی بن ابی طالب گفت کہ اسے زید و فغانہ با جبریل فرو داده یاد فغانہ شما وایت بطرکم تطیر ادرحق مانازل شدہ یاد حق شما نواز شما مژدہ سے القربے در بارہ با است یاد بارہ شما چہین میگفت تار عیشہ ہر زید افتاد و سستے براعضائے اطوار سے گشت گفت ہا ابن الحسین ازین سخنان و رگنہ روز من حاجتے بخواہ تا روا کنم امام زین العابدین گفت قائل پدر مرا بن دہ تا انتقام پدر از و بکشم زید سر واران کو فہرا طلب نمودہ و دان امر گفتگو ہا کرد کہ تفصیل ان در وقت الاحباب است عاقبت خود شفعل شدہ رو بزمین العابدین کردہ گفت حاجتے دیگر بخواہ گفت حاجتے دیگر انست کہ سر پدرم را با سر ہاسے برادران و خویشان بن دہ تا بیرم و باتن ہاسے ایشان الحق ساذم گفت این حاجت رواست حاجتے دیگر بخواہ امام زین العابدین گفت مرا بابل من اجازت فرماے تا بہرندہ رویم و بر سر و نہ جد و زگو از خود با شیم و خود را بعبادت و طاعت حق بجا نہ تھاے مشغول سازیم زید گفت ابن مردام

حاصل است از اسناد و ششم از دوسے دیگر صحبت گفت فردا روز ادینہ است مرا اجازت فرمائی تا بر
بہر جہز بزرگواری خطبہ مشہور و شناسے باری تعالیٰ جل و علا و روح و نعت رسول صلی اللہ علیہ وسلم با صفا و سادہ
بیزید گفت این از دوسے تو نیز برام و امر خطابت فردا تو بگذارم چون روز دیگر شد بیزید از وعدہ خطابت
امام زین العابدین پیشیان گشت و خطیب ضعیف شافی را مقرر کرد کہ خطبہ بخواند و منادی کرد کہ مردمان
در مسجد جامع حاضر آیند چون مردمان نماز حاضر شدند خطیب بر بہر زفت زبان بسائیش ال ابو سفیان
بکشود و در نہر مست ال ابوطالبی بسیار نمود و بطلان امامت امام حسین را بیان کرد و حقیقت و ادوات
بیزید را عیان کرد امام زین العابدین بطلاقت شد و خود را نگاہ نتوانست داشت و از داد کہ بیزید
انست لقوم بینے اسے مرد شاسے تو خطیب ہستے مرا بن قوم را کہ رفا سے مخلوق را اختیار کر دوسے
بر غضب خالق و دین بدینا سے دون از دست دادے۔

پیر دے نفس ہوا میکنے	راہ حق اینست خطا میکنے
در حق اخبار نگوی سخن	در حق اشرا را دای میکنے
ال عباد از ہمہ فاضل ترند	قوم چنین قوم چرا میکنے

پس امام زین العابدین ر دوسے بیزید کردہ گفت وعدہ کردہ بودے دوسے روز بعد از فرمودہ و لما کن و
وام عہدے کہ بر خود بستہ از فرمودہ و اکن اجازت و تا بر نیز ایم و چنان خطبہ کہ رضا سے خدا و رسول
بران باز بستہ باشد بخوانم و کلاستے کہ ستمان مست معانے ان گشتہ مشاب و ناجور شود از ادکن و
بیزید گفت کہ بر بہر رفتن حاجت نیست ہم اخبار برپا نشا وہ سخن کہ خواہی بگوی بعد از ان حسب اشد کا
اہل و مشق و اشرف شام اجازت داد امام زین العابدین بیالاسے بہر برآمد و خطبہ شش بر حمد الہی و
نعت حضرت رسالت پناہی صلی اللہ علیہ وسلم و از فرمودہ برو جہے کہ ہمام او امام فقہائے شیرین زبان
ہمدنہ توصیف ان نرسد و ہما بر ہما بر ہما سے زیبا بیان با سر و توصیف ان راہ نیا بد برالع الفاظ و کلمات
چون و دواع مسایل اہل دین بر خوا مض بلاغت محتوی و حقائق معانے جان فزایش مانند و قایق
دلایل ارباب یقین بر لطافت براعت و فصاحت شش و منطوے۔

لواع کلا تش چو مر عالمکسے	ظرایع سخائش چو ماہ نور انزاسے
برین لطافت و خوبی ادانکر دے	سپاس از دوا و صفا خواہد دوسرا

پیری گفت که من اعانت کردم هیچ بلائی بتلافی نشدم و بین شما بر خاست که اصلاح چراغ کند و حال
 انش در وی افتاد و چند فریاد کرد که آتش آتش سودی ندارد آنگاه خود را در آب فرات انداخت و مع ذلک
 از آن بلا خلاصی نیافت تا وقتی که مرد و سبط ابن الجوزی از سر سے تعقل نمود که شخصی مردی را در کربلا ضیافت
 کرد جمعی که در آن خانه بودند می گفتند که یکس در خون حسین شمر یک نشد مگر آنکه یا قیج و سه بر او انقضای همان
 انکار این یعنی نموده مگر سبط اینجاست نمود و گفت که من از آنجا بودم آنگاه آنتر شب برخاست که اصلاح چراغ
 کند سبب انحال آتش در حیدر افتاد و سوخت سدی که تاسر علیه گوهر که دانه که حیدر را دیدم مثل قم شد
 بود و منصور بن عمار روایت کرده که بعضی از معاوان قتل حسین ۴۰ برض تشنگی گرفتار شدند و بیدار ماندند که اگر یک
 را و بیابان میخوردند و میزدند و بعضی ذکر ایشان در آن زمان میفرمود که در وقت سواری مثل رسیانی برگردان
 نمودی بستان و سبط ابن الجوزی از واقعه روایت کرده که مردی پیر قتل حسین ۴۰ حاضر شده
 بود و پیچ آنکه معاوضت بر قتل و سبب کند یا دخیل در آن داشته باشد بگوید همین حضور در آن ایام نابینا
 شد آنگاه مردم از سبب آن پرسیدند گفتند پیغمبر صلی الله علیه و سلم را در خواب دیدم که دست های مبارک
 خود را بالا برده بود و شمشیر سے داشت و نزدیک آنحضرت نعلی افتاده بود و ده کس از قاتلان حسین ۴۰
 مذبح ساخته نزد آنحضرت افتاد بودند چون نظرش برین افتاد مرا سبب دامن کرد و بواسطه آنکه سپاهی لشکر
 قاتلان حسین ۴۰ شده بودم میله از خون حسین ۴۰ در چشم من کشیده چون روز شد ای بجز خاستم و اینها را
 کرده که شخصی از قتل حسین ۴۰ مبارک و برادرش کو بزرین خود را و بخت بود و بعد از چند روز روزه و سیاه
 شد و اقرار بایه و سبب گفت که خود در میان عرب تازه روزه و نیکو منظر بود و تراجم دفع شد گفت
 از آن روز که سر حسین را برداشتم هیچ شنب بر من نگذاشت مگر آنکه دو کس آمده مرا میگرد و میگرد و میان
 انش از فرقه سے اندازند باز پیردن سے ایم باین حاسه که سبب بیدار آن شخص یا قیج و سه
 برد و اینها روایت کرده که مردی پیر آنحضرت را صلی الله علیه و سلم در خواب دید که طشتی پر از خون زخم
 نهاده بود و مردم را بر آنحضرت عرض میکردند و ایشان را بان خون او ده سے ساخت تا وقتی که نوبت
 من رسید گفتم بار سول الله من قتل حسین ۴۰ حاضر خودم گفت میل آن داشته و از او دست بیدار
 آنگاه به انگشت خود اشارت بین کرد چون بیدار شدم نابینا گشته بودم و احمد روایت کرده که شخصی
 گفته بود که خدا سے تعالی فاسق بن فاسق حسین را بکشت آنگاه خدا سے تعالی از آسمان فرود

عنه و در مواضعی آورده که امام زین
العابدین علیه السلام در حضور مودایها الناس اجونا حسب الاسلام
فوالله باج نبا حیکم حتی صار عایننا عاراً و سنے رواه حتی نقصتونا السله الناس یعنی اس کے مردمان دوست
وارید مارا مثل دوستی اسلام یعنی این نوع دوستی کیندی با که خدا و رسول خدا بان امر کرده اند و از حد شرع
مگذرانید اسلام را پس بخدا سوگند که این دوستی با فراط شمای مرتبه رسید که حبیب و عار شد بر باد و دریا
دیگر آنکه دوستی مجددی رسانند بیک نقص و دوم ماکر و دیر ترم و دم یعنی نسبت دادید باهل بیت خیر سے چند
که ایشان از ان بر جمعی عوی بودند و آنرا نقص خود میدانستند۔

اما اگر امانت و خوارق عادات اول بسیار است در کشو و اله النبوة از بعضی نقارث آورده که
روز سه بدرخانہ علی بن الحسین رم رقم خواستم که او از دهم نیشستم تا برون آمد بر دے سلام
کردم و دعا گفتم جواب من باز داد پس برپاے دیوارے آمد و گفت اے فلان ابن دیوار راجی بپنی
گفتم سبیل یا ابن رسول اللہ گفت روزے تکیہ برین دیوار کرده بودم و اندو گین بودم تا گاه دیدم کہ
مردے خوب منظر یا جا مہاے نیکو و دریش روے من ایستادہ و در من نظر میکند بعد از ان گفت
یا علی بن الحسین چرا ترا اندو گین مے بنیم اگر اندوہ تو از بر اے و بنا است دنیا طرقتے است حاضر
کہ میخور و از ان برو خارج گفتم اندوہ من از بر اے دنیا نیست و دنیا چنانست کہ تو میگوئی پس گفت اگر
اندوہ تو از بر اے آخرت است ان وعدہ ایست صادق و حکم خواہد کرد و در ان پادشاهی قاهر گفتم
اندوہ من از بر اے انیست و در آخرت چنان خواہد بود کہ تو میگوئی پس گفت اے علی اندوہ توان

بر اسے چھپیت گفتہ میترسم از قتل ابن زبیر گفت اسے علی بن ابی طالب را دیدے کہ از خدا سے تمنا سے
چیز سے خواست کہ بوسے نزد گفتہ میترسم از قتل ابن زبیر گفت اسے علی بن ابی طالب را دیدے کہ از خدا سے تمنا سے
کار دوسے نکر گفتہ میترسم از قتل ابن زبیر گفت اسے علی بن ابی طالب را دیدے کہ از خدا سے تمنا سے
باتو از میگفت این قصہ را از ابن عباس گفتہ میترسم از قتل ابن زبیر گفت اسے علی بن ابی طالب را دیدے کہ از خدا سے تمنا سے
الدینہ جو تھے از عصافیر گردوسے میگفتند و بانگ سے کردند فرمود کہ اسے فلان بیچ پیدا سے
کہ این عصافیر جو میگفتند گفتہ میترسم از قتل ابن زبیر گفت اسے علی بن ابی طالب را دیدے کہ از خدا سے تمنا سے
از انجلا است کہ روز سے با جسے از اولاد و ہوا سے و غیر ایشان بھرا بیرون آمدہ بود سفرہ نما و نہر تا
چاشت خورد اہو سے آمد و نزدیک ایشان بالستاد رو سے پوسے کرد کہ من بن حسین بن علی بن
ابی طالبم و مادر من فاطمہ بنت رسول اللہ است بیا و با چاشت بخوران آہو از و با ایشان چاشت
خورد چندان کہ خواست پس یکسورفت یعنی از غلامان دوسے گفتند کہ باز ویرانچوان فرمود کہ ویرانچوان
خواہم داد و نہار در انداز گفتند نماند از یک گفت من علی بن حسین بن علی بن ابی طالبم و مادر من فاطمہ بنت
رسول اللہ است بیا و با چاشت بخوران اہو باز آمد باز برایدہ بالستاد و با ایشان چاشت خورد
انکار کردیکے از انجاعت و دست بر پشت و سے نما و سے بر مید علی بن حسین رضی اللہ تعالی
عنا ما بوسے گفت بر انداختے ز نما مرا ہرگز دیگر تا تو سخن خواہم گفت و از انجلا است کہ روز سے نافہ
وسے در راہ کاہلی سیکر دوسے رفت ویرانچوان باز و تازیانہ و عصافیر سے نمود و گفت تیر تر برو اگر نہ
ترا باین تازیانہ و عصافیر ہم ان تیر تیر رفتن گرفت و بعد از ان دیگر کاہلی نکرد و از انجلا است
کہ روز سے با صحابہ خود در محراب نشسته بود تا گاہ اہو سے آمد و ویرانچوان سے بالستاد دست خود برین
میز و بانگے میکرد و حاضران گفتند یا ابن رسول اللہ ابن اہو بچہ چہ میگویی فرمود میگویی کہ فلان قریشے
دیر و بچہ مرا گرفتہ است و من از دوسے باز ویرانچوان شدہ اندادہ آم و در دل یعنی حاضران انکار سے و کرد
کسے را بفرستہ تا و تا ان قریشے را آوردند فرمود کہ این اہو از تو شکایت میکند کہ دیر و بچہ دیر گرفتہ
و از انوقت ویرانچوان ندادہ کنون از من درخواست میکند کہ از تو درخواستم تا بچہ ویرانچوان سے یا زدی تا تیر
و چون مشیر دہر تو باز کردہ اندازن قریشے بچہ ویرانچوان کرد ویرانچوان علی بن حسین رضی اللہ تعالی
عنا از ان قریشے سوال کرد کہ ان اہو بچہ پوسے بخشد بخشید و علی بن حسین تیر ویرانچوان بخشید

او یا بچہ خود روان شد و بانگے میگرد گفتند یا ابن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم فرمود کہ شمار او عا می کنند و میگویند و جزا
 کم اللہ خیراً و از آنجمله آنست کہ در شبیکہ وفات میگرد و فرزند خود محمد باقر گفت انسے پسر مرا سے من اب
 و وضو بیا اور گفت اب و یگر بیا کہ درین اب جانور سے مرده است شب تاریک بود چراغ اور و احتیاط
 کرد و موشے دران اب مرده بود اب دیگر اور و وضو ساخت و گفت انسے فرزند اش شب و غده من سید
 است و ویرا وصیت کرد و از آنجمله آنست کہ در برنا قبر بود کہ چون بکہ میرفت تا زیانہ از پیش پا لان وے
 می او نیت هیچ حاجت بان نئے شد کہ در برنا قبر تا انوقت کہ یازم بدینہ میر سجد چون وے وفات
 کرد ان نافہ بر سر قبر وے آمد و حسینہ یزین نہاد و ناله میگرد امام محمد باقر رضی اللہ عنہ آمد و گفت بر خیز
 کہ خدا سے تعالیٰ برکت دہا و ترا برخواست گفت و برا بگذارد کہ میرد و ستر روز انجا بود بعدد بر و از آنجمله
 آنست کہ در طواف دست زنی و مرد سے بر حجر الاسود چسبیدہ بود ہر چند جہد کردند انجا باز نشد و دم
 گفتند و ستمائے ایشانرا سے باید بریزنا گاہ دران میانہ علی بن الحسین رضی اللہ تعالیٰ عنہما
 رسید و انرا دید پیش آمد و دست مبارک برایشان مالید و ستمائے ایشان کشا و شد و بر
 و از آنجمله آنست کہ منہال بن عمرو گوید کہ بچہ رفتہ بودم بر علی بن الحسین رم در آمدن من پرسید کہ حال خریہ
 بن کامل الاسد چیست گفتم کہ ویرا در کو فرزندہ گذاشتم ام دست بدعا براورد و گفت اللهم اذقہ ترابہ
 اللهم اذقہ ترابہ یعنی ہر خدا یا پیشان او را گرے ہن و اسے خدا سے من بخشان او را گری بخش
 چون بکو نہ باز گشتم مختار بن ابی حمید خرمج کردہ بود با و سے سابقہ دوستی داشتم سوار شدم
 تا با و سے ملاقات کنم چون بوسے رسیدم سوار میشد با و سے ہمراہ شدم ہو صغے رسید و بایستاد
 و انتظار کسے بے بردنا گاہ خریہ را حاضر کرد و نہ مختار گفت الحمد للہ کہ خدا سے تعالیٰ مرا بر تو دوست
 داد و جللا و را طلب کرد و بفرمود تا دست با سے ویرا برید و پاسے با سے ویرا برید بعد از ان گفت
 اتش بیارید اتش اور و نہ و خریہ را در میان ان کردند و اتش در انجا زدند تا و سے بہوخت چون انرا
 مشاہدہ کردم گفتم سبحان اللہ مختار ان من پرسید کہ چرا سبحان اللہ گفتم قصہ دعا سے علی بن الحسین را
 رضا با و سے گفتم مرا سو گند داد کہ تو خود شنیدے انرا از و سے گفتم بی فرو و آمد و دو رکعت نماز گذارد
 و بعد از ان سائے درنگ کردہ سہر سجدہ نہاد و قیام سے در سجدہ بود پس پرداشت و روان شد
 و من نیز با و ی روان شدم ماہ و کبر در خانہ من افتاد ویرا مرا عاہہ کردم کہ تو دای کہ ملوای حاجت گفتم ای

منہال مرا خبر دادے کہ خدا سے تعالے دعا سے علی بن الحسین راہ اجابت کر دیں بیگوئی کہ بیاتنا
چیز سے خوب ہم امروں روزانست کہ روزہ داریم شکرانہ انرا کہ خدا سے تعالے مرا این توفیق داد و در
روقتہ الاحباب وشواہد البیۃ و بسیار سے از تواریخ آوردہ کہ بعد از قتل امیر المومنین حسین رحمہ
بن اخیفہ رضی اللہ عنہ پیش علی بن الحسین آمد و گفت من عم تو ام و بن از تو بزرگ ترم و با امانت سر فراز
ترم سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم من وہ علی بن الحسین رحمہ گفت اسے عم از خدا سے تعالے
تبرس و دعوے اپنے حق تو نیست مکن دیگر بار محمد بن اخیفہ سالفہ کرد فرمود کہ اسے عم بتا پیش حاکی
لاؤیم کہ میان ما حکم کند گفت ان حاکم کیست فرمود کہ حجر الاسود ہر دو پیش و سے آمدند فرمود کہ اسے عم سخن
گوی سخن گفت بہم جواب نہا بعد از ان امام دست بدعا برداشت و در بعضی روایت و کعبہ
تلاز گذارد و خدا سے تعالے را با سماء عظام بخواند و طلب ان کرد کہ حجر الاسود را بسجین آورد پس
رو سے حجر الاسود کرد و گفت بحق انخدا ایکہ موثیق بدگان خود را در تو نہادہ است کہ ما را خبر کن کہ امانت
و وصایت بعد از حسین بن علی حق کیست حجر الاسود بر تو و بجنید چنانکہ نزدیک بود کہ از جاسے خود بقتید
و بزبان عوبے فصیح گفت کہ ای محمد مسلم و اگر کہ امانت و وصایت بعد از حسین بن علی حق علی بن الحسین است
و در صواعق محرقة وشواہد البیۃ آوردہ کہ بعد الملک بن مروان بجاح نوشت کہ از قتل نبی عبد المطلب
و جناب ثمالی کہ ال ابو سفیان و ران مبالغہ نمودند مدت ملک ایشان زد و منقطع شد و ان نوشته
را پنهان بجلاح فرستاد علی بن الحسین رحمہ از ان آگاہ شد بعد الملک نوشت کہ فلان روز
فلان ساعت بجلاح مکتوب بے خفتن و چنین نوشتے رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرا خبر
داد و ان نوشته را بنیلا سے و در برابر جسد خود سوار کرد و بوسے فرستاد چون عبد الملک
تاریخ انرا موافق کتابت خود یافت دانست کہ ان حق است بپادشاه و مان شد و ان را حملہ
را انتقد و را ہم کہ طاقت داشت بار کردہ بوسے فرستاد و در صواعق گفتہ کہ چون کتاب بعد الملک رسید
دید کہ تاریخ ان موافق تاریخ کتابتہ است کہ او بجلاح نوشتہ وہاں و متعے کہ رسول خود را نزد بجلاح
رہانہ کردہ بود غلام امام نیز بیرون آمدہ بنا برین بروئے ظاہر شد کہ زین العابدین علی بن الحسین
رحمہ صاحب کشف است دایم بر و منکشف شدہ انگاہ و پراخ شمالی دست را و یکبار علو از قماش و تہ
ہزارہ غلام امام کردہ جہت و فرستاد و التماس نمود کہ از دعا خیر اورا فراموش نکند رضی اللہ تعالے عنہ

الاطمین جناب نقوش خاتم وحی و صیبت دے سے انبار الاول للقرآن کان اسمہ توفیقاً فقیراً نقوش
خاتمہ و توفیقاً الالباسد و سے روضۃ الاحباب نفی قائل الخیر و نے دول القرآن کان رضی الدعۃ یقول
لا دلاوی یا نبی اذا صابکم مصیبتہ من الدینا و نزلکم فاقہ او امر قان فلیتو قنا الرجل شکم وضوء للصلوۃ لیصل
اربع رکعات او کتبتین فاذا فرغ من صلوۃ فلیقل یا موضع کل شکوی یا سکن کل نجوی یا شافنی
کل بلوسے یا عالم کل خفیۃ یا کاشف یا شافنی کل بلیتہ ادعوا و دعا من اشدت فاقہ و ہفت قوتہ
و قلت حیلۃ دعا و اقرب الغرق الفقیر الذی لا یجد کاشف یا ہو فیہ الا انت یا اسم الراحمین لا الہ الا انت
سبحا تک انے کنت من الظالمین قال رضی الدعۃ لا یدعو بہ احد اصا بہ بل لا الا فرج الدعۃ
و من دعاہ رضی الدعۃ الہم کما اسات فاحسن اسے فاذا اعدت قعد علی اما اولاد و انجباب
آب اب انبار و ان اختلاف سبھا کردہ اندیشہ را عقیدہ انکہ انجباب را پانزہ فرزند بود ہشت
پسر و ہفت دختر و کمال ابن محسن طرود عبد القدر بن جناب اعتقاد کردہ اندکہ انام بن العابدین را اصلا و دختر
بنوہ و در تاریخ گزیدہ مسطور است کہ بروایتی ان امام عاسے گمرانہ پسر و نہ دختر داشت و اناسے
اولاد و کور انجباب ہشت اسم در اکثر کتب اہل خبر است بر بموجب کہ مذکور میگردد محمد الباقر کہ از نام علیہ
فاطمہ بنت الحسن قبول شدہ بود و فرید کہ در کوفہ سیادت شہادت رسید و عمر و عبد الدعۃ و من حسین
و علی کہ بقول گزیدہ افسس لقب داشت و نام مادر بن ہفت نام را در نجف فرہام انچہ شیخ مفید آورده
انست کہ نوشتہ میشود و خدیجہ و فاطمہ و ام کلثوم و از تاریخ گزیدہ چنان مستفاد میگردد کہ نام امام حسن
علیہ السلام نیز از جملہ اسامے بنات امام زین العابدین است سلام الدعۃ علیہ کذا سے روضۃ الاحباب
للسید جمال الدین محدث -

محمد بن علی بن حسین رضی الدعۃ

و شواہد البنوہ اور وہ کہ و سے امام نجم است کینت آداب و جہد است و لقب و سے باقر و سے بزرگ
بقرہ نے العلم و ہو توسع فیہ و تاریخ ابن خلکان انما قبل الباقر لانه بقرہ نے العلم اسے توسع و لا بقرہ
التوسع و فی بقول الشاعر -

یا باقر العلم لایل التقی

و خیر من لیت علی الاجل

و اخبار دول قرمانی کہ ابن قریطی گفتہ دہو احد الایۃ الاثنی عشر فی اعتقاد الاسماء الباقری باقر و ہفت از بقرہ الارض

گرفتند یعنی شکاف زمین و غنیمات انرا بیرون آورده ظاهر ساخت و او را با قرآن جهت میگفتند
که انما نضیات کتور معارف و تحقیق احکام و لطایف حکم میفرمود چنانچه غنیمت مگر بر کسیکه بصیرت
و سستیس و سیرت و سستیس فاسد گشته باشد و از آن جهت در شان او گفتند که و سستیس باقر
و جامع و شاهر و رافع علم بود و صفای قلب و ذکاوت علم و طهارت نفس و شرافت خلقت و شرافت
عمر شریف خود را در طاعت خداست تعالی صرف نموده -

و سستیس روضه الاحباب نقیض باقر لقب بزرگ لقبه اے تو سستیس العلم و بقول کمال اندین بن طاهر
باوی نیز از جمله القاب انتخاب است و فی الشواهد و اخبار الاول للقرآن و روضه الاحباب مادر و سستیس
خاطمه بود نسبت الحسن بن علی بن ابی طالب ر و ابن خلکان گفته اند ام عبد الدین بن الحسن
بن علی بن ابی طالب علیه السلام در عقب السیر آورده که مادرش ام عبد الدین بن الحسن بن علی بن ابی
طالب ر و باجملا ام محمد باقر باشد است از دو داشته تولد نموده و علوی است از دو علوی است و چون
آمده که از سستیس روضه الاحباب در شواهد و روضه الاحباب آورده که ولادت او
روز جمعه سیوم صفر سنه سبع و خمسين من الهجرة در مدینه
الفاوق افتاد پیش از قتل امیر المومنین حسین رضی الله عنه بیست سال و وفات وی در سنه اربع
عشره و فی تاریخ ابن خلکان نوشته که شهر ریح الاول سنه ثلاث عشره و مائة و قبل فی الثالث عشره
من صفر سنه اربع عشره و قبل سبع عشره و قبل ثمان عشره و بالجمعة و قبل اے المدینه و دفن
بالقیع فی القبر الذی فی ابوه و علم امیر الحسن بن علی صلوات الله و سلامه علیه فی القبره اے قیس
قبر العباس رضی الله عنه و سستیس دول الاسلام الذی فی سنه اربع عشره مات الامام ابو جعفر محمد
بن علی بن الحسین العلوی الباق الفقیه و له ثمان و خمسون سنه و سستیس روضه الاحباب و شواهد
ابو جعفر و وقت شهادت امام حسین ۳ ساله و در زمان وفات پدر خود امام زین العابدین عی و هشت
ساله بود و در سنه اربع عشره و مائة فوت شد و بدین روایت که اصح اقوال است مدت عمر غیر از پنج
و هفت سال باشد و غیر این نیز گفته اند و فی السیر آورده که وفات و سستیس در ذی الحجه سنه اربع عشره و مائة
و مدت عمرش پنج و نیم سال بود و در ترجمه موافق گفته سن او پنج و هشت سال بود و فی روضه الاحباب
زمان امامش فزود سال در تاریخ گزیده مسطور است که بروایت علماء شیعه هشتاد و یک سال و در الملک

بن مردان ان امام عالی مقام را از مرداد مدفن هایونش با اتفاق علماء ملت گورستان بقیع است
فردیک مرقده بشت این امام زین العابدین سلام الله علیه اسے یوم الدین ورہنہ کہ عباس ابن
عبد المطلب مدفونست و وفات دے در زمان ابراہیم بن الولید واقع شد کہ اسے اخبار الدول
للقرمانے در دے سے قول است پنجادہ ہفت و پنجادہ ہشت و پنجادہ الاول ہولس چہ

فی مناقبہ

فے روضۃ الاحباب علو شان ابن امام ستودہ انجام نہ در ان مرتبہ است کہ قلم و زبان شرح
ان تواند کرد و سمو مکان ابن قدوہ اوایل و او اخر زمان نہ بشاہ ایست کہ زبان قلم فیصل ان را
تحریر تواند کرد و فو فضل و کمالتش در اکثر کتب مطبوعہ و غیر مطبوعہ و غارت مجید و جلالش در بطون
صحائف مذکور حقیقت امانتس بموجب نص ابای عالی شانست تعیین و کثرت کراتش در منشآت
مجان فاندانش مبین و سنے تہذیب النوادے محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الصغیر
الہاشمی المدنی ابو جعفر المعروف بالباقری سے بذک لائے بقرا علم اسے شہہ معرفت اصلہ و علم خفیہ و امام
عبد المذنب الحسن بن علی بن ابی طالب و ہوتا ہے جلیل امام باع جمع علی جلالتہ معدود فی فقہاء
المدینۃ و الیتم سمع جابر اوانسا و سمع جماعات من کبار التابعین کابن السیب و ابن الحنفیہ و غیرہما
و دے عنہ ابو اسحاق السجیہ و عطاء بن ابی ریح و عمر بن دینار و الاخرج و ہوا حسن منذ الزہری
در بیعتہ و خلائق اخرون من التابعین و کبار الایمہ و دے عنہ البخاری و مسلم قال الزہری لونی
سنتہ اربع عشرہ و مائۃ و قال یحییٰ بن معین سنتہ ثمان عشرہ و قال المذاہب سنتہ سبع عشرہ و ہوا
ابن ثلاث و سبعین سنتہ و قال ابو نعیم ابن ثلاث و سبعین و سنے تاریخ البخاری عن ابنہ جعفر انہ
توتے و ہوا ابن ثمان و عسین سنتہ رحمہ اللہ و سنے اخبار الدول للقرمانے لم یطہر عن احدین و لد الحسن
و الحسین من علم الدین و اسنن و علم القرآن و السیر و فنون الادب ما طہر عن ابی جعفر الباقری و دے
عنہ نے معالم الدین بقایا الصحابہ و وجوہ التابعین یعنی نظام ہر شدہ است از احد سے از اولاد
از علم دین و سنت و علم قرآن و سیر و فنون ادب انچہ ظاہر شدہ است از ابی جعفر باقر وایت
کردہ از دے بقایا کے صحابہ و اعیان تابعین و طائفے فارسی و شرح شفا کے قاضی عباس

در حدیث شمایل گفتہ محمد بن علی بن ابی جعفر باقر سے بلیقہ فی العلم اسے کہتے تھے کہ اسے علم ابو یوسف و
 جابر و ابن عمر و طاہفہ و عند ابن جعفر الصادق و الزہرہ و ابن جرج و الاوزاعی و الخرون و انج و الاوزاعی
 اسے کہتے تھے محمد بن علی بن ابی جعفر باقر نامیدہ شد بان سبب بقرا و در علم بیٹے توسع و در
 روایت کردہ است از پدر و مادر خود و جابر و ابن عمر و گروہ سے و از دوسے روایت کردہ اند کہ پسر ابو جعفر صادق
 و زہرہ و ابن جرج و از اسے دیگران و روایت کردہ اند بر اسے دسے صاحبان صحاح ششگانہ پس
 امام باقر و جابر و انس و ابن عمر و ابے سیدہ خدر سے و از پدر خود امام زین العابدین و مادر خود ام عبد اللہ
 بنت الحسن و عم ہر دو محمد بن الحنفیہ و سید ابن المسیب و غیر ہم روایت دار و از دوسے پسر شریف جعفر
 و ابو اسحاق سیب و عطاء بن ریح و عمر بن دینار و اصح زہرہ و ابن جرج و از اسے و قول ابن
 راشد و غیر ہم روایت دارند و در ترجمہ صواعق گفتہ کہ باقر رضی اللہ عنہ در مقامات عارفین چند ان
 رسوخ داشت کہ اسے دھین از وصف ان گنگ و لال است و در سلوک و معارف سخنان بسیار
 وار و ہمین شرف و برکاتی است کہ ابن بدین نے از جابر روایت کردہ کہ ابو جعفر باقر را گفت و وقتیکہ
 صغیر بود کہ پیغمبر ترا سلام میرساند نہ صاحب مجلس گفتند اسے جابر کیفیت از بر اسے ما و فتح کن جابر گفت
 تر رسول صلی اللہ علیہ وسلم نہ شستہ بودم و حسین در کنار آنحضرت بود مرا گفت اسے جابر حسین را پسر
 خواہد شد کہ نام او علی باشد چون روز قیامت در آید مناد سے ندا کند باید کہ سید عابدین بر خیزد و
 پسر حسین کہ نام او علی است بر خیزد باز فرمود کہ ابن علی را پسر سے خواہد شد نام او محمد خواہد بود و اگر
 زبان او را دریای سلام من یا در سانسے در شواہد البتۃ و در وقتہ الاحباب اللہ تعالیٰ علیہم و آلہم و سلم
 قراح کہ روایت میکنند از جعفر صادق رضی اللہ عنہ و از پدر خویش باقر رضی اللہ عنہ نقل میفرماید کہ
 روز سے پیش جابر بن عبد اللہ انصاری سے در آمدم و او مکفوف البصر بود سلام کردم بوجوب مبادرت
 نمودہ پر سید کہ نو کیستے گفت محمد بن علی بن حسین کہ گفت تر و یکا می پیش او رقم سہ و دست مرا بوسید
 و چون خواست کہ پاسے مرا بوسد و تر شدم گفت حضرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مرا بوسد
 گفت علی رسول اللہ السلام و رحمۃ اللہ و برکاتہ انی صورت چگونہ بود یا جابر و بچہ کیفیت آنحضرت مرا یاد
 کردہ گفت روز سے در خدمت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بودم فرمود کہ بملک بقیعے تھے بلیقہ رجلا من
 ولدی بقال لہ محمد بن علی بن الحسین بہب اللہ النور و الحکمتہ فاقراء منی السلام یعنی اسے جابر شہاب

ہائے اسے ناان زبان کہ ملاقات کئی بایکے از اولاد من کہ اور محمد بن علی بن حسین
 گویند خدا سے تعالیٰ ویرانور حکمت و تدبیر اور اسلام از من برسانے و بعض
 از نقلہ حبیب چنین روایت کردہ اند کہ جابر بن عبد اللہ گفت کہ رسول اللہ صلی اللہ
 علیہ وسلم با من گفت او مشک بقی حتی تلقی ولد آمن الحسین عقیال محمد
 میبستہ علم الدین یقرآن اذا لقیته فافتراه منی السلام یعنی اے جابر شاید
 کہ تو با من نے یا یا فرزند من کہ از نسل حسین باشد ملاقات کنے کہ اور محمد گویند علم
 دین را یکشاید وقتے کہ ملاقات کنے اور اپس برسانے اور از من سلام دے و
 روایت الاحباب کہ محمد بن محمد بن عیسیٰ روایت کرد کہ جابر بن عبد اللہ
 انصار سے در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم نشستہ بود و عامہ سیاه بر سر
 و گاہے بزمیکر و گاہے با قس و مردم مدینہ میگفتند کہ جابر سخن بہودہ میگوید و اسے
 کہ مسے غار و بر زبان میراند جابر میگفت بخدا سوگند کہ این سخن بہودہ نیست
 زیرا کہ از رسول خدا شنیدہ ام کہ با من میگفت سترک رجلا منی ایماہ اسے
 و تسمیہ تسمائی میفرماید یعنی در بایے مردی از من نام من نام او ست
 و خصالت او صلت من است گفتم علم را شکافتم و در شواہد آورده کہ در بعض روایات چنین
 آمدہ است کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم جابر را گفت کہ بقاے تو بعد از ملاقات
 دوی اندکے خواهد بود ہم در ان چند روز جابر وفات کرد رضی اللہ عنہ این حدیث
 را بسیار سے از اہل سیر و تواریخ در کتاب خود آورده اند چنانچہ صاحب
 روضۃ الصفا و احبار الدول للقرمانی و منتخب السیر و غیرہ انتہی و فی توفیق
 العسقلانی محمد بن الحسین بن علی بن ابی طالب ابو جعفر السافری ثقتہ
 فاضل من الدرابعۃ مات سنۃ بیع عشرۃ و فی خلاصۃ التذہیب للشیخ فاضل الدین
 محمد بن علی ابو جعفر المدنی الاسام المعروف بالسافر من ابیہ و ابی سعید
 و جابر و ابن عمرو طائفتہ و عنہ ابنہ جعفر و الزہری و نحوہ ابن راشد خلق قال
 ابن سعد ثقتہ کثیر الحدیث و وثقہ العجلی قال ابو نعیم توفی سنۃ بیع عشرۃ و یاتہ۔

فصل در اخبار امام محمد باقر علیه السلام منبذی از کلمات او فی مطالب اهل
 الامام کمال الدین الشافعی علی جابر جمعی گفت جابر گفت مرا محمد باقر روزی ای جابر بن
 مشغول قدم گفتم چیست شغل قلب تو گفت ای جابر کسی که دخل شد و قلب او بیخ
 دین خدا مشغول اند گرداند او را غیر او ای جابر هیچ میدانی که دنیا چیست نیست
 آن مگر مرکبی که سواری می کند برو و پارچه کمی پوشد آنرا دوزخی که عاشق او شده است
 ای جابر مومن بر قیاس دنیا اطمینان ندارد و از خوف آخرت مامون نباشد و از
 ذکر خدا غافل نماند آنچه شنیده است از گوش خود از اخبار حقنه و نابینا نگردد از خود خدا
 آنچه دیده است بچشم خود از زینت آن پس رسیده اند بنواب برابر برشتیکه اهل تقوی
 بکترین مردمانند از راه مومن و اکثر اند بر اے شما از راه مومن اگر فراموش کنی
 تو یاد کنند ترا و اگر یاد کنی تو اعانت کنند ترا بسکه گویانند بر اے حق خدا
 بسکه قائم کنند گامهای خدا را پس بساز دنیا را که وارو شدی تو در اینجا و رفتی
 از اینجا یا مانند ما که رسیدی تو در خواب و چون بیدار شدی نیست با تو چیزی که
 از آن نگاه دار خداست تعالی را در چیزیکه طلب رعایت تو کند و درین خدا حکمت او
 و گفت علی السلام که غنا و غرت حلال می کند و طلب مومن پس چون سیدند
 در مکان توکل و طاعت در آنجا و گفت زید بن ثیمه که گفت امامانست که عفت
 می رسد مومن و غیر مومن را و منی رسد ذاکر را و روایت کرد همی از امام باقر
 گفت که شنیدم که می گفت پس خوراک دور باشی از سستی و تنگدلی
 که اینها طلب بهر شر اند اگر تو سستی کنی از ادا حق با دانی و اگر تنگدلی
 شو بر حق صبر نتوانی کرد گفت اعلی مواعی ابی جعفر که برآمد با امام با
 برای حج پس چون داخل مسجد شد دید بسوی مسجد پس بگریست تا آنکه بلند
 شد و از گریه او پس گفتم پدر و مادرم خداست تو با مردمان می بیند بسوی تو

این حدیث از کتاب
 جامع اللمعه
 ج ۱ ص ۱۱۲
 نقل شده است

کاش اگر اندکے نرم میگردے آواز گریه خود را گفت و اسے بر تو اسے مطلع
چرا نگریم شاید که خدا سے تقابلے ہووے من نظر رحمتی بکند و برسم بان سبب
فردا تزد او پس طواف کرد خانه کعبہ را و رکوع کرد تزدیک مقام و برداشت
سر خود از سجده و سجده گاہ او از آب چشم او تر شدہ بود و گفت عبد اللہ بن علی
کہ ندیدم علما را نزد بچہ پس کم علم تر از تزد او بود جعفر تحقیق کہ دیدم علی را نزد او
مانند شاگردان گفت سلی کثیر کہ امام باقر کے آمدند اصحاب و نزد او و
معی رفتند از نزد او تا اینکه مے خورائید ایشانرا طعام خوش و مے نوشانید ایشانرا
پارچہ خوب دیداد ایشان را در اہم پس مے گفتم او را کہ تعلیل کنند دران
پس مے گفت اسے سلی نیست خوبے دنیا مگر بیستون بابرادران و ایمان
بود کہ میداد پانصد و شش صد تا ہزار درم و مولیٰ مے شدند از نشینی او
یاران او و گفت اسود بن کثیر کہ شکایت کردم نزد امام باقر حاجت خود را
و جفا سے بابرادران را پس گفت کہ پدر برادرست برادریکہ در حال غنا
رعایت تو کنند و در حالت فقر ترا بگذارند پس امر کرد و غلام خود را
تا بر آورد کیسہ کہ دران ہفت صد درم بود و گفت این را صرت کن
چون فارغ شوے از ان بادر مرا خبر کن ————— فقط

میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے
میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے
میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے
میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے
میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے
میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے
میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے
میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے
میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے
میں نے یہ سب کچھ دیکھا ہے

عبدالله
صاحب
۱۱۴
محقق
مکتب
۱۱۴

عنه فی طبقات الشجر استی

وكان رضى الله عنه يقول ان الصواعق تصيب المؤمن وغير المؤمن ولا تصيب الذكر بعد عز وجل وكان
 رضى الله عنه يقول دخل قلب امرئ شئ من الكبر انقص من عقله مثل ما دخله من ذلك الكبر واكثر وكان
 رضى الله عنه يقول ما من عبادة افضل من مصيبتين او فحج وكان اذا تكلم قال اللهم لا تميتني وكان
 يقول ليس في الدنيا شئ اعون من الاحسان اسي الاخوان وكان لا يمل قط من جاستهم و
 كان رم يقول بكس الاغ برك غنيا ويقطعك فقرا وكان رم يقول اعون المودة في القلوب احب
 بلاد من قلبك وادعى رم ان كلفن في قميصه الذر كان يصطلي فيه وسمي اخبار الدول للقراسي قال
 رضى الله عنه ما غرورقت عين من خشية الله الا وحرم الله عز وجل وجه صاحبها على النار يعني نزار
 شد چشم از غرور خدا اگر حرام گردايند الله تعالی ووجه صاحب او را بر آتش خان سالت
 على الخيزن دموع لم يرهق وجهه قهر ولا ذلة پس اگر سيلان کنده اشک و در خماره لاشع نشود چهره او را سيم و ذلت
 و ما من شئ الا له جزا والا لله فانه الله تعالى يكفر بها بجر الخطايا وقيست حرمه مگر که براسه ان جزايت
 الا تشك كخدا تعال كخاره كند بان دريا با س خطار او بان با كيا كيه في امتحان حرم الله ملك الله
 على النار و اگر گر نيزه گرديد براسه استي هر اينه حرام گرداند الله تعال ان الله را بر آتش در روفته الاحبا
 و روفته الصفا و رده كه از سخنان باقر عليه السلام است كه عروم بجهت ان كينه و عداوت ما يهوز نذره ما
 اهل بيت رحيم و شجره نبوة و معدن حكمت و جاسه نزول فرشتگان و محل فرو و آمدن وحى و از
 كلمات اوست كه بلا س عروم بر ما عظيم است و از خلائق و ملتيم اگر ايشان را بنحو نعم اجابت نيكند و اگر
 ترك ايشان ميكريم از غير باره بجاي سبزه و فرموده كه ما خازنان علم خدا و نديم و ما دايان اعترقيم و خدا
 اسلام بفتح كرد و با ختم خواهد نمود پس از ما ياموزيد كه با خند ايكه نبات را از دانه رويا نيزد و آدمير يار
 كه علم خدا كس را نيست الا ما را و از افغانا گوهر باره اوست كه سخن ما دشوار باشد و عروم انرا اسان
 فهم كنند احتمال ان نكنند مگر فرشته مقرب يا نبى مرسل يا بنده كه يارى سجاد تعال دل او را آتخا
 كرده باشد براسه ايمان و خلاص او و ان شاء الله و از كلمات اوست كه بخدا سوگند كه ما خازنان
 خدايم در آسمان و زمين و نيزه و نقره بل بر عالم او خازنيم كه علم حق ما داييم در صواعق و تكميل الايمان

اور وہ کہ امام باقر از حال شیخین رضی اللہ تعالیٰ عنہما سوال کردند گفت اسنے اقوالا ہما من ایشا کبریت
 ویا رسے خود فرارفتہ ام انکاہ شخصے از حضور مجلس گفت شیخہ زعم کردہ اند کہ روح و قولای شیخین از شما
 بسبیل تقیہ صادر میشود فرمود انما یجات الاحیاء ولا یجات الاموات فعل اللہ بہشام بن عبد الملک
 کذا وکذا مردم از زندگان سے ترسندہ از مردگان خدا سے تبارک و تعالیٰ بہشام بن عبد الملک
 چنین چنین کہ رواہ الدارقطنی فی الصلوٰۃ عن النبیان برداتی صحیحہ وارو شدہ کہ وقتیکہ رضی اللہ عنہ شہد پوچھیدہ
 شدہ بود علی رضی اللہ عنہ علیک یا عمرود عاکر و برو سے بعد از ان از امام باقر سید کہ اباجین نیست
 کہ صلوٰۃ بر غیر بنیامنی عنہ است گفت این چنین شنیدہ ام و برین کلام قابل اعتراض دارد است پس
 توجیہ ان باین طریق است کہ قتل است علی رضی اللہ عنہ قایل بعد م کراہت باشد و بقول رسول صلی اللہ
 علیہ وسلم کہ فرمود اللہم صل علی ابی ادنی عمل کردہ باشد
 اما کرامات و خوارق عادات از وی بسیار شدہ در شواہد النبوتہ و در حقہ الاجابہ و در حقہ البصافہ
 اور وہ کہ ابو بصیر کہ کفوف البصر بود گفتہ کہ روز سے مر باقر رضی اللہ عنہ گفتم کہ شما ذریت رسول اید فرمود
 کہ ار سے پرسیدم کہ رسول صلی اللہ علیہ وسلم دارت علم جمیع انبیاء بودہ جواب داد کہ ار سے گفتم کہ شما
 نیز میراث گذر فتہ اید علم پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم گفت ار سے گفتم شما را قدرت ان است کہ مردہ را
 زندہ گردانید و کور مادر زاد را بینا کردہ و کور سے و برص و غیرہ کید مردم را از انچہ در خانہا می خود
 بخورند و ذخیرہ سے نهند فرمود کہ ار سے باذن اللہ تعالیٰ بعد از ان فرمود کہ پیش نشین شمس است
 مبارک بر سر من فرود اور وہ گفت یا شائے چشم من بنیاشد چنانکہ کوٹہ وشت و آسمان من
 را دیدم بعد از ان دست بر روی من فرود اور و کمال خود باز گشتم فرمود کہ ازین دو حال کہ ام را
 میخواہے انرا کہ چشم تو بنیاشد و حساب تو بر خدا باشد و اگر خواہی کہ چشم تو نابینا باشد چھینا
 در بہشت در ای گفتم ان میخواہم کہ چند روز نابینا باشم و عجیب و در بہشت در ایم در شواہد اور وہ کہ
 فیض بن مطر گوید کہ بر ابو جعفر محمد بن علی رضی اللہ عنہما و آدم و نوحاستم کہ دیر از نماز شب در محل سوال
 کتم چون در آدم بے آنکہ سخن گویم فرمود کہ کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم یصلی علی الراجلین صلیا
 توجیہ یعنی بود رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم کہ نماز میگذازد بر راہلہ ہر سو کہ شہوچ میشد و آنرا بکلمہ
 است کہ جعفر بن محمد رضی اللہ عنہما گفتہ است کہ روز سے پدر من فرمود کہ از مدت عمر من پنج سال پیش

فغانه است چون دس و فغان یافت حساب کردیم راست ادب زیادت و نقصان و از آنجا نشست
 که محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه بر هشام بن عبد الملک بنکشت در آنوقت که تپاسه آن میکردند
 فرمود که والله این دار خراب کرده شود و الله که خاک این را از اینجا نقل کنند و الله که هر این سنگها
 بناسه ان ظاهرا شود چون هشام وفات یافت بفرموده و بعد بن هشام از خراب کرد و خاک را بر سر او برود
 چنانکه سنگها آن غایب شد چون برادر زید رضی الله عنه بر ابوبکر بنکشت فرمود که و الله این کوچه خروج کند و بر ابوبکر بنکشت
 و سه دیوار بر او اند و اینجا برود بر هر قصبه کنند و مانع بکشد که در مدینه قصیده شود مگر چون
 سر بر او در قصبه نیر او در و از آنجا نشست که جعفر بن محمد گفت که پدر من وصیت کرد که چون من
 بمیرم تو مرا غسل کن زیرا که امام را چنانکه نشوید دیگر گفت که برادر تو عبد الله زود با ششده دعوی
 امامت کند و مردم را بگوید و بگوید که عمر دس که تا ماه خواهد بود چون پدر من وفات کرد پدرم
 عبد الله دعوی امامت کرد و چون ان ترسید چنانکه پدرم گفته بود و از آنجا نشست که دیگر س
 گفته است که اجازت خواستم تا بر ابو جعفر رضی الله عنه در ایام گفتند تمیل کن که نزدیک دس
 جماعتی اند از انخوان تو چند ان بنیام که دو از ده مرد بیرون آمدند قبا ماسته تنگ و بر سر و موزه با
 سلام کردند و بنکشت شد بعد از ان من بر دس در آمدیم و گفتم انجا عت را که ان پیش تو بیرون آمدند
 بنی شاسم ایشان چه کسانی اند فرمود که این برادران شما اند از قوم جن پرسیدم که ایشان
 بر شما ظاهر میشوند فرمود که ار سس همچنانکه شما پیش ما سس آمد و از حلال و حرام پرسیدم ایشان
 بنی سس آمدند و سس پرسند و از آنجا نشست که دیگر سس گفته است که یا محمد بن علی رم میان که مدینه
 میر فقم دس بر بنی سوار بود من بر دراز گوشه ناگاه دیدم که گرگ از بالا سس که فرود آمد تا نزدیک
 محمد بن علی رم رسید و سس بنی خود نگاه داشت و گرگ دست خود بر پیش زین بغل نهاد و تا دس
 با دس سخن گفت و دس گوش میکرد پس با گرگ گفت برو که چنان کردم که میخواسته گرگ رفت
 و با من گفت میباشی که گرگ چه میگفت گفتم الله و رسول و این رسول اعلم یعنی خدا و رسول او
 پس رسول او را تا نزد فرمود که دس میگفت که حضرت مراد بن کوه در روزه سخت شده است عا
 کن تا خدا سس تعاس و بر اخلاصی در هر صبح تن را از شل من بر شیعیه تو مسلط نکرد اند من گفتم که عا
 کردم و از آنجا نشست که یک از سلف گوید که در مکر بودم استیاق محمد بن علی بن الحسین رضی الله عنه

بر من غالب مشرفا صدمه از براسه و سه بدر نیه رفتم در ان مشیکه بدیدم رسیدم مر باران و سرما
 سخت گرفت نم شب بود که بر سر است و سه رسیدم و در فکر بودم که همان ساعت در کوم بایم که تم تا با داد
 بیرون آید ناگاه اواز سه آمد که گفت اے جاریه از براسه فلان در را بکش اے که دیر است شب
 سرد و باران رسید است جاریه آمد و در را بکشاد من در آمدم و از آنجا انست که دیگر سه گوید
 بر سر اے و سه رفتم مراد ستور سه نداد و غیر مراد ستور سه داد بسیار اند و گین بجان خود رفتم
 و مر خواب منی آمد و در فکر شدم و با خود رفتم بکه از کردم اگر بجماعت مر جیه باز کردم ایشان چنین میگویی
 و اگر بقدریه باز کردم ایشان چنین میگویی باز اگر بجماعت مر جیه باز کردم ایشان چنین میگویی
 نیست و برین فکر بودم نا ناگه ناز با مراد گفتند ناگاه اواز آمد که سه در میگویی بد رفتم کیست گفت
 رسول محمد بن علی بن الحسین بیرون رفتم گفت اجماعت کن که ترا بچانه جامه پوشیدم و رفتم چون
 برو سه در آمدم گفت اے فلان نه بجماعت باز کردی بقدریه و نه بجماعت نه بجماعت نه بجماعت نه بجماعت
 انست که دیگر سه گفته است که از باقر مراد رسیدم که حاجی المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام
 بر خوار و سه خود را از من بگردانید سه بار تکرار از ان سوال کردم بار رسیدم گفت حق مومن بر
 خدا سه تعالی انست که اگر ان نخله را گوید که با بیاید چون در ان نخله اشاره کرد نظر کردم دیدم در
 حرکت آمد نا بیاید بسو سه و سه اشاره کرد که بجای سه خود قرار گیر که باین سخن آمدن ترا خواهم
 و از آنجا انست که دیگر سه گفته است که در خانه باقر رضی الله عنه رفتم و در بگو رفتم کینه سه بیرون آمد
 که پستان و سه در نماز خاستن بود دست بر سر پستان و سه زدم و گفتم که مولا سه خود
 را بگو سه که فلان بر در است اندرون خانه اواز داد که درون ای که مادر مباد ترا درون رفتم
 و گفتم که من بان پر سه میزد لیشیده بودم فرمود که راست میگویی اما اگر شما گمان سه برید که بان
 دیوار که پیش ابصار ما حجاب میشود چنانکه پیش ابصار شما است پس میان ما و شما چه فرق با شما
 زنار که دیگر چنین نکتی و از آنجا انست که دیگر سه گفته است که جبابه و الیه بر باقر مراد و آمد فرمود
 که چرا پیش مادر سه ای جبابه گفت که بر سه من مفید سه پیدا شده است که خاطر مراد مشغول
 سیدار و باقر مراد فرمود که از این شما بوی نمود دست مبارک بان فرود آورد سیاه شد پس فرمود که این بوی سیدار و
 دید که سه دی سیاه شده است و از آنجا انست که دیگر سه گفته است که قریب پنجاه تن بودیم در

رخ ناما گاه شخصے از کوفہ در آمد که کار و سے ان بوده است که دانه خرما می فروخته است و سے باقر فرم
 کرد که فلان کس در کوفہ چنین گمان دارد که با تو فرشته است ایست که کافر از مومن و شیعه ترا از حدیث
 تو جدا می سازد و ترابان شناسا سے گرداند باقر فرم از و سے پرسید که حرفه تو چیست گفت کند می فروزم
 فرمود که دروغ می گویی گفت گاه گاه جو نیز می فروشم و ششم فرمود که چنین نیست که می گویی بلکه حرفه تو نیست
 که دانه خرما می فروشی شخص گفت که ترابان که خبر کرد فرمود که فرشته است زبانه که مرا شناسا
 میگرداند همیشه من و عدد من و تو نخواهی مرد مگر بفیلان علت را و سے میگوید که چون بکوفہ باز فرم
 از احوال ان شخص پرسیدم گفته سہ روز است که و سے مرده است بهمان علت مرده بود که باقر فرم
 فرمود و بود از آنجا انست که دیگر سے گفته است که روز سے باقر فرم سوار شدند و من نیز با و سے سوار
 شدیم چون آمد سے بر قلم و دو شخص پیش آمدند باقر فرم فرمود که اینها از وان اند اینها را بکیر و حکم
 بنید غلامان و سے هر دو شخص را محکم بستند یکی از مقتدران خود را گفت باین کوہ بر اسے و بر بالای
 ان غاریست با بنجا در اسے هر چه با سے بیاران مقتدر رفت و دود جامه و ان پر از رخت آورد و یک
 جامه و ان دیگر از موضع دیگر بیرون آوردند باقر فرم فرمود که از صاحبان بن جامه و انهایکے حاضر است
 و یکے غائب چون بیدید بگشتم صاحب ان دو جامه و ان نخستین جامے را تمسک کرده بود و او
 ایشانرا عقاب میکرد باقر فرم فرمود که اینها را عقاب کننید و ان دو جامه و ان را بصاحب انما و اد
 فرمود تا زدن را قطع بید کرد و یکے از ایشان گفت ایچرا که قطع بید تو به من بر دست فرزند رسول
 صلی الله علیه و سلم واقع شد باقر فرم فرمود که دست بید تو به سبت سال پیش از تو به بهشت
 رفت و ان شخص سبت سال دیگر بزیست و بعد از سہ روز صاحب انجامه و ان دیگر آمد باقر فرم فرمود
 که در جامه و ان تو هزار دنیا را است از ان تو و هزار دنیا را از ان دیگر سے و از جامه ما چنین چنین و
 گفت اگر بدانی که نام صاحب ان چیست راست یا شد فرمود که نام او محمد بن عبد الرحمن بود
 مردی صالح است کثیر الصدقہ و کثیر الصلوٰۃ است و اکنون بیرون شهر است در انتظار تو ان شخص کفر
 بود گفت است با الله الذی لا اله الا هو و ان محمد عبده و رسولہ و سلمان شد و از آنجا انست که
 که ابو بھر را وایت کند که باقر فرم فرمود که من و سے را می شناسم که اگر بکنار دریا برسد ہم دواب
 بحر احمات و غلات ایشانرا بداند از ظاہر که از ان مراد نفس خود گرفته و الله اعلم و از آنجا انست

کہ دیگر سے گفتہ کہ باجماعتی بد بطن خانہ باقر رحمہ درایم و شنیدیم کہ کسے بلغت سر یاس نے چہرے بخواند
 باواز خوش و میگرد گمان برویم کہ مگر اہل کتاب چہرے بخواند چون درایم بچکس بنود گفتم شنیدیم
 کہ کسے بلغت سر یاس نے چہرے بخواند باواز خوش گفت مناجات فلان بنے ریاد کردم و خواندم
 مرا گریانید و از آنجملہ انست کہ دیگر سے گفتہ است کہ ابن عکاشہ اسد سے بر باقر رحمہ در آمد و فرزند
 و سے جعفر رحمہ پیش و سے ایستادہ بود ابن عکاشہ با باقر رحمہ گفت جعفر بن سن رسیدہ است
 کہ ویرازن ہی چرا ویرازن نمیدہے و پیش باقر رحمہ صرہ زر سہر ہمدادہ بود فرمود کہ ویرازن زودی
 از بربر بخاستہ خواہد آمد و در فلان موضع نزول خواہد کرد چون دیگر بار برو سے درایم فرمود کہ شمار انگفتہ
 بودم کہ تخاخی اہل مد آمدہ است بروید و یابن صرہ جاریہ را بخیر چون پیش نخاس رفت گفت ہر چہ دوستم
 فروختم مگر دو کتیک کہ ہر یکے از دیگر سے بہتر است گفتم بیرون آر تا بنیم ہر دورا بیرون آوردیکے را
 اختیار کردیم و گفتم کہ بچہ میفروشتے گفت کہ ہفتاد دینار گفتم کہ چہرے کم کن گفت کہ میچ کم نشکیم پس
 با گفتم کہ ہر چہ درین صرہ با شش دینے خرم و نمیدانیم کہ درین چہاں است و نزد یک نخاس مرد سے بود
 ابیض الراس واللحمہ گفت کہ صرہ را بکشاید و وزن کند نخاس گفت بکشاید کہ اگر یک جہ
 از ہفتاد دینار کم باشد نخواہم فروخت و دیگر بار آن پیر میانفر کرد کہ وزن کند صرہ را بکشایدیم
 و وزن کردیم ہفتاد دینار بود و سے زیادت و نقصان پس جاریہ را اگر نیم و بر باقر رحمہ در آوردیم و جعفر
 پیش و سے ایستادہ بود باقر رحمہ را از آنچہ گذشتہ بود خبر کردیم شکر خدا سے تعالے گفت پس انان
 جاریہ پر سید کہ نام تو چیست گفت حمیدہ فرمود کہ حمیدہ سے الدنا و محمودہ سے الاخرہ یعنی در دنیا و
 آخرت ستودہ پس گفت مرا خبر دہ کہ بکر سے یا ثیب گفت بکر فرمود کہ ابن چون بودہ است
 کہ بیج جاریہ از دست نخاسان سلامت نے جہد گفت ہر گاہ کہ ابن نخاس پیش من سے آمد و قصد
 من میکرد پیر سے ابیض الراس واللحمہ سے آمد و پراپانچہ تیز و از پیش من دور میکرد و اینصورت
 تکرار واقع شد پس باقر رحمہ جعفر را گفت بگیر ابن کینک را از وی متولد شود بخیر اہل الارض موسی بن جعفر
 و از آنجملہ انست کہ روزے در مدینہ باجماعتی نشستہ بود کہ ناگاہ سہر خود در پیش آغلند بعد از آن
 سہر را رود و گفت حال شما چون خواہد بود و تھے کہ مرد سے بمدینہ شہا آید با جہا ہزار مرد سے
 روز قتل کند مظلومان شمارا و از و سے بلا سے غلیم شنید کہ تو اینکہ دفع ان کیند و این در سال

اینده خواهد بود این خبر شنید و یقین برآید که آنچه گفته ام راست است البتہ اہل مدینہ سخن و سہ انفات
 نکردند و گفتند این خبر گزینہ ہر شد مگر نفع اندک و جو ہاشم خاصہ زیر کہ ایشان میدانستند کہ ہر چه
 و سہ بیگویند حق است چون سال دیگر آمد باقر ص و سایر بنو ہاشم بحال خود را گرفتند و از مدینہ بیرون رفتند
 و نافع بن الارزاق آمد و کرد آنچه فرمودہ بود پس اہل مدینہ گفتند بعد ازین ہر چه باقر ص گوید ازین تجاوز
 ننمایم کہ ایمان اہل بیت نبوۃ اند ہر گزینہ نگویند مگر حق و صدق و از انجلا است کہ دیگرے گفتہ است
 کہ باقر ص در مسجد رسول ص بود و در آن روز ہا کہ علی بن الحسین ص وفات کردہ بود ناگاہ داؤد بن سلیمان
 و منصور و دوانقہ در آمدند و او پیش باقر ص آمد و دوانقی جاسے دیگر بنشست باقر ص گفت کہ
 کہ دوانقہ چون پیش ما نیامد و او دغیرے گفت فرمود چندان بر نیاید کہ دوانقہ داسے
 امر خلق شود مالک شمرق و غریب گردد و در آن روز باقر ص و چندان گفتند کہ پیش از و سہ کتے نکرده
 داؤد بر خاست و از آباد دوانقہ گفت دوانقہ پیش و سہ آمد و گفت مرا چہ از آمدن پیش
 تو باز داشت مگر تعظیم و اجلال تو پس پرسید کہ ان چہ سخن بود کہ داؤد گفت فرمود کہ راست است
 و چنان خواهد شد دیگر پرسید کہ ملک ما پیش از ملک شما خواهد بود فرمود کہ ارے دیگر پرسید
 کہ بعد از من چہ یک از فرزندان من رسد فرمود ارے دیگر پرسید کہ مدت ملک ما بیشتر باشد
 یا مدت ملک تنے امید فرمود کہ مدت ملک شما درازتر باشد و ہر امید گیرند ملک ما کو دوکان شما
 و بان باز سہ کنند چنانکہ باگویی کنند اینست کہ آنچه از پدر من بمن رسیدہ است و چون ملک بدوانقہ
 رسید از قول باقر ص تعجب سے نمود و این قصہ در صداعتی نبرد کوراست و قرمانے در اخبار و دل و
 جاسے در شواہد النبوة و ردہ و حدیث بعضہم قال کنت بین مکہ و مدینہ فاذا انما بشی یلوح نارۃ و یخفی
 اخرے یخفی قریب نما ماتہ فاذا ہو غلام سہاسے او ثمانی سلم علی فردوت علیہ السلام فقلت
 من انت قال رجل عربی قلت ابن سے قال قرئت قلت ابن سے قال علوی ثم انت
 و جاسے گفتہ است کہ اول پرسیدم من این قال من المد فقلت اسے این قال الے
 المد فقلت ما زادک قال انتقوے فقلت من انت قال انارجل عربی قلت ابن سے
 قال انارجل قرئت قلت ابن سے قال انارجل ہاشمی فقلت ابن سے قال انارجل
 علوی ثم انت شد۔

فمنحن علی الخوص زواوہ	تزوود سعد وراوہ
فما قاز من ناز الایسا	وما خاب من جلینا زاوہ
وقرمانے دو شعر دیگر اور دہ	
فمن سذائل منا السور	ومن ساونا ساو میلادہ
ومن کان قاصبا حقنا	تجوم یقیمہ میساوہ

تم قال اما محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب ثم التفت فلم ارہ ففلا اور سے نزل
نے الارض ام سعد نے انساویئے کہ درمیان مکہ و مدینہ پووم کہ ناگاہ از دور
سیاہے بنود گا سہ ظاہر میشد وگا ہے نہان میگشت چون نزدیک رسیدیم دیدم کہ کود کے
ہفت سالہ بپشت سال بر من سلام گفت جواب دادم بعد از ان گفتم از کجای گفت از جانب حسدا
گفتم کجا پیر دے گفت بسوسے خدا گفت تو شہ تو چیست گفت ترس خدا پس گفتم کیستے تو گفت
من مردے عصبے ام گفتم پسر منے گفت من مردے قرشے ام گفتم پسر منے گفت من مردے
باشے ام گفتم پسر منے گفت من مردے علوی ام بعد از ان اشعار مذکورہ گفت بعد از ان گفت
کہ من محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب چون بسوسے او التفات نمودم ندیدم من اورا
نمید انم کہ باسمان بالاب شد یا بزین فرو رفت۔

اما حوالہ الخیار قال القزما فی اقبال الدولۃ کا مقتول بقائمۃ الدولۃ نقش خاتمہ رب لا تدلی فزاد من ثنی بالمد حسن
والجئے المومن وبالو جسے ذی المین بالحسین و احسن و نفع روضۃ الاحباب نقش خانم دے
الغزۃ لمد جمیعاً بود رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

حضرت محمد الصادق

در شواہر النبوة اور دہ کہ دے امام ششم است و کنیت و سے ابو عبد اللہ است و قبل ابو اسمعیل
ولد القاب اشہر بالصاوق و تاینج ابن خلکان لقب بالصاوق بعد ذلک مقالہ و سے تذکرۃ الاولیاء
للطائر کتبۃ ابو محمد بن علی ام فروہ است بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصديق رضی و داد ام
فروہ اما است بنت عبد الرحمن بن ابی بکر الصديق و تذکرۃ قال الصاوق نقد ولد نے ابو بکر
مرتب ولادت و سے در مدینہ بودہ است در سنہ ثمانین من الهجرة و قبل ثلث و ثمانین

نے یوم الاثنین ثلث عشر لیلتہ بقیۃ من شہر ربیع الاول وفات دسے پیر نور مدینہ بودہ است
 یوم الاثنین للنصف من رجب سند تکان دار تعین و ماکت و فی روضۃ الاحباب شوال سند
 مذکور گشتہ مدت حیات انجذاب شصت و پنج سال و بقولے اظہر شخصت و ہشت بودہ مدفن ہانوش
 گورستان بقیع است نزدیک قبر پر نور اباسے بزرگوار ابن امام عباسے مقام و در تلیح گزیدہ مسطور
 کہ بعیقہ علماء شیعہ انجذاب را منصور عباس سے نہ پر وادہ السلام علم و باید دانست کہ در بقیع بقیع
 و زیارت مشہور بقبر عباس در آن قبر قبر عباس عم نبی صلی اللہ علیہ وسلم و بقولے فاطمہ بنت رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 سلم و بقولے فاطمہ بنت اسد مادر امیر المومنین علی حسن ابن علی و امام زین العابدین و امام
 محمد باقر و امام جعفر صادق مدفون اندہ دورہ من قبر اکرمہ و اثر قدس علی قدرہ عند اللہ تعالیٰ
 اما من قبری فی الشواہد و از عظمای اہلبیت است و علماء ایشان حقے ان من کثرۃ علوۃ الغافلۃ
 علی قلبہ صارت العلوم تقصر الاقام عن الماحاطۃ بہا نقصان الیہ پر دسے عند قدس قبل ان کتاب
 الجفر الدی بالمغرب بوارثہ جو عبدالمومن ہوں کلامہم این کتاب جفر مشہور و شغل است بر علوم
 و اسرار ایشان و ذکر ان در کلام امام علی بن موسی الرضا صرح است انجا کہ گفت چون یون بر سر
 سند خویش ساخت الجفر و انجا معہ بدان علی خلاف تو کہ کان الصادق رم یقول علمنا غامر
 فرار و نکست فی القلوب و نفر فی الاسماع و ان عندنا الجفر الاحمر و الجفر الابیس و مصحف فاطمہ علیہا
 السلام و ان عندنا الجفر فیہما جمیع ما یحتاج الناس الیہ فسل عن تعبیر الکلام فقال اما الغابر معلم
 ما یکون و اما الزبور فالعلم بما کان و اما التکات فی القلوب فهو الاسام و اما النقر فی الاسماع فهو صوت الکلام
 علیہ السلام تسبیح کلامہم و انتری اتخا صم و اما الجفر الاحمر فو عادیہ سلاح رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
 و لمن یخرج حتی یقوم قائمنا اہل البیت و اما الجفر الابیس فو عادیہ تورۃ موسی و انجیل عیسی و زبور داود
 کتب اللہ الاوسے و اما مصحف فاطمہ علیہا السلام فیہ یكون من احادیث و اسامی کل من یملک اسے
 یوم القيمة و اما انجا معہ فهو کتاب بطور سبعون ذراعا ملاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خلق فیہ
 و خط علی ابن طالب رضی اللہ عنہم بیہ فیہ و الدجیع ما یحتاج الناس الیہ اسے یوم القيمة حقے ان
 فیہ ارش الحدیث و الجملہ و ان بعض ثقات اہل کتب کہ گشتہ است کہ شنیدم از جعفر بن محمد رم
 کہ میگفت سہونے قبل ان تنقذ و سنے فانه لا یجد تکم احد بعد سے پیش حدیثیہ و در روضۃ الاحباب

بالصداق صدوق فقیہ امام من السادات سنۃ ثمان واربعین و ستمیزان الزسیب
 جعفر بن محمد بن علی بن الحسین الهاشمی ابو عبد اللہ احد الاہل بیتہ الاعلام برصاوق کبیر الشان
 الخرج بہ البخاری سے قال یحیی بن سعید بن الدراج ابی ائمہ نے نفسی منہ شی و قال مصعب بن الدراج
 قال لم یرو ما لک عن جعفر بن محمد عن ابیہ العباس بن مصعب بن عباس کان مالک
 دی عن جعفر بن محمد عن ابیہ العباس بن مصعب بن عباس کان مالک
 سال یحیی بن سعید بن جعفر بن محمد قال لے لم تسانے عن حدیث جعفر قلت لا یریدہ فقال لے
 ان کان یحفظ حدیث ابیہ المسند و قال ابن معین ہو ثقہ ختم قال نجیح حفص بن غیاث اسے
 عبادان و ہو موضع رباط فاجتمع الیہ البصریون فقالوا لا تحذرنا عن ثلثہ اشعث ابن عبد الملک و عمر بن
 سعید و جعفر بن محمد فقال اما اشعث فهو کلم انا ترکہ کلم و اما عمر فانتم اعلم و اما جعفر فلو کنتم بالکوفہ لافدکم
 النعال المطرقة و روى عباس عن یحیی قال جعفر ثقہ مامون قال ابو حاتم ثقہ لا یسأل عن مثله
 فی ثلثہ یب النوادر جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ عنہ مذکور ہے فی المختصر فی قسم الصدقات
 و فی الشہادات و فی المذنب نے اخر صدقۃ التطوع و فی باب تفسیر الایمیر ہو الامام ابو عبد اللہ
 جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب رضی اللہ عنہم الهاشمی المدنی الصادق
 امہ ام فروة بنت القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق رضی اللہ عنہم و روى عن ابیہ القاسم
 بن محمد و نافع و عطاء و محمد بن المنکدر و النضر بن و روى عنہ محمد بن اسحاق و یحیی الانصاری
 و مالک و السفیانان و ابن جریر و شعبہ و یحیی القطان و اخرون و الفقہاء علی امامتہ و جلالتہ
 و سیادتہ قال عمر بن ابی المقدام کنت اذا نظرت اسے جعفر بن محمد علمت انہ من سادات النبیین
 قال البخاری نے تبار یحیی و لد جعفر سنۃ ثمانین و تو نے سنۃ ثمان واربعین و مایہ و فی خلافتہ
 التمدید للمحافظ صفی الدین نے ذکر جعفر بن محمد ہو الامام الصادق الدی نے احد الاعلام عن ابیہ و جدہ
 ابیہ امہ القاسم بن محمد و روى عنہ خلق لا یحصون منهم ابنہ موسی و شعبہ و السفیانان و مالک
 قال الشافعی و ابن معین و ابو حاتم ثقہ و ذکرہ الاولیا و فرید الدین عطار و روى است کہ اگر
 صفت او تنہا گویم بزبان و عبارت من راست نیاید کہ در جمیع علوم و اشعارات بے تکلف
 کمال بود و در جملہ شیخ بود و اعما و ہر بر سہ بود و مقتدا اسے مطلق بود و ہم ایہا شیخ

بود و ہم محمد یا نزا نام و ہم اہل ذوق را پیشرو بود و ہم اہل عشق را پیشوا ہم عباد را مقدم بود و ہم نہ ہا دریا
مکرم ہم صاحب تصنیف تحقیق بود و در لطافت تفسیر و سرائرتزل سبے نظیر بود۔

من اجمارہ و کلماتہ و وصیئہ

سے طبعات الشرائع سے کان رم یقول اربع لاینبی شریعت ان یا لعل منما قیامہ من مجلس لاینبیہ و خدمتہ بخصیصہ
و قیامہ علیہ وابتدوا و ان لہ ما یتبعہ و خدمتہ لمن یتعلم منہ و کان رضی اللہ عنہ یقول لایتم المعروف الا بکمال
خصال ان تصغرہ اذا ضغنتہ و تسترہ و تجلہ و ذلک لانک اذا صغرہ عظم و اذا سترہ اتمتہ و اذا تجلہ ہمتہ و کان
رم یقول اذا قیامت الدنیا علی الانسان اعطتہ محاسن فیہ و اذا دیرت عنہ سلبتہ محاسن نفسہ
و کان یقول اذا یلتک عن انیک ما کرہہ فاطلب لہ من عذر و احدا سے سبعین عذر آفاق لہم تجر عذر
فقل لعل لہ عذر الا عذرہ و قل علیہ الثوری رم فرای علیہ بیۃ من تخرق قال لہ انکم من بیت نبوہ تلمسون ہذا فقال
ما تر سے اذ غل پرک فاذا تکتہ مسج من شجر شترن ثم قال یا ثوری ار نے ماتحت جینک فوجدہ تکتہا قیہ صارت
من بیاض البیض فخل سفیان ثم قال یا ثور سے لانکثر الخول علینا یفرنا و تفکر و دخل علیہ ابو حنیفہ ثم
فقال یا اباضینہ بلنہ انک نقیس لا تفعل فان اول من قاس الیس و کان رم یقول اذا متم عن
سلم کلمتہ فاحملوہا علی حسن تجرد و حتی لا تجدوا لہا محلا فلوہ و انفسکم و کان رم یقول لا تاکلوا من عبت
ثم شبعتم و قال لرجل من قبیلۃ من سید نہہ القبیلۃ فقال الرجل لا تفعل و کنت سیدہم ما قلت اناد
کان یقول اذا ذنبت فاستغفر فانہای خطایا مطوقہ نے اعناق الرہاں قبل ان یلقوا و ان السلاک کل
السلاک الا صرار علیہا و کان رضی اللہ عنہ اذا احتلج اسے شی قال رب اہ انما محتلج اسے کذا فالیستہم دعاوہ
الا و ذلک اشئ عجیبہ موضوعا و کان رم یقول من استبطا رزقہ فلیکثر من الاستغفار و کان رم
یقول من اعجبہ شئ من اموالہ و اراد لقاوہ فلیقل ما شاہ و اللہ لا قوۃ الا باللہ و کان یلبس الخبثینۃ
القصیرۃ من الصوف علی جسدہ و الخلیۃ من الخمر علی ظاہرہ و یقول لم یسرنہ کفہ و الخمر کفہ فما کان لہ
اخیفناہ و باکان لکم بدیناہ و کان رضی اللہ عنہ یقول اوحی اللہ الی الدنیان اخذ سے من خدمتی
و ایسے من خدمک و کان یقول الفقہاء و علماء الرسل نالہم یا ثور اب السلاطین و کان یقول اللهم
ازرتنی مواساۃ من فرت علیہ رزقک و کلنا انانیہ من فضلک رضی اللہ تعالیٰ عنہ
در روضۃ الصفاد و روضۃ الاحباب اور دہ کہ سفیان ثوری گوید کہ از ابو عبد اللہ جعفر بن محمد الصادق

التماس کروم کہ مرا وصیت کن تا بجا فطرت ان قیام نمایم شاید کہ بواسطہ ان از عنایت الہی منتفع کروم
 نفقہ اسے سفیان دروغ گوئی را مدت نیست و حضور را راحت نے دید خوبے را نیز سکے
 و سیاست نے و ملوک و سلاطین را اخوت نے کفتم اسے فرزند رسول خدا زیادہ کن فرمود کہ نفس
 خود را از محارم حضرت الہی باز دار تا عابد باشی و با پنجہ خداوند جل ذکرہ نصیب تو کند راضی باشی یا بصفت
 طاعت صفت باشی و بر حسن مجاورت خلق اقدام نماے تا فرین برینیت اسلام گروے و با بیج فایزے
 مصاحبت مکرین تا با ترکاب گناہ مبتلا نہ کر دے کفتم زیادہ کن اسے نور دیدہ رسول خدا و ای تہنید
 رہنما فرمود اسے سفیان ہر کہ غنئے خواہد بے عشرت و ہمتیہ جو بد بے سلطنت باید کہ بیرون آید از دولت
 مصیبت کفتم زیادہ از بن خواہم گفت مصاحبت نمودن یا ہمیشین بدخروج از جادہ سلامت است
 و محالست نمودن بابے با کمال استلزام تمت و ملامت و عدم محافظت سان موجب شامت
 و ذمات باشد و در وقتہ الصفا آوردہ کہ روزے امام حق ناطق جعفر صادق نششہ بود بر زمین
 ویار خویش و فقیر اجاسے دادہ و رشتاے ابن حال از تو گدایان کی مجلس و سے در اند شخص
 را در مقابل بنفشند و رجوت تو گمراے نمود را بران داشت کہ از انجمنہ کلماتے شکایت امیر بنیاد
 کرد امام فرمود کہ اسے فلان ابن فقیران سرداران و لشکر کشان حضرت بادشاہ علی الاطلاق اند
 و بیج پیج تھا شد کہ رعایا در مقام خدمت باشند و در مقابل امرائے خویش برانوے ادب
 بنشینند و کنے اخبار الدول للفرمانی بن کلامہ سفیان الشورے یا سفیان اذانم و المد علیک نیعتہ و
 اجبت بقاء ما فاکثر من الحمد و اشکر علیہا فان المد عزوجل قلی کنیا ہا من زینین شکر تم لازیدکم
 و اذا استجبت الرزق فاکثر من الاستغفار فان المد تعالیٰ یقول استغفر وارکبکم ان کان عقیار
 یرسل السماء علیکم سداً الایہ و اذا خرک امر من السلطان او غیرہ فاکثر من قول لا حول ولا قوۃ الا باللہ
 فانہا منضاج الفج و کثر من کنوا الحنبۃ یعنی ای سفیان ہر گاہ انعام کند مرا خدا سے تعالیٰ نیعتے و دوت
 داری بقاء انرا پس بسیار کن ثنا و شکر برا و چرا کہ المد تعالیٰ فرمودہ اگر شکر کنی ہر اتیہ زیادہ کنم
 و شمار او ہر گاہ درنگے کند رزق تو پس بسیار کن استغفار چرا کہ المد تعالیٰ بے گفتمہ طلب امر بنش
 کیند از روزگار خود بد رسنیکہ او بسیار از زندہ است میفرستد آسمان بر شما یارندہ اسے آخرہ
 و ہر گاہ تمکین شوے بر اسے امرے از جانب سلطان یا غیر ان پس بسیار بگو لا حول ولا قوۃ الا

چرا کہ این کلید کشاوی است و جوهر نیست از جوهر خشت و کان رضی اللہ عنہ بقول لا یتلم العرفون
 الا بکلمات تجملہ و تصغیرہ و سترہ یعنی امر بالمعروف تمام نمیشود مگر بسبب خیر طبعی بآن نور دشمنان آن را
 و سخته داشتن آنرا و فی اخبار الدول للقرائے و رد سے ان موقع الذباب علی وجه المتصور مراد
 بکلمات ذہ عادتے انجیرہ فضل علیہ تلک اساعہ جعفر بن محمد الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ فقال یا
 ابا عبد اللہ خلق اللہ الذباب فقال لیلید بہ ابجائزہ غسک المتصور یعنی واقع شد مگس بر روی
 منصور عباسی بار بار و ہر بار کہ میرزا باز اعادہ میکرد تا آنکہ بہ ہم شد منصور پس در بار ہر جوسے و داد
 امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ گفت اسے ابو عبد اللہ چرا پیدا کرد خدا سے تعالیٰ مگس را پس گفت صادق
 رہتا تا آنکہ ذلیل کند بآن ظالم را پس خاموش شد منصور و روی انہ قال لولہ تا قدر اذ اکتبت
 رقتہ او کتایا نے حاجتہ و اردت ان یخرج اللہ حاجک فاکتب فی راس الرقعة یقلع غیرہ بدید
 بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ الصابین الخج ما کبر ہون والرزق من حیث لا یحسبون حملنا اللہ
 وایاکم من الذین لا خوف علیکم ولا ہم یخزنون قال تا قدر فکنت افضل ذلک تقضی حاجتی یعنی گفت ہم ہر
 بنفلام خود کو تا قدر نام داشت کہ ہر گاہ کہ نبوی سے تم باخیلے و حاجت خواہی کروا کند خدا ہی تعالیٰ حاجت تر ہمیں
 نبویس در سر رقتہ یقلع بے سیاهی۔
 بسم اللہ الرحمن الرحیم وعد اللہ اسے یخزنون گفت تا قدر بودم من کہ میکروم آنرا پس و دایم حاجت
 من و فی تاریخ ابن خلکان و کان المنصور ادا استخاضہ اسے العراق معہ عند سیرہ من المدینہ
 فاستغفاه من ذلک فلم یعنفہ فاستاذن فی المقام بعدہ ایا ما یصلح امور محلہ فابے علیہ فقال لہ
 جعفر الصادق علیہ السلام سمعت ابے یحدث عن ابیہ عن جبرہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 ان الرجل لیتی اکلہ و یقضی اجلہ فلیصل رحمہ فیزاد فی عمرہ قال تا بعد سمعت ذلک عن ابیک
 عن جبرک عن رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال اللهم تم فاعفاه من الشیء واقره بالمدینہ و اجازہ
 و وصل یعنی بود منصور کہ ارادہ نمود کہ حاضر کند جعفر صادق را بسوے عراق ہمراہ خود وقت رفتن ادا
 مدینہ پس استغفانمود از ان میں عفو نکرد اورا پس طلب اذن کرد کہ بگذرد اورا در مقام چند روز
 بعد ان تا اصلاح کار ہائے خانہ خود نماید پس انکار کرد منصور پس گفت جعفر صادق علیہ السلام کہ شنیدم
 از پدر خود کہ حدیث میکرد از پدر خود از جبرہ خود از رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم بدستیکہ موباتی کند

خوش خود را و متعنی کند اجل خود را پس گو که صلوات رحم نماید خود را پس زیاده کشد و در خود گفت منصور گویند
 به پروردگار هر چه تو شنیدی که از او آید تو از خود تو از رسول الله صلی الله علیه و سلم گفت با خبر آیا
 از پی من معاف کرد و از صاحب فرست و برقرار داشت و در دنیا و اجازت داد و او را و صلوات رحم کرد و او را
 و حکایت کشا جرم نه کتاب المصنف و المطاردان جعفر المذکور سال ابا حنیفه فقال علیه السلام ما تقول في
 محرم كسر با عیته طی فقال یا ابن رسول الله ما علم با فیه فقال لا انت تتباهی ولا تعلم ان انبیای لا یكون
 رباً عیته و هو شیء ابدی یعنی حکایت کرد که کشا جرم در کتاب مصنف که امام جعفر صادق سوال کرد و ابا
 حنیفه را پس گفت علیه السلام چه میگوئی در محرم که شکست و ندان رابعیه او را پس گفت ابو حنیفه
 یا ابن رسول الله نیدانم پس گفت جعفر تفاخر میکنی و نیدانستی که او را ندان رابعی نبی باشد و
 تنی نبی باشد حکایت القاضی ابو علی الحسن بن ابی القاسم الثوری فی کتاب الفرج بعد الشدة عن
 یونس عن ابی یعقوب قال حدثنی جعفر بن محمد بن یونس فی فی قال لائل الیهم قال عبد الله بن حمزة
 اسمه المصور من المدينة علم ترک احدی منی محمد بنی فدمنا الکوفه فمکشت شهراً فتوقع القتل ثم خرج الینا
 الی جماع الحجاب فقال ابن هواء العلویة و خلاصه علی امیر المومنین جلیب منکم قد خلعت انا و الحسن
 بن زید فلما صرت من یدیه قال س انت الذی تعلم الغیب فقلت لا تعلم الغیب الا الله جل ثناؤه قال
 انت الذی یحیی البیوت و لا یخرج قلت البیوت یحیی یا امیر المومنین الخراج قال اندرون لا و عو کم قات لائل
 اما و عو کم لان اهدم رباعی و عو فیکم و اهل غیابکم و انزلکم الیهم فیکم عبد من اهل الحجاز و اهل العراق فقلت
 یا امیر المومنین سلیمان عقی شکردان ایو با ایله فیه و ان یوسف ظلم نفسه و انت من کک النسل قال
 فیه سم قال اعد علی فاعدت فقال شمسک فلیکن زعم القوم قد عفوت عنکم و و هیبت لکم خرج حدیثی
 الحدیث الذی حدیثی عن ابی بکر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم فقلت حدیثی ابی عن
 ابی بکر عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قال صلی الله علیه و سلم نعم الدیار و لعل الامار و کثر الامار و ان کانوا
 کفارا فقال لیس هذا فقلت حدیثی ابی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم قال الرحم مخلقة
 بالرحمة بنیاد و الرحم من و صلی الله علیه و سلم ان قال صلی الله علیه و سلم نعم الدیار و لعل الامار و کثر الامار و ان کانوا
 علیه و سلم قال الرحم سجیة من الرحمن قال الله تعالی خلقنا الرحم و شفقت لهما اسمای
 فمن و صلی الله علیه و سلم ان قال لیس هذا فقلت حدیثی ابی عن رسول الله صلی الله علیه و سلم ان قال

فصل در اخبار امام محمد باقر علیه السلام منبذی از کلمات او فی مطالب اهل
 الامام کمال الدین الشافعی علی جابر جمعی گفت جابر گفت مرا محمد باقر روزی ای جابر بن
 مشغول قدم گفتم چیست شغل قلب تو گفت ای جابر کسی که دخل شد و قلب او بیخ
 دین خدا مشغول اند گرداند او را غیر او ای جابر هیچ میدانی که دنیا چیست نیست
 آن مگر مرکبی که سواری می کند برو و پارچه کمی پوشد آنرا دوزخی که عاشق او شده است
 ای جابر مومن بر قیاس دنیا اطمینان ندارد و از خوف آخرت مامون نباشد و از
 ذکر خدا غافل نماند آنچه شنیده است از گوش خود از اخبار حقنه و نابینا نگردد از خود خدا
 آنچه دیده است بچشم خود از زینت آن پس رسیده اند بنواب برابر برشتیکه اهل تقوی
 بکترین مردمانند از راه مونت و اکثر اند براسه شما از راه مونت اگر فراموش کنی
 تو یاد کنند ترا و اگر یاد کنی تو اعانت کنند ترا بسکه گویانند براسه حق خدا
 بسکه قائم کنند گامند امر خدا را پس بساز دنیا را که وارو شدی تو در اینجا و رفتی
 از اینجا یا مانند ما که رسیدی تو در خواب و چون بیدار شدی نیست با تو چیزی که
 از آن نگاه دار خداست تعالی را در چیزیکه طلب رعایت تو کند و درین خدا حکمت او
 و گفت علی السلام که غنا و غرت حلال می کند و طلب مومن پس چون سیدند
 در مکان توکل و طاعت در آنجا و گفت زید بن ثیمه که گفت امامانست که عفت
 می رسد مومن و غیر مومن را و نه رسد ذاکر را و روایت کرد همی از امام باقر
 گفت که شنیدم که می گفت پس خوراک دور باشی از سستی و تنگدلی
 که اینها طلب بهر شر اند اگر تو سستی کنی از ادای حق بادانی و اگر تنگدلی
 شوای بر حق صبر نتوانی کرد گفت اعلی مواعی ابی جعفر که برآمد با امام با
 برای حج پس چون داخل مسجد شد دید بسوی مسجد پس بگریست تا آنکه بلند
 شد و از گریه او پس گفتم پدر و مادرم خداست تو با مردمان می بیند بسوی تو

این حدیث از کتاب
 جامع اللمعه
 ج ۱ ص ۱۱۲
 نقل شده است

گفتم حدیث کرد پدر من از پدر ان خود از رسول الله صلی الله علیه وسلم که گفت رسول خدا بر ستمیکه باو شایه
بود از پادشاهان که باقی بود از عمر و سه سال پس او صلح رحم نمود پس گردانید از سجد سی سال عمر او گذشت حدیث
است که ستم از که ادم ملک دوست تراست نزد شما پس سوگند بخند که هر این صله رحم کنم هر روز گفتم در بین
پس مراجعت کردم باو کفایت کرد ما را الله تعالی محنت او بود بعضی دعا سے او علیه السلام و قیامیکه
داخل شد بر من و اللهم بک استنصیح اے آخره وعن بعض اصحاب جعفر قال دخلت علی جعفر و موسی بن
یدیه جو یوصیه بنده او صیبه و کان محافظت منها قال یا بنی احفظ و صیبه و امل مقامه فانک ان
حفظتما تعیش سیدا و نموت سیدا یا بنی ان من قنع بما قسم الله استغنی عن مدینه اے یدیه و
فقیرا و من لم یرض بما قسم الله له اتهم الله من قضاة و من استصغرت له نفسه ستم قیامیکه غیره و من کان
کذلک ملک و من کشف حجاب غیره انکشف عورات بیته و من سل سیف یجی قتل به و من احتقر لاجیه
بیرا وقع فیما و من دخل بیضا و حقرو من خالط العلماء و قرو من دخل مدخل السوء اتهم یا بنی قال الحق
لک و علیک و یا ک و الیمیته فانما تورع استخفافا فی قلوب الرجال یا بنی او اطلبیت ایچو و علیک و شایه
اشهر من ان یذکر یعنی روایت است از بعض اصحاب جعفر گفت داخل شدیم جعفر و موسی و رب روی او بود و وصیت
میکرد او را ابن وصیت و بودم من که باو داشتم بعضی از ان گفت اے پسر من یا و کن وصیت مرا و
قبول کن سخن مرا اگر تو ایچو از انز که کنی سید و پیر سید اے پسر من انکسکه قناعت کردی پنج
قسمت کرده است او را خدا خفته شد و انکسکه بکت و چشم خود بر دست غیر خود بفرست و هر کسکه از من
میست بدانچه قسمت کرده است الله تعالی بر اے او تهمت نهاد بر خدا و قضا سے او هر کسکه حقیر
و دلیل کرد نفس خود را تعظیم نمود غیر او را و کسکه انچنان کرد مالک شد و کسکه کشف کرد پرده دیگر بر
منکشف شود پرده خانه او و کسکه تیغ بغاوت کشید از کشته شد بان و کسکه چاه
کنند بر اے برادر خود از خود بنیقتد بدان چاه و کسکه داخل شد با احمقان بنی دوسته
نماید با احمقان و جاهلان حقیر شود و کسکه دوسته نماید با علما مغرور شود و کسکه داخل
بردارد متهم شود اے پسر گفتن حق بر اے تو واجب است بر تو و باید که دور باشی از
غماز سے چسب که میکند تقسیم عداوت و رول مردمان اے پسر من هرگاه طلب
کنی جو در پس مضر شود ترا و عطا بر تو مکرر الا و لیا ادرده که داود طامی علیه الرحمة و پیش صادق روم

آمد و گفت ای پسر رسول خدا مرا پند سے بردہ کہ دلم سیاہ شدہ است گفت یا اباسلیمان تو زماہ زمانہ ترا
 بہ پند من چہ حاجت است گفت لے فرزند پیغمبر خدا شمارا برہمہ فضل است و پند و اذن تو برہمہ واجب است
 گفت یا اباسلیمان من ازین میترسم کہ بقیامت جد من در من دست زند کہ چہ حاجت متابعت من نگذازد
 اینکار بہ نسب صحیح نیست زیرا کہ بجا ملہ شایستہ است در حضرت حق تعالی داود و بکر نیست و گفت ہا
 خدا یا انکہ چون طبیعت او از آب بیوت است و ترکیب طبیعت او از اہل برہان و حجت و حدش بول
 خدا است و مادرش قبول او بدین حیران است داود کہ باشد کہ بجا ملہ خود معجب شود و روزے
 نشسته بود یا مولا ہا سے خود گفت بایکد تابعت کنیم و عہد بندیم کہ مرکز ما بقیامت رستگار سے باید
 ہمہ را شفاعت کند ایشان گفتند یا ابن رسول اللہ ترا شفاعت ما چہ احتیاج است کہ جد تو شیخ جلیل القدر
 است صادق گفت من بدین افعال خود شرم دارم کہ بقیامت در روزے جد خود بنگرم و نقلست کہ
 چون جعفر صادق خلوت گرفت و بیرون نیامد سفیان ثوری رحمۃ اللہ علیہ در پیش وے آمد و گفت یا ابن
 رسول اللہ در مان از نقایس تو محروم مانده اند چہ اعزالت گرفتہ صادق گفت کہ اکنون را سے چنین دارم
 و این دو بیت بخواند

والبس بن مخایل وارب	ذہب الوفا و ذہاب نفس لکد ارب
و قلوبہم محشوة بعقارب	یفشون بنہم المودة والوفا

نقل است کہ جعفر صادق را دیدند کہ جامہ زرین گرانیایہ پوشیدہ بود و گفتند یا ابن رسول اللہ بس ہذا
 بیک پیٹہ این پوشاک خاندان تو نیست و ست آنکس را بگرفت و در استہین کشیدہ پلاسی پوشیدہ بود
 کہ دست را میخراشید گفت ہذا الخ و ہذا الخ یعنی زرین براے خلق است و پلاس برای خدا است
 نقلست کہ صادق از ابو حنیفہ رحمۃ اللہ علیہ پرسید کہ عاقل کیست گفت انکہ تیر کند میان خیر و شر صادق
 گفت بہایم تیر تواند کرد میان انکہ او را نوازند یا زند او حنیفہ گفت نزدیک شما عاقل کیست گفت انکہ تیر
 کند در میان دو خیر و دو شر تا از دو خیر بخیرین اختیار کند و از دو شر شریشترین برگزیدہ نقلست کہ صادق را
 گفتند ہمہ ہنر نادر سے زہادت و کرم باطن و قرۃ العین خاندانے اما بس شکر سے گفت من شکر نیم
 لیکن مرا کہ بانی ہست کہ چون از سر کہ خود بر خاستم کہ بانی او بیاید بجایے کہ من نشست بکہ خود کہ نشاید
 کردن انکہ بانی او کہ شاید کردن نقلست کہ ہمیان زر از کسے برودہ بودند آنکس در صادق ادبخت کہ تو

ہر وہ اور انشا خدا صاوق گفت چند بود گفت نہار و نیار اور انجانہ ہر وہ ہر و نیارش واد بعد از ان مرد
 ز ز خود را جاسے دیگر یافت ز صاوق را باز بر و گفت من غلط کردہ بودم صاوق گفت ما ہر چہ وادیم با یکدیگر
 بعد از ان از یکے پرسید کہ او کیست گفتہ صاوق رضی اللہ عنہ مروان بن جمل شد و برفت کہے پیش
 صاوق آمد و گفت خدا بمن نامے گفت آخر تو نشیند کہ موسے را گفتند من ترانے یعنی ہر امینہ بنینے
 را گفت ارے اما ابن ملت ملت موسے است کہ یکے فرما یسکاند کہ اسے قبلے ربے یعنی دید دل
 من رب مرا دیگرے نعرہ میزد کہ اعبدہ را بولم ارہ یعنی عبادت میکنم پروردگار خود را نمے بنیم اورا صاوق
 گفت اورا بہ بندید و در جلد اندازید بہ بستند و در جلد انداختند اب اورا فرو برد و باز بر انداخت گفت
 با ابن رسول اللہ الغیاث الغیاث صاوق گفت لے اب فردیرش فرو برد و دیگر برد اورا چند کرت
 بہینین فروسے برد و برسے اورا و نپاہ بصاوق سے اورا و تا ز ہمد در مان چون در جلد غرق شد
 اسید از خلق منقطع کرد این نوبت کہ اسید را بر انداخت گفت الہی الغیاث الغیاث صاوق گفت
 اورا بیا ید بریا و در زندسا سنے بگا شستہ تا بقرار آمد پس گفت حق تعالیٰ را دیدے گفت تا دست
 و خلق میزدیم حجاب میزد و چون بیکے نپاہ برد و مردم و مضطر شدم روز در روز ان دلم کشادہ شد انجا
 فرونگریستم بدیدم تا مضطر از نبود ان نبود کہ ام من بحیب المضطر اوادعاہ صاوق گفت تا صاوق را بچو اند
 کاوب بودی اکنون ان روز نہرا نگاہ سے دار و گفت ہر کہ گوید خدا سے بر خیر است یا ز خیر است او کا فر
 بود و گفت ہر ان معصیت کہ اول او ترس بود و آخر او عذر بندہ را بحق نزدیک گرداند و ہر ان طاعت
 کہ اول ان امن بود و آخر عیب ان طاعت بندہ را از خدا یا ز دار و مطیع با عجب عاصی است و عاصی
 با عذر مطیع از سے پرسیدند کہ در ویش صابر فاضلتر یا تو نگرش کہ گفت در ویش صابر کہ تو انگر اول
 با کیسہ بود و در ویش را با خدا سے تعالیٰ و گفت عبادت خیر تو بہ را است نیاید کہ خدا سے تعالیٰ
 تو بہ را مقدم گردانیدہ بر عبادت کا قال اللہ تعالیٰ التائبون العابدون و گفت ذکر تو بہ در وقت ذکر
 خدا سے تعالیٰ غافل ماند نہرا از ذکر خدا سے تعالیٰ و خدا را بحقیقت یاد کردن ان بود کہ فراموش
 کند و جنب خدا سے تعالیٰ جملہ اشیا را از بہت انکہ خدا اورا عواض بود از جملہ اشیا و گفت در سنے
 اب و حقیق بر حتمہ من بشاء خاص گرداند بر حمت خویش ہر کران خواہد واسطہ و علل و اسباب از میان
 برداشتہ است تا ہمانکہ کہ عطا محض است و گفت مومن است کہ ایستادہ ست یا نفس نیش و عارت

انت که او ایستاده باشد و در پیش و گفت هر که چاه کند نفس بر نفس برسد بکرات خداوند
 هر که چاه کند نفس بر نفس برسد بکرات خداوند گفت الهام از او صاف مقبول است و
 استدلال ساختن که بے الهام بود از علامت زندگان است و گفت مگر خداست تعالی
 در بند و نهان تراست از رفتن مورچه بر سنگ سیاه در شب تاریک و گفت عشق الهی هم
 است و نه محمود و گفت سر معاینه مرا نگاه مسلم شد که رقم دیوانگی بر من کشیدند و
 و گفت از یکبختی مردیکه انت که خشم او خردمند است و گفت از صحبت پنج کس خرد کن یک
 از دروغ گوی که همیشه یا دے در غرور باشی و دو هم حق که هر چند سود تو خواهد زیان تو بود
 و ندانم سپویم خیل که بهترین و قتی از تو بود چهارم بدول که در وقت حاجت ترا ضایع گذاردیم
 فاسق که ترا بیک لقمه بفرستد و بکتر لقمه طع کند و گفت حق تعالی را دنیا بهشت است
 و دوزخ بهشت عافیت است و دوزخ بلا عافیت بهشت است که کار خود بخند
 بگذاری و دوزخ آنکه کار خود بنفش خویش باز گذارے و گفت من کم مین پسترم و مفرد
 و گفت اگر صحبت اعدا مضر بودے اولیا را اسید را مضر بودے از رفوع و اگر صحبت
 اولیا نافع بودے اعدا را منفعت بودے زن لوط را وزن فوج را و لیکن بیش از قبضه و بسط
 بود و در تحفه اثنا عشریه آورده که از رئیس الفقهاء اهل سنت ابو حنیفه کوفی مرویست
 که گفت قلت لابی عبد الله جعفر بن محمد الصادق یا ابن رسول الله اهل فوض الصدق الامری
 البس او فقال الصداجل من ان یفوض الی یوینہ اسے العباد فقلت بل جبریم علیه ذلک
 فقال بین بین لا جبر ولا تفویض ولا کره و لا سلیطینے ایا حواله کرده است خدا کار بسوی بندگان
 پس گفت خدا بزرگتر است از آنکه حواله کند ربوبیت بسوی بندگان پس گفتیم ایا مجبور کرده است ایشان را
 بران کار پس گفت خدا عادل تر است از آنکه مجبور کند ایشان را بران کار پس گفتیم این چگونه است گفت
 بین بین است نه زبردستی است و نه حواله نه اختیار است و نه خواسته است و نه برگیخته است
 نه بامل سنت و جماعت برین قول است فی قلبی و فی حیاه ایحوان الکبر للقاضی و میرفت ذکر النبی قال بن شبر
 و قلت انا و ابو حنیفه علی جعفر الصادق فقلت له یا رجل من فقهاء العراق فقال لعلي الذي يقضی اندین
 ابو النعمان بن ثابت و كنت لا اعرف اسمك فقلت انا فقال ابو حنیفه نعم هو انا ذاك اعلمك

اند فقال اتق الله ولا تقس الدين بنفسك فان اول من قاسه براهه ابليس حيث قال انا خير مما تخطوا
 في قیاسه وفضل فقال لا تقس بان تقیس راسک من حبسک قال لا ثم قال لا بائذا خبری لم یصل الملوحة
 في العینین والمرارة في الاذنین والماء في الالعت والعدو بیه في الشفتین فقال لا ادری فقال جعفر
 ان السیر حل ذلک منا علی عباده لان العینین شتان لعم الحال ذلک وماراة الاذنین للموام فلو لم تمر الاکلتما والشیخ
 لا شفتین شاق الیچ الطیب والروی فلو لا الماء فیہا لم شیخا والشفتین للظوم فلو لا العدو بین فیہا لما
 حصل الذوق بہا ثم قال لیا بئذا خبری عن کلثة اولہا شرک وخر بایمان فقال لا ادری فقال ہی
 لاله الا انہ ثم قال لا خبری فی الامرین اعظم القتل او الزنا فقال ابو حنیفہ القتل قال فلم ان السیر
 فی القتل شایدین ولم یقیل فی الزنا قل من اربعة فسکت فقال لا جعفر ای الامرین افضل الصوم و
 الصلوة فقال ابو حنیفہ الصلوة افضل قال فلم فان السیر جب علی الکالیض فصار الصوم واستقر عثمان
 الصلوة فسکت ثم قال یا بئذا اتق الله ولا تقس فی الدین برباک فانما نقت غدا بین یدی الله وقول
 قال السیر قال رسولہ وقول انت واصحابک تشفنا ورائنا وبقیل السیرنا ویکم یا شفاء یعنی گفت این
 شیرہ داخل شد من و ابو حنیفہ بر جعفر ضاوق رم پس گفتم این شخص یکے از قتما سے عراق است
 پس گفت شاید نکس است این کہ قیاس میکند دین را برای خود یا این نعمان بن ثابت است
 و بود من کہ نمیدانستم نام او را پس خاموش گشتم پس گفت ابو حنیفہ ارے نعم نعمان صلاحیت و ہل السیر
 تو را پس گفت تبرس از خدا و قیاس کن دین را برای خود بد رستی کہ اول کسی کہ قیاس کرد براس
 خود ابلیس بود کہ گفت من بہترم پس خطا کرد و قیاس خود و گمراہ شد پس گفت او را یا پسند میکنی
 بایکہ قیاس کنی بر خود را از جبر خود گفت نہ پس گفت او را ما خبر دہ چرا الله تعالی ساخت ملوحتہ را و دور
 چشم و تلخی درد و گوش و اب و رینے و شیرینے درد و لب پس گفت منیدانم پس گفت جعفر بد رستی کہ
 الله تعالی نہادہ است منت بر بزرگان خود چرا کہ دو چشم از گوشت نہزم است اگر نہ بودی ملوحتہ و نہ
 کہ رختہ شد سے و دو گوش بر اسے شدت الارض پس اگر نہ بود تلخی دران بخورندی و دودینی
 برای شمعیدن بوسے خوش و بوسے بپس اگر نہ بودے اب دران نہ شمدہ شدے و دو لب برای
 طعام پس اگر نہ بودے شیرینی در میان انہا ہریشہ حاصل نمیشد لذت بانہا پس گفت خبر دہ مرا از کلہ
 کہ اول ان شرک است و انرا ان یا ان پس گفت ابو حنیفہ منیدانم پس گفت ان لاله الا الله است

پس گفت صادق خبر ده مرا از دوا که مرا مگر امام عظیم است قتل یا زنا پس گفت ابو حنیفه که قتل عظیم است
 پس گفت صادق پس چرا الله تعالی قبول کرد و قتل دو شاهد و برائے زنا قبول نمیکنند کمتر
 از چهار پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت امام جعفر از دوا که مرا مگر امام فضل است صوم یا صلاوة پس
 گفت ابو حنیفه که صلاوة افضل است پس گفت صادق که چرا الله تعالی واجب ساخت جابض
 قضای صوم و ساقط کرد قضای صلاوة پس خاموش شد ابو حنیفه پس گفت صادق یعنی مرد
 تیرس از خداست تعالی و مگر در دین برای خود پس بدرستی که من ایستاده شوم فردا پیش خداست
 و گویم گفته است خدا تعالی و گفته است رسول خدا و گوئی تو و یاران تو همچنین دیدیم و فهمیدیم
 و بکنند الله تعالی با دشمنان آنچه که خواهد و صاحب کتاب التزید نے مسائل الثقلین از مضمرات نقل نموده
 که امام محمد باقر از ابو حنیفه پرسید که شنیدم تو در مسائل دینی بقیاس عمل میکنی گفت
 ابو حنیفه که یا ابن رسول الله از تو سه سوال دارم گفت ان که امام است گفت زن مورد
 مراجع است یا مرد گفت که مرد بعد از ان گفت منی زیاده ناپاک است یا بول گفت بول
 گفت صوم افضل است یا صلاوة گفت صلاوة گفت اگر من بقیاس عمل نموده بایست
 که زنا نزد او حصه دادم و بعد بول غسل کردم زنا نزد او بقضای صلاوة فرموده حال
 آنکه این چنین نمیکنم پس مذہب من منبہ بر کتاب و سنت است بعد از ان باقر رضی اللہ عنہ
 از وی معذرت کرد و قول مخالفان در حق او ترک نمود میگویی مؤلف که این قصه بصحت
 نرسیده و سند ان مجهول است و قصه امام جعفر با ابو حنیفه صحیح است یعنی از حقیقیان
 شصت و پنج برائے وقع عیب از ابو حنیفه این قصه را وضع نموده اند و الله اعلم بحقیقه الحال و در تحفه اثنا
 عشریه آورده که روی ابو الحسن الحسن بن علی باسناده الی ابی المنذر شیبی قال دخل ابو حنیفه علی ابی
 عبد الله السلام فلما نظر الیه الصادق قال کانی النظر الیک وانت یحیی ستمجدی بعد ما ندرست و
 تا کنون منفردا ککل ملبوس و غیاثا ککل ملبوس یک سبیلک التجر و ان اذا وقفوا و تدریم اسے وضع الطریق
 از تخری و انک من الله العون التوفیق حتی سبیلک الی ان یون یک الطریق یعنی روایت کرده است ابو الحسن
 شیبی که گفت داخل شد ابو حنیفه بر ابی عبد الله جعفر صادق پس چون نگاه کرد بسوی او امام گفت چنانکه نیم
 ترا که تو زنده خواهی کرد سنت جدم را پس از آنکه نموده باشد و خواهی بود گریزگاه هر مضطرب و بیادش هر مغرور و بسوی

تو تواتر در وقت هجرت زده گان چون ایستاده بمانند و راه نمائی ایشان را بطریق واضح چون تفسیر شود پس ترا
از طرف خدا بدو توفیق یا و کتاب بر دوز خدا طلبان بسبب تو در راه و انقیاد فیہ نقصان کتب الامامیه ان
ابا حنیفه کان جاسا فی المسجد الحرام و حوله زحام کثیر من کل الافاق قد اجتمعوا لیسألونه من کل جانب
بمحبته و کانت السائلین یسألونہ فی کثیر من النوازل و لما توفقت علیہ الامام ابو عبد اللہ ففطن بہ ابو حنیفه فقام ثم
قال یا ابن رسول اللہ لو شرت بک اولانا ما توفقت لادائیک و انت قائم فقال لہ ابو عبد اللہ
اجلس یا ابا حنیفه و اجب الناس فجلس فذا و رکعت آتائی یعنی بود ابو حنیفه نشستہ در مسجد حرام و گرد او
بسیار بود تمام مردم اطراف حج بودند کہ سے پرسیدند و از ہر طرف پس جواب میداد و نشانرا
بودند سوالات درستی و او پس بیرون میگذاشت و میسدا و بروم پس ایستاد و بر سر او امام جعفر صادق
پس آگاہ شد بروی ابو حنیفه پس ایستادہ باز گفت ای پسر رسول خدا اگر تیرے سے یافتم یا تیرا
تو بیشتر تو ایستادہ نے مانڈے تیرے مرضی سے تعالیٰ نشستہ و تو ایستادہ ہاشمی سے گفت
امام جعفر بن شعیب سے ابو حنیفہ و جواب دوہم ہم ایسے ہمیں شغل یافتہ ام پران خود را سے گوید کہ
ابن ہرود و قصہ غلط و موضوع است چرا کہ با قصہ عبد اللہ ابن شہر بنہ مطابقت ندارد و عبد اللہ را کتب
اسماء الریحال صدوق و ثقہ گفتہ اند و او بن قتیبہ بنی مہول الاحوال است قدیر بنی و کتاب الترمذی سائل التعلیل
اور وہ کہ صاحب بحر السعادت و در کیفیت وضع مذہب و تہذیب و ترتیب اقوال ابو حنیفہ گفتہ کہ
اول کیسکہ قرع باب ارشاد نمود و مہر از ہر گنج اجتہاد برداشت و راہ دین بر روی خلائق کشود و درین
کتب فقہ کرد و بنا و مذہب و دوس و فتوے نمادہ و احکام شریعت منتشر گردانید امام ابو حنیفہ کوئی
بود رحمۃ اللہ علیہ و او شاگرد امام ائمۃ المسلمین زیدہ اہل بیت الطاہرین سرکردہ مومنان
صادق و موحدان سابق امام بنی ہاشمی جعفر صادق بن محمد بن زین العابدین بن حسین بن علیؑ بود و ابو حنیفہ
بنور علم و ہدایت از انہا سے عمر شریفی و گمانہ دور ارشاد و تعلیم طریقت ممتاز زمانہ بود و ہر اولیا اتجاہ حضرت
اور وہ متہدی میشدند و اکثر حالات و بیشتر اوقات بار بار بجلال میر میرد و نقش ازان عزیز تر بود کہ
بہر تعین و وضع مذہب پروردگار۔

انکہ او بود جعفر صادق	تعب او است ثابت و واقع
فاضل افضل زمان بودہ	کامل و اکمل ہسان بودہ

عالم علم باطن و ظاہر ہر بر سر دشمنان دین قاہر

و ابو حنیفہ ج از طفلی ملازم انجناب بودہ از وہند علم میگرد و امام باو سے نظر سے خاص داشت و ہمیشہ
توتیش مطیع نظر داشتہ از عمر طفلی علم خود دل عطشان او را سیراب میساخت چون علم و فضل ان امام بقی
ماطی در عالم اشتہار گرفت جسے از علمائے یہود و نصاریٰ با ہم شور می نمودند کہ دین محمد صلعم روز بروز
توت میگرد و بیکر سے و غدر سے ابن دین بہم بز قیتم و اختلاف فاحش میان اہل اسلام در آنگیزم باشد
کہ دین ایشان بہم براید انرا اسے این جمع فتنہ آرا برین انعقاد یافت کہ کتابے ترتیب دادہ و خبری
از ادیان زالیقہ و مذاہب باطلہ یا دلائل چند از قرآن و حدیث دوران و بچ کردند و ان کتاب و کیسہ نمودہ
و کس از انجماعت بسبیل امانت بدست ان امام وقت سپردند و باز نیاوردند تا آنکہ ان امام ہمام وقت
و دع فرار سید فرزندان را و وصیت کرد کہ دست از قرآن و حدیث باز نہ اندرید بعدہ ازین عالم فانی بچار
رحمت یزدانے انتقال فرود و در قیوم مدفون گشت و از ترکہ غیر از کتابے چند چیزے نگذاشت فرزندان
انحضرت کہ خود قدوہ اہل علم و عالم بودند احتیاطا کتب میگرد و در ان کتاب امانت بدست افتاد و از ان
چند سخنان غیب و دیدند کہ گاہے مثل ان از پدر بزرگوار خود شنیدہ بودند ابو حنیفہ ج گفت کہ من شہر
در خدمت انحضرت بودم ہرگز کلام ازین کلمات نشنیدم و نیدانم کہ این کتاب از کجاست جسے از بزرگان
کہ بخیر مت و وصیت امام نور سیدہ ہنوز تحصیل علم و معرفت جناب او نکردہ بودند تصور کرد کہ مکر مذہب خاص
او چنین بودہ است و این سخن در میان مردم انداختند امام موسے کاظم با چندین برادران و ابو حنیفہ
انکار ان کتاب کردند تا کار بشمارت ان کتاب مخالفت بسیار پیدا شد امام موسے کاظم با برادران و خویش
از میان غریبت مدینہ کردند و بایستیکہ از پدر بزرگوار و دیدہ و شنیدہ بودند عبادت و ریاضت اشتغال
کردند و جماعت مذکورہ کتاب مسطورہ را در میان آوردہ و در ان بحث و جدال قیول و قال شروع کردند
جسے از نادانان جاہل و کور و لان غافل را درین امر باخود یار ساختہ خاک اذبار بر فرق روزگار خویش
پہنجد بشنیدن این اخبار کہ خلاف دین و شریعت بود امام ابو حنیفہ بسیار میرنجید چون دید کہ اکثرے
از جاہلان و فقیہان ان سخنان میسوزند غیرت دین و دامن دل او حکم گرفت و رس قرآن و حدیث و تفسیر
بنیاد نساد موکفت ان کتاب و بعض کتب تواریخ معتبرہ دیدہ است مگر وقت نامیعت
ان کتاب نام ان کتاب از خاطر بکلی رفتہ کہ تصور عباس سے چون خواست کہ امام ابو حنیفہ را قاضی کند

و او ازین امر با نود و گفت که من قابل ابن افریتمم اگر درین قول صادقم نالایق را تقاضا بنماید و او اگر کاظم
 کما ذب را قاضی نباشد است کرد و انوقت منصور را و او را با نود و بعد از روزی چند حیل نموده زنی را تعلیم نموده
 نزد ابو حنیفه فرستاد و از زن نزد ابو حنیفه رفت گفت شوهر من مرده است و اهلک فراوان گذارشته
 و بمن وصیت نموده که انپس به تروشمیشی لایق و هزار دنیا ریکبسی دهی که افضل دمانه باشد پس
 از تو مشورت میکنم که ان اموال بکه و هم گفت با امام جعفر صادق بده که افضل زمانه خود است انتمی دخل
 شد ابو حنیفه بر امام جعفر صادق و گفت یا ابن رسول الله تو از ابو بکر و عمر تیرا نموده و پیر از سببه
 گفت معاذ الله گفت ابو حنیفه که اهل کوفه این گمان دارند گفت دروغ میگویند گفت اگر بایشان از
 مستحق خود در حق شکی نیست نویسه شاید ایشان براه راست باز آیند گفت سله ابو حنیفه اگر نویسم
 ایشان هرگز قبول نخواهند کرد استی و امام ابو حنیفه همیشه بیج و ثنای امام صادق نمودی و گفته
 بود که استخوان لعلک النعمان و در تحفه اثنا عشریه آورده که این قول از وی مشهور است مگر اتم حروف
 گوید که ازین قول بگونه بیج حضرت صادق صادق آمد چرا که لفظ اگر سخنان بعضی سین و تشدید نون
 باشد یعنی ان دوست باشد و اگر یکسر سین فتح نون باشد مراد دو سال باشد پس معنی
 این سخن انست که اگر بنود دوست یا دو سال هر نینه هلاک شدی نعمان بگر خیمه قصه
 بالاسه ان بوده باشد که دلالت کند بر بیج صادق و این قصه بنظر اتم حروف نیامده است
 بدانکه در ملاقات نمودن ابو حنیفه با صادق در روایات متنوعه و در گذشته بقول صاحب بجز سعادت ابو حنیفه
 از طفلی ملازم امام صادق بوده اخذ علم نمود و بقول ابن شهر آشوب و سقی ملاقات ابو حنیفه با صادق در
 اتفاق افتاد که انوقت ابو حنیفه بفتوی و اجتهاد داشت عال می نمود و در تحفه اثنا عشریه آورده که ابو حنیفه تمییز
 امام باقر بود و اجازت فتوی و اجتهاد از ان جناب گرفته و از زید شیبی تمییز اخذ علم نموده و بقول صاحب
 مضمرات و سقی ابو حنیفه را با باقر در اتفاق ملاقات افتاد که ابو حنیفه انوقت بفتوی و اجتهاد مشغول بود
 انکه ابو حنیفه تمییز امام صادق بود و از وی روایت حدیث نموده و اخذ علم کرده درین شکی نیست چرا که
 مورخین و علما شریف و سنی هر دو متفق اند برین دسیه تواند که بصحبت امام باقر و برادر زید شیبی و
 بعد از جعفر صادق رسیدند از همه اخذ علم نموده باشد مگر از طفلی ملازم صادق بود و قول ضعیف
 است شاید بعد از تحصیل علوم تکمیل ان از حضرت مرقومین نموده باشد و الله اعلم بحقیقه الحال

و نیز باید دانست که آنچه صاحب بحر السعادت گفته که بعد از وفات امام جعفر صادق بسبب بیرون آمدن انکسای
 اختلاف در است پدید آمد پس او امام موسی کاظم را برادران خود غیبت مدینه نمود و این قول نیز صحیح معلوم
 نمیشود چرا که این قول متفق بر آن میشود که وفات انجباب در شهر دیگر بوده باشد تا کتب خانه او در نجف
 بود و فرزندان او از آنجا بمدینه آمدند و حال آنکه خود صاحب بحر السعادت گفته و با اتفاق مؤرخین ثابت
 است که وفات انجباب در مدینه و قبرا و در بقیع اتفاق افتاد لا بزم غیبت مدینه از مدینه صورت پذیرد
 شاید در اصل کتاب عبارت چنان بوده که امام موسی بعد دیدن اختلاف سکونت مدینه اختیار فرمود
 و از سهو قلم کاتب بجای سکونت نقطه غیبت برآمده علاوه بر این قصه خود غلط فاحش است شوق
 و اعتماد را نشاید چرا که سپردن کتاب نصاری بدست امام جعفر اصلاً بی ثبوت نرسیده فرزندان امام جعفر و
 ابو جعفر بیکیس واقعت بودند اگر واقعت بودند پس بر دم علام نمودند پس و اختلاف پدید نیامدی پس
 صاحب بحر السعادت از کجا دانست که این حادثه پیش آمده تا این قصه را بیان نمود و الله اعلم است
 در معارج النبوة آورده که ای کریم و فدایاه نیز عظیم در قصه حضرت اسماعیل مراد از بیع عظیم چه باشد
 گویند بر این چرخ که حق تعالی او را بیع عظیم گوید بقول امام جعفر صادق که تفصیل آن در معارج مذکور است
 مراد از بیع حضرت حسین است علیه السلام است و انجباب چنانچه بیع علمای شریعت بود بهمنان
 مقتدا سے اہل طریقت بود و ہمہ صوفیہ نسبت خود با انجباب میرسانند میگویند کہ ابو الحسن خرقانی از بیع
 ابی زبیر بسطامی ترمیث شدہ و ابویزید نیز از بیع پر قیوچ امام جعفر صادق فیضیاب گشتہ و امام جعفر را
 دو نسبت است یکے از پدر خود و از پدر خود و همچنین تا علی رض و از آن رسول صلی اللہ علیہ وسلم
 و دیگر سے از جد مادری خود قاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن سلمان و فارسی عن ابی بکر الصدیق
 رض عن ابی بنی صلی اللہ علیہ وسلم کہ از ان الرشحات و قوت القلوب و قول الخلیل بالجملة در ہر فن یدھو
 داشت و ہمیشہ اوقات خود را در استحکام شریعت معروف سے ساخت و عمر گرانمایہ را از اول تا
 آخر بقناعت و تقوی و عزلت و از نو گذراند و ہرگز منقول نشدہ کہ از انجباب گاہے امر سے
 صادر شدہ کہ موجب اعتراض از جانب شریعت باشد رحمۃ اللہ علیہ۔

[illegible]

ابن عمر یوسف بن ایشخ ابی الفرج بن جوزی و ہوزیرو سے من مولفہ اجازۃ کانت قرأتی شعبان من سنہ
ستہ و ثمانین و ستمائتہ بدری المطلقہ فی بغداد و عمر بن النعمان سے عرض ایکنہ امین حدیث از جملہ
صحاح و در کتب میر سلف منقول است از علماء یزید گوار و العلم عند النعمان و رشواہد البنوۃ و رشوۃ
الاجاب از مفصل بن عمر روایت کردہ کہ گفت روز سے با صادق رحمہ و کہ میر قثم ناگاہ بزرے بگذشتیم
کہ پیش وے گا وے مردہ افتاد و ان زن باجنے از کوہ کان خود میگرفتند صادق رحمہ از وی پرسید
کہ حال چیست گفت من و فرزندان من باین گا و خیر وے معاش میگذاشتیم و وے مرد و زن
در کار خود حیران شدہ ام صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ میخواہی کہ خدا سے تعالے از از اندہ گردانہ گفت
با من سخن بگوئی باین مصیبت کہ مرا رسیدہ است فرمود کہ سخن بگوئی باین بعد از ان دعا کرد گا و رشوۃ زود و
ادار داد و روانے برخاست نذر دست صادق رحمہ میان مردم در ابدوان زن ندانست کہ وے کے
بود و رشواہد البنوۃ و رشوۃ الاجاب از علی بن خزیمہ روایت کردہ کہ گفت من با امام صادق رحمہ بچہ فیر قثم
در پاسے نخک فرود آمدیم صادق رحمہ علیہ السلام لب سے جنبانید و من نمیدانستم کہ او
چہ میگوزد ناگاہ رہے بان خرمین آورد و گفت مرا طعام کن از انچہ از دست تعالے در تو و رعیت شادہ
است از روز سے ہر گاہ خود من دیدم کہ خرمین لبوے وے میل کردہ و از وے خوش ہا
او بخندہ بود از خرماسے تر مر گفت پیش اسے و بسم اللہ الرحمن الرحیم بگو و بخور من بموجب فرمودہ عمل
نمودم ہر گز خرمائی ازین شیرین تر و خوشتر بخورہ بودم اعرابے انجا حاضر بود گفت من ہر گز سخن کہ
امروز دیدم ندیدہ بودم جعفر صادق رضی اللہ تعالے عنہ فرمود کہ ما و از انان پیغمبر انیم در میان ما ساکن
و کاہنے نبیاست ما و عا سکیم کہ خدا سے تعالے اجابت میکند اگر خواہی دعا کنتم تاق تعالے ترا
سخن گردانند و سگ سازد اعرابے از جملہ کہ داشت گفت دعا کن امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
دعا کردہ فی الحال ان اعرابے سگے شد و وے بخاند خود شاد و امام صادق رحمہ فرمود کہ در عقب
وے برد من بر قثم دیدم بخاند خود را ندیدہ و پیش الیہ و اللہ خود دم سے جنبانید چو بے برداشتند و او را
بازند من بار شتم و انچہ دیدم ہوش امام علیہ السلام رسانیدم ان سگ نیز باز آمد و پیش امام رضی
اللہ عنہ در خاک میں علیہ و اب از چشم او میرفت امام صادق رضی اللہ عنہ بروے ترجم فرمودہ دعا
کرد تا بصورت خود نمود کرد ناگاہ گفت لے اعرابے انچہ تو گفتہ ایمان آورد وے جواب داد کہ اری ہر باب

بلکہ دو ہزار بار در شواہد النبوة و روضۃ الاحباب از یونس بن طقیان روایت کرده کہ گفت با جاسے در ملازمت
صادق رضی اللہ عنہ بودیم پرسیدیم کہ چون خدا می آید ابراہیم علیہ السلام را گفت کہ خدا ربعتہ من الیہ
نفس من الیک انظر غایت از یک مجلس بودند یا از اجناس مختلفہ پس فرمود کہ میخواید کہ مثل ان شمارا بنمایم گفتیم
ارے فرمود اے طاؤس نے الحال طأوسی حاضر شد پس فرمود کہ اے غراب خرابے حاضر شد پس
فرمود کہ اے بازہ حاضر شد پس فرمود کہ ای کبوتر کبوترے حاضر شد پس فرمود تا ہمہ را بکشدند
و ریزہ ریزہ کردند یا یکدیگر میخندند و سر اے ایشانرا نگاہ داشتند بعد از ان سر طاؤس را برداشت
و فرمود کہ اے طاؤس دیدم کہ گوشت و استخوان و پر اے و سہ از یکدیگر جدا شدند و سہ از یکدیگر
و بدن و سہ راست شد و زنده گشت و بان سہ مرغ دیگر زمین معامد کہ وہمہ زنده شدند و شواہد النبوة
و روضۃ الاحباب و مصداق آوردہ کہ منصور خلیفہ ریح را فرمود کہ جعفر بن محمد را حاضر گردان چون ریح و ہر حاضر
ساخت منصور گفت قیلے اللہ ان لم اقلک یعنی بگشاید خدا اے تعامے اگر یکشتم ترا چند عجلہ قتل می
آید گنہرے و یغوی کہ خون مسلمانان ریزے صادق رضی اللہ عنہ گفت و اللہ من ریح نکرده ام و نخواہم ام
اگر تو چہ نہ رسیدہ است از زبان فرخ کوئی رسیدہ است و اگر عیاذ باللہ آنچه گفتے کردہ باشم بر تو
علیہ السلام ظلم کردم و فرغتم کرد و یوب علیہ السلام بیایا تبلاست ہجرت پیش آورد و سلیمان را عطا و داد
شکر گذاری نمود و بنیان پنجرہ مند و نسب تو بایشان باز میگردد و منصور گفت راست میگوئی و ویرا بالا
خواند و بر سپلو سے خود نشانہ پس گفت فلان بن فلان ابن سخن از تو من رسانیدہ است پس فرمود
تا ویرا حاضر کردند از و سہ پرسید کہ تو خود شنیدے این سخن را از و سہ گفت ارے گفت سو گند
میتوانے خود و گفت بلے پس آغاز سو گند کرد کہ باللہ اللہ سے لا الہ الا ہو عالم الغیب و الشہادۃ صادق رضی
اللہ عنہ گفت یا ابراہیم بنین من ویرا سو گند میدہم گفت تو سو گند دہ بان شخص گفت بگو سہ بر بہت من
مولی اللہ و قویہ و انہما علی حولی و قوتی تقدیر کرد و کہ جعفر قال کہ او کما جعفرانہ کے امتناع نمود و آخر سو گند خود ہم و مجلس متلا
ظہر و منصور گفت پامی بر یکیشہ از مجلس بیرون بر زمین اللہ علیہ صادق گفت تو بہر او منترسم ہ از پنجرہ
در حق تو گفتہ اند و غر خواہی تمام کرد و در وقت رفتن ریح کہ خادم خلیفہ بود خطے فخر و جایزہ نیکو برداشتہ
ہمراہ صادق رہ آمد و سالانہ و غنائم بتزلزل شریعت آورد ریح گوید کہ چون صادق رہ بر منصور در آمد لب
خود میچینانید و ہر چند لب خود میچینانید غضب منصور فرسے نشست تا ویرا نزد یک نوشت اند و از و

نش و نش چون از پیش دے بیرون آمد از دے پرسیدم کہ این مرد شمناک تر از ہم کس بود بر تو چون
تو در آمدے لب سے جنبانیدے چه بخواندے کہ دم بدم غضب دے فرو نش گشت دعاے
جد خود حسین بن علی را رضی اللہ عنہما بخواندم کہ یا عدتے عند شدتے و یا غوثے عند کرتے از منی بکنیک
التی لا تمام و اکتفے بر کنگ الذی لا یرام بی گوید کہ این دعا را یاد کرتم ہرگز مرا شدتے پیش نیامد مگر کہ
ابن دعا خواندم و از ان شدت فوج یا قلم و قلم بی گوید کہ از صادق رضی اللہ عنہ کہ چنانکہ شدتے کہ ان شخص
سو گند خود را تمام کند و ویرا سو گند دادے فرمود کہ چون بندہ خداے تعالی را بیکانگی و بزرگواری
باو میکند باو سے علم و روز تو تا غیر عفویت و سے میکند و ویرا سو گند دادم با پنجہ شیندے خدا ہی تعالی
ویرا زد و گرفت و در صواعق و شواہر آورده کہ داؤد بن علی بن عبد اللہ بن عباس رضی اللہ عنہما کیے
از مواسے صادق را رضی اللہ عنہ قتل کرد و اموال ویرا گرفت صادق رضی اللہ عنہ برو سے در آمد و در
خود در زمین میکشید و فرمود کہ مولا سے مرگشتے و مال ویرا گرفتے و اللہ کہ بر تو دعاے بد خواہم کرد و او
بر سبیل استنار گفت مرا از دعاے خود سے ترسانے صادق رضی اللہ عنہ بخانہ باز گشت و ہمیشہ
تا بسحر بیدار بود و قیام و خود چون وقت سحر شد شیندے کہ بر داؤد دعاے بد کرد و ساعے بنہا کہ ویرا
بکشتند و از آنجا انست کہ در شواہر و اصحاب سے تیز لھا بہ آورده کہ چون زید را رضی اللہ عنہ کشتند و ویرا
کردند حکیم بن عباس کلے ابن دو بیت گفت

سلبنا لک زید علی خیر خلقت	و لم ار مہربا علی الخیر یصلب
تقیہم عثمان علیا سفاہتہ	و عثمان خیر من علی و ایطیب

چون این دو بیت بصادق رضی اللہ عنہ رسید دست بدعا برداشت و فرمود اللهم ان کان عبدک
کاذبا فسلط علیہ کلما من کلابک یا خدا یا اگر بندہ تو کاذب است پس سلط گردان بر دے سگے از
سگان خود را بنے امید ویرا بکوفت و فرستادند شیر ویرا در راہ بدرید چون ابن خبر بصادق رضی اللہ عنہ رسید
در سجدہ افتاد و گفت الحمد للہ الذی انجنا ما وعدنا فی شکر مہربا کہ وفا کرد ما را با پنجہ وعدہ کردہ باو الحق
آورده کہ از چلہ مکاشفات صادق رضی اللہ عنہ آنکہ ابن عم دے عبد اللہ محض کہ شیخ بنی ہاشم بود
پس سے داشت ملقب بنفس ذکیہ و در آخر دولت بنے امینہ و ضعف ایشان بنو ہاشم بخوانستند
کہ بہ محمد ویرا و دے بیعت کنند صادق رضی اللہ عنہ از بیعت ایشان ابا کرد و مردم تہمت بوسے کردند

که از روی حسد و بیعت نیکند صادق رضی الله عنه گفت و الله که خلافت زمین خواهد رسید و بنشینان
 بلکه خلافت از صاحب قبا که زر خواهد بود که صبیان و غلامان ایشان بران باز میگردانند باشند
 و منصور عباسی در آن روز حاضر بود و قبا که زر پوشیده بود چون این سخن از صادق شنید همیشه
 این سخن در خاطر او بود تا وقتی که خلافت باور سید و والد جعفر محمد باقر مقرر شد و قبل از او که از این خبر داده
 بود که منصور عباسی نالک شریک و غریب روی زمین خواهد شد و مدت او بطول خواهد انجامید افسوس
 آخره که امر چون خلافت منصور رسید از قول باقر و جعفر محمد تقی که در حاکم بود که روزی منصور
 با حاجب خود گفت و منتهی که جعفر بن محمد برین در آید پیش از آنکه من رسد و پراکنش روزی صادق
 رضی الله عنه بروی در آمد و پیش و منتهی که منصور حاجب را طلبید آمد و دید که صادق رضی الله
 عنه نشسته است چون صادق رضی الله عنه بر رفت حاجب را طلبید و گفت ترا چه فرموده بودم حاجب
 سوگند خورد که من ویرانیدم گر پیش تو نشسته نه در وقت در آمدن ویرانیدم نه در وقت بیرون رفتن
 و از آنجمله است که یکی از مقرران منصور گوید که روزی پیش و من در آمدم ویرانیدم تا قسم تمام اینچنین
 موجب تفکر توصیست گفت ای فلان جبهه کثیر از علویان خانه ساختیم و پیشوا ای ایشان را که قسم
 گفتیم آن کیست گفت جعفر بن محمد گفتیم و من و ابیست مشغول بعبادت خدای تعالی و اصلاً نظر بر دنیا ندارم
 گفت من دانسته ام که تو بامامت و اعتقاد دارم اما ملک یقیم است من سوگند خورده ام که
 بشب در نیایم تا خاطر خود را از و فارغ نسازم سیاف را بخواند و گفت چون جعفر بن محمد حاضر شود
 هرگاه که من دست خود بر سینه خود نهیم باید که ویران قتل کنی پس بفرمود که تا صادق را رضی الله عنه حاضر
 کنند در وقت در آمدن بوسی بستم دیدم که لب می جویانند مانند استم که پیوندا لیکن قصر منصور
 را دیدم که بجنبش در آمدن گشته از غلامان مولی خود منصور را دیدم سر و پای برهنه و لرزه بر اندامهای
 و من افتاده استقیال و من که در باز و من دیر گرفت و بر دساده خود نشاند و گفت یا رسول
 الله باعث آمدن توصیست فرمود که چون مرا خوانند من آمدم گفت حاجب که دارم بخواب فرمود و جاست
 من است که مرا خواند تا من با اختیار خود هر وقت که خواهم حاضر شوم آنگاه برخاست چون بیرون
 رفت منصور جامه خواب طلبید و تا نیم شب بخت پدید و نماز با از و من فوت شد چون بیدار شد نماز را
 راقضا کرد و مرا پیش خواند و گفت در آنوقت که جعفر بن محمد حاضر شد از و بانی دیدم که یک لب و من

بر زمین و یک بر بالا سے قصر من زبان فصیح با من گفت کہ خدا سے تعالیٰ فرستادہ است کہ اگر
بصادق رضی اللہ عنہ گزندے رسائے ترا و قصر ترا فرو برم حال بر من متغیر شد چنانکہ دیدے من گفتتم
کہ این سخن است گفت ملک کو کہ این سخن است کہ این خاصیت اسم اعظم است کہ بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم
آمدہ بود کہ ہر چہ میخواست چنان میشد و از انجملہ آنست کہ ابو نفیر گوید کہ بعدینہ در آمدیم و کینہ کے ہمراہ بود باہ
جمع شدیم چون بیرون آمدیم کہ بحمام روم دیدیم کہ جانتے از اصحاب بزیارت صادق رضی اللہ عنہ توجہ
نمودہ اند یا ایشان ہمراہ شدیم چون بخانہ صادق رضی اللہ عنہ در آمدیم و چشم و سہ بر من افتاد
فرمود کہ اے ابو نفیر مگر ندانستہ کہ در خانہ پیغمبران و فرزندان ایشان پنجبت در سنے باید آمد گفتیم با
ابن رسول اللہ اصحاب را دیدیم کہ سہ آمدند ترسیدیم کہ این دولت از من فوت شود تو یہ کہ دم کہ دیگر
ہرگز چنین نگفتم و بیرون آمدیم و از انجملہ آنست کہ دیگرے گفتہ است کہ دوستے داشتیم کہ منصور ویرا
جس کردہ بود صادق را رضی اللہ عنہ در موسم حج و عرفات دیدیم بعد از نماز عصر از من پرسید کہ حال
دوست تو کہ در جس منصور بود چہ شد گفتیم بچنان و جس سے است دست بدعا برداشت چون جانتے
بر آمد گفت والد کہ دوست ترا بگذاشتند را دے گوید کہ چون اربع ہار گشتیم از دوست خود پرسیدیم
کہ ترا کے گذاشتند گفت روز عرفہ بعد از نماز عصر و از انجملہ آنست کہ دیگرے گفتہ است کہ در کہ پرو
خریدیم و بان جنم کردیم کہ انرا از دست نہ ہم تا بعد وفات کفن من باشد چون از عرفات بزدلفہ باز
گشتیم از من غائب شد بسیار مغموم شدیم چون با داد از مزدلفہ پہنچے ایدم در مسجد خیف نشین گاہ
کسے از پیش صادق رضی اللہ عنہ آمد کہ ترا میطلبند زود پیش و سہ زخم و سلام گفتیم و نشستیم روے
بن کرد و فرمود کہ میخواہی کہ ترا بر دے و ہم کہ بعد از وفات کفن تو باشد گفتیم ارے کہ برد من ضایع
شدہ است غلام خود را آواز داد غلام دے آمد بر دے اور چون دیدیم ہمان برو من بود ہمینہ
فرمود کہ این را بگیر و خدا سے تعالیٰ سپاس گوے و از انجملہ آنست کہ شخصے پیش دے دہ ہزار دم
اور دو گفت کہ من کج میروم این براے من سراے بخیر کہ چون اربع باز گردیم باہل عیال خود
در انجا متوطن شویم چون اربع باز گشت و پیش صادق رضی اللہ عنہ فرمود کہ براے تو سرمای خریدم و پشت
کہ ہد اول ان منتہی بر رسول صلی اللہ علیہ وسلم سے شود و تانے پہ علی و ثالث بحسن و بلع بحسین
رضی اللہ تعالیٰ عنہم و اینک ملک نوشتہ چون ان شخص از ایشان گفت راضی شدیم با این

بسند چون بمنزل خود رسید بریار شد وصیت کرد که ان حکم را با دوسه در قبر بسند چون وفات کرد و انصک را با دوی در قبر نهاد و دیگر روز با مادر و پدر که حکم بر دوسه قبر چه است و بر پشت و نوشته که جعفر بن محمد دفاتر و با پنجه و عده کرده بود و از انجا است که ششده از دوسه الناس و عا که در کف دست و بر اجند ان چیزه و هر که بیا سچ گذارد فرمود که خداوند او را چندان پاره که چناه سچ گذارد و نشخص چناه سچ گذارد و در چ چناه و یکم بچند رسید و خواست که غسل کند سیل ویرا در بود و دوران ببرد و ان نقش خاتم امام جعفر بن است است غلیمی من الناس کذا فی روضه الاحباب و السدا علم

موسی بن جعفر رضی الله عنه

در روضه الاحباب و در شواهد البیوة و تاریخ ابن خلکان گفته که دس امام هفتم است از امیر است
عشر در روضه الاحباب گفته که کینست او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسماعیل
و ابو علی نیز از جمله کینست او است و در شواهد آورده که لقب او کاظم است در روضه الاحباب آورده
که صالح و صابر نیز لقب او است و قال ابن خلکان نقل عن تاریخ خطیب البغد او کان موسی یروی العبد
الصالح یس نام دس موسی و کینست او ابو الحسن و ابو ابراهیم و ابو عبد الله و ابو اسماعیل و ابو علی و
لقب او کاظم و عبد الصالح و صابر و صالح و زین المجتهدین است در روضه الصفا آورده که از ابن المجتهدین
میگفتند در مدینه و مادر دس ام ولد بود و حمیده بر بریه نام و ولادت وی در ابو ابو میال که و مدینه
یوم الاحد سبع خلون من صفر سنة ثمان و عشرين و مائة و مات فی حبس هارون الرشید بنحو
یوم الجمعة خمس خلون من رجب سنة ست و ثمانین و مائة که فی الشواهد و در روضه الاحباب آورده
که امام موسی در وقت فوت امام جعفر بست ساله بود و بر روایت اصح و اکثر در رجب سنة ثلث و
ثمانین و مائة و ر بعد از عالم نقل نموده و برین روایت مدت امامتش سی و پنج سال باشد و زمان
حیاتش چناه و پنج سال و در روضه الصفا آورده که بقول صاحب بیع الابرار مدت حیاتش چهل و
پنج سال بود و قال الشیخ طاعلی قاری نقل عن المسعودی مات سنة ست و ثمانین و هو ابن اربع
و خمسين و نسه تاریخ ابن خلکان کانت ولادته یوم الثلاثاء قبل طلوع الفجر سنة تسع و عشرين و مائة
و قال الخطیب سنة ثمان و عشرين بالمدينة و توفی فی المحسن بقین من رجب سنة ثلث و ثمانین

و مایه و قبل سنته ست و ثمانین بغداد و قبل از توئی مسموماً و قال الخطیب توسی بنی الجیس و دفن
 فی مقابر الشونیز فی خارج القبة و قبره هناک مشهور نیز ارو علیه مشهد عظیم فیه قنادیل الذهب و الفضة
 و انواع الالات و الفرش الاعد و هو فی الجانب الغربی و در روضه الاحباب آورده که بقول اکثر ارباب
 اخبار کاظم رضی الله عنه را بفرموده یارون الرشید سکندر بن شاکم یاجی بن خالد بر سکه زر واد
 و بدان واسطه ان جناب روی بفرودس اعلی نهاد و فیه ایضا نقل اکمن تاریخ گزیده که بعقیده بعضی
 از علمای شیعه سرب و حلقوم ان امام ریخته و بدست بے شمرسته رشتنه عمر عزیزش را بکس مستند
 مدفن پر نور امام کاظم رضی الله عنه در خط بغداد مشهور است مطاف طوایف جمهور خلائق نزدیک
 و دور و فی اخبار الدول للقرمانی کانت و منتهی سنه ثلث و ثمانین و مایه قلما توفی الامیر
 بوضع نعشه علی الجسر بغداد بناوی علیه بناموی بن جعفر الذی یزعم الشیعه انه لا یموت فانظر و الیه
 سیتا ثم و من فی مقابر قریش و لمن المحدثون سنه و شیخ عبدالحق و هادی و شرح شکات
 آورده که امام شناسان گفته که قبر امام موسی کاظم تریاق بحرب است و اجابت دعا را -
 اما مناقب ان جناب است المعجزات شریعت بود و در هیچ روایت نه بطریق صحیح نه بطریق ضعیف مر
 نشده که از انجناب امریکه موجب اعتراف از جانب شریعت باشد صادر شده و در شواهد البیوه
 آورده که عابدترین اهل زمان خود بود و ذوقه ترین ایشان و سخی ترین و کریم ترین ایشان و قال ابن
 خلکان نقل عن حلیب بغداد کان موسی یروی عن اهل الحیاة و اهل العبادة و انما نقیب بالکمال
 علیه و تجاوزه عن المعتدین و در روضه الاحباب آورده که نسیم مکارم اخلاق ابن امام عالیشان
 اطراف جهان را و مشام جهانیان را معطر گردانیده بود و اشعه محاسن ادب ان مقتدای
 بلند مکان شام طلمت اندوز طوائف انسان را بصح عالم افروز رسانیده و دوفور زهد و عبادت
 افزون از قوت و طاقت بشر و کمال علم و فضیلتش بیرون از احاطه استطاعت علمای دانش
 پرورد عجب کراماتش معجزات رسول و غرایب خوارق عادتش معجز طبع عقول و تقویست
 بر روی عالم را پیش خود و دانش نبی و معصوم بود و فی اخبار الدول للقرمانی هو الامام الکبیر القدر الاوحد الخیر المسهر
 لیله قلما انقطع نهاره صلیاً منی لفرط حله و تجاوزه عن المعتدین کاظم و هو المعروف عند اهل
 باب الجوانج لانه ما خاب التوسل به فی قضاء حاجته قل و کان له کرامات ظاهرة و مناقب باهرة

انترج محمد الشرف و علامہ سہیل ابی الزیاء مبلغ اعلیٰ با و در صد اثنی عشر اور وہ کہ موسیٰ کاظم رضی اللہ عنہ دارث علم و فضل و کمالات پر خود گشت و دیر کاظم ازین جہت گفتند کہ علم بسیار داشت و چشم فرو سے بردوار مردم بخار و عفو سے نمود و نزد اہل عراق مشہور بود و در باب فضا سے چوای نزدیک سے فضا سے بعد اہل زمان خود بود و سخاوت و سے نیز از ہمدیشان زیادت بود و فی تاریخ ابن خلکان روی اند و علی مسجد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم مسجد جدہ سے اول اللیل و سبع و ہدیہ قول فی خود عظم الذنب محمد بن الحسن العفوس عنہ کہ یار احمد بن النعمانی اہل طافہ المغفرہ فضل پر و با حنی اصح و کان شجاعاً کباراً و اخبار و نوادر کثیرہ و سے اخبار الاول للقراسے و قد اکثر الادبہ سے در ایچہ من ذلک قول ابی الفتح۔

انما للسیب الشریفی سلام	حیثما کان فلیبلغ سلا سے
و اذا کنت للشریفی سلام	فانا الحار والزمان غلامی

و در وقتہ الصفاء و ردہ کہ امام موسیٰ سے قرآن الباقیت نیکو خواند سے و در قرآن خواندن بگریست و سلمات نیز بگریستند سے و در ان زمان تجوید و ترتیل او بچکیس کلام الہی را قرات نیکو کرد و در مدنیہ و ازین الجہتین میگفتند و از امام جعفر صادق منقول است کہ اشارہ با و لا و خود کردہ گفت اینا فرزندان منند موسیٰ سید ایشان است و ہم امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ در بارہ امام موسیٰ سے فرمودہ کہ موسیٰ بابے است از ابواب الہی و از و سے بیرون خواہد آمد کیسکہ خوش این امت و نور ہم ملت با و بہترین کل موجود و فاضل ترین جمیع موجود بود و مامون از پدر خود روایت کند کہ در شان امام موسیٰ کاظم را پس از ان خود گفت کہ این مرد امام مردم است و حجت حق بر خلق و خلیفہ بر کافہ عباد و بن امام جعفری امم بحسب ظاہر از و سے قمر و غلبہ و بنجد اسوگند کہ امام موسیٰ سے منرا و تراست ازین و از سایر خلق بجای رسول و من این سخن نہ بچند ان میگویی کہ ہم ملک و کار خلافت را سہل می انگارم و انسان سے شمارم و اند کہ اگر عزیز ترین اولاد من در حکومت با من منازعت در چشم او را از حد حق بیرون کنم کہ ملک عظیم است لیکن اسے مامون این موسیٰ سے و از شہ جہت انبیاء است اگر علم جمیع خواہی از و سے باید خواست مامون گوید کہ چون این سخنان از پدر خود شنیدم نہال محبت اہلبیت در و منہ جان نشاندم و جان شیرین از پراسے طلب مر ضات ایشان نشاندم و سے طبقات البشر سے کان رضی اللہ عنہ بقول اذا محبت رجلا و کان موافقا لک ثم غاب عنک فلیقتہ فانطرب قلبک علیہ

فابرج اسے نفسک فانظر فان كنت اعوججت فتب وان كنت مستقيما فاعلم انه ترك الطريق وقت
عند ذلك ولا تقطع منه شيء يستبين لك ان شاء الله تعالى وكان يمينه بالبعد الصالح كثر عباد
واجتماعه وقيامه بالليل وكان اذا بائنه عن احد ان يوذيه يبعث اليه كمال دسنة تقدر يرب
المستقل من موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي الحسن الماشي المعروف بالكاظم
صدوق عابد من السابغة مات سنة ثلث وثمانين وقال الشيخ ملا علي انصار سے نے شیخ اشفاق
الفاضل عیاض موسی بن جعفر بن محمد العلوی سے الکاظم سے عن ابيہ وعبد السد بن دينار ولم يرب
وعنه ابنه علي الرضا واخوه علي ومحمد بنوه ابراهيم واسماعيل وحسين قال ابو صالح حاتم نقته امام
في حبس الرشيد اخرج له الترمذي وابن ماجه و في ميزان المنيب موسی بن جعفر بن
محمد بن علي العلوي الملقب بالكاظم عن ابيہ قال ابن ابي حاتم صدوق امام وقال ابو جعفر
نقته امام فليت روى عنه بنوه علي الرضا و ابراهيم واسماعيل وحسين واخوه علي ومحمد واما درود
لان العقيلة ذكره في كتابه وقال حديثه غير محفوظ يعني في الايمان قال الكل في علي ابي الصلوات
الروضة قلت فاذا كان الكل علي ابي الصلوات فاذن موسى حقه ذكره و في مسند الشهاب
باستاد نظم ابي سهل بن ابراهيم عن موسى بن جعفر عن ابيہ عن جده متصلا قال رسول الله
صلی اللہ علیہ وسلم الوضوء قبل الطعام ينفي الفقر وبعد صيغته الهم ويصح البصر وجاء عن موسى عن
ابائه مرفوعا ثم المال الخ الرسخات في الرجل المططات في الرجل وقد كان موسى من احوالهم
ومن عباد الاقطاب وله مشيد معروف بنجد اومات سنة ثلث وثمانين في ليلة ولدت خمس وخمسون
سنة وحديثه قليل جدا و في خلاصة التذيب للحافظ صفی الدین موسی بن جعفر بن محمد بن علي بن
بن علي بن ابي طالب الماشي ابو الحسن الکاظم المدنی عن ابيہ وعنه ابنه علي الرضا واخوه
محمد بن جعفر بن محمد واما نقته قال ابو حاتم نقته صدوق امام من ائمة المسلمين قال يكي بن الحسين
العلوي بلغة عن رجل يوذيه بعث اليه بصره فيها الف دينار -

اما سخاوت وعلم انجباب

ارسلوا عن ادره که سخاوت او از اهل زمان او زیادہ بود و سقے تاریخ این خلیکان کان سخیا کر یا دکان

بجای عن الرجل انه یؤتی فی حیدبش الیه بصره فیما الف وینار دکان بصره لثمانیۃ دینار واربعمائتہ وینار
ثم یقبہا بالمدریۃ وروفتہ الصفاور ذکر کاظم آوروہ کہ اکبر اولاد امام جعفر صادق او بود و باو
حمیدہ راستہ و با خلایق پسندیدہ پیوستہ بود و احسان شہور بہ بڑا متنان مذکور نوشتہ بسبع
شتر لیت و سہ رسانند کہ فلاکس پیوستہ بغیبت تو مشغول است فی الحال ہزار دینار
برسم انعام نزد او فرستاد ابو محمد ابن یحیی علوسہ روایت میکند کہ شخصہ از اولاد عمر بن الخطاب
رحمہ امام موسیٰ زنجانی سہ وادیر المؤمنین علی را دشنام داد سہ بعفہ از تنسیان ابن بیت
باو گفتند کہ ما را نصرت فرماے تا ابن شخض را یکشم و انتقام اہل بیت ازو سہ یکشم جناب
امام بمبالغہ تمام و احتیاج مالاکلام ایثنا ازین حرکت منع فرمود و پرسید کہ انحر و کجا است گفتند
بر سر ضیعت خود رفتہ است امام بمبالغہ تمام بجان ابن ضیعت روان شد چون بدینجا
رسید مرکب در فرجہ اوراند ابن عمر اندو و فریاد برآورد و تشیع آغاز کرد کہ مرکب در گشت
نزار مردمان مران امام موسیٰ التفات بہ سخن او نکردہ همچنان میراند نابرد و رسید و از مرکب فرد
آندہ پیش او نشست و در رد سہ او تبسم گشتہ پرسید کہ تو را درین زراعت چند خج
شدہ باشد گفت دو بیست دینار باز امام استفسار نمود کہ چند امید میدار سہ کہ ازین
خرجہ بتور سد جواب داد کہ دو بیست دینار امام بزور مرہ شتمیل برسیصد دینار بیرون آورد
پیش او نہادہ فرمود کہ ابن سید دینار را بستان و امید از زراعت خود منقطع نگردان و نزد
بر فاست و سر امام را بوسید و اکتنا بان گذشتہ عفو و اغماز طلب نمود و گفت ہیچکس در
نفیسات و کرم بر اولاد نبی و و سہ مسالقت نہ اند حببت و امام موسیٰ کاظم چون بمنزل خود با
گشت با مخصوصان خویش کہ قصد انشخص داشتند صورت حال را بیان کردہ فرمود کہ ابن شعل
کہ ازین صادر گشت بہ بود و یا آنچه شما تصور کردہ بودید۔

اما التملادہ سہ بالدر عجوس نمودہ اول انکہ در شواہد البیوۃ و اخبار الدول للقرانی وروفتہ الصفا و صواعق محرقہ و تاریخ او
فلاکان آوردہ فی ذکر الکاظم رحمہ کان یکن المدیریۃ فاقدر المدیرۃ بیداد و فحسہ فراسے فی النوم
علی بن ابی طالب رحمہ و ہو یقول یا محمد ہل عینم ان لویتیم فی الارض و نقطوا ارجا حکم قال الیرج
فارسل اسے لیلہ فراسے ذلک فحبتہ فاذا ہو بقرآن ذہ الایۃ دکان احسن الناس صوتا و قال علی

موسیٰ بن جعفر ثقفی بر فضائل و اجلاسے اسے جنبہ وقال یا ابا الحسن اسے رايت امیر المؤمنین علی
 بن ابی طالب رضی اللہ عنہ بقرا علی کذا فتوئے ان تخرج علی او علی احد من اولادہ فقال والدہ
 لا فعلت ذلک ولا هو من شائے قال صدقت اعطی ثلثۃ الاف وینار ووردہ اسے المدینہ قال الرجیع
 فاحکمت امرہ لیسانہما صبح الا وہو فی الطريق فوف الوافق یعنی مہر سے بن منصور ویرا از مدینہ
 بنجد اور دو حبس کرو شبے امیر المؤمنین علی رضی اللہ عنہ در خواب دید کہ فرمود یا محمد فیصل عظیم الایۃ
 یعنی ای شاہد و توقع انست از شما اگر بخود گیرد امور و از بعضی حاکم خلق شود اگر فساد کند و ازین
 از روستے تکر و عظیم قطع رحم نماید بنابر تخری و عظیم ترحم گوید و شب بود کہ مرطابید چون پیش وے رقم
 شنیدم کہ امیرانیت را بخواند با و از خوش گفت حالے برود موسیٰ بن جعفر را بار رقم و اور دم
 ویرا معانقہ کرد و بنشانہ و خواب را با وے بگفت پس گفت مع توانے کہ مرا بمن گردانے از انکہ
 بر من و فرزندان من خروج کنے فرمود کہ والدہ ہرگز نگردہ ام و از شان من نیست کہ بکنم گفت رات
 میگوئی پس بریج را گفت کہ ویرا سہ ہزار و ہر وایتی وہ ہزار وینار بدہ و سانگے وے کن تا
 بدینہ رود و بریج گوید کہ ہم در شب کار وے بس ختم و ویرا وان کردم پس بریج کرد و گرا و ویرا
 از خوف انکہ سیاہا مانے پیدا شود انتی دوم نے مروج الذہب لمسعودی ذکر عبد اللہ بن مالک
 الخراسانی و کان علی دار الرشید و ثمر طہ قال اتانے رسول الرشید نے وقت ماجا فی قبیۃ قطی
 فاستتر عنی من موضعی و منعی من تغیر ثیابی فرا بے ذلک فلما مرت اسے دار سبقتی انجاد و معرفت
 خبرے فاذا فی یے فی الدخول فدخلت فوجدتہ قاعدا علی فراشہ فسلمت فسکت ساعۃ فلما
 عقلی و تضاعف الخزع ثم قال سے با عبد اللہ ابرر سے لم طلبک نے ذوالو مت قلت لا والدہ یا
 امیر المؤمنین قال انے رايت الساعۃ نے منانے کان حبشیا قد اتانے و معہ حریۃ فقال ان
 لم تخل عن موسیٰ بن جعفر الساعۃ والا تخرجک بہذہ الحریۃ فاذهب فخل عنہ فقلت یا امیر المؤمنین
 اطلق موسیٰ بن جعفر تلاتا قال ثم مضی الساعۃ حتی نطق موسیٰ بن جعفر و اعطی ثلاثین الف
 درهم و قتل لہ ان اجبیت المقام قبلنا فلک عندے ماتحب وان اجبیت المفضی اسے المدینہ
 فاذا دن نے ذلک الیک قال فمضیت اسے الحبس لاخرہ فلما راسے موسیٰ و شب الی قایما
 و دن انے فدا مرت فبمکر وہ فقلت لا تخف فدا مر نے امیر المؤمنین باطلاقک وان اوقع الیک

ثلاثين الف درهم وهو يقول لك ان اجبت المقام قبلنا فلک ما تحب وان اجبت الا فراق قال
 في ذلك ساطع اليك واعطيت الشكائين الف درهم وقلت سبيلا وقلت لا قدر ايت من امرک نجبا
 قال فانه انجرک منبانا فليکم اذا اتاے النبي صلى الله عليه وسلم فقال مسی حببت غلظا فاقبل هذه الکفا
 فاکم لا تبیت هذه اليلة فنه الحس قطعت باسے وامي باقول فقال قل يا ساح کل صوت ويا
 سابق الفوت ويا کاسے النظام لهما ونشره بعد الموت اساک با سما لک الحسے وبا سکا الاعلم
 الا کبر الخزون المکنون الذي لم یطلع علیه احد من الخاقین يا حليما ذواتا لا یقوسے علی اناتة يا ذا المود
 الذي لا یقطع ابرا ولا یخصی حد وافر عنی فکان ما تری یعنی ذکر کرد و عبدالسد بن مالک انحرای و بود و دار
 رشید و صاحب شرط وے گفت امد مرا فرستاده رشید و رقیقکه نیا مد مراد و الوقت گا ہی پس
 بکشد مرار جاے من وضع کرد مراد و تفریبا پس رعایت کرد مراد را ان پس هر گاه شدم سیوسے
 خانه سبقت کرد مراد و اوسے پس دانست رشید خبر من پس اذن داد مراد و دخول پس داخل شدم
 یا فتم در ان شست بر فراش خود پس سلام کردم پس ساکت ماند ساعت پس بپرید عقل من و د
 گو نه شد خراج پس ترکفت مرا اے عبدالسا یا میداے که ترا براے چو درین وقت طلب کردم گفت نه
 بخدا یا امیر المومنین گفت دیدم ویرین ساعت و خواب که حبشی امد مرا و ابا و حریا است پس گفت
 اگر نیکگذرے موسے بن جعفر را درین وقت آگاه باش که ترا فرج میکند باین صری پس برو و بگذر او را پس
 گفتیم یا امیر المومنین ابا بگذارم موسے بن جعفر را به بار یعنی کر سه بار پس دیدم گفت اری بگذار
 را بن وقت دیده او را سه هزار درهم و بگذار اگر خواهی مقام کن نزد ما قبول کردم که براے تست
 نزد ما آنچه تو دوست داری و اگر خواهی که بروے سیوسے مدینه پس اجازت است ترا و ان امر گفت
 عبدالسد پس ختم سیوسے زندان تا اینکه بیرون کنم او را پس چون دید مرا موسے بر جست سیوسے من
 ایستاده و گمان کرد که مگر من امور شدم یا و بیکر و هے پس ختم که ترس تحقیق که امر کرد و امیر المومنین
 با طلاق تو و انکه بدیم ترا سه هزار درهم و میگاوید ترا امیر المومنین که اگر خواهی مقام کن نزد من قبول کردم
 که براے تست آنچه تو دوست داری و اگر خواهی که مراجعت کنے بسوی مدینه اختیار تراست و دادم
 او را سه هزار درهم بگذار شتم او را و گفتیم او را که تحقیق دیدم دوباره تو امری عجیب گفت پس من خبر ختم
 ترا که من در خواب بودم که ناگاه امد مرا بنیبر علیه السلام پس گفت موسے عجوس شدے

مطلوبه پس بگو این کلمات را بدرستی که نباشند تو امشب در زندان پس بگو پدر و مادرم فدای تو
 باو چه بگویم گفت بگو با سماع کل صوت الی آخر الدعاء الحمد لله که پس بود آنچه دیدی سیوم در صومعت
 آورده که چون بارون الرشید بچ آمد یعنی از مردم سعادت دیدگویی امام موسی کاظم نزد وی کردند
 که از هر جانب اموال از حجت و سستی او در دنیا آنچه کالایه از هزار دینار طلا خرید نو ده نایز
 بارون الرشید ویرا گرفت و نزد امیر خود عیسی بن جعفر بن منصور که واسطه بصره بود فرستاد
 یکسال ویرا حبس نمود انگاه بارون الرشید در باب قتل و سستی بواست بصره نوشت او
 از نیکیه با کرد و گفت او ادعای غدار و کمال خود است و بهارون الرشید اعلام نمود که کسی را
 بفرستد تا امام موسی را تسلیم و سستی کند و اگر کسی را سستی فرستد او را خواهم گذاشت که هر جا که خواهد
 برود و بارون الرشید چون کتاب دید که بن شاک را فرستاد تا امام موسی را تسلیم او
 نماید و سفارش و سستی کرده بود که باو سستی بکند بعد از آن هم در طعام کرد و یعنی برانکه سستی در طلب کرد
 و سستی کرده بعد از سه روز وفات یافت و عمرش شصت و پنج سال بود و سستی تاریخ ابن خلکان اقامت
 بالمدينة است ایام بارون الرشید غرض رمضان سنه تسع و سبعین و اما بقیه نقل محاسن بغداد
 و حبس بهما است این کوسه سستی محسنه یعنی اقامت کرد موسی در مدینه تا زمان بارون الرشید غرض
 کرده شد در رمضان سنه یکصد و هشتاد و نه پس برادر او را همراه خود در بغداد و حبس کرد و او را
 تا آنکه وفات کرد و زندان درین دور وایت سناقات دارد از عبارت صواعق متبادر میشود
 که در زندان بصره وفات یافت و از روایت ابن خلکان و غیره موافقین بالاتفاق معلوم میشود که در زندان
 بغداد وفات یافت پس شاید هیچ یابی نشود که سستی بن شاک از زندان بصره گرفته در بغداد بوده
 باشد اگر چه صاحب صواعق تصحیح بدان نکرده و نیز اختلاف است و آنکه صاحب صواعق سستی بن شاک
 او را گرفته در بصره فرستاده و یکسال در آنجا محبوس ماند و ابن خلکان سستی بن شاک که همراه خود گرفته در بغداد
 اینطور بوده باشد که همراه خود گرفته از مدینه روان شده از انشای راه در بصره فرستاد و بعد از یک سال از آنجا بدر فرستاد
 بن شاک در بغداد طلب کرد و در نه صورت لا سناقات و اندر علم عیارت ابن خلکان نیز اندک
 غیر موطوع شده شاید از سهو قلم کاتب و یک نفر و گذاشت شده باشد و سستی بن شاک
 الذی بالمسعودی و سستی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بن شاک

سمو ما خمس عشرة سنة فقلت من ملک الرشید ستمه ست وثمانین ومانته وهاوین اربع وثمانین
سنة وقد ذکرنا فی رسالتہ بیان اسناد الایمنہ الفطیعیہ من الشیعہ اسامیہم واسناد اسما ستم و مواضع قبولہم
و معاویہ اسما ستم و کم عاش کل واحد منهم مع ابیہ ومن اورک اجدادہ علیہم السلام و لکنہم لم تعالی فی الرشید
من ابیات -

امام کہ گفت بغیر نہانہ	عصا الدین مہوچ من البرعود ہا
وعین غیظ بالبرئینہ ظہما	سوا علیہ قریہا و بید ہا
واسمع یقطانا بیت ہما جہا	لہ فی الحنا و سواد ہا بکید ہا

مولف گوید باعث مجوسیت امام کاظم بار سیوم فقط ہمیں یک سعایت نبود بلکہ وجوہات دیگر نیز بود و ان
انست کہ در صواعق آورده کہ ہارون الرشید امام کاظم را دید کہ نزدیک کعبہ نشسته باو گفت کہ تو کی کہ
در سداہم بیت بیگیری کاظم رحمہ گفت تو امام حبوسے ومن امام فلو ہم دیگرانیکہ -

سے تاریخ ابن خلکان و صواعق حرستہ ان ہارون الرشید حج قانی قیرا بنیہ صلی اللہ علیہ وسلم
نہ را دوحہ من قریش داننی القباہل و معہ موسے بن جعفر فقال السلام علیک یا رسول اللہ یا

ابن العم فقال موسے السلام علیک یا اب فقیہ وجہ ہارون الرشید وقال ہذا ہوا الفخر یا اب الحسن تھا
بنے حج کرد ہارون الرشید پس آند نزد قرنتہ صلی اللہ علیہ وسلم و گرد او قوسے از قریش بودند و ہلاک
کرده بود قباہل را و بود ہمراہ او موسے بن جعفر پس گفت ہارون الرشید علیک یا رسول اللہ یا ابن العم
و کاظم رحمہ گفت السلام علیک اسے پر من پس متغیر شد چہ ہارون و گفت این فخر است
اسے ابوالحسن و در صواعق آورده کہ ازین معنی در ہم شد و یابین سبب اورا ہمراہ خود بقدا و
برود و در انجا مجوس ساخت و بیرون نیار و تا قتیکہ وفات یافت مولف گوید کہ در قلعہ حبس
سیوم امام کاظم مورخین را طرفہ خطا بے ضبط واقع شدہ چہ صاحب صواعق یکبار گفت کہ سبب
سعایت بدگوی از کہ اورا بسوسے بھرہ فرستادہ و انجا تا یکسال مجوس ماند بعد از ان سکرین یک
اورا مسوم کرد و اندر انجا سگو کہ از مدینہ اورا بقدا و برو مجوس کرد و بیرون نیار و تا وفات یافت
علی ہذا القیاس عبارت ابن خلکان نیز در نیامانہ اند کہ غیر مرئوس است برناظر محفی نخواہد بود ابن خلکان
یکبار گفت کہ در زمان مدسے مجوس شدہ بسبب دیدن خواجہ امیر المومنین علی ۱۴ اورا را کہ بدیدہ

از ان تا زمان هارون الرشید در مدینه بود که هارون و براباز مجوس کرد و در زندان بردارین سبب
معلوم میشود که قید و بار اتفاق افتاد باز خودشان از مسودے نقل میکنند که هارون و براباز کرد و
خواب حبسے اورا ہا کر و چنانچہ بالا گذشت بعد از ان خودشان نقل میکنند از خطیب کہ امام کاظم جس
بنواد بر دس با نفوذ قید رہ بار باشد کہ بیا در زمان مہدے و د بار در زمان هارون الرشید
کہ یکبار بدین خواب اورا ہا کر و بار دیگر ہا کر و در باب جس سیوم نزد مولف اقرب بصواب
چنان مے نماید کہ اینطور گفته شود کہ ہارون برائے گذاردن حج یا عمرہ بکہ آمدہ بود بسبب غارے
ہر گوی کہ اورا گفت کاظم رضی اللہ عنہ مال فراوان جمع نمودہ کالاسے سے ہزار وینار طلا خریدہ ازین
سبب ہارون متوہم شد بعد از ان چون کاظم رضی اللہ عنہ را نزدیک کعبہ دید کہ گفت کہ توئی کہ در
سرازم دم بیعت میکنی کاظم رضی اللہ عنہ گفت تو امام حسودے ومن امام طلوبم ازین سبب
ہارون در خشم شد و اورا ہمراہ خود گرفتہ بیدینہ رفت و در انجا چون بمقابل غیر شریعت نبوی صلی
اللہ علیہ وسلم رسید ہارون گفت السلام علیک یا رسول اللہ یا این امام کاظم رضی اللہ عنہ
گفت السلام علیک یا ابنت چہ ہارون متوہم شد و گفت ابن فخر است اے ابوالحسن خشم
اوزیادہ شد جس او فرمان داد و ہمراہ خود گرفتہ روانہ بغداد شد از شناسے راہ اورا در زندان
بصرہ فرستاد و در انجا یکسال مجوس داشتہ بزریر سکر بن شامک و بر بغداد طلب کردہ مجوس
ساخت و در انجا بسبب مسموم شدن امام موسے روسے بغداد و اعلیٰ نہاد و در نہیہ ورت
جمع بین الاقادیل ہم میشود و بے ربطے عبارت ہم بر پیغزو اللہ علم بحقیقۃ الحال -
من اجبارہ در صواعق آوردہ کہ ہارون الرشید کاظم را رضی اللہ عنہ گفت چگونہ شما میگوید کہ ما
ذرت رسول صلی اللہ علیہ وسلم ایم و حال انکہ شما اولاد علی ابن ابی طالب علیہ السلام و امام موسے
این ایت پر خواند من ذرتہ داد و ویلماں اے قول و عیسے چون بنام عیسے علیہ السلام رسید
گفت عیسے را علی نبینا و علیہ السلام پر بند و حال انکہ خداے تعالیٰ اورا از ذریت ابراہیم خواند
و ایضا خداے تبارک تعالیٰ فرمودہ من حاجب فیہ من بعد ما جاؤک من العلم فقل تعالون فی انبار
و ابناؤکم الایۃ یعنی و قیکہ خداے تعالیٰ امر فرمود کہ پیغمبر صلوٰۃ اللہ و سلامہ علیہ بانفاسے
مبارک کند انحضرت غیر علی و فاطمہ و حسن و حسین را رضی اللہ عنہم معا بد بخواند پس حسن و حسین رضی اللہ تعالیٰ

عندما پیران رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم اندر بہ ابن حجت کہ گفتیم و ما از اولاد حسینیم رقم و سنہ اخبار
الدول لقرمانے سب اللہ الرشید یو افعال یا موسے لم قلتم انما اقرب اسے رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم
منا افعال یا امیر المؤمنین نو ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم خطیب اسے کہ تیک ہل کہتے تھے
نقال سبحان اللہ و کنت افریذ لک علی العرب و الجم نقال لکنہ لا یخطب اسے ولا از و عیلا و الذنا
لا دلم لم فلذلک نحن اقرب الیہ منکم تم قال و ہل کان یجوز لہ ان یفضل علیہ حرک و من نکشفات
نقال لا قال لکن کان لہ ان یفضل علی حرمی و یجوز ذلک فلذلک نحن اقرب الیہ منکم یعنی پر سید رہے
ہارون ازو سے کہ اسے موسے چرا میگویں کہ شافریب ترید بیوسے رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
از ما پس گفت یا امیر المؤمنین اگر رسول خدا خطبہ نمودے بیوسے تو و حرمت را یا میدادے و حاجت
میگردے تو اورا گفت سبحان اللہ اگر چنین میشد فخر میگردم بہ رب و عجم بدان گفت موسے مگر خطبہ
نکنند رسول خدا بیوسے ما۔ و ندیم ما اورا چرا کہ او پر راست پدر شاپین بن سبب با قریب ترید بیوسے
او از شما باز گفت کہ ایا جایز بود رسول خدا را کہ در اید بحر شمان شمانکشت با شند گفت نہ
گفت موسے لیکن داخل شدن بحریم با جایز بود او را بدان حالت پس این سبب با قریبیم با و از شما
نے روضۃ الصفا ایوب بن حسین الماسی روایت میکند کہ نفع انصار سے کہ مرد سے بد نفس
ہرزہ گوے بود تعرض مردم شکر روز سے با عبد الغزیر بن العمر بن عبد الغزیر و جمے دیگر بر روضہ
ہارون الرشید نشستہ بودند کہ امام موسے پر مر کہے سوار طالع گشت و حاجب رشید بقدم عزاز
و احوال پیش آمدہ باستقبال اورفت و سہار مردم نیز شرا بہ تعظیم و تحیل بجاسے اور و نزد حاجب
بے توقف رخصت ملاقات حاصل نمودہ امام موسے بجایس رشید در اندیش با عبد الغزیر گفت
کہ من عاجز تر از عباسیان ندیدم کہ باشند کہ دشمن ایشان است و بیم ان دارند کہ ملک ایشان
بزیان اور داند نہ تعلق و فروتنی نہ نمایند و ہمین خط کہ امام موسے از نزد رشید بیرون آید من اورا
بخطابے نالایق مخاطب ساختہ خاطرش را ملکین گردانم عبد الغزیر نفع را نصیحت کردہ گفت
تعرض او شود او ب را نگاہ دار کہ انطابق از اہل بیت پیغمبر اند و گاہ باشد کہ در جواب کسی
کہ یا ایشان تعرض نماید سخن گویند کہ تا قیام قیامت عار ان بر صفحات روزگار بماند و چون امام موسی
از پیش ہارون الرشید بیرون آمد بر مرکب سوار شد نفع از جہای خود و تربیتہ انجام مرکب امام را

را بگرفت و از روی غلظت گفت تو کیستی و از کجائی کاظم باو فرمود که اگر مقصود تو آنست که نسب
خود بیان کنی من پسر محمد صیب السمرین اسماعیل فرج الدین ابی ابراهیم خلیل السدام و اگر از شهر من میپرسی
شهر من آنست که حق بهمان تعالی بر کافه مسلمانان در بر تو اگر از معرفت ایشان بپیش من میپرسی که
نمیدانم و اجیب گردانیده که بر مارت و طواغیت انجمن و زناد و آخرت با حراز مشروبات اختصاص یافته
و اگر اظهار امانت غرض است و منافعت پیش خلاق بخدا سوگند که مشرکان و یار ماراضی نشدند که
مسلمانان مدینه در برابر ایشان در این زندان گفتند که اے محمد کفایت ما بیرون فرست داین سخن
امام موسی اشاره بان بود و در روز بدر که عتبه و شیبیه و ولید از حضرت خود بیرون آمده مبارز
طلبیدند و در مقابل ایشان رفتند بعد از آنکه مشرکان و استبداد ایشان را
در نینداز گفتند آنچه مذکور شد اگر استفسار از شرف و منقبت ماست ما آنکس را نمیتوانیم که
فرمان اهل ایمان و ایمان بر ما صا و اء میفرستند و اگر تو مسلمان میگوئی اللهم صل علی محمد و آل محمد
اکنون دست از مرکب من باز دار تا بر دو لزه بر اعصابه تفتیح انصاره افتاده و رسوا و فقیحت
بارگشت و در وقت نصفه روز که غریب پیغمبر نقل نمود که امام موسی کاظم در وقتیکه از
اعداد اگر بنیچه پوشیده و نهان در اطراف جهان میگشت گذار و بر تفرقه از قرای شام افتاد و در
محل کوهی دید نهایت عاصی که جمعی از ائمه از انصاره شوقه قله الجبل شده بودند از ایشان
پرسید که این چه جایی است و شما کجا میروید گفتند برین کوه میری است و در اینجا راهی است که
هر سال یکبار بیرون می آید و ما از اخطال و حرام شریعت عیسایم آگاه میکنیم و شکلی که باشد حل سازد
امام موسی بایشان مراجعت نموده بر ملاسه کوه رفت و چون بدر رسیدند پیر سر موسی
بیرون آمد و بر موسی مرتفع بنشست و همینکه چشم راهب بر موسی بن جعفر افتاد نور سه دید که
از فرقهای یونان آسمان مرتفع شده و از نیصورت تعجب شده پرسید که آشنائی با یگان
گفت از شما نیستم گفت مگر از امت موجود گفت بله راهب باز پرسید که از علمای ایشان یا
بجهال اوست چه ابداد که از جاهلان نیستیم راهب گفت اساک ام تسالنی یعنی من پرسیدم از
و یا تو پرسیدی از من موسی گفت ذاک المیکاب اختیار ماست راهب گفت من پرسیدم
امام موسی و هر چو خواسته پرسس راهب گفت ما و شما میگوئیم که در بهشت درختی هست که نزالوئی گویند

و ما یگوئیم که اصل ان در سکا میسے است و زعم ثمال انکه در منزل محراب است و علی کلا التقدرین
در بهشت بقعه و غفرانیت که شامخ از ان درخت نمیت اکنون بگوئے که ثمال ان در دنیا چیست
امام گفت ثمال ان در دنیا اقیاب است که چون بوسط السار سید حج بقعه نباشد که شیاعے
از اشعه ان در اینجا نیتند راهب گفت راست گفته و در سینه را نیکو سفتے و از هر جانب او از حسین
بر اید باز پیر پیر سید که میان او شما اتفاق است که اهل جنت در بهشت طعام و شراب
میخورند و از مطوعات و شربوبات کم نمیشود و اگر میدانے بگو که ثمال ان در دنیا چیست امام گفت
ثمال ان در دنیا کتاب خدا است عزوجل که هر چند اهل تفسیر و تادیل در بطون ان سخن گویند و در
حقایق و قایق ان نکته پر و از نذباته منیر سید یحییان بر حقیقت خود باشد راهب استخوان نموده
گفت ما و شما یگوئیم که اهل بهشت طعام و شراب بخورند و ایشانرا بول و غایط نباشد ثمال
ان در دنیا چیست امام جواب داد که ثمال ان در دنیا چنین است که در شکم مادر از طعام و شراب
که مادر بخورد و او را نصیبے باشد و بول و غایط از او سے صادر نگردد و راهب گفت راست بیان کردے
اکنون مرا خبر ده که کلید بهشت از زرست باسیم امام گفت از هیچکدام بلکه زبان بنده مومن است
که در دهن بگرداند و بگوید لا اله الا الله محمد رسول الله راهب گفت اکنون سئله دیگر پرسیم که در
جواب ان فرمائیے امام گفت اگر جواب باصواب بگوئیم بدین مادری گفت بلی و برین عمل کردند
انگاه بر راهب گفت مرا خبر ده از ان دو برادر که در یکشب از مادر متولد شدند یکروز بجز رحمت الله
پوستند و در چمن موت اند و برادر یکے دو سبت سال عمر داشت و دیگرے صد سال امام در جواب
گفت ان دو برادر یکے غریب و دیگرے غریب و از پسران شهر حیا که بیک شکم متولد شدند و بعد از
پنجاه سال که با هم بسر بردند غریب و در یکے بهی میرفت و باو سے قدرے انچه و انکور و عصیر و شیر بود و گذارد
بر قریه از قرایے شام افتاد که خداے تعالیے اهل انرا هلاک کرده و قریه را ویران ساخته بود و غریب
و زحرا بے ان نظر کرد و گفت انے یکی نذر الله بود و تنها پس در اینجا جواب رفت و یاری تعالیے روح
او را قبض فرمود و حیدر او را از چشم مردمان پنهان داشته و گوشت او را بر سباع و وحوش
حرام گردانید و ان طعام و شراب همچنان تازه ماند که هیچگونه تغیرے بدان راه نیافت و مرکب
او نیز هلاک شده و بعد از وفات غریب چندین سال حق غرق علایا تمام بے از ماو ان قریه را آبادان داشت و بعد از

غزیر ازنده گردانید و فرشته آمده از وی سوال کرد که کم نشت یعنی چقدر روزگ نمودی جواب داد
که نشت بوگا و بعضی یوم یعنی توقف نمودم روزی یا بعضی ازوان تروید و جواب بواسطه ان بود که اول
پنداشت که آفتاب غروب کرده است بنابر ان گفت که یک روز توقف بودم و چون ملاحظه نمودم که هنوز
فوق الارض است فرمود که بعضی از روز و رنگ کردم آن فرشته گفت که بل نشت مایه عام فالظر
اسه طعامک و شرابک لم تشد و انظر اسه حمارک یعنی بلکه توقف نمودی همدسال برین بسوسه
طعام و شراب خود که بنوسید و بنکر بسوسه خرت و چون غزیر نظر بر استخوانها بسیده مرکب خود
انداخت و دیگر عظام ان با هم متصل شد و اعصاب و عروق و لحم بر و رسته رفت بعد از ان
تادر مختار پوست در و سیه پوشانید قال الله تعالی انظر اسه انظام کیف شربنا ثم کسوا بالعمائم فلما بین
که قال اعلم ان الله علی کل شیء قدیر برانگاه غزیر بر چهار پاسه خوشه نجان آمد و بارادر خویش
غزیر چاه سال دیگر زندگانی کرد و هر دو برادر و یک و زیاده در دو بیت سالگی و دیگر در صد سالگی
وفات یافتند چون موسی بن جعفر سخن بانهار رسانید راهب گفت هر گیتی راست گفته و من
گواهی میدهم که خدایکی است و محمد بنده و رسول اوست و حضار مجلس نیز میواقفت راهب ایمان
اوروند در تحفه آتنا عشره در کید شستاد و دوم آورده و حکم صحت برین تصد نمود که لا دخل ابو حنیفه لک
زار قبر البی صلی الله علیه و سلم ثم اتی دار الصادق مجلس فخر و جرح ابنه موسی و هو صغیر فقام له
و دقره ثم قال ابن یضیع الغریب حاجیه منی بلکم فاجاب تیوار سے خلعت الحمار و تیوفی عین الحمار
و شطوط الانهار و ساخطا شمار و لا یستقبل القیلة و لا یستدبرها غنیة یضیع حیث شاق قال ابو حنیفه
الله اعلم حیث یجلی سالت ترجمان ابن باشد و حنیف داخل شد ابو حنیفه در مدینه زیارت کرد و قبر نبی را صلی الله
علیه و سلم باز آمد بخانه صادق راهب شست فتمطر بر امدن او پس برآمد سپرد موسی حال انکما و خردی حال
بود پس ایستاد و تعظیم او کرد باز او را گفت کیا تفصا کنه فریبه حاجت خود در شهر شما پس اب داد او را که پرده گیر و در
پس یاور و پیروان چشم همسایه و زکاتاره نهرا و از جافان میوه باور و نکند تقبل و پشت نکند تقبل این نگاه
فضای حاجت کند چرا که خوا پس گفت ابو حنیفه خدا بهتر سید اند چنانکه مقرر کند رسالت خود را -

اما کرامات و خوارق عادات او

در شواهد النبوة و در وصیه الاجاب از کتب تیره و در و احق و اخبار الدوله و القرائی آورده که چون می شست و می شست و می شست

که گفت در یاریش تسخیر و اربعین و یائنه از هجرت بر ایدم حج بیرون آمدم چون بقا رسیدم جوایس
دیدم خوب رو سکه گندم گون بالای جامای خود پشمینه پوشیده و شعله برکت زده و عین در پاکر ده دار
میان مردمان بیرون آمده و تنه شسته بانو و گفتم این جوان از صوفیه مینماید همانا که میخواهد که درین راه
برگردن مسلمانان یار باشد بروم و دیر از سر نشستم تا ازین باز ایستادم چون نزدیک وی رسیدم
فرمود که یا شفیق اجتناب کن از این الطین ان بعض الطین اتهم پس مرا بگذاشت و بر خست بانو و گفتم انجیب کاسه
شیر نام مرا وافی العزیز مرا گفت هر آنکه بنده ایست صالح بوی زخم دارد و سکه بگلی خواهم هر چند تیر بر ختم تو
نرسیدم چون بنزل دیگر رسیدم دیدم که در نماز است لرزه بر اعضا میسازد و سکه افتاده و اشک
از چشمها روی روی رود ان شده گفتم بروم و از سکه بجای خواهم صبر کردم تا فراق شد چون روی بوی
نهادم گفتم اسه شفته بخور ایچ باین ایت را که اسه لطفار من تاب و امن و عمل صاحبانم ایت را
پس مرا بگذاشت و بر خست ختم این جوان از ابدال است دوبار شد که از سر باطن من خبر می دهد
چون بنزل دیگر که از راه میگذشت رسیدم دیدم که بر سر چاه ایستاده و در دست و سکه
رکوه میست یخواید که اب بگردان رکوه از دست و سکه در چاه افتاد با سمان نگر نیست و گفت

انتهی از طاعت المسافر	و قوسه ازار دست الطهارا
-----------------------	-------------------------

اللهم سیبک ما یسیر باطله ما و الله دیدم که اب چاه بالا آمد دست دراز کرد و رکوه را پر اب گرفت
و وضو ساخت و چهار رکعت نماز گذارد بعد از ان بجانب توده از یک میل کرد و بدست خود در یک
میکرفت و در رکوه می ریخت و سکه جنبانید و سکه اثنای پیش و سکه ختم و سلام کرد و جواب داد و گفتم
ما اطعام کن از یاوسته آنچه خداست تو اسه ملاذ فاهم کرده است گفت اسه شفیق هر نعمت ما
خدای تعالی چه ظاهر و چه باطن بایر سدن خود را با خدا اسه تعالی نیکو گردان بعد از ان رکوه را
بین و ادبیا شامیدم سوبق و شکر بود و الله که هرگز از ان خوشتر و لذیذ تر چیزی نیاشاید بودم
سیر شدیم و سیل گشتم چنانکه چند روز را باطعام و شراب حاجت نیفتاد بعد از ان دیر اندیدم
تا که چون بگریسم دیدم که در نیمه شب در نماز ایستاده بود و بختیوع تمام و زار سکه و گریه میکرد و همه
شب چنین بود چون صبح رسید نماز گذارد و طواف کرد و بیرون رفت و در سینه و سکه بر ختم دیدم که
یخواید که در راه بود و دیر اموال و خدم بود و مردمان گرد و سکه در آمد و دیر و سکه سلام

سیکته نزد سید بن طاووس بن جعفر بن محمد بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنہم و جمیع کتب
 انجمن غریب از پیش این سید عجیب و غریب نیست نمی خفتی نماز که نیم شب که در نماز بقانون تمام شب که میزاری
 که برین در بقدر مضنون و در شواهد و روضه الاحباب زیاده است در دیگر کتب مذکوره نیست و نام منزل گیر که
 و بالاست در حدائق مذکور است و دیگر کتب مذکوره مذکور نیست فقط در روضه الاحباب که غلام علی بن موسی الرضا
 رضی الله عنه بود نقل کرده که گفت روز سه اسحاق بن عمار در آمد و نزد موسی بن جعفر نشست
 و در آن وقت شنید از مردم خراسان نیز از آن دخول طلبید و مجلس شریف رسید و بانجانب بفرست
 نکاح نمود که بکلام طوبی مشاهد نشست و مثل آن معجز نشد و بود امام کاظم رضی الله عنه همان زبان او را
 جواب داده اسحاق انجمن را گفت من هرگز تا ایندم این کلام شنیده بودم امام فرمود که این کلام
 ایامی پسین و تبت است پس گفت اسحاق ازین من بود و اندک ایام را بالائی گفت مثل تعجب است
 فرمود که ترا خبر دهم از این عجب تر باشد بدست که امام میداند منطق الطیر و منطق البروس
 روح را که این و تمامه او را خلق کرده است و خلق نیست بر امام چیز که و غیره ایضا من مثل این
 عمر چون حاوی رضی الله تعالی عنه وفات یافت و عبد الله بن جعفر خلافت و حیست پدر دعوی
 امامت کرد و کاظم رضی الله عنه نیز هم بسیار در ساحت سداست خویش حج ساخته عبد الله را طلبید
 داشت و فرمود تا آتش در آن پیغمبر باز و در تمام پیغمبر سوخته شد و آتش گشت انگاه موسی بر خاک
 با آتوب خویش در میان آتش و رانده پیشست و بجانب حاضران متوجه شده آغاز میگردد
 و بعد از ساخته از انجا بیرون آمده جامه خود را بپوشاند و مجلس رجوع کرد و عبد الله را گفت اگر تو گمان
 میبری که امامت بعد از پدر تو رسیده نشین درین آتش چنانکه من نشستم تا و سه گوید که رنگش
 از شنیدن این سخن متغیر گشته برخاست و از مجلس کاظم رضی الله عنه بیرون رفت و در شواهد النبوة
 که بارون الرشید علی بن نقطن را جامه های فاخر داد و از انجا دور افتاد و از سر سیاه زرقعت علی بن
 نقطن نیاز بر کمال محبت که نسبت بر کاظم رضی الله عنه داشت چنانکه از اموال او بچاپها افزود و همه
 را پیش و سه فرستاد و همه را قبول کرد و جز در آنکه که رو کرده گفت که این را نگاه دار که ترا بکار بعد از
 بجز در علی بن نقطن بریکه از غلامان خود غضب کرد و از پیش سازد غلام پیش رشید آمده گفت
 سید بن موسی بن جعفر امام میدارد و بر احوال و حال بسیار میفرستد از انجا دور افتاد است

که امیر المومنین ویرایان اکرام و احترام کرده است چون رشیدانرا شنید غضب بروی مستوی
شدنی الحال گماشته بطلب و فرستاد چون حاضر شدند و بر سیدان دراعه را که ترا
پوشانیده بود دم چپ کرد گفت نزدیک منست یا امیر المومنین فرمود که ویرا حاضر کن غلامی را طلبید
و گفت بفلان خانه رود و از سراے من بکلبه انرا از فلان کینزک بطلب و در آن خانه صد و هفتاد و
سرا ترا بکشای و در آن صد و هفتاد نفر است سر به انرا یا غلام زد و از آن طرف را حاضر کرد رشید
فرمود تا مرا برادر داشتند ان دراعه را و بر بویهای خوش مطیب ساخته غضب و سر نوشت
و گفت ابن را بجای و بے باز فرست و خوش باش که من بعد کن بجای رسد و در حق تو نخواهم شنید و
انرا بخوابانست که شخصی گفته است که در کت اول که منده کافم را رضی الله عنه بفرمود و طلبید مرا فرمود
که بفرست انرا از انرا نزد من نظر کرد و در بسیار منوم و مخزون دید گفت ای فلان چیست که ترا
منوم است این منوم بپوش این کافم میرد و معلوم نیست که سر انجام چه خواهد بود و فرمود که پنج
باکے نیست که در فلان ماه و فلان روز باز تو انرا منم آمد تو در اول شب منظر من می باش و ایم ماه
و در روز ششم تا نزد من (موعود بود و رسید انتظار میرود که تا نزد یک غروب بجای رسد دیدم شیطان
و سوسه در خاطر من انداخت تبر سیدم که شکے در دل من راه یابد اضطراری عظیم در من افتاد ناگاه دیدم
که از جانب عراق سیاه پید آمد و کافم رضی الله عنه و پیش ان سیاه بر بغله سوار و از دوا کا
فلان گفت من یک یا ابن رسول الله فرمود که نزدیک بود که شکے در دل تو افتد گفتم چنین بود پس گفت من
که از من کافم بپاشی خلاص شوم فرمود که یکبار دیگر مرا خواهند برد که خلاص نیایم و انرا بخوابانست که
دیگر گفته است که در منم و در خانه بکار گرفته بودم ملازمت مجلس کافم رضی الله عنه می کردم
روزی باران غباران می شد و ادا احترام ملازمت و بے سبتم چون بروی و در آمد و سلام کردم جواب داد
فرمود که ای فلان بخانه خود باز که خانه تو بر بالا است متاع تو فرو داده است باز گشتم دیدم که خانه فرود
آمده است چپ بکار که منم تا متاع مرا از زیر خاک بیرون کرد و پنج چیز است که شد مگر مطلق چون بامداد
پیش و بے آدم فرمود که پنج چیز از خانه تو کم نشد گفت که مطلقه بان وضو میساختم زمانه سرد و پیش افکند پس
سر بر آورد و گفت که گمان می برم که تو انرا جانی فراموش کرده برو و از کینزک صاحب سوال
کن و بگوی که مطلقه را تو برداشته من باز ده که تو باز خواهد داد چون باز گشتم پیش کینزک صاحب

سر اسے آدم گفتم سطله فلان جاسے فراموش کرده بودم تو در آمدی و برداشتی بمن باز ده که میطلبم
که وضو سازم نے الحال بر وقت و بیاورد و از آنجا انست که دیگرے گفتہ کہ در آنوقت کہ ویرا بہرہ برودند
نزدیک بدان باوے و کشتے نشستہ در عقب ماکشتے بود کہ دروے زنی بود کہ باشو ہر خود زفات
کرده بود و در آنجا شور و غوغا سے بود فرمود کہ اینچہ شور داشت گفتم کہ عروسے سے برز چون ساعتی ہا سہ
شہیدیم کہ فریاد سے برآمد پرسید کہ اینفریاد چیست گفتند کہ ان عروس خواستہ است تاشے
اب ہر وار دو سترہ نہ زمین از دست ادد و اب اقتادہ است فریاد کردہ است فرمود کہ کشتے
را نگاہ وارید نگاہ داشتند دیگر فرمود کہ ملاح ایشانرا نیز گوید کہ کشتے ایشانرا نیز نگاہ داید نگاہ داشتند
بکنار کشتی آمد و زیر لب چیزے بخواند پس فرمود کہ ملاح ایشانرا بگویند تا فوطہ بند و باب در آمد و ان
دستوانہ بگیر چون نظر کردیم ان دستوانہ بر دروے زمین نیود و اندک ایلی بر بالاسے ان ملاح ورا آگذا
بگرفت و از آنجا انست کہ دیگرے گفتہ است کہ یکے از اصحاب صد و نیار با من ہمراہ کرد کہ پیش کاظم رضی اللہ
عندہ ہم و ما نیز چیزے بود چون بہدینہ رسیدیم اب بر خود نیم و بضاغت خود را بشستم و از ان انرا نیز
مشک سو دہ بر آنجا پاشیم چون بضاغت انرا در شمر دم نو دوند و نیا بود دیگر بار شمر دم ہمان بود و یکبار
دیگر نہ نو و بشستم و بان ضم کہ دم و در صرہ کردیم ہنپانکہ در شب بروے آدم گفتم جان من خدا سے تو بادانکہ
بضاغتے دارم کہ بان تقرب بیجویم بجی اسے تمائے گفت بار و تا نیز خود پیش وے بروم پس گفتم تو کا
تو فلانکس چیزے با من ہمراہ کردہ است گفت بسیار صرہ و نیار را پیش وے بروم فرمود کہ بر زمین
بر نیم پرست خود را بر آگندہ ساخت و دنیار مرا جد کہ فرمود کہ وے زن را اعتبار کردہ است نہ عدد
را و از آنجا انست کہ دیگرے گفتہ است کہ علی بن یقین و کس دیگر مرا گفت کہ بگو کہ و دو فلا نے را با خود ہمراہ
کن و دو را جلد بخیر و نیال را و انیکتوبات را بوے بن جعفر برسانیدن بگو کہ رفتہ و باد کس دو را جلد
خریدم چون بہدینہ نزدیک رسیدیم جاسے فرود آمدیم و چیزے میخوردیم ناگاہ دیدیم کہ موسے بن جعفر بقیہ
سوار ظاہر شد بر خاستیم و بروے سلام کردیم فرمود کہ یارید اینچہ باشما است ہر صدمہ دشمن پیش
برویم پس مکتوبات را بوے دادیم مکتوبی چند از آستین خود بیرون کرد و فرمود این جواب ما سے
مکتوبات شما است باز گردید و حفظ خدا سے تمائے گفت کہ نا و اتمام شدہ است و مدینہ نزدیک
است اگر اجازت باشد زیارت رسول صلی اللہ علیہ وسلم کنیم تو شہ تیرہ دایم فرمود کہ باشما

پس برادری باقی مانده است گفتیم بر سر فرمود که پیش از پیش آوردیم انرا بدست مبارک خود گرفتند فرمود که این
 زاده شما تا بگویند بر سر است باز گردید و حفظ خدا سے تعاضدے باز شیتیم و ان زاده تا بگویند ما را ایستد فرمود و اعلم
 و انرا بنگار نیست که ویرا چون زهر و اند فرمود که مرا اند و زهر و اند فرمود و ان من زهر و اند و زهر و اند پس نیست
 اند و سبب نوح خواهد شد و پس فرود سپاه خواهد شد و نگاه نخواهم کرد و چنان شد که فرموده بود و سبب
 بن خالد بر سبب در طب زهر و اند و فرموده بود و ان السیفید و زهر و اند و فرموده که سبب بن سبب
 بفرموده بود و سبب و زهر و اند و فرموده که سبب در طب کرد و و سبب کرد و بعد از سبب و زهر و اند
 یافت و مدت عمرش شصت و پنج سال بود و فی مخرج الذی سبب بعضی موسیٰ مسوگنا بنده او و با عقدا و بعضی
 شید سبب و خلق او و بخیند بر ان سبب و فوات یافت شید هر بوقوع آمد و با شید و العدا علم
 بحقیقه الحال اما نقش خاتم و سبب علی حیدر بوده است کذا فی روضه الاحباب

علی بن موسیٰ الرضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ در شواهد النبوة آورده که و سبب امام ششم است و فی تاریخ
 ابن خلکان هو احد الامتة الاثنا عشر علی عقدا و الامتة و کنیت اد ابوالحسن است و لقب او رضا
 است و سبب اخبار الدول للقرمانه صابر و زکے نیز از انجاب او است و در روضه الصفا آورده که
 که مرتفعه نیز لقب او است و سبب روضه الاحباب فایز لقب او است پس نام او علی و کنیت
 اد ابوالحسن و لقب او رضا و صابر و زکے و مرتفعه و وفا امام رضا و نام و کنیت و لقب موافق امیر
 علی مرتفعه است رضا در شواهد آورده از کلام رضی اللہ عنہ از بزرگ فرموده است که او را عطا و نام کنیت
 خود و سبب الشواهد و الروضة الاحباب نقل عن فصل الخطاب قبیل لاسیما جعفر محمد بن علی الرضا رضی

اللہ عنہ ان ایاک سماه المامون الرضا و رضیه بولامتیة حمده فقال بل اللہ سماه الرضا لانه کان رضی
 عزوجل نے سما کہ در رضا رسول صلی اللہ علیہ وسلم نے ارضیه و رض من بین ابایہ المایین بکک
 لانه رضی بہ النبی لقولن کا رضی بہ الموال لقولن و کان ابو موسیٰ الکاظم رضی اللہ عنہ بقول او حوئی لرضی
 و اذا فاطمة قال یا ابا الحسن و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادته علی الرضا یوم الجمعة فی بعض
 شهر سنه ثلث و خمسين و ماتته بالمدينة و قبیل بل ولد سابع شوال و قبیل ثامن و قبیل ثانی
 سنه اربع و خمسين و ماتته و سبب روضه الاحباب بروایت اکثر علماء ولادت او روزی الحج
 سنه ثلث و خمسين یا یوم بدین اتفاق افتاد و سبب روضه الصفا ولادت او در سنه ثمان و خمسين

و ما یته و بقال انه ولد لاصدک عشر لیلة خلعت من ذی القعدة یوم الجمعة سنه ثلث و خمین و ما یته و فی الشوال
ولادته و در مدینه بود روز پنجشنبه یازدهم ربیع الآخر سنه ثلث و خمین و ما یته بعد وفات جد اوصاف
بجس سنین و قبل غیر ذلک در منتخب السیر آورده که ولادت علی رضار در شنبه یازدهم ذی القعدة
سنه احدی و خمین و ما یته بمدینه بوده و وفات او روز دوشنبه بیستم شوال سنه ثلث و پین
بطوس بوده باین تقدیر عمر او پنجاه و یکسال و ده ماه و بیست و هفت یا ششش روز باشد چنانچه خود
صاحب منتخب بدان تصریح نموده پس در تاریخ حسن روز ولادت او چند قول آورده باینچنین یا سه سنه
ارج روز جمعه است شهر ذی الحجه یا ذی القعدة یا ربیع الآخر یا شوال اربع یا زدهم ذی الحجه است سنه
ثلث و خمین ادا حدی و خمین او خان داریین و ما یته الاول هو الصبح اما وفات او در شوال
آورده که وفات دس و ولایت طوس بوده است در قریه سنا باد از دستاق لوقان و قریه
در قبله قریه بارون الرشید است در قریه که سراسر جمید بن خطیبه الطای است ذلک فی شهر رمضان
تاسع یقین من یوم الجمعة سنه ثمان و مائین و نه روضه الاحباب سنه ثلث و مائین و قبل سنه
ثمان و مائین و نه منتخب السیر یوم الاثنین ساج شوال سنه ثلث و مائین در طوس بوده و فی تاریخ
ابن خلکان توفی فی آخر صفر سنه اثنین و مائین و قبل بل توفی فاس ذی الحجه و قبل ثلث
عشر ذی القعدة سنه ثلث و مائین بمدینه طوس و مصلی علیه الامون و روضه ملاصق قبر ابیه الرشید
مختار را تم حروف روز جمعه بیستم یا بیست و یکم رمضان سنه ثلاث و مائین بود برین تقدیر عمر شش
چهل و نه سال و نه ماه و دیکه در کم و بیش باشد علی اربع الاقوال مگر در روضه الاحباب گفته که عمر شش
چهل و هشت سال و بقول اصح قریب پنجاه سال و نه اخبار الدول عمر شش و پنسون سنه و البیاد علم
در روضه الاحباب گفته که علی رضا وقت وفات امام جعفر پنج ساله و در وقت وفات امام کاظم سی ساله بود
و البیاد علم در سبب وفات ذی اختلاف است فی تاریخ ابن خلکان کان سبب موته انه اکل غنبا
فاکثر منه فویل بل کان مسموما فاعل منه و مات رحمه الله تعالی ما یقیه قصه وفات او در فصل ولی محمد
او خواهر آنرا نشاء الله تعالی و در شواهد و روضه الاحباب آورده که مادر وی با اتفاق موحدین ام ولد
بوده است و لها اسماء منها اروی و بنجه و سمانه و ام البنین و استقر اسمها علی کتم و فی روضه الاحباب
نقل عن حافظه عید افتریکه ناش سببیه توید بود و بعضی خبر برسان مویه گفته اند و نقیض شفر است

و قبل غیر ذلک وقتی اشواہد و روضۃ الاحباب گویند کہ و سے کینک حیدہ بود و ماور کاظم رضی اللہ عنہ شبہ حیدہ
 مصطفیٰ را علی الصلی اللہ علیہ وسلم بخواب دید فرمود کہ بچہ را بر پسر خود موسے بخش کہ زود باشد کہ از دی فرزند
 بوجود آید کہ بہترین اہل زمین باشد و از امام رضا رضی اللہ عنہ روایت کنند کہ گفت چون چنانہا را دیدم
 ہرگز از خود نقل عمل در نیافتم و در خواب از شکم خود از تسبیح و تہلیل میشنیدم ہول و ہیبت بر من غلبہ
 میکرد و چون بیدار میشدم پیچ او از من آمد و در زمان ولادت دست ما بر زمین نہاد و رو سے با سمان
 کرد و لب مبارک سے چوبایہ چنانکہ کہ سے سخن گوید و مناجات کند و ہشام بن احمد کہ از خواص کاظم رضی اللہ
 عنہ بود روایت کردہ کہ مرا گفت کہ پیچ دانستہ کہ از تاجران مغرب کہے آندہ است گفتند نہ استہ ام
 فرمود کہ آندہ است باو سے سوار شدیم و بر قتر تاجان مغرب سے رسیدیم ہفت کینک بر اعوان کرد و پیچ
 کہ امام را قبول نکرد فرمود کہ دیگر عرض کن گفت دیگر ناندہ است مگر کینک بیمار است فرود چو شود کہ ویرا
 عرض کنی قبول آید کہ **روضۃ الاحباب** شش و گمانت **روضۃ الاحباب** گفت ویرا بگوئی کہ غایت من و سے
 روضۃ الاحباب شش و گمانت **روضۃ الاحباب** گفت ویرا بگوئی کہ غایت من و سے
 است و سے شش و گمانت **روضۃ الاحباب** گفت ویرا بگوئی کہ غایت من و سے
 کہ مرتضیٰ نیز لقب اہل بل تو سے فاس ذی الحجہ و قبل شش
 او ابو الحسن و لقب اور **روضۃ الاحباب** گفت ویرا بگوئی کہ غایت من و سے
 علی مرتضیٰ است رضا در شواہد **روضۃ الاحباب** گفت ویرا بگوئی کہ غایت من و سے
 کہ انوشیروان شواہد **روضۃ الاحباب** گفت ویرا بگوئی کہ غایت من و سے
 گوید کہ چون ویرا اوروم اندک روزگار سے پیش و سے بود کہ رضا رضی اللہ عنہ شش و گمانت
 مولف کہ توفیق یابین دور دایت یابین رت میشود کہ گویم کہ امام موسے کاظم رضی اللہ عنہ اولیٰ و شش و گمانت
 فرمودہ ماور خود برا سے خدمت ماور خود حیدہ خریدہ بود و بعد از ان حیدہ حسب فرمودہ پیغمبر صلی اللہ
 علیہ وسلم ان جاریہ را بر پسر خود موسے بخشید بعد از ان امام رضا متولد شد و اللہ اعلم بحقیقۃ اکا
 ماہ شاقیہ فی الشواہد نے روضۃ الاحباب عن موسے کاظم رضی اللہ عنہ قال روایت رسول اللہ صلی
 اللہ علیہ وسلم فی النمام و امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ قال رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم علی ایک
 بنظر نور اللہ عزوجل منطبق بحکمۃ یصیب ولا یخطئ و معلوم ولا یجمل و علی حکما و علما یعنی غایت است

از موسیٰ کلم کہ گفت دیدیم کہ رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم در خواب میفرمودن علی رضی اللہ عنہ را کہ گفت من رسول اللہ
صلی اللہ علیہ وسلم ہستم نظر کند نور خدای غرض من بگوید از حکمتی و تعالی صواب کند خطا نکند و عالم باشد
جہالت نکند تحقیق پر کرده شدہ است از حکمت و علم و فی روضۃ الاسباب کہ اقارب و اجانب
از مشرق تا مغرب بر وفور علوشان و سمو مکان ان امام و افلا حسان اتفاق داشتہ اند و در اثر
و اتقاصی دادا نے بلکہ جمیع افراد انواع انسانی مناقب و مفاخر ان حمیدہ باثر بر صحت مضامین
انہ و سے نگارند کرانش از ہر چہ تصور توان کرد زیادہ بود مخفی نہ اند کہ مراد از جمیع افراد انسان مقتضای
نبوت باشند ذکر اکل ارادۃ البعض گرفتہ باشند و فی اخبار الدول للقرمانی کان رضی اللہ عنہ
فایس التوم کثیر الصوم و کان جالسہ فی الصیف علی حصیر فی الشمار علی جلد شاة و بود رضی اللہ عنہ
انہ کہ خواب و بیشتر روزہ دارندہ و بود روزگرا نشست او بر یو یا و در سرد بابر پوست گوسپند
و در صواعق آورده کہ علی رضی اللہ عنہ علم و اکل و اہل قدر بود و ازین جہت بود کہ مامون خلیفہ
تعظیم و اجلال او بسیار سے نمود و او را دوست سے داشت و دختر خود را در نکاح او در آورد و در
مملکت خود شہزادہ ساخت چنانچہ تفصیل ان خواہد آمد و موقوف کرنے کہ او ستاد و سرستقے بود
ہست او مسلمان شدہ و از جملہ موالی او بود و سے میں ان الزہبی علی بن موسیٰ بن جعفر
بن محمد الماشی العلوی رضاعن ابیہ عن جدہ قال ابن طاہر یاتے عن ابیہ عجائب قلت لاما
الشان فی ثبوت اسند الیہ الا قال جل قد کذب علیہ و فی علیہ سنۃ ساریہ کا کہ زبیر علیہ السلام الصادق زیدی عنہ ابو الصلت
الہدیٰ الحدیث بن علی بن ممدی القاضی عنہ سنۃ لابن جریر بن سلیمان الطالی عنہ من کبرۃ الدار و ابن سلیمان
القزوینی عنہ سنۃ بات سنۃ ثلث و اثبتین قال ابو الحسن الدار قطنی اما ابن حبان نے کتابہ
قال علی بن موسیٰ الرضایر و عن ابیہ عجائب یسم و یحیل و فی تقریب العسقلانی
علی بن موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی الماشی یلقب بالرضا بکسر الراء و فتح البجۃ
و الخصال من و سے عنہ من کبار العاشرة مات سنۃ ثلث و اثبتین و لم یملک الحسین -
و فی الخلاصہ علی بن موسیٰ بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب الماشی ابو الحسن الرضا
عن ابیہ و عنہ عبد السلام بن صالح و جامعۃ عدۃ نسخ و کان سجد بنی ہاشم و کان المامون خلیفہ و یحیل
و عنہ لہ باخلاصہ و اخذ لہ العبد مات سنۃ ثلث و اثبتین و مشہدہ ہما معروف -

ورواق و اخبار الدول للقرانی نعمان تبارخ فیما برآورد که امام علی بن موسی الرضا در میان بزرگان
 آن زمان در نیشابور یکستاده شد و جمیع خلائق حجت زیارت و سب پر و ن آمدند و امام حجت و شیخ اقبال
 پرده بر سر کشیده بود که یکس ویرا نمیدید و از جلای کار علما و محدثین شیخ ابو ذرعه رازی و محمد بن مسلم سی
 دوران شهر بود و ایشان با خلق بی نهایت از طلب علم و اهل حدیث بلامت انحضرت شافیه التماس
 نمودند که روی مبارک خود را ایشان نماید و حدیث از ابا و اجداد خود حجت ایشان روایت کند بعد از تفرغ
 بسیار امام قبول این معنی نموده استمری شد که بران سوار بود و باز داشت و غلامان را احقر و تکرار
 از روی مبارکش برداشتن و چشم خلائق را بر روی طاعت مبارک خود روشن ساخت و نظر مردم
 چون بدو گیسو و سب که بدو شکو خود انداخته بود افتاد و تفرغ و زاری و آمدند بعضی گریه و فریاد می نمودند و بعضی
 خود را در خاک انداخته بودند و بعضی ستم استنش را بوسه میدادند و نگاه علما فریاد برآورده گفتند ای معاش
 ما سر زبانی ساکت باشید چون ساکت شد شیخ ابو ذرعه و محمد بن مسلم که هر دو حافظ حدیث بودند
 باز اعادة التماس نمودند امام گفت خبر داد مرا پدر من موسی کاظم از پدر خود و جعفر صادق از پدر خود و یحیی
 زین العابدین علی بن حسین از پدر خود و حسین داد از پدر خود و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب رضی الله تعالی
 عنهم که رسول صلی الله علیه و سلم گفت خبر داد مرا جبرئیل علیه السلام که گفت از رب العزت جل جلاله شنیدم
 که میگفت لا اله الا الله یعنی من قال لا اله الا الله و من دخل الجنة و من دخل الجنة یعنی لا اله الا الله که
 کلمه توحید است بمنزله حصار است از جانب من هر کس که این کلمه خاصه را گفت در حصار من داخل شد
 و هر کس که در حصار من داخل شد محفوظ ماند از عذاب من بعد از ان احقر فرمود و بپا برده انداختند و روان
 شد و سب است که عهد و سب که قلم و دوا است آورده این حدیث را نوشته و قریب به بیست
 هزار میشد و در واسطه آنکه در پیشه که در ان وقت روایت کرد این حدیث بود که الایمان معرفه بالقلب
 و تقرار باللسان و عمل بالارکان و احتمال دارد که دو واقعه باشد یکی بوقتی که شاید هر دو حدیث یکو
 گفته باشد چنانکه حدیث نقل نمودند از امام احمد بن حنبل رح منقول است که گفت اگر این اسناد بر من
 میخواندم هر آینه از ان مرض خلاص میشد و سالار و شیخ و فی اخبار الدول للقرانی قال القیاس
 الفصل فی الحدیث بحدیث السند بعض اصحاب السانیه مکتبه بالذهب و اوصی ان بدفن مع فی قبر من
 بعد موته فقیل ما فعل الله بک قال غفر لی الله و الله و الله بان محمد رسول الله

و مثل اینی بیش که مروی است سلسل بنی امیه البیت و علیہ شریف حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم
 فی صفۃ الصلوۃ علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم لهذا شیخ ملا علی قاری و شرح شفا سے قاضی عیاض و وہ
 قال التلمسانے ہذا اسناد شریف لائے مروی عن اہل البیت و مثله الاسناد مروی فی صفۃ الصلوۃ
 علی النبی صلی اللہ علیہ وسلم حقے قال فیہ الا یہ الاسناد و نوذکر علی ذی علتہ او جمی لہری او علی مصاب
 لافاق و لورقی بہ ماسوع لہری یعنی ابن اسناد شریف است کہ مروی است از اہل بیت اللہ
 اسناد و گفتہ اند اگر با کردہ شود بر مرئی ہر اینہ شفا یا دیگر اگر بر مصیبت زدہ ہر اینہ افاقہ سمعیہ یا
 و اگر تعویذ نویسند بر آفت زدہ ہر اینہ نجات یابد و بعد از ہذا الاسناد الشریف العالی پس امام علی رضی
 ازہ پدید خود موسی کاظم روایت دارد و از موسی ابو الصلت المروسی و یحییٰ بن محمد سے القاسمی
 و ابی احمد عامر بن سلیمان الطائی و الداد و بن سلیمان القزوینی و الحافظ ابو ذرعتہ الرزازی و الحافظ
 محمد بن مسلم الطوسی و عبد السلام و جمیع کثیر و میگوید فقیر احتمال دارد کہ پسران و برادران انجساب نیز زوی
 روایت دارند و انجساب نیز از امام خود و دیگر شایخ روایت دارد اگرچہ کتب ہائیکہ درین وقت پیش نظر
 است و ان تصریحی بدان نکرده و اللہ اعلم و در شواہد النبوة و روضۃ الاحباب از مولف راوندی نقل
 کردہ کہ ابو اسماعیل سنجد گفت کہ شنیدم و مرار رسید کہ خدای تعالی راستیہ است در میان عرب
 از سند مقدم طلب بیرون آمد و علی الرضا و ولایت کرد پس بلازمتش رفتہ زبان شکر بردی
 سلام کردم زیرا کہ عربی نیدانستم و امام ہمین زبان جواب فرمودہ ہرچہ بلفظ سند بردی و عربی
 کردم بہمان لفظ جواب شنیدم و ان آساعضی کردم کہ من در سند شاع نمودم کہ حضرت از دور
 حجتی است در عرب و بطلب او از وطن بیرون آمدہ ام فرمود کہ رسیدم بطلب و منم انکس پیرس
 ہرچہ میخواہی پس من ہرچہ ارادہ داشتہ ازو سے سوال کردم و در وقت برخاستن گفتم کہ من بلفظ تو
 دانایستم میخواہم کہ دعا کنی تا خدا سے تعالی بدان زبان مہم کرد و اند تا با اعراب ہرچہ سخن توانم گفت پس
 دست خود را بہر دو لب من بالید از ان وقت بلفظ عربی تکلم شد و من روضۃ الاحباب عن ابی
 الصلت زیان المروسی کہ گفت علی الرضا رضی اللہ عنہ با مردم سخن نہ کرد و باقات ایشان و اللہ اعلم
 فصیح ترین مردم بود و ان ترین ایشان بہر زبانے و لغتے و من روز سے اورا گفتم کہ یا ابن رسول اللہ من
 تعجب میکنم از معرفت تو باقات مختلف پس گفت یا ابالصلت انما حجتہ اللہ علی خلقہ و نیتوا اندک ازو

کے برابر خلق خود محبت ساز کہ عارف بلغات ایشان نباشد ایما تو نیز سیدہ است کہ امیر المومنین
علی رضی اللہ عنہ گفت اوتیا فصل الخطاب و ہل فصل الخطاب الامورہ اللغات و در شواہد
آوردہ کہ دیگرے گفتہ است کہ غریبیت حج کہ دم جاریہ من براسے من و دو توبہ بلغم
ترتیب کردہ بود کہ در ان احرام بندم چون وقت احرام رسیدہ و در خاطر و غدغہ پیدا
شد کہ احرام در توبہ بلغم جائز است ہائے ترک ان کہ دم و جامہ دیگر پوشیدم چون سمک
رسیدم بسوے رضا رضی اللہ عنہ گفتم کہ دم و ہمراہ ان چیز ہا بسوے فرستادم و قراوش کردم
کہ در اینجا ازوے سوال کنم کہ احرام در توبہ بلغم جائز ہست ہائے باوجودانکہ در خاطر داشتہم چندان
بر نیامد کہ فاصد آمد و جواب مکتوب من آورد و از ان نوشتہ کہ حج باکے نیت اگر محرم جامہ بلغم پوشید
انتہی و انجناب مدت عمر بر جاہ شریعت مستقیم بود و چیزیکہ موجب اعتراض شریعت باشد ہرگز
از انجناب منقول نشدہ و سلاسل حج طرق اولیا و اللہ بغیر چشمہ کہ ایشان سلسلہ خود بذریعہ من
سج با میر المومنین علی رضی اللہ عنہ میرسانند با انجناب منتہی میشود و کرامات انجناب بسیار است
برینے انان مذکور شد و مایعہ در فصل کرامات مذکور خواہد شد انشاء اللہ تعالیٰ۔

امام ولی عہدی آن جناب در زمان مامون عباسی و ما تعلق بہائے تواریخ الخلفاء للعلامہ جلال الدین
الاسیوطی نے سنتہ احدے و ما تینین خلق المامون اخاء المومنین من العدد و جمل ولی العہد
من بعدہ علی الرضا بن موسی کاظم بن جعفر الصادق علیہ السلام فی التشیع ختمہ قیل انہ
ہم ان یخلع نفسه و یفوض الامر الیہ و ہو الذی لقب الرضا و ضرب الدراہم باسمہ و زوجہ انبتہ و کتب الے
الاتفاق بملک دامر تبرک السواد و لبس الخضر فاشتد ذلک علی نبی العباس جد او و خرج علیہ و بالیہیم
بن المہدی و لقب المبارک فخر المامون فقال و جرت امور و حروب و سارا المامون الی الخو اعراق
فلطم شیب علی الرضا ان مات فی سنتہ ثلثینے در سند و صد و یک خلق کرد مامون
برادر خود مومن را از دے عہدے و نمود ولی عہد بعد خود علی رضا پسر موسی کاظم پسر جعفر صادق
را آورد و برابرین اخراط او در تشیع تا انکہ گفتہ انکہ ارادہ داشت کہ خلق نماید خود را و توفیق نہاید
امر بسوے و سے و دوست کہ عقب کرد او را رضا دیزو در اہم بنام او و تزویج کرد دختر خود را با دو تن
بسوے اتفاق جان دامر کرد تبرک شعاع سیاہ و پوشیدن لباس سبز پس ہر اینہ گران آمدن

امیر بنی عباس و خروج کردند بر او و بیعت کردند با او و لقب کردند مبارک پس بجهت قتال کرد
 مامون و جارسه شد و امور و حروب و سیر کرد مامون بسوسه عراق پس بازگشت فرستی علی رضا
 و فاخت کرد در سنه دو صد و سه و سنه تاریخ این خلکان و کان المامون و حامی علی رضا
 ابنته ام حبیبه بنی ستمه اثبتین و جلودی عمده و ضرب اسم علی الدنبار و المرحم و کان
 السبب فی ذلک انه استخفر اولاد العباس الرجال منهم و النساء و هو مهدیه مرد فکان عدوهم
 ثلثه و ثلثین الفایمین الکبار و الصفا که استمدعی علیا المذکور فافترسوا حسن منزله و جمع الخواص
 الاولیاء و اخیر هم انظر فی اولاد العباس و اولاد علی بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام خلیف مجدی و فی
 وقت اهدا فضل و لا احق بالامر من علی رضا فبایح له بولایت عمده و امر بازالتساو و من العباس و
 الاعلام و بسبب الحفره و سنه اخیر اسے من بالوقت من اولاد العباس فخلوا ان فی ذلک خروج الامر فخلوا
 المامون اسے اخر یعنی مامون تزویج کرد و دختر خود ام حبیبه را در سنه دو صد و سه و ساخت اولاد علی
 عمده و زتام و را بر دینار و درم و بود و سبب ان که حاضر کرد و اولاد عباس را مردان ایشان و زبان
 ایشان و در شهر مرد بود و ایشان از خود و کلان مئی هم هزار و دعوت نمود علی رضا را و فرود و از و بقی
 نیکو و جمع کرد بر اسے و خواص اولیاء و خبر کرد ایشان را بدستیکه او نظر کرد در اولاد عباس و در اولاد علی
 بن ابی طالب علیه الصلوٰه و السلام بیانت در وقت او و بچسب فضل و احق و امر خلافت از علی رضا پس
 بیعت کرد بر اسے و بولایت عمده نمود و امر کرد تیرک سواد از لباس اعلام و استعمال سبز و سعادت نمود
 شد این خبر نزد کسانیکه از اولاد عباس بودند و عراق پس دانستند که در ان خروج امر است از ایشان
 پس خلق نمودند مامون را اسے اخر و سنه روفته الصفا که خلاصه ان انیت چون از استیلا
 حسن بن سهل اطراف بن و حجاز پر آشوب شد و در هر کجی علویان خروج کردند فضل بن سهل اخبار
 که تعاقب برادرش داشت با مامون نیک گفت اما میگفت که در هر شهر شخصی از اولاد علی دعوی
 خلافت میکند و مردم متابعت ایشان کرده و هر چه بدیدار عرب راه یافته تدبیر این فتنه باید کرد پیش
 از آنکه کار از دست رود و بعد از تقدیم امرش اورت را بهیاران قرار گرفت که مامون شخصی را از
 اجله سادات که بعلوم و دانش و زهد و وسع سر آمد و فتنش باشد و بعد گرداند تا علویان بقدیم تسلیم
 داد و خان پیش آمده و دیگر تیج فتنه گفتند و بعد از تامل و تدبیر قرع اختیار بر امام عالیقدر علی بن موسی

الرضا اتفاق کرده اند و افاضی بفضیلت و تقدم او اعتراف داشتند و اقارب و اجانب در بزرگی
و سیادت او سخن نداشتند و رسد باین بن مامون خال خود را بدین ضحاک و دیگر کسی از خصوص
خود را که هر دو بقبضه احت بیان و ملائحت لسان از تو او دوران بودند بطلب امام رضا علیه السلام فرستاد
و درین سال هم کسان با طراف و اقطار دیار اسلام روان گرداناکثر اولاد عباس را از صفین و کثیر مرد
آوردند و سی و سه هزار کس از فرزندان عباس بن عبد المطلب در ظل رایت مامون متجسس گشتند و امام
رضا در کنف صحت و سلامت و عزت و حرمت پرور رسید بچندان مامون با او لیاقت و دلگشایی
در هر چند در اولاد عباس بن عبد المطلب و فرزندان علی بن ابی طالب نظر کردم بچاکس را سزاوارتر بجلالت
از علی بن موسی الرضا رفیع نیافتم و چون سخن مامون در دل خلایق جاسی گیر آمد و او را وسیله عید گردانید
و در آخر دوام الفضل را به پسر و سکه خود داد و فرمود تا حاضران موقع خلافت اعلام و اثواب اسود را
بر ایات و لباسها سپرد بدل گردانیدند و اشل و احکام تمام است دیار اسلام فرستاد و حکم کرد
تا بغیر لباس کرده بچاکس را یاست سیاه علمها سپرد نصیب فرمایند دوست مباحثت در آن
تسلیت علی بن موسی الرضا از نذر تار و زخمش و رسای علم حضرت خیر البشر جاسی داشته باشند
مجموع قطان امصار و سکان بلدان و اقطار فرمان مامون را بقدیم رضایش آمدند مگر جمعی از بنی عباس
و بعضی از غلات شیعیان ایشان که بر بغداد و سنیلا داشتند و چون ان جماعت خبر ولایت عبدالمعز
شدند بر مامون بر داشتند و بایر ایم بیت نمودند و واقعه بادیش آوردند که تفصیل ان در ردیفه
مذکور است مگر فضل از مامون این اخبار را راجحه میداشت و کسی را یارای ان نبود که با مامون
بگوید مامون رضای مامون خلوت گیر و نه هر واقعه که از بدایت امارت حسن بن سهل این
غایت در بغداد و روسته نموده بود و شیخ و بسط و بریز تو بر او و مامون گفت که فضل یا من چنین گفت
که ابراهیم با اتفاق حسن بن سهل و کمار امارت دخل کرده امام رضا فرمود که فضل یا تو دروغ گفته و حیانت
کرده سخن اینست که من میگویی مامون پسر سید که بچاکس غیر تو برین تهنایا و قوت وارد امام جواب داد
که سید بن معاوی و عبد الغفر بن عمران و خلع معری فلان و فلان از ثقات و معتد ان تو برین
و قلیع اطلاع دارند و مامون ان جماعت را در سب طلب داشت از ایشان استکشاف احوال نمود
متفق الکلام قصه از امام رضا نمودند و گفتند که ما از خوف فضل تا این زمان نگفته بودیم چون کبابی

حالات واقعت گشت غریمت بقدا و نمود فضل از سعایت عیان آگاه شده تبادیب ایشان مشغول
گشت و امام رضا شمه از جرأت فضل بسع مامون رسانید مامون گفت هست من بعد ازین تبارک
انفات مصر و من خواب بود بعد از ان مامون اینش آمد و از انجا بعد واقعه فضل بطوس آمد و در انجا
امام رضا از دو قنابد ارتقا رحلت فرمود و در شواهد النبوة آورده که چون مامون بر و س عرض خلافت میگفت
و س قبول کن کرد و این استدعا و ابادت و دوا بهر دوا شدت اخلاص چون مبالغه از حد گذشت
و پو عید و تمهید انجا مید قبول کرد و در ان باب فیصله نوشت و در آخر ان ثبت کرد که الجفر و الجا معین
علی خذ ملک و ما دوی بالیقل و لا یکن ان الحکم الله فی الحق و هو خیر انفا صلین لکن استلک الیوم
و اثرت رضا و الله یعصمه و ایاه و در روضه القضا آورده خلاصه ان اینست که چون بیعت رضا فرمود
بپنج قرار یافت که بعد از مامون او خلیفه خواهد شد و هلال عید روی نمود مامون بر رضا رضایم فرستاد که
بعید گاه رود و نماز عید و خطبه رضا بخواند امام رضا انکار نمود و بعد از امر مامون قبول نموده گفت
چنانکه رسول صلی الله علیه و سلم میرفت اگر اجازت شود بهم این طریق روم مامون رخصت داد و
حکم کرد که ارکان و دولت و اعیان مملکت بر دست رضا رضی صبح حاضر شوند بر طبق فرموده او و جمعی
کثیر حاضر شدند و زنان و کودکان بر پا آمدند و اقرار گرفته انتظار مقدم شریف او میبردند امام رضا
غسل کرده جامه های مطیب پوشیده و دستار بر سر مبارک بسته علاقه و پیش و دیگر در میان
دو کتف هما یون خود بگذاشت و عصای بنی دست گرفته فرمود تا جمیع مواعی او برین ساز
عمل نمودند و فرمود تا مواعی پیشش می روی روان شدند و خود پای س برهنه و حرکت آمد و از آنجا
ساقی بر کشید و خود را چست کرده اند که برفت در و س سوسه اسنان کرده بگرفت و موالی
با و س مواقت کردند و باین بیات بر سر اسه خود آمده بایستاد و مرا چون ویرا باین صورت دیدند
همه از سر اکسب بر زمین آمدند و مؤذنه کوفش از پاسه بیرون کرده برهنه بایستادند امام بگرفت خلق
موافقت نمودند و غلغله در شهر مرد افتاد مامون را از انحال خبر شده متوهم شد و امام را از یقین مصلحت
شیع نمود امام رضا باز آمد و نماز روز اتظام نیافت شمع صبح الذی سوسه و سوسه سنته ناچین
بعثت المامون به جابر بن ابی الفحاک و یاسر بن خادم الی علی بن موسی بن جعفر بن محمد بن الحسن بن علی بن ابی طالب
لا تخافوا فیما امر المامون باحضار و لا العباس من رجالهم و نسبهم و من و کبرهم فکان

عدد هجده ثلاثین الفاً و حمل الی المامون علی بن موسی الرضا و هو بمیدینه عروفاً و له المامون حسن بن
 و امر المامون بنج عروس الاولیا و اجرهم انه نظری ولد العباس و ولد علی بن فاطمه بن موسی و فقه احد الفضل
 و لا ابق بالامر من علی بن موسی الرضا فبان له بولایته العهد و قرب سمه علی الدینار و الدرهم و نروج محمد بن
 علی بن موسی الرضا بانیته ام الفضل و امر باز الله السواد من اللباس و الاعلام و فی ذلک الی من العراق
 من ولد العباس فاعظموا و اذ علموا ان فی ذلک خروج الامر عنهم و حج بالناس ابراهیم بن موسی بن جعفر
 انوا الرضا بالممامون و اجتمع من بمیدینه السلام من ولد العباس علی خلق المامون و سباغته ابراهیم بن محمد
 المعروف بابن شکر فویع له یوم الخمس عس خلون من الحرم سنه اثنتین و مائتین و قبل ان ذلک سنه
 ثلاث و مائتین و فی سنه اثنتین و مائتین قتل الفضل بن سهل فی عام غلبه و ذلک بمیدینه نجرس
 من بلاد خراسان و ذلک دار المامون فی سیره الی العراق و قبض علی بن موسی الرضا بطوس
 لعنبت اکله و اکثر سنه و قبل ان کان مسموماً و ذلک فی صفر سنه ثلاث و مائتین و صلی علیه المامون
 و هو ابن ثلاث و خمسين سنه و قبل سبع و اربعین سنه و سنه اشهر و کان مولده بالمیدینه سنه
 ثلاث و خمسين و مائیه للهجرة و کان المامون یروج ابنته ام حبیبه علی بن موسی الرضا فکانت احدی
 الاثنتین تحت محمد بن علی بن موسی و الاخری تحت بیه الماخیر مامون از امام علی الرضا و در وقت اصفها
 در وقت الاحباب او رده که بعضی گفته اند که سبب غیر مامون با امام رضا ان بود که چون مقرر کرد که بعد از
 وفات او امام رضا خلیفه باشد عباسیان پریشان خاطر و غمناک شدند و گفتند که مامون بی آبی
 بمرد تو چه اولاد عباس و الیهیت خود را از نعمت حکومت محروم گردانید و کار بجای رسید که طایفه از
 جوانان خاندان عباسی سلوک سطر لایقی و عناد نموده با عم مامون ابراهیم بن محمد بیت کردند
 و نام مامون را از خطبه و سکه بنگینند و مامون این واقعه را از فضل بن سهل میبشنید چه او را استخفاف
 امام رضا مبالغه و الحاح تمام نموده درین توجیه بجزا و با اشاره مامون فضل بن سهل در نرس قتل
 آمد و بعد از آن هم نفرموده او امام رضا مسموم گشت و بر سرش از مورخان چنین گویند که امام رضا بمقتضای
 قل الحق و ان کان مراد نصیحت مامون بهمانه نموده و در اتمه جایز نداشته چنانچه روزی امام رضا
 بخانه مامون درآمد و دید که وضو میساخت و غلامی ابیر دست و پا سه او میرفت فرمود که با ایضا المومنین
 در عبادت خدای خود غلام یکس یا خود شریک مگردان مامون بجهت انکار امام رضا غلام را از ان کار باز

وضو را با تمام رسانید و نماز گذارد و هر چند مامون بحسب ظاهر نشاءت مطلق است امام نمیداد ماغبار مال
و نظار بر حاشیه غیر او سه نشاءت تا بعد از تراکم آن این حرکت شنیع از او سه وجود آمد و دیگر آنکه
اگر چه بواسطه تحریک فضل بن سهل مامون علی بن موسی الرضا را سه عهد گردانید اما هر گاه که مامون
ذکر فضل و حسن برادر او کردی امام از کمال دیانت و نیک اندیشی فصاحت اعمال و قبائح افعال ایشانرا
سامون گفته و او را منع کردی که سخن آن دو برادر و را مور ملک و ملت نشنود ایشان را بنیضه اطلاع پیدا
کرده بواسطه و بی واسطه بنوعی مامون مشغول شدند تا بواسطه آن بدکیشان اندیشه بد بخاطر مامون راه یافت
و عاقبت بحسب اتفاق امام رضا و مامون با هم طعمای غور زنده و امام بنجور شدند مامون نیز اظهار مرض
کرده عبد الله بشیر را فرمود که دست از ناخن چیدن باز دارد تا در از شود عبد الله گوید که چون ناخن های
من طولی پیدا کرد مامون چیزه مانند تره مندی بمن داد و فرمود که این را بهر دو دست خود غیر کن و بمال
من چنان کردم بعد از آن بوقف من در آن مکان امر فرموده بر خلاست و پیش امام رضا رفته افعال
پر سید امام رضا فرمود امیدوارم که بهتر شوم مامون گفت ای محمد لید که من امر و بهتر شده ام و اکنون
کسی پیش تو نخواهد آمد که بجا بقیه قیام نماید امام گفت بچکس پیش من نیاید مامون و خشم شده گفت امروز
اب انار باید استامید انگاه مرا طلب داشته گفت مقدار سه انار بیاورد من با خود انار آوردم
گفت که دهنما سه این انار را بهر دو دست بقیه بر موجب فرموده عمل نمودم و مامون بر خروش
ان انار را با مامون داد تا بخورده بعد از دو روز وفات یافت در روضه الصفا و روضه الاحباب و شواهد القوت
آورده که ابو الصلت هر که گفته که روزی پیش رضا یعنی احمد بن عبد الله السجاد و بودم با من گفت این
قبیره که قبر بارون الرشید در اینجا است از چهار جانب آن خاک بیار و تم و خاک او را در هم بپاش تا بداند
گفت زود باشد که اینجا براس من حفر کنند و سنگی ظاهر شود که اگر هر کندی که در جزا سانسست بیارند
انرا تو اندکند بعد از آن فرمود که از غلطان موضع خاک بیار او را در هم فرمود که از براس من درین موضع حفر
کنند و بگوئی تا بهفت درجه فرو برند و در میان قبر شق کنند و اگر گذاردند بفرمای تا بعد کنند و انرا و ذراع و
شعبه سازند که انرا خدا فراموش گرداند چند آنکه خواهد در وقت حضرت ابلاسه من ترسید پیدا خواهد شد
بکلاسیکه ترا تعلیم میکنم نظر کن کتاب بخود شد و حدیث بر آید و در باب ماسیان خورد و بینیه اینا که تو میدهم خود کن
و در باب نماز تا آن ماسیان بخورند چنانچه نماز پس ای بزرگ بیرون آید و آن ماسیان خورد را بر خورند

پیشانی که بی نماز انگاه قناب شود چون غائب شود دست بر آب نه و آنچه گفتیم لکن تا آب کم شود بی نماز و آنچه
گفتیم نیکو کرد و حضور مامون بعد از آن فرمود که اسے ابو الصلت فرما بر مامون و فرما ہم آمد اگر چنانچه بر ایم
و چیزے بر سر خود و پوشیدہ با ششم بامن سخن گوی و اگر چیزے بر سر خود انداختہ با ششم بامن سخن
گویی ابو الصلت گوید کہ چون رضارضی الصدعہ یاد او کرد و جاہا پیوشیدہ و منتظر نشست تا غلام مامون
بطلب او آمد چون بر مامون در آمد و پیش مامون طعنا سے میوہ نہادہ بود و در خوشہ انگور در دست
داشت و بخورد چون دیر او دید از جا سے خود بر جستہ و یا معافکہ کرد و بر میان دو چشم سے بوسہ داد و بے
پیشانی او و خوشہ انگور را بوسہ داد و گفت یا ابن رسول اللہ این انگور خیر ویدہ رضارضی الصدعہ
فرمود کہ انگور نیکو و برشت باشد پس مامون گفت کہ ازین انگور بخور رضارضی الصدعہ فرمود مراعات
دار مامون مبالغہ کرد و گفت مانع چیست مگر ما را قسم میداد و آنچه خوشہ را بستہ بعضی از آن بخورد و دیگر
بار بر رضارضی الصدعہ داد و رضارضی الصدعہ دوسہ دانہ از آن بخورد و بانداخت و بر خاست مامون گفت
ایکجا میرے فرمود با بجا کہ فرستادے و چیزے بر سر مبارک خود پوشیدہ بیرون آمد با و بی سخن
گفتیم ہمسرا خود در آمد و بفرمود تا اور ہمسرا بہ بندہ و بر فراش خود بخت و من در میان سسرا ایستادم گلین
ہا نگاہ دیدیم کہ جو آنے در آمد خوب کرد و شک بوسے بسیار شبہ بر رضارضی الصدعہ سے دیدیم گفتیم
از یکجا در آمدے کہ در بستہ بود فرمود کہ آنکس مراد او رد کہ بیک ساعت از مدنیہ اور و پر سپیدم
کہ تو کیستے فرمود کہ منم حمزہ الصدعہ بن علی و پیش پروردار مدنیہ گفت دما سے چون رضارضی الصدعہ
عنہ ویرا دید بر خاست و معافکہ کرد و بسینہ خود کشید و میان دو چشم سے بوسیدہ ویرا در بستر
خود بیرو دوسے نیز سے بر تخی پر خود نہاد و باو سے تخان پنهانی گفت کہ من ندانستم بعد از آن بر
دولب رضارضی الصدعہ کئے دیدیم سفید تر از برف و محمد بن علی رضی الصدعہ انرا سے لیسیدہ تر بان خود
پس دست در میان جامہ پدر و سینه او کرد و چیزے مثل عصہ بیرون اور دہ فرمود و رضارضی
الصدعہ در گذشت محمد بن علی ہم گفت ای ابو الصلت نیز از فرزند ابی حمزہ گفتیم در ترانہ ابست و نہ تخته فرمود و چہ
میگویم بجا از فرزند تخته یا تخته بیرون در دم و خواہم کہ ولید دوم فرمودی ابو الصلت بامن سے
دیگر بست کہ مدد میدہد و برا غسل کرد فرمود کہ در ترانہ جامہ دانی هست و ردی کفن و خولہ بیرون از تخته
و انجا جامہ دانی دیدم کہ ہرگز ندیدہ بودم بیرون اور دم ویرا تکفین کرد و نماز گذارد پس گفت تا بوقت پیدار

گفتم بروم و بخار را بگویم تا تابوت تہرا شد گفت در خزانہ و رفتم تا بوتے دیدم کہ ہرگز ندیدہ بودم اور دم
 دیر اور تا بوت کرد و رکعت نماز آغاز کرد ہنوز تمام نکرده بود کہ تابوت از جا سے خود برخاست و سقف خانہ
 بشکافت و تابوت از انجا بالا رفت گفتم یا ابن رسول اللہ مامون ہم درین ساعت بیاید و ویرا طلب
 دارد و ماچہ گویم فرمود کہ خاموش باش کہ تابوت زود باز نخواہد گشت پس فرمود کہ اے ابوالصلت پیچ
 و پنیر سے نیست کہ در مشرق مرده باشد و وصی دسے در مغرب باشد و ہمیر دگر کہ خدا سی تعالے
 میان اجساد ایشان و ارواح ایشان جمع کند ابن سخن تمام شد بود کہ باز سقف خانہ بشکافت تا بوت
 فرود آمد ویرا تا بوت بیرون آورد و بر فراش خود بنجا بایند چنانکہ گویا دیر آنا شستہ اند و کفن نکرده
 پس فرمود کہ برخیز و در یکشا سے بکشاد مامون و غلامان بر رو بودند و راندگر یان و اندوگین گریان
 سید ریدند و طپانچہ بر سر میزدند مامون میگفت با سیدہ بعد از ان تکفین و تجہیز وے مشغول شدند
 بفرمود تا بجز قبر وے اشتغال نمایند در ان موضع حاضر شدم ہرچہ رضای اللہ عنہ گفتہ بود ہم نظر ہر
 شد چون مامون ان اب و ماہیان بدید گفت رضایہ چنانچہ در حیات خود ما را عجب سے نمود و در
 مات خود ہم سے نماید یکی از مقرران مامون گفت میدانی کہ ابن اشارت بحسبیت اشارت بانست
 کہ ملک شما اے بنی العباس با وجود کثرت شما و طول مدت شما مثل این ماہیانست چون وقت
 اجل ہا سے شما در آید و زمان انقطاع آثار شما نزدیک گردد خدا سے تعالے دسے از ماہر شما مسلط
 گرداند تا شمار افانے سازد مامون گفت کہ راست میگویی دیگر ابوالصلت گوید کہ چون مامون از قبر
 رضایہ رفیع اللہ عنہ فارغ شد گفت انکلام کہ گفتے عزتعلیم کن گفتم کہ انرا همان ساعت نماز ہوش
 کردم و راست گفتم فرمود تا مرا جس کروند مدت یکسال در جس با ندم عیش بر من تنگ شد گفتم با چند نام
 بختی محمد وال محمد کہ مرا فحجی روز سے کن ہنوز دعا را تمام نکرده بودم کہ محمد بن علی الرضا را دیدم و را بگفت
 تنگ دل شکر اے ابوالصلت گفتم اے والد گفتم برخیز و بیرون رود و دست بر بندہای کہ بر من
 بود زود ہم بکشاد دست مرا گرفت و از ان سکر بیرون آورد و چارسان و غلامان مرا میدیدند و فرمودند
 کہ با من سخن گویند پس گفتم بر در رمضان خدا سے تعالے دو و بعثت او کہ دیگر تو
 با و تر سے و او بتو رسد اختلاف است در انکہ انجاء بوقت طبع و فاسد
 یافت یا مسموم و پنیر ناید و انست کہ اگر مسموم بود و بفرمودہ مامون مسموم شد یا بسبب عدوات و یگری

اکثری از شیعیان و بعضی از اهل سنت قایل آنکه بنفرموده مامون مسموم شده وفات یافت و قول صحیح
نزد اهل سنت موت طبعی است که سبب آن این فلکان نبوشته که انگور زاید فرود و مرعیض شده
مرد نژاد مولف این کتاب مسموم نمودن مامون انجناب را بنیاب بعید می نماید چه مامون نهایت
عقیدت و محبت با انجناب داشت و دختر خود ام حبیبه را بوسه داد و ولی عهد خود گردانید پس بحکس
داماد عزیز خود را که اورا بجا سپه سرور و عهد خود ساز و بلا وجه مقتدر قتل اردو باور نمیشود و آنچه گویند
که بسبب امر بالمعروف نمودن انجناب مامون از رده شده بر تقدیر صحت آن ادوی مانعست
در آن کافی بود و بر تقدیر صحت مسمومیت انجناب شاید دیگر کسی بے اطلاع مامون این فعل تمیل
آورده باشد و الله اعلم بحقیقه الحال -

اما چهارم

در تصواتی آورده که زید بن موسی کاظم بر مامون که یکی از خلفا سنی عباس بود خروج کرد مامون
برو سے ظفر یافته اورا گرفت و نزد برادرش علی بن موسی الرضا رضی الله تعالی عنهما فرستاد علی بن
موسى و براتونج و سدر نش بسیار کرد از انجا بن بود که گفت ایا اگر تو خون مردم بریزی و راههار
محضت سازى و مال مردم بگیرى نیا حق فردا جواب رسول الله صلی الله علیه و سلم چه خواهی
داد و اگر حقان اهل کوفه ترا فرود سازند دیگران که رسول صلی الله علیه و سلم فاطمه را رضی الله تعالی
عنهما گفت ان فاطمه احضرت فرجه محرم الله ذریتها علی النبی یعنی بود اسط پاکدامنی فاطمه رضی الله تعالی
عنهما خدای تبارک تعالی حرام گردانید ذریعت ویرا بر آتش و زنج و این در باب حسن و حسین رضی الله
عنهما است که از عین دی بیرون آمدند و مخصوص با ایشان تناسل نه از برای من و تو و بنده اسو کنند
که ایشان این مرتبه نیافتند که بطاعت خداست تعالی و اگر تو خواهی که بحقیقت حاصل کنی آنچه ایشان
بطاعت حاصل کردند پس لازم آید که تو نزد خداست تعالی از ایشان گراستی تر باشی و فی تاریخ ابن
فلکان و کان قد خرج اخوه زید بن موسی علیه السلام بالبصرة علی المامون و فکک بالیدیا فارس المامون
الیه اخاه علیاً الله کوبیده عن ذلک فجا به و قال له و ملک یا زید فعلت بالاسلمین بالبصرة ما فعلت و
ترجم انک ابن فاطمه نبت رسول الله صلی الله علیه و سلم و الله لا شئ الناس علیک رسول الله
الله علیه و سلم یا زید یعنی من اخد بر سر اهلان یعنی بخلع کلامه المامون فکلی و قال که زید بنی ان کیون بلان

در روضۃ الصفا از یاسر روایت میکند که مامون با امام رضا پیغام کرد که تو را با ما بجایم باید رفت امام از زمین
 حمام با او امتناع نمود باز سه دیگر مامون رقعہ نوشت و التماس خود را مکرر کرد امام رضا جواب داد که رسول
 خدا را در جواب دیدم که مرا از زمین گریا بدترین روز مشغ فرمود و حال آنکه تو را و فضل تو را نیز نمی باید
 مامون نوشت که صدقت یا ابا الحسن و صدق رسول الله من نیز نخواهم رفت اما فضل در کار خود دانا
 تر است با من گفت که در شب پیش امام رضا حاضر گشتم فرمود بگوئید نعمود بالمدن شہر ما تیزل ہزہ الیہا
 و چند نوبت این کلمہ را بر زبان بگذرانید چون نماز با دعا بگذارد مرا گفت بر امام رود معلوم کن کہ چه واقع
 است من بموجب فرمودہ عمل نمودم کہ ناگاہ او را گریه پوشش من رسید کہ ہر خطہ زیادہ تر میشد و درین اثنا
 مامون از راہی کہ میان منزل او و امام متوجع بود و را مد و گفت با سید یا ابا الحسن خبر داری کہ چہ
 فضل بن سهل را در حمام کشتہ اند و سہ کس را گرفته اند کہ یکی از آنها پیہر خال او است و نقل است
 کہ مردی با امام رضا گفت کہ تو بہترین مردی فرمود کہ خلافت داخ میگوی بہر کہ از من پرہیز کار تر باشد
 از من بہتر است و این آیتہ منسوخ نشد کہ ان اکرام عند اللہ التقوا و دیگرے باو سے گفت کہ پنج کس
 از روسے آبا شریف تر از تو نیست جواب داد کہ شرف پدران ما بواسطہ تقوی بودنی تاریخ این غلامان
 قال الامون ابو العلی بن موسی الذکر یا یقول بنو امیہ فی جہاد العباس بن عبد المطلب فقال ما تقولون
 فی رجل فرض اللہ طاعۃ بنیہ علی خلقہ و من طاعۃ علی بنیہ فافترک بالعبادۃ و ہم یعنی روزے
 مامون از علی بن موسی الرضا رضی اللہ عنہ پرسید کہ اہلنا سے پرتو در شان جد عباس چہ میگویند فرمود
 چہ گویند در شان کسی کہ خدا سے تعالیٰ پر ہم غلایق اطاعت رسول خود را منقرض ساختہ در محبت
 را با طاعت او امر کردہ مامون کہ ابن سہیل شہید مقدار ہزار ہزار در ہم تخفہ نزد امام فرستاد امام رضا
 در قول خود تمہیہ نمود کہ فرض اللہ طاعۃ بنیہ علی خلقہ و فرض طاعۃ علی بنیہ انکو ضمیر طاعۃ بدو نظر
 راجع شدن میتواند یعنی فرض نمود خدا سے تعالیٰ طاعت خود را بر پیغمبر یا فرض نمود طاعت
 انی مرد را بر پیغمبر فتدیر و در روضۃ الصفا آورده کہ مامون بر او را امام را کہ بچہ خروج مجبوس داشت
 اسطوق الغنائ گردانیدہ بخدمت او روان کرد و گفت یا ابوالحسن بگوئید کہ جرم اورا بچہ خاطر شریف تو
 بخشیدم در روضۃ الاحباب از ابوالصلت بہر وسے مرویست کہ گفت انو و عمل شہیدم کہ گفت
 چون ابن دو بیت را بر امام رضا رضی اللہ عنہ خواندم

<p>خروج الامام الاحمدي صاحب بیت قبا کل حق و باطل</p>	<p>بقوم علی اسم الله والبرکات وتجری علی النہار والنہات</p>
<p>بکبریت گریستے سخت بعد از ان سر بالا کرده گفت باخراعی نطق روح القدس علی سنانک بہذین البینین ایامیدانی کہ کیست ابن امام وکی بیرون خواهد آمد گفتیم نمیدانم مگر آنکہ شنیدہ ام کہ امامی ظهور خواهد نمود و از شما کہ زمین را از عدل پر کند پس گفت ای و عجل ان امام بعد از من خداست پس من و باز پس از محمد پسر اوست علی و بعد از علی ولید اوست حسن و بعد از حسن ابنہ اچہ اتفاقاً نہ عیبتہ الطباع فی ظہورہ لولم یقی من الدنیا الا یوم واحد طول السد ذلک الیوم حتی یخرج فیما الارض عدلا کما ملئت جورا و ہم در وقتہ الاحباب مذکور است کہ مردے از خراسان امام رضا رضی اللہ عنہ را گفتہ کہ این رسول خدا دیدم رسول خدا را در خواب کہ گویا مرا میگوید کہ یعنی انتم او ادفن فی الکلم طبیعۃ و انکم لایستحقون انکم تمحی پس امام رضا رضی اللہ عنہ او گفت ہم کہ مدفون خواهیم شد در زمین شما و ہم بعد از پیغمبر شما و ہم ان درویش و ہم پس انکس کہ قبر نماز یارت کند و حالیکہ بدانجا و اجب گردانیدہ خدا سے تعالی از حق من و طاقت من پس من و پدران من شفیعان ادخواہم بود در روز قیامت انکس کہ باشم ما شفیع او در روز قیامت نجات یابد اگرچہ باشد بروگنا ہا ان بقدر جن دانس و نقد حدیثی اسے عن جدی عن امیر مولا</p>	
<p>ان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم قال من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تمیل فی صورتی ولا سے صورتہ احد من اوصیائی ولا فی صورتہ احد من شیعتہم وان الروایۃ الصادقہ خبر من سبعین جزیرۃ پوشیدہ نماند کہ این روایات بر اصول اہلسنت مطلق قابل اعتماد نیست اول انکہ ابوالصلت ہرچہ تہم ست روایت او اعتماد را نشاید دیگر انکہ خروج امام مہدی اگرچہ مقبولہ فریقین یعنی شیعہ و سنہ است مگر اہلسنت بحدیث امیر المومنین علی رضی اللہ عنہ تمسک شدہ میگویند کہ ان امام از نسل امام حسن مجتبی رضی اللہ عنہ پیدا خواهد شد و غیبت را نیز منکر اند چنانچہ ہندی از ان در ذکر امام دوازدهم محمد بن حسن عسکری رضی اللہ عنہ خواهد آمد اما روایت خراسانی کہ حدیثی از امام رضا رضی اللہ عنہ نقل نمود کہ من رانی فقد رانی فان الشیطان لا تمیل بے او فی صورتی انی قدر نزول اہلسنت مقبول است بعد ان ان الروایۃ الصادقہ خبر من سبعین جزیرۃ البتہ این نیز مقبول است مگر دلالت صورتہ احد من اوصیائی ولا فی صورتہ احد من شیعتہم نزول اہلسنت مردود است بر تقدیر صحت نقل از امام رضا رضی</p>	

غالباً یتقدّر الحاق شیعه باشد و السد عالم بحقیقه احوال و قی اخبار الدول للقرانی کان رضی السد عنه
اسود اللون لان امه كانت سودا و فضل یوما کما کفینا یهونی مکان من التهام اذ دخل علیه مندی فزاره
عن موضعه و قال صلب علی بن اسی یا اسود فصر علی را سه فضل من عذ فصاح یا جندی هکست هکست
استخدم ابن نبی رسول الله صلی الله علیه وسلم و امام المسلمین فاستننه الجندی یقبیل رجلیه یقول
هلا عصیانی اذ افرک فقال انما المشوبه و ما روت ان اعصیک فیما انا ب علیه ثم انشأ یقول

لیس لے ذنب ولا ذنب لمن	قال لی یا عبدا یا اسود
انما الذنب لمن البسنة	ظلمته و هو الذی لا یحسد

و امام غزالی و کیمیای سعادت همین حکایت را مع قلیله فقره آورده و ان انیک علی بن موسی الرضا
رضی الله عنه را رنگ سیاه چرده بود و در خانه او در نیشاپور گریه بود چون او بگریه شکست فاسد
کرد یک روز خالی کردند و او در گریه رفت و حامی غافل ماند و دستهای در گریه اندازد و دید پند
که مندی است از خدا و ان گریه گفت بر خیز و آب بیا و بیا و گفت بر خیز گل بیا و بیا و دینین
او را کار میفرمود و او میگردید چون حامی بآمد او از دستهای شنید که با و حدیث میکرد و تبرید و بگفت
چون بیرون آمد گفتند حاشی که خفت از بیم این واقعه گفت بگو مگر نیکویم ان راست که تخم فرزندان
کینه کے سیاه بنما و قی جذب القلوب الی نیا یا محبوب للشیخ عبدالحق الدہلوی ہو کتاب فی تاریخ
الدینیة قبل علی بن موسی الرضا رضی الله عنه علمنی قولاً یلیفا کلاماً اذ ازرت واحداً منکم فقال اذا
صرت الی الباب فقف و اشهد الشهادتین و انت علی غسل و اذا دخلت و رايت القبر فقف و قل الحمد
اکبر ثلاثین مرّة ثم اشش قلبک و علیک السکینة و التوفار و قارب بن خطاک ثم فف و کبر الله ثلاثین مرّة
ثم ادن من القبر و کبر الله أربعین مرّة تمام بایته مرّة ثم قل السلام علیکم یا اهل بیت الرسل و خلقت
الملایکة و مبط الوحی و خزان العلم و منشی الحکم و معدن الرحمة و اصول الکرم و قادة الامم و عناصر الابرار
و دعا یحکم الانبیار و ابواب الایمان و امثال الرحمن و سلالة خاتم النبیین و عتره صفوة المرسلین و رحمة الله
و بركاته السلام علی ایمنه الهدی و مصابیح الدجی و اعلام النقی دودی الی و الهی و رحمة الله و بركاته السلام
علی محال رحمة الله و مساکن برکت الله و معاون حکمة الله و حفظه سر الله و محله کتاب الله و روت
رسول الله و رحمة الله و بركاته السلام علی الدعاة الی حکم الله و الاء و الاء علی مرضاة الله و المظهر لیل الله

و تنبيه و التحصين في توحيد الله و رحمة الله و بركاته انما يستشفيكم به و مقدمكم امام طلبة و اراؤته و مستطيقه و
حاجته اشهد اني مؤمن بربكم و عباديتكم و اني ابرأ الى الله تعالى من عدو محمد و آل محمد من الجن الناس
صلى الله على محمد و آل الطيبين الطاهرين و سلم تسليما كثيرا في تاريخ ابن خلكان ان بعض اصحاب
ابونفوس قال له ما رايت افع منك ما تركت خرا و لا طردا و لا معنى الا قلت فيه شيئا هذا علي بن موسى
انقرضاني عمره لم يقل فيه شيئا فقال و الله ما تركت ذلك الا اعطاك ما ليس قدر شئ ان يقول في
مثله ثم انشد بعد ساعته هذه الابيات -

قيل لي انت احسن الناس طرا	سنة فزون من القال البنية
لك من جيد اعراف مدح	بثمر الدرسة يدي مجتنبية
نعله ما تركت مدح ابن موسى	والنحال التي تحجب فيه
قلت لا استطع مدح امام	كان جبريل خادما لا بيب

وفيه يقول ايضا

مطرون نقبات جو بهم	تجري الصلواة عليهم انما ذكروا
من لم يكن علويا حين تنسب	فاله في قديم الدهر انفسه
الله لا برا خلقت فاقننهم	صفاكم و الصلطاكم ايها البشر
فانتم الملاء الا على وعندكم	علم الكتاب و ما جاوت به السور

اما كراماته في اخبار الدول للقرماني روى الحاكم باسناده عن ابي حبيب قال رايت النبي صلى الله عليه
عليه و سلم في المنام في مسجد و بين يديه طبق فيه تمر يحاشي فوقف بين يديه فقبض عليه قبضة
من التمر و نادى ليها فعدوتما فوجدتها ثمانية عشرة ثمرة فناولتني ابي حبيب عذتها ثم بعد ايام جاء علي بن ابي
من المدنية فحضيت اليه فاذا هو في الموضع الذي رايت النبي صلى الله عليه و سلم فيه جاس و اطلق
و التمر بين يديه فناولني قبضة عذتها فقبضت النبي صلى الله عليه و سلم فقلت زوني فقال لوزا و كسول
صلى الله عليه و سلم شيئا اكثر ذاك و صواعق ابن عمارت است يعني حاكم رويته كرهه ان محمد بن
عيسى انما لي حبيب ككفت رسول الله صلى الله عليه و سلم و ادخواب و ديم و دمر من كرهه و دمره

ما بجان در آنجا نزول میکردند نگاه با خفرت سلام کردم طبقه دیدم که از نخل مدینه ساخته بودند پیش
 آنحضرت نماده خرمای صبحانی دار و آنحضرت پشت خرمای از ان بن داوود من انرا تاویل کردم که
 بعد از این خرمای زنده خواهیم بود و بیست روز ازین حکایت گذشت ابو الحسن علی الرضا از مدینه آمد و در
 همان منزل نزول فرمود و مردم مسارعت نموده سلام و سه آمدند من بخدمت وی رفتم دیدم که
 در همان موضع که رسول الله صلی الله علیه وسلم را بخواب ویده بودم نشسته و از طبق مذکور همان
 نوع از خرمای دار و زود و سه نماده چون سلام کردم شسته از ان خرمای بن داوود من شمار کردم همان مقدار
 بود که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب بن داوود بود و گفتم زیاده کن امام رضا گفت اگر رسول
 الله صلی الله علیه وسلم زیاده کرده بود سه من تیز زیاده میکردم در شواهد النبوة انی قصه را آورده
 باین طریق که یکی از اهل بی بیج گفته است که رسول الله صلی الله علیه وسلم در خواب دید که بیج آمده
 است در مسجد کج حجابان فرود می آیند فرود آمده است اسے آخر در صراط حق آورده حاکم روایت
 کرده که با مر و سه گفت اسے بنده خدا اسے تعالیٰ راضی شو به انچه اراده خدا اسے تعالیٰ هست
 و مستحق چیزی نشود که از ان ناچار است و بعد از سه روز آنروز وفات یافت و فی اخبار الدول
 للقرآن مر علیہ جعفر بن عمر العلوی و هو رث الیته ففکک منه بعض من حفرة فقال رضی الله عنه ترو
 عن قریب بخدم و چشم ظلم بعض شهر الا و قد ولے المدینة محسنت حاله یسینه بگذشت بر و سه
 جعفر بن عمر علوی و بود و شکسته حال پس خندید بروی بعض از حاضران پس گفت رضا رضی الله
 عنه زود به بنید او را با خدم و چشم پس بگذشت ما سه مگر که واسے مدینه شد پس احوال و خوب شد
 جاسے در شواهد النبوة و قرآنسے در اخبار الدول آورده که چون مامون ویرا و سه عهد خود ساخت
 هرگاه که قصد ملاقات مامون کرد و سه خادمان و حاجیان استقبال و سه کرد و سه و پرده را
 که بر دربارگاه مامون او نیخته بود و سه بالا داشتند تے تا و سه در آمدی و آخر الامر نیا بر تقابل که
 میان اصحاب نفس و هوا و ارباب صدق و صفایم باشد ایشانرا نفرته از رضا رضی الله عنه واقع
 شد با یکدیگر اتفاق کردند که من بعد بقاعده مامون استقبال می نمکنم و پرده را بالا اندازم چون بگریار رضا رضی الله عنه آمد و
 ایشان تشنه بودند بی اختیار چستند و استقبال کردند و پرده را بالا داشتند چون بی درون فت با یکدیگر گفتند
 اینچه بود که ما کردیم دیگر یا اتفاق کردند که کت و دیگر این کنیم چون کت و دیگر آمد بر خاستند و سلام کردند

اما در برداشتن پرده توقف نمودند خدای تعالی بادی برانگیخت که آن پرده را برداشت پیش از آنکه ایشان
برسد اشتند چون و سوار آمدان باد ساکن شد چون قصد بیرون آمدن کرد باز آن باد برافراشت
و آن پرده را بالا داشت انجماعت چون آنرا دیدند گفتند هر که را خداست تعالی عزیز گرداند و یکس نخواستند و آن
و بعد از آنکه خود بخود کرد و رفتی انشواهد که یکی از کوفیان گفته است که از کوفه بعثت ترا سان بیرون آمدم
و حقیر من حله بمن داد که این را بفروشم و برای من فیروزه بخرم چون بگردیدم عیالان رضای رضی الله عنه
آمدند که یکی از خدایان و سوار فوت شده است حله که دارم بیا بفروشم تا کفن وی سازیم گفتند
پس چرا نمیدارم بفرقند و دیگر باز باز آمدند که مولای ما ترا سلام میرساند و میگویی که با تو حله هست که دختر تو
تو داده است که بفروشی و فیروزه خرسه از یک بهاسه آنرا آورده ایم حله را با ایشان دادیم و با خود گفتیم
که از سواد چند پیرسم به بنیم که چه جواب میدهند چند مسئله بر جای نوشتیم و با داد بر در خانه وی فتم از از جام
مردمان بحال آن نشد که ویرا به بنیم چه پاسه آنکه پیرسم تویا بستهاده بودم ناگاه غلاسه بیرون آمد
نام من برود و نوشتن بن داد که آن غلام این جواب مسائل تست چون نگاه کردم جواب مسائل
من بود و از آنجا است که دیگر سگفته است که ریان بن ابی الصلت با من گفت که میخواهم از رضای رضی
الله عنه دستوری خواهی که بروی در ایام و امید میدارم که مرا جامه پوشانند از جامه های خود و در پی
چند از آنها که نام وی زده اند عطا فرماید و او سگویی که چون پیش رضای رضی الله عنه در آمدم میفرمود
بودم که فرمود که ریان بن ابی الصلت میخواهد که در آید و امید میدارم که ویرا جامه پوشانم و از و راه می
که با هم من زده اند چیز سبب بود و هم ویرا در آید ریان در آمد ویرا دو جامه و سگویی که عطا فرمود و
از آنجا است که قطاع الطریق با جری را در راه کرمان در برت گرفتند و دمان ویرا پر برت کردند زبان
و سگویی که رفت چنانکه با سانه سخن نیتوانست گفت چون بجزاسان رسید شنید که رضای رضی الله عنه
عنه در نیشاپور است با خود گفت که و سگویی که از اهلیت نبوت است پیش و سگویی که ریان
را عطا میگوید تواند کرد شب در خواب دید که پیش رضای رضی الله عنه آمد و طلب تنگ کرد و فرمود که بستانم کوفی
و سحر و جادو و از باب ترکین و دو سه بار در دهن گیر که تشفایا بے از خواب و را مد و از آن خواب
اعتبار سگویی که رفت چون نیشاپور رسید رضای رضی الله عنه بیرون رفته بود و بعضی را با طمان زول
کرده آن تاجر بخدمت و سگویی که رفت و قصه خود را باز گفت و ذکر خواب نکرد رضای رضی الله عنه منموده

اما سخاوت و علم انجذاب

از صواعق اورده که سخاوت او را بزل زمان او زياده بود و سستی تاريخ اين خلکان کان سنهيا کربا و کا

در راه بعضی از گردان پیرون آمدند و قافله را غارت کردند چنانکه با من پیرهن کشته ماند و پس در پنج خیز چنانکه
تا سفت نداشتیم که بران پیرهن و منشفه و دوران سخن که رضای معنی الصدوق فرموده بود که این را نگاه دار
که بان نگاه داشته خواهی شد متفکر می بودم ناگاه دیدم که یکی از گردان بر اسب من سوار و جامه
بارانی من در برابر من فرود یک من بایستاده و منتظر آنکه اصحاب و سجع شوند و این بیت را خواندن
گرفت که ما رس ایات خلعت من تلاوة و گریه آغاز کرد و با خود گفتیم عجب است این که در ذی از گردان
طریق محبت البیت رسول صلی الله علیه و سلم می وزد و پس طمع کردیم که شاید پیرهن رضای معنی الصدوق
و منشفه و سب بدست من آید ویرا گفتیم با سید این قصیده را که گفته است گفت ترا با این چکار گفتیم
مرا درین سری هست که خواهم گفت گفت صاحب این از ان مشهور است که کس نداند گفتیم کیست
گفت و عیال بن علی شاعری محمد صلی الله علیه و سلم گفتیم اے سید و الصدوق و عیال بن علی قصیده
را من گفتیم استیعا و بسیار کرد و اهل قافله را طلب کرد و از ایشان استفسار نمود همه گواهی دادند
که این و عیال است هر چه از قافله گرفته بود همه را باز پس داد و پنج نگاه داشت و ما را بدرقه شد و اهل
خطر و گذر نایند پس من و قافله ببرکت ان پیرهن و منشفه از ان بلا برستم و نگاه داشته شدیم تا قصیده
و بعضی روایات از پنجاه بیت زیادت است و در اینجا ذکر قبول اهل بیت کرده است چنین روایت
است که در ان قصیده جوان باین بیت رسید -

و قبره بعد ان نفس ذکیت	انقمسنا الرحمن فی العزات
رضای معنی الصدوق فرمود که ای و عیال بدین موضع بیتی دیگر الحاق کنیم که قصیده تو بان تمام شود گفت بلی با این رسول الصدوق فرمود که -	
و قبره طوسن اما من مصیبت	احب علی الاعشاء بالعزات
و عیال پرسید که این قبر که خواهد بود با این رسول الصدوق فرمود که قبر من زود بود که طوس محل آمد و شدن دوستان و عیال اهل بیت شود هر که از زیارت کند درین غایت با من باشد در درجه من در روز قیامت امر زیده و چند بیت از قصیده و عیال نیست -	
و کثر محل الربیع من عزات	فا سکت من المعین بالعزات
و قل عی جبری و زادت منابتی	رسوم و یار اقهرت و عزات

<p>مدارس آیات خلعت من تلاوة لال رسول الله بالخيف بالني ديار علي والحسين وحبته ديار عفا باجور كل مساند ديار بعد الله والفضل صنوة منازل كانت للصلوات والتقية منازل وحى الله معدن علمه منازل ومنه الله ينزل حوله فان الاولى شطت بهم غيرة النوى هم ال ميراث النبى اذا انتموا مطاعينهم الاعمار فى كل مشه اذا لم تنال الله فى صلواتنا ايته عدل يتبع بقيا لسم تبار رب زد قلمه هدى وبصيرة ديار رسول الله اصبحن بالحقا وال رسول الله حلت رقابهم وال رسول الله يجرى حريمهم وال زبادى فى القصور مصونة قيامه علم النبى والرد لقد امتنت نفسيكم فى حياتها</p>	<p>ونزل وحى متفرا العرصات وبالبيت والتعريف والبحرات وحمة والسجاد ذى النقبات ولم تعف بالايام والسنوات سليلى رسول الله ذى الدعوات والصوفم والتطهير والحسنات سبيل رشاد وفتح الطرقات على احمد الروحات والعذوات انما بين فى الافطار مختلفات ومهم خير سادات وخير حمة لقد شرفوا بالفضل والبركات بذكرهم لم يقبل الصلوات ويوم من منهم زلة العشرات وزوجهم يارب فى حسنات ودار زبادى اصحت عمراست وال زبادى زينو الجلالست وال زبادى امنوا السرباست وال رسول الله فى القلوات عليكم السلام دايكم النعمات دانى لاربوا الامن من عندناست</p>
<p>ور روضة الاحباب ابن حنبل بيت زبادى ست</p>	
<p>خرج الامام الامجاد لى خارج يمنير فينا كل حق وباطل</p>	<p>يقوم على اسم الله والبركات تجربى على النعم والنعمات</p>

من انما زيل الجليل الدين محمد بن
من انما زيل الجليل الدين محمد بن

<p>و قهر بخدا و نفس ذکیت ای الحشر حتی بهشت الدقائق و قبر یوس یا لها من مصیبت</p>	<p>تقننا الرحمن فی العرفات یفج عنا الهم والکربات الحب علی الاحشاء بالزورات</p>
<p>اما نقش خانم وی انا الی الله فقط مولانا عبد الرحمن جامی در منقبت او گفته -</p>	
<p>سلام علی ال طه دیاسین سلام علی روضه حل فیسا علی ابن موسی رضا کز فزایش شبه کاخ عفان کل باغ احسان ز فضل و شرف بیته اور ابهای پے عطر و بند حوران بهشته اگر خواهی ارے بکف دامن بار چو جامی چشید لذت تیغ مهرش</p>	<p>سلام علی ال حیدر النبیین امام عباسی و الملک والدرین رضا شد لقب چون رضا بودین در دوح مکان سبج تکمین اگر بودت تیر چشم جبین بین نهار دیارش بگیوے شکین برودا من از هر چیز اوست چوین چونم از کس که گشت خجسته کین</p>
<p>قدسی که از شعر اسے مشهور است در منقبت امام علی رضا قصاید و غزل بسیار گفته چنانکه نصف</p>	
<p>دیوان او بان مشحون است</p>	
<p>محمد بن علی بن موسی بن جعفر رضی الله تعالی عنهم در شواهد آورده که وی امام نهم است و کنیت یزید نام</p>	
<p>موافق باقر است رضا لندا ویرا ابو جعفر ثانی گفته اند لقب اوفقی و جواد است و فی روضه الاحباب</p>	<p>و منتخب نیز گفته اند فی مطالع النبیل قانع نیز لقب او مادر و بالفاق و غیر این اسم دارد بوده که الشواهد نامی خیران</p>
	<p>و قبل از این که در این باره قبلیه و ستم روضه الاحباب قبل سکینه قبل سکینه قبلیه و ولادت وی</p>
<p>در مدینه بوده روز جمعه ده روز از رجب گذشت ستمه شمس تسعین و ائمه کذافی الشواهد و فی روضه الاحباب</p>	
<p>ولادت و در مدینه رمضان ستمه شمس تسعین و ائمه و برنجی برانند که در شب یحیی و زکریا رمضان ستمه شمس</p>	
<p>و تسعین و ائمه و یحیی در عجم حبیب ستمه مذکور گفته اند و فی تاریخ ابن خلکان کانت ولادت یحیی و زکریا</p>	
<p>خامس شهر رمضان قبل ستمه شمس تسعین و ائمه و وفات وی بقول صاحب شواهد روزگشت</p>	
<p>الاحباب در شهر شمس مذکور مذکور می باشد که ستمه شمس تسعین و ائمه خلافت معتصم و قبل مات</p>	

مسموما و کشته مانج و فی تاریخ ابن خلکان توفی یوم الثلثاء خمس خلون من ذی الحجه سنه عشرين و اربعین و
قیل قسح و عشرين و اربعین بنفذا و ترو را قسح است که ولادت او در جمعه هفدهم یا نوزدهم رمضان
سنه خمس و تسعين و ایتده و وفات دس روز و ششده ششم ذی الحجه سنه عشرين و اربعین
و عمر نیش برین تقدیر است و پنجسال و دوماه و شانزده یا هیجده روز باشد و اتفاق مؤرخین قبر
و سس در بغداد است و در تقاسی حد او امام کاظم ع و در مقابر قریش بعد از پدر هفده سال سنه دوده
روز زندگی کرد شصت و سه سال از زمان امامت او میگوید و ابن خلکان گوید چون وی در گذشت
و اثنی بن مقسم عباسی بر وی نماز گذارد و وقتیکه پدرش رضا ع در گذشت جو ارضی المدینه سال
بود داشت مگر صاحب روضه الاحباب میگوید که بقول اصح هفت ساله بود این قول هرگز صحیح شدن
نمی تواند چرا که وفات امام رضا در ستم رمضان سنه ثلث و اربعین و ولادت امام جو ادر و نوزدهم
رمضان سنه خمس و تسعين و اربعین سال در میان باشد و المدینه حق سبحانه تعالی او را در شهر
سن علم و ادب و عقل کرامت فرموده و در شواهد البیوه آورده که از کمال علم و ادب و فضلی که داشت
با صفر بن مامون مشغوف وی شد و در حق او علم الفضل را بنزدی بوی داد و همراه وی به مدینه روان
کرد و هر سال هزار هزار درهم بوسه میفرستاد و در شواهد و صواعق و روضه الاحباب و اخبار الدول
لاقرانی آورده که بعد از وفات پدر خود رضا ع در سن یازده سالگی در بعض کوچه های بغداد با همی از
کودکان ایستاده بود اتفاقاً مامون بقصد شکار بیرون میرفت گذری بر آنجا افتاد همه کودکان از
سرا راه بگریختند و جو ادر فی المدینه بر جا س ایستاده بود چون مامون نزدیک رسید و بر او دید و شنید
و بر او دل با قبول عظیم داده بود و بارگی خود نگاه داشت و پرسید که ای کودک تو چرا با کودکان دیگر از
سرا راه نرفتی بر فرو جواب داد که ای ایملو منین راه تنگ نیست که بر حقن خود از راه تو کشاده گردان
و مرا جریر نیز بود که انسان ترس بگریزم و حسن ظن من تیرا نیست که بی جریمه از اینجا بگریزم زسانی مامون
را صورت و تکلم و بغایت خوش آمد پرسید که نام تو چیست فرمود که محمد پرسید که فرزند کیستی فرمود که فرزند
رضا رضی المدینه بر پدر و سس ترجمه و ترجمی کرد و با نجابت که میرفت روان شد و با خود بازی شکار
و شصت چون از غلالت بیرون رفت بازی بر تروی انداخت ان باز غائب شد و غیبت وی
دوازده کشته بعد از ان از او فرود آمد و در مقام روی ماهی خود نیم زنده مامون از ان تعجب بسیار کرد و آنرا

بدست خود گرفته باز گشت چون با موضع رسید که جو ارضی السعدیته با کو دکان ایستاده بود و دکان بدست
 پیشتر از راه بکیس و شت نزد جو ارضی السعدیته بایستاد چون خلیفه نزدیک رسید گفت ای محمد بن
 که لبیک یا امیر المومنین گفت اینچه چیز است و بدست من فرمود که ان السعدیته خالق بشیتنی بحر
 قدرته سمکا صغارا تعید با نراه الملوک و خلفای مجنون بها سلاک اهل البیوة یعنی خدای تبارک تعالی
 در بحر قدرت خود تا میان کوچک افزیده که بازهای ملوک و خلفا انرا صید میکرده باشند و اهل بیت نبوة
 را بان امتحان مینموده باشند چون مامون این سخن شنید تعجب نمود و بسیار بر او گریست و گفت
 انت این الرضا حق و انعام و احسانی که نسبت بوی داشت مضاعف ساخت در صواب حق و اخبار
 للقرمانی و رفته الاحباب از ارشاد شیخ مفید نقل کرده که امام محمد تقی هنوز در صغر سن بود که در علم و کمال
 به مرتبه ترقی نمود که در آن زمان با هم چکس برابر نمیتوانست کرد و ابرم مامون شایسته آن گل نوشگفته
 گشته خاطر بر آن قرار داد که دختر خود ام الفضل را در جهاله نکاح ان جناب در روز و نزد عباسیان این
 تقصیب بوضع پیوست نائره حقد و حسد در بواطن ایشان اشتغال بافت و ترسیدند که با او
 مامون ولایت خود را بچو ارض و در و ملک از بنی عباس انتقال نماید بنا بر آن نزد مامون رفته مافی الضمیر
 خویش با وی نهادند و گفتند وصلت تو با ال ابی طالب موجب زوال مملکت و خلافت رای خلفاء
 صاحب فطنت است و تو میدانی که میان عباسیان و علویان عداوت و دشمنی و چه مرتبه است
 مامون جواب داد که این میان ما و اولاد امیر المومنین علی رضا از کدورت و نزاع واقع شده از جناب
 شما بوده نه از طرف و اگر انصاف در میان آید زال ترضوی تکفیل امر خلافت از ما سزاوارتر اند و تمهید
 بساط عداوت که از خلفا سابق نسبت بدیشان وقوع یافته موجب قطع صلح و محاربت و پناه کشیم
 بخدای تعالی ازین کار و ابو جعفر محمد بن علی با وجود نزد ساسه و علم و فضیلت بر جمیع فضلا عالم فانی
 است لا جرم در خاطر من آمده و قرار داده ام که دختر خود را با وی و در ملک از دواج کشم عباسیان گفتند
 که تو غلط کرده ا و کو و سکه است که هنوز از رفیق و معرفت پیوسته نیا مومنه اگر البتة او را و اما خواهی خست
 چندگاه چه مگر کن تا تحصیل نماید انگاه مقبضا صواب دید خود علی فرامی مامون گفت من بحال
 این جوان و نا تر م از شما بر ستمی که او را اهل بیت است و اگر میخواهید که اینجنس بر شما ظاهر نشود او را
 بحضور شما امتحان نایم عباسیان را این سخن معقول افتاده گفتند بحالست ترتیب کن و یا یکی از قضا را

بیاوریم کہ از محمد بن علی مسئلہ از علم شریعت سوال نماید اگر بطریق صواب جواب گوید و دانش او ظاهر شود
 بادے وصلت نماید والا ازین کار اجتناب فرماید و سخن برین قرار یافته انجاعت نزدیکی بن اکتتم
 کہ قاضی زمان و فقیہ دوران بود و رفتند و او را بر معارضہ جواد رضی اللہ عنہ تحریر فرمایند نمودہ قبول کردند کہ
 خلاصہ خاندان علم و کرم را ملزم سازد از متاع و اموال آنچه خواهد بود و ہند و مامون نجیب عظیم است
 امام محمد تقی را بر مسند پہلوئے خود بنشانند و ہر یک از علما و فضلا را در موضعی مناسب بوقت جلوس
 از زانے داشت بعد از ان با شارت مامون و اجازت امام بیع مسکون یکے بن اکتتم زمان
 امام مسئلہ چند پرسید جواب از جمیع مسائل داد و آخر رسید کہ حصیت حکم محمدی کہ تقبیل حصیت
 اقدام نمودہ باشد فقال لا ابو جعفر رضی اللہ عنہ قتل فی حل او نے حرم عالم کان الحرم ام جابرہ ام سلمہ
 علیہا و خطا و آخر کان الحرم ام عبد الصغیر کان او کبریا بتبذیر بالقتل ام معید اگن ذوات الطیر
 کان الصید او من غیر ما من صغار الصید او من کبیر ما صرا علی ما فعل او نا و اما لیل کان قتلہ الصید
 او نہارا از شنیدن این کلمات فطنت التیام یکے بن اکتتم کہ شدہ از غایت حیرت ندانست
 کہ چه جواب گوید خلیفہ ازین معنی بیہ خوشحال شدہ گفت احسنت یا احسنت یا اباجعفر اگر توبہ سوال
 از یکے کنی اگر چه یک مسئلہ باشد بی غیب خواهد بود یکے گفت پرسد اگر دانم جواب گویم و اگر ندانم از
 دے استفادہ کنم امام محمد بن گفت ای یکے چه میگوئی در حق مردے کہ نظر کند بشوہ و زنی نامحرم
 در اول روز یا زان زن در وقت ارتفاع آفتاب بروی حلال شود و باز نظر در ظہر و زمان روز بروز
 حرام شود پس چون عصر شود حلال شود و چون غروب آفتاب نماید حرام شود بروی بعد از ان وقت
 عشا حلال شود و در نصف شب حرام شود و وقت طلوع فجر حلال شود و وقت ارتفاع آفتاب حرام شود پس چرا حلال
 و حرام شد گفت یکی نمیدانم پس گفت ابو جعفر ان کبرے بود شخصی را نظر کرد و بیوسے وی فروے اجنبی دزد
 روز نشوہ و بود حرام بروے پس چون ارتفاع روز شد خرید کرد و او را از مولاے او پس حلال شد
 وقت ظہر ازاد کرد حرام شد باز وقت عصر نکاح کرد حلال شد پس وقت مغرب ظہار کرد و پس حرام
 شد پس وقت عشا کفارہ داد حلال شد پس وقت نصف شب طلاق رجعی داد حرام شد
 و وقت فجر رجوع کرد حلال شد و وقت طلوع آفتاب طلاق باین داد حرام گردید چنانکہ در اول بود و یکی
 تیر شد عجز او بامل مجلس ظاہر گشتہ خلیفہ را تقریر دے بسیار خوش آمد و اعتقادش زیادہ شد و

در آمد که بصری ان درخت سدر بود که هنوز باز نیاورده بود کوزه اب طلبید و در آنجا اب را خشت و خوراک
بعد از آن بام و دم نماز شام گذارد چون نماز شام گذارد بوقت بیرون آمدن بر کعبه حلیه پاسبان درخت
رسید انداخت میوه تازه بار آورده بود میوه شیرین بے دانه و دم آنرا به کعبه حلیه پاسبان بیکر گذاشت
میخورد و کسے الشواهد لایحه بے بسند محمول که یکی از سلف گفته است که در عاقل اگر نیک که آنرا بوم شنبه
که در شام کسے دعوی پیغمبر سکرده است ویرا بنده آئین نماده اند و آورده در فخر کافران علی بن ابی طالب
است بانجا رنتم و در بانان را پیغمبر دادم و پیش و سے رنتم ویرا با عقل و فهم تمام اکرم ان کیو که
که قصه تو چون بوده است گفت من مردی بودم از شام بعبادت مشغول در آن وقت بزرگ آن سکر که
که سکر مبارک امیر المومنین حسین را رضی اللہ عنہ انجا نصب کرده بودند میکشید من ایضا علی بن ابی طالب
بودم و بیکر خدا سے تعالی مشغول ناگاه دیدم که شخصی از پیش روی من پیدا آمد مدافن مذکور را گفت در فخر
مرا اندکے راه پر و خود را در مسجد کوفه دیدم فرمود که سید انے که این کجا است گفت من بی مصلحت که شکر که است
در نماز ایستاد و من نیز در نماز ایستادم چون از نماز فارغ شد بیرون آمد من نیز به استقبال او آمدم که
برفت من نیز پیغمبر خود را در مسجد رسول صلی اللہ علیہ وسلم یا فتم بر رفته رسول صلی اللہ علیہ وسلم
گفت در نماز ایستاد من نیز در نماز ایستادم پس بیرون آمد من نیز باو سے بیرون فرغای که آنرا ندانم
خود را در مکہ یا فتم طواف کرد من نیز طواف کردم پس بیرون آمد من نیز بیرون آکان تمام در آن شب
و من خود را در ان موضع یا فتم از شام که بعبادت مشغول سے بودم از خیال در تعجب اندم و پیغمبر خدا
که ان که بود چون سال آینده همان وقت رسید باز آن شخص پیدا شد و مرا همراه برود هر چند رسول
گذشت که کرده بود بجا سے اور و چون وقت مفارقت رسید سوگند برو سے دادم که بانجا نیکه
تا برانچه مشاهده کردم قدرت داده است مرا بگوئی که تو کیستے فرمود که من محمد بن علی بن موسی بن
جعفرم چون بباد و شد الفقه را بانان که بن تردد سے داشتند یا فتم خبر بواسطه شام رسید
ما تمام داشتند بانکه دعوی نبوت میکنند مرا بند بر نهاده اند و همراه خود بانجا اوروند چنین که می بینے
بان واسے رفته تو شتم دعوی من حال و سے کردم بر پشت رفته تو شمت که آنکس را که و میکشید یا
از شام بکوفه و از کوفه مدینه و از مدینه بکے و از کے بشام بر دیکو بیکه ویرا از حبس خلاص سے و بان بسیار
بر من اگر ان آدم مغموم و مخزون شد چون بامداد کردم بجانب حبس روان شد و مرا ویرا از ان حال آگاه

کنم لشکر بایان و نگاه بانان را در اضطراب تمام یافتیم پرسیدم که حال چیست گفتند این شخص که دعوی نبوت کرده بود ویراجس کرده بودند و شش غایب شده است نیدانم که ویرا زین فرو برده است یا مرغان آسمانی بر بوده اند و از آنجا نیست که چون مامون قوت شد فرمود که عزت مابعد از سی ماه گذشته است او خواهد بود چون از قوت مامون سی ماه گذشته است ویرا وفات رسیده و از آنجا نیست که شخصی گفته است که بر جواد رضی الله عنه در آدم و گفتم فلان صلح و عار ساینده است و از جامه های شام جاب طلبیده است که کفن و سکه کند فرمود که وای از آن ستمی شده است من بیرون آدم و هیچ ندانم که معنی آن سخن چه بود ناگاه خبر رسید که وی پیش ازین بسیزده روز یا چهارده روز مرده است و از آنجا نیست که دیگر گفته است که یا یکی از اصحاب قصد سفر داشتیم بر جواد رضی الله عنه و راهیم که دعوی کنیم فرمود که امر بیرون مروید و تا فردا صبر کنید چون بیرون آمدیم صاحب من گفت که من بیرون میروم که یا زین بیرون رفته است من بایستادم و دو سه برفت شب در آنجا که فرود آمده بود سیل آمد و در آن غرق شد و بر دانا حلیه انتخاب و اخبار الدول آورده که کان ابیض اللون و معتدل القامة یعنی سفید رنگ و میان قد و نفس خاتم نعم القادر الله رفعه نماید که انتخاب را علمای اهل سنت عالم متفق و جمیع صفات حمیده موصوف اعتقاد میکنند مگر در کتب اسما و الرجال که وقت تالیف این کتاب پیش نظر است اصلاً ذکر انتخاب نکرده ازین سبب معلوم شد که انتخاب روایت حدیث از که دارد و از انتخاب که ام که ام کس روایت کرده اند نظم که انتخاب از پدر و اعمام خود روایت دارد و از و سسران و سدیگران روایت داشته باشند چون انتخاب در غنوه ان شهاب انتقال فرمود لاجرم است از علم کاتبی و از انتخاب نزد نشده و شهرت او در علم حدیث کثر نموده باشد اگر چه انتخاب اهل زمانه خود بود و بسبب کم عمری عدم استمارایی نباشد و الله اعلم بحقیقه الحال -

علی بن محمد بن جعفر رضی الله عنهما و شواهد النبوة آورده که وی امام هجدهم است و قال ابن خلکان هو احد الائمة الاثنتی عشر عند الامامة و فی شواهد کینت و سدی الحسن است لهذا ویرا ابو الحسن ثالث گفتاری و لقب دس و دس و دس مشهور است و سدی روضه الاحباب انتخاب و ساسم و کینت با علی مرتضی و علی الرضا موافق بود و القاب شریفش نقی و هادی و عسکری

و ناصح و متوکل و قناج و مرتفع و فیه ایضا اعلان اعلام الوری کہ اعلم و فقیہ و امین و طبیب نیز از جہلم
القاب او است و سنہ روضۃ الصفا از کے تیر لقب او است پس نام و سے علی کینت او الحسن
و لقب فنی دہادی و عسکری و ناصح و متوکل و قناج و مرتفع و فقیہ و امین و طبیب و جہلم کی باشد مگر فنی و عسکری ہر دو مشہور است
و در مطالب السؤل گفتہ کہ اشہر القاب و متوکل است و چہ تسمیہ و عسکری نسبت کہ در ترجمہ صواعق آورده
کہ او را از مدینہ نبویہ ترمین را سہ بردند و ام متوکل عباسی و انجا ساکن شد و ان شہر بمسکرموف
بود و شواہد النبوة و روضۃ الاحیاب آورده کہ مادر و سے ام ولد بودہ سمانہ نام و قیل ام الفضل نسبت
المامون ولادت و سے در مدینہ بود و سیر و ہم رجب سنۃ اربع و عشرۃ و مائتین و در روضۃ الاحیاب
اوسط رجب سنۃ مذکورہ را قیچہ نوودہ و وفات وی در زمان ہستمن بود و در سمرن رای از ۱۰۰
ہجری و روز و شبہ از او آخر ماہ جمادی الآخر سنے اربع و خمیسین مائتین و قیچی ہم در سمر
و بیت کہ در سمرن را سہ داشت و فی تاریخ ابن خلکان تونے یوم الاثنین لحسن یقین من جمادی الآخر
و قیل لا یلع یضین منہا و قیل نے را بھا و قیل فی ثالث رجب سنۃ اربع و خمیسین و مائتین و من
نے دارہ انچہ اول نوشتہ شد صحیح است یعنی ولادت او سیر و ہم رجب سنۃ اربع و عشرۃ و مائتین
و وفات او آخر جمادی الآخری یعنی خمس عشرین من جمادی الآخر سنے اربع و خمیسین مائتین
برین تقدیر عمر غریزش چہل سال و یازدہ ماہ و دوازدہ روز باشد و اما علم مدت اقامت انجا
در سمرن را سہ بروایت روضۃ الاحیاب دہ سال و بروایت ابن خلکان بیست سال و تہ ماہ
و تبرنجاب باقیہاق موزین و در سمرن را سہ است چنانچہ بالا گذشت و سے الشواہد قیل ان
مشہد علی السادی رتہ یقین و یسین صحیح و اما یصح ان مشہد قائمہ نسبت موسے بن جعفر بن محمد رضی اللہ
عہما عنہما -

فی ہذا بابہ اخبارہ در صواعق آورده کہ علی عسکرے از میان اولاد پدر خود وارث علم و سخاوت پدر شد
و سے میزان الدربے نے ترجمہ عبد اللہ بن محمد بن جعفر بن شاذان روی عنہ ابنہ الحسن العسکری الشہ
ذلت و علی القدر و سے عن ابیہ محمد بن علی الرضا و در روضۃ الصفا آورده کہ و سے از اکابر اہل بیت
است و در روضۃ الاحیاب گفتہ کہ سیر حمیدہ و شیم پسندیدہ و محاسن الطوار و مکارم الآثار
امام عاے مقدار بسیار است و شرف ذات و محامد صفات و علوم و مراتب و ہمو مناقب

باقوا على قتل الاجبال تحريمهم
 واستتموا بعد غز عن مقامهم
 ناداهم صاخ من بعد ما قبروا
 اين البوجه التي كانت شمعتهم

غلب الجبال فما اختتم القمل
 فادعوا حفرا بابس ما نزلوا
 ابن الامة واليثبان والكل
 من دونها تقرب الاستنار والكل

باتوا على قتل الاجبال تحريمهم
واستمر لولاء بعد غعن مع قدامهم
نادوا بهم صانع من بعد ما قبروا
ايمن البويوه التي كانت شعيتهم

فانهم القبر عنهم حين ساسهم
 قه طال ما اكلوا دهرانا مشربوا
 وطال ما عمر داود را تحفهم
 و طال ما كنز الابل مال و اجداد
 انحت مناز لهم قفرا معطله
 ملك الوجوه عليها الددد يقتل
 فاصبحوا بعد طول الاكل قد اكلوا
 قفرا قوا الدور ولا يمين و اتفتلوا
 فلقوا على الاعداد و ارتحلوا
 و ساكنوا على الاجداث قد رحلوا

قال فاستغنى من حفره على على وظفوا ان باوره بتدر منه اليه قال والمد قد سبك التوكل بكاء
 طويلا حتى بلغت وموه بحية وبك من حفره ثم امر برفع الشراب ثم قال لبا ابا الحسن اعليك وبن
 قال نعم اربعة الاف ونيار فامر بدفنها اليه ورواه اے منزله من ساعته مكر ما يعني سعائيت نمودند نزد
 متوكل خليفه كه در منزل امام على نفى سلاح و كتاب وغيره از شيعه او بسيار است و در دهم
 انداختند او را كه امام رضه طالب خلافت است براے خود پس فرستاد بيوے او تركان را
 بشيب اكسا نيكه بخوم نمودند بروے و در منزلش بر غفلت او پس يافته شد در خانه تنها و ركزداو
 بود و بروے لباسه شيمينه بودند و بود لباسه در خانه مگر بويار و بر سر او خاشه بود و از پاچه كراپس
 شويج بود بيوے رب خود ترخم ميكرد بايات قراتے و در عدد و عير پس گرفته شد انچه يافته شد
 بروے او و دند او را بيوے متوكل در نيمه شب روبروے او و متوكل انوقت يشرب خمر قدام
 مينمود و در دست پايه بود پس چون ديد او را تعظيم نمود و نشانده بيلوے خود و نبود در منزل و
 انچه گفته شده در ان و محالست چنان بود كه تعلق نايد بپرا و پس رسانيد متوكل او را پايه كه در دست
 داشت پس گفت يا امير المؤمنين هرگز نخور شد گوشت و خون من مرا معاف دار پس معاف داشت
 او را و گفت براے من شويج بگوے تا اينكه استحسان كنم از ايس گفت كه من قليل الروايه و شوم
 سينه شويج بگويم و شاعري نيت گفتم كه البته بايد گفت خيزے پس في البدر يه گفت اشعار بذكوره
 بالا پس ترسيدند كسانيكه حاضر محفل بودند و بگريست متوكل گريسته سخت تا آنكه ترش دريائ
 از آب چشم او و بگريستند حاضران مجلس پس او را نمود و بر داشتن شراب پس گفت اي ابو الحسن يا دين
 دارے گفت ارے چهار هزار دينار پس بفرمود تا دادند او را و بارگذايد او را همون وقت بيوے
 خانه او و نظم و كرم اتشه و قريپ ست باين انچه جاسے و رشوا بدو سيد جمال الدين در وقت الاحباب

آورده که متوکل بیمار شد و چراغی بیرون آورده که اطباء از علاج آن عاجز آمدند و شرف بر موت یافتند و
 مادر متوکل نذر کرد که اگر متوکل شفا یابد مال بسیار از خاصه خود بهادی رزم فرستد و زنی بن خاتقان که
 و قربان متوکل بود گفت که کس پیش او سر میاید فرستاد شاید که و سه چیزه و اندک کاین را
 نفع رساند که پیش و سر فرستاد و بهادی رزم فرمود که فلان چیز را بنمایند که نفع خواهد رساند یا نه
 الله تعالی چون آنچرا بجاست متوکل آورد و در پیش از حاضران استهزا کردند و بخندیدند و بنحی بن خاتقان
 گفت که تجربه کردن زبان نیکو دارد آن چیز را حاضر کردند بر جرح او نهادند و شفا شد و آنچه دوران بود بیرون
 آمد و غیر شفاست متوکل باورش بر و نداده هزار دینار و صد کرد و من خود بر آن نهاد و بهادی رزمی الله
 عنه فرستاد و متوکل تمام شفا یافت چون ازین واقعه روزی چند برآمد که کسی شکایت کرد و با
 متوکل گفت که در خانه باوی مال بسیار و صلاح پیشه را ست متوکل سعید صاحب را گفت که باید
 که نیم شب بخانه و سر و رای و آنچه از اموال و صلاح بانی بگویی بر ایستاده سعید صاحب گفت که
 که نزد بانی با خود همراه بروم و نیم شب بیاوم و سه بالا رنم و بر یک سحر آوی فرود آیدم و بار یک بود
 نداشتیم که کجا میباید رفت ناگاه از درون سراوان او سر و رزمی الله عنه بر آمد کای سعید بپای خوش
 تا شفی بیاید و نزد خندان بر نیاید که شمع او در فرود آمد و پیشی نیت و بر ایستادیم بر و کلاه زمین بر سر نهاد
 از حیرت بر پائی شوی غیبت نشسته فرمود که خانه پیشی است و ای بخانه او آیدم از آنچه گفته بودیم هیچ نیاوردیم از آن
 صحر که مادر متوکل بوی فرستاده بود و همچنان سر بر بود و بعد از آن باوی رزمی الله عنه فرمود که این مصلحت نیست
 بهین از بالا داشتیم در زیر آن همیشه بود و در غلات همه را گرفتیم و پیش متوکل بروم چون متوکل آن
 صحر را بهر مادر خود دید که کیفیت آن استفسار کرد و گفت که از آن وقت مرض تو مادر تو ندیدی که ده پود
 متوکل فرمود که صحر دیگر باین هم کند و کیسه و شمشیر را نیز بوسه باز فرستاد و سعید صاحب گفت که است
 انهار پیش دی بروم و سر منده گفتیم یا سیکر بر من بسیار دشوار بود که بے اذن بباری تو در آمدم
 ولیکن مامور بودم فرمود که سید علم الدین ظلم الله علیه شقلب یقلبون انتی در میان هر دو قصه آنچه فرق
 است بر ناظرین مخفی نخواهد بود مولانا عبدالرحمن جاسی ابن مادر کرامت و سه شمار نموده و الله علم
 در روضه الاحباب از ابوالعباس فضل بن احمد اسرائیل کاتب نقل کرده که گفت فضل که در این باب و آن
 که پدرم کاتب مستنصر عباسی بود و روزی باو سه مجلس مستنصر در آمدیم که متوکل بر سر

و زمان به ملائت مستقر نشا و پس پدرم بایستاد من نیز و عقب او ایستادم بدست مدبر و حال آنکه
متوکل پدرم را در مجلس خود بجاوس امر میکرد و اما دوران روز که غضب بر او استیلا یافته بود نگفت که
بنشین و من میدیدم که ساعت بیاعت رنگ او متغیر میشد و فتح بن خاقان را میگفت این
ان کس است که بیگویی در شان او این بیگویی فتح و تسکین کو ششیده میگفت که این دروغ است
که شما گفته اند عاقبت اشتغال نازده غضب متوکل است از و یاد گرفته گفت والد میگویم این را
از ندیق را و دانسته است که دروغ و عوس امامت مینماید و در دولت من طعن میکند بعد از آن
چهار کس را طلبید و هر یک را شمشیر واد گفت هرگاه علی بن محمد بن علی بر من در آید او را بکشید
و گفت والد که او را خواهم سوخت بعد از قتل و چون ابو الحسن بان مجلس در آمد بهیاسه مبارکش
میخندید و آثار کرب و خنجر و بشیره ها پویش مری میگردد و متوکل از براسه امام از سر بر رخاسته
باستقبال آمده بجهت تقبل دست بر آورده و در میان دو خوشیش بوسه داده تغیر و تکریم بسیار
نموده گفت باستید یا ابن رسول الله یا خلیف الله یا ابن علی یا مولای یابو الحسن و هادی بنی
الله ع گفت ای عزیز که با امیر المؤمنین با الله متوکل از انتخاب پرسید که درین وقت چه اثری در آورده
چو اید و او که قاصد تو را طلب کرد و متوکل گفت دروغ گفته همین ساعت باز گردای سیدین
انگاه فتح بن خاقان و غیره الله بن خاقان را پیشاییده بود و رضی الله عنه مانور نمود و بعد از محبت
امام رضی الله عنه ان چهار شخص را طلبید پرسید که شما چرا اینجا آمده بودم قیام نمودید جواب
دادند که ششده شب هیبت ابو الحسن را از ان کار مانع آمد و در حواس او بیشتر از همه همیشه دیدیم بان
گاه متوکل بنشینم شده فتح بن خاقان را گفت بنده صاحب قل الحمد لله الذی بعین وجهه و آثار حجة
است بعینه همین کرامت از امام جعفر صادق رضی الله عنه نسبت بمنصور عباسی واقع شده چنانچه
گذشت فقط فرق همین است که همراه انتخاب از دهای بود که منصور از ان ترسیده و در وقت کشندگان
از هیبت او ترسیدند و مدکس همراه امام دیدند الله اعلم بحقیقه الحال -
در اخبار الدول قرانی و شواهد النبوة و صواعق محرقه آورده که روزی بیکه از ویهاست که در نواحی
سید بن رای بود و زنده بود و از این ویرا طلب کرد گفتند که بطلان ده رفته است و عقب و
برقت چون بوسه رسید از اعراپه پرسید که بچه حاجت آمده گفت من از انم که بولایه جد تو علی

بن اصبه طالب تنگ نبود و اندر او بی غلبه است که از او اسے ان عاجزیم و غیر از تو یکس را نمیدانم
 که انرا از گردن من بردار و فرمود که غلط خوشتر و پیرافرو و او چون بآمد و کرد اعراض بے را گفت با تو شش
 خواهم گفت بیاید که در آن مخالفت من کنی اعراض بے گفت نکم هادی رضی الله عنه بدست مبارک خود
 نوشت مضمون آنکه اعرابی را مبلغ کذا که زیادت از دین و سے بود در دین من و دین است فرمود که بخند را
 بستان چون من بستر من رای مرا حجت کنم پیش من ای و چون در میان جماعتی نشسته باشم طلب
 دین خو کن و با من سخن و شست گوی البته بیاید درین امر که مخالفت کنی اعراض بے گفت نکم و خطرا گرفت
 چون هادی رضی الله عنه بستر من رای باز آمد و جمیع کثیر را صاحب خلیفه و غیر هم پیش دی حاضر آمدن
 اعراض بے حاضر شد و خط را بیرون آورد و چنانکه هادی رضی الله عنه وصیت کرده بود مطالبه نمود و هادی رضی
 باو سے نرم نرم سخن میگفت و اعتذار می نمود و وعده داد اسے ان میکرد و خبر ان به توکل رسید فرمود که سی هزار
 پیش سوزید چون پیش کرد و از دنگاه داشت تا ان اعرابی آمد فرمود که بکینین را و دین خود را و کن و آنچه
 زیادت ابد بر بیای خود نفقه کن و ما را معذور دارا و طے گفت یا این رسول الله و انک یا پیغمبر میسر
 از شش آنچه داد سے کمتر بود و لیکن الله علم حیث یعمل السالته اتی و انتخاب تمام عمر خود بر جاده شریعت
 و حفظ سنت مستقیم بود و امر که موجب اعتراض از جانب شریعت بر او باشد هرگز منقول نشیده
 و انتخاب انرا کابر علماء و اعظم اولیاء الله وقت خود بود و فریقین سنن و شیعہ او را افضل زمان خود میدانند
 بینا بیند علماء و در عا و تقاد و گرا و گرا و خا و نا و طقا و تو اضعاف بسیار صفات حمیده و ماثیات پسندیدم چون بیدار شد
 اما کراماتش در بر نئے از ان بالا گذشت و بنده بی کرمی شود در وصفه الاحباب آورده
 که جمعی از اهل اصفهان که ابو العباس احمد بن النضر از ایشان است روایت کرده اند که شخصی از متوکلان
 موضع مذکور که عبد الرحمن نام داشت شبیه مذہب بود و از پرسیدن که سبب پیوست که تو با ما هست
 علی المادی اعتقاد دار سے و نسبت بدیگرے از سادات این عقیده ندار سے جواب داد که من
 از و حیرے شاهد نموده ام که دلالت بر امانتش میکرد و گفتند چه دیده گفت مروسے فقیر بودم با بیعت
 جرات و طلاق لسان القضا و شتم و یکے از مشهوران مردم اصفهان مرا و جمعی را رحمت
 داد و خواهی بیدرگاه متوکل خلیفه فرستاد و روز سے برود در خلافت ایستاده بودم که ناگاه حکم شد که
 علی بن محمد را حاضر سازند پس از بعضی نزدیکیان پرسیدم که کیست این شخص که خلیفه با حضار او

محکم فرمودہ گفتند مردیست مملو سے کہ رخصتہ اور امام مہینہ ازند و بر زبان اور دند کہ ظاہر متوکل اور انقیل
 خواہد رسانند من با خود گفتیم کہ این خواجه طرے سنے روم تا پیغمبر کاین شخص چگونہ مردیست ناگاہ جناب
 امامت پناہ بر آپسے سوار پیدا شدہ و خلائق و یمن و یسار و طریق الیقادہ و روسے می نگریستند
 و چون چشم من بروی افتاد بخشش را در دل جا داده و نفس خود و عا کر دم کاین شخص عجیب رنگ
 است این دو تعالیٰ شد متوکل را از و منافع ساز و دوا دے رضی اللہ عنہ پس از آنکہ نزدیک رسید
 بجانب من نگاہ کردہ و اقبال فرمودہ گفت استجاب اللہ و عا ک و طول عمر و کثر مالک و ولدک
 و بعد از ظهور این سخن از امام لڑہ بر من افتاد چنانچہ بعضی از حضار بر تفریح حال من و خوف یافتہ پر سیدند
 کہ ترا یہ شدہ است گفتیم خبر سے است و چون باصفیان باز گشتہ دایب سے منت اجواب رفت
 بر من گفتا و کثرت مال من بر تیرہ رسید کہ آنچه در خانہ دارم قیمت ہزار ہزار و سہم است سیدو اسے
 اسباب و املاک کہ در خارج ستم من است و خدا سے تعالیٰ وہ فرزند و بلند اندانے داشتہ
 و حال اقتصاد و چند سال از عمر من گذشتہ است و اما اقول با مائتہ ہذا الذی علم مائے قبلے و تجاب
 اللہ تعالیٰ دعا و در شواہد البتہ و در فضیلت الاحباب آوردہ کہ شہادت پیوستہ کہ در زمان متوکل
 عباس سے دے مہینہ عبد اللہ بن محمد بر سیاحت سے بسبب عداوت کے میان اصحاب سعادت ارباب
 شقاق و بدباشتہ قاصد اندای امام ابو الحسن علی النقی نے شدہ آغاز سعایت کردہ و علیضہ
 مشعل بر غیبت و شکایت افسر و اہل ہدایت بہ بغداد فرستاد بنا بران متوکل یحییٰ بن خزیمہ بن اہلین
 را بعد یتیم از سال داشتہ تا امام عا لے مقام را بر سرین را سے رساند و ابو الحسن رضی اللہ عنہ محبوب
 یحییٰ بن عمر را سے رفتہ ان جناب را در خانہ الصفا لیک کہ موضعے ناخوش بود فرود آورد و صاحب بن
 سید کہ سعادت محبت اہل بیت مستعد بود و در خانہ الصفا لیک بر امام علی نقی در آمدہ گفت
 یا این رسول اللہ صلیت قد اک این جماعت در ہما مو بجا و غدر و اظنا سے نور تو بخواہند لا جرم
 ترا درین منزل خوش فرود آوردہ اند امام فرمود کہ اے ابن سید تو ہنوز درین مقام سے پس بدست
 مبارک خویش اشارہ کردہ با غما سے خرم و جو یہا سے اب روان و تصور فیما خیرات حسان
 و ولدان کا ختم اللہ و لا المکنون ظاہر گشت صالح گوید کہ از مشاہدہ این حال حیرت بر من غالبہ کرد
 امام فرمود اے ابن سید ہر جا کہ ہستم این منزل یا ما است و ما در خانہ الصفا لیک ہستم

در صواعق او روزه که زنی نزد متوکل عباسی دعویٰ کرد که من سیده ام متوکل گفت کسی میخوابد که
تحتیق این شیعه از دسے کم انگاه او را دلالت کرد بر امام علی نقی چون ویرا در مجلس خلیفه حاضر
کردند خلیفه او را بر تخت نشاند پهلوی خود را التماس نمود که از آن زن سوال فرماید امام گفت که
خداے تبارک و تعالیٰ حرام ساخته است گوشت اولاد حنین را بر سباع اگر راست میگوید باید
که ملاقات سبج کند چون این شیعه بیان زن عرض کرد در نه الحال بکذب خود اعتراف نمود بعد
بچند روز خلیفه گفت که بجز این امر باید بود خلیفه امر کرد تا سبج او روزه در محن قهر و سزا کرد و
کسی بطلب امام علی نقی فرستاد چون امام تشریف او روزه در آن قصر داخل شده در دانه
قصر را بستند قبل از آمدن امام سباع از نوره و فریادیکه میرود گوشش مردم را که ساخته بودند
چون امام اند نزدیک و سے رفتند و خود را در و سے میالیدند و از آن نوره و فریاد ساکت شدند
و امام با سنین خود ایشان را مسح نمود و بالارقمه ساعتی نزد متوکل خلیفه نشست و صحبت داشت
و چون پائین آمد بهمان طریق اول بان سباع عمل نموده بیرون رفت و متوکل جایزه نیکواری
و سے فرستاد و انگاه بعضی از حضار با متوکل گفتند اینجا نکایم علم تو نسبت باین سباع بفعل او زیاده
که تو نیز بفعل او روزه متوکل بران امر جوابت نمود گفت مگر بخوابیدم و القبل اربد و ام کرد که این کار
را با کس نگویم صاحب صواعق میگوید که بعضی از خلفا حدیث این قصه را با امام علی رضا نسبت میکنند
لیکن مسعودی گفته که صاحب این قصه نیر علی رضا بود که علی عسکرے باشد و علما قول او را صواب
دانسته اند چرا که امام علی رضا و امام خلافت مامون فوت شده و زمان متوکل در یافت و علامه
شیخ شهاب الدین قلیوبی این قصه را بحسن عسکرے منسوب ساخته مگر راجع علی نقی است و الله اعلم
مولف این اوراق میگوید که صدور این کرامت از امام علی رضا باشد یا امام علی نقی یا شیخ نیست
مگر صدور این کلام که الله تعالیٰ گوشت اولاد حنین را بر سباع حرام ساخته مقام پس بجهت
ضعف در کاستی که درین قول بوده است بر ناظرین پوشیده نیست بر تقدیر تصدیق انی قول
مقید بر وقت یا مشروط بشرط خواهد بود و الا در وقت اگر صدق باشد تا پیش سباع اندازند یک
رازند نگذارند پس تکذیب قول امام لازم آمد پس باید تاویل نمایند یا انکار نمایند از انکار این قول
امام است یا مقید یا مشروط نمایند یا بجملا خالص از صحت نیست و الله اعلم -

در شهادت نبوت آورده که شخصی گفته که در آن روزی در راه بود از دوسه استعدا دعای کردم که آن فرزند پسر باشد
فرمود که چون متولد شود و برآمد نام کن چون متولد شد پسر بود و برآمد نام کرد محمد آنجمله است و دیگری گفت است
که هر فرزند دوسه در راه بود از دوسه استعدا دعای کردم که آن فرزند پسر باشد فرمود که بسیار دختر که از پسر
بهتر باشد چون متولد شد دختر بود و آنرا آنجمله است که شخصی از قاضی کوخیش و سه شکایت کرد
که مرا ایضا سه بسیار پسر ماند فرمود که دو ماه دیگر صبر کن چون از آن دو ماه برآمد قاضی را غزل کرد و
از آنجمله است که متوکل را خانه بود و دوسه مرغان بسیار که هر کس که یا نجا در آمد از آنجمله است و از
پاسه ایشان نه سخن که نتوانسته شنید و نه کسی سخن و سه هر وقت که هادی رضی الله عنه با نجان
در آمد سه مرغان خاموش گشتند و چون بیرون آمد سه آغاز آواز را کردند و آنرا آنجمله است
که مشعبد از هند پیش توکل آمده بود و شجده پاسه غریب می نمود و دوسه متوکل ویرا گفت که اگر
شعبد پیش از سه که علی بن عمر را نخل ساز سه ترا هزار دینار بدهم مشعبد گفت تا نه پند تنک
سبک بر ماند و سبک و مرا بر پهلوسه و سه بشنایند چنان کردند و دوسه رضی الله عنه دست و آواز کرد و آنرا
برادران مشعبد علی کرد که آن نان از پیش دست و سه پر پر دست باز نخل کرد و مجلسیان بخندیدند و
در مجلس مسوره بود و بر آن صورت شیر سه کشیده و دوسه رضی الله عنه اشارت بانصورت کرد و دیگر
این را انصورت شیر سه شد و بر حسب مشعبد را فرمود و باز مسوره آمد هر چند متوکل درخواست کرد
که مشعبد را باز گرداند قبول نکرد و فرمود که و الله بعد از این هرگز ویران بنید و ثمنان خدا برابر و ستان
و سه مسلط میگردد و اند پس از مجلس بیرون آمد و آن مشعبد را بعد از این هیچکس ندید و آنرا آنجمله است که
روز سه در دلیمه یعنی اولاد خلیفه بود و جمعی کثیر تعظیم و توقیر و نشسته بودند و در آن مجلس جوانی بود و
که حق تعظیم وی بجای می آورد و سخن بسیار میگفت و ندید که دوسه رضی الله عنه رو بوی کرد و گفت ایضا آنجمله است که
ذکر اند و انت بعد از آن اهل القیو بنحو آن از آن بی ادسه با ابا ایسا و اما چون طعام خوردند و بیرون
آمدند و دیگر بیمار شد و در سیوم وفات یافت و آنرا آنجمله است که روز سه و دیگر در دلیمه یک از
اهل سامر بود و شخصی بے ادب در مجلس سخنان پیوده میگفت و حق تعظیم و سه رعایت نمیکرد
فرمود که این شخص ازین طعام نخواهد خورد و از خانه و سه خبر سه خواهد آمد که زندگانی را بروی تنگ گرداند
چون طعام حاضر آوردند و آن شخص دست بست و خواست که از آن طعام تناول کند غلام وی

افضل واعلم دجل الشان حسن خاص بود فی القایه بے علی النبی خاتم النبیین وانبیین احسنهم و احکمهم
 العسکر سے وصف بزرگ لانه سکنه شے مدینه نمرین رای وبقال اما مدینه العسکر دکان فذو رثا اباہ علما
 و معروف قناد شجا قناد شے میزان النزهه سسٹے ذکر عبد المدین محمد بن جعفر بن شاذان کد الحسن
 العسکر سے عن ایسی علی معنہ محمد بن مهران الرازی سے دسٹے روضۃ الاحباب صحیفہ لیل و نهار بر قوم
 محاسن اطوار و مناقب آثار ان امام عا سے مقدار پرست و لطایف گفتار فضل سے بزرگوار از کلام اعلیٰ
 و محاسن اعمال بنید ستوده صفات غیر است باطن نجیستہ اش محیط انوار اشاعت علوم ربانی سے
 بود و ظاہر فخرندہ آثارش منظر انوار کرامت انجا زیارت نمود و انتمی شدت خوف و خشیت حق تعالیٰ
 از زمان صغیر سن او ان طفولیت برو سے غالب بودہ و حق تعالیٰ علم و حکمت از صغیر سن روزی او
 نمودہ و اکابر علما از دسے شغف و پند پر شدہ اند چنانچہ در صواعق اوردہ کہ در سن طفولیت روزی
 گریه میکرد و بعضی دیگر از طفل بازی میکردند و برین تنہا ببول رسید و گانش این بود کہ حسن خالص رضی اللہ عنہ کیر
 جہت پیچیدہ در دست باقی طفل است می کند یا و گفت اگر خواهی مثل این بری تو خیر بگویم تا از ما بجز خود سزا حسن رضی
 اللہ عنہ گفت یا نبی العقل بالعب خلقنا ای کم عقل ما از جہت بزرگ کردن خلق نکرد ببول گفت از جہت
 جہت ما از فریدہ اند گفت للعلم والعبادہ از جہت علم و عبادت از فریدہ اند ببول گفت از جہت این
 سخن میگوئی و دلیل قول تو چیست گفت قال اللہ تعالیٰ انما خلقناکم عیشا و اکلم النبی الا
 ترجون ایا پیچیدہ است شدت از طرف غفلت کہ شمارا از فریدہ ایم یا از بران سے عبادت از فریدہ
 و مکافات شمارا مقرر کردہ ایم ببول گفت مرا سید سے ده حسن رضی اللہ عنہ بتیہ چند موعظتہ امین خواند
 تا قلیبکہ از یاد رفتاد و بہر شش پند چون بہوش شد ببول گفت تو در صغیر سنی ہنوز گناہ ہے از تو صا و نشدہ
 باعث این بہوش شے چیست حسن گفت اسے ببول دست از من بدار کہ ما و خود را ویدم کہ انش
 سے افروخت بہنرم بزرگ و افروختہ نیستد مگر بہنرم کو چیک و من سے ترسم کہ از بہنرم کو چیک جہنم شیم
 در قلیب سے و صواعق محرکہ و ردہ ان توکل جس الحسن نحصل للناس فخطا فاستسقوا ثلثۃ ایام
 ولم یستقوا فاما المتوکل یخرج الیہ و والنصاری مع الناس فخرخوا و معہم راہب فرخ ذلک الراہب یدہ
 اسے السما و غفلت شے فی الیوم الثانیہ کذلک فشک بعض العاصیۃ سے دین الاسلام و از بعضہم
 و حصل للناس ہرج عظیم و شق ذلک علی المتوکل و امر باحضار الحسن المجوس و قال کہ او کہ امیہ چیک

رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل ان یملکوا فقال من هم باخرج غدا ویزول الاشکال ان شاء الله
 فکلم الناس فخلیفته فی اطلاقه من السجن فاطلقه وخرج من الناس فی الاستسقاء فلما رفع الراحب یدیه
 مع النصارى حصل النمیم فی السماء فامر بحسن بقض الراحب فقبضت فاذا فیها عظم ادمی فاختذه من
 یدیه ثم قال لا یرفع یدک فرفعها فزال النمیم وطلعت الشمس فحبب الناس من ذلك ثم قال خلیفه للحسن
 ما هذا يا ابا محمد فقال له ما عظم فی من الایضا وطفه به الراحب وانه ما کشف عظیم فی اسفل السماء ^{مطلعت}
 بالمرقا فاحتموا وکف فوجدوه کما قال فزال الت است به عن الناس وعاد من کان ارتد الی الاسلام
 ورجع الحسن الیه واره غزیا کرکاو ووصل الخلیفه حتی مات یعنی حبس کرد وکول حسن را اتفاقا در سر من
 رای قحط افتاد پس مردم سرور استسقاء نمودند و باران نبارید پس امر کرد وکول که خلیفه بود که
 بیرون روند و نصاریه بامروان پس بیرون شدند و بود ایشان را پیته که چون دست بختا
 آسمان برداشته باران فوریت ببارد و در روز دوم همین عمل نمود و باران شکست و در دل بعضی جمله
 و عوام افتاد و بعضی از دین فرزند شدند و این امر خلیفه دشوار آمد و کس بطلب حسن خالص و متنا
 و با حضا و فرمان داد و گفت بجای حاضر آمدن او که در باب است جد خود را پیش از آنکه هلاک شوند حسن
 گفت صباح بیرون خواهید رفت و انشاء الله تعالی انما لاین شک از مردم خواهد شد و خلیفه را
 مروان گفتند که ویرا از حبس رها می ده پس رهای داد و دستهای الصواعق حسن رضی الله عنه گفت که احوال
 ویرا از حبس بیرون آمد و خلیفه تمام ایشان را از حبس آزاد کرد و از جنت استسقاء بیرون رفت چون
 راحب بهمان طریق مبول و دست بجانب آسمان برداشت ابر در آسمان پدید آمد و دین انما حسن خالص
 رضی الله عنه گفت تا دست راحب را بگیرد و آنچه در دست دارد از او بکشد و بیاورد چون انرا
 بیرون آورد و دیدند که استخوان او نیست از نگاه راحب را گفت و عاکن چون دست برداشت
 ابر از آسمان بر طرف شد و آفتاب طلوع کرده مردم را ازین حال تعجبی تمام دست داد خلیفه امین
 رضی الله عنه پرسید که کیفیت این قضیه چیست حسن گفت این استخوان بپذیرست که پرست
 این راحب افتاده و مقررست که هرگاه که استخوان یکم از پذیران در زیر آسمان بداند باران نمی بارد
 چون امتحان این سخن کردند چنان شد که گفته بود و سوسه مردم نایل گشت و مزین بدین
 اسلام رجوع نمودند و حسن خالص رضی الله عنه غزوه مکرم و محترم بخانه خود رفت و از آن تاریخ فصلا

و عطا یاس خلیفہ درہمہ و تھے بوی میر سیدنا زمانیکہ وفات یافت و روضۃ الاحباب از ابو ہاشم
جعفری روایت کردہ کہ گفت ابو ہاشم کہ یکی از موافقین حسن زکریا رضی اللہ عنہ رقعہ با پنجانیستہ
التماس نمود کہ دعائی براسے من تعلیم نماید امام بن دعا قلمے فرمود -

یا اسمع السامعین و یا ابلغ البصرین و یا اعز الناصرین و یا اسرع المحاسبین و یا ارحم الراحمین و یا احکم الحاکمین
صل علی محمد و آلہ و اوسع لے رزقی و دے لے عمرے امین بر جنگ و اچھلنے من تنہر بہ بلد نیک و لا
تستبدل نے غیر ابو ہاشم گوید چون این دعا را خواندم با خود گفت اللهم المسنے نے عبدک و من زامک
پس امام رضی اللہ عنہ بجانب من توجہ فرمودہ گفت انت خبر البریۃ نے رقعہ زیراکہ تو بخدا ایمان داری
و رسول اورا تصدیق مینمائی و اولیاسے و تائبیت میکنے فابشرتم بشر و شواہد
بسنہ مجبول و روضۃ الاحباب از حسن بن ظریف نقل میکنند کہ گفت دو مسئلہ در خاطر من
فلان میگرد و میخواستم کہ دو مسئلہ بابو محمد رضی اللہ عنہ نویسم کیے انکہ ہر گاہ ال محمد منہ طور نماید
بچہ چیز حکم خواہد کرد و چگونہ خواہد بود و طریقہ حکم او در میان مردم کدام است دیگر انکہ نویسم
از علان حنی یعنی تپ رب پس در محل کتابت از ذکر حاسے رب غافل شدم و رقعہ را بدو فرستادم
در جواب نوشت کہ سوال کرد و بودی از قائم ہا انکہ ہر گاہ اذہ طور نماید حکم خواہد کرد در میان مردم حکم خود
کھضار اولو الایہ الہیۃ و بودے تو کہ میخواستے سوال از تپ رب کنی و قرموش کردی از
نوشتن باید کہ بر رقعہ این آیت را کہ قلنا یا نار کو نے بر و آ و سلاما علی ابراہیم نویس دان رقعہ را برگردان
مجموعہ ہا و بر تاشفا یا بد من بموجب فرمودہ عمل نمودم ان ہما صحت یافت استے -

بچھین کرامات و خوارق عادات از وی بسیار ظاہر شدہ و روضۃ الاحباب و شواہد البیۃ آوردہ
کہ محمد بن علی بن ابراہیم بن موسے بن جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہم گفت است کہ معیشت برا
بنایت تنگ شدہ در من گفت بتانا پیش و غیر یعنی ابو جعفر زکریا رضی اللہ عنہ رویم زیراکہ در ایچو
و ساحت وصف میکنند گفت تو ویرا میشناسی گفت من ویرا میشناسم و ہرگز ندیدہ ام پس بقصد و
دوراء ایستادم پدر من در راہ گفت پس حاجت مندیہم بانکہ مارا پانصد درہم بدہد و بست درہم را
جامہ سازیم و دو بست درہم را از خرم و صد درہم را در سا بر اخر اجابت نفقہ کنیم و با خود گفتیم
باشند کہ مرا صد درہم بدہد و درہم را جامہ سازیم و صد درہم را نفقہ کنیم و صد درہم را در کار گوش

بخرم و بجانب کوہستان روم چون بدرخانہ وسے رسیدیم سبے انکے پاسکے سخن گویم غلام وسے بیرون
 آمد و گفت علی بن ابراہیم و پسر وسے نمودرون ایند چون در آمدیم و سلام گفتیم فرمود کہ اسے علی تراز
 ماچہ بازداشت کرتا اینوقت پیش ما نیامدے پدرم گفت لے سید سے نرم سید اشتہم کہ با خیال
 پیش تو ایم چون از پیش وسے بیرون آمدیم غلام وسے در عقب ما آمدید من صرہ داد و گفت در بخا
 پانصد درہم است و دوست دریم از براے کسوت و دینیت و ہم از براے ارد و صد درہم از
 براے نفقہ و صرہ دیگر من داد و گفت این سیصد درہم ست صد درہم از براے کسوت و صد درہم
 از براے نفقہ و صد درہم بہاے دراز گوش اما بیابا کہ بکوہستان نزدی ایفلان جاسے روی بانجا
 کہ اشارت کرد و ہم و کہ خدا شدیم در ہما نزد و ہزار دینار من رسید و در شواہد النبوتہ آوردہ کہ دیگری
 گفتہ است کہ پدر من بیطار بود و چارہ پایان رسکے لرضی اللہ عنہ بیطارے میکروستعین را بقلہ بود کہ
 بچکس از الفضل و ہر ارام نمیتوانست ساخت وزین و گام فوانست کرد تا بسوارے فوج ہر سد
 یکے از نما و را گفت کہ چرامیکوی کہ حسن بن علی لرضی اللہ عنہ حاضر کنند تا وسے این بقلہ را سوارے
 و رام گردانند یا ابن بقلہ ویرا بکشید مستعین ویرا طلبید چون بسرا وسے در آمدان بقلہ را در صحن سراے
 داشتند پیش وسے رفت و دوست برگشت وسے مالید و ق از وسے روان شد بعد از ان پیش
 مستعین رفت مستعین ویرا تعظیم و توقیر جایے آورد و ویرا نزدیک خود نشانہ پس گفت یا ابا محمد این
 استر را لگام کن ابو محمد رضی اللہ عنہ پدرم را گفت کہ اسے فلان ان استر را لگام کن مستعین با و
 گفت کہ خود لگام کن ابو محمد رضی اللہ عنہ طیارسان نہا و ویرا خواست و ترا لگام کرد و باز آمد و بجاسے خود
 نشست باز مستعین گفت کہ ویرا زین کن ابو محمد پدرم اشارت کرد کہ ایفلان ان بقلہ را
 زین کن مستعین گفت خود زین کن دیگر بار برخاست وان بقلہ را زین کرد و بجاسے خود باز گشت
 مستعین گفت چہ باشد کہ سوار شوی سوار شد در صحن سراے ویرا را ہوار پراند بے انکہ هیچ
 شہر کشے کند پس فرود آمد مستعین پرسید کہ چون یافتے این بقلہ را فرمود کہ ازین فوج بقلہ ندیدہ
 ام مستعین انرا پیش وسے کشید زکے رضی اللہ عنہ پدرم را گفت کہ انرا بگیر و ہر پدرم انرا گرفت
 بے انکہ هیچ سر کشے کند بے دواترا بجلہ انست کہ دیگرے گفتہ است کہ پیش زکے رضا از فقر شکایت
 کردیم تا زینا نہ بدست داشت زمین را بان بکا وید و سکندر را موزی پانصد دینار بیرون آورد

وہمیں داد و آرا بخلا انست کہ دیگرے گفتہ است کہ روز نماز بودم از تنگے زندان و گرانے قید نریکے
 رضی اللہ عنہ شکایتیے نوشتم و خواستم کہ از تنگہ ستے خود نیز چیزے بنویسم اما شرم داشتم و نہ تھم
 در جواب من نوشت کہ امر و نماز پیشین را در خانہ خود خواہی گذارد و نماز پیشین مرا از زندان بیرون
 اوروند و نماز در خانہ خود گذاردم ناگاہ دیدم کہ قاصد دوسے آمد و براسے من صد و نیار آورد و ہمراہ
 ان کتابتے و در انجا نوشتہ کہ ہر وقت ترا حاجتے باشد از اطلب کن و شہرم ملار کہ انچہ طلب
 کنی بان خواہی رسید انشاء اللہ تعالیٰ و آرا بخلا انست کہ دیگرے گفتہ است کہ پیش وی نشستہ
 بودم جو آنے خوب روی در آمد باخو و گفتیم کہ این کیست زکے رضی اللہ عنہ فرمود کہ این پسر ام غاتم
 است صاحب سنگ پارہ کہ ابای من ہمہ خاتم خود بران سنگ پارہ نہادہ اند و مہر پارہ است
 پیش من نیز آمدہ است تاسن نیز مہر خود بران ہم پس روی بان جوان کرد و گفت سنگ پارہ خود
 را بدہ سنگ پارہ را بیرون آورد و بوسے داد خاتم خود را بر موضعے نہاد کہ سادہ بود نقش نہ داشت
 مہر بر آورد گویا کہ حالایم خاتم ان نقش را و اللہ کہ احسن بن علی بود بعد از ان چون ان جوان بیرون
 از وسے پرسیدم کہ تو ہر گز دیدہ گفت نے واللہ و دیگر گاہ بود کہ از وسے دیدار وی داشتم
 درین ساعت جو آنے آمد کہ ویرانیدہ بودم گفت بر نیز دوراسے در آمدم و آرا بخلا انست کہ دیگرے
 گفتہ است کہ بوسے کتابتے کردم و در انجا از منے مشکوۃ پرسیدم و خاتون من حاملہ بود و خواستم
 کہ ویرا دعاے خیر کند و فرزند ویرا نام نہد در جواب ان نوشت کہ مشکوۃ قلب محمد ست صلے اللہ علیہ
 وسلم و انحال خاتون و فرزند ہیج نوشت و در اخر کتاب این بود کہ اعظم اللہ ابو ک و اخلف علیک
 خاتون من فرزندے زاد مرودہ و بعد از ان حاملہ شد و پیرے اور و فی اخبار الدول للقرائے
 عن الہشیم بن عدسے قال لا امر معتز کل بے محمد احسن الے الکوۃ کتب الیہ ما ہذا الخ الزبے بلغنا
 ففما کتب بقرۃ یاتیکم الفح انشاء اللہ تعالیٰ فقتل معتز فی الیوم الثالث یعنی روایت است
 از ہشیم بن عدی گفت ہر گاہ امر کرد کہ بردہ شود ابے محمد حسن بسو کو فہ نوشتہ شد بسو او چیست
 این خبر کہ رسید ما را و عننا کہ شدیم پس نوشت حسن عسکری رضی اللہ عنہ روز خبر کشادگی سایہ
 شمار انشاء اللہ تعالیٰ پس کشتہ شد و خود روز سیوم و قبلہ القیاس لہ رجل ان یدعی لہ یعنی
 نفقہ سے فقال البشرات ابن عکک و خلف ما بقرۃ الف و ہم و عن قریب یاتیک الفوز و الخیر عن

قرب و المال مع کمال کا ذکر پس استماع نمود و در آن وی که براس وی دعای خیر کند که رسیده است مرا فقر پس گفت بشارت باد ترا که این عمر تو وفات یافت صدمه نبرد مردم میراث گذاشت و قریب است که میرسد قوز و خلایق و خبر که با و مال است بود چنانکه گفته بود.

اما حلیه و فیض کان فی السمره و البیان فی المناقش خاتم دی فی فیض سبحان من له مقالید السموات و الارض انبی رقی الله علیه عنه و رحمه و تحفه نماند که انجمن علم و افتخار زبان خود بود و در جمیع علوم مقول و منقول و فروع و اصول علوم دین و دنیای و کتبی دوران بود و خصوصاً در علم حدیث و تفسیر و فقه بهره داشت و فیض کامل داشت تفسیر بوسه منسوب است مگر بسبب کم عمری و مجوسی او اشاعه علوم کاشیفه از وی شدن توانست همچنین در زهد و عبادت و تقوی نیز بطول داشت و بر جاده شریعت و عمل بکتاب و سنت بنیاد استقامت و راسخ بود و مانند ابا س که امام خود در علم و عبادت و تقوی و تواضع و خجالت و سایر صفات حمیده و سمات پسندیده موصوف و معروف بود و صد و امریکه موجب احترام از جانب شریعت باشد از انجمن مقبول نشده است و جماعت او را از کبار اولیا و علمای صالح

میشمارند قال القرامانی فی اخبار الدول و اما مناقبه رضی الله عنه فلم یقل ایامه فی الدنيا لبطل للناس ماثره و فی ایا کتب اساء الرجال که وقت مالیه انیکتاب پیش نظر است در آن که انجمن بالاستقلال بهره نشد و انجمن با اتفاق موخین بغیر از ابی القاسم محمد اولادی نداشته سیحی ذکره انشاء الله تعالی تبیین پیدا کند که قصه باب که گفته شد جواب است که در زمان متقدم گفته شود چرا که قسط در زمان متوکل نشد و دوام نگذرد آن زمان امام علی نفی در حیات بود با وصف بودن پدرا و او را در عصر پس مفید و اشتن و از و در دفع معضلات استمداد نمودن بعید است الفیه قسط در زمان محمد و رسنه ستین و اتمین واقع شده باید که القصه را منسوب بسو محمد نمایند متوکل شاید از سوت علم کاتب بجای محمد متوکل برآمده و در قصه نعل نیز همین شیه میشود چرا که در آن وقت پدرا و امام علی نفی بقیه حیات بود و الله اعلم بحقیقه الحال

محمد بن الحسن العسکری رضی الله تعالی عنهما فی تاریخ ابن خلکان هوشانه عشر من الایام الاثنی عشر علی اعتقاد الامامیه المعروف بالحق و هو الذی بزعم الشیعنه انه المنتظر و القائم و المهدی و هو صاحب السرداب عندهم و افاد یلم فی کثیره و بهم منظر و ن ظهوره فی آخر الزمان من السرداب بلسر من ای

وكانت ولادته يوم الجمعة منتصفت شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين ولما تولد ابوه وقد سبق ذكره كان
عمر خمس سنين واسم امه منلة وقيل زرجب والشيعة يقولون انه دخل السرداب في دار ابيه وانه منظر اليها
بمنح بعد اليها وذلك في سنة خمس وستين ومائتين وعمره يومئذ تسع سنين وذكر ابن الاثير
في تاريخ ميا قارين ان ابي المذکور ولد التاسع شهر ربيع الاول سنة ثمان وخمسين ومائتين وقيل سنة
ثمان شعبان سنة ست وخمسين وهو الصحيح وانه لا دخل السرداب كان عمره اربع سنين وقيل خمس
سنين وقيل انه دخل السرداب سنة خمس وسبعين ومائتين وعمره سبع عشرة سنة والله اعلم اي
ذلك كان سلام الله ورحمته عليه وسنة شواهد النبوة هي امام ودارهم است وكفيت وسه الوفاء
است والفتية الامامية باحثة والفاييم والمهدي والمنظر وصاحب الزمان وهو عندهم فاقم الاثنى عشر
امام وانهم يقولون انه دخل السرداب الذي لم يزل يري وانه منظر اليه فلم يخرج اليها وذلك في سنة
مئتين وستين ومائتين وقيل في سنة ست وستين ومائتين وهو الصحيح فاشته الا ان علي بن عبيد
ماوروي اعم ولد بوده است صفتل ناهم قبل سون قبل جرجب قبل غير ذلك وولادته وسه و
من راي بوده است سنة الثالث والعشرين من رمضان سنة ثمان وخمسين ومائتين وقيل
في ليلة النصف من شعبان سنة خمس وخمسين ومائتين حكيم عمر ابو محمد زكي رضى الله عنه كفت
كه روزي پيش ابو جرجي كه رضى الله عنه ورايدم فرمود كه اے عمه مشيب در خانه بابايش كه خداييه
مارا خلفه خواهد داد من گفتم اے فرزند كه خواهد بود كه در زرجب به اثر محل نيم فرمود كه اى عمه
زرجب شل ام موسه است عايد السلام كه حل وسه خبر وقت ولادت ظاهر نخواهد شد ان شاء
انجا بودم چون نسب به نيم رسيد بر خاستم و تهجد گزاردم و زرجب به تهجد گزار و بعد از ان با خود
كه وقت فجر شد و يك رسيد و آنچه ابو محمد كه نشسته ظاهر نشد ابو محمد رضى الله عنه از مقام خود اوار داد كه قميل
مكن اے عمه بانخانه كه زرجب انجا بود باز گشتم مراد رساه پيش آمد لرزه بروي افتاده ويرا بيمينه خود باز
گر فتم و قل هو الله احد وانا انزلنا و اتينا الكرسى بروي خواندم از شك وسه اواز آمد كه بر چپ من خوانده
فرزند وسه نيز خواند و بعد از ان ويرا كه خانه روشن شد نظر كردم فرزندى بر زمين آمده بود و در سينه
افتاده ويرا گفتم ابو محمد رضى الله عنه انچه خبره بود اواز داد كه اى عمه فرزند مرا پيش من از پيش وسه
بردم ديرا كنار خود نشاند و زبان در دهان وسه كه فرمود كه سخن گوى ايفر زدن باذان الله تعالى

گفت بسم الله الرحمن الرحیم و نزدیکان من علی الذین استغفروا فی الارض و بحکم الله و بحکم الله و بحکم الله
بعد از آن دیدم که مرغان سبز مارا فرود گرفتند ابو محمد رضی الله عنه یک را از آن مرغان بخواند و گفت آن خنده فنا
حق یا ذن الله فی قان الله بالغ امره از ابو محمد رضی الله عنه پرسیدم که آن مرغ که بود و این مرغان کیانند فرمود
که آن جبرئیل بود و دیگر ملائک است از بعد از آن فرمود که یا عمر ویرا با درویش بازگردان که تقصیرها و لا تقصیر
و تعلم ان وعد الله حق و لكن اکثر الناس لا یعلمون ویرایش ما درویش چون متولد شد ناف زده
بود و خفته کرده و بر ذراع ایمن وی مکتوب بود که جاد الحق و بر حق الباطل ان الباطل کان زهوقا و حق تبارک و تعالی
که نرولی جبرئیل و بر ذراع او مکتوب بود ان جاد الحق الایه فیض امید است و رکاست ان ظاهر و الله اعلم و از
دیگر روایت کرده اند که گفته است چون متولد شد بر دوزخ و در اندکشت سبایه بجان سبایه سمان
برداشت پس عیسی زود گفت ای محمد سر پاهای من و از دیگری از آنکه گفته است بر ابو محمد زکریا رضی الله عنه
در آمد و گفت یا ابن رسول الله خلیفه و امام بعد از تو که خواهد بود بخانه و در آمد پس بیرون آمد و کدو که بر دوش
گرفته که گویند ماه شنب چهارده بود در سن سه سالگی پس فرمود که ای فلان اگر تو پیش خدای تعالی گرامی
بودی ای فرزندی خود را تو بخود می نامی این نام رسول است صلی الله علیه و سلم و کنیت این کنیت دی
بود انبی علیه السلام و الارض قسطا لا غلبت جورا و ظلالا و از دیگر که از آنکه گفته است روزی بر ابو محمد رضی الله عنه
عنه در آمد و دست راست وی خانه دیدم پرده بان فرود گذاشته گفتم یا سید صاحب این امر بعد
ازین که خواهد بود فرودتان پرده را بر داشتیم کدو که بیرون آمد در کمال طهارت و پاکیزگی و در خیاره
راست وی خالی و کیسوان گذاشته اند و بر کنار ابو محمد رضی الله عنه نشست ابو محمد رضی الله عنه فرمود که ای
صاحب شما بعد از آن از زانوی و سه بر خاست ابو محمد رضی الله عنه ویرا گفت یا نبی اذل الی الوقت اعلام
بان خانه در آمد و من بوی نظری که در دم پس ابو محمد رضی الله عنه گفت بر خیز و ببین که در خانه کیست
بخانه در آمد و حکم یکس را ندیدیم و از آنکه گفته است که مقدم را با دوس دیگر طلبید و گفت حسن
بن علی در سحرین را سه فوت شده است خود بر وید خانه ویرا فرمود که هر که در خانه و
نشیند سر ویرا من آمدید رفیق و میرا و سه در آمدیم مرا سه دیدیم در غایت خوبی و پاکیزگی
که گویند حاکم از عمارت ان خارج شده بود و در اینجا پرده دیدیم فرود گذاشته پرده را برداشتیم
سر وای دیدیم در اینجا دیدیم ویرا می دیدیم در اقصای ان حصیر بر رواب انداخته و در ویرا

ترین صورتے بر بلای جھیر در نماز ایستاده بپایج التفات نکر دیکے ازان دو نفر کہ باسن بودند یکے سبقت
گرفت و خواست کہ پیش وی رود و بپای غرق شد و اضطراب میکو تا آن زمانیکہ من دست وی
گرفتم و خلاص گرداندم بعد ازان نفر دیگر خواست کہ پیش رود ویرانز همان حال پیش آمد ویرانز خلاص
کردم من جیران باندنم پس گفت ای صاحب خانہ از خدای تعالیٰ و از تو عذر میخواهم و اللہ کہ من ندانستم
کہ حال چیست و بکجاست ایکم از آنچه کردم بخداست تعالیٰ باز گشتم ہر چند گفتم من هیچ التفات نکردم باز
گشتم پیش منہ رخص و قصہ را باز گفتم گفت این سر را پوشیدہ دارید والا بفرمایم کہ شمارا گردن زنی
چون بعضی احوال ویرانزستے بزرگ شیعہ امامیہ ملود را دو غیبت اثبات میکنند یکے غیبت
قصری یعنی کوتاہ تر و ان از زمان ولادت دے تا انقطاع سفارت است و دیگر غیبت طوبی یعنی
دراز تر و ان از زمان انقطاع سفارت تا زمانیکہ خداست تعالیٰ ظهور ویرانز ساخته است و ذکر
قصری ویرانز اثبات میکنند یکے بعد از دیگرے کہ واسطہ بودہ اند میان و سہ و سایر خلایق
کہ حاجات و سوالات ایشان از بوسے رفع میگردانند و جواب ان سہ آورده اند و ان سفارت بر
شخصی علی بن محمد نام تمام شدہ است و وفات و سہ در سنہ ست و عشرین و ثمانیۃ بودہ است
و از و سہ از بد کہ پیش از وفات خود بخشش روز توفیقے بیرون آورد کہ محمد بن الحسن العسكري رضی اللہ عنہما
نوشتر است کہ تھاش اینست بسم اللہ الرحمن الرحیم یا علی بن محمد علیہ السلام اجر الانوارک فیک فاک
میت با بیک و بن سترہ یا ہم فاجع احک و لا توص اسے احد بقوم مقامک بعد و فاک فقط
و تمت الغیبۃ التامۃ فلا طور الا بعد اذن اللہ تعالیٰ و ذلک بعد طول اللال و صوة القلوب و السلام
الارض و سیاتے من شیتے من یرعی المشاہدۃ الا قن ادعی المشاہدۃ قبل خروج السفیانی و البصر
فوکذاب منقر و لا حول و لا قوۃ الا باللہ العلی العظیم چون روز ششم رسید فوت شد و پہچاں دسیت
سفارت نکرد بعد ازان وقت غیبت طوے ورامد اسے اشاء اللہ تعالیٰ و اینطائفہ را ویرانز غیبت
قصرے از و سہ تکایات بسیار است فقط باید دانست کہ درباره محمد بن حسن عسکری رضی اللہ عنہما
و سہ اختلاف بسیار واقع است اما سہ اپچہ اعتقاد دارند بالانذارش یافت در میان اہل سنت
نیز اختلاف است بعضی میگویند کہ حسن عسکرے و لاؤندشت و محمد بن حسن بوجود نیامد و بعضی میگویند
کہ حسن عسکری را پسر محمد نام متولد شدہ مگر در زمان صفوسن درگذشت و بعضی میگویند کہ چند روز

غائب بوده در سن کواست در گذشت باجملا لمست اتفاق دارند که محمد بن حسن وفات یافته غایب و زنده نیست و سمد که در انهار و انا بنجر او آمده اؤ نیست مهدی اخر الزمان در اوقت متولد خواهد شد دلیل عقلی ان اینست که اولاً بقدر زنده ماندن خارق عادت است و از محالات عادی است اگر انچهین میشد البته رسول صلی الله علیه و سلم خورش میداد بلکه دیگر علامات مهدی که بیان نموده این را که این علامت است ضرور بیان میکرد و دیگر اینکه از مخفی داشتن او چه فائده میوم آنکه گونه عار با و لاحق میشود که امام زمان بقدر جبار و بزدل است که با وجود استیلا شیعه و سنه در ممالک هرگز او را طینان نپسند و ویردن نپساید علاوه برین جعفر برادر حسن عسکری میراث چگونگرفت این میراث گرفتن او دلیل است بر آنکه محمد بن حسن بوجود نیامده یا فوت شده انقل فقی شواهد النبوه قلعاعن جامع الماصول فی اثمراط الساعه و علامتها عن ابن مسعود قال قال رسول الله صلی الله علیه و سلم لو لم یبق من الدنیا الا یوم واحد لطلو الله الیوم حتی یبعث الله فیہ رجلاً منی و من اهل بیتی یواطی اسماءه و اسم ابیه اسم الی یلا و الارض قسطاً و عدلاً كما ملکت ظلماً و جوراً و فیہ ایضا عن ابی اسحاق قال علی رضی الله عنه نظر اسے ابنه حسن رضی الله عنه فقال ان ابیینه یزید کما سماه رسول الله صلی الله علیه و سلم و یخرج من صلبه جل سیمه باسم محمد صلی الله علیه و سلم یشبه فی الخلق و لا یشبه فی الخلق اخره بودا و دو لم یذکر القصد و فی الفتوحات یشبه الخلق بالفتح و لا یشبه فی الخلق بالضم ازین دو حدیث صحت ظاهر شد که مهدی اخر الزمان محمد بن حسن عسکری نیست چرا که باید که مهدی از اولاد امام حسن باشد و محمد عسکری از اولاد امام حسین است دوم آنکه باید که نام پدر مهدی هم نام پدر رسول صلی الله علیه و سلم باشد و این چنین نیست نام پدر رسول ص عبد الله است و نام پدر محمد عسکری حسن عسکری است و در صواعق آورده که قول علی رضی الله عنه که مولد الله صلی الله علیه و سلم بن محمد بن رسول الله صلی الله علیه و سلم است و در سمرین را که بود باجملا زوال لمست و عجات مهدی باید که فاطمی و حسنی و مدنی باشد و نام پدرش عبد الله باشد و این همه صفت و در محمد عسکری جمع میشود و سوا سینی فاطمه بودن و محمد نام بودن دیگر همه صفت نفی دست چه محمد عسکری ابن حسن عسکری است و حسینی است و در سمرین را که متولد شده پس مهدی معهود نباشد اما احوال او از اولاد است چیست باید که مختصاً معلوم شود که ایا در وجود نیامده یا در صفر سن گذشته با پس رشتد و یازده رسیده بآنکه احوال او محض مختلف است تحقیق و خبر مومنین در آن نه نیست اما با اعتقاد مولد انچه انچه

در سن رشد و بلوغ رسید به بسبب غلبه خودی می دانست مفتوح شد و روزی چند در آن اتفاقا بسیر
 برویه بروت طبعی از بن عالم و گذشت چنانچه بن خلکان گفته که بروایتی وقت دخول سرداب عمرش
 هفده سال بود و در وقت الاحباب اگر چه طاعت بدان قابل نیستند که محمد بن حسن عسکری رضی الله تعالی
 عنه صاحب زمانست اما بظن شان و مومنان ان مقتدا سے طوایف انسان اعتراف دارند و اورا
 از جایگاه اولا پیشانند و شواهد البتة و روضه الاحباب قال الشيخ علاء الدوله احمد بن محمد السمانی قدس
 سره فی ذکر الابدال و اقطابهم و قد وصل الی الرتبة القطیبة محمد بن الحسن عسکری رضی الله تعالی عنه و عن
 ابائہ الکرام ایته اهل بیت الطهاره و هو افاض فی دخل فی دائرة الابدال و ترقی مستدرجا طبقه طبقه الی ان
 صار رسید الی اود کان القلب علی بن الحسین البغدادی فلما جاد بنفسه و دفن فی شویزیه علی علیه السلام
 بن الحسن عسکری رضی الله تعالی عنهما و جلس مجلس و سبقت فی الرتبة القطیبة تسع عشر سنه ثم توفاه
 الله تعالی بروج و برجان و اقام مقام عثمان بن عقیوب الجعفی الخراسانی و صلے هو و جمیع اصحاب علیه و
 دفنوه فی نذیة الرسول صلی الله علیه و سلم لے قوله و قبورهم لا یحرقها النار فی غیر مشرقه و لا یقربها
 غیرهم و هم یروونها کل سنه تنتمی و یزطاهرست که در صورت مفتوح شدن در صفر سن این همه صورت
 نمیدادند و ان اگر طایفه صغیر و ارباب سرداب بنیت و مادرش به بنید کج تحمل از در که تماشا کنند پس
 اقباس چنان معلوم میشد و کور سن هفده سالگی مفتوح شد بعد از ان پس از کلیل و زکریا نفس که بدیده
 رفیع قطیبت رسید و زده سالگی کرده بروت بی نهایت شیخ علاء الدوله از محققین علماء و کبار اولیا و الصدا
 و در حفظ سنت کمال نشد و داشت احوال او در نفحات الانس و غیره کتب تواریخ مشرق و مغرب
 است سلام الله علی محمد عسکری فی ملک کان و چند کرامات او از شیعه در شواهد و غیره نقل کرده چون
 مولف را اعتماد سے نشد اندازک ان نمود و الله اعلم بحقیقه الحال -

باب سیوم

محمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الحنفیه رضی الله عنه و سے از مشایخ و اولاد امیر المومنین
 علیه السلام و از میان اخوان خود بعد از حسین اعلم و اجمد و آنچه بود و احوال او اخلاصات بسیار
 واقع شده که بسیار از ائمه موعود اعتقاد میکنند و بعضی میگویند بعد از حسین امامت حق است

و بعضی میگویند بعد از امیر المومنین علی بن ابی طالب امامت حق اوست و امامیه و امامت برین اعتقاد
 ندارند و اینها کیسانیه میگویند که او نمرده و چهل رضوی شریف است علی هذا القیاس در حال او مختلف
 شده اند اکنون ترک انتم قادیان نموده انچه نزد امامت شیعت رسیده نقل کنیم و بالذات توفیق
 فی تمیز ابی النوا و سید محمد بن علی بن ابی طالب المعروف بابن الحنفیه و اسم امه خوله من سید بنی
 حنفیه و بی خوله بنت جعفر بن قیس بن مسلم بن ثعلبه بن یزید بن ثعلبه بن الدول بن حنفیه که بنی
 تهر ابو القاسم یقال ابو عبد الله الدوله سنتین یقیناً من خلافت عمر و قال ابن ابی حاتم ثلث
 یقین و هم من کبار تابعین و دخل علی عمر بن الخطاب و سمع عثمان و اباه رضی الله عنهم روی عنه بنوه
 الحسن و عبد الله و ابراهیم و عون و جماعت من التابعین روئیا عنه عن ابیه قال قلت یا رسول
 الله ان ولدی مولود بعدک اسمیه باسمک و اکینه بکنتیک قال نعم قال احمد بن عبد الله العقيلي الامام
 الحافظ ثانی بیسویان محمد بن حنفیه که بنی تهر بابی القاسم محمد بن ابی بکر و محمد بن علی و محمد بن طلحه بن عبد الله
 و قال ابراهیم بن عبد الله بن حنفیه الحافظ لا تعلم احداً اسند عن علی عن ابی النبی صلی الله علیه و سلم اکثر
 و لا صح ما اسند محمد بن الحنفیه قال عمر بن علی و ابی نعیم فی روایات عن مات محمد بن الحنفیه سنه
 اربع و عشر و مایه و قال البخاری قال ابو نعیم مات سنه ثلث و ثمانین و قال یحیی بن بکر سنه
 احدى و ثمانین و قال المدائنی سنه ثلث و ثمانین و فی طبقات الفقهاء الشیخ ابی اسحاق
 عن الیقین بن عدی سنه ثلث و اربعین و سبعین و فی تاریخ البخاری عن ابی حمزه الثمالی
 قال قضینا کسکنا حین قتل ابن الزبیر ثم جئنا الی المدینه مع محمد بن الحنفیه فکثرت ثلثه ایام ثم توفی
 و هذا توفیق قول النعمان فان ابن الزبیر قتل سنه ثلث و سبعین و قبل سنه ثمانین یقال
 لمحمد بن ابی الحنفیه و یقال محمد بن علی و یقال محمد بن علی ابن الحنفیه فینسب الی ابیه و اجمعوا
 علیه هذا لیسیمه طان یقول علی و یکتب ابن الحنفیه بالالف و یکنون اعراب محرابه و صفت
 لمحمد بن ابی و لاند انظار انتی و فی تفریب العسقلانی محمد بن علی بن ابی طالب
 الماشی ابو القاسم بن الحنفیه المدنی ثقة عالم من ثانیات البیوت من فی خلاصه الحقائق فی الدین محمد بن علی
 بن ابی طالب الماشی ابو محمد الامام المعروف بابن الحنفیه امه خوله بنت جعفر الحنفیه نسب الیها و کانت
 من سید الیما م الذین سیما هم ابو بکر و قبل کانت امه لینه حنفیه و لم تکن من انفسهم عن ابیه عثمان

وغيره من عظماء بني ابراهيم وعبد الله واخوه وعمر بن الخطاب وحلق وفي تاريخ ابن خلكان بوالقاسم
 محمد بن علي بن ابي طالب عليه السلام المعروف بابن الحنفية امه خوله بنت جعفر بن قيس بن سلمة
 بن ثعلبة بن يربوع بن ثعلبة بن الدول بن حنيفة بن كميم ويقال بل كانت من بني الهيامة و
 صارت الى علي عليه السلام وقيل بل كانت سندية سودا وكان انت امته لبني جعفر ولم يكن منسوبا لاصحابهم
 بخالد بن الوليد على الرقيق ولم يصاحبه على نفسه وذكر البغوي في كتاب شرح السنن في باب قال
 انني الزكاة ان طائفة ارتدوا وانكروا الشرائع وعادوا الى ما كانوا عليه من الصحابة والتفقت
 الصحابة على قتالهم وقتلهم وراى ابو بكر يسيب فرارهم وسانحهم وسانعه على ذلك كثير الصحابة منهم
 علي عليه السلام جارية من بني حنيفة فولدت له محمد بن علي الذي يدعى بذكره ابن الحنفية لم يلق
 عصر الصحابة حتى اجمعوا على ان المرتد لا يسيب واما كنية بابي القاسم فيقال القاسم بن سواد
 صلوات الله عليه وآله وسلم واثر قال علي بن ابي طالب بعد من غلام وقد خلت الاسمى والكنية لا تحمل لاحد
 من امتي بعده ومن يحيى محمد بن علي بن القاسم محمد بن ابي بكر الصديق وعمر بن الخطاب بن عبد الله
 ومحمد بن سعد بن ابي وقاص محمد بن عبد الرحمن بن عوف ومحمد بن جعفر بن ابي طالب محمد بن طيب
 بن ابي لمبة ومحمد بن الاشعث بن قيس وكان محمد المذكور كثير العلم والورع وقد ذكر الشيخ ابو اسحاق
 اشيرازي في طبقات الفقهاء وكان شديدا لقوة وله في ذلك اخبار عظيمة منها ما حكاه المبرور في
 كتابه الكامل ان ابا عبد الله عليه السلام استطال مدعا كانت له فقال لنقص منها كذا وكذا فلقته
 فقبض محمد باجده يديه على ذيلها وبالاخرى على فخذها ثم جذبا فقطع من الموضع الذي حده به
 وكان عبد الله بن الزبير اذا حدث بهذا الحديث غضب واعتراه الفل ودور العدة لانه كان يحبه
 على قوته وكان ابن الزبير الصفا شديدا لقوة ومن قوته ايضا ما حكاه المبرور في كتابه ان ملك الروم
 ايام معاوية وجه اليه ان الملوك قبلك كانت ترسل الملوك منا ويجهد بعضهم ان يعزب على بعض
 افان لى في ذلك فاذن له فوجه اليه برجلين احدهما يلبس ثوبا من اقماعه والثاني يلبس ثوبا من اقماعه
 اما الطويل فتداهينا كفرة وهو قيس بن سعد بن عباد وانا لا اذكر الا بغيره حتى اني رايت فيه فقال
 عمر بن الخطاب ان كلاهما اليك فقبض محمد بن الحنفية وعبد الله بن الزبير وقال قيس بن عباد فاذن لي على
 كل حال فلما دخل الرجلان وجدا في قيس بن سعد بن عباد فبذلته قيس فلما استل بين يديه معاوية

تبع سرادیم در سے بہا الی الطبع قلبہا فلبثت شذوذ فاطرق مظلوماً فقیل ان قیسا لاسود فی ذلک وقیل الہلم تبدلت ہذا القبتل بحضرة المعاویة و ہذا صبت الیہ غیرہا فقال

اے دوست کیا یہ علم الناس انہا	سرادیل قیس والوفود شہود
وان الایقولا غاب قیس و ہذہ	سرادیل عادی شمنہ شہود
واسنے من القوم الیائین سیم	وما الناس الا سید و سود
وید جمیع الخلق اصلے و منصفے	و جسم بہا علو الرجال مدید

ثم وجہ معاویة امی محمد بن الحنفیۃ حضرت خیر بادعی لہ فقال تمولوا ان شاء فلیجلس لیعطینہ یرہ عینی انیمہ او یصد فی وان شاء فلیکین ہوا قائم و اما القاعد فاختار الرومی اخیوس فاقامہ محمد و عجز الرومی عن القاعدہ فمات حاران کون محمد القاعد فحذ بہ محمد فاقصدہ و عجز الرومی عن اقامتہ فانصر فاسفلو من کانت یاتہ اسیس الجبل سیدہ و یحکی انہ توقف اول یوم فی حلبا الکونہ قتال المسلمین و لم یکن قبل ذلک شہد مثلاً فقال لعل علی علیہ السلام ہل عندک شک فی حدیث مقدسہ بولک فجلہا وقیل لہ کفایت کان ابوک یحکم الیہما لک یوہد المصافی و ول انویک الحسن و الحسین فقال لانہما کانا عینہ و کنت یدہ فکان یقی عینہ سیدہ من کلامہ لیس حکیم من لم یماثر بالمعروف من لا یجذب من معاشرۃ بداحتی یجیل لہ فرجا و لما دعا ابن الزبیر انی نفسہ و یابعد اہل الحجاز بالخلافتہ و ما عبد اللہ بن عباس و محمد بن الحنفیۃ الی البقیۃ فاسیادہ و قال لا لابا یحک حتی یجتمع کلب البلاء و یثقی الناس فاسار جوارہا و حصرہا و اذا ہا و قال لہما لکن تبا لیا احرقتکما بالنار و الشرح فی ذلک طویل و کانت ولادۃ لسنین یقینا من خلافتہ عمر و توفی فی رجمۃ ائمہ فی اود الحرم سنۃ احدى و ثمانین المعجۃ وقیل سنۃ ثلاث و ثمانین وقیل سنۃ تسع و ثمانین او ثلاث و سبعین بالمدينة و صلی علیہ ابان بن عثمان بن عفان و کان والی المدینۃ یومئذ و دفن بالبقیع وقیل انہ فرج الی الطائف بارباس ابن الزبیر فمات ہناک وقیل انہ مات ببلا و البلاء والفرقة الکلیانیۃ تسمیہا لاسنہ و انہ یتقیم بجبل رضوی والے ہذا اشار کثیر غرہ بقولہ من حلیہ ایاۃ و کان کیسا فی الاعتقاد

الا ان الایۃ من قریش	ولاۃ الحق اربعہ سواہ
و سبط لا یدوق الموت حتی	یتوذاخیل یقصد ہما اللواہ
تغیب فلا یرس فیہم زمانا	برضوی عنہ عمل و مار

۴	علی و ثلاثه من نبیہ	ہم الاسباط لیس بہم خطا
۵	فبط سبط ایمان و بر	وسبط غیبتہ کر بلا و
<p>وکان المختار بن ابی عبیدہ النقفی مدعو الناس اسے امامت محمد بن الحنفیہ ویزعم انہ المہدی سے وقال الحجاج نفي كتاب الصحيح كيسان لقب المختار المذكور وقال غيره كيسان مكي علي عليه السلام والكيسان يتيرون انهم برضوة من شعب منه ولم يميت دخل اليه ومعه اربعون من اصحابه ولم يوقف لهم على خبرهم احياء يرزقون ويقوتون انه مقيم في هذا الجبل من اسد وغر وعنده عيتان فضا تمان تجربان عسلا واما واد انه يرجع اسے الدينا فيما واما بعد لا وکان محمد بن خثيب باخوانه الكاظم وكان يقيم في السبيل في شبرا مشهورة رضى الله فانما تملت امامته اسے ولده اسے باسم عبد الله ومنه اسے محمد بن علي والدا السقا والمصور وضوء لحق الراوي بعد ما منادى بجمته وبعد الواو اعف قال ابن جرير الطبري سے سے تاريخه الكبير ثم قال في سنة الربع والربعين باينة رخصه جليل في حقيقته وعلل تتبع وقال غيره مننا مسيرة يوم واحد وهو من المدينة على سبع مراحل ميا منة طرق المدينة ومياسرة طرق البر من كان مصدا اسے مكنة هو علي بن الحسين بن النضر والد اعلم ومن رضوي حمل حجارة المسن اسے ساير الامصار قال ابن عوف في كتاب المسالك والممالك وذكر ابو اليفتيان في كتاب النسب ان ابن الحنفية لابن اسمعيل كان موقفا عن مسجد رسول الله صلی اللہ علیہ وسلم لا يقدر ان يخله والاخذ في اللغة الاسيرة الاخذ بعنقه الميزه رقيقة كاسم مكان كان مسورا سنة كلام ابن خلکان في طبقات الشوائب كان رضى الله عنه يقول من كرمت عليه لم يكن له دنيا عنده قدر ولما كتب ملك الروم اسے عبد الملك بن مروان يتهمد ووقوعه ويحلف يلحمن اليه ما يثا الف في البر وما يثا الف في البحر اذ يوي اليه الجزير كتب عبد الملك اسے الحجاج ان يكتب اسے محمد بن الحنفية يتهمد ووقوعه ثم علمه بما يرو عليك فكتب اليه فارسل ابن الحنفية كتابا اسے الحجاج يقول ان سعد بن جمل ثمانية وسعين فطرة اسے خلقه وانا ابوان بنظر الله اسے فطرة ينفني بها منك فبعث الحجاج بذلك الكتاب اسے عبد الملك فكتب مثل ذلك اسے ملك الروم فقال ملك الروم ما خرج هذا منك ولا كتب انت به ولا خرج الا من بيت النبوة رضى الله عنه اتبعني مخاربه يعني جمل وضمين ونهروان همراه پدر بزرگوار خود بوده باعد اسے او مقاتله نموده اما در جمل ديول توقف نمود و باز قال کردگر مورخين در تصديق جمل اندك اختلاف نموده اند قال ابن خلکان وکان انت</p>		

راہتہ یہ یوم اعلیٰ میدہ دیکھے اندہ تو تفت اول الیوم نے حملہ لکونہ شمال المسلمین ولم یکن قبل ذلک شہد
فقال لہ علیہ السلام بل عنک شک فی حبش مقدمہ ابوک فحملہا کامروئے ثایح الکامل لابن
الحجر سے در حضرت القوم اسے قولہ حتی زحم علیہ فحس تھا اینہ محمد و کانت الراہتہ معہ وقال لہ اعل مقدمہ
تھے لم یجد مقدمہ الا علی سنان ریح فاخذ علی الراہتہ من یدہ وقال یافی بن یری دنی مروج الذہب
اللسعور سے بعث اسے ولہ محمد بن الحنفیہ وکان صاحب راہتہ اعل علی القوم فابطاء محمد علیہ کان
بازایہ قوم من الراہتہ تینظر فنادی سہا مم فاماہ علی فقال ہلا حلت فقال لا احد متقدمہ الا علی ہم
اوستان دانے لمتنظر فنادی سہا مم و اعل فقال اعل من الاستہ فان الموت علیک جنتہ
فعل محمد بن الریح والنشاب توقف فاماہ علی فخرہ بقائم سیفہ وقال ادک عرق من
اکس واخذ الراہتہ منہ ورفیہ الاحباب جناب امیر المومنین دواسے فخر سیاے خود را بدست
قرۃ العین خوش محمد بن حنفیہ کہ مروم جو بہار صحت و شجاعت و کل شہا ز شکوت و مناعت بود داد
و باو سے فرمود تقدیم سپہ نامہ را بوجہ فرمودہ پر برزگوار لو اگر رفت و خط پیش برد انگاہ و نہائی
راہ اتفاقا تانے و تامل و تاخیر و تعلل نہ بود و واسیتے انکہ گفت ہذہ والہ الفتنۃ الظلمۃ العیالی
پس امیر المومنین بانگ برہ سے زد کہ اقدم لام لک انکون فتنۃ ابیک فایدہ۔

ایقہا طعین ابیک محمد لایخرفی الحرب اذا لم توفد

پس محمد بن حنفیہ لو ابر دست گرفتہ حملہ بجانب دشمن برد و بطعن نیزہ خود بخوار و مار از روزگار اہل خضار
براورد و نہا نگہ دوست و دشمن مرا و تحسین و افرین گفتند و جناب ولایت ماب ہا سہر جناب
در روسے او نگاہ میکرد و بر نہا صیہ متمش آثار جلالت و بسالت میدید و مفعول
الاس در عیالے نورش مشاہدہ کردہ بشکفت سے اندر آوے گوید سا۔ محمد بن حنفیہ بطعن
سنان و نیزہ جان ستان جولان نمود و نگاہ تیغ از علف بر کشید و در میدان عمارت و مبارزت
داوود سے و دلاور سے یزاد و بسیار سے از مبارزان اصحاب بل را بفرج جراز سر انداز و حاکم
خون اشام بھرا سے عدم فرستاد و بعد از ان بمشتہ خویش باز گشت و اما شجاعت انجناب و درین
ہم در روضۃ الاحباب مذکور است کہ کرب نام شخصے کہ از شجاعان مشہور ہا شام بود و چندان فوت
داشت کہ نقش درم را با لیدن زایل گردانید سے میدان آمدہ چند تن از شجاعان عراق را بشہادت

رسانید و امیر المومنین علی رضی الله عنه متوجه او شده و الا و ان نصیحت و از خط و عذاب حیا
 حقیقه تحویل نمود آن شقی گفت که باین شمشیر که بدست دارم مانند تو بسیار کسی را از پستی آورد
 و بر امیر المومنین حمله آورد و آنجا که حمله او را و نمود و یک زخم و و القوا را و با بجهنم فرستاد و آن زخم و و القوا
 چنان بر سر او زد که تا فریاد برین رسید و از تحسین و آفرین از دوست دشمن برخواست و
 هر دو سپاه تشجب شدند از قصه بعد از کشته شدن او امیر المومنین علی رضی الله عنه بجای خود ماند
 نموده با محمد حنیفه فرمود که خط و در حرکت قرار گیرد که طالب خون گریب خواهد آمد آن ولد رشید با شاره
 والد حمید خویش ثبات تقدی نموده یکی از ابناء عالم کرب متوجه محمد بن حنیفه شده چون نزدیک
 باور رسید پرسید که سوار سے کہ پسر عمر القتل رسانید کجا رفت شاهزاده گفت اینکه من بر نیامد
 او ایستاده ام غصم و غضب رفته بروی حمله کرد و با هم بر آوختند محمد حنیفه او را از پشت زین برد
 زین انداخت که بند بند او در هم شکست و بگوشه آمد و الحق شد چنان پشت کس که بینه اعلام کرب
 بود و در راه جهنم پیوند تفصیل آن در کتاب مذکور است و در روضه الا حباب نقلست که حضرت
 مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم روزی با امیر المومنین علی کرم الله وجهه گفت که حق عز و علا ترا
 از جاریه بنی حنیفه فرزندے خواهد داد اسم و کنیت خود را با و بخشیدم و چون عمر ابن حنیفه متولد شد
 امیر المومنین صلی الله علیه و سلم بوجوب فرموده علی نموده بارے سبحان تعالی علم و شجاعت را که اشرف صفات
 است به محمد بن حنیفه از زانی داشت گویند که ابو اشم که پسر محمد حنیفه بود علم اصول از وی اخذ کرده
 و اصل بن علما که اس و رئیس معتزله است این علم از وی آموخت و بعد از آن از طریق متقیان منقرض
 شده معتزلی شد و فی روضه الصفا که در سن و تثنین هجری که هم مختار در کوفه منشیت
 پذیرفته عبد الله بن الزبیر محمد حنیفه را تکلیف کرد که با و بیعت کند و هر چند عبد الله مدعی است که محمد علیا
 و عمارت مشغول است و داعیه حکومت دریاست ندارد اما نمزش آن بود که چون مختار بشنود
 که امام و مقتدرای او با عبد الله بیعت کرده ناچار در مقام متابعت و بیاعت آید و محمد حنیفه امتناع
 نموده ابن زبیر گفت اگر بیعت نمیکنی دل از جان بگیر و چون محمد حنیفه طر گشت از عبد الله بیعت
 طلبید ابن زبیر گفت محال است که بترایا عت مملت و هم محمد حنیفه گفت سبحان الله مصطفی صلی الله
 علیه و سلم صفوان مشرک را چهار ماه زمان داد و تو مرا یکسا عت زمان نمیدی و بعد از گفتارے

بسیار مقرر بر آن شد که قضیه بیعت روانه موقوف باشد و محمد حنیفه تا انقضای آن مدت در جبهه
موقوف بود و ابن زبیر آنحضرت را در خانه نگه داشت و چاه زمزم ساخته بودند و بنویس کرده چهل کس را
بجراست او متعین گردانید و محمد بن ابی طالب و اهل بیت خویش که شریک و سیم او بودند مشورت نمود
و قرار بر آن گرفت که درین واقعه باید از قتل استناده و ثانیاً لا یمرم محمد حنیفه نامه بنماز فرستاده و در آن
آنصورت آگاهی داد و مختار با القات آنجناب مقتدر و بیایست گشت و با ستحضار خلافت فرما داد و چون
مردم مجتمع گشتند محمد نامه امام را بر ایشان خواند و گفت ای ابن زبیر مدعی را بمجسمه باز داشته
و اکنون بدین احتیاج دارد و بخدا سوگند که من خود میبخشایم و منظر است و دس قیام نمایم که
عالمیان از مشاهده آن حیران مانند بهمازان تبرئیم و بگویم که قیام نموده طبیان بن عمار قری
و شخصی دیگر از اعیان اشعرات را چهار هزار درهم داد و با آنقدر کس و قدره لشکر گردانید و ابوالعزم و
بن قیس و عمر بن ابی طارق و یونس بن عمران را با طبقات ششم و عقوب هم روان گردانید و درین
آشناست با بن ابن زبیر و فرمان وی بر سر چاه زمزم میزد و میگوید که اگر محمد حنیفه بیعت نکرده باشد
لبودند و چون پنجاه و هشت روز از حملت گذشت و طبیان بن عمار را با آنقدر کس و در جرم حرم
قمار گشت و مردم عبدالممد بن زبیر بمشور آنکه لشکر مختار همان قدر پیش نیست و خواستند که کشت
با ایشان و در آن کشت و چون سرهنگان مختار و احد بعد هر یک با فوج کل پیروز آمدند سپاه
ابن زبیر متحیر شده و او نیز خائف شد و امرای مختار محمد حنیفه را از مجلس بیرون کردند و در قتل او قصد کردند
که با مخالفان محاربه نمایند محمد حنیفه ایشانرا از آن اندیشه مانع آمد و فرمود که در حرم قتال بجای نرسند
و مالی را که مختار با آنجناب فرستاده بود بر لشکریان قسمت نمود و میان محمد حنیفه و ابن زبیر و پیروانش
ردی نموده محمد سپاه مختار را رخصت داد که با وطن خود مراجعت نمایند و چون مختار را گشتند و ابن زبیر
برادر خود عروه را پیش محمد فرستاده پیغام داد که اگر با من بیعت خواهی کرد و از قتل مخالفان باشی آنجناب
در برابر سخنان خشنونت آمیز گفته شیعه خود را گفت که چرا گنده شوی که من از حرم بیرون نخواهم رفت
تا حاکم علی الاطلاق میان من و عبدالممد حکم فرماید و ایشان از مختار قتل و در اختیار خود و مختار
این حال عبدالمملک بن مردان مسروران بکه فرستاده محمد را طلب داشتند و مختار را بهیچ کس نرسید
و موالی خویش عزیمت دمشق نموده و چون بدرین رسید شنید که عبدالمملک با عمر بن محمد

الحسن بن محمد بن الحنفیہ سے تہذیب النوادسے ہو ابو محمد بن الحسن بن محمد بن علی بن ابی طالب
رضی اللہ عنہم القرشی الماشی المدنی القباہی مع سلمہ بن الاکوع وجابر بن عبد اللہ الصاحبین مع
اباہ وغیرہ من التابعین روئے عنہ عمر بن دینار والزہری واخرون واقفوا علی توثیقہ روی
النجار سے مسلم توفی سنۃ مائتہ او تسع و تسعین و تہذیب السعستانی الحسن بن محمد بن علی
بن ابی طالب الماشی ابو محمد المدنی وابوہ ابن الحنفیہ ثقہ فقیہ یقال انہ اول من تکلم فی الاربعاء
من الثالث مات سنۃ مائتہ او قبلہا سنۃ رحمۃ اللہ تعالیٰ و تہذیب الخلاء ابو ثعلب عن ابن
وابن عباس و سلمہ بن الاکوع و عمر بن دینار والزہری سے قال مصعب الزہری و غیرہ بن
مقسم ہوا اول من تکلم فی الاربعاء وقال ابن جہان کان یقول من خلع ابابکر و عمر فقد خلع السنہ
ابو عبید مات سنۃ خمس و تسعین۔

الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الماشی معروف بحسن شیعہ دسے از مشاہیر اہلبیت است
در روئے الشہداء و رزہ کہ کثرت او ابو محمد است و بغایت جلیل و جلیل بود و زوایا عید ان شد کہ
یکے از دختران عمر خود حسین بن علی رضی اللہ عنہ در عقد خود و دار حسین رضی اللہ عنہ این اقرا و عمر
نمودہ و دختر خود فاطمہ و سکینہ را بر او عرض کرد و گفت اسے پسہ برادر من ہر کدام ازین ہر دو
و نہر کہ خواہی اختیار کن تا بعقد تو دارم حسن شیعہ ششم داشت کہ یکے را اختیار کند سر مبارک
و پیش از داشت و فاطمہ بن حسین رضی اللہ عنہ گفت ابن خنی من از برای تو فاطمہ را اختیار کردم کہ بسیار باد و من فاطمہ
را ہر امشا بہت دار و پس دختر خود فاطمہ را بحسن داد و خدا اسے تناسل حسن را از دختر حسین
سے پسہ داد و عبد اللہ محض و ابراہیم عمر حسن مثلث و ایشان فخر نمودند بر سادات دیگر کہ چہ مادر
ما حسین است و چہ پدر سے حسن است استیجاب از کیا بر تابعین است بعلوم و دیر مشہور
بود و تہذیب التہذیب الحسن بن الحسن بن علی صدوق من الراعیۃ مات سنۃ سبع و تسعین
و اربع و تسعون سنۃ انتہ و تہذیب الخلاء صفی الدین روی عن ابیہ و عبد اللہ بن
جعفر و عنہ انہما الحسن و عبد اللہ و ابراہیم دسے صدقہ علی و کان و می ابیہ توفی سنۃ سبع و
تسعون قال النجار سے فی الصحیح اسے نے و بنیاز منہ لامات الحسن بن الحسن ضربت اراۃ القبتہ علی قبر سنۃ
ثم رخصت منہوا صاحبی الامیر و جد و ما فقد و افا جاہ اخر بل میسوا فاطمہ و اللہ حدیث واحد فی کلمات فخر

در مقابل مصیبت و کشتن آنکه در معرفت الایمانی از پیش ازین سبب از او که انجمنی همراه علم و دگر با حاضری شده
با اعداد متعادل نموده زخمی شد و گرفتار آن گشت و اعداد اینها مستند که در ایام شهادت ملی مبارک
تا خال او و اسما و بن خارج قناری بر سر وقت او رسید و مانع از او بشکر گاه خود بر دو چو آن و یک
از معارف کو فودادین سعد حسن را با لیس و تانزدین زیاد و بر و دین زیاد نیز او را بدو خشمید بعد از آن
سالها بزمیت مگر این روایت در کتب دیگر که مورخین استناید نموده اند و انیک پیش نظر
است اصلاً بنظر سبب آید و الله اعلم بحقیقه الحال

عبدالله بن الحسن بن الحسن بن علی ابی طالب رضی الله تعالی عنهم الملقب بکنیت او ابو محمد بود
و من العارث لابن قتیبه کان عبدالمدر بن الحسن بن الحسن بن ابی محمد و کان خبر و روی یونان علی
خفیه فیصل له تسج قال نعم قد سمع من الخطاب و من قبل تمرین و بین المدفعا مستوفی و کان
ابن العباس و کان له مکراد به النساء و اخرج یو یا سقط جوهر فقامه ایاه و اراه بیمار قد نجاه و قال له کیمیت
ترس بر اقال

الم تر حواشیما استی و مینی	تصوراً نقما لبنة فیصل
یوئل ان لبعمره نوح	و امر الله بحديث کل لیل

فقال له امثل بهذا و قد رايت عینه فقال و الله ما روت بها سو و لکننا ابیات حضرت فان لی
امیر المؤمنین ان تحیل ما کان منه قال قد فعلت ثم رده الی المدینه فنه تقریب المستقلانی عبدالمدر
بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب الیما سبب المدینه ابو محمد لفته جلیس القدر بن الحاکم
مارت من اویل ستمه خمس و اربعین و اربع و سبعون و نه اخلاصه عن ایه و امر فاطمه بنت
و عنه یزید بن الهاد و لیث بن ابی سلیم و مالک و الثورس و القدر بن عیین و ابو حاتم مارت سنه
مخمس و اربعین و مائده و رفته الشهدا و رده که عبدالمدر محض شیخ نبی با ششم بود و در زمان خود در
محض گفتند یعنی ناهم چو خلاصه دو سبط بود مادرش فاطمه بنت الحسن و پدرش حسن بن الحسن و او
بقایات ششم بود بحضرت رسالت صلی الله علیه و سلم و از و پرسیدند که شما چه جهت افضل روایت
گفتند با آنکه هر کس را از و است که ایما باشند و از و نیمه هم که از دیگران با ششم
محمد و ابراهیم بن عبدالمدر بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله تعالی عنهم اما عبدالمدر

بنفس زکیہ کنیت، ابو القاسم ابو عبد اللہ ست سنی میں سخاوت الدہیہ محمد بن عبد اللہ بن حسن
 بن حسن الماشی العلوی سے الذی خرج علی المنصور بالمکہ تین سنی سنہ خمس واریعین وایہ قتل فیما
 سنہ المضاف یرد سے عن ابی الزناد حدث عنہ الدہی در دسے وغیرہ وثقہ النساکی وقال البخاری
 لا یتابع علی حدیثہ قلت لا احادیث منہا اذا سجد فلیضع یدہ علی رکبۃ الحدیث تکل البخاری لا یتابع
 علیہ ولا داسے مع من اسبہ الزناد ام لا فی الخاصۃ للخاصۃ صفی الدین محمد بن عبد اللہ بن حسن بن
 علی بن ابی طالب العلوی ابو عبد اللہ المدنی عن نافع وایہ الزناد و عنہ الدہی و عنہ الدہی
 بن نافع الصیل وثقہ النساکی قال الزبیری سنہ خمس واریعین وایہ ہوا بن حسن واریعین ابن عبد
 حدیثہ واحد فی تقریب العسقلانی محمد بن عبد اللہ بن الحسن بن علی الماشی المدنی بلقبہ
 انفس الزکیہ ثقتہ من السابقہ قتل سنہ خمس واریعین وایہ ثقتہ وسمون وکان خرج علی المنصور
 وقلب علی الدینہ وشمہ بالحدافہ قتل وسمی بان الخلفاء السیوطی وسمی سنہ خمس واریعین
 کان خروج الانوین محمد وبراہیم بنی عبد اللہ بن حسن بن علی بن ابی طالب فظفر بہما المنصور
 قتلہما وجاحت کثیرۃ من الالبیت فانما لانا الیہ راجعون واوی المنصور خلقا من العلماء ومن خرج معہما
 او امر بالخروج قتلا وضربا وغیر ذلک منهم ابو حنیفہ و عبد الحمید بن جعفر و ابن بکبان و من انتمی بوزار الخو
 مع محمد علی المنصور مالک بن انس ریح و قیل لا ان سے اعنا فنا بیۃ المنصور فقال انما باقیم مکررین
 لیس علی المکرہ بین در و روضۃ الشہداء اور وہ اما محمد صاحب نفس زکیہ کہ اور ابو القاسم مدنی
 و اکابر زمان اور احمد سے لقب دادند چہ نام او محمد کنیتش ابو القاسم و نام پدرش عبد اللہ و وہ
 حدیث مشہور اندہ کہ ہمد سے از فرزندان من باشد نام او نام من و نام پدر او نام پدر من و دور
 دیگر ہست کہ کنیت او کنیت من و غلام سے بنی ہاشم ہمہ بوسے ستہ بود سے و و ندانی نساہ
 از جد خود نقل کردہ است کہ او چہار سال در شکم مادر بود و چون متولد شد در میان دو کتف او
 خاتم سیاہ بود و برابر بیضہ او و خرج کرد و در مدینہ و انام مالک ریح فتوی میداد و مرزا کہ با دے
 خرج کینہ و باری و مددگار سے و ہوا و اگر او فرو گذارید ابو جعفر و دانقے لشکر لبراد فرستاد و او را لشکر
 خود باستقبال بیرون اندہ خارجہ واقع شد و او را حجاز الزیت قتل رسید و چون در حدیث
 واقع شدہ بود کہ از فرزندان بن نفس زکیہ با حجاز الزیت کشتہ خواہد شد و انفس زکیہ قتل شد

اما ابراہیم قبل یا خیر کینست او ابو الحسن بود تو تادنا حد سے نقل کرده اند کہ دوم شتر مندرہ کرتے
 و ہر جا سے پراسختہ دیو سے نیز کہ شتر برفتہ دوم اور دست ابراہیم باندے و او را کبار علما بودہ
 و در شہر مدینہ و در شہر غزہ رمضان سنۃ خمس و اربعین و یا تیرہ مہرہ ترویج کروستہ از اکابر بروج
 کردہ بودند چون امام اعمش و عباد بن منصور و یحییٰ بن سعید کہ امام اعظم ابو حنیفہ کو سفی رحمہ اللہ نیز
 در بیعت او بودہ و بخروج پاوسے و معاونت و نصرت و سے فتوے میداد و نیز خود حاد را یا چہار ہزار
 و رم نزد و سے فرستاد و نامہ نوشت و در انجا یاد کرد کہ اگر حفظ انات و دو دایع مردم کہ نزدیک
 منست مراد امن میگردد و الا بولا حق شدہ تقویت تو میگردم و این نامہ بدست و دانقے افتاد
 و بر ابو حنیفہ رحمہ اللہ شہادہ اورا ایذا سے کرد کہ سبب وفات وی گشت و آورده اند کہ بخوہ بنزد امام اعظم
 حج آمد و گفت تو فتوے دادی کہ پیغمبر را بخرج یا ابراہیم و اورفت و کشتہ شد امام فرمود کہ کاشکے
 سن بجای سے پیغمبر بودی الفقہ و دانقے لشکر ببردے فرستاد و ابراہیم نیز از بہرہ پیرون ادبیا لشکر
 و دانقے بخاریہ نمود و بعد از انہذا نامہ لشکر و دانقے تیرے بر پیشانی نے ابراہیم اند شہید شد و در پیہ
 یا حیری و او قریب است قریب بکوہ و این ہر دو برادر ہم را سے بودند و بیعت از برای محمد بود
 و نے تاریخ الکامل لابن اثیر بخیری نے ذکر حدیث محمد و الاخبار قبلہ کان محمد اسم شہید السمرۃ کان النہو
 یہ سید محمد و کان سمینا شجاعا کثیر الصوم و الصلوة شہید القوۃ کان یخطب علی المنبر فاعترض فی
 حلقہ باخ فمخ فذہب ثم عاد فمخ فذہب ثم عاد فمخ فذہب ثم عاد فمخ فذہب ثم عاد فمخ فذہب ثم عاد فمخ فذہب
 المسجد فاعترض فذہب ثم عاد فمخ فذہب ثم عاد فمخ فذہب ثم عاد فمخ فذہب ثم عاد فمخ فذہب ثم عاد فمخ فذہب
 فرسہ فی او فلما قتل محمد قبض عیسے اموال نبی الحسن کلما و اموال جعفر فلقی جعفر المنصور فقال لہ رد علی
 قطیعتی من اہلہ زیاد قال ایاسے نکلمہ سید و الد لا یحق نفسک قال فلا یعمل علی قد لیت تلکما
 و ستین سنہ و فیامات ابی وجہ و علی ابن ابی طالب و علی کذا و کذا ان ربک بشی وان
 بقیت بعدک ان ربک الذی یقوم بعدک فرق لا المنصور ولم یرد علیہ قطیعتہ فریاد الہدے علی ولہ
 و قال محمد عبد اللہ بن عامر الاسلمی تغشانا سحابة فخان اسطرنا طفرنا و ان تجاوزتنا الیہم فانظر الی دئی
 عند احمار الریت قال فواللہ لقد اظلمنا سحابة فلم نطرقنا و تجاوزتنا الی علی و اصحابہ فظفروا و قتلوا
 محمد و ارایت و مر عند احمار الریت و کان قبلہ یوم الاثنين لاربع عشرة خلعت من رمضان سنۃ

نفس و اربعین و مایه و کان یلقب بالمدی و النفس اگر کی قصه شرح نمودن محمد و ابراهیم طوسه دار و دیگر
 ازاده اطلاع اندازد باید که در مروج الذهب المستوفی و تاریخ الکامل لابن اثیر الخیر کے کہ شرح و ایضا تا متر
 مستطوریافته مطالعه نماید چون القصد خارج از موضع انبکتاب است لهذا ترک نموده شد منصور عباس
 بهم کم ازیز نیست بلکه بالاتر است رحمت الدین بنیاش اول در جذب القلوب کہ تاریخ مدنیہ منورہ
 است لاشیخ عبدالحق دہلوی سے اور وہ کہ نزد مشہد مالک بن سنان کہ از شهدا سے احد است
 معروف بنفس زکیہ و هو السید الشریف الملقب بالمدی سے محمد بن عبد الدین الحسن بن الحسن بن
 علی المرتضیٰ سلام الدین و حجتہ و برکاتہ علیہم جمیع کہ در زمان ابی جعفر منصور مقبول گشته و این شہد
 خارج مدنیہ منورہ است و در شریعت جیل سلج و بروی نیاسے عالیست و مسجد کے کبیر و در قبلہ مسجد
 منسلک است از عین زرقا کہ از جانب شرق و مغرب انرا در جات بسطہ اند و چشمہ یاد در میان ان
 چارے ساختہ آورده اند کہ چون نفس زکیہ یعنی محمد بن عبد الدین الحسن الشہید بن منصور عباسی خرج
 کرد و بسیار سے از مردم باو سے مباہلت کرد و منصور عم خود عیسیٰ بن موسیٰ را با چار ہزار کس بر سر
 فرستاد عیسیٰ بن موسیٰ بر جیل سلج آمدہ توقف نموده محمد بن عبد الدین گفتہ فرستاد کہ ترا مان و ایچم
 بیا یا خلیفہ بیعت کن وی گفتہ والدہ مردن و عزت بہتر است از زندگانے کردن بخوادی پس وی
 و اصحاب وی کہ مقدار رسید و چند تن باقی ماندہ بودند ہمہ غسل کامل بر آورده مطہر سب شدند
 و بر عیسیٰ و اصحاب او حملہ آوردند و بارہ ہزارم دادند و در آخر بسبب کثرت اعدا تاب نہ آورده
 مغلوب شدند سبط ابن جوزی در ریاض الافہام سے ارد کہ عیسیٰ بن موسیٰ سر مبارک او را پیش
 منصور فرستاد بر ان را خواہر او زنیست و دختر او فاطمہ بطریق خفیہ و برقیع دفن کرد و لیکن خبر صحیح کہ
 مستفیض و مشہور است و مطرے و اتباع او ذکر کردہ اند انست کہ دفن او ہمدین موضع است
 و قتل او نزد حجار الزیت بود کہ فریب مشہد سنان بن مالک است و حضرت رسالت علی الدین
 علیہ وسلم در انجا برای استسقا دعا کردہ گویند کہ ذوالفقار علی المرتضیٰ سلام الدین علیہ باو سے
 بود عیسیٰ بن موسیٰ از وی کشیدہ بعد از قتل نزد منصور فرستاد و ازو سے بر شہید رسید اسمے
 گویند کہ سن انرا دیم شہود فقرہ داشت و فقرہ در رفت استخوان پشت را گویند و این ذوالفقار
 بحضرت امیر المؤمنین از سرور انبیا رسیدہ بود چنانچہ در کتب سیر و احادیث مستطورات و در خبر است

بسیار مقرر بر آن شد که قضیه بیعت روانه موقوف باشد و محمد حنیفه تا انقضای آن مدت در جبهه
موقوف بود و ابن زبیر آنحضرت را در خانه نگه داشت و چاه زمزم ساخته بودند و بنویس کرده چهل کس را
بجراست او متعین گردانید و محمد بن ابی ابراهیم و ابی ابراهیم بن ابی ابراهیم و سیم او بودند مشورت نمود
قرار بر آن گرفت که درین واقع باید از قتل استناده و ثانیاً لا یمرم محمد حنیفه نامه بنماز فرستاده و او را
آنصورت آگاهی داد و مختار با القات آنجانب مقتدر و بیایست و باستحضار خلافت فرزند او چون
مردم مجتمع گشتند و محمد بن ابی ابراهیم را بر ایشان نهادند و گفت این زبیر مدعی را بمجلس باز داشته
و اکنون بدین احتیاج دارد و بخدا سوگند که من خود میبخشایم و منظر است و دس قیام نمایم که
عالمیان از مشاهده آن حیران مانند بهدازان تبرئیم و بگویم که قیام نموده طبیان بن عمار بن
و شخص دیگر از اعیان اشعرات را چهار هزار درهم داد و با آنقدر کس و قدره لشکر گردانید و ابوالعمر و
بن قیس و عمر بن ابی طارق و یونس بن عمران را با طبقات ششم و هفتم هم روان گردانید و درین
آشناست با بن زبیر و فرمان وی بر سر چاه زمزم میزد و میگوید که اگر محمد حنیفه بیعت نکرده باشد
لبودند و چون پنجاه و هشت روز از حملت گذشت و طبیان بن عمار را با آنقدر کس و در جرم حرم
قاهر گشت و مردم عبدالمطلب بن زبیر بمشور آنکه لشکر مختار همان قدر پیش نیست و خواستند که کسبت کنند
با ایشان و در آن گشتند و چون سرهنگان مختار را جدا بعد هر یک با فوج کل پیروز آمدند سپاه
ابن زبیر متحیر شده و او نیز خائف شد و امرای مختار محمد حنیفه را از مجلس بیرون کردند و در قتل او قصد کردند
که با مخالفان محاربه نمایند محمد حنیفه ایشان را از آن نشیه مانع آمد و فرمود که در حرم تنگال بجای زنید
و مالی را که مختار با آنجانب فرستاده بود بر لشکریان قسمت نمود و میان محمد حنیفه و ابن زبیر و محمد بن ابی
رودی نموده محمد سپاه مختار را رخصت داد که با و طان خود مراجعت نمایند و چون مختار را گشتند و ابن زبیر
برادر خود عروه را پیش محمد فرستاده پیغام داد که اگر با من بیعت نخواهی کرد و اما مختار طان با من آنجا
و برادر بر سخنان خشنونت آمیز گفته شیعه خود را گفت که چرا گنده شوی که من از حرم بیرون نخواهم رفت
تا حاکم علی الاطلاق میان من و عبدالمطلب حکم فرماید و ایشان از مختار قتل و در اختیار خود و مختار
این حال عبدالمطلب بن مردان مسروران بکه فرستاده محمد را طلب داشتند و مختار را بهیچ کس از شیعه
و موالی خویش عزیمت و مشق ننموده و چون بدرین رسید شنید که عبدالمطلب با عمر بن سعد

بوقت خود بسته روز دیگر میان ال ابی طالب و متابعان انبایه عباس حربی صوب اتفاق افتاد و
 عباسیه نیز گشتند و حسین بعد از ظهر یازده روز در مدینه اقامت نموده انگاه بکمر رفت و چون
 بحرم کعبه رسید فرمود تا اندازد و اندک هر بنده که بخدمت امیر حسین مکر بندد از او باشد این سبب مجوع
 عبید و مالیک در ظل رایت او جمع گشتند و چون این خبر رسید محمد بن سلیمان عباسی
 را با جمعی کثیر از خویشان خود که غریبست جمع داشتند بن حسین نافر فرمود و محمد بعد از قطع مراحل منازل
 بزی طوی فرود آمد و انوضع را لشکرگاه ساخت و در روز ترویبه میان هر دو فریق محاربه روی نموده از
 طلوع آفتاب تا هنگام زوال کشش و کوشش برداشت و در اثنا سه نزع و جدال غباری قوی طبع
 شد و شیدال اچے طالب فرار برقرار اختیار کردند چون گروسیکین یافت شدند از مردم خراسان
 حسین را در محراب کشته دیدند و او را در پیش محمد بن سلیمان و او را و محمدان سرانزد با وی فرستادند شخص
 که سر حسین را پیش او آورد گفت این طاعی است از طغات که در حساب بود با وی گفت از او را
 سر حسین طبع نباید داشت و او را بچ نداده و سره مرجع الذهب لکس و طهره ایام المادی و الحسین
 بن علی بن الحسن بن الحسن بن علی بن ابی طالب رضی الله عنهم و هو المقتول بجمع و ذلک علی سسته
 امیال من که یوم الترویبه و کان علی ابیخیش الذی حارب جماعه من بنی هاشم منهم سلیمان بن ابی جعفر
 و محمد بن سلیمان بن علی و موسی بن علی و العباس بن محمد بن علی فی اربعه الاث فارس قتل الحسین
 و اکثر من کان معه قاصداً لثباته ایام لم یواروا حتی اکلتم السباع و الطیر و کان مع سلیمان بن عبد الله
 بن الحسن بن الحسن بن علی فاسرعه بالیوم و ضربت رقبتہ بکفه کعبه و قتل مع عبد الله بن احمق بن ابرهیم
 بن الحسن بن الحسن بن علی و اکثر من بن محمد بن عبد الله بن الحسن بن الحسن بن علی و ضرب عنقه صبراً و اخذ
 بعد الله بن الحسن بن علی و الحسین بن علی الامان فحبس عند جعفر بن یحیی بن خالد بن بکر و قتل بعد
 ذلک فسخوا المادے علی موسی بن عیسی قتل الحسین بن علی بن الحسن بن الحسن و ترک المیصر بالیه
 و حکم فیما یرے و قبض اموال موسی و انظر الذین اتوا بالراس الاستبشار فی المادی و ضرب عرقه و قال
 ایتهم فی راس رجل من الرک و الذی ان راس رجل من عترة رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم الا ان
 اتل خبرکم عن ذی الامامین ستمائة و ثمانین بن علی صلی الله علیه و آله یقول یضی شعرا و ذلک اعصر
 من ابیاست

بسیار مقرر بر آن شد که قضیه بیعت روانه موقوف باشد و محمد حنیفه تا انقضای آن مدت در جبهه
موقوف بود و ابن زبیر آنحضرت را در خانه نگه داشت و چاه زمزم ساخته بودند و بنویس کرده و چهل کس را
بجراست او متعین گردانید و محمد بن ابی طالب و اهل بیت خویش که شریک و سیم او بودند مشورت نمود
و قرار بر آن گرفت که درین واقعه باید از قتل استناده و ثانیاً لا یمرو محمد حنیفه تا مگر بنجار فرستاده و او را
آنصورت آگاهی داد و مختار با القات آنجناب مقتدر و بیایست گشت و با ستحضار خلافت فرزند او چون
مردم مجتمع گشتند محمد بن ابی طالب را بر ایشان خواندند و گفت این زبیر مدعی را بجهت بازداشت
و اکنون بدین احتیاج دارد و بخدا سوگند که من خود میبخشایم و منظر است و دس قیام نمایم که
عالمیان از مشاهده آن حیران مانند بهدازان تبرتیب و تکریم و تقییم نموده طبیان بن عمار بن
و شخصه دیگر از اعیان اشترات را چهار هزار درهم داد و با انصهر کس و قدره لشکر گردانید و ابوالعمر و
بن قیس و عمر بن ابی طارق و یونس بن عمران را با طبقات ششم و عقوب هم روان گردانید و درین
آشناست با بن زبیر و فرمان وی بر سر چاه زمزم میزد و جمع میکرد و آنکه اگر محمد حنیفه تسلیم نماید
لبودند و چون پنجاه و هشت روز از محاربت گذشت و طبیان بن عمار را با انصهر کس و در جرم حرم
قمار گشت و مردم عبدالمطلب بن زبیر بمشور آنکه لشکر مختار همان قدر پیش نیست و خواستند که کشت
با ایشان و در آن کشت و چون سرملکان مختار و احد بعد هر یک با فوج کل پیروز آمدند سپاه
ابن زبیر متحیر شده و او نیز خائف شد و امرای مختار محمد حنیفه را از محبس بیرون آوردند و انصهر کردند
که با مختار همان محارب نمایند محمد حنیفه ایشانرا از آن اندیشه مانع آمد و فرمود که در حرم قتال بجای نرسند
و مالی را که مختار با آنجناب فرستاده بود بر لشکریان قسمت نمود و میان محمد حنیفه و ابن زبیر و محمد بن ابی طالب
روی نموده محمد سپاه مختار را رخصت داد که با وطن خود مراجعت نمایند و چون مختار را گشتند و ابن زبیر
برادر خود عروه را پیش محمد فرستاده پیغام داد که اگر با من بیعت خواهی کرد و انصهر سلطان باشی آنجناب
در برابر سخنان خشنونت آمیز گفته شیعه خود را گفت که چرا گنده شوی که من از حرم بیرون نیامده ام رفت
تا حاکم علی الاطلاق میان من و عبدالمطلب حکم فرماید و ایشان از مختار قوت و استیلا و پیروزه و بقتار
این حال عبدالمطلب بن مردان مسروران بکه فرستاده محمد را طلب داشتند و مختار را بهیچ کسیر از شیعه
و موالی خویش عزیمت دمشق نموده و چون بدرین رسید شنید که عبدالمطلب با عمر بن سعد

عمر داشتند و عقب از او پیشترش میامیل و پراچ است و این همه المد تعالی -
 زید بن علی بن الحسن بن علی المرتضیٰ القاسمی از شیعیان است که کنیت او ابو الحسین است و ولادت
 او سنه ثمانین من الهجرة و شهادت در سنه اثنین و عشرين و مائیه و الکوثر و او تابع مشهور است
 و امام طویل القدر است از ائمه البیت از طبقه و بعد از ائمه تقریب است و این زید بن علی بن الحسن بن علی
 بن ابی طالب الهاشمی ابو الحسین المدنی لقبه من الراعیه و هو الذی یسب الیه الزیدیه خرجت
 خلافت هشام بن عبدالملک فقتل بالکوثر سنه اثنین و عشرين و کان مولده سنه ثمانین
 و سنه اخلاصه زید احد ائمه اهل البیت و اخو محمد و عبدالمد و علی بن علی و حسین عن ابیه و ابان بن
 عثمان و عمه الزهری و ذکر این ابی زاید قال ابن جریر فی القصاص رای جامعه من الصحابة فقتل
 اوایل صفر سنه اثنین و عشرين و مائیه قال البیهقی و البیهقی بن عدس و الزهری و یحیی بن یحیی
 سنه احدى و بقیه مملو با ائمه سنه ست و لم تر لک عوره ستر من المد تعالی و
 فی روفه الشهداء مناقب و فضایل او در حد حساب نگنجد و او بسند کصد و بست و یک و کوثر خروج
 کرد و بوسف ثقفی بفرمان هشام بن عبدالملک بادی عاریه نمود و راست کرد و ملک بوسف بود و
 بر میان دو ابرو کوهی زد و بدان زخم شید شد و او را بر پند بردار کرد و بفرمان الهی ان شب
 عنک ب روی تیندند چنانچه عورت او را از چهار دم پوشیده گشت و فی تاریخ الدول للذبیحی فی ذکر
 حوادث سنه احدى و عشرين و مائیه و فیها قتل زید بن علی بن الحسن بن علی الهاشمی بالکوثر فی الصفر
 و کان قد خرج و با یوه خلق فحارب نائب العراق بوسف ابن عمر فظفر بوسف و بقیه جسد مصلوب بالکوفه
 و فی مروج الذهب السک و فی ایام الشام استشهد زید بن علی بن الحسن بن علی کرم الله وجهه
 فی سنه احدى و عشرين و مائیه و قیل فی سنه اثنین و عشرين و مائیه و قد کان زید بن علی
 شاد رخاها اباجعفر بن علی بن الحسن بن علی فاستشار علیه بان لا یکن الی اهل الکوفه و کانوا اهل
 مدین و کوفه و قال له بها قتل جبرک علی و بها طعن عکرم الحسن و بها قتل ابی الحسن و فی اعمالها
 شتمنا اهل البیت اخیرها کان عنده من العلم فی مد ظلمت بنی مروان و ما یقعیر من الدوله
 العباسیه فایس الا ما عزم علیه من المطالبه بان یقال له انی اخاف علیک یا اخی ان ینکون
 هذا المصلوب یکن سنه الکوثر و هو ابو جعفر و اعلم انما لایق بایان و قد کان زید و دخل علی هشام

<p>بالرصاصه فلما قتل بن یزید لم یرونی فی مجلس فی مجلس حیث انتی به فجلسه وقال یا ایہ المؤمنین لیس احدکم عن تقوی السد ولا یصبر وبن تقوی السد فقال ہشام اسکت الامم کانت الذی تذاکک فکسک شہ الخرافۃ وانت ابن امیہ المؤمنین ان کب جوابا ان اجمعت اجمعتک یروان اجبت اسکت عنہ فقال بن جب قال ان الامامات لا یقعدن بالرجال عن انبیاء وقد کانت ام معاویہ امہ لام ساقی علی السد علیہ السلام فلم یکنہ فکک ان بئسہ السد نبیاً وجعلہ للوب ابان فخرج من صلیبہ بنہ البشیر محمد علیہ السلام والدہ وسلم فقول لے ہذا وانا بن فاطمہ وبن علی وقام وہو یقول -</p>	
<p>سترہ الخوف وازرے بہ مخرق الکفین بشکوا بچوسے قد کان سنہ الموت لہ راحتہ ان یحدث السد دو لستہ</p>	<p>کذاک من کبرہ حرا الحبلاد لنکشتہ اطراف مروہدا والموت مستم نے رقاب العباد تیرک انار العداکارا د</p>
<p>لفضی علیہ اسے الکوفہ وخرج عنہا ومعہ القراء والاشہار من حمار بن یوسف بن عمر القسقی فلما قامت الحرب انہزم اصحاب زید وبقیہ نے جامعہ لیسرۃ فقالہم بشہ قتال وہو یقول تمثلا</p>	
<p>راذل الحیاة وغالمات فان کان لا بد من واحد</p>	<p>وکلا اراء طعنا وبسلا فییرے الی الموت سیمیر جمیلا</p>
<p>وحال السابین الفریقین فراح زید یختار بالجراح وقد اصابہ بسهم فی جہتہ فطلبوا من فیصل فاسے بجایم من بعض الفرقة فاستکتمہ امرہ فاستخرج فیصل فانت کن ساعۃ قد نہو سے ساقیتہ لہ وجعلوا علی قبرہ التراب التیش وابرے الماوس علی ذلک وحضر الکجام مواراة فرف الموضع فلما صبح مضی الے یوسف فتنصبا فدلہ علی موضع قبرہ فاستخرجہ یوسف وبعثہ براسہ الی ہشام فکتب الیہ ہشام ان یصلبہ عیا یا فیصل یوسف کذلک فی ذلک یقول بعض شعراونی اسیہ بالخالب ال الی طالب وشہیتہم من ابیات -</p>	
<p>صلبنا لکم زید اسے جنت نکلتہ</p>	<p>ولم ارہد با علی الجنت یصلب</p>

و بنی تحت خشیتة مودا و انتم کتب هشتم اسے یوسف با تراقه و وره فی الراج فی روفقه الصفا
در سنه احدی و عشرين و مائتہ زید بن علی رضی اللہ عنہم را بہ بیعت خویش دعوت کردہ و خافست
ہشتم اظہار کردہ و بعضی از روایات چنین گفتہ اند کہ سبب مخالفت زید بن علی بود کہ او دوا و دوا و دوا
بن عبد اللہ بن عباس و محمد بن عمر بن علی المرتضیٰ بید بن خالد بن عبد اللہ العنقری رقتہ و انشا
جو انکرا مند و صلاست و پسند و او چون خالد از امارت عراق منزل شد یوسف بن علی کرباس
نشست و ہشتم نوشت کہ خالد از زید قبایع خریدہ ہزار ہزار ہم و زر سیام نمودہ و سیام را زید با و کذا
است و ہشتم زید را با و دوا و دوا ہشتم طلبیدہ از بن صورت استفسار نمود و زید و قبا انش سو گند
یا و کرد کہ بغیر از جایزہ کہ از خالد گرفتہ اندیج صورت دیگر واقع نشدہ و ہشتم ایشا زید بن سو گند قصص
نمودہ اما گفت یو اراق پیش یوسف باید رفت و بحضور یوسف و خالد و بن قصص سخن باید گفت و ایشا
بکرامت بجانب عراق رفتہ چہ سے بزدانیت رفتہ و چون قصص انہرا بافت بقا و سبب سبب
مراسلات کو فیان بزد سبب کہ کوفہ معا و دست نایز از نام خلافت در قبضہ کفایت او شد و ہشتم
کوفہ شدہ ہر چند بداران نصیحت کرد و نہ میفرمایند و ہشتم اسے کہ چون یوسف بن عمر خالد بن عبد اللہ
بن عباس و پسرش زید را گرفتہ مطالبہ نمود و بزد بن خالد دعوی کرد کہ پیش زید بن علی دوا و دوا بن علی
بن عبد اللہ بن عباس و غیرہ از قریش و دینہ چند دایم ہشتم شیفہ دانستہ ایشا را طلبیدہ و ایشا
اسکشاف نمودہ انجماعت منکر شد ہشتم ایشا را گفت پیش یوسف باید رفت تا تحقیق
پرواز و انطالیق گفتند کہ یوسف بر اظلم خواہد کرد ہشتم یوسف یوسف و او کہ فلان و فلان را پیش
تو فرستادم باید کہ ایشا را بایزید بن خالد مواجہہ کنی اگر قرار کنند مقرر از تو من فرست و اگر انکار
نمایند ازیز رجعت و بنیہ خواہ و بر تقدیر کہ بزدان قاست بنیہ عاید ایشا را سو گند و و چون قسم
یاد کنند دست از ایشا باز و انجماعت بالفور بالیاق پیش یوسف رقتہ و یوسف زید
بن خالد را از زندان بیرون آوردہ با ایشا مواجہہ کرد و بزد بن علی گفت کہ میان من و انطالیق
پنج معاملہ نیست و بنابر ماخذ و مشکوٰۃ و تفسیر این نوع سخنان گفتہ و یوسف در ششم رفتہ گفت
بر من و امیر ہشتم استہزا میکنی و فرمود بایزید را بزدان بردہ چند ان عفو بت کرد کہ ہلاک شد
دور بارہ اشرف عرب نیکو سے و احسان کردہ و سان اخرا زید بن علی را بر ہمہ ترجیح و تفصیل نمودہ

زید و داود و محمد بن عمر بن علی المرتضی در کوفه متوقف شده باقی اصحاب بدر نیزه رفتند و کوفیان با آغاز
گفتند کردند زید بن علی با آنکه میدانست که بابا و جواد و جعفر نوح معامله در میان آمد بقول اهل خند و
مگر فرستید گشتند بمیدان طاعونست قیام نموده و کوفیان بجزست او آمد و شد آغاز کردند و گفتند خلا
بارست و مستحقان تو میرسد توقف را بجال نباید داد که ما هم در مقام اطاعتیم و زید بدعوت مشول
شد و بقول اکثر مومنین چهل هزار کس باو بیعت کردند و این تفسیه یوسف که واسطه کوفه بود
رسیده و قیام داد که تو را نین شهر میباید رفت و زید در توقف متمسک بهانه چند شده یوسف
در باب رفتن او اطلاع نمود و زید بقا و سیر رفت طایفه از معارف کوفه از عقیش رفتند و باو ملحق شده
گفتند که ما چهل هزار نفریم که در رکاب تو جان باختیم هوس داریم و از اندک مردم شام که دین
ولایت اند هیچ باک نداریم

کسیکه مهر تو جان باختن هوس دارد	چونم ز شعله و اندیشه از عس دارد
---------------------------------	---------------------------------

اکنون متسن آنکه بدست قوی و امالی فصیح و راحت نمائی تا از ایشان انتقام کشیم و هر چند زیاده میخواست
که من میترسم که بعد نوشتن و فائزیند و مرا با عدا سپارید ایشان پلین خود را با یمان مغلفه سو که ساختند و
داد و کین علی بن عبد الله بن عباس باز یگفت که یا ابن عمر کافرا اهل کوفه مغرور مشهور بر عهد ایشان عهد
مناس که این جماعت از او لاد و از مردم اند که بعلی مرتضی یو فائزینا کردند و بعد از بیعت رو از دوش
حسن و تیغ بر روی حسین کشیدند و کوفیان گفتند که داود بر تو مسلط میبرد و گان دارد و اهل بیت
و به خلافت احق و ادله اند و امثال این کلمات بیا گفتند تا زید همراه ایشان بکوفه بازگشت و
داود بدر نیزه رفت و چون زید بشهر و راه مسلم بن کعبیل باو گفت که تو را بخدا سوگند میدهم که چند کس
با تو بیعت کرده اند گفت چهل هزار کس گفت با چند تو چند هزار کس بیعت کرده بودی گفت هشتاد هزار
کس مسلم گفت که چند کس از ایشان عهد به پایان بودند زید گفت که سیصد کس مسلم مستفسار نمود
که چه تو فاضل بود از تو یا سنی فرمود که او افضل بود از من مسلم گفت انقرن بهتر بود یا این قرن گفت
انقرن مسلم گفت بعد از آنکه مردم انقرن با جد تو و فائز کردند تو از اینها چو طبع داره اکنون مرا
فرماست تا این دیار بیرون روم تا اسبب تو را نه بنیم زید او را شخصت داد و او بیام رفت
و درین اثنا عبد الله بن حسن شش نیز کنوین نصیحت امیر زید فرستاد چون اراده از بیعت نهاد

او متعلق شده بود هیچ فایده بران مترتب نگشت و زید در کوفه بدعت مردم مشغول میبود و در چند
 گاه بیان قبیلہ میرفت تا مال محرم سنه ثانی و عشرین و مایه رو سے نمود و درین سال زید مردم
 خود را گفت که با ستجد و خرج اشتغال نمایند و بعد از ویش و فاکتند و درین اثنا سلیمان بن
 باہل از کوفه پیش یوسف بن عمر که در ولایت تیزیرہ رفته بود رفته و در آن حال زید و اتفاق باہل
 کوفه آگاهی داد و یوسف دست بر موضع او مقصود داشته بکوفه آمد و جمعی از سرانگان را فرمود تا در
 ویرجوس و س مشغول بودند و در خلل این احوال طایفه از معارف کوفه که بازید جمعیت کرده بودند
 پیش آنجا برفتند و در حاکم السد و در شان ابو بکر و عمر و میگوید فرمود که من در بارہ اند و کس بجز
 نیکوئی پیوسته نیکویم و بعضی از قوم ما پیش ازین گفتند که ما نزد او ترویجیم بخلاف آن ایشان
 و اند و خلیفه چون مقصد سے این امر شد بکتاب خدا و سنت رسول او صلوات اللہ علیہ و آلہ وسلم
 عمل نموده بر هیچکس ظلم نکردند و نگفتند که بنی امیہ میگویند که ما بکتاب خدا و سنت رسول عمل
 میکنیم و بر این تقدیر ایشان نیز بر شما ظلم کرده باشد زید گفت بنی امیہ نیستند با بکر و عمر ندارند چه
 انقیوم هم بر او هم بر شما هم بنفس خود ظلم میکنند و ما شما را بقرآن حمید و سنت رسول ذی عرش حمید
 و عورت یتیم که سنن او را احیا نموده و بر شما را بر اندازیم اگر اجابت نمایند از اہل سعادت باشند
 والا فلست علیکم بوکیل و انجاعت بیعت زید را شکست گفتند که امام ما جعفر صادق است نه تو
 زید با ایشان خطاب کرد که با قوم مقتدری بنابرین سخن ارم افضی بر شما اطلاق یافت و زید
 با اصحاب مقرر فرمود که در شب اول صفر سنه ثانی و عشرین و مایه رو خرج کنید و این سخن مسجود
 بن عمر گشته حکم بن الصلت را که ششم شهر بود فرمود که مردم را مسجد اعظم آورده محافظت نماید تا زید
 ملحق نشوند و حکم بموجب فرموده علموده دیگران زید را طلب نمود و زید در شب مذکور از سر
 مغوی بن اسحاق بن زید بن عمار بن الانصاری با جمعی بیرون آمدہ اکتسابا فروختند و بشمارش
 زبان کشوندند که یا منصور است و بسیار سے از بقیان در مسجد محوس بودند و چون روز شد قیام
 پانصد کس و بروایتی دویست و ہر وہ کس حاضر بودند زید از پیٹے ماول گشتہ گفت سبحان اللہ
 من ویر و چندین ہزار کس شمر دم با سے مردم بجا رفتند گفتند یا این رسول اللہ یوسف ایشا را
 مسجد بردہ طریق امد و شد را مسجد و ذکرده است فرمود لا حول ولا قوۃ الا باللہ پیدا است کہ

از ان جمع کشید و مقدار دهم در سجده باشند و یوسف و نظائر کوفه بر سر تل ایستاد و فوج سپاه را از عقب یکدیگر
 بیفرستاد تا باریز قتل کنند و هر دو لشکر با هم او بخیمه زمانه متحد کارزار کردند و صاحب را بیت یوسف بر
 زید حمله برد و خواست که شمشیر بر روی زندان نصرین خنجر پیشدستی کرده بیک ضربت او را از پاس
 و راورد و زید بدشت صیادان اندر انجا لشکرے تمام سلاح وید و حمله بر ایشان برده جمعی را بقتل رسانید
 و دیگران منہم شند و از دشت صیادان بکناسه رفته گروہے انبوه و انموضع یافت و سربارک
 خود برهنه کرده بیک حمله سنگ تفرقه در میان انجماعت انداخت و یوسف همچنان بر سر تل ایستاده
 و یکیک سرنگانہ از انجرب زید بیفرستاد و زید ایشانرا ہزیمت کرده نعرہ میزد کہ اسے مردم کوفہ وعدہ
 کینہ کہ وقت مدواست و بعضی از ان بیوفایان آواز را شنیدہ از جاسے خود حرکت نکردند
 و یوسف وعدہ کرد کہ ہر کہ سری نزد من اور و ہزار دہم بوسے بخشم و شامیان بقتل برعین تر گشتہ
 اصحاب زید را کشتہ و اسیر کردہ پیش یوسف میبردند و یاران زید کتر شدہ بنصرین خنجر گفت کہ مردم کوفہ
 با من ہمان معاملہ پیش اورند کہ با جدم علی بن ابی طالب پیش برودہ بودند نصر گفت جملت فداک یا
 ابن رسول اللہ من باری تاجان دارم شمشیر نیز کم کنون جہادید کہ تا بد زید جاع رسیم و یاران خود را
 بنصرت خویش خوانیم چہ پیشایک از اصحاب بیعت کہ در ان موضع اند بجا و نت مایرون ایند و زید نفس
 نفیس حملہ کردہ بد زید آمد و جمعی از شامیان را کہ در ان محل ایستادہ بودند اندہ اواز داد کہ ای اہل
 کوفہ از دل بغر و از دوشی بوزنگرے و انجیر ای بطریق صواب گرائید جمعی از ان کردہ قصد کردند کہ در
 مسجد را شکستہ بیرون ایند و مرہ از مخالفان بر باضم مسجد دیدہ بینگ و تیر ایشانرا مانع اند و بر در
 مسجد ہم بصوبت و شدت انجا میدار و سوار یاران زید نصرین خنجر و مومین بن اسحاق بن حارثہ
 و زید بن عبد الرحمن باشخصت و ہفت تن دیگر گشتہ شدند و سراے ایشانرا از بدن جدا کردہ پیش
 یوسف بردند و سائر اصحاب او خستہ و مجروح گشتہ و زید پای ثبات افشردم چنان جنگ میکرد
 انرا امر مخالفان تیر باران کردہ از ان سهام سے بہ پیشانی ہما یونش رسید و ہزار سپ
 پیشداد و اورانز مکر برداشتہ بخانہ یکے از شمیمہ بردند جاسے اورند کہ تیر از پیشانی مبارکش
 بیرون کشیدہ معالجہ نماید اما وکیلان قضا کار خود کردہ بودند علاج مفید نیفاد و در عمر اسے قبری کندہ جہ
 ہما یونش را دفن کردند و یوسف ہر چند جہد کرد کہ از دفن او نشان یابد میرشد تا عاقبت یکے از ایکے

اور انکشتن تمہید کردہ و انعام از حق جان بموضع وطن اور انشان وادو یوسف جیشہ اش را از گور برد
 او رو دو سال و از بدن جدا نموده پیش ہشام فرستاد و جسدش را در کناسہ پروا کر و ذانتی مولف نیکینا
 در بعضی توایخ دیدہ و بنوقت نام کتاب بخاطر نیاید کہ زیر شہید و سقے با پدر خود مشورت نموده کہ
 خروج کنیم یا نہ انجناب فرمود کہ تیرسم کہ گشتہ شوے انتی در صواعق محرقہ آورده کہ خلاصہ ان ایست کہ
 زید بن علی بن حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہم امامی جلیل بود از طبقہ سیوم از تابعین از اہل بیت معلوی
 امامت کرد و پنجر کس از اہل کوفہ باو بیعت نمودند و ہوا خواہان او را ہر چند نصیحت نمودند نہ پذیرفتند
 و شہید بہ سبب بیعتی او با ابو بکر و عمر چنانچہ بالا گذشت گفتند کہ امام با جعفر صادق است نہ تو و انا
 ابو بکر و عمر ترا نکند ترا نصرت نہ ہمیز گفتم او پیروا فاقم الرافضہ و انان با و انشان را رافضی خوانند و بعد ان
 جمعی دیگر کہ باو بیعت کردہ بودند انشان نیز از خدمت تقاعد نمودند و باو پیغمبر از دو بیعت و بیعت کس
 یکس نماید یوسف بن عمر بالشکر سے در مقابل او در بعد انان بطوریکہ مذکور شد انجناب شہادت
 یافت و در زمین نبرد ان دیرا دفن کرد و اب بران قبر جاری ساختند کہ علامت قبر نایل شود انکاه
 یوسف از سینه خبر یافتہ ارقب را و برابر آورده شش نزد ہشام فرستاد و جسدش را در سنہ احدی او
 اثنین و عشرین و ما قبر بردارند و چنہین مدتی مدید او بختہ بود تا زمانیکہ ہشام بن عبد الملک برود و
 بن زید بن عبد الملک بجایے او نشستہ جثہ اش دفن کرد و بعضی گفتہ کہ ولید بجال خود نوشت
 کہ اعمدائے علی اہل عراق محرقہ قتل نصف فی الیم نسفا قصد کن و بر و بجانب کوفہ و بسوزان انرا
 و پرانگندہ ساز او را و در پراگندہ ساختنی انکاه آن عامل بہین عمل کرد و نقل است کہ در زمانے کہ زید را
 رضی اللہ عنہ او بختہ بودند رسول اللہ صلی اللہ علیہ والہ وسلم باو خواب دیدہ بودند کہ بران ساق نخلی
 کہ ویرا او بختہ اند کمیز دہ بود و یا مردم میگفت کہذا فیعلون بولدی یعنی بچہن میکنند بفرزند من چوئی از
 روایت روایت کردہ اند کہ زید را بر ہنہ ساختہ او بختہ بودند و در حمان روز عکبوت بر عورت وی پردہ بند
 تا نظر مردم بہ ان نیفتد و در ترجمہ تاریخ طبرست مدہ کہ موسی بن حبیب چنین گوید کہ زید نے از اخیار اہل حدیث
 کہ کہ ان شب خواب دیدم کہ کشتن زید بن علی بسہ روز کہ گروہی از آسمان فرو آمدند بالباسا
 نیکو و بیکد گردید ایتا و ندو شہا بر روسے میزدند و میگفتند و یکے زن از انشان جامہ بہ
 پوشیدہ بود و گفتہ اسے زید ترا بکشتند و ترا بردار کر و نہ لاجرم شفاعت حدیث صلی اللہ علیہ وسلم

نیا بند و این زن گفت شفاعت جدت نیا بند از یکے پرسیدم کہ ان زن کیست کہ جامہ سبز پوشیدہ
 است گفت فاطمہ رضی اللہ تعالیٰ عنہا بنت رسول صلی اللہ علیہ وسلم و فیہ ایضا چون خبر کشتن زید بن
 علی بن جعفر بن محمد صادق رضی اللہ عنہما رسید بکر سیت و گفت قال اللہ تعالیٰ رجال صدقوا ما عاہدوا اللہ
 علیہ فہم من فی حق نجب و منهم من یظفر و یأخذ بواجبہ و لا یرد انہم و انہم من جملہ
 پیامان کتہ بنیہ صاحب صواعق قصہ سوختن نقش زید را تضعیف نمودہ و حال انکہ ابن اثیر جز سے
 و تاریخ کامل و مسعودی و راجع الذہب و اورده و العبارت للجز سے فلما بلغ الولید قتل محی کتب
 اسے یوسف بن عمر خذ عجیل ابل العواق فانزلہ من جذعہ یعنی زید آگاہ کہ قبائل انتم اسفد علیہم نسفا
 فامر یوسف بہ فاحرق ثم رصنہ و حملہ فی سفینۃ ثم ذرہ فی الفرات انتہی و سنۃ الکامل للجزی طاعت
 جعفر بن محمد الصادق قبل خراج زید فاخرہ و بیعتہ زید فقال یا یقوہ نمودہ و اللہ انقلنا و سیدنا پوشیدہ
 نماز کہ قصہ زید شہید رضی اللہ عنہ پنج و کمال ابن اثیر نوشتہ گویا ترجمہ ان در رؤفۃ الصفا اورده
 چنانچہ بالا گذشت بخوف تطویل الاطایل ترک عبارت الکامل نمودہ شد و سنۃ کشف الغمہ فی معرفۃ
 الایمہ عیسیٰ بیچے کان زید بن علی بن الحسین عین اخوتہ بعدا بے جعفر علیہ السلام و انقلام و کان عابدا و
 فقیہا شجیبا عجاظا نظیرا سیف یا مہر المود و منی عن النکر و یطلب شہادت الحسین ع و عن ابے
 الحارث و زیاد بن اہد ز قال قدمت المدینہ فجلست کما سالت عن زید بن علی قبل سے ذاک حلیف القرآن
 و روی ہشام قال سالت خالد بن صفوان عن زید بن علی و کان یحدثنا عنہ فقلت ان لقیۃ فقال
 اے اے فقلت ائی رجل کان فقال کان اعلمت یکے من خشیتہ اللہ حتی یخبط و موعہ بخاطره و عتقہ
 کثیر من الشیعۃ فیہ الامامہ و کان سبب اعتقاد ہم ذاک فیہ خروجہ باسیف یدعو اے الرضاس
 ال محمد فظنہ زید بذک نفسه و لم یکن یرید ہا بہ معرفۃ باستحقاق انہ الامامۃ من قبلہ و وصیۃ عند
 وفاتہ اے اے عبد اللہ و فیہ ایضا لا تزل زید بلغ ذاک اے اے عبد اللہ الصادق کل مبلغ و
 حزن کہ حزنا علیہا حتی بان علیہ و فرق بن مالک فی عیال بن اصیب مومن اصحاب الف و دینار و روی
 ذاک ابو خالد الواسطی قال سلم لے ابو عبد اللہ علیہ السلام الف و دینار و امر لے ان اقصمانی عیال بن اصیب
 مع زید فاصاب عیال عبد اللہ بن الزبیر اخی فضیل الزمان منہما ربعتہ و انیر و کان مقصد یوم الاثنين
 لیاسین فلیما من صفر سنۃ عشرين و دایمہ و کان سنۃ یوم قتل اثین و اربعین سنۃ رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔

یہی بن زید بن علی بن الحسین بن ابی المونیہ علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم موب بود عالم و عاقل و
 باویر و تقویٰ و شجاعت و شہامت و صفات حمیدہ موصوف و سمات پسندیدہ معروف و بحدیکہ جاتی
 و ہر احاطت نمود و بخلافت قبول نمود بالآخر بدرجہ رفیعہ شہادت کہ میراث ابائی کرام او بودہ رسید
 مادرش رطلہ بنت اسبے ہاشم عبدالمعز بن محمد بن الحنفیہ شہادت او سنہ خمس و عشرين او سنہ ست
 و عشرين و مائتہ الاول راجع سے مروج الذہب المسکوٰۃ طبری ایام الولید بن زید یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیہ السلام بالجوزجان بن بلا و خراسان منکر الظلم و اعلم الناس من الجوزفسر الیہ
 مصر بن سیار و سلم بن احرار الناس نے قتل کی فاعلمہ بقرتہ یقال لہا اربعونہ و دفن ہناک و قبرہ مشہور
 مزار اسے ہذہ الغایتہ و یحییٰ و قایم کثیرہ و قتل سے الحکرہ نسیم اصحاب سے صدغہ فولی الحجاب عتہ یوسد و اجتر
 اسے قتل سے الولید و صلب جسدہ بالجوزجان فلم یزل یسلو باسے ان ترجع ابو مسلم صاحب الخو
 الدولۃ العباسیہ قتل ابو مسلم سلم بن احرار و انزل جنتہ یحییٰ فصلى علیہا و دفنت ہناک و انظر اہل
 خراسان النیاحتہ علی یحییٰ بن زید سبقتہ ایام فی سائر اعمالہ فی حال منہم علی انفسہم من سلطان بنی اہل
 یولد نے تلک السنہ بخراسان مولود الادب یحییٰ ادب ید و لما دخل اہل خراسان الخیر و اعز ان علیہ
 و کان تھویری فی آخر سنہ خمس و عشرين و قیل اول سنہ ست و عشرين و مائتہ و قد ایتنا علی
 انبیاء و ما کان من حروہ فی کتابہ الا وسط و فی غیرہ ما سلف من کتبنا فاسنہ ذاک عن اعادہ کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر من القتل بشعر الخنثا۔

نہین النفوس و ہول النفوس	من یوم الکربیتہ او فی لہا
--------------------------	---------------------------

و فی الکمال لابن اثیر الجوزی سے و قایم سنہ خمس و عشرين و مائتہ و سنہ ہذہ السنہ قتل
 یہی بن زید بن علی بن الحسین بن ابی طالب بخراسان و سبب قتلہ انہ سار بعد قتل ابیہ بنی خراسا
 کا سبق ذکرہ فاسے بلخ فاقام بہا عند الحرش بن ثمر بن داود حتی ہلک ہشام و ولی الولید بن زید بن علی
 یوسف بن عمر اسے نصر بمسیر یحییٰ بن زید و بمنزل عند الحرش و قال لہ فخذہ اشد الاخذ فافخذہ نصر الحرش
 فطالیحہ کی فقال لا علم سے بہ فامر بجلد ستمائتہ سوط فقال الحرش و اسد روانہ تحت قدمی ما رقتہا عنہ فلما
 راس ذاک حرش بن الحرش قال لا تقبل اسے انا اولک علی یحییٰ فذل علیہ فافخذہ نصر و کتب لی الولید
 یحجرہ فکتب الولید یا مرہ ان یومئذ یحییٰ سجد و سبیل اصحابہ فاطلقہ نصر و امرہ ان یلحق بالولید و امرہ

بالفی در ہم فسار سے نرس فاقام بہا کتب نصرانی عبد الدین قیس بن عباد مروان لیسرہ عنہما
نرسا حتی انتی اسے بہق و خاف ان یقاتلہ یوسف بن عمر فعاوانے یشاپور و بہا عمر بن زبارة و کان
مع یحییٰ سبوعن جلا فراسے یحییٰ تجار فاختہ ہو و اصحابہ و دہم و قالوا علیہا انما نتم فکتب عمر بن زبارة اسے
نصر بنجرہ فکتب نصر بامرہ بجار تہ فقاتلہ و ہونی عشرۃ الاف و یحییٰ فی سبعین رجلا فزعم یحییٰ و قتل عمر و اصحابہ
و ادب کثیرۃ و سار حتی مرہرہ فلم یوص لہن بہا و سار عنہما و سیر نصر بن سیار سالم بن اعوز نے طلب کیے
فلحقہ بالجوزجان فقاتلہ قتالا شدیداً فری یحییٰ بہم فاصاب جہتہ ماہ من عشرۃ یقال لہ عیسے فقتل اصحابہ
یحییٰ عن اخرہم و اخذوا راس یحییٰ و سلبواہ فیسف و صلب بالجوزجان فلم یزل یصلو باحتی ظہر ابو سالم الخمر سا
و استولے علی نراسان فائزلہ و صلی علیہ و دفنہ و امر بالیناحتہ علیہ سفے خراسان و اخذ ابو سلم
و یوان بنی امیہ و عرف منہ اسامی من حضرت یحییٰ بن کان قبا قتلہ و من کان متینا خلفہ نے اہلبہ و کویت
ام یحییٰ ربطہ بنت الی ہاشم عبد الدین محمد بن الحنفیہ و در ترجمہ تاریخ طبری آوردہ کہ یحییٰ بن زید از کویت بکویت
باگروہے از شعیب و بمداہن رفت و انروز کار و اسے بود از دست یوسف بن عمر کہ نامش بنجرہ
بود و نامہ یوسف بن عمر بنجرہ امی کہ یحییٰ را طلب کن و نزدیک سن فرست کہ او بہدین است و بنجرہ
او را طلب کرد و بیانفش دودہ ہزار درم دادش و او را گفت از اینجا برو و بجاسے دیگر شوہر جا کنو اہی
یوسف بن عمر فرمودہ است کہ ترا طلب کنیم پس یحییٰ از مدائن بر رفت و از اینجا نفوش شد و نزدیک
مردے فرودا کہ نامش زیاد بن القشیرے بود پس از اینجا بر رفت و بہر نفس شد و از اینجا برو شد
و نصر بن سیار از روزی بوجہ بود و در سترے ابو نصر فرودا کہ روزے چند اینجا بود نامہ یوسف بن عمر رسید کہ یحییٰ
بجزاسان آمد او را طلب کن نصر بن سیار اورای جست و خبر یحییٰ رسید یا ان خویش را گفت بنجرہ
و بہر گنبد پیش اگر رفتن ہمہ پراگندند و نصر بن سیار را گفتند کہ یحییٰ مرا سے ابو حفص است نصر مردے را بچو ہند
از یاران خویش کہ نامش عیسے بن عبد الاسد بود و او را بفرمود برو بخانہ ابو حفص و یحییٰ را طلب کن عیسے
بر نشست با سوار سے چند بیاد و گرداگرد مرا سے ابو حفص را بگفتند و بسیار کس اندران ساری
بودند بفرمود تا یکیک را بیرون سے اوروند و مردے ایشان را سے نگرستند تا یحییٰ بن زید رضی اللہ
عنہما را دیدند و بشناختند لباس نشینہ پوشیدہ و کلاہے بر سر نہادہ و پالاسے بردوش گرفتہ عیسے
تا زیانہ بران پالان زد و گفت اسے خداوند پالان انین شہر بیرون شو پیش از انکہ بگیر نہت یکے

رحم آگاه شد و بیرون رفت و روی بکرگان نهاد چون خواست که بشهر اندر شود و دوسے از بکرگان گفت
 تو یحیی ابن زید سے گفت ار سے یحیی بن زید گفت کہ مرا چگونہ دانستے گفت اکنون نامہ در رسید بہدست
 و نصرت تو یحیی باز گشت و پہنچ شد و نزدیک دوسے ارشامیان کہ نامش یوسف بن مسلمہ بود و امیر بلخ از روز
 دوسے بود کہ نامش عقیل بن مفصل اللہیہ بود خبر یافت کہ یحیی بشہر است و مردمان را گرداورد و بہر کشت خانہ
 ہارچنین گرفتند و مردم را تہا زیانہ میزدند و طلب سخت میکردند و بزنانی بیامد و پدر خود را دید کہ تہا زیانہ
 ہی زندہ عقیل گفت اسے امیر پدر مرا کش کہ ترا نہوئے کچھ اندر مرا سے کہ یوسف بن مسلمہ است
 عقیل کس فرستاد و یحیی را بیاد روند و بند کردند و او را بزدان کردند و نامہ فرستاد یوسف بن عمرو
 او را آگاہ کرد یوسف نام بہشام فرستاد و ہشام بجان میرک بود چون روز سے چند برین برادر ہشام
 چون خلافت بولید رسید بہنہرین سیار نوشت کہ دست از یحیی بن زید بردار و او را بنواز و خلعت
 وہ پس نہرین سیار یحیی بن زید رضی اللہ عنہما را خلعت نیکو داد و وہ ہزار درم صلعت داد و ش و گفت امیر
 فرمودہ کہ بواقی رو سے و در اینجا بنشینے تا آنگاہ کہ فرمان کی رسید گئے گفت سپاہدارم و از عرو بہر فت یا نشا
 رسید بر یک فرسنگے شہر فرو آمد و آگاہ سے بہنہرین زرارہ رسید یاران را گفت یحیی از زندان گرختہ و
 معلوم نیست کہ کارش بچہ رسید یا یکتا بجر ب اور دیم بادہ ہزار مرد و دوسے بوی نہاد یحیی رضی اللہ
 چون ان بدید بہر جست دزدہ در پو شید و یاران را گفت مردانہ باشید و خود در پیش با تیا کوشت
 بجر ب آمدہ آید و اللہ من نہ بجر ب شما آمدہ ام و مرا را دہید تا بروم و ہج عن با و تلفتہ و تبر سے
 پنداشتند یاران یحیی گفتند تو حال خود را با ایشان بگوی تا ترا معذور و راندہ کیے سو گند با ایشان
 داد و گفت از خدا سے غر و جل تبر رسید و باز گردید کہ بدستور نہرین بسیار بیرون آمدہ ایم بفرمان ولید
 بن زید دست از من بازداشت و اگر با و رنارید نامہ نویسید بہنہر سیار و از وہر رسید و من اینجا
 باشا باشم تا جواب شما باز آید ایشان این حدیث را نشیندند و بر یارانش حملہ بردند و حرب ویر و
 ساعے حرب کردند و ابو الفضل برادرش حملہ برد و بہنہرین زرارہ و او را بیک ضربت بکشد و ہر
 بر شکر افتاد و بشہر اندر بردند و سیچے روی ہایران خویش کرد و گفت ما غم داریم کہ بھراق شویم
 اگر میریم اگر زیم و سختے ہایاران باز گشت و این خبر بہر سیار رسید سخت تاقتہ شد و گفت این
 آگاہ دیدار است و من دانستم کہ کیے چہ کند و من خواستم کہ او را از زندان بیرون کنم پس نہرین

سیار هنگی کرد و بر مقدمه مسلم بن الاخوان المازنی را با سه هزار مرد روان کرد و خود از پس بر رفت با هشت
 هزار مرد و یکی را یافتند بگورگان و بنقصه مرد و با و گرد آمده بودند و هر دو با یکدیگر قرار رسیدند و حرب با ندر
 پیوست و یحیی بن زید رضی الله عنهما میگفت انا بن علی وفاطمة بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 و رضی الله عنهما و حرب میکرد تا نماز پیشین در رسید و گفت ما نماز میکنیم و شما نیز نماز کنید اگر اهل نمازید مسلم
 بن الاخوان گفت راست میگویند بیاید تا نماز کنیم پس یکی بن زید با برادران کبابی شدند و وضو خواندند
 و نماز بگزارید پس بیرون آمدند و وصف یک کشیدند و یک حمله برد و یاران و خلق بسیار کشتند و تیر اندازان
 رو سے پرو نهادند و او را بسیار جراحت رسید و کشته شدند و پنجاه تن با یکی با نذیکی روی ایشان
 کرد و گفت اے یاران شمارا بکل کردم از بیعت هر که خواهد با من بایستد و هر که خواهد با نذر و دوزخ بنیاد
 مردمان شود و کس اینجار شکار سے نیابم ایشان گفتند یا بن رسول الله ما از تو جدا نشویم تا آنگاه که یک
 از ما زنده ماند یکی گفت جزاک الله خیر پس حمله کردند و یارانش همه کشته شدند و او تنها ماند و تیر اندازان
 از هر سوئی می آمدند تا از اسب اندر افتاد و مسلم بن الاخوان میاید و بر سر یکی بایستاد تا ان سگان
 سر یکی رضی الله عنه بر بدن و بنهر سیار فرستادند و نصر نزدیک و لید فرستاد و تن یکی و ابو الفضل
 برادرش را بگورگان بردار کردند و همچنان می بود تا ابو مسلم صاحب زمان بیرون آمد و ایشانرا از
 دار فرود آورد و کفن کرد و بجای سپرد و ولید نامه نوشت که ایشانرا از دار فرود گیر و بنقط اندر گیر و انش
 بزین ان الله وانا الیه راجعون و در روضه الشهداء آورده که از یکی عقب نمازده احوال اولاد سبطین مصطفی
 تا اینجا موقوف داشته با احوال دیگر فرزندان امیر المومنین علی مرتضی رضی الله عنه از هم بعد از وفات از ان
 عنان تمام باین صوب منعطف خواهد شد ان شاء الله تعالی چرا که دیگر علو بان نسبت نبی فاطمه کتر اند پس
 مناسب چنان نموده که احوال ایشان اول بیان نموده شود و الله اعلم بالصواب

فصل این امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهما باید دانست که فضل نامی دیگر دارد که
 معلوم نشد چرا که کتب نوایح آنجا بنوقت پیش نظر است در تفصیل اسامی اولاد امیر المومنین نام فضل
 یافته میشود و در قصه مقتل امام حسین علیه السلام در ضمن نام اسے برادران مقتولش یافته میشود
 پس معلوم شد که او نامے دیگر دارد اینجا تصریح بدان نکرده اند همانا نام او عبد الله است چرا که در شرف آمده
 سے ابو عبد الله المداین علی مرتضی در کربلا شهید شو و در قصه کربلا نام او یافته میشود بلکه فضل بن علی

مذکور است پس معلوم میشود که شاید عید المد لقب بفضل باشد برین تقدیر مادرش لیلی بنت اسود الدار می باشد و اسد اعلم باجماع اول کسی که در کربلا از پسران امیر المومنین علی مرتضی شہید شد و بود و کذا سنی روضۃ الاحباب و روضۃ المشہدا -

محمد اصغر ابن امیر المومنین علی مرتضی کنیت او ابو بکر است مادرش لیلی بنت اسود الدار می باشد و اسد اعلم باجماع اول کسی که در کربلا از پسران امیر المومنین علی مرتضی شہید شد و بود و کذا سنی روضۃ الاحباب و روضۃ المشہدا -

عمر بن امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم مادرش ام حبیبہ بنت ربیعہ بود و مرکب بود عالم و باو در نقوس اختلاف است در آنکه در کربلا شہید شد یا نه صاحب روضۃ الاحباب میگوید که صحیح است که در کربلا شہید شد همراه برادر خود و در خلاصۃ النصار و صفی الدین عمر بن علی بن ابی طالب الکبیر عن ابیہ و عن نبوہ محمد و عبد المد و علی و ثقیف الخلیفۃ قتل بالعراق مع مصعب سنی و سنی باو هم قرار عید المد بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی التقریب مقبول است و مات فی خلاصۃ النصار و فی خلاصۃ بقیہ و افن عن ابیہ و قال ابی جعفر الباق و عن المبارک و ابو سائمه حماد و ثقیف ابن جنان قال ابن سعد و فی خلاصۃ النصار و رحمۃ المد تعالیٰ و فی میزان الزہد و عید المد بن محمد بن عمر بن علی بن ابی طالب ابو عیسیٰ العلوی المدنی عن ابیہ و عن ابو السامه و ابن ابی ندیم قال ابن المدینی ہو وسط و قال غیرہ صالح الحدیث قال سعد بلقیب و افن -

عید المد بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی التقریب مقبول من الخلاصۃ و فی خلاصۃ روی عن ابیہ و قال محمد بن علی بن الحسین و عن ابن قال حسین بن علی و ابن المبارک رتہ المد تعالیٰ -

محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی القریب صدوق ابن السواد
روایت عن جده مرسلات بعد التلاکین و فی الخلاصه روئے عن ابیه و عن ابن جریج و التوری و ثقہ
ابن حبان -

عثمان ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام البنین بنت خزام بن خالد بن
دارم بود و صفات حمیدہ معروف و موصوف بود و ہمراہ برادر بزرگوار خود بکر بلا حاضر شدہ شریعت
خوشگوار شہادت نوش فرمود و در وقت نماز ہر خبری گفت کہ ترجمہ اش اینست -

امیر عثمان بیک تیغ و فادر کین من نہ برادر و یک خادم و چاکر دیم شامے بی دین چاقی کشد حسین صبح سعادت مید و وقت بدی نیست	خوردہ افضل شاپیش برادر کین نشر دیرہ شما خار جیان تیر دین نیست دیش را مگر دید کہ انصافین است شوم و میدم از قیج جوین
--	---

بعد از حرب بکران بنظم گران بزرگوار بطی شمع حیات ان چراغ دو مانا بباد اہل شیطانی شد و ان گنج زوہر
معانی بزرگوار فوات حق گفت گذرانے روضۃ الاحباب

عول ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام البنین بنت عیس بن خثیمہ بود و او جوانی
بود و خوب صورت و زیبا سیرت معانی نیت و پاکیزہ طبیعت حاضر شد با برادر بزرگوار خود بکر بلا و بکر شہاد
قائز آمد و در شامے مقابلہ رخسار شدہ پیش حسین علیہ السلام آمد انتخاب او را فرمود کہ مجروح شدہ
بچرخ روز خمای خود را بہ بند گفت اسے برادر بروح جدت کہ مرا از محاریرہ فحاز باز مدار کہ از تشنگی بہلاکت
نزدیکم دے بینم کہ ساقی کوثر جامے پراز شراب بہشت در دست دارد و بین اشارہ میکند و من زود
میخواہم کہ خود را از تشنگی بہرہم و بد و رفیق طریق شہادت کہ قافلہ سالار کاروان سعادت است
بگر تشنگی خود را باب زلال فرودس رسانم با جازت امام حسین روئے بہر کہ نہاد بعد از محاریرہ
غلیظہ طبعین نیزہ خالد بن طلحہ از بن عالم در گذشت گذرانے روضۃ الاحباب -

جعفر ابن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہما مادرش ام البنین بنت خزام بن خالد
بن دارم بودہ حاضر شد در کربلا در روضۃ الاحباب آوردہ کہ بعد از شہادت عول ابن علی از ہم برادران
مسلمہ و پریشان کشتہ با جازت امام حسین روئے بہر کہ قتال آوردہ و داد مردانگی و جرأت پلاد

یہی بن زید بن علی بن الحسین بن ابی المظہر بن علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم موب بود عالم و عاقل و
 باویر و تقویٰ و شجاعت و شہامت و صفات حمیدہ موصوف و سمات پسندیدہ معروف و بحدیکہ جاتی
 و ہر احاطت نمود و بخلافت قبول نمود بالآخر بدرجہ رفیعہ شہادت کہ میراث بابائی کرام او بودہ رسید
 مادرش رطلہ بنت اسبے ہاشم عبدالمعز بن محمد بن الحنفیہ شہادت او سنہ خمس و عشرين او سنہ ست
 و عشرين و مائتہ الاول راجع سے مروج الذہب المسکوٰۃ طہری ایام الولید بن زید یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیہ السلام بالجوزجان بن بلا و خراسان منکر الظلم و اعلم الناس من الجوزفسیر الیہ
 مصر بن سیار و سلم بن احرار المازنی قتل کی فاعلم کہ بقرتہ یقال لہا اربعونہ و دفن ہناک و قبرہ مشہور
 مزار اسے ہذہ الغایتہ و یحییٰ و قایح کثیرہ و قتل فی المعرکہ بسیم اصحاب سے صدغہ فولی الحجاب عتہ یوسد و اجتر
 اسے قتل اسے الولید و صلب جسدہ بالجوزجان فلم یزل مسلوا باسے ان ترجع ابو مسلم صاحب الدعوة
 الدولۃ العباسیہ قتل ابو مسلم سلم بن احرار و انزل جنتہ یحییٰ فصلى علیہا و دفنت ہناک و انظر اہل
 خراسان النیاحتہ علی یحییٰ بن زید سبقتہ ایام فی سائر اعمالہا فی حال منہم علی انفسہم من سلطان بنی اہل
 یولد فی تلک السنۃ بخراسان مولود الادب یحییٰ ادب ید و لما دخل اہل خراسان الخیر و اعز ان علیہ
 و کان تہویر فی آخر سنہ خمس و عشرين و قیل اول سنہ ست و عشرين و مائتہ و قد ایتنا علیہ
 انبیاء و ما کان من حرویر فی کتابہ الا وسط و فی غیرہ ما سلف من کتبا فاسنہ ذاک عن اعادۃ کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر من القتل بشعر احنثا۔

سنہ یوم الکربیتہ او فی لہا	سنہین النفوس و ہول النفو
----------------------------	--------------------------

و فی الکمال لابن اثیر الجوزی سے و قایح سنہ خمس و عشرين و مائتہ و سنہ ہذہ السنہ قتل
 یہی بن زید بن علی بن الحسین بن ابی طالب بخراسان و سبب قتلہ انہ سار بعد قتل ابیہ بنی خراسان
 کا سبق ذکرہ فاسے بلخ فاقام بہا عند الحرش بن ثمر بن داود حتی ہلک ہشام و ولی الولید بن زید کتب
 یوسف بن عمر اسے نصر بمسیر یحییٰ بن زید و بمنزل عند الحرش و قال لہ فخذہ اشد الاخذ فافخذ نصر الحرش
 فطالیحہ کی فقال لا علم سے بہ فامرہ بجلد ستمائتہ سوط فقال الحرش و اسد لوانہ تحت قدمی ما فتمت اعنہ فلما
 راس ذاک حرش بن الحرش قال لا تقتل اسے انا اولک علی یحییٰ قد لہ علیہ فافخذہ نصر و کتب ابی الولید
 یحییٰ فکتب الولید یا مرہ ان یومئذ یحییٰ سجد و سبیل اصحابہ فاطلقہ نصر و امرہ ان یلحق بالولید و امرہ

<p>زین زعمیم چیز سے لگا ست کہ بے آب بر گشتن من خطا ست منہ اندر سراب گردن روا ست</p>	<p>اگر کا ست دشمن من ست راست ز تم تیغ نندیشم از مرگ پیچ اگر آب یا بجم و گر نہ کنون</p>
<p>پس دست چپ او نیز بیکند ز مشک را ہندان گرفت و دشمنان را بر کاب از پہلو دور میکرد وین اثنا تیر سے بر مشک رسیدہ مورخ شد و اب بقیما و عباس نیز بقیما و گفت با اطا اور کہ اخاک اسے برادر در باب برادر خود را و او را و بگوش حضرت امام مظلوم رسید و نشست کہ عباس شہید شد ہے از دل ان مظلوم را بد و گفت الان انکسر ظہر سے و قلت جلتے یعنی اکنون پشت من شکست و چارہ من اندک شد انا لعد و انا الیہ راجعون پس بہین ہشت پسران امیر المؤمنین علیؑ مرقی کہ عبارت از فضل و ابو بکر و عمر و عثمان و عون و جعفر و عبد اللہ و عباس باشند کہ در کربلا برادر بزرگوار خود امام حسین علیہ السلام شہرت نو تگوار شہادت نو شہیدند</p>	<p>فصلی و نہیالہم فصل در ذکر علویا نیکہ و رکتب اسماء الرجال مذکور اند و این فصل عام ست مرنے فاطمہ زہرا بنے فاطمہ را بر بنے ازان مذکور شدند و بعضی مذکور نشوند۔</p>
<p>اسحاق بن جعفر بن محمد بن علی ابن الحسین بن علی المرتضیٰ الشافعی المجتبیٰ کنیت او ابو موسے است و مولد او مدینہ منورہ تھے تقریب استقلال سے صدوق بن الناسخہ و سنی الخلاء اسحاق</p>	<p>روی عن عبد اللہ بن جعفر الخمری و عنہ ابراہیم بن المنذر قال این معین ما راہ الا صدوقا و سنی کشف الغمہ نے معرفت الایمہ کان اسحاق بن جعفر من اہل الفضل والصلاح والورع والاجتماع و روی</p>
<p>عنہ الناس الحدیث والا نار و کان ابن کاسب اذا حدث عنہ یقول حدیثی عنہ الثقتہ الرضا اسحاق بن جعفر و کان اسحاق رضی اللہ عنہ یقول ہا ماشہ اخیرہ موسے ۴ و روی عن امیہ النص بالامامۃ علی</p>	<p>اخیرہ موسے ۴ در وقتہ الشہداء واردہ کہ او براد اعیانے امام موسے کاظم بود و در صورت و ہیات با حضرت رسالت ۴ مشابہت تامہ داشتہ و نشر حدیث میکرد و چون سقیان بن عبیدہ از</p>
<p>و نقل حدیث کردے بدینوجہ ادا فرمودے کہ حدیثی عنہ الثقتہ الرضا اسحاق بن جعفر۔ اسماعیل بن جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما کنیت او ابو محمد نقشب ارج کذافی روئے شہدا</p>	<p></p>

حقیقت الحال۔

حسن بن زید بن الحسن بن ابی المثنیٰ علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ فی تقریب مقالی ہو ابو محمد المدینہ
صدوق یسمی کان فاضلاً ولی امرۃ المدینۃ للندصور بن السابعة مات سنۃ ثمان و ستین و هو ابن خمس
و ثمانین و سنۃ اخلاصہ روی عن ابیہ و عمرہ و عن ابن ابی غریب و زید بن الحباب و ثقیف بن حبان
مات بالحاجر علی خمسۃ میال من المدینۃ سنۃ ثمان و ستین و ماتہ لہ عنہ فرو حدیث قال الذہبی ہو
والد السیدۃ نفیسہ۔

حسین بن زید بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم کنیت
ابو عبد اللہ ولقب از دوالد بعد فی القریب للعسقلانی ہو صدوق رہا اخطاؤ من الثمان مائت و لہ ثمانون سنہ
مات فی حدود التسعین و فی الخلاء الحسن بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب العلوی
ابو عبد اللہ الکوفی عن ابیہ و عمومتہ محمد و عمر و عبد اللہ و عنہ ابناہ اسماعیل و یحیی و قال ابن عدیسہ ارجو انہ
لا یاس بہ مات فی حدود التسعین و ما بہ و فی میزان الذہب حسین بن زید بن علی بن الحسین علیہ السلام
ابو عبد اللہ الکوفی عن ابیہ و انما ابی جعفر الباقر و عمر و عبد اللہ و دام علی و عدہ من ال علی و عنہ ابناہ
اسماعیل و یحیی و عبد الوارث و ابیہ و ابو مصعب الزہری و ابی یحیی بن المنذر و علی بن المدینی و قال فیہ
تسعین و قال ابو حاتم تفرغ و تکر و قال ابن عدیس و جدت فی حدیثہ بعض النسکۃ ارجو
لا یاس فیہم قال انبا ابی یحیی ابن عبد اللہ بن محمد بن یحیی بن علی بن عمر بن علی بن جعفر بن محمد
عن ابیہ عن جده عن الحسن بن علی عن ابیہ عن الحسن بن علی بن عبد اللہ بن علی بن عبد اللہ بن جعفر
ویرضی لہ رضاک و ثنا النعمانی ثنا عبد الوارث عن الحسن بن علی بن زید عن اسماعیل بن عبد اللہ بن جعفر
عن ابیہ عن علی بن مرقا اذا نامت فاسلم فی سبع قریب من ہر غرس ابراہیم بن المنذر الخزازی ثنا حسین
بن زید حدیث شہاب بن عبد ربیع عن عمر بن علی بن حسین حدیثہ عنی کذا قال الصواب انہ اخبرہ ابو جعفر بن
ابیہ عن جده عن علی بن الحسن بن علی بن عبد اللہ بن علی بن عبد اللہ بن جعفر بن محمد
فی امۃ رواہ الحاکم فی مستدرکہ و ما بہ علی اخطاؤ فی قولہ عمر

حسين بن علي بن الحسين المدني الاصفهاني أمير المؤمنين علي المرتضى رضوان الله عليه
صدوق من السابغات سنة ستين تفرج باده في الخلاصة روى عن ابيه ودهب بن كيسان و
عنه بنوه محمد وعبد الله وابراهيم وثقة النسائي في الكتابين فرد حديثه وشيخه كشت الغم كان الحسين

یہی بن زید بن علی بن الحسین بن ابی المونیٰ علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم موب بود عالم و عاقل و
 باویر و تقویٰ و شجاعت و شہامت و صفات حمیدہ موصوف و سمات پسندیدہ معروف و بحدیکہ جاتی
 و ہر احاطت نمود و بخلافت قبول نمود بالآخر بدرجہ رفیعہ شہادت کہ میراث ابائی کرام او بودہ رسید
 مادرش رطلہ بنت اسبے ہاشم عبدالمعز بن محمد بن الحنفیہ شہادت او سنہ خمس و عشرين او سنہ ست
 و عشرين و مائتہ الاول راجع ہے مروج الذہب المسکوٰۃ طبرانی ایام الولید بن زید یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیہ السلام بالجوزجان بن بلا و خراسان منکر الظلم و اعلم الناس من الجوزفسیر الیہ
 مصر بن سیار و سلم بن احرار الناس نے قتل کی فاعلمہ بقرتہ یقال لہا اربعونہ و دفن ہناک و قبرہ مشہور
 مزار اسے ہذہ الغایتہ و یحییٰ و قایم کثیرہ و قتل فی المعرکہ بسبب اصحابہ نے صدغہ فولی الحجاب عتہ یوسد و اجتر
 اسے قتل اسے الولید و صلب جسدہ بالجوزجان فلم یزل یسلو باسے ان ترجع ابو مسلم صاحب الدعوة
 الدولتہ العباسیہ قتل ابو مسلم سلم بن احرار و انزل جنتہ یحییٰ فصلى علیہا و دفنت ہناک و انظر اہل
 خراسان النیاحتہ علی یحییٰ بن زید سبقتہ ایام فی سائر اعمالہ فی حال منہم علی انفسہم من سلطان بنی امیہ
 یولد فی تلک السنہ بخراسان مولود الادب یحییٰ ادب ید و لما دخل اہل خراسان الخیر و اعز ان علیہ
 و کان تھویری فی اخر سنہ خمس و عشرين و قیل اول سنہ ست و عشرين و مائتہ و قد ایتنا علی
 انبیاء و ما کان من حروہ فی کتابہ الا وسط و فی غیرہ ما سلف من کتبنا فاسنہ ذاک عن اعادہ کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر من القتل بشعر احنثا۔

سنہ یوم الکریبتہ او فی لہا	سنہین النفوس و ہول النفو
----------------------------	--------------------------

و فی الکمال لابن اثیر الجوزسے نے و قایم سنہ خمس و عشرين و مائتہ و سنہ ہذہ السنہ قتل
 یہی بن زید بن علی بن الحسین بن ابی طالب بخراسان و سبب قتلہ انہ سار بعد قتل ابیہ بنی خراسا
 کا سبق ذکرہ فاسے بلخ فاقام بہا عند الحرش بن ثمر بن داود حتی ہلک ہشام و ولی الولید بن زید بن علی
 یوسف بن عمر اسے نصر بمسیر یحییٰ بن زید و بمنزل عند الحرش و قال لہ فخذہ اشد الاخذ فاقض نصر الحرش
 فطالبیہ کئی فقال لا علم سبے بہ فامرہ بجلد ستمائتہ سو و قاتل الحرش و اسد روانہ تحت قدمی مادرہما عنہ فلما
 راس ذاک حرش بن الحرش قال لا قتل اسے انا اولک علی یحییٰ قتل علیہ فاقضہ نصر و کتب لی الولید
 بخبرہ فکتب الولید یا مرہ ان یومئذ یحییٰ سجد و سبیل اصحابیہ فاطلقہ نصر و امرہ ان یلحق بالولید و امرہ

[illegible]

قالا انا ابو الطيب الطبري انا ابو احمد الغطريفي حدثنا عبد الرحمن بن المغيره قال ان علي بن جعفر بن محمد حدثني اخي ابي جعفر عن ابيه محمد عن ابيه علي عن جده علي رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم اخذ بيد الحسن والحسين فقال من احبني واحب هذين وابويهما كان احيى في زوجتي يوم القيامة قال الترمذي لا نفوذ الا من جاءوا به وفي كشف الثمر كان علي بن جعفر رضي الله عنه في روايته الحديث سديد الطريق شديد النوع كثير الفضل واكرم اخاه موسى بن جعفر عليه السلام وذكره عنه شيئا كثيرا في روضة الشهدا ورواه لقب او عرفه فكيفت او ابو الحسن ست عالم بزرگ بود و در کودکی از پدر باز مانده و از برادر خود موسی کاظم علم آموخته و نسبت به بعضی است و ان قریه است به چهار میل از مدینه و اولاد او بسیار اند و ایشان را عوفیون خوانند رحمه الله تعالی۔

عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم نے الخلاصہ و اولاد الاصح عن ابيه وعنه ابناه علي ومحمد وثقه ابن جبان وفي كشف الثمر كان عمر بن علي بن الحسين قاضيا جليلا وولي صدقات النبي صلى الله عليه واله وسلم وصدقات امير المؤمنين عليه السلام وكان ورعا خيارا وروى الحسين بن زيد قال رايت عی عمر بن علی بن الحسین بیشتر علی من اتباع صدقات علی و ان تلمحه فی الحالیة کذا و کذا فلیتبع من دخله ان یاکل منه وعن عبید الله بن جریر القطان قال سمعت عمر بن علی بن الحسین بن علی بن ابي طالب يقول المفضل في عينا كالمفضل في بعضنا ان الحق بقرئنا من بنينا صلى الله عليه واله وسلم وحق جعل الله لنا من تركه ترك عیانا انزلنا بالانزال الذي نزلنا الله و الاتقوا لو افینا بالیس فینا ان یعز بنا الله فینا و ان یرحنا فیرحمه و فضل رحمه الله۔

علی بن عمر بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم نے تقریب بن جریر قبول من الثامنة و سنة الخلافة و روى عن ابيه وعنه ابن ابي فديك وثقه ابن جبان و فی روضة الشهدا عقب عمر الاثر في ابيه و علی اصغر محدث است و او از عم زاده خود جعفر صادق روايت کنند۔

عمر بن محمد بن امیر المومنین علی المرتضی رضی الله تعالی عنهم نے الخلاصہ و روى عن ابيه وعنه العباس بن عثمان الشافعي۔

محمد بن علی بن حمزة بن الحسن العلوي البغدادي رح في التقريب صدوق من الثانية

عشر مائے سنہ سنہ و ثمانین و فی الخلاصہ روى عنه ابی حاتم و ثقہ ثمان سنہ و ثمانین سنہ
 محمد بن الحسن بن امیر المؤمنین علی المرتضیٰ المدری رضی اللہ تعالیٰ عنہم فی القریب ثقہ
 سن الرابعة و ثمان سنہ روى عنه ابن عباس و جابر و جماعة و عنه سعد بن ابراهیم و ابو الجحیف و
 طاہر و ثقہ ابو زرعة و النسائی
 علی بن محمد ابو القاسم الشریف الزید بن الحرانی رح فی میزان الذہبی و شیخ القراء و تلمیذ القرائ
 و ثقہ ابو عمر و الاسدی و ائمہ عبد الغفران الکتابی ذکرته فی طبقات القراء
 عمر بن ابراهیم العلوی الکوفی الزید بن فی میزان الذہبی و الخلفی الشیعہ العترة امام مسجد اسبے
 اسحاق السبئی و در سنہ اثنتین واربعمین واربعمائة و اجازہ محمد بن علی بن عبد الرحمن العاوی سع
 ابی القاسم بن الشورجینی و ابی بکر الخلیل و جماعة و سكن الشام فی شیعہ مدہ و برع فی العترة
 و الفضائل روى عنه ابن السمان و ابن عساکر و ابو موسیٰ المدینی و کان مشارکاً فی علوم و هو
 قیضہ فی خیر دین علی بدعتہ و کان یقے الکوفی و یقول انی مذہب ابی حنیفہ ظاہر ابو یزید زید بن
 و ابو طایب بن المراس الدمشقی عنہ انه صحیح بالقول بحلق القرآن و بالقدرة و قال ابن ناصر سمعت ابناء
 الریة یقول عمر بن ابراهیم جاردوی الذہبی و لا یرى الفصل من الجماعة مائے سنہ ثمان سنہ
 و ثمان سنہ و علی علیہ ثمان الف و قد قرأ علیہ بالروایات یعیش بن صدقة الفرائسی
 محمد بن جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ عنہما فی میزان الذہبی محمد بن جعفر بن محمد بن علی
 الحسینی عن ابيه کلم فی حدیث عنہ ابراهیم بن المنذر و محمد بن یحییٰ العدری و فی اسلئے نفسه فی اول
 دولته المأمون و یویع بکته سنہ مائین و ثمان سنہ و هو امیر مظهر و اعتقله بفراد و غلبه بها
 قلیلا و مات و کان یطبخ لاجل یصوم یوماً و یفطر یوماً سنہ ثمان مائین و قد غلبه علی
 السبعین و قد و جرجان ذکره ابن عدس فی الکمال و قال البخاری اخوه اسحاق ادنیق مدہ فکلت
 فرب الباطل الذی الصق محمد بن اعین ایه جعفر الصادق انه قال ملک سیما ان الذی سجد لیه
 و سنہ اشهر و ذکر قصه منکره اخرجها الحاکم فی مستدرک فضائل الکتاب بها و باسنادها و فی کشف
 الغم کان محمد بن جعفر یخاف ان یجاء و کان یصوم یوماً و یفطر یوماً و یبرک فی الزیچ فی الخرج السبع
 روى عن زوجه عذیم بنت عبد الدین الحسن انها قالت ما خرج من عندنا محمد یوماً قط فی ثوب

حتیٰ تکسود و کان یخرج فی کل یوم کمیشا لایضا فنته یخرج علی المامون فی سنة تسع و تسعين و مائتہ
 حکمتہ و یتقد الزبیدیہ الجار و یتخرج فی انصاره لیس الجاودی ففرق جمہ و اخذہ فانقذہ اسے المامون فلما وصل
 الیہ اکرملہ المامون و ادسے مجلسہ منہ و وصلہ و احسن جایزہ و کان مہما معہ نجرا سان یکرب الیہ فی موبکبہ
 عمہ و کان المامون یجمل منہ بالانیمہ السلطان من رعیتہ و وی ان المامون انکر رکوب الیہ فی جماعتہ
 من الطالبین الذین خرجوا علی المامون فی سنة المائتین فانہم فخرج التوقیع الیہم لاکربوا مع محمد
 بن جعفر و اکرکبوا مع عبید اللہ بن الحسین فابوا ان یکبوا و لزمو انما لکم فخرج التوقیع ان اکرکبوا مع
 من اجتمع فکانوا کربون مع محمد بن جعفر و اکرکب اسے المامون و ینہر فون بالہر اف و ذکر عن موسیٰ
 بن سلیمان قال اتے اسے محمد بن جعفر فقیل لہ ان فلان ذی الریاستین قد ضربوا غلامک علی حطب
 اشتدہ فخرج تنہرا بر دین و معہ ہر ادة و ہویر فخر و یقول ع الموت خیر لک من عیش و ذل و
 بقاء الناس حتیٰ ضرب فلان ذی الریاستین و اخذ الحطب منہم فخرج الخیر اسے المامون فبعث اسے
 ذی الریاستین فقال لہ انیت محمد بن جعفر و اعتذر الیہ و حکم فی غلامک قال فخرج ذوالریاستین
 اسے محمد بن جعفر قال ہوی بن سلیمان نکنت عند محمد بن جعفر حباب الحسین اتے فقیل لہ ہذا ذوالریاستین
 فقال لا یجلس الاعلیٰ الارض و تناول بساطا کان علی الارض فرمی بہ ہودن معہ ناعیتہ و لم یتقی
 فی البیت الادساة جلس علیہا محمد بن جعفر فلما دخل علیہ ذوالریاستین و سع لہ محمد علی الوساد و کان
 ان یجلس علیہ و جلس علی الارض فاعتذر علیہ و حکم فی غلامہ و توسع محمد بن جعفر بنجر سان مع المامون
 و کرب المامون لیسندہ فلیقہم و قد خرجوا بہ فلما نظر اسے السریر ترجل و شتی حتیٰ دخل بین المودین و لم
 یرینہما حتیٰ وضع فمقدم فیصلہ علیہ ثم حملہ حتیٰ بانہ با اسے القبر ثم دخل قبرہ فلم یرل فیہ حتیٰ بنی علیہ ثم
 خرج فقام علی القبر حتیٰ و فتن فقال عبید اللہ بن الحسین و دع الیہ امیر المہدیین انک قد بعثت
 فلورکیت فقال لہ المامون ان ہذہ رحمہ قد قتلعت من ایتی سنة و روسے عن اسماعیل بن
 محمد بن جعفر انہ قال قلت لانی و ہوا سے چینی و المامون قایم علی القبر لو کلناہ فی دین الشیخ فلما
 بجزا قریب منہ فی وقتہ ہذا فاجتہانا المامون فقال کم ترک ابو جعفر من الدین فقالت خمسة و عشرين
 الف و نیار فقال قد قضیٰ المدعنة دنیا اسے من اوصیٰ قلنا اسے من لہ بقال لیکی بالمدينة فقال
 لیس ہوا بالمدينة ہو بہر و قد علمنا بکونہ فیہا و لکن کہنا ان یمایہ بنجر و من المدینة لیکن سیوہ ذلک معاہم

بکرا ہوتا خروم عنار حمہ المدفعی -

محمد بن الحسن بن الشیبہ العلوی عن عبد العزیز بن اسحاق البقال وعنه علی بن الحسن در سوره
نود ابن نام ریا فتم مگر نمیدانم کہ از کجا نقل کرده ام اصلاً یا دنیا مد و در کتب اسما و الرجال کہ ابو قت
بیش نظر است ذکر او بالاستقلال یافتہ نشد معلوم میشود کہ در میزان توہمہ در ضمن ذکر دیگری بود
باشد و اسما علم بحقیقۃ الحال -

محمد بن علی بن الحسن الحسینی السمدی نے الزیدی رح نے میزان الذہبہ رجل لقی اسماعیل
الصغار و تھمہ بن سلیمان قال الا دریسے کان یجازت فی الروایۃ سنے انرا یا مہ مات سنۃ
تھمہ و تھمہ -

قاسم بن جعفر بن محمد بن عمر بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی عنہ میزان الذہبہ روئے
عن ابائہ سنۃ اکثر ما شاکر قال الخلیفہ روی عنہ الجہانے وغیرہ -

باب چہارم

و ذکر اکابر علویانیکہ و زمرہ فقہا و علما و صوفیہ مد و اند

احمد بن محمد بن اسماعیل بن ابراہیم طباطبائی الشرفین الرسی المصری نے سنۃ کینت
او ابو القاسم است و لقب او طباطبائی و سکون او مصر است و لقب این جماعت بطباطبائی
باشد کہ جدا و ابراہیم طباطبائی پیشوا سے قوم خود بودہ و سبب تلمیق او بطباطبائی بودہ کہ در محل
طفولیت او پدرش خواستہ کہ بر اسے او جامہ بدوزد و او را مخیر ساختہ میان جبہ و قبا و مہنوز زبانش
بر کلام فصیح چارے بودہ فرمودہ کہ طباطبائی و بعضی گفتہ کہ او را اہل سواد بدین لقب خوانند و بعضی
طباطبائی بلغت بظنی سید سادات باشد اما وجہ نسبت او بر سے الشہد کہ جدش قاسم بحبل الرس
تبول فرمودہ او را سے گفتہ نمیدانم است در روضۃ الشہداء مخفی نماند کہ در کینت او و نام جدا و
اختلاف است بقول ابن خلکان کینت او ابو القاسم نام جدش اسماعیل بن ابراہیم طباطبائی
ست

و بقول حسین کاشف که صاحب روضه الشهدا است کینست ابو عبد الله و نام جدش قاسم بن ابراهیم است
براست راقم حروف قول کاشف موج است چرا که او تحقیق نسب انجا معتبر و اختصار و تاریخ ابن خلکان
نیز غالباً از نظر او گذرشته و میکن که هر دو کینست یعنی ابو القاسم و ابو عبد الله و اثبات با شده و
همچنین جدش اسماعیل و قاسم هر دو نام داشته باشد و الله اعلم بالجله در میان سادات حسنی
خانواده است مشهور و معروف و سنه تاریخ ابن خلکان کان من اکابر و سادات شیعیان فی الزمان
و انزال و غیر ذلک ذکره ابو منصور الثعالبی فی کتاب الیتمه و ذکره متعاطی و من جمله ما آورده له

خانیله سینه لثریا کاسد	و انی علی ریب الزمان لواجده
ابو یحیی جمیعاً شملها دی سینه	و انقد من اجبت و هو واحد

و ذکر الامیر القماری العرفی بایستی فی تاریخ معروف و قال توفی سنه خمس و اربعین و ثلثمائیه رحمه الله تعالی
و زاد فی ریه لیلته الثمان و الخمس یقین من شعبان و دفن فی مقبره حم خلف المصلح المجدد بمصر و در دستون
و طبایع الطائیف المملکتین و البانیین الموحدین و هو لقب جده ابراهیم و انما قبل له طبایع الامکان
بایستی فی بعض القاف طاب و طلب یو ثانیاً به فقال له غلامی ارجع و انما قال لاطبا طبایعیه قبا قبا قبی علیهم
لقبا و اشتبهه و الری فی بعض الراو السین المشدده قال ابن السمانه نه السبهه اسے بطین من السمانه
العلویة و الله اعلم

عبد السدین احمد طبایع رحمه الله کینست ابو محمد است مجازے الاصل است و مصری الدوا و الوفا
است و سنه تاریخ ابن خلکان کان طاهر اگر مایا فضل صاحب رباع و ضیاع و نعمه طاهره و عبید و حاض

کثیر النعم کان بدلیزه رجل کثیر اللوز من اول النماره اخره برسم الخلو السته یقصد بالاهل مصر من الاستاذ
کافور الاخشیدی اسے من دونه و یطلق للرجل المذکور دینارین سنه کل شهر و کان یسئل اسے الکافور
سنه کل یوم جایمن علوا و غیفا فی مندریل مخوم فحسد بعض الاعیان و قال الکافور الخلو حسن فالله اعلم
فانه لا یجین ان یقال بک به فارسل الیه کافور یخبرنی الشریف فی الخلو علی العاده و فیضیه من الرغیف
فکسب الشریف الیه و علم انهم قد حسدوه علی ذلک و قصدوا ابطال فلما ارجع به قال ایدک الله تا
ما نقض الرغیف فلما ولاد الوفا و انما هی صبیته حسنه تعجزه بیدها و یخبر فخر سله علی سبیل التبرک فاذا
کرهته قطعناه فقال کافور لا والله لا قطع و لایکون قوسه سواه فماده اسے ما کان علیه من ارسال الخلو

یہی بن زید بن علی بن الحسین بن ابی المونیٰ علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم موب بود عالم و عاقل و
 باویر و تقویٰ و شجاعت و شہامت و صفات حمیدہ موصوف و سمات پسندیدہ معروف و بحدیکہ جاتی
 و ہر احاطت نمود و بخلافت قبول نمود بالآخر بدرجہ رفیعہ شہادت کہ میراث بابائی کرام او بودہ رسید
 مادرش رطلہ بنت اسبے ہاشم عبدالمعز بن محمد بن الحنفیہ شہادت او سنہ خمس و عشرين او سنہ ست
 و عشرين و مائتہ الاول راجع سے مروج الذہب المسکوٰۃ طبری ایام الولید بن زید یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیہ السلام بالجوزجان بن بلا و خراسان منکر الظلم و اعلم الناس من الجوزفسیر الیہ
 مصر بن سیار و سلم بن احرار الناس نے قتل کی فاعلمہ بقرتہ یقال لہا اربعونہ و دفن ہناک و قبرہ مشہور
 مزار اسے ہذہ الغایتہ و یحییٰ و قایم کثیرہ و قتل فی المعرکہ بسبب اصحابہ سے صدغہ فولی الحجابہ عتہ یوسد و اجتر
 اسے قتل اسے الولید و صلب شدہ بالجوزجان فلم یزل یسلو باسے ان جرح ابو مسلم صاحب الدعوة
 الدولتہ العباسیہ قتل ابو مسلم سلم بن احرار و انزل جنتہ یحییٰ فصلى علیہا و دفنت ہناک و انظر اہل
 خراسان النیاحتہ علی یحییٰ بن زید سبقتہ ایام فی سائر اعمالہ فی حال منہم علی انفسہم من سلطان بنی اہل
 یولد فی تلک السنہ بخراسان مولود الادب یحییٰ ادب ید و لما دخل اہل خراسان الخیر و اعز ان علیہ
 و کان تھویری فی اخر سنہ خمس و عشرين و قیل اول سنہ ست و عشرين و مائتہ و قد ایتنا علیہ
 انبیاء و ما کان من حروبیہ فی کتابہ الا وسط و فی غیرہ ما سلف من کتبا فاسنہ ذاک عن اعادہ کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر من القتل بشعر احنثا۔

سنہ یوم الکربیتہ او فی لہا	سنہین النفوس و ہول النفوس
----------------------------	---------------------------

و فی الکمال لابن اثیر الجوزی سے و قایم سنہ خمس و عشرين و مائتہ و سنہ ہذہ السنہ قتل
 یہی بن زید بن علی بن الحسین بن ابی طالب بخراسان و سبب قتلہ انہ سار بعد قتل ابیہ بنی خراسان
 کا سبق ذکرہ فاسے بلخ فاقام بہا عند الحرش بن ثمر بن داود حتی ہلک ہشام و ولی الولید بن زید بن علی
 یوسف بن عمر اسے نصر بمسیر یحییٰ بن زید و بمنزل عند الحرش و قال لہ فخذہ اشد الاخذ فافخذہ نصر الحرش
 فطالیحہ کئی فقال لا علم سبے بہ فامرہ بجلد ستمائتہ سوط فقال الحرش و اسد لوانہ تحت قدمی ما رقتہا عنہ فلما
 راس ذاک حرش بن الحرش قال لا تقبل اسے انا اولک علی یحییٰ فذل علیہ فافخذہ نصر و کتب لی الولید
 یحجرہ فکتب الولید یا مرہ ان یومئذ یحییٰ سجد و سبیل اصحابہ فاطلقہ نصر و امرہ ان یلحق بالولید و امرہ

از اولاد حسن ششم رضی اللہ تعالیٰ عنہ ولادت او یوم عاشوراسنہ خمس و ثمانین واربعمائتہ واول ظهور
و عودہ اوستہ اربع عشرہ و خمسائید و وفات اوستہ اربع و عشرين و خمسائتہ و دفن او جبل است
مشہور و مزار انداز بارہ و سہ و نہ سال بود مردے بود عالم محدث فقیہ و شجاع از اصحاب امام ابو حامد
خوانساری و طرطوسے و غیر ما اخذ علم نموده و امر بالمعروف و نہی عن المنکر شعار آو بوده و ترک اسباب
دنیا و التزام ورع و عبادت لازمہ عادت شریف او بوده و شدید انکار زنی و دیکسیک مخفی لغت شرمیت
مینمود و ذکر او در تاریخ ابن خلکان و راز است ما اختصار نمودیم حمد اللہ تعالیٰ -

ہبتہ المدین علی بن محمد بن حمزہ الحنفی المعروف بابن اشجریہ البغدادی قدس سرہ کنیت او
ابو اسعد است ولادت او شہر رمضان سنہ خمسین واربعمائتہ قونی یوم الخمیس السادس والعشرون

من شہر رمضان سنہ ثمانین واربعمین و خمسائتہ و دفن من الغدسہ دارہ بالکچ من بغداد

و الشجرۃ فیہ اشین المویج و الجیم بعد ما و ہذہ النسبۃ اے شجرۃ وی قریۃ من اعمال المدینۃ

علی ساکننا افضل الصلوٰۃ والسلام و یحمد و یصلیٰ علیہم و علیٰ آلہم و علیٰ اہل بیتہم و علیٰ اہل بیتہم و علیٰ اہل بیتہم

الیہ خالق کثیر من العلماء و غیر ہم ولا اوری اے من یتسبب الشریفین الذکور متماثل نسبتہ اے

قریۃ ام لے احد اجدادہ کان اسمہ شجرۃ و المداعلم بالجمہ مردے بود با علم و تقویٰ اراستہ نام است

در نحو و لغتہ و اشعار عرب صاحب تصانیف کثیرہ مثلاً کتاب الالے و کتاب الاقتصاد و شرح الملح

و شرح التصریف و غیر ہم در وایت حدیث از مشایخ متاخرین مثل ابی الحسن مبارک و علی بن محمد و غیر

ہما سید اردو حافظ ابو سعید و کتاب الذیل ذکر او نموده و در تاریخ ابن خلکان ذکر او در راز است انقدر

از اینجا گرفتہ شد حمد اللہ تعالیٰ -

سید محی الدین عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کنیت او ابو محمد است علوی بود حسنہ

الحسینۃ از جانب پدر حسنہ و از جانب مادر حسینی است نیزہ ابو عبداللہ الصومی است از جانب

مادر و مادر و سہ فاطمہ ام المومنین ابوبکر بن ابی عبداللہ الصومی است اما نسب شریف او از جانب

پدر بنوہ است کہ عبدالقادر بن ابی صالح موسی بن یحیی و سہ بن ابی عبداللہ بن یحیی بن محمد بن

بن موسی الثانی الملقب بالشایر بن عبداللہ بن صالح بن موسی الجون بن عبداللہ بن

بن الحسن الحنفی بن امیر المومنین حسن المجتبی بن امیر المومنین علی المرتضی رضی اللہ تعالیٰ عنہم انتہی

ولادت او سنه احدى و سبعين واربعمائة وروا و در بغداد سنه ثمان و ثمانين واربعمائة و آغاز
مجلس و عطا او سنه احدى و عشرين و ثمانمائة و وفات او سنه احدى و ستين و ثمانمائة كذا فی النسخ
و تاریخ ولادت و وفات و مدت عمر او صاحب مرآة الخيال چه خوش گفته است --

سنینش کامل و عاشق تولد	و فانش گشت معشوق سینه
------------------------	-----------------------

مناقب و مجاز و نجابت فایز از حد و محضر است و هر که در میرفتن صفت و بزرگواری او معترف و معتقد
اگر در زمره اولیای بنیام و امیر اس و رئیس می باشد و اگر در فرق علمای مکرّم هم انجمن باشد و انچه در او نام با هم
سبحان الله مجده عجب ذات بابرکات است که علمای شریعت حلقه بگوش او بند و شیخ طریقت
قدم مبارکش بر دوش دارند و سلاطین نامدار بر دوش پویان و غیاث فقره انبیا و دیگر مشایخ گویان
میرفتیان از وصحت می یابند و تلامذیان بلا از غایت و راه نجات می یابند و اگر بر این طبع او و اگر آنست
او و اگر ملائیک است از هدایت و چونانچه تعلیم از پدر و علویان نیز از نو پیا میروم و حانیان را نام
است هم با قدس بیان هم کلام اکثر هر قسم حاجتمندان از او کامیاب می شود و نعمت است و
فیض او کو یابایب از احوال و مناقب او علمای کبار و مورخان عالی تبار کتب های خود را بر
وزنیت بخشیده اند خصوصاً تصانیف امام عید الله یا شیخ بدان فرزند دشمن است و کتب های مناقب
او نیز بسیار است چنانچه روض الرباعین فی حکایات الصالحین و خلاصة الفقهاء فی مناقب الشیخ المجد
و صبیحة الاسرار و غیره لاجرم عاده ان قبیل تحصیل حاصل دانسته عثمان قلم از ان منعطف گردانید و تمنا
و تبرکات غنیمت اند که از بسیار و مانند شسته نموده از خوار قدس از احوال شریفین او درج این کتاب نموده
شد تا این کتاب نیز از نام نامی او مرقوم باشد و از برکت ان غالی باشد و بالتوفیق --

فی النسخات للمولانا عبد الرحمن المجاسی و سنه ثمان و ثمانين واربعمائة پنجاه و سیصد و هجده تمام
تحصیل علوم مشغول شد اول بقراة قران و بعد از ان بفقہ و حدیث و علوم ادبیه پیش بزرگانیک در آن
زمان متعین بودند بزرگ روزگار که بر اقران خود خالق شد و از اهل زمان خود متمیز گشت و در سنه
احدی و عشرين و ثمانمائة مجلس و عطا نمود و بر اكرامات ظاهر و احوال و مقامات عالی پوده است و
فی اخبار الاخبار الشیخ عبد الحق الدبوسی در سنه ثمان و ثمانين که سال عمر آنحضرت هزاره بود و بعد از
قدوم سعادت لزوم ارزانی داشت و قصد اشیاخ و امیر و اعلام امت علمی سنت و اعیان

دین نموده اول قرآن عظیم را بار و ایت و درایت و علمین بعبادت ایتقان تجوید فرمود و از اعلام شریفین و اعظم
مستندین و علمای متقنین استماع حدیث فرمود و تحصیل علوم و تکمیل آن فرمود و در جمیع علوم اصول و فروع
و نیز با و خلافا از جمیع اعلام پیدا و بلکه کافه علماء بلاد و گزشت حتی فاق اکثر اهل کمال و صادر مرجع الحجت فی جمیع
معارف از آن حق عز و علا و بار خلاق قاطب گردانید و قبول عظیم و عظمت تمام در قلوب خواص و عوام نهاد و بمرتب
قطبیت کبریه و ولایت غظمی مخصوص گردانید و جمیع طوایف از فقها و علما و طلبه و فقرا از اقطار ارض عالم
توجه بجانب عرش مآب او داد و در نیای حکمت از کبیله قلب او بر ساحل اسان جاری ساخت اما علم
نقل است که روزی قاری ای از قرآن در مجلس او برخواند و آنحضرت وجهی در تفسیر آن بیان فرمود و وی
دیگر و دیگر نمایان و فیه ایجا علم حاضران مجلس همراه او بود بعد از آن در میان وجوه دیگر شروع نمود و با تمام
وجه افاده فرموده و هر وجه را سندی بانضمام رسانید و هر وجه و دلیل و هر دلیل را تفصیل داد که موجب تعجب
حاضران گردید و شنیدند که جناب آنحضرت جمیع علمای عراق بلکه خط رجال طالبان افاق بودند و جمیع اقطار عالم
فناوی پیش آنحضرت آمدی و سبب سبق و مطالعه و تفکر و آیه با صواب ثبت فرمود و سبب تحکیم را از خدای
عالم و بکار غما بحال خلافت و کلام در آن تصور شود و یکباره استغناء از انجا نباید و بلا و بگویم که صورت او این بود
یگونی سادات علماء در مدینه که سوگند خورد و بطلاق یراق که حق تعالی را عبادت کند که در وقت
اشتغال او بان عبادت هیچ یک از افراد انسانی در هیچ مکانی او را در آن عبادت شریک نباشد که در عبادت
او نماید که از عهده خشت این حلقه بیرون آید و بعد از آنکه علماء عراقین و حواریان این سوال تجوید و بجز
از دریافت آن معروف گشته بودند پیش آنحضرت آوردند و بگویم که نظر در آن فرمود و کلی الماطاف و لیطوف
اسبوعا و حده و کل مینه یعنی خاسر ساخته شود برای انشخص جاس طواف خانه کعبه تا طواف کند تنها و
از عهده پیشینه که خورده است بگوید که طواف عبادت است چنانکه از ادیان در آن زمان با دهر نیست
و آن طبقات انما بلا لحاظ این رجب قدم بغداد و شایسته بها الحدیث من ابی غالب الباقانی
و جعفر الشمار و ابن بیان و ابی طالب و ابن الرسی و تنقه علی القاضی ابی سعید الخزومی و ابی الخطاب
الکوفانی و قیل انه قرا فیضا علی ابن عقیل و القاضی ابی الحسین و برع فی المذهب و الخلاف و الاصول
و غیر ذلک و قرا الادب علی ابی زکریا و ابی الفتح الرستگری و التبریزی و صاحب الشیخ حماد الدباس
الزاهد و در سبب سینه الخزومی و اقامه بهای ان ناست و دفن بها قال ابن الجوزی

هذه المدرسة لطيفة فموصفت الى عبد القادر فكلّم علی الناس بلسان الوعظ وظهر له صيته بالزهد كان
 سمعت وصفت وضافت المدرسة بالناس وكان مجلس عند سور بغداد استند الى الرباط وتوجّه
 عنده في المجلس خلق كثير فمرت المدرسة ووسعت وتخصّص في ذلك العوام واقام في مدرسة
 يدرس الى ان توفي وذكره ابن السمعاني فقال امام الخنابلة وشيخهم في عصره فقيه صالح دين خبير بالدين
 واكم الفكر يريح الذاكرة كتب عنده كثير وكان يسكن بباب الانج في المدرسة التي بنيت له وكنت
 استشيخ شيخ موفق الدين ابن قدامه داخل شديدا وبعثوا سنه احدى وخمسين وخمسة مائة في
 شيخ عبد القادر راك انتماشده بودند ورياست علم وعل وصال واستفقا و بود كفايت
 ميكره طالب علم را از قصد ديگران اگر كثر آنچه كه مجمع شده بود در علوم و صبر مشغولين
 وسعت صدر و سير ششم و جمع كرده بود الله تعالى در او صفات جميله و احوال عسيزه
 را و نديم بعد او مثل او و نه حجة الاسرار رعلي الشطنوني الشافعي كه شيخ
 عبد القادر الجيلاي اخذ فقه نو و از علي بن عقييل و ابى الخطاب كلوزاني و ابو الحسن
 شيرازي و ابو سعيد مخزومي رحم الله بها و خلافا و مشروعا و اصولا و سماع حديث نمود و از جماعته
 ابو غالب باقلاي و ابو سعيد محمد و ابو الفناكم رسي و ابو بكر تار و ابو محمد جعفر و ابو القاسم كوفي
 و ابو عثمان صفهاني و ابو طالب ابن عجم و ابو طاهر و ابو البركات سقطة و ابو العزباشي و ابو نصر
 محمد و ابو غالب احمد و عبد الله بن يحيى پس ان ابو علي بن ابي الوالحسين ميرسنه و ابو منصور مستراز
 و طحمة عاقو و غيرهم و علم ادب خواند بر ابي زكريا بن نير و صحبت داشت با
 شيخ عارف حماد و باس و اخذ طريقت نمود از و و خرفه گرفت از قاضي ابو سعيد مخزومي
 و گسائيكه از اخذ فقه از علم نموده اند امام ابو عمر قرشي و شيخ ابو بدين مغربي و قاضي ابو يعقوب
 و فقيه ابو الفتح و امام ابو محمد محمود بن عثمان و امام ابو حفص عمر فارسي و غيرهم جماعته كثيره
 اما طريق اخذ فقه در ساو ك بحسب شدت و لزوم نظير داشت و بيكس را از مشايخ عهده طاقت ان نبود كه با
 ساهمت جويد و شدت رياضت و قوت مجاهدت و طريق او تفويض بود و موافقت و بيري از حول و
 قوت و ذبول و در تحت مجاري اقدار بموافقت قلب و روح و نفس و اتحاد ظاهر و باطن و انسلاخ از صفات
 نفسانيه و رويت نفع و ضرر و قرب بعد و فراق قلب و روح و نفس و اتحاد ظاهر و باطن و علوم و فنون و ادب و فنون و تناسخ

اغیار و تشویش بقایا و بقائے تفرقه و انشقاق قول و فعل و معانقہ اخلاص و تسلیم و تحکیم کتاب
و سنت و نہ خطرہ و خطبہ و وار و وصال و ثبوت مع المدنی کل الاحوال و تجسس و توجہ و توجہ و توجہ
تفسیر و باحضور و موقوف عبودیت کہ مستند است از خطہ کمال ربوبیت و حفظ احکام شریعت
باشاہدہ اسرار حقیقت نقل است از شیخ ضیاء الدین ابو نصر موسیٰ کہ گفت شنیدم از والد
نور و شیخ محی الدین عبد القادر رضی اللہ عنہ کہ در بعضی سیاحت بدشتہ اقدام
کہ در انجا اب بنود چہ روز انجا بودم و اب بنافتم تشنگی غلبہ کرد حق سبحانہ و تعالیٰ
ابر سے گاشت کہ بر من سایہ کرد و فطرات چند ازو سے بچکید کہ بدان تسکین یا فتم پس نور سے
ساطع شد کہ تمام افق را در گرفت و صورتی عجیب از انبیان ظاہر شد و ندا در داد کہ یا
عبد القادر منم پروردگار تو حلال کردم بر تو ہر چہ خواہم ساقط ہو گیا تو بگیا انچہ طلبی و بکن ہر چہ
خواہی گفتم اعوذ باللہ من الشیطان الرجیم و در شوا سے ملعون این چہ سخن است ناگاہ
ان روشنائی تباریکہ بدل شد و ان صورت دو گوشت و گوشت یا عبد القادر
نجات یافتہ تو از من بواسطہ علم تو با حکام پروردگار و فقہ و احوال منازل خود و من
بش این واقعہ مفقود تن را از اہل این طریق از راہ بردم کہ یکے از انہا بجای خود بایستاد
این چہ علم ہدایت است کہ حق تعالیٰ ترا عطا فرمودہ گفتم لہذا الفضل و اللہ و منہ اللہ ایتہ سے
الہدایۃ و النہایۃ انا و عطا آنحضرت فرمود کہ در اول حال رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم
و حضرت مرتضیٰ را علیہ رضوان اللہ و خواب دیدم کہ امیر سر بودند مرا بکلم و انداختند
در دہن من عباب دہن و بکشاد بر من ابواب سخن و سر بود و در ابتدا سے کار در نقطہ و نام
نامور و منی میشدم و غلبہ میکرد بر من کلام جد سے کہ بے اختیار میشدم و قدرت سکوت نہ آتہ
و حاضر میشدم و مجلس من و دو سہ افراد ناس کہ از من سخن می شنیدند عاقبت اجتماع و از وہام
مردم بجای رسید کہ در مجلس جائے نشست نماند و وصلای شہر میر فتح و سخن میگفتم انجا بگاہ
نیز ہر مردم تنگ شد کہ سے بہ بیرون شہر بودند و غلابی بے شمار از پیادہ و سوار می آمدند
و ماورائے مجلس را گرد گرفته سے ایستادند تا آنکہ عدد نزدیک بہ ہشتاد ہزار میر سجد نقلاست
کہ در مجلس و خط آنحضرت چار صد نفر واداد قلم گرفته سے نشستند و انچہ از وی می شنیدند

اعلا میگردند و کلام آنحضرت نوای از سرعت و جبر بود که سامع را رعبی و هیبتی در دل می افروزد و آن
جمله خوارتر کلام او آن بود که در شنیدن آن قریب به دو بعید یکسان بودند و بحسب قرب و بعد
مکان مجلس تفاوتی ظاهر نمیشد و در وقت تکلم او هیچکس را خبر سکوت و انصاف گنجایش
نداشت و نزو امر کردن بچیزهای مبارک با متناهی صورتی بخت و وقتیکه آنحضرت
بگریه بر می آمد انواع علوم تکلم میکرد و حاضران همه از مشاهد هیبت و عظمت ساکت
و صامت می بودند نقیضت که مجلس آنحضرت هرگز از جماعت بیود و نصاری و امثال ایشان که
بر دست او بیعت اسلام آوردند و از طوایف عصاة از قطاع طریق و ارباب بدعت
و فساد و مذہب و اعتقاد که تا نبی میشدند غالی بودند از یهود و نصاری و بیشتر از یافعیان و از
طوایف دیگر پیش از صد هزار بر دست او تائب شدند و از سوره سیرت باز آمدند و از
انقسام دیگر خلاقی خود چپه توان گفت و خضر علیه السلام اکثر اوقات از حاضران مجلس شریف
اوست بود و از مشایخ عصر هرگز اوقات میکرد و صحبت می نمود بلامنت مجلس شریف
او و میفرمود من اراد الفلاح فلیعلیه بلازمه هذا المجلس انتهى کلام اخبار الاخبار و در اشعۃ اللغات
شرح الشکات للشیخ عبدالحی الدہلوی در ذکر مناقب امام احمد حنبل آورد که از اقوال
رجح و استنادی بر این علوم مقام و رفعت مکان و قوت مذہب و اجتماع این امام اهل داکرم
آن است که شیخ الشیوخ قدوة الاولیاء قطب الاقطاب و احباب خواتم شیخ محی الدین
عبد القادر راضی الله عنه و ارضاه حامل مذہب و نایب احوال او است و در ہیمة الاسرار
نوشته است و مناقب و سبب کلان یقین علی مذہب المشافعی و احمد بن حنبل و ازینجا
ظاهر می شود که آنحضرت را اجتماع و سبب بود که موافقت داشت بیکه ازین و و مذہب و
مشهور و مقبول است که ایشان حنبلی مذہب اند و ذکر ایشان و رخا بله واقع و ثابت است نهی
سلسله نسبت ارادت و بیعت خرقه او بدینو جاست فی القیامات الشیخ ابو محمد عبد القادر بن ابی صالح بن عبد
المجلی بن ابی سید المدیک بن علی بن خرو و هو لبیسان بن الشیخ ابی الحسن علی بن
محمد بن یوسف القرشی الکامری و هو لبیسان بن الشیخ ابی الفیض الطرسوسی و هو من بد الشیخ
ابی الفضل عبد الواحد بن عبد الغنی التیمی و هو من بد الشیخ ابی بکر الشیبلی قدس الله تعالی ارواحهم

و صاحب اعلام الاخبار بعد ازین ابن نسبت را بدین وجه بیان میکند ابی بکر بن اشبل و هومن جنبی بعد از او
 و هومن بن سبط السطی من معروف الکافئ من داود الطائی من حبیب العجمی من الحسن البصری من علی بن ابی
 طالب و صاحب شجاعت و صاحب قول الجلیل و صاحب قوه القلوب میگوید که معروف که مخفی را دوست
 حاصل سنت یکے انکه بیان نموده شد دیگر انکه معروف عن الامام علی بن موسی الرضا عن ابیه الامام
 موسی عن الکاظم عن ابیه الامام جعفر الصادق عن ابیه الامام محمد باقر عن ابیه الامام زین العابدین عن
 ابیه الامام حسین سبط الرسول صلی الله علیه وسلم عن ابیه امیر المومنین علی المرتضی عن النبی صلی الله علیه و
 سلم و الامام جعفر الصادق ایضا انتساب اس کے جدہ اس کے اسم القاسم بن محمد بن ابی بکر الصدیق عن
 سلیمان الفارسی عن ابی بکر الصدیق عن النبی صلی الله علیه وسلم انتہی معنی منتفان کتب اسما الرجال اگر
 نام نامی انجذاب را نیز کتب خود نموده باشد ندرین منقصت انجذاب لازم نمی آید بلکه کتاب
 شان ناقص و نام نامی است که ازین نام نامی او خالی باشد۔

ختم هر نظم و نشر را الحق	باشد ازین نام شان وفق
کتاب غیثه الطالبین و فتوح الغیب و دیوان غوثیه تصنیف اوست و موقوفات قادری مکتوبات قادری اگر چه دیگر سے تالیف نموده مگر کلام اوست و سلسله عالیہ قادریہ کہ مشہور باد است دین سلسله بسیار سے از کبرار راه وصول الی السیافۃ بمقصود خود رسیده اند۔	
قاصد غری کرند ازین طایفه راجع قصور	حاشا لہ کہ بر اہم زبانین کلہ را ہمد شیران جہان بستہ این سلسلہ اند رویہ از جلد چہ سان بگسلند سلسلہ
انجذاب عموماً نمایہ را از اول تا آخر بر استقامت شریعت و اتباع کتاب سنت صرف نموده و ہرگز از غلبہ و ہوا ملازمت ایضا نہ نموده بلکہ سلاطین و اہم اعیان فیض او نموده اند در اخبار الاخبار اور وہ کہ سلطان سیر از انجذاب التماس نمود کہ اگر بارے درین دیار تشرفین از ملک سبستان کہ از انجم روز گویند در مصارف خانقاہ شمار ہم انجذاب استدعا سے اور قبول نمود و این قطر نوشتہ بدو فرستاد۔	
چون چتر بخیزی رخ ختم سیاہ باد	انجم فقر اگر بود ہوس ملک بنجرم زانکہ کہ با ختم خبر از ملک بنم شب
اما اخلاق شریعہ و اخلاق انحضرت نسخہ بود از انک علی خلق عظیم و چہ عدا انک علی بدی مستقیم	

بان جلالت قدر و علو منزلت و عظمی و عظمت محل که داشت یا ضعیف نجاست کروی و با فقر اوضاع
 نمودی و توقیر کبر و ترقم بر صغیر و ابتداء اسلام فرمودی و بر مجاست اضمیاء و طلبه صبر کردی و از
 مساوی وزلات ایشان در گذشته و هر که پیش آنحضرت سوگند خوردی هر چند دروغ گفتی قبول
 کردی و علم و کشف خود را بپوشیدی و با همان و منتهین چندان خوش خلق و کشاده رو بودی که هیچکس
 بنویدی و هر که عصاة و جباریه اغیارا قیام نکردی و هرگز بر در امیر و وزیر رفتی و هیچیک را از مشایخ مصر
 در حسن خلق و وسعت صدر و کرم نفس و عطف قلب و حفظ و ر و وصیانت عهد مساومت مشاکرت
 نداشته نقیصت که یکبار به آنحضرت بعد از شهرت حج برآمده بود چون تکه که موضعی است قریب بغداد
 رسید فرمود که در اینجا خانه بنید که فقیر تر و بکس تر و گم نام تر از وی نباشد تا آنجا فرود ایم هر چند اکابر و روسای
 انوضع منازل و بیوت عالیه میا ساختند و التماس شرف نزول نمودند قبول نیفتاد بعد از آن شخص خانه یافتند
 که پیری و عجزه و صبیحه و روی بود آنحضرت بعد از طلب اذن از آن پیر شیب آنجا نزول فرمود و بایا و نذر
 از نفوذ و اجناس و حیوانات بسیار را در فرمود من از حق خود که درین اسباب دارم بر آدم و برای این پیر
 دارم حاضران نیز موافقت آنحضرت از حق خود را بگذرد و تمام آن اموال و اسباب را تسلیم آن پیر کردند
 حق تعالی آن پیر را بیکت قدوم او غنای و کثرت ازانی داشت که هیچکس در آن موضع نبود نقیصت
 که روزی آنحضرت فقیر را دید که بخاطر شکسته در گوشه نشسته است پرسید که چه حال داری
 و در چه خیال نشسته عذر کرد که بجانب شرط رفته بودم و چیزی نداشتم که ببلای و بهم تا بیکشته نشستم و زان
 بگذرم هنوز کلام آن فقیر تمام نشده بود که شخصی صرجه بخدمت آورد و در گوشه و نیار بود صرجه را بفقیر داد که
 این را بپیر و ببلای ده بگفتی از مشایخ عصر و در اوصاف آنحضرت نوشته اند کان الشیخ محمد الدین عبد القادر
 رضی الله عنه ظاهر اوضا و دایم البشر کثیر البهاشید و الحیا و حب الخشب سهل القیاد و کریم الاخلاق
 طیب الاعراق عطف الفاروقا شوقا کرم المجلس و مبسط ازاره مملوگ و اراکیت ابن بسا و لا اظهر لفظا
 منه و بعضی دیگر نوشته اند کان سید الشیخ محمد الدین عبد القادر رضی الله عنه مریع المد مع شریح الشیخ
 کثیر البهاشید و الحیا و کریم الاخلاق طیب الاعراق عبد الناس عن الفحش اقرب الناس اسله
 الحق شدید الباس اذا تمکنت محارم الله اما سله لا یغضب لنفسه ولا یغیر غیره بل یرد سائله انما یخفی
 کان التوفیق زاویه و التائید حاصده و العلم منزه و القرب مودبه و الخطاب مشیره و الخیر سفیره و الانس

زید و البسط السیمہ والصدق رایتہ والفتح بفضائتہ والحکم بکرامتہ والذکر وندیرہ والفکر سرہ والکما شفتہ غذا و
 والشارہ شفا واداب الشریعہ ظاہرہ وادصاف الحقیقہ سرہ رضی اللہ عنہ -
 اما کرامات خوارق عادات انما تجاب از زمان ولادت تا این زمان نہ چندان سرزد شدہ کہ محاسب
 و خیم خیال استقصای ان توان نمود نہ النعمت نقلا عن تاریخ الامام الباقی -
 واما کرامات بعض الشیخ عبد القادر غازی من المحرر قد اخیر من اورکت من اعلام الامیۃ ان کرامات توار
 او قریب من التوار و معلوم بالاتفاق ان لم یظهر کرامات بغيره من شیخ الافاق -
 و از شیخ عبد الرحمن طفسوی نقل نموده کہ الشیخ عبد القادر سلطان الوقت و صاحب التمرت فیہ و از
 شیخ ابو عمر یقینے نقل نموده کہ تفر علیہ اسلام ورا کفیت با ابا عبد القادر سید العارفین و قبایہ الوافین
 فی ہذا الوقت فلیک بلالز متہ خدمتہ و تعظیم حرمتہ و از شیخ ابو سعید قبلوے آورده کہ گفت الشیخ عبد القادر
 میرے الامک و الابریس یحیی الموصی باذن اللہ تعالی و در اخبار الاخبار از شیخ علی بن یحیی آورده کہ گفت
 زید میرے یکے از اہل زمان خود را اکثر الکرامات از شیخ عبد القادر ہر وقت ہر کہ از ناواہد کہ از وی کرامتے
 مشاہدہ کنند میکنند و خوارق ظاہر میگردد و گاہی از وی و گاہی و گاہی بوی و نقاست
 از شیخ ابو سعید احمد بن ابی بکر خزیم و شیخ ابو عمرو و عثمان صریفے کہ گفتند کرامات شیخ عبد القادر مثل عقد
 مفصود و نجوہ ہر کہ در پیکر در ریشہ کشیدہ شدہ اند ہر کہ از ناواہد کہ بشمار کرامات او ہر روز
 ہزار بار بشمار و چہ ہر اسے بسیار از وی فتح بزرگ شباب الدین عمر و سرور دے فرمودہ است کہ
 از شیخ عبد القادر سلطان الطرق التمرت نے الوجود علی الحقیق و کانت لہ الید المیسوطۃ من اللہ تعالی
 و الفعل الخارق الدائم و از تحفرت از ہر جنس کرامات نقل کردہ اند از تفرت و زلوا ہر خلق دیوانہ
 ایشان و اجراے حکم بر اس وجان و اطلاع ضمایر و اظہار سرایر و اعطای مواہب غیبیہ و امداد علما یای
 الارباب و تفریع و تقلیب حوادث و دواہی و تفریع اکوان بچو و اثبات الہی و اتصاف بصفات الہی
 و احیاء و تحقق بخت افتاد و انشا و ایراے اکہ و ابرس و تعجیل مرضی و تشفیہ اعلا و طی زمان و مکان و
 نقاد و در زمین و آسمان و میرباب و طیر و ہوا و تفریع ارادات مردم و تقلیب طبایع اشیا و
 احضار اشیا از غیب و اخبار از ماضی و آتی بلا شک و ریب و سایر انواع کرامات و خوارق
 عادات بر سبیل اتصال و دوام بین الخاص و العام بر سبیل قصد و امداد مطلق بلکہ بر طریق انوار

و دعوی بر حق و در هر یک ازین امور حکایات و روایات آمده است که قلم از تحریر و زبان از تقریر قاصر
است و کتب مشایخ مخصوصاً تصانیف امام عبدالعزیز باقی مانده اند و شون است و آنچه از مشایخ
و اقطاب وقت و بلکه از بعضی مشایخ تقدیمین که بزبان وی رضی الله عنه بطریق کشف و اعلام الهی
از وجود شریفش خبر داده اند و در تعظیم و تکریم و رفع مکان و اعتراف شان آنحضرت و انقیاد و اطاعت
احکام و اوامر و خصوصاً در قول او قدس بنده علی رقیه کل ولی الله و صدق او درین قول و بودن
او با مورسین عند الله صادر شده است بیشتر از آنست که تصور توان نمود و جلایان و رتبه الانا که منتخب
بجته الاسرار است او را در راه ایمان و تقوی و وسیله لا حول الا بالله و تعالی و توفیق و توفیق و توفیق
قدس بنده علی رقیه کل ولی الله و همه اولیایه وقت و وضع رقاب نمایند و تسلیم کنند بسیار است
انقیاب الانس و در وصف الریاضین فی حکایات الصالحین للامام الیاسع با تفصیل مسطور است
حاجت با عاده ندارد و اگر متاخرین اختلاف نموده اند که لفظ کل ولی الله عام است مراد لایم ای وقت را
و غیران را پس چه مراد باشد بعضی غلات گویند که مراد اولیایه تقدیمین و متاخرین میباشد و بعضی
میگویند که اولیایه وقت مراد است این قول سالم است و تاویل ضرورت نیست و اشکالی
لازم نمی آید و در صورت شق اول لازم می آید که صحابه و ائمه اہلبیت و محمدی آخر الزمان و عیسی
علیه السلام و خضر علیہ السلام در تحت قدم وے در آیند و این بے ادبیه است و الله اعلم بحقیقه
الحال بالجمله انجناب افضل البشر و وقت خود بوده درین جمع شکی و اختلافی نیست و با اعتقاد و موافقت
بعد از صحابه و تابعین و تنقیح تابعین و ائمه اہلبیت و محمدی آخر الزمان و عیسی و خضر علیہما السلام انجناب
افضل البشر است اسے یہ علم القیامتہ و شانہ فی الاولیاء و کسان النبی صلی الله علیہ وسلم فی الانبیاء
و آئین عبد البر کہ از مشایخ علمائے حدیث است میگوید کہ مردمان آخر الزمان ممکن است کہ از صحابه و ائمه
افضل باشند بدین دعوی حدیثیہ ایراد نموده گویند قبول او مقبول نیست اگر انیقول او بر صواب
باشد بیشک حضرت غوث از سیارے عام صحابی در مرتبہ قریب و ولایت افضل شدن می توانند
اگرچہ صحابه و بعضی تابعین و ائمه اہلبیت مخصوص باشند و الله اعلم بحقیقه الحال چون کرامات انجناب بر زمان
جاری است اسے یونہی ہر مردمان از ان فیض یاب میشوند پس کرامات سابقہ کہ ایم سلف و کتب
ہائے خود ایراد نموده انرا باز اعادہ نمودن بے فائدہ دانستہ ترک انکر و ہم انچہ خود از کرامات و شہادہ

نموده ام بجای کم و کاست ایضا و میکنم و بالبد التوفیق موقت انیکتاب را معالده رومی نمود شمع ان
 طویل است مختصر انیکه با تمامه بخیا ما خود شده در عتاب سلطانے در ابرم از عدالت نسبت بمن حکم
 قید مدت ده سال با محنت شاقه بمبور در یای شور و ده هزار روپیہ برانہ صادر شد و نسبت
 بنایب من همچون حکم الا انکه جبرانہ و ست پانصد روپیہ صادر شد زندگے وبال شد و بخود در مایم و
 از زمانے بود کہ استغاثہ ان بعدالت عالیہ پاسے کورٹ کم سے شنیدند بالجله توکل بر خدا نمود و استغاثہ
 بدانجا بردم و زاندا چهل هزار روپیہ در ان امر من من گردیدند روی رہائی و نہ پاسے گریز توسل بچهر
 غوث رضی اللہ عنہ بردم تا انکہ شبے بخواب دیدم کہ مکانے وسیع است و در ان تختے نهاده و بران
 تحت فرش مکتف زربفت انداخته و تکیہ زردوزی نهاده بالای تحت ششے خوش رود خوش خوب
 و تکیہ زده من بر تخت نزد پایہ ان شمسہ حیرم کاین شخص باجلالت کیست ناگاه معلوم شد کہ
 حضرت محبوب سبحانے و قطب ربانی و غوث صمدانی سید عبدالقادر جیلانے اندلس انخاب انکمال
 خوش خلقے و خندہ روی من نگاہے کرد و پرسید امر و زکدام روز است گفتم روز پنجشنبه گفت فضیلت
 این روز چه باشد گفتم این یوم است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت این است
 بر سایر ایام باز پرسید کہ فضیلت روز جمعه چه باشد گفتم روز جمعہ یوم اللہ است پس فضیلت او بر سایر ایام
 مانند فضیلت خدای تعالیٰ بر مخلوقات باز پرسید فضیلت روز دوشنبه چه باشد گفتم دوشنبه
 یوم النبی است پس فضیلت او بر سایر ایام چون فضیلت رسول صلی اللہ علیہ وسلم بر سایر اناس
 ازین جواب بسیار شادمان شد و تبسمی نموده گفت تو مگر غنیہ یا پیوستہ مطلقہ یعنی گفتم ارے
 بعد از ان فرمود کہ چون دوشنبه یوم النبی است پس انروز بهتر است و این سخن را سہ بار تکرار فرمود
 چون از خواب و رادم فرست و سروری بمن روی آورد مگر بہ تعیان پیے بردم کہ چه معنی باشد بعد از
 تفکر بسیار اندک امیدوار شدم کہ شاید خدای تعالیٰ بر وزه شنبه بمن فضل کند
 و غرض در میان زندان ہمین بیچ و تاب بودم کہ معالده نزد حکام ہائی کورٹ پیش شد
 بعد از رد و کد بسیار برای مستر کیسپ بران قرار گرفت کہ برای تجویز ثانی مقدمہ و الیس رود و اسے
 مستر گلور بران قرار گرفت کہ حکم عدالت ماتحت بحال و برقرار باشد چون دو حکم با ہم مختلف شدند
 معالہ باجلال کامل تفویض نموده شد چون بہر من رسید نہایت ملول شدم و از ان خواب کہ

که اندک میدواید و بوم با کمال یوس شدیم چه حکام اجلاس کامل اگر سیکه ازین دورای موافقت نمایم کارم
تمام است اگر بالفرض رای تجویز ثانی هم شود روی بهای ندارم در کمال بیدارنی بسر بردم چون شب درآمد
بخواب رفتم بعد نصف شب بخواب بستم چه حکم در اجلاس کامل هم حکم عدالت ماتحت بحال گردیده و موافقت
فرستادن بعید و ریاضه شور از مجلس بردوان برآورده و مجلس علی پور برده اند و از انجا بقید بان بجزیره فرستاده
و همان تیره طیار دست بعد دو سه روز روانه خبر برده می شود و آن مجلس بغایت متحکم است و دیوارها سه او
اینقدر بلند است که اگر مردم در آن نظر کنند دستار از سر بقیه و دیوار از سنگ خاره است و دروازه بغایت
متحکم و آهنگ است و مقدم و بیشتر نیست که از انجا بدر آید من حیران و متفکر ایستاده با خود میگویم که از
بندگان خدا کس باشد که ازین زندان باز برود و خدا یا اگر چه بکسی تقدیرت نداده که فراتر دست
این ظالمان بے ایمان نجات دهد مگر تو فارسی که مرا نجات بخشه از تو این عجیب و غریب نباشد
درین فکر بودم که دو کس سپاهی از بیرون متوجه دروازه زندان شدند و از کمال غضب و دست و حلقه
زندان زده زور کردند تا آن دروازه اینچون برکنده شد از برابر و افکندند و دیگر است بسوی من آمدند و
دست من از دو جانب گرفتند و مرا کشان کشان بیرون میبردند من حیرانم که آیا ایشان کیستند آخر پیرم
که شما چه کسانی و مرا کجا میبرید گفتند ما سپاهیان سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه هستیم برادران
تو باستانه بجزرت غوث رفتی بودی و حکم های نسبت تو صادر شده و ما را متعین فرمودند که از دست
انگیزیان تو رها می و هم نیک گفتند و مرا بدر بردند و گفتند بره هر جا که خواهی اکنون بچکس را بر تو دوستی نباشد
و گفتیم اکنون شوایم و دیدان اگر نریسے پاسبان که اینجای منید مرا می گیرند ایشان مرا زجر نموده گفتند طمعیست
برو هر جا که خواهی که کسی را بجز نظر کردن در تو قدرت نباشد این بگفتند و رفتند و من ساسی در انجا متفکر
ایستادم که شاید کسی مرا باز گیرد بعد از آن دیدم که سپاهیان و حکام منی توانند که پیش من آیند استهسته
خرامان خرامان بدر رفتم و بچانه خود رسیده فقر را داد و در دوش نمودم و از خواب برستم روز سیوم ان بود که
از اجلاس کامل حکم شد که حکم عدالت اسفل نسف و مستر و گردید و فقیه بانا سب خود را می یافت و ان روز
دو شنبه بود الحمد لله علی ذلک و تاریخ صد و این حکم تاریخ ۱۳۱۳ سال ۱۲۸۳ هجری ۲۵ جمادی الثانی ۱۲۸۳ هجری
عالیه بانی که مرثی کلمه صادر شده دوم آنکه وقتی در یون بودم و از قاضی ساسه و اینان تنگ بودم و
توسل با پنجاب نموده بودم که شش پنجاب دیدم که حضرت غوث پاک تشریف آورده اند و گویا غایت نازند

که ازین دیار سفر کنند من پیش انجناب رتقم مگر یہ نمودم کہ پشت پناہ من جناب شما بودید چون ازینجا
بروید دیگر حال من چه باشد دست مبارک بر سر من فرود آورد و گفت کہ دل شاد و ارکاساں ہر قرض
تو ادا خواہد شد و برادران تو نیز بسبب تو نجات خواہند یافت و دیگر ہمہ براسے اوسے خالیف مہاش
کہ ہج مکر و جہے تو نہ سہیدار شدیم عظیم خرم کہ بشارت ادوی دین یافتیم مگر ازینجہ کہ دیگر ہمہ براسے
خالیف مہاش کہ مکر و جہے تو نہ سہانہ شدیم کہ شاید بلاسے دیگر من متوجہ است مگر مال کار خیر است
بہر حال بفضل الہی ان دین مہدیان سال بسبب تمام ادا شد دین انشا عید الدنیا نام شفعہ ساکن
پیشا و تگاہ بیکر تم جانکاہ چہ بیتیس ہای کورٹ کلکتہ مسٹر نارمن صاحب راقبل نمود و بان سبب
ماستباہ آنکہ شاید اوسے داریم و این بسبب ازین بوقوع آمدہ حاکم بردوان شکاف نام مرا بوجہ
ما خود کرد و اوقت دانستم کہ نوجواب من چہ بود مگر الحمد للہ بے تکلف بلا حرج رہای یافتیم و دانستم از ان
تمت پاک برآمدستے دیگر ما مشکل پیش آمد کہ برای دفع ان ہج چارہ نمیدانستم از ہر طرف مایوس بودم
و سپید بھرت غوث بردم شے جواب دیدم کہ انجناب برکتی وسیع نشستہ و زردا و سہ ظرف است
دیکہ از ان شربت ایمان و در دیگرے شربت علم و در دیگرے شربت خیرے است کہ یادم نیست مگر
انجناب چہ چوستہ از طرفیکہ شربت ایمان ستینوشد یکبار تو شہر طرف برخت نہاد من دست
فرز کردم و انرا کہ رتقم و قدرے از ان نوشیدم بعد از ان باجناب رتقم کہ این بود فضلہ شما کہ نوشیدم انجناب
بسیار شادمان شدند و خندیدند بعد از ان از خواب بیدار شدیم و تعبیر نمودم کہ حق تعالی مرا و من برابر و بعد
از ان بہرکت دیدار ہما یون اوانکار شکل سہیل ترین صورتے اسان گردید و مدعا بر حسب خواہش گشت
علاوہ برین بار بایرے امورات مشکل انجناب ماہر گاہ باری وسیلہ نمودہ ام و حضرت قاضی الحاجات
حاجتم ہار و اساختہ بآزرویم رسانیدہ لہ الحمد والمنة ایک ہم میدوار فضل و کرم فضل و اجملال بسیار
و حضرت غوث را وسیلہ ساختہ ام و متصرف نشستہ ام دیدہ بایر از پردہ عجب چہ ظہور اید و قور و فیض
اور دہ کہ صد گس از علما و اذکیاے عراق باہم متفق شدہ و ہر یکے سوائے شکل از ہر قسم مادہ ساختہ
براسے مناظرہ با حضرت شیخ ذرا اند چون پیش و سے رسید ہر ہج توانستند گفت انجناب ہر یکے را
جدگانہ فرمود کہ سوال تو اینست و جواب ان این و ہر یکے تعجب و تیر و معرفت برگشتند و تفصیل ان قصہ
در کتاب مذکور است رحمۃ اللہ علیہ مشائخ و علما و شعرا و مناقب انجناب قصاید و غزلیات و رباعیات و

وقطعات انشائوہ اندر بعضے زمان و زمان سے ارم -

خواجہ بہاء الدین نقشبند بخاری کے گفتہ

موضع حسب سبحانی مقدس قطب رہا قدا و سرور دھانی لیش یا قوت رہا بچنے پکڑ دھانی بصورت یوسف ثانی عطا بخش مہمانی خطا بخش مریدانے مردش شیخ ملتانی بملک عقل خاقانی بود بر در گشت دانی بہا و الدین بدایانی	علی سیرت حسن ثانی محی الدین جیلانی حدیث فیض حقانی محی الدین جیلانی بہمت شاہ مردمانی محی الدین جیلانی شفابخش مریدان محی الدین جیلانی چہ خاقان عرش اوانی محی الدین جیلانی بقدر وین حقانی محی الدین جیلانی
--	--

قدسی

بدہ دست یقین ای ل برستہ جیلانی آئینہ دست گیری غوث الاعظم قطب رہا نشان شان بچونی بیان سرکنو نے کہ میگوتراد حسن بخوبی یوسف ثانی نیا نذر جہان پاک اواز قدسی ان بان	کہ دست او بود اندر حقیقت مست یزدانی جیب سید عالم زہی محبوب سبحانی بصورت مثل پیغمبریت مضر ثانی کہ و محبوب یقین است محبوب سبحانی بود یقین ویش گراشد انجا ماہ کنفانی
---	---

ولہ ایضا

سرور کون و مکان منظور انوار خدا سید و الانسب محبوب رب العالمین بادی دوران نشان بادکار بہیت عالم علم شریعت واقف سرخنے یوسف مہر صداقت عیسیٰ دین بنی پادشاہ دین و دنیا محفل و کرم عالم دنیا منور شد ز نور قدرت	منظر انوار یزدان نور چشم مصطفیٰ قرۃ العین علی عالی ہمہ مشکل کشا والے جیلان مرجع خانہ خیر النساء سالک سارہ حقیقت پیشوا فی تقضا موسیٰ طور صداقت ہم مقام انبیا نبیج جو و سخاوت مرجع شاہ و گدا مرحبا یا غوث الاعظم مرحبا صد رحبا
---	--

سید شرف الدین عیسیٰ بن قطب الاقطاب سید محی الدین عبدالقادر جیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہما

ورثیه الاصفیا اورده کہ جمیع علوہم را در خط بہت بابرکت حضرت غوث الاعظم رضی اللہ عنہ کسب فرودہ
درس حدیث و فقہ و وعظ میفرمود و کتاب جوامع الاسرار و علم صوفیہ کہ مشتمل بر حقایق و معارف است
تصنیف حضرت وی است و حضرت غوث صدیقی کتاب فتوح الغیب بہت وی تفسیر فرمودہ
است و وفات انجناب سنہ ثلث و سبعین و خمسایہ ہجریہ اللہ تعالیٰ -

سید احمد رفاعی قدس سرہ کنیت و سے ابو العباس سینے است از اولاد امام موسی
کاظم رضی اللہ عنہ مردے بود فقیہ صالح شافعی المذہب از کبار یھودیہ سلسلہ خانوادہ قاضیہ پوسے
منسوب است وفات وی یوم الخمیس الثانی والعشرون جنادی الاولی سنہ ثمان و سبعین و
خمسایہ ہجریہ و موفی عمر السبعین فی تاریخ ابن خلکان ابو العباس احمد بن ابی الحسن علی بن ابی العباس
احمد المعروف بابن الرفاعی کان جبلا صالحا فقیہا شافعی المذہب اصلہ من العرب و سکن فی البیلاج
من العراق بقریۃ یقال لہا ام عبیدہ و انقسم الی خلق عظیم من الفقراء و احسنوا الاعتقاد فیہ و تبعوہ الطائفۃ
المعروفۃ بالرفاعیۃ و الباطنیۃ من الفقراء و نسبوہ الیہ و لا تابعہ احوال عجیبہ من اکل البیات و سے
ہتہ و النزول فی البیانیر جمی تنفرہم بالناس فلیقوہا و یقال انہم فی بلادہم یکون الاسود و مثل ہذا و شایع
ولہم مواہم یجتمع عنہم من الفقراء عالم الیعد و لا یحیی و یقومون بکفایتہ الکل و لم یکن لہ عقب و انما انقلب
لاخیرہ و اولادہ یوارثون الشیعۃ و الولایت علیہم علیہم ملک الناحیۃ الی الان و امورہم مشہورہ مستفیضہ
والاعباد الی لاطالۃ فیما و کان للشیخ احمد مع ما کان علیہ من الاشتغال بعبادۃ شریفہ علی ما قبل -

اذ جن لی فیما قلبہ بذر کم	انوح کساح الحمام المطوق
و فو فی سحاب یطر الیہم و الیہ	و تخی بجار اللہ سے سند فی
سلامہم و کیف بات اسیر ہا	نفک الاساکر و نہ وہو موثق
فلا یو مقتول ففی القتل راحتہ	ولا ہو ممنون علیہ فیعتق

و لم یزل علی ملک الحال الی ان توفی و الرفاعی کسیر الاراد و فتح القاد و بعد الالف عین مہلتہ ہذہ النسبۃ
الی رجل من العرب یقال لہ رفاعہ کہذا النسبۃ من خط بعض اہل بقیۃ قائم عبیدہ لفتح العین المہلتہ و کسیر الاراد
الموجودہ و سکون البیاد المتناہ من تحتہا ثم ہا مہلتہ و ہی عدۃ قری مجتمعتہ فی وسط الحما و بین واسط
و البصرہ و لہا شیعۃ بالعراق و اللہ اعلم و فی النسخات للجامی سید احمد بن ابی الحسن الرفاعی قدس سرہ

ذو المقامات العلیة والاحوال السیئة خرق السد سجانه علی یدیه العواید وقلب له الاعیان واطهر العجا کتب
ولکن اصحابه یقسمون الحید والردیة فی غل الغنم الیزان ویلعب بالحمیات ویزا ما عرفه الشیخ ولا صلی واما یخوذ
بالسد من الشیطان وکی اراد لا یزیر کوار امام موسی کاظم است رضی الله تعالی عنه ونسبت خرفه
وسے پیچ واسطه بسطیله میرسد ساکن ام عیسیه یوده از بطیاح ابو الحسن علی که خواهرزاده وی است
گفتا است که یکروز بر در خلوت وسے نشسته بودم وپیش وی اواز کسی شنیدم چون نظر کردم پیش
وسے کسے نشسته دیدم که هرگز نشنیده بودم سلسلے دراز یا هم تن گفتند پس ان شخص از روزی
که در دیوار خلوت شیخ بود بیرون آمد و چون برق خاطر در هوا بگذشت پس پیش شیخ در آمد و پرسید
که این مرد کجاست گفت تو ویرا دیدی گفتم ارے گفت او کس است که الله تعالی بر محیط را بوی محافلت
میکند ویک از رجال اربعه است سه روز است که وی مجور شده است امانید اند گفتم با سید سبب
مجبوری وی چیست گفت وسے در یکی از خبر ایر بحر محیط مقوم است انجا س شبان روز تسکین بالان
بارید بخاطر وسے گذشت که کاش این باران در غمرانات بود وسے و بعد از ان تسفهار کرد و بسبب این
اعتراض مجور شده است پس من گفتم با سید ویرا بمجبوری وی اعلام کرد وسے گفت نه شرم داشتیم
گفتم اگر فرمائی من ویرا اعلام کنم گفت میکنی گفتم ارے گفت سر در گریبان خود در کش در کشیدم و آواز
گو شرم سید که یا علی سب برابر سر برادرم خود را در یکی از خبر ایر بحر محیط دیدم در کاف خود حیران شدم
بر خاستم و اندکے بر ختم ان مرد را دیدم بروے سلام کردم و ان قصه را با وی بگفتم سوگند بر من داد که هر
ترا بگویم چنان کن گفتم چنان کنم گفت خرقه را در گردن کن و برابر روی در زمین میکش و منادی
میکن که این منراے انکس است که بر خدای تعالی اعتراض کند خرقه را در گردن وی کردم و خواستم
که ویرا بگویم با نفی او را داد که اسے علی ویرا بگذار که ملایکه اسان بروی نزار اسے در آمدند و گریان شدند
و خداوند تعالی از وی خوشنود شد چون ان اواز شنیدم بخود شدم چون بخود باز آمدم خود را پیش
خال خود دیدم و الله که ندانستم که چون رفتم و چون آمدم و چون دقتی کسے از سیدے احمد کوینی طلبید
و کاغذ باوردی که بنویسد اگر سیاهی بود وسے کاغذ را گرفت و بے سیاهی نوشت و دقتی بر اسے
شخصه بے سیاهی نوشت و دقتی مدید غالب شد و بعد از ان ان کاغذ را باز آورد و بر سبیل استیحا
و گفت ایسی شیخ بر اسے من دعاے بنویس چون در ان کاغذ نگریست گفت ای فرزندان کاغذ

نوشته است و بوسے داوروزی و دوقن از اصحاب وی بصره رفتند و با هم نشستند و حکایت میکردند
یکے از ان دیگرے را پرسید که ترا درین مدت از ملازمت سید احمد چه حاصل شده گفت تو بهتر متناهی که
میخواهی بکن گفت اسے سید بخوانم کہ نامہ از دوسے ما از و نوح ہمین ساعت از آسمان فرو و آید
ان دیگرے گفت کہم خدای تعالی بسیار است و فضل وی بیست درین حال کہ ایشان درین
مقال بودند نگاہ ورستے سفید از آسمان فرو و افتاد و از ابرگر رفتند و ان میچ نوشتہ نمدیندیش سید
آمدند (یعنی سید احمد) و از حال خود میچ ناگفتہ ورق را بوی دادند چون سید (یعنی سید احمد) دران وقت
نگہ داشت خدای تعالی را سجده کرد و چون سر از سجده برداشت گفت الحمد للہ الذی ارانی عقی اصحابی من النار
فے الدنیا قبل الآخرۃ گفتند ای سید این ورق سفید است گفت بد قدرت بسیار ہی منے نویسدین
تور نوشتہ شدہ است گفتند اندو بیابا کمال اشتغال بعبادات اشعار لطیف بودہ است فنما اشعار
المدکور و بعضے گفتند انکہ این ابیات را از قوال شنیدہ است و بران رفته از دنیا درنگ کرد و درین احوال
نکور است کہ بصحبت سید عبدالقادر جیلانی رہا رسیدہ و در خرفیۃ الاصفیاء اوردہ کہ در آخر مجتہد است
حضرت غوث الاعظم حاضر شدہ فایده ہای عظیم برداشت و از غائب محبت والدہ اش را حضرت
غوث الثقلین ہمیشہ خود خواندے و براہمیشہ زادہ خود گفتے و بار بار بارہ وی فرمود کہ شعر

کذا ابن الرفاعی کان منے لیسک لے طریقے و اشتغافے

ابو عبد اللہ الصوفی قدس سرہ علوے بودہ حسینے جدی حضرت سید عبدالقادر جیلانی
ست رضی اللہ تعالی عنہ در لغات اوردہ کہ وی از بزرگان مشایخ گیلان و روسای زہاد ایشان
بود و در احوال عالی و کرامات ظاہر بود و جماعتے از بزرگان شیخ نجم راد ریافتہ بود و مستجاب الدعوة
بود و متے کہ در غضب شدہ حق سبحانہ تعالی از براسے وی زود انتقام کیستند و ہرچہ خواستے خدای تعالی
چنان کردے و ہر چیزیکہ پیش از وقوع ان خبر کردے چنانکہ خبر کردہ بودے واقع شدہ جاعتے از
اصحاب وی بقصد تجارت بسر قدر رفتہ بودند نزدیک بسر قند جاعتے سواران لغارت ایشان ہر
اندک جماعت تاجران شیخ ابو عبد اللہ را اوراد ندیدند کہ در میان ایشان ایستادہ است و میگوید
سبحنہ و ربنا اللہ دور شویدی سواران از میان ما ہر سواران متفرق شدند و هیچ کس
نہ انست کہ سب خود را نگاہ دارد بعضے بکوہ ہا افتادند و بعضے برادینہا و دوقن از ایشان بیکدیگر

جمع توانستند شد از ثمر ایشان برستند بعد از آن شیخ را در میان خود طلبیدند زیرا فتنه چون بگیلان
 بازگشتند و قصد را باز گفتند اصحاب شیخ گفتند شیخ هرگز از میان ما غایب نشد جز الله تعالی -
 ابراهیم بن سعد العجاوی الحسینی قدس سره کینت وی ابو اسحاق است جامع بود در میان معرفت
 و طریقت و علم و روح در نفحات مذکور است که وی شریف است حسینی از قدریان مشایخ است از اهل
 بغداد و از انجاشام رفت و انجاشام وطن شد و صاحب کرامات ظاهر بود نظیر ابراهیم او هم شیخ الاسلام گفتند
 که هزار و دویست و اند شیخ شناسم از بن طایفه و علوی بوده اند یکی ابراهیم بن سعد دیگر حمزه علوی
 صاحب کرامات تنبیه این قول تقضی آن میشود که در میان علویان بغیر این دو کس کسی و کسی
 صاحب کرامت نباشد و حال آنکه چنین نیست این قول او اگر بظاهر بگیریم چنان مستفاد میشود که
 از میان مشایخ که با ایشان معرفت میدادیم دو کس علوی بوده اند درین هیچ اشکالی نیست که میتواند
 که مشایخ علوی بغیر این دو کس یادداشتنا بودند و اگر این مراد باشد که از نیطایفه فقط همین دو کس تا
 زمان او و بعد از این قول خطای فاحش است فتنه برانتهی و هم در نفحات آورده که ابراهیم سعد
 او ستاد ابو الحارث اولاسی است ابو الحارث اولاسی در ابتدا سے در ابتدا سے ارادت بخانه خود خاکینده خورده
 بود بے باران پیش ابراهیم سعد رفت و وی در راه بود پاسے براب نهاد و ابو الحارث را گفت دست
 بیار دست بوی و او پای وی در اب فروشد ابراهیم گفت پاسے تو در خاکینده او پنجه است باین
 سخن و ایراد مطایب و عتاب کرد بران کار پس گفت تو نه جوینده این کار سے برو و از خلق غارت گمرد
 فرغت دل جوی و گرد و گردا گرد و هم ابو الحارث گوید که ابتدا سے دیدن من ابراهیم سعد را آن بود
 که در غیر ایام موسم از اولاس بغیر میت که بیرون ادم در راه بید تن باز خوردیم گفتیم که من هم با شما هم
 دو تن از ایشان جدا شدیم من نادم و یک تن دان ابراهیم سعد علوی بود و شریف بود حسینی گفت
 تو کجا میری و گفتیم بشام گفت من بکوه لکام میروم بعد از آن جدا شدیم اما همیشه کتابت وی چنین آمد
 و هم گفت که روزی با ابراهیم سعد علوی از کوه لکام می ادم مشکرمی در از گوش زسنے را گرفته بود آن
 زن با استغاثه کرد ابراهیم بان لشکر سے سخن گفت قبول نکرد و دعا کرد آن لشکر سے وزن هر وقت یاد
 بعد از آن زن بر خاست و لشکری بر دهن گفتیم دیگر یا تو مصاحبت نکنم که تو مستجاب الدعوتی
 میترسم که از من بے ادبی ظاهر شود و بر من دعا کنی گفت ایمن نیستی گفتیم نه پس وصیت کرد

گفت تا بتوانے بکتر چیرے از دنیا قناعت کن و تم وی گفتہ کہ روزے دیو لاس نشستہ بودم من
بجہت بیرون رفتن در حرکت آمد بیرون ادم دیدم کہ شخصی در میان درختان نماز میکرد و در وقت
او فرود گشت چون نیک نظر کردم بر اہم سعد بود نماز را کوتاہ کرد و سلام داد و بکنار بحر آمد و لب بچہایند
ماہیان بسیار صفت کشیدہ روی بوی نہاد و نجات من گذشت کہ صیادان کجا اندہم متفرق شدند
پس گفت اسے ابو الحارث توحیدین کار شد بر تو باد کہ دین ریگہا از خلق پنهان باشی و قیامی از
دنیا بسازستہ تا ازل تو برسد و غائب شد و دیگر ندیدم و امانتی قصہ ملاقات ابو الحارث با برابہم
در سہ شام و بعد از ان جدا شدن و من بعد از کوہ نکام با ہم فرو آمدن تطبیق منے یا بد شاید کہ چون ہم
بر کوہ نکام رفت ابو الحارث بسوے شام رفت بعد از ان ابو الحارث کوہ نکام آمد و بصحبت ما وی
رسیدہ دستے تعلیم یافت من بعد چون از انجا فرو دے آمد بدین حالات و سے از و تبر سید و جدا
شد ورنہ نزدی و وقفہ خاکینہ و غیرہ راست نمی آید و المد علم بحقیقۃ الحال -

حمزہ بن عبد المد العلوی الحنفی قدس سرہ کہنت او ابو القاسم است فی التفات سافر
فی الباری علی التوکل سنین یقال لم یضغ جبنہ علی الارض سنین فی الحنفی کان لا یکل معنی
اسفارہ رکوة ولا یقتر فی الذکر حمزہ علوی شاکر ابو یخزینا ہے است وی شکم گر سستہ در بادید بروی
گفتے شکم سیر از معاوم است وی گفتہ صوفی را در بادید ان نگاہ باید داشت کہ در حفر کہ صوفی در سفر
در حفر است رحمہ اللہ تعالی -

امیر سید علی بن شہاب بن محمد الہمدانی الملقب بعلی الثانی قدس اللہ تعالی سرہ
سے التفات جامع بودہ است میان علوم ظاہری و باطنی ویرا و علوم اہل باطن مصنفات مشہور
است چون کتاب اسرار النقطہ و شرح اسماء اللہ و شرح فصوص الحکم و شرح قصیدہ نزهة فارغیہ و ذخیرۃ الملوک
و غیر ان و سے مرید شیخ شرف الدین محمود بن عبد المد الخزفانی بودا کسب طریقت پیش صاحب
الدین الاعطاب تقی الدین علی دوستے کرد چون شیخ تقی الدین علی از دنیا رفت باز رجوع بہ شیخ
شرف الدین محمود کرد و گفت فرمان چیست وی توجہ کرد و گفت فرمان انست کہ در اقصای بلاد عالم
بگردے سہ نوبت سابع مسکون را سیر کرد و صحبت ہزار و چہار ہمد و سے را دریافت و چہار ہمد را
در یک مجلس دریافت و در سادس وی انچہ سستہ ست و ثمانین و سہ ہاتھ تزویک بولایت گزید

بسیار مقرر بر آن شد که قضیه بیعت روانه موقوف باشد و محمد حنیفه تا انقضای آن مدت در جبهه
موقوف بود و ابن زبیر آنحضرت را در خانه نگه داشت و چاه زمزم ساخته بودند و بنویس کرده چهل کس را
بجراست او متعین گردانید و محمد بن ابی بکر و ابی سید خویشتن که شریک و سیم او بودند مشورت نمود
و قرار بر آن گرفتند که درین واقع باید از قتل او استناده و تا نیندلاجرم محمد حنیفه نامه بنماز فرستاده و او را
آنصورت آگاهی داد و مختار با القات آنجناب مقتدر و بیایست گشت و با استحضار خلافت فرما داد و چون
مردم مجتمع گشتند قتل نامه را مامور ایشان خواندند و گفت این زبیر مدعی را بمجسمه باز داشته
و اکنون بدین احتیاج دارد و بخدا سوگند که من خود میبخشایم و منظر است و دس قیام نمایم که
عالمیان از مشاهده آن حیران مانند بهمازان تبرئیم و بگویم که قیام نموده طبیان بن عمار قری
و شخصی دیگر از اعیان اشعرات را چهار هزار درهم داد و با آنقدر کس و قدره لشکر گردانید و ابوالعمر و
بن قیس و عمر بن ابی طارق و یونس بن عمران را با طبقات ششم و هفتم هم روان گردانید و درین
آشناست با بن زبیر و فرمان وی بر سر چاه زمزم میزدند و میگفتند که اگر محمد حنیفه بیعت نکرده باشد
لبودند و چون پنجاه و هشت روز از حملت گذشت و طبیان بن عمار را با آنقدر کس و در جرم حرم
قمار گشت و مردم عبدالمطلب بن زبیر بمشور آنکه لشکر مختار همان قدر پیش نیست و خواستند که کشت
با ایشان و در آن کشت و چون سرهنگان مختار را جدا بعد هر یک با فوج کل پیروز آمدند سپاه
ابن زبیر متحیر شده و او نیز خائف شد و امرای مختار محمد حنیفه را از مجلس بیرون کردند و در قتل او قصد کردند
که با مخالفان محاربه نمایند محمد حنیفه ایشان را از آن نیشه مانع آمد و فرمود که در حرم قتال بجای نیت
و مالی را که مختار با آنجناب فرستاده بود بر لشکریان قسمت نمود و میان محمد حنیفه و ابن زبیر و محمد بن ابی بکر
روی نموده محمد سپاه مختار را رخصت داد که با و طان خود مراجعت نمایند و چون مختار را کشته شد و ابن زبیر
برادر خود عروه را پیش محمد فرستاده پیغام داد که اگر با من بیعت نخواهی کرد و اما مختار طان با من آنجناب
در برابر سخنان خشنونت آمیز گفته شیعه خود را گفت که چرا گنده شوی که من از حرم بیرون نخواهم رفت
تا حاکم علی الاطلاق میان من و عبدالمطلب حکم فرماید و ایشان از مختار قتل و در اختیار خود و مختار
این حال عبدالمطلب بن مردان مسروران بکه فرستاده محمد را طلب داشتند و مختار را بهیچ کس نرسید
و موالی خویش عزیمت دمشق نموده و چون بدرین رسید شنید که عبدالمطلب با عمر بن سعد

عبدالمطیف الحامی عن شیخ الحنفی الاظم حاجی محمد الجوشانی عن شیخ شمس شاه میداوری عن شیخ محمد
الملقب بالرشید عن شیخ السید الامیر عبدالمعز شربابی عن شیخ المرشد الکامل وشیخ الملک السیاح
الحمدانی عن شیخ قدوة العارفین ولیل السالکین بنیج العارف الربانی معدن الملک السیاحی السید
علی الهدانی لایق اورا وافتخار وفتیحه من جوامع کلماتهم القدسیة علی حسب ما کتبتهم الاسبیة رای
فی مناسبات الملایکة یقر ونبهات شیعته جارکاه ویطوفون حول العرش و فی ایدیه طوق من نور ملک
من الملائکة والجواهر ثم قال شیخ محمد السمرقندی و لهذا مشایخنا کما لولایکون فی شعبة جارکاه
و من تصانیف ذیخیر الملوک و هو کتاب لطیف و انشاء و سر لیس فی لوزم قواعده السلطنة الممکة
و المعنوی و بنی علی ذکر احکام الملک و الولاة و تحصیل السعادة الدنیوی و الاخری و مرتب علی عشر
ابواب الی اخره ذکر سیر سید محمد الی که خلیفه وی بود و علی خود خواهد آمد -

سید برهان الدین محقق الترمذی قدس الله تعالی سره وی جامع بود در میان فروع و فروع و فروع
و علم و عمل و دانشمندی بزرگ بود و فی النفاست وی سید هست حسینیه از ترمذ است از مریدان و تربیت
با همگان مولانا سبها الدین ولد و سبب شرافت وی و خواطر و خواهران و ترمذ سید سران مشهور
بود و از روز که مولانا سبها الدین ولد فوت شد وی در ترمذ یا جمعی نشسته بود گفت در یفا که حضرت استاد
و شیخم ازین عالم رحلت فرمود بعد از چند روز بخت تربیت مولانا جلال الدین بقوید متوجه شد
و خدمت مولانا مدت نه سال در خدمت و ملازمت وی نیازمندی و تربیت یافت گفت اندک چون
خدمت شیخ شهاب الدین سهروردی بروم آمده بدین سید برهان الدین اند سید برهان سهروردی
نشسته بود از جای بچینید شیخ از در تعظیم کرد و نشست و سخنی واقع نشد مریدان پرسیدند که چه
سکوت چه بود شیخ فرمود که پیش اهل حال زبان حال باید نه زبان حال پرسیدند که ویرا چگونه یافتی
گفت که در یافتمت مولایم برانور و معانی حقایق محمدی بغایت اسکار و بغایت غایت پنهان و
خدمت شیخ صلاح الدین رحمه الله از جمله مریدان سید بوده و سید میفرمود که عالم را شیخ صلاح الدین بنحیدم
و عالم را مولانا و ترمذی که سید در واقع فیضیه است سلام الله و تحیات علی جمیع عباد الله الصالحین -

سید محمد بن عبدالمعز شربابی اباوی قدس سره علوی بود حسینیه شافعی المذهب اشعری العقیدات
در اعلام الاخیار و مناجات و اورد و بعضی ان ایست و شیخ العارف الربانی و المرشد الکامل

اصحابی صحیح الفنون الجایزه منبع عیون المشاهدة فتوح کتور الحقایق مصباح رموز الدقایق شرف العرفه
 السید عبد الباقی الشیرازی ابادی کان فخر زمانه و مقدم اوانه نسباً و حساباً و کان نقیب السادات الاشراف
 بمملکت خراسان و کان نقیب المملکت السید المحرم المکرم فیصل سید الیه و هو جد بیگانه ان الشیخ
 امارت باند عبد اللطیف الجاجی الخدو سے لما قدم بده الدیار طلبه السلطان الغازی سیامان
 خدمه فل علیه یقال ان السلطان المذكور اخذ من السلفین و کان مریداً له فنه انشاء العبد
 عن سبب سجد ایشیخ اسے مسططینیه فقال ضینا اسے بده البلده ابوباکر لای رقا
 عجز و مثا السید محرم فانه فخل الشیخ الاعظم السید عبد الباقی الشیرازی ابادی و هو رجل عظیم القدر شریف
 النسب اخذ السلفین و ادبها بطریقته عن خواجہ اسحاق الخلیل عن الامیر السید علی الهمدانی عن الشیخ
 محمود المزدقانی عن عبد الرحمن الکسری عن جمال الدین احمد الجوزقانی عن صفی الدین علی لالا عن عبد الدین
 البغدادی عن نجم الدین الکبری عن اسماعیل القیصری عن شهاب الدین السمرقندی عن احمد الغزالی عن
 ابی بکر النسیج عن ابی القاسم الجرجانی عن ابی عثمان المغربی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودبار
 عن حمید بغدادی عن سمری السقطی عن معروف الکرمی ابی اثر الشیخ لاهری عن فخر الدین محمد علی همدانی
 این نسبت باینطور نوشته شد که اسماعیل قیصری از ابوالنجیب سمرقندی و وی از ابوالفتح و وی از احمد
 غزالی و در اینجا بجای ابوالنجیب شهاب الدین نوشته و نام ابوالفتح ترک نموده گوییم است که در ذکر
 علی همدانی گذشت و الله اعلم و شیخ رشید خرقه از سید عبد الله پوشیده بعد از ان گفت شیخ عبد اللطیف
 که بدان ای سلطان که سید عبد الله صحیح النسب و کثیر المحسب بود و له مقامات عالیة و کرامات سایة
 مع ذلك بود نقیب الاشراف در دیار خراسان و بود کسی در اینجا نقیب محرم که یاد و کند تعلیم و تفریح و
 نزد سلطان و ارکان السلطنة تا اینکه بلند شد امر او و کار او بالا گرفت تا اینکه نزار نمود و در اینجا
 در اعیان و شیخ الاسلام مفتی الانام موسی المظلم استاذ العالم ابوالسعود العمادی و بود که اول ملازمت
 میکرد و در وازها و در وازها و شای او و بود من که در بعض از روزها و شب با حاضر شیدم و مجلس
 عالی او پس شنیدم بارها که در این میکر و زبان خود را بروی و بشیر طعن میکرد و او را و میگفت ای اعیان
 چه میگوید شیخ الاسلام و گفته الانام و زکوة و حج بیت الله الحرام و بود شیخ الاسلام صاحب شرف
 عظیمه طلب کرد اجازت برای حج از سلطان پس فرخت داد و تونی السید احمدی و ثابتن تسهاتیه

رحمة الله تعالى -

خواجہ ابو احمد ابدالی حشمتی قدس سرہ علوی بود جسے از علمای اقبای طالیفہ صوفیہ ذوال مقامات العالمیہ
 والحالات استیضہ صاحب سماع وجد و حال بود و در خزینۃ الاصفیاء نسب او بدینگونه ذکر نموده کہ ابو احمد بن
 سلطان فرسنا بن ابراہیم بن یحیی بن حسن بن محمد المعالی الشہید بعد المعالی بن ناصر الدین بن عبد اللہ
 بن الحسن بن الحسن بن ابراہیم بن علی المرتضی رضی اللہ تعالی عنہم مخفی نمائند کہ عبد اللہ محض پسری ناصر الدین نام
 نداشت غالبکہ در اینجا نام چند پس دیگر فرو گذاشت شدہ باشد و صاحب خزینہ در بیان سلسلہ نسب
 غلطی نموده نگارنیکہ و علوی و جسے است درین شک نیست چہ کہ دیگر متقدمین بدین تاہیل اند فی النہایت
 وی سر سلطان فرسنا فرستادہ است کہ از شرفای جسے است دامیر نولایت بودہ و پراخواہری بودہ نجابت
 صالحہ شیخ ابو اسحاق شامی بخاندوی امدی و طعام وی خوردی روزی ویرا گفت کہ برادر ترا فرزندی مخ
 بود کہ بر نشانی عظیم باشد می باید کہ بحفاظت حرم برادر خود کنی تا در ایام حل چہ رسد کہ در آن حرسے
 و شہد باشد خوردن ضعیفہ صالحہ موجب فرمودہ شیخ ابو اسحاق بدست خود و بیہمان بستی و بیزار
 فرستادی و بفرستی و با تہجد حرم برادر خود میا داشتے تا در زمان خلافت مقصم باللہ خلیفہ متولد شد
 و همان صالحہ او را در خانہ خودش از وجہ علال پرورش میداد و گاہ گاہ کہ شیخ ابو اسحاق بخاندوی آمد
 و وراہ ان جیسے کہ خواجہ ابو احمد را بدیدی گفتے کہ انرین کودک بوی ان می آید کہ از وی خاندانی بزرگ
 ظاہر گردد و احوال عجیبہ و نادر غریبہ مشاہدہ افتد و قے کہ خواجہ ابو احمد بسبب سالی رسیدہ
 بود ہمراہ پدر خود سلطان فرسنا فرقه قصہ شکار بجانب کوه رفت و در اثنای شکار از پدر و اتباع جدا
 افتاد و بیہمان گوی رسید دید کہ چہل تن از رجال اللہ بر سنگ ایستادہ اند و شیخ ابو اسحاق شامی بیہمان
 ایشان است حال بروی بکشت از اسپ فرود آمد و در پای شیخ افتاد اسپ و سلاح ہر چہ داشت
 گذاشت و پشیمینہ در پوشید و با ایشان روان شد ہر چند پدر و اتباع وی او را طلب کردند نیا
 بعد از چند روز خبر آمد کہ وی با شیخ ابو اسحاق در فلان موضع از ان کوه با بودہ است پدرش جمعی را بفرستاد
 تا ورا ورنہ ہر چند نپد وادند و بند نہادند و پرا از انچہ در ان بود باز نتوانستند او را گویند پدرش را نخواست بود
 روزی فرصت یافت با نچا ورا در درازا محکم بست و قہرا را شکستن گرفت پدرش را گاہ کہ ذہب بام
 پراہد و از غایت غضب سنگ بزرگ برداشت کہ از روندنہ بالای باہم بروی زندان روزنہ فرستاد

یہی بن زید بن علی بن الحسین بن ابی المونیٰ علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم موب بود عالم و عاقل و
 باویر و تقویٰ و شجاعت و شہامت و صفات حمیدہ موصوف و سمات پسندیدہ معروف و بحدیکہ جاتی
 و ہر احاطت نمود و بخلافت قبول نمود بالآخر بدرجہ رفیعہ شہادت کہ میراث بابائی کرام او بودہ رسید
 مادرش رطلہ بنت اسبے ہاشم عبدالمعز بن محمد بن الحنفیہ شہادت او سنہ خمس و عشرين او سنہ ست
 و عشرين و مائتہ الاول راجع سے مروج الذہب المسکوٰۃ طبری ایام الولید بن زید یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیہ السلام بالجوزجان بن بلا و خراسان منکر الظلم و اعلم الناس من الجوزفسیر الیہ
 مصر بن سیار و سلم بن احرار الناس نے قتل کی فاعلمہ بقرتہ یقال لہا اربعونہ و دفن ہناک و قبرہ مشہور
 مزار اسے ہذہ الغایتہ و یحییٰ و قایع کثیرہ و قتل فی المعرکہ بسبب اصحابہ سے صدغہ فولی الحجابہ عتہ یوسد و اجتر
 اسے قتل اسے الولید و صلب جسدہ بالجوزجان فلم یزل یسلو باسے ان ترجع ابو مسلم صاحب الخو
 الدولۃ العباسیہ قتل ابو مسلم سلم بن احرار و انزل جنتہ یحییٰ فصلى علیہا و دفنت ہناک و انظر اہل
 خراسان النیاحۃ علی یحییٰ بن زید سبقتہ ایام فی سائر اعمالہ فی حال منہم علی انفسہم من سلطان بنی امیہ
 یولد فی تلک السنۃ بخراسان مولود الادب یحییٰ ادب ید و لما دخل اہل خراسان الخیر و اعز ان علیہ
 و کان تہویر فی اخر سنہ خمس و عشرين و قیل اول سنہ ست و عشرين و مائتہ و قد ایتنا علی
 اخبارہ و ما کان من حروہ فی کتابہ الا وسط و فی غیرہ ما سلف من کتبنا فاسنہ ذاک عن اعادۃ کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر من القتل بشعر احنثا۔

سنہ یوم الکریبۃ او فی لہا	سنہین النفوس و ہول النفو
---------------------------	--------------------------

و فی الکمال لابن اثیر الجوزسے سے و قایع سنہ خمس و عشرين و مائتہ و سنہ ہذہ السنہ قتل
 یہی بن زید بن علی بن الحسین بن ابی طالب بخراسان و سبب قتلہ انہ سار بعد قتل ابیہ بنی خراسا
 کا سبق ذکرہ فاسے بلخ فاقام بہا عند الحرش بن ثمر بن داود حتی ہلک ہشام و ولی الولید بن زید بن علی
 یوسف بن عمر اسے نصر بمسیر یحییٰ بن زید و بمنزل عند الحرش و قال لہ فخذہ اشد الاخذ فاقض نصر الحرش
 فطالیحہ کی فقال لا علم سبے بہ فامرہ بجلد ستمائتہ سو طقال الحرش و اسد روانہ تحت قدمی مادرہما عنہ فلما
 راس ذاک حرش بن الحرش قال لا تقبل اسے انا اولک علی یحییٰ قتل علیہ فاقضہ نصر و کتب لی الولید
 یحجرہ فکتب الولید یا مرہ ان یومئذ یحییٰ سجد و سبیل اصحابہ فاطلقہ نصر و امرہ ان یلحق بالولید و امرہ

پدر قایم مقام وی بود و بموجب فرموده پدر بزرگوار بیست و چهار سال پیش بنزد تحصیل علوم دینی و معارف الهی
 کرده بود و زهد و ورع تمام داشت از دنیا و اهل ان بنیایت مخفی بود همواره بر بزرگواران دنیا ترصص نموده و
 چون اول و آخر بزرگ دنیا خواهد بود خود را از غرور و فریب وی نگاه می باید داشت و فتنه که نمود و سبک گین
 بغزو سوماته رفته بود و خواه را و رواقه نمود که پدر و گاری وی می باید رقت در سن هفتاد سالگی با
 درویشی چند متوجه شد چون انجا رسید بنفس مبارک خود با مشرکان و عهده ا احسانم هماد کرد و در وزه
 مشرکان غلبه کرد و لشکر اسلام پناه به پیشه آوردند و نزدیک بود که شکست بر ایشان آید و خواه
 را در چشمت مرید بود و سیایان محمد کا کو نام خواه او از داد که کا کو دریاب و در حال کا کو را دیدند که اضطراب
 میکرد و غار بنمود تا لشکر اسلام نصرت یافتند و کافران بهریت کردند و در همان وقت محمد کا کو در چشمت
 دیده بودند که کلک اسیرا که شسته بر در و دیوار ستان می زد و از وی سبب پرسیده بودند بهین قصه گفته
 بود استاد مردان رحم الله علیه که قصه بنحان خواند از مردان خواه است و سالها کلون استنجا و آب
 وضوی و برامید میداشت روزی که او را بر اجبت بوطن امر کردند بگریست و گفت که من طاقت
 مفارقت شما کجا دارم خواه گرم نمود و گفت هر وقت که ترا از روی دیدار با باشد حجابهای جسمانی
 و مسافت های مکانی مرتفع گردد و ما را از شما بجا بیند و همچنان بود و دایما استاد میگفت که من از شما
 چشت را می بینم رحم الله تعالی -

سید یوسف بن محمد بن سحان چشتی قدس الله تعالی سره وی بقول صاحب خزینه حسنه
 الحسین است و سلسله نسب او بدینوجه بیان نموده که یوسف بن محمد بن سحان بن سید ابراهیم
 بن محمد بن حسین بن عبد الله الملقب بعلی اکبر بن الامام حسن العسكري بن علی النقی بن محمد تقی بن علی الرضا
 بن موسی الکاظم بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی المونین علی الرضی بنی الله تعالی علیه السلام
 صاحب خزینه در بیان این نسب خطای فاحش نموده چرا که عبد الله را پدر حسن العسكري شمرده و حال آنکه
 حسن العسكري پدر آن محمد که او را محمدی گویند و اولاد دیگر نداشته و باتفاق موثرین ثابت است الخال
 نسل حسن العسكري باقی نمانده مگر محمد که بزعم شیعه مفقود و زودا هستند و فوات یافته و از وی نسل نمانده
 پس زودا هستند نسل او منقطع است و نزد شیعه مفقود است شاید سلسله نسب او بدینگونه باشد
 که عبد الله را پدر یوسف بن محمد بن سحان بن محمد بن علی بن الحسین بن ابی المونین بنی الله تعالی علیه السلام بود و عالم و متوق و در کارها برهنه بود

است و صاحب سماع و وجد و حلال بود و وفات دی ثالث رجب سنه تسع و خمسين و اربع مائه فی الزمان
 وی خواهر زاده خواجه محمد بن ابی احمد است و مرید و تربیت یافته وی خواجه محمد تاشقست و پنجبال متاقل
 نشده بود همیشه داشت که خدمت وی کردی و غور و دل و پوشیدن از دست رسته وی بود
 و سن وی پچاس رسیده بود و بسبب خدمت برادر داشت تقال بطاعت خدا سے تعالیٰ میل تفریح
 نداشت شیخ خواجه محمد پیر بزرگوار خود ابو احمد را در خواب دید که گفت در ولایت شاقلان مردی است
 محمد بن سحان نام تحصیل علوم کرده و روزگار فطیاح گذرانیده خواهر خود را با وی عقد کن خواجه ویرا
 طلب داشت و همیشه را با وی عقد کرد و وی هم در چشت متوطن شد خواجه یوسف از ایشان
 متولد شد خواجه محمد بعد از شصت و پنج سالگی متاقل شده بود اما ویرا پنج پسر سے بزرگی نرسیده بود خواجه
 یوسف را بمنزل فرزند می داشت و تربیت میکرد تحصیل علوم و سلوک راه خدا سے تعالیٰ ولایت
 ینمود بعد از وفات وی قایم مقام وی شد خواجه یوسف را بعد از چنانچه سالگی میل از واد انقطاع
 شد خواست که نزدیک برادر خواجه حاجی کلی که بسیار بزرگ بوده و شیخ ابو اسحاق شامی زیارت
 ایشان را بسیار میکرد و چله خانه در زمین بکند با شارت با لفت غیبی ان موضع را که حالا چله خانه وی است
 اختیار کرد چون میل و کلمه آورد در زمین بغایت محکم بود چنانچه یکس از او اتوا نسبت کنند خواجه کلند بر داشت
 و بدست مبارک خود از چاشتگاه تا نماز پیشین انرا با تمام رسانید و مدت دو از ده سال در آنجا بسر
 برد چندان سکر و وهشت و ولد و حیرت بروی نمالبد شده بود که گام بودی که چون خادم اب و وضو بر دست
 وی ریخته و ثمانا سے وضو از خود غایب گشته و یک ساعت کا پیش در ان غیبت با ندی و باز حاضر
 شکر و وضو را با تمام رسانیدی در انوقت که شیخ الاسلام ابو اسماعیل عبید الله الانصاری سے
 الهی وی قدس سره الله تعالیٰ بزرگداشت رسیده بود و با وی ملاقات کرده است و بعد از حادوت
 بهرات در مجالس و محافل استخسان وی میکرد و در خواجه یوسف بهشتاد و چهار سال رسیده و در وقت
 وفات خود پسر همین خود خواجه قطب الدین مودود را تحصیل علوم و صیت کرد و قایم مقام خود گردانید
 رحمه الله تعالیٰ -

مودود بن یوسف پیشه قدس الله تعالیٰ سره در فرزند آورده که در عمر هفت سالگی قرآن حفظ کرد
 و در شانزده سالگی کمال تحصیل علم رسیده و کتاب منہاج العارفین و خلاصه التشریفات تصنیف

غیریم برآمد و شبانه روزی بیاید و هیچ منقطع نشد روز دیگر با ما او شیخ الاسلام گفت که ستوران ساخته
کنند تا برویم اصحاب گفتند که امکان ندارد که درین دو سه روز بعد از آنکه دیگر بنا بر هیچ ملاهی انساب تواند
گذاشت شیخ فرمود که سهل باشد که امر در ملاهی کنیم پس روان شدند چون به بحر ابروین آمدند شیخ الاسلام
نگاه کرد و دید که جمعی انبوه سلاها بسته همراه ایشانند پرسید که ایشان کیانند گفتند مریدان و مجاهدان شما
اند شنیده اند که جماعتی بعد از آنکه شما می آید فرمود که اینها را باز گردانید که تیغ و تبر کار سنج است
و سلاح این گروه سلاح دیگر است شیخ الاسلام بآستانه چند روی برادر نهاد چون بکنار آب رسیدند
آب بسیار بود شیخ الاسلام فرمود که امر و قرار آنست که ما ملاسه کنیم سخنی از معارف انما کردند
چند آن ذوق بدلهار سپید که هر دو در حیران شدند پس فرمود که چشمها ما بر هم نهد و بگویم
بسم الله الرحمن الرحیم نامه باز کرد و هر کس که چشم زد و باز کرد و پاسه افرازد کرد و هر کس که
خود را بران طرف آب یافت پس پای افرازد ایشان خشک بود چون رسولان آنرا مشاهده کردند
تجلیل پیش خواجه مودود رفتند و این حال را باز گفتند کسی باور نداشت خواجه مودود یاد و هزار
مرید سلاح بسته متوجه شدند و در راه شیخ رسیدند چون نظر شیخ بر روی افتاد از آن سپید پیاده
شد و بوسه برپای شیخ داد شیخ دست بر پشت وی میزد و میگفت کار ولایت چون بی بینی
ندانستی که ولایت مردان چشم و سلاح نباشد بر دسوار شود که کوه و نهد آنکه چه میکند چون
بره در آمدند شیخ الاسلام با اصحاب خود در محله فرود آمدند و خواجه مودود با مریدان و قتل دیگر روز
دیگر مریدان خواجه مودود گفتند که ما آمده بودیم تا شیخ احمد را از ولایت بیرون کنیم امروز
با ما در یک دیدن نشست در میخانه بهر ازین اندیشه باید کرد خواجه مودود گفت مرا صواب چنان
می نماید که با ما در بر خیزیم و بخدمت دی برویم و اجازت خواهیم و باز گردیم که کار وی نه بقوت بازو
با است مریدان گفتند که ما هم مشورت کرده ایم صواب آنست که جا سوخته بر کار کنیم که چون وقت
تیاور خلوت شود پیش دی کسی نباشد در تنه چند در خدمت تو برویم و ساعی بنیاد کنیم و
حالتی برایم و دران میان چیزه بر وی کنیم خواجه مودود گفت که این صواب نیست که صاحب
ولایت و کرامت است اما فائده نداشت چون وقت قیلوله شد اصحاب شیخ متفرق شدند
خادم خواسته که جانه خواجه با ستر تا شیخ قیلوله کند فرمود که یک ساعت توقف کن که کاری در پیش
است

ناگاه کسی که گوشت خادم چون در کشتا و خواجہ مودود را دید کہ با جمعی انبوه در آمدند و سلام گفتند و آغاز
 سماعی نمودند و نعره زدن گرفتند شیخ الاسلام سر بر آورد و گفت ہی ہی سلا کجایی و این سلا امر کے
 یو و سرخسے از قحطی کے مجاہدین و صاحب کرامات او پیوستہ در خدمت شیخ الاسلام بودی ہم در خط
 حاضر شد و با کمک برایشان زوایشان کفش و دستار میگذاشتند و دیگر خاندانین خواجہ مودود را در خط
 غل بر پای داشت و با ستغفار سر بر بند کرد و گفت بر شمار و شن است کہ این نوبت من با من خدا
 نداشتہ شیخ الاسلام گفت راست میگویی اما چرا با ایشان و آمدن موافقت کردی خواجہ مودود گفت
 بکر دم عظم فرمایند شیخ الاسلام گفت عفو کردم بر دین قوم را باز گردان و دو خدا شکار نگاه دادم
 روز تو گفت کن چنان کرد پس شیخ الاسلام آمد و گفت چنانکہ گفتہ بودی کردم دیگر چه میفرمایند تا
 چنان کہ شیخ الاسلام فرمود کہ اول مصلاب طاق زد بر د عالم منور کہ زاهد بے علم سخرہ شیطان باشد گفت
 قبول کردم و دیگر چه میفرمایند فرمود کہ چون از تحصیل فارغ شوی اخیاسے خاندان خود کن کہ ابا و اجداد تو
 بزرگ بوده اند و صاحب کرامت خواجہ مودود گفت چون مرا بجای خاندان میفرمایند ہم شمار و دیگر
 و بمن مرا جلاس فرمایند شیخ الاسلام گفت کہ پیشتر ای پیشتر آمد دست وی گرفت و بر کنار چارپاش
 خود بنشاند و سہ بار گفت کہ بشرط علم سہ روز در خدمت شیخ الاسلام بود و خواہم بسیار گرفت
 و نواز شہایانیت و بارگشت و بعد از ان باندک فرستہ بمجتہد تحصیل علوم کسب طاعت بجانب لاج و بخار از کثرت
 برود مدت چهار سال بقدر وسع و امکان در ان باب اجتہاد نمود و در ان دیار ہر جائزہ وی آیات نور
 و کرامات عجیبہ تفصیل ان بطویل فی انجاہ ظاہر شد بعد از ان بحیثیت مراجعت کرد و تیرہ بیت مریدان
 و مستفیدان مشغول شد و از اطراف طالبان روی ارادت بصحبت و خدمت وی آوردند انہی صفا
 خزینہ قصد ملاقات خواجہ مودود با احمد جامی از ملفوظات مودودی بنو علیہ نقل نمودہ کہ بسیار سخنان عجیب
 اینست چون نزد اتم حروف قول صاحب نفحات مرجع است لاجرم ترک ان نمودہ انچہ مرجع دانست
 نقل نمود و اسد اعلم بحقیقۃ الحال -

احمد بن مودود بن یوسف الحشیشی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی در علوم ظاہری باطنی عالم دور
 ارشاد و ہدایت مقتدرای وقت بود و بصحبت شیخ شہاب الدین سہروردی رسیدہ حضرت شیخ
 ویرا تعلیم فرمایم نمود و قبر و سہ و چشت است و فی النفات و سہ بسیار بزرگ بودہ و بعد از پدر بتمام

وی نشسته و مقبول همه طوایف بوده و بر کافه انام شفقت عام و مروت تمام داشته است گویند
که پیشه حضرت رسالت اصلی السید علیه و السلام در واقع دید که فرمود ای احمد اگر تو مشتاق مانیتے ما
مشتاق تو ایم چون با ما دوشد سه یار موافق اختیار کرد و مجبول و ارچانگه کسے ویرانشا سدر زار نش
حرمین الشریفین زادها السید تشریف آفرید که تا ستوجه شد چون اقامت ارکان و شمر الطیج کرد و بزم شرم
مدینه و در منبر شریفه مصطفوی صلی السید علیه و السلام خطبه زار با محقق التهایا توجه نمود و مدت شش ماه مجادرت
کرد که گویند که ما دوست و موافقیت وی بجای آورده حرم خلوا با نرا اگر ان درخواست کند که ویرا بر نجانند
از روضه شریفه و از اندخیا پنج همه حاضران شنیدند که ویرا مرغی نیک که از جمله مشتاقان ما است و بعد از ما
از مدینه بخدا رسید و در رفاهه شیخ شهاب الدین سهروردی قدس السید تعالی سره فرود آمد شیخ ویرا
تخلیم و احترام بسیار کرد و خلیفه نچاد بنا بر خوابی که دیده بود ویرا طلب کرد و وظایف اکرام و احترام هم بجای
آورد و خلیفه را تصایح جایگیر و مواعظ و پذیرگفت و هم در محل قبول اقتاد و فتوحی آورد و بدجبهت استاز خاطر
خلیفه محترمی برداشت چون بیرون آمد بر فقر قسمت کرد و بجز اسان توجه نمود و ولادت وی در سنه
سبع و خمسمایه بوده و وفات وی در سنه سبع و سبعین و خمسایه رحمه السید تعالی -

سید محمد بن علی المهدی قدس سره ذکر والدین و گزارش مغرب گزشت در انت مال را با داشت
حال جمع نموده وارث حقیقی پدر بزرگوار خود گزسته جامع بود در میان شریعت و طریقت نسب عالی و حسب
و افر داشت موصوف بود و کمال زهد و علم و ورع و وفات وی در سنه تسع و ثمانیا بعد از پدر نسبت
و چهار سال زندگی کرد در خزینه الایضیا و در کمال وی خلیفه اعظم پدر خود است و بعد بابت دو سالگی بعد
وفات پدر عالیقدر و در کشمیر آمد و تا دوازده سال بهدایت خلق و ترویج اسلام معروف ماند و سلطان
قطب الدین و سلطان سکندر بخت شکن حلقه اطاعت وی بگوش پوشش خود انداختند و سپیده صالحم
بسیار تاج خاتون بنت سید حسن بهادر را بعقد نکاح وی در دوازده سال و غنیف تا پنج سال تحت انحضرت
مانده بر حمت حق پیوست و دختر ملک سبیه وزیر سلطان که بعد تشریف بری انحضرت قاضی اسلام
پوشیده بخطاب ملک سیف الدین مخاطب شده بود بعقد نکاح وی درآمد و حضرت سید رسالم
در علم تصوف برای سلطان نوشت و کتاب شرح منطق در مدت یک شب بنام سلطان سکندر تصنیف
فرمود و بدین غایت رواج احکام شرح و کشمیر مروج شد که سماع و غزالی میر یک قلم از ان خط موقوف کردند

بسیار مقرر بر آن شد که قضیه بیعت روانه موقوف باشد و محمد حنیفه تا انقضای آن مدت در جبهه
موقوف بود و ابن زبیر آنحضرت را در خانه نگه داشت و چاه زمزم ساخته بودند و بنویس کرده چهل کس را
بجراست او متعین گردانید و محمد بن ابی بکر و ابی سید خویشت که شریک و سیم او بودند مشورت نمود
و قرار بر آن گرفت که درین واقع باید از قتل استناده و ثانیاً لا یمرم محمد حنیفه تا مگر بنجار فرستاده و او را
آن صورت آگاهی داد و مختار با القات آنجناب مقتدر و بیایست گشت و با ستحضار خلافت فرزند او چون
مردم مجتمع گشتند قتل نامر نام را بر ایشان نهادند و گفت این زبیر مدعی را بمجسمه باز داشته
و اکنون بدین احتیاج دارد و بخدا سوگند که من خود میبخشایم و منظر است و دس قیام نمایم که
عالمیان از مشاهده آن حیران مانند بهمازان تیر تیر میگردند و قیام نموده طبیان بن عمار قری
و شخصی دیگر از اعیان اشعرات را چهار هزار درهم داد و با آنقدر کس و قدره لشکر گردانید و ابوالعمر و
بن قیس و عمر بن ابی طارق و یونس بن عمران را با طبقات ششم و هفتم هم روان گردانید و درین
آشناست با بن زبیر و فرمان وی بر سر چاه زمزم میزد و جمع میکرد و آنکه اگر محمد حنیفه تسلیم نماید
لبودند و چون پنجاه و هشت روز از محاربت گذشت و طبیان بن عمار را با آنقدر کس و در جرم حرم
قمار گشت و مردم عبدالمطلب بن زبیر بمشور آنکه لشکر مختار همان قدر پیش نیست و خواستند که کشت
با ایشان و در آن کشت و چون سرهنگان مختار و احد بعد هر یک با فوج کل پیروز آمدند سپاه
ابن زبیر متحیر شده و او نیز خائف شد و امرای مختار محمد حنیفه را از محبس بیرون آوردند و قصد کردند
که با مخالفان محاربه نمایند محمد حنیفه ایشانرا از آن اندیشه مانع آمد و فرمود که در حرم تنگال بجای زنید
و مالی را که مختار با آنجناب فرستاده بود بر لشکریان قسمت نمود و میان محمد حنیفه و ابن زبیر و محمد بن ابی بکر
روی نموده محمد سپاه مختار را رخصت داد که با و طان خود مراجعت نمایند و چون مختار را گشتند و ابن زبیر
برادر خود عروه را پیش محمد فرستاده پیغام داد که اگر با من بیعت خواهی کرد و اما مختار طان با من آنجناب
در برابر سخنان خشنونت آمیز گفته شیعه خود را گفت که چرا گنده شوی که من از حرم بیرون نیامده ام رفت
تا حاکم علی الاطلاق میان من و عبدالمطلب حکم فرماید و ایشان از مختار قوت و استیلا و پیرویه و مختار
این حال عبدالمطلب بن مردان مسروران بکه فرستاده محمد را طلب داشتند و مختار را بهیچ کسیر از شیعه
و موالی خویش عزیمت و مشق نموده و چون بدرین رسید شنید که عبدالمطلب با عمر بن سعد

واسوۃ الکبر و المقدیقین صاحب التصانیف الفایز و المحققات الراقیۃ السید الشریف الجرجانی مدظلہ العالی
 کہ توفیق انحراف و رساک اصحاب حضرت خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ یافتہ بودہ است و نیاز و
 اخلاص تمام بخا و مان و ملازمان ایشان و اشتہ بار ہا میگفتہ تاسن بصبحت شیخ زین الدین علی
 کلال کہ ز شایخ شیراز است نرسیدیم از قرض نرسیم و تا بصبحت حضرت خواجہ علاء الدین نہ
 پیوستیم خدایرا نشناختم و نہ الرضات بعلی بن الحسین الواعظ الکاشف حضرت خواجہ علاء الدین
 قدس سرہ خدمت سید شریف را بصبحت مولانا نظام الدین خاموش امر فرمودہ بودند و خدمت سید
 شریف بفرمودہ حضرت ایشان ملازمت مولانا نظام الدین خاموش علیہ الرحمۃ مینمودند و سیفر مودہ
 کہ خدمت مولانا نظام الدین خاموش فرمودہ اند کہ چون خدمت سید شریف بر جانی بصبحت حضرت
 خواجہ علاء الدین پیوستند حضرت خواجہ ایشانرا قبول فرمودند ایشان از حضرت خواجہ التماس نمودند
 کہ مرا صحبت با کسے فرمایند از اصحاب خود کہ بواسطہ وی بہیت این مجلس حاصل کنم و مناسب با اہل
 این نسبت پیدا سازم حضرت خواجہ ایشانرا بصبحت ما حوالہ کردند و خدمت سید بعد از فراغت درس
 سے آمدند و پیش ما سے نشستند و سکوت میکردند روزی نشستہ بودند مراقبہ کردہ ناگاہ بی خود
 و بی طاقتہ از ایشان ظاہر شد چنانچہ نماز سر ایشان افتاد بارضا سقیم و عامہ بر سر ایشان ٹپاکم
 چون بحال خود اندر سبب ان بخودی پرسیدیم گفتند عرازد و بود کہ کی ساعت لوح در کہ من از نقوش
 علمیدہ پاک شود و زانے دل من از اندیشہ معامات خود خلاص یابد و درین ساعت بہرست این صحبت
 ان منشی دست و او از غایت ذوق و لذت ان مراد بخودی روی فرمودہ و از من بی ادبی صادر شد
 و نہ اعلام الاشجار الکافوی سید الدہر و سید العصر استاذ البشر و العقل الجاوی عشر فرودہ المحققین و
 اسوۃ المدققین اخطا طون الالہی تقان الحکمتہ بو علی المنطق فارابی النطنۃ صاحب النفس القدسیۃ
 الربانی المولوی الفاضل الکامل ابو الحسن السید شریف الجرجانی شریک ولید السید الشریف قدس سرہ بلدہ
 جرجان من لا یتہ استر اباد سنۃ الیمین سبعا یتہ و مات ببلدہ شیراز و من یما یوم الاربعاء السالوس من ربیع
 سنۃ عشر و ثمان مائتہ و ہوا بن ست و سبعین سنۃ ذکری بشیخ و بسط تمام و اعلام الاخبار
 رحمہ اللہ تعالیٰ
 سعید الدین حسن الحسینی الشجرہ قدس سرہ در الیمین اکبری آورده خواجہ یحییٰ الدین

حسن حبشیته پور غیاث الدین حسن از سادات حسینه و حسن است در سال پانصد و سی و هفت و در قصبه سنجر از واریجستان برادر پانزده سالگی بدو راهی انجمنانی شده و ابراهیم قنذری را که از الهی بود و دکان بود و نظر افتاد و برق و اسونگی در خرمن و استیکار و زود و حبشیته بنیاد شد و بارون که دوی سیست از نیشاپور بهجت خواجہ عثمان حبشیته رسید و بر بادنت گری بنشست و خرقه خلافت یافت سپس در لنگا و و بطلی برادر و از شیخ عبد القادر جیل و بسیار سے بزرگان فیض اندوخت و در سالی که معز الدین سام دلی برگرفت بدانجا رسید و اسکا لش غلت گزینے به اجیر شد و فراوان چراغ برافروخت و اندوم گیلای او گروہ بارگروہ بر گرفتند و در شنبه ششم ماه جمادی سال ششصد و سی و سه بملاک تقدس خواش فرود و درامنه کساران خواجگاه شد و امر و زیارت خود و بزرگ استی سلسله طریقه اویونو جهت که معین الدین عن عثمان بارونی عن حاجی قمر بنی نذری عن مود و حبشیته عن ابیه یوسف حبشیته عن خاله محمد بن ابی احمد عن ابیه ابی احمد بادل حبشیته عن ابی اسحاق الشافعی عن محمد والد یوسف عن ابیه البصر عن حدیقه المرسته عن ابراهیم الاوهم عن فیض بن عیاض عن حبیب العجمی عن حسن البصر عن امیر المؤمنین علی المرتضی عن ابی جعفر علی بن محمد و سلم کذا فی شجره مشایخ الحبشت و تاریخ فرشته آورده کوی بعد از منظور نظر شدن ابراهیم قنذری که بنیاد و بکے بود در ستم و خوار و بخار و بخت قران و کسب علوم ظاهری مشغول بود و بعد از تکمیل آن به عیون عراق شد و در قصبه بارون بهجت خواجہ عثمان بارونی رسید فیض یاب گشت بعد از آن بهجت شیخ او حد الدین کرمانی سروردی شیخ یوسف همدانی و شیخ ابو سعید تبریزی و غیر هم رسید و ریاضات شاقه کشیده و بیسه از کفار بهدایت او دین اسلام قبول نمودند کفار اجیر از برکت او بشرف ایمان مشرف شدند و نونیم سال بخدمت عثمان بارونی بسر برد و ذکر او در آن کتاب طول است اتمی در اخبار الاخبار آورده که وی سر حلقه مشایخ کبار و مقدم سلسله حبشیته اندیاد است و اهل عصر او از خلفا و مردیان و غیر هم تعیین پذیرفته بیست سال در خدمت خواجہ عثمان بارونی قدس المدره بود و در سفر و حضر جامه خواب او نگاه داشته انگاه بیعت خلافت مشرف گردید و در زمان تیمور اسامی هند و ستمان یا جمیر اند و بعد از موت موسی مشغول شد و تیمورا نیز در آن زمان در اجیر بود و در ستم تیمور اسلامان را از پیوستگان خواجہ قدس سره بسبب از اسباب

رنجایندگان مسلمان التجا بخیر است او در خواجہ شہنشاہت بر او گفته فرستاد تیمور گفته شیخ را قبول کرد
و گفت ای نمود و در خواجہ است و نشسته سخنان نجیب میگردد چون این سخن خواجہ رسید فرمود کہ گفتو
را از ندہ گرفتیم و دو دیم ہمدان ایام لشکر سلطان معز الدین شام از غریب رسید و تیمور مقابل لشکر
اسلام بایستاد و بہ دست معز الدین سام اسپر گشت و از ان تاریخ بازورین و ارا سلام شد و پنج
کفر و خساد متماصل گشت و فات دی سادس رجب سنہ ثانی و ثانیین و ستائمتہ و قبل رفتی
ذی الحجۃ و یصح ہوا الاول و راجع کہ موضع اقامت او بود مدفون گشت انتی بالجلد و یار ہندوستان بین
مقدم او پرست و معد و است در میان کبار علماء و اولیاء و موصوف بود کمال و روح و تقوی و بیسی
از علمای بصیرت او رسیدہ راہ ساوکیش گرفتند و از مقر بان در گاہ الہی شدند و کرامات و خوارق عادت
بسیار از وی سرزد شدہ و مکرر انما یرا بر ہد و تقوی و ہدایت خلق معروف ساختہ و در تاریخ فرشتہ
آورده کہ چون عمر و بنو د ساگے رسید رسید و بہ الدین محمد کہ دختر سے بان داشت خواجہ و بد کہ امام خیر
صادق رضی اللہ عنہ بوی میگردد کہ ای فرزند اشارت حضرت رسالت صلی اللہ علیہ وسلم بدینگو دست
کہ دختر خود بمعین الدین حشمتیہ بہ ہے کہ او از و اصلمان در گاہ الہی ست و محبان خاندان رسالت پناہی
است چون از خواجہ بیدار شد خواجہ معین الدین بگفت خواجہ گفت عمرم باختر رسیدہ مگر چون
اشارہ حضرت پیغمبر است صلی اللہ علیہ وسلم فرمان امام تمام بخرا طاعت چارہ نذر ام پس بقیقہ اسے
شرعیست اندر خرا بوقتہ کلک خود و را و رو و بعد از اہل ہفت سال دیگر بزیست از و فرزندان شدند
انتی سلاطین ہند کمال اعتقاد بوی میداشتند و ذکر وی در تاریخ فرشتہ و دیگر کتب طول و طویل
ست ما اختصار را کار کردیم رحمہ اللہ تعالیٰ اما نسب او صاحب خزینہ الاصفیاء بنو جہر بیان کردہ کہ
معین الدین بن غیاث الدین بن کمال الدین بن احمد حسین بن طاہر بن عبد الغزیز بن ابراہیم بن ابی امام
علی الرضا سے اخر النسب کہ ما مراراً مکرر بقول صاحب روضۃ الشہداء نسل امام علی رضا از امام محمد
جاری است ازینجا مستنبط میشود کہ از دیگر فرزندان او عقب نامزدہ پس از نسل ابراہیم بن علی رضا
شمر دن چہ مضہ دارد شاید با خلمات روایت از ابراہیم بن نسل بودہ یا شدہ و السد اعلا بحقیقہ الی
مگر انکہ او بنی فاطمہ ست درین شکے نیست چرا کہ باتفاق مورخین اورا حشمتیہ بنو سیند و نیز میگردد کہ
پسر خالہ سید عبد اللہ و جیلا سے رضی اللہ عنہ بودہ ازین سبب صاحب ایمن اکبر ادبہ حسنہ الحشمتیہ ہی

چون کسی بزیارت او آمدے زمانے بایستہ تا بخود باز آمدے انگاہ بایندہ مشغول شکر اگر احوال
نمود باحوال ایند و چیزے بگفتند سے گفتے مرا خود دروید و باز بجی مشغول شکر اگر یکے از اولاد
او بروے او از ان خیر شکر مگر بعد زمانی نفیست که وی در اول عهد بغیر خواب قدری بختی و در
آخر عمر ان هم بیداری بدل شد و شیخ نیز فو بخش در سلسلہ اذہب ذکر او چنین کردہ است بختیار اکاد
کان من الاولیاء الساکلین المتراضین المجاہدین بالجمود والغزاة وقلعة الطعام وقلعة الکلام
والذکر المدام فی الاربعینات ودر نمے احوال الباطن شان کبر میں المکاتیفین ذکر تاریخ فرشتہ
آورده کہ او غلط قرآن نموده و را فرعون متاہل شدہ و او را فرزند ان بودند و بغایت فانی بود و ہرگز از دنیا
ذخیرہ نمیکرد و آنچه سے یافتہ ہما روز مرث میگرد و صاحب کشف و خارق عادت بود و در کار اصلاح
و تقوی گذر ایندہ و بخت معین الدین چشتی رسیدہ و اخذ طریقت از وی نمود و بعد از ان بصحبت
شیخ الشیخ شہاب الدین سہروردی و شیخ ابو عبد الدین کرمانی و سید جلال الدین تبریزی کے گنج روان
گنج بخش و بہاء الدین زکریا ملتانی و قطب الدین علی ہجستانی رسیدہ و ہاخر علیہ السلام و حال انصیب
ملاتے شدہ و سلطان دہلی شمس الدین الشمس و شیخ الاسلام دہلی جلال الدین بسطامی و قاضی حمید الدین
ناگوری و شیخ بدر الدین غزنوی و شیخ فرید الدین شکر گنج و خواجہ محمود مومینہ و وز قلیچ الدین منور و غیر ہم
از یردان و معتقدان اویند و شیخ فرید الدین خلیفہ و بیست و دو جہ تسمیہ او بکاکی است کہ کاک نان تسمیہ
گویند و چون گفتہ بود کہ دیگر قرض کنی بوقت ضرورت از فلان طاق بسم اللہ بکوی و کاک بکیر بخپان
شد کہ فرود بود و روزی قواسے این بیت بخواند کشکاکان خیر تسلیم را ہر زمان از غیب جانی دیگر است
سہروردین بیت تو اجد داشت بہان و جد بر دگر دے در تاریخ فرشتہ و غیرہ طویل است
رحمہ اللہ قواسے -

سید جلال الدین تبریزی کے گنج روان گنج بخش قدس سرہ کہ او را شیخ جلال الدین تبر
میکویند انجذاب علوی ہو یا نہ و در کتب تواریخ کہ ایک پیش نظر است تصریح دیدہ شدہ چون انجذاب
الماک افراد ان در نیملک بنگالہ وقف نموده و فقیر اباعن جد متولے ان اوقات کہ مسے پر گنہ بانی
ہزارے یعنی بیست و دو ہزارے متعلقہ ضلع مالہ و دنیا چور است میا شد و سہرامی
شاہے کہ بجا علاقے من مرحمت شدہ سید نوشہ و در دفاتر نیز سید متویند و سیادت

او مشهور و معروف است لاجرم بدانست مولف انجناب علوی است انجناب جامع بود و در میان شریعت
 و طریقت و در میان علم ظاهری و باطنی و در هر دو فرع و ترک و تجرد و سخاوت بے نظیر و در شجاعت
 داشت عتد وین اسلام و ترویج شریع عظیم الشان بود و اوقات شریف خود را بر جاده شریعت مستقیم
 داشت هر چه بپوسته عبادت و هدایت خلق مصروف داشته و با وصف دولت و لباس فقر
 زندگی کردی چون بنا مطلقه بزرگوار دی حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه بود و لاجرم کمال او با انجناب همورت و نسبت
 زائل دنیا را چنان زد پشت پا تا نیاید در نکاح اولیا
 انجین کبری آورد که دی مرید شیخ ابوسعید تبریزی است پل سنگ گردان و در شهر شیخ شهاب الدین سهروردی افتاد و از شرکت
 پرستاری خلافت رسید و خواجہ قطب الدین شیخ بہار الدین زکریا فردان دوستی داشت شیخ نجم الدین
 صفری که شیخ الاسلام دہلی بود یکین او برخاست و از ناتوان مینی ناپا سازنے را بران داشت
 که شیخ را دامن الوتومت گرداند و از دم گیرانی شیخ بہار الدین زکریا بنا دوستی گفتار پیدا کنی
 گرفت از انجا بہ بنگالہ شناسنت خواجگاہ او بند دیو محل ستانقی مخفی ماند کہ دیو محل علاقہ گجرات است
 و در تاریخ فرستہ آورده کہ چون شیخ جلال الدین تبریزی بار دوم از خراسان بفریداد
 آمدہ خواجہ قطب الدین بختیار کاکی را دیدہ محبت بسیار بہم رسانیدہ خبر خواجہ معین الدین چشتی
 را بادوا کہ از خراسان بہندوستان شریف برودہ اکنون در بلدہ دہلی است پس بمعیت خواجہ
 قطب الدین نامتان آمد و بصحبت بہار الدین زکریا رسیدند بعد از ان قطب الدین بہمت
 دہلی و شیخ جلال الدین بہمت غزنین رفت انتہی در تاریخ ریاض السلاطین کہ تاریخ بنگالہ است
 آورده کہ وقیقہ سلطان علی مبارک الملقب بسطان علاء الدین از قریب حضور ملک
 فرید و در شہر سمیت بنگالہ روان گردید و راہ شناسے راہ بعالم رویا با حضرت مخدوم شاہ جلال
 تبریزی قدس سرہ در خورد و چرخ و منتہا نمودہ حضرت مخدوم ماخوش ساخت تا حضرت مخدوم
 فرمودند کہ ما را صوبہ بنگالہ و حکم ابراہیم ماہم کافی راست خواہی کرد علی مبارک انگشت چلی
 بدیدہ نہادہ پرسید کہ در کدام جا حکم تیار ساختن مکان میشود فرمودند کہ در بلدہ پنڈوہ جاسیکہ
 سرخشت بالاس ہم بیابے و یک کل صدر برگ نازہ و وزیر ان خشت ہا چہیہ ہا بنجایہ ساخت
 چون علاء الدین بتفصیل کہ در ان کتاب مندرج است بر تخت بنگالہ نشست بعیش و عشرت

مشغول شد فرمان حضرت مخدوم را فراموش کرد تا شبی باز حضرت مخدوم را بخواب دید که میفرماید
ای علاء الدین سلطنت بنگال یافته و حکم مارا فراموش ساخته علاء الدین روز دیگر تفحص نشان
خشت با نمود چون مطابق فرموده حضرت مخدوم براسه العین مشاهده کرد تا بجای مکانی که ایوم
اناران موجود است راست کرد انتی در اخبار الاخبار آورده که دسے از کل مشایخ است مناقب
او از انچه در کتب مشایخ چشتی شسته اند معلوم توان کرد و خواہ الفواد نقل از سلطان المشایخ
سیکند کہ شیخ جلال الدین تبریز سے مرید شیخ ابو سعید تبریز سے بود بعد از وفات پیر در خدمت شیخ
شهاب الدین سهرورد سے افتاد خدمت پای کہ کردہ میچ بندہ و مرید بر میسر نشو و گویند کہ شیخ شهاب
ہر سال بسفر حج رفتے پریشہ بود و ضعیف توشہ کہ براسے او میداشتند چندان بر فراج او
موافق نبوده است شیخ جلال تبریز سے نوے کردہ بود کہ دیگرانے و دیگی بر سر کردہ می برد و تیشہ
در ان کرد و چنانچہ سرا و سوز و تا چون شیخ طعام طلبید سے طعام گرم پیش برد سے دوی با خواہ
قطب الدین و شیخ بہاء الدین مودت داشتند و کرا و در کتب مشایخ چشت بسیار است و
بعد از ان زمان خواہد ہلی تشریف آورده بود شیخ نجم الدین مفر سے شیخ الاسلام دہلی کہ قبر او بر قبر مولانا
برہان الدین بلخی است با و نقاری پیدا کرد و او را با سے شیخ شہم ساخت و چنان انگشت
کہ او را جانب بنگال روان کرد و چون در بنگال رسید کہ فرات آب نشسته بود بر غاسق و تجدید
وضو کرد و عافران را گفت بیا نیز تا بر جنازہ شیخ الاسلام دہلی نماز کنیم کہ او این ساعت نقل
کرد و چنان بود کہ بر زبان اورفته بود بعد از ان کہ نماز کرد و سوے جلال ان کرد و گفت اگر
شیخ الاسلام دہلی مارا از شہر بیرون کرد شیخ ما و از جہان بیرون کرد میگاہ مولف کہ از انجا
معلوم سے شود کہ انجانب شافعی الذہب بود و در نہ نماز بر جنازہ غائب نگذا ر د سے و ہم در خواہد
الفواد نقل از سلطان المشایخ سیکند کہ فرمودہ شیخ جلال الدین تبریز سے قریس سہرورد چون دہلی
آمد و بعد از چند گاہ روان شد میگفت کہ چون من درین شہر اہم زہد بودم این ساعت
نقرہ ام تا پیشتر ہو خواہد شد و ہم در انجا نقل سیکند کہ اندر انچہ شیخ جلال الدین تبریز سے در ان
رسید روز سے در میلہ خانہ نشسته بودم دسے جزات فرو شے کونہ جزات بر سر کردہ پیش
ان در بگزشت و این جزات فروش از جماعہ قطع طریق بود کہ در موا شے جدا و ان میباشند چون

نظر او بر دو سہ مبارک شیخ جلال الدین افغانم ہم در اول لقیہ در و نہ او بکشت چون شیخ در قیصر بید
 گفت در دین محمد صلی اللہ علیہ وسلم انجمن مردان ہم بیاسشند بر فورایان اور شیخ اور اعلیٰ نام
 کرد چون او مسلمان شد در خانہ رفت و یک لک جلیل خدمتہ اور شیخ قبول کرد و فرمود کہ
 ابن سیم را ہم تو نگاہ دلا بجا کہ خواہم گفت بہ صرف رسانے سے الجہ ازین سیم ہر کس می بخشد یک
 را صد درم مگر فرمود یک را پنجاہ درم و یک را کم و یک را بیش و ہر کرا اندک فرمود یک پنچ جلیل فرمود
 افضل تصدیق شیخ پنج جلیل بود سے تا چند گاہ بر آمد اند سیم خج شد یک درم ماند علی میگوید کہ
 در دل من گذشت کہ بزمن یک درم پیش نمادہ است و اقل بخشش شیخ پنچ درم است اگر کسی را
 چیزے خواہد فرمود من چہ خواہم کرد ہمدین اندیشہ بودم کہ سایہ بیاد و سوال کرد شیخ مگر گفت
 یک درم اور ابدہ ہم دروے نقل میکند کہ شیخ شہاب الدین سہروردی سے وقتے از سفر ج باز آمدہ
 بود اہل بغداد بخیر مت او آمد ہر یک خدمتہ اور داز نقد و جنس بسیار درین میان نالے
 بیاد گرہے از چادر کمز خود یکشا و یک درم پیش اور شیخ شہاب الدین ان یک درم بستہ بالاکے
 ان تحفہ و ہدایا نہاد نگاہ از حاضران ہر کہ بود فرمود کہ شمار اہر چوست باید از تحفہ و خدمتہ بر گیرید
 ہر یکے برین سستہ نقد سے و مرہ و کالائی بر میگرفتند شیخ جلال الدین تبریز سے طیب السہ
 ثرا حاضر بود اور اشارت کرد کہ تو ہم چیزے بر گیر شیخ جلال الدین برخواست ان یک درم
 کہ ان زال اور وہو و دیگر گرفت شیخ شہاب الدین چون ابن بدیہ گفت انہو تو برد سے چنین چیزے
 کہ شیخ جلال الدین تبریز سے و شیخ بہاء الدین زکریا با ہم سیاحت بسیار کردہ اند تا وقتیکہ بہر
 شیخ فرید الدین عطار در انجا بود رسیدند شیخ بہاء الدین را روش چنان بود کہ چون بنزل بر رسید
 بعد اوت مشغول میشد و شیخ جلال الدین بسیر شہرے بر آمد شیخ فرید عطار را دید کہ شستہ است
 محو انوار کمالات او شد چون خواہنگاہ باز آمد شیخ بہاء الدین گفت کہ امروز شاہباز سے را دیدم
 کہ از خود نفیس شیخ بہاء الدین فرمود کہ جمال بالکمال بر باد کرے گفت کہ با وجود او ازین چیزے یاد نباید
 از ان تاریخ باز در میان شیخ جلال الدین و شیخ بہاء الدین مفارقت افتاد و در فواید انوار و نقل
 میکند کہ شیخ جلال الدین تبریز سے مکتوبے بجا شب شیخ بہاء الدین زکریا رحمۃ اللہ علیہ فرستادہ
 است و انجا نوشتہ من احب انما ذالنساء ولم یفلح ابدًا و نوشتہ است کہ ہر کہ دل درین

صفت بندگونی صابر عبدالدین و رجوع الکلی که از ملفوظات سید محمد گیسو دراز است مینویسد که شیخ
 فرید الدین قدس سره (عزادین شیخ فرید الدین کنگی است) در کودکی بیشتر مشغول به شوق
 بود که تا آنکه در دم او را قاضی بچه دیوانه میگفتند باره شیخ جلال الدین در آن منزل رسید و
 در بخار و ونیسه هست گفتند که کودکی است دیوانه تشکله که در مسجد جامع افتاده پیاپی شیخ
 جلال الدین بدین او را روانه رسد بدست او داد او صایم بود و آخر بخلق قسمت کرد و یکدانه افتاده
 ماند وقت افطار هم بدان دانه روزه بکشد و از روز فردا ترسمه بالاتر یافت با خود گفت که اگر ان
 تمام انار بخورم چه فرید یا میوه چون شیخ الاسلام قطب الدین پیوست انجکایت کرد و شیخ فرمود
 یا بابا فرید هر چه بود در آن یکدانه بود براسه تو داسشته بودند و در سیر الاولیا میگوید که در اناسه
 آنکه میان شیخ فرید الدین و شیخ جلال الدین کلمه فرقت شیخ فرید الدین بغایت جابه پاره داشت
 هر بار باد میزد شیخ برامن پیران محل از ار پاره می پوشید شیخ جلال الدین در یافت فرمود که
 در ونیسه در بخار تعلیم مشغول بود هفت سال از اردن نداشت فوط داشت خاطر حاج دار
 مانده شود سلطان المشایخ کیفر فرمود که شیخ جلال الدین ازین در ویش مراد نفس خود داشت قبر
 شیخ جلال الدین تبریزه در ننگال است یزار و پیترک به قدس السید تعالی سره است و در
 تفریق الاصفیا آورده که در از غلامه مشایخ و چشت است بهجهت خواجہ معین الدین حسن
 سجنه و غنیار کاسه رسیده فیض محبت اندوخت بحدیکه از خلفا سے طریقہ عالیہ چشت
 تا او رسیده در کشون و کراست بی نظیر و در ترک و بچہ پیے مثال بود و هفت سال بحدست
 شیخ شهاب الدین سهروردی پوده بکمال رسیده و از شیخ اوحه الدین کرمانه منقولست
 که وقتی در سفر کعبه السجده شیخ جلال الدین تبریزه بودم چون در محراب سے بنی لام رسیدم
 راهی از بس معصب بود و از پیاده رفتن عاجز آمدیم درین میان بخاران گله شتران برای فتن
 او روند و هر شتر را بست اشرفی قیمت کردند و از امل قافلہ و دایمکه مالدار بودند و شتر خرید کردند و باقی
 دل بر ملک نهاد و پیاده روانه شدند شیخ جلال الدین چون این چنین بدید دریافت حال
 شتران کرد معلوم شد که پانصد شتر دیگر نزد بخاران باقی است پس از مبلغ و یک خاسه کرد و آن
 طعام میچند طلب کرد یک اشرفی در آن و یک بنی رخت و دمان و یک بچہ و پو شید و هر باره

اسم با طبعیت میخواند دست در و یک میگرد و نسبت اشرفی بیرون می آورد و بچنان قیمت با فصد ترا
کرده بابل قافلہ عطا فرود تا همه اهل قافلہ را شتر سوار شدند و خود پیاده روان گردیدند و شکست که چون
شیخ جلال الدین تبریز سے پہلی تشریف اور و سلطان شمس الدین التمش باستقبال او پر آمد و در
ایام شیخ الاسلام دہلی شیخ نجم الدین صفر سے بود و دینیر مراد سلطان بود و سلطان چون شیخ
را بدید اندر سب فرود آمد و پا پیاده پیش و دید چون داخل شهر شد سلطان نجم الدین صفری فرموده که
حضرت شیخ را بمقام فرود آید که نزدیک تر از مقام من باشد از اجتماع انبیتی نجم الدین رارک حسد
بجندید و در پهلوی قصر شاهی خانه بود که ضیائی و رانجا ساکن بودند و مدام مقفل بود و بیست و بیست
داشت پس نجم الدین بخدمت سلطان عرض کرد که اگر اجازت باشد شیخ جلال الدین را ببيت المن
فرود آید و یکم چرا که اگر دے است از ارے نخواهد یافت و اگر مدعی دروغ است سبزه سے خود خواهد
رسید هنوز سلطان بچواب نپرداخته بود که شیخ جلال الدین بنور باطن ازین حال واقف شد و فرمود
که کلید بیت المن زود بیا رید چون کلید حاضر شد جو الخاد سے نمود و گفت که در بیت المن برود و او از در
که اسے سکنا سے ہلاکیت جلال الدین تبریز سے در نجاسے آید شمارا خود پیش گیرید و خود
در انجا تشریف بردہ نزول جلال کرد چون قدر و منزلت شیخ روز بروز پیش سلطان در ترے بود
نجم الدین بچنان دراتش حسد و بغض میبوخت و در حد و ان بود کہ الراسے بہ نسبت شیخ جلال الدین
بستہ اور ازین چاہ و رتبہ بر اندازد تا انکہ روز سے شیخ جلال الدین در بیت المن بعد نماز با در و
مبارک پوشیدہ اگر چارپاے در اندہ بود و غلامے تر کے خوب روپاے مبارک میسایید و در وقت
شیخ نجم الدین بپیر از بالاسے قصر سلطانے بدید و دست سلطان بنجد کشیدہ گفت کہ سلطان جنین
کس اعتقاد دارو کہ درین وقت کہ شرعاً ممنوع است خواب می کند و غلامے ماہ روپاے میسایید پس قفل
کے میخواید کہ خاصے از شہوت باشد شیخ ازین حال بنور کمال خود آگاہ شد چادر از روی مبارک
بر انداخت و با و از بندہ گفت کہ نجم الدین اگر پیشتر میدیدے این غلام را در قفل من باندے نجم الدین
از وقوع ان خیال بسیار متفصل شد لیکن از انرا دہی شیخ باز نیامد و ارادہ ان کرد کہ تہنہ عظیم بر پا کند
تا شیخ از دہلی بہ بدترین احوال برود و خاطر سلطان بیکلے از طرف شیخ پریشان گرد و پس استہ
برای سخت کہ در شہر دہلی مطر بہ زنی بود جمیلہ و فاحشہ کہ امر او مالوک را بدان میلے تمام بود و گوچہ بہ

یہی بن زید بن علی بن حسین بن ابی المونیہ علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم موب بود عالم و عاقل و
 باویر و تقویٰ و شجاعت و شہامت و صفات حمیدہ موصوف و سمات پسندیدہ معروف و بحدیکہ جاتی
 و ہر احوال نمود و بخلافت قبول نمود بالآخر بدرجہ رفیعہ شہادت کہ میراث ابائی کرام او بودہ رسید
 مادرش رطلہ بنت اسبے ہاشم عبدالمعز بن محمد بن الحنفیہ شہادت او سنہ خمس و عشرين او سنہ ست
 و عشرين و مائتہ الاول راجع سے مروج الذہب المسکوٰۃ طبرانی ایام الولید بن زید یحییٰ بن زید بن علی بن حسین
 بن علی بن ابی طالب علیہ السلام بالجوزجان بن بلا و خراسان منکر الظلم و اعلم الناس من الجوزفسیر الیہ
 مصر بن سیار و سلم بن احرار المازنی قتل کی فاعلم کہ بقرتہ قتال لہا اے عورت و دفن ہنناک و قبرہ مشہور
 مزار اسے ہذہ الغایتہ و یحییٰ و قایح کثیرہ و قتل سے الحکرہ نسیم اصحاب سے صدغہ فولی الحجابہ عتہ یوسد و اجتر
 اسے قتل اسے الولید و صلب جسدہ بالجوزجان قتل مزل مسلو باسے ان جرح ابو مسلم صاحب الخو
 الدولۃ العباسیہ قتل ابو مسلم سلم بن احرار و انزل جنتہ یحییٰ فصلى علیہا و دفنت ہنناک و انظر اہل
 خراسان النیاحتہ علی یحییٰ بن زید سبقتہ ایام فی سائر اعمالہا فی حال منہم علی انفسہم من سلطان نبی ابیہم
 یولد فی تلک السنہ بخراسان مولود الادب یحییٰ ادبید و لما دخل اہل خراسان الخیر و اعز ان علیہ
 و کان تھویری فی آخر سنہ خمس و عشرين و قیل اول سنہ ست و عشرين و مائتہ و قد ایتنا علیہ
 انبیاء و ما کان من حروبیہ فی کتابہ الا وسط و فی غیرہ ما سلف من کتبا فاسنہ ذاک عن اعادہ کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر من القتل بشعر احنثا۔

نہین النفوس و ہول النفوس	من یوم الکربیتہ اسنے لہا
--------------------------	--------------------------

و فی الکمال لابن اثیر الجوزی سے و قایح سنہ خمس و عشرين و مائتہ و سنہ ہذہ السنہ قتل
 یہی بن زید بن علی بن حسین بن ابی طالب بخراسان و سبب قتلہ انہ سار بعد قتل ابیہ بن علی خراسا
 کا سبق ذکرہ فاسے بلخ فاقام بہا عند الحریش بن ثمر بن داود حتی ہلک ہشام و ولی الولید بن زید کتب
 یوسف بن عمر اسے نصر بمسیر یحییٰ بن زید و بمنزل عند الحریش و قال لہ فخذہ اشد الاخذ فافخذ نصر الحریش
 فطالیحہ کی فقال لا علم سے بہ فامر بجلد ستمائتہ سوط فقال الحریش و اسد لوانہ تحت قدمی ما فتمت اعنہ فلما
 اسے ذاک تریش بن الحریش قال لا تقتل اسے انا اولک علی یحییٰ قتل علیہ فافخذہ نصر و کتب ابی الولید
 یحجرہ فکتب الولید یا مرہ ان یومئذ یحییٰ سجد و سبیل اصحابہ فاطلقہ نصر و مرہ ان لم یلق بالولید و امر لہ

و بخود گشت و سلطان جهان وقت اول از عهد شیخ الاسلامی معزول نموده بجایش شیخ بهاء الدین زکریا
مقرر گشت نقلت که فیما بین قاضی کمال الدین جعفری و شیخ جلال الدین نخبی بود روزی شیخ
در خانه قاضی کمال الدین تشریف برد قاضی در نماز بود از اذان حال قاضی پرسید گفتند در نماز است
فرمود که قاضی شما را خواندن میداند این گفت و بنزد خود مراجعت نمود و در دیگر قاضی نخواست
شیخ اندواز سخن و در روز که شیخ در باب نماز قاضی گفته بود سکایت امان نهاد فرمود که بان نماز قضا
انست که تا کعبه با چشم ظاهر بینند که او را میگویند و این نماز در چه اول ایشان است چون بوقت
عظیم میرسد بر عرش عظیم نماز کنند اگر شمارا هم این حال سیر است نماز کردن میداند و الا قاضی گفته
چون این سخن بشنید در دل خود چه بپدید میآید گفت پس بپردازان شب قاضی بخواب دید که شیخ جلال الدین
بر عرش معلی نماز میکند علی الصبح بخت نمود حاضراً آمده عذر با خواست و سببش را درین بیان نمود
پس شیخ مشرف ساخت نقلت که چون شیخ جلال الدین از مدائن غریبت بخت بنگاه
آمد که نو مسلم که بین شایسته شیخ قاضی اسلام پوشیده داخل در و ایشان شده بود و پس
انحضرت میبرد و در گریه میکرد و شیخ فرمود که ای علی بگریه گفت بیخوابم و در مقام ماندن منظر دارم
فرمود که برو من این مقام را که تو کردم و ترا قطب الدین شهر گردانیدم چون بوقت پیش روی تو حاضر خواهم ماند
من تو را بی خوابی بخوابانم و چون آنکه علی قطب بخت شد و بهر وقت که بخواهی صورت شیخ را پیش خود حاضر بایستی
و شیخ چون در بنگاه رسید تمام خلوق اندر بار بروج بوی آوردند و شیخ در اینجا اتفاقاً هست تعمیر ساختند و
تعمیر شد و چند باغ و زمین از خرید نموده و لنگر عام براسه خادم خاص و خادم و قعت کرد هزار بار مسافر
مقیم از خوان نعمت آنکه یکم نان بخورند و در اینجا بت خانه قدیم بود شیخ بگذاشت خود آن بت را شکست
و در آنجا مسجدی بنیاد نهاد و بت بر ستانها گذاشت گردانید چنانچه قرار بر آنوار و سکه بجای آن
بت خانه و قعت و قات و سینه و شمشیر و غیره ستانها را در جلال الدین محمد از سادات شیخ
تبریز است و از افضل شعرا و نجاست پدرش در زمان قیام سلطان محمد بن مظفر مقدم سادات و لایحه خود را
در پیش مظفر بگذاشت و جلال الدین او را دید که بار دی چون دو دو گیسوی سیاه خط میبوشد و سلم بر سپید گیسوی آن گیسو
گفت پس سپید عقد تبریز است و جلال الدین نام دارد دین سن بسی فضایل کسب کرده و انواع شرف انعامات بگوشه
میدارد اصناف خطا خوب بنویسد محمد بن مظفر گفت بیتی بر بریده گوئی بنویس شعرا خط را ملاحظه کنم جلال الدین

چرخیز است که در سنگ اگر جمع شود	لعل و یاقوت شود سنگستان خالی
پاکی طینت و اصل گهر و استعداد	تر میت کردن مهر فلک مینا سئ
در میان آن صفت هست کنون بایر	تر میت از تو که خورشید جهان آرا

باید دانست که شیخ جلال الدین تبریزی که در وان گنج بخش همین جلال الدین ابن محمد است بانه مقام سرور
 چرا که یکس از موفین نام والد حاجی انجذاب تصدیق نموده و بی تمام دو احتمال دارد و نیز که دو شخص علمدار
 باشند و احتمال دارد که شخصی واحد باشند اگر شخصی واحد باشند پس سیادت انجذاب نیز از نوشته مراد جلال
 موضوع پیوست و نیز معلوم شد که انجذاب باوصف اشتغال با مذهب است خلاق و عبادت خلاق گاه گاه
 از مشرب شاعری نیز نذاتی بود و السلام و آنچه صاحب اخبار الانیا گفته که فردی در بنگاله است غلام است البته جلال
 او در تمام بیوه متعلق به صلح المده بوده است المده ایفا کرده و واقع است پس بنفین المده نیست که به نام راجع
 که بخش گاه محتاج بود و نیز تاران باقیست از ریل فرزند انیدیه از ان پرا که دریا نیست و وسیع و مشهور عبور نماید از انجا المده
 که ده است شایع است و این تقریباً به اسل طرق است و راه دیگر نیز است که به مقام دنیا چو راز ریل
 فرد انید از انجا المده راهی که رفته است پندیده در انجا راه واقع است جای مشهور و معروف است
 از دنیا چو راز پندیده نیست و هفت کرده است پس در میرسد در انجا راه از پندیده و پیاپی ناچو دیگر و دیو چو
 محمد و سید جلال الدین تبریزی واقع است یکی که دیو لانا نام دارد و دیگر موضع متشکل با انجا موهف یک کتاب
 متولی تمامه او قاف انجذاب که در بنگاله است میباشد خوب واقف است که در انجذاب بنگاله نیست بهر جا که
 استاد بهست چله خانه است مگر چله خانه نیز تشریح است که بهشت دارد و موضع چله خانه است و هر جا که است غیض
 جاریست و نیز در اهل اسلام اند یا بهر متقد و فخر یا با ندهشته تشریح یا در ان انجذاب در ولایت بنگاله حاصل نمودن
 معروفه و نیز بانی خراسانی اردان از انجا که سید حاکم غنوی بود و زبان سنسکرت تقنیف شده از این اجه با حضرت خدیو
 کمال اعتقاد داشت و پیوسته ملازمت میکرد و اگر خدا خواهد کتاب بفارسی ترجمه نموده خواهد شد و خفته نمائند
 لکن منی انام همین راه لکن همین اشتها ریافته لکن منی و اصل لکن منی نام داشت یعنی ساخته
 لکن بعد از ان بکثر ریاست حال ترکان بکانه و تسی استمار با و ت و لکن منی که از ان گوزن گویند و تحت گاه سلطان

بنگاه بود از پند و نه کرد و فاسد دارد و با طراف و انکشاف پند و اسلام سبب حضرت سید جلال الدین
 تبریزی شیخ یافته و انجناب را در بعضی مقامات با پند و ان اتفاق جهاد نیز افتاد چنانچه در یوتلاو
 ملو و را و غیره چون از توجه انجناب اسلام در اندیشه شیوع یافت برگشته بایست هزاره بیست و اول انحال
 را دقت نموده متونی برانگاشته باز در کسوت فقر راه سفر پیش گرفت و اتفاق امر اجعت نیفتاد و انجناب
 مشاغل نشده و مشغول چنانست که از انجناب عقب نمانده و اندک علم تحقیق الحال اما کرامات و خوارق عادات
 از انجناب الی یومنا هزار بسیار جاریست بخلاف ان شیخ که در طراف بیابان پند و بکثرت بود حال هم سبب گریسب
 ایادانی اندک کم شده است بگویی در احاطه انجناب کسی را نگشته دیگر آنکه اگر حاجتمندان باستانه چرخان
 میر و مد عرض حاجت مینمایند حق سبحانه تعالی دعای اکثر را اجابت میفرماید مولف این اوراق وقتی بنایق
 محوس شده چنانچه بر سر نه از احوال حبس و زوکر کرامات سید عبدالقادر جیلانی رضی الله تعالی عنه گذارشا
 نموده ام و در ان وقت سید بار انجناب بخواب دیدم اول روز یکم حکم بنام من صادر خواهد شد چون شب انجناب
 دیدم که بنظر غضب من می بیند روز دیگر حکم قید مدت ده سال و ده هزار و پیه چنان صادر شد و دوم روز بعد نماز
 ظهر خفته بودم که بخواب رفتم که انجناب بر کلبی سیاه خفته اند من رفتم پای او را گرفته انجناب پای خود را بر کتب کشید و بگوید
 گرفته بکشیدند بار سیوم مضبوط گرفته و گفته هر چه بکنید من شمارا نگذارم پای شما و دست من این بار هر چند بکشید
 که باز دستم بکشند چنان گرفته بودم که نتوانستند از انجناب نیز راضی شدند و قرار گرفتند پای انجناب بر دست
 بود که از خواب درادم و امیدوار غایت از وی شدم بار سیوم خواب دیدم که انجناب بر پشت تالابیکه متصل مکان
 فقیر است زیر درختی ایستاده اند نهایت خوب رو خوش خلق و ذی در دست و حکم معلوم نشود و از نه خود
 طلب کردند چون نزدیک شدم زیر لب چیزی گفتند که نفهمیدم گفتم چه ارشاد میشود بعد از ان در دست مبارک
 بر او دیدم بار ده کشت یکبار تله کشش من نبود و یک چیزی بفرمود چون بپوشیدم با خود گفتم این خواب مبارک
 است مگر تعبیرش چه باشد ایا چه معنی دارد بعد دو سه سال رهای بایم با در میان دو سه ماه و یا دو سه
 هفته یا دو سه روز رهای بایم یا دو سه کس رهای بایم از همین شد که سه کس رهای یافتیم که کس کسین
 جماعت بودیم از های کلاش رها شدیم الحمد لله علی ذلک همچنین چند بار در امور است دیگر نیز اتفاق افتاده
 که شرح هر یک از ان طوبی دارد و دیگر نیست که هر روز در استان اسب انجناب چراغ افروخته میشود
 ان چراغ بعد یاسی از شب بسبب روشن خاموش میگردد مگر وقتیکه که اسب حادثه بخانه متولی رود میبینیم

این تاریخ تمام شب تا روز به قدر که خدا خواهد فروخته میماند خدا هم اسنان میداند که بلای با حادثه بخانه متولی
 یابین جای داد و وقت آمده است و حال آنکه خانه متولی از استمانه منوره صدره فاصله دارد و ساعت
 ده منزل بهیست مگر آنوقت چراغ دو خاصیت دارد اگر در وقت و حالت خوب خدا نماند که فروخته
 شود اگر برافروزد و بدست و حادثه پیشو و اگر در حالت صوبیت میزد و از انهم بیدل بخوشی میگردد و خلاصه از
 تبدیل حالت متوسل به سید به چنانچه روزیکه محسوس شد هم تا نصف روز را فروخته ماند و روزیکه بای یافتم
 بپایسته از روز فروخته ماند این امر جایست و بار با بوقوع آمد که ما درین امر شک و ریبی نماند و منوریکه
 بهیست شیخ نو و شیخ شهاب الدین بر سر خود کرده رفته بودند و آنوقت بهیست و بپایسته بود و است میگویند که سابق
 عادت چنان بود که در شب جمعه یک بجه آتش در آن متوسل میگردد تا آنکه در حالت جنابت یکی از خدام
 اشعار سیدانان روز موقوف شد و الله اعلم

امیر حسینی رحمه الله تعالی نام وی حسین بن عالم بن ابی الحسین است علوی از دود اصل از کربوبست
 که وی است از نوای غور در اعراض از مرآت الامیر از قلموده که نام وی صدر الدین بن احمد بن نجم الدین
 انور است هم الهادی المعروف بسید حسینی است وفات او ششم شوال سنه هشتصد و هجده یا شانزده
 بوده و بیرون قبه عید الدین جعفر طیار بنجر اسان مدفون است و سید شرف جهانگیر میگوید که من از بعض
 اهل بکاتان شنیده ام که خواجه بهاء الدین زکریا و خرد خود را بکاج او داده بود و صاحب سیر الباقین
 گفت که سید صدر الدین اول بکاتان همراه پدر خود بر رسم تجارت آمد و با شیخ بهاء الدین زکریا صحبت
 داشت و چون که در دماغ او بوی علوم ظاهر بود و لند از بهاء الدین اخذ طریقت نمود و چون پدرش
 وفات یافت اموال خود را بر فقر تقسیم نمود و بر قدم تجرید آمده باز بکاتان معاودت فرمود و مرید شیخ شد
 و تا سال ملازمت او اختیار کرده به مرتبه کمال رسید و کتاب کثر از موزر تصنیف نموده پیش کش
 شیخ نو و شیخ بملا حظ ان بران تحسین با فرمود و دوسه عارف علی الاطلاق و وارث مقامات معجم بالتحقق
 بود و مردم بر فرشته بربنی یارت او متوجع میشوند امتی و فی القیاس علی علم بوده است معلوم طاهری و باطنی و از کتاب
 وی کثر از موزر چنان متبادر میشود که وی مرید شیخ بهاء الدین زکریا است بے واسطه و مشهور میان مردم
 نیز چنین است اما در بعض کتب نوشته شده چنین یافته ام که وی مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح و وی مرید پدر
 شیخ صدر الدین و وی مرید پدر خود شیخ بهاء الدین زکریا مولفانی قدس الله تعالی ارواحهم و ویراهتفات

در بیان احوال و وفات و شهادت و غیره از شیخ بهاء الدین زکریا و خرد خود را بکاج او داده بود و صاحب سیر الباقین گفت که سید صدر الدین اول بکاتان همراه پدر خود بر رسم تجارت آمد و با شیخ بهاء الدین زکریا صحبت داشت و چون که در دماغ او بوی علوم ظاهر بود و لند از بهاء الدین اخذ طریقت نمود و چون پدرش وفات یافت اموال خود را بر فقر تقسیم نمود و بر قدم تجرید آمده باز بکاتان معاودت فرمود و مرید شیخ شد و تا سال ملازمت او اختیار کرده به مرتبه کمال رسید و کتاب کثر از موزر تصنیف نموده پیش کش شیخ نو و شیخ بملا حظ ان بران تحسین با فرمود و دوسه عارف علی الاطلاق و وارث مقامات معجم بالتحقق بود و مردم بر فرشته بربنی یارت او متوجع میشوند امتی و فی القیاس علی علم بوده است معلوم طاهری و باطنی و از کتاب وی کثر از موزر چنان متبادر میشود که وی مرید شیخ بهاء الدین زکریا است بے واسطه و مشهور میان مردم نیز چنین است اما در بعض کتب نوشته شده چنین یافته ام که وی مرید شیخ رکن الدین ابوالفتح و وی مرید پدر شیخ صدر الدین و وی مرید پدر خود شیخ بهاء الدین زکریا مولفانی قدس الله تعالی ارواحهم و ویراهتفات

بسیار است بعضی منقولہ چون کتاب کفر الیہ روزداد المسافر بعضی منقولہ چون کتاب تہ الارواح وروح الارواح ودرہ مستقیم و
عروہ دیوال شفا است بغایت لطیف و فوائد فراوان و منقولہ کتب جو پیش از ان وقت است و بنام کتاب گلشن
راز بران است نیز زندان و سہ است گویند کہ سبب توبہ وی ان بود کہ روزی لشکار بیرون رفتہ
بود و ہوی پیش رسیدہ و است تا تیرے ہوی آنگندہ ہوی تیرے سبب گفت سینے تیر بر ما میرنے
خدا کے تمنا کی ترا از برای سہ و سہ و بندگی افزیدہ است ناز برای این و غایب شد انش طلب
از نہاد و ہی شعلہ برادر از ہر چہ داشت بیرون آمد و ما جماعتی جو اقیان ہماہر ہولتان رفت شیخ رکن الدین
انجماعت را ضیافت کرد و چون شب شد حضرت رسالت را صلی اللہ علیہ وسلم بخواب دید کہ گفت
فرزند مرا از میان این جماعت بیرون اور و یکبارہ مشغول کن روز دیگر شیخ رکن الدین بالیشان گفت
کہ در میان شما سید کسیت اشارہ بامیر حسینے کرد و ویر از میان ایشان بیرون اور و تربیت کرد
بمقامات عالیہ رسید پس اجازت مراجعت بخراسان داد ہرات آمد ہماہل ہرات مرید و مقصد و سہ
شد تدریس دس عشر شوال مسند ثمان عشر و سہ ماہ از دنیا رفت و قبر و سہ در موضع ہرات است
بیرون کینہ فرار علیہ السلام بر جوف طیار رضی اللہ عنہ و سہ اعلام الاخیار الشیخ الفاضل الربانی و المرشد الکامل
العبدانی امیر حسینے کان عالما فاضلا جامع بین علمی الشریعۃ و البقیۃ و جامع عند شیخ رکن الدین رتبۃ الکمال و
تاکل من الکرامات و الکمالات ثم رعل اسے ہرات دار الملک خراسان و جلس الارشاد و الطابین و کان
اہل ہرات متفقین لہ

نظامی گنجوی قدس سرور نسب علوی بود خپا گزود میگود -

ترا ان برای یک علوسے نثراو
 که گرو جهان بزرگوسے چو باو

ورنقحات الانس اور وہ کہ خلاصہ اشائینست کہ میرا از علوم ظاہر سے و معطلات سے بہرہ
تمام پوہ است اما از بہرہ دست ہمداشته بودہ است و روی در حضرت حق سبحانہ تعالیٰ اور وہ و عمر ان
را از اول تا آخر بقناعت و تقویٰ و عزت و انزوا گذرانیدہ است و بہرگز چون سایر شجرہ از غلبہ
حرص و ہوا ملازمست از باب دنیا نگردہ بلکہ سلاطین روزگار بویے تیر کہ محبت از دشمنو ہا
نچکا دوسے کہ پنج گنج است ہمار یافتہ است اکثر نما با استدعاے سلاطین روزگار
واقع شدہ کہ آیندہ وارے آنرا کہ نام ایشان بواسطہ نظم دے بر صفی روزگار بماند استدعا

نموده اند و اکثر آنها بحسب صورت افسانداست از روی حقیقت کشف حقایق و بیان معارف را
 بهمانه است تاریخ اتمام سکنه نامه که آخرین کتاب های وی است شصت و شصت و شصت
 بوده است و عمر وی در آنوقت از شصت گذشته در مرآت الخیال آورده که بیان فضایل و کمالات
 او که تا او در قیامت نبر با آنها جا رسیت درین اوراق گنجای نثار گویند که شیخ در آخر عمر منوی گردیده
 بود و با مردم اخلاط کم نمیداد و خیا نچه در آن باب میگوید.

گل رعنا درون غنچه سبزین	همچون گشته اعتکاف نشین
-------------------------	------------------------

آنگاه که فزل ارسلان را از روی صحبت شیخ پیدا شد خواست که بخدمت و طلب نماید ارکان دولت
 گفتند وی منور است بسلاطین و حکام صحبت ندارد تا یک بطریق امتحان قصد دیدن شیخ کرد
 شیخ بنور ولایت برآمده وی مطلع گردیده از عالم غیب شمه برویده از آن جلوه گر ساخت تا یک
 دید که نتوانی مکمل بخواهر نهاده اند و شیخ مثل پادشاهان بروی نشسته و هزاران چاکر را که با س
 در صحن و حایجان و ندیان برپا س ایستاده چون نظر تا یک بران عظمت و شوکت افتاد خوش
 خواست که از روی تواضع قدم او را بوسه درین حال شیخ از عالم غیب ایستاد و تا یک دید
 پیری ضعیف برپا نهاده بر روی رخسار نشسته و محض و قلم و دواتی و مصلح و عصای پیش نهاده
 تا یک دست شیخ را بوسه داد و اعتقاد تمام بهم رسانید شیخ متعجب برخواست و از آن باز پرسید بدین
 شیخ بیزیت و صحبت میداشت گویند که چون شیخ قصد خسر و شیرین با تها س فزل ارسلان نظم
 کرد و صلا آن چهارده فریدند و مع نذر خادمان شیخ نمود و انتی مگر آنچه در آخر کتاب شیرین خسر و نوشته معلوم
 میشود که فقط فرقه حمد و نیا که جاسه ابادان چندان نبود و با و زانی داشت چنانچه میگوید و حمد و نیا
 خاص من کرده و اے تواله تابا شد طول و غرضش نیم فرسنگ و این نیز معلوم میشود که شیخ هم ملاقات
 فزل ارسلان رفته بود و چنانچه میگوید.

چنان خرم که سوی کعبه حجاج	چنان با زاندم کاحمد ز معراج
---------------------------	-----------------------------

استی در جای احوال علم و فضل خود میگوید.

که دیدست بر رخ رنگین گل	ز من عایه افرازه تر بلبل
پذیرفته از هر نفس روسته	جدا گانه در هر نفس یکفنه

بود و اندوخته سیادت داشتند و مولود و مژن ایشان سوختارست و آن قریب است از قری
 بخارا بود و فرستگه شہ و ایشان بدش گری اشتغال میداشتند و اندوخته ایشان بخارا و ایشان گر کلال گویند
 و در مقامات ایشان مذکور است که والدہ سرافرازان فرموده اند کہ تا میر کلال در یو بست ششم بر گاہ کہ دفعہ شایفا دست
 مراد و شکم عظیم گشتی چون نمئی مکرر شد و انستم کہ سبب وجود این طفل است و اگر در وقت اقتضا و کردم و بوسے
 امیدوار شدیم و فی اعلام الاخبار الشیخ العارف الربانی والمرشد الکامل الصمدانی السید امیر کلال
 قدس سرہ کان من اغرة اصحاب خواجه مجاہد با ساسے و اکمل خلفایہ و کان من شرفا شرف السیادت
 اخذ السلفین عن خواجه محمد بن علی الرازی عن محمود بن الحنفی عن عارف الحق ابو کریم عن عبد الحنان
 البغدادی عن یوسف الهمدانی عن ابی علی الفارمدی عن ابی القاسم المحمدری عن ابی الحسن النعمانی
 عن ابی بکر بن البسطامی عن الامام جعفر بن الصادق علی اثر النسبة و اخذ عن ابی الذکر و ادب الطائفة
 و النسبة سلطان الطائفة النقشبندیہ خواجه بہاء الدین نقشبند بخاری میگوید و شہادت کہ نقشہ نماز کہ
 ولادت ابو الحسن خرقانے بعد از وفات یا زید بسطامی بعد سے و همچنین ولادت ابو زید بسطامی
 بعد از وفات امام جعفر صادق بعد سے واقع شد بظاہر ملاقات اتفاق بینہما و در حضرت صدیق اکبر
 کہ تربیت ایشان بحسب روحانیت بوده و ایشان اویسی بوده اند و السید اعظم بحران قیمة الخلق
 امیر پرہان الدین بن سید امیر کلال قدس سرہ در شجاست اورده و فی الخرج و در شجاست
 حضرت امیر سید کلال بوده اند و بارہا امیر فرمودہ اند کہ این فرزند پرہان بن است و ابی خضر پرہان از حجاب
 خواجه بہاء الدین اند و حضرت امیر تربیت ایشان را خواجه حضرت خواجه کردہ بودہ اند و سبب
 سکرو جذبہ قوسے بودہ است و طریق وی از زوا و انقطاع از خلق سے بودہ و ہرگز با کسی سے انس و آرام
 نیکرفتہ و چپکس را بر اطوار و احوال ہی اطلاع نبودہ و در قوت باطن بر تہ بودہ کہ احوال باطنی بظہر
 از اصحاب حضرت خواجه غارت میکردہ و در احوال ان سے ساختہ

او میر حمزہ بن امیر سید کلال قدس سرہ فرزند دوم امیر کلال است و امیر و سے با بنسب امام و اندو
 سید حمزہ نام کردہ اند و ہرگز و بر انہام نے خواندہ اند ہمیشہ بدر میگفتہ اند و از و سے کہ امارت
 و خوارق عادت بسیار ظاہر میشدہ است کہ بعضی از ان مقامات امیر کلال کہ میر حمزہ تالیف کردہ اند مذکور است
 و حمزہ امیر حمزہ میبود و از ان حمزہ معاش حاصل میکردہ خدمت امیر حمزہ بعد از وفات حضرت امیر کلال قائم مقام

ایشان بوده و سالها خلق را بطریق رشد و ارشاد فرموده و وفات وی در غره شوال سنه ثمان ثمانین و ثمانیته و مولانا حسام الدین شاشی بخاری که از کبار علمای بخارا بوده و مولانا کمال الدین میدانی را خور و امیر بزرگ و بابا شیخ مبارک بخاری از خلفائے اویندر جمیع السعاده -

امیر شاه بن سید امیر کلال بن سید حمزه قدس سره در شجاعت او رده که دس فرزند سیوم امیر کلال بوده است و طریق وی در کسب معاش آن بوده که از صحرانک سسے آورده و بیقر وخته و از آن مرعاش میگذاشتند و از دنیا بقدر کفایت تصرف میکرد و بیغموده که هر گز فتن را جواب گفتن در عقب است و همیشه بخدمت بندگان خدا مشغول بوده و بقدر امکان در کفایت موات مردم سعی و اهتمام داشته و از تعصب خاطر باو نگذاشته و لما و قیقه فرو میگذاشته و امیر کلال تربیت ویرا حواله بشیخ یاو کار کرده بوده اند که یکے از خلفائے امیر است -

امیر عمر بن سید امیر کلال بن سید حمزه قدس سره در شجاعت او رده که وی فرزند چهارم خدمت امیر است صاحب کرامات و خوارق عادات بود اکثر اوقات بشفغل احتساب قیام مینموده و امر حوزت و نسی نگه میدارده و بغایت غیور بوده و بیغموده که اکابر گفته اند چون گادرا وقت سر بریدن اید بر زمین این طایفه گذارند چون نزد بان وقت سوختن رسد بر دیوار این طایفه نمند و هر کرا خواهند که بر اندازند بانی طایفه در اندازند خدمت امیر کلال تربیت ویرا حواله بشیخ جمال الدین و پنهان کرده بودند که از خلفائے خدمت امیر است و وفات امیر در شهر سنه ثلث و ثمانیته بوده است -

سید احمد سیوی معروف بسید اتا قدس سره در شجاعت او رده که وی خلیفه دویم زنگی اتا است و ایل مال در یکے از مدرس بخارا تحصیل علم مشغول بود که ناگاه ویرا و علمیه سلوک این راه و اراوت طریق از عاظم سر برده علی الصباح خان باریا براج داده از مدرسه روی بصران داده جانب ترکستان رفقه و محبت زنگی اتا افتاده و چون زنگی اتا گفته که شما در طلب پیر سرگردان هستید بغیر از من در همه جهان امروز کسی نیست که شمار اتر بیت کند و در محفل سید اتا بخارا گذرانید که من سید و عالم یا شتم کے تابع این سیاه گاه چران بشوم بعد از آن بصرف زنگی اتا و ر حلقه اطاعت او در آمد و بصحبت وی پیوست چون ویرا فرمود یا حضرت شاقیه چه کشوی نزدیک تر زوجه او غیر اتا نمند و درخواست شفاعت نمود غیر اتا قبول نمود بطریق و عده چون سپارش نمود که سید احمد در سسے فقیر و سید و عالم است بر و رحم کنید زنگی اتا شتم نموده

که سیادت و علم وی سداوی شده روز اول که او بدین اولاد خود نشان داد و هم بدل گفت که من سید
دعالم باشم کے تابع این سیاه کاوچران باشم اما پناہ طر تو از سر جرم او در گذشتیم بعد از ان مشمول
عواطف رنگی تا گشته آنچه مقصود وی بود بروی شکست گشته و ابواب مواہب مفتوح شده و باندک
فرستے بدرجہ ارشاد و کمال رسیدہ و بیستہ ناقصان را بدرجہ کمال رسانید و با حضرت غزنیان معاہدہ
و باوی مفاد فہات واقع شدہ و صاحب کرامت بود تفصیل احوال وی در شجرات مذکورست و الحمد للہ
و آواز زبان ترک بزرگ را گویند

سید نور الدین بن سید مبارک غزنوی قدس سرہ در اخبار الانبیاء آورده کہ پوی خلیفہ شیخ
شہاب الدین سہروردی است مقتدا و شیخ الاسلام دہلی بود و در زمان سلطان شمس الدین اورا
میر دہلی یکضمتہ و فات وی سنہ ۷۵۱ و ۷۵۲ و سنہ ۷۵۳ در زمان طفلی منظور نظر شیخ
محمد اہل شیراز سے کہ از اولیاء سے وقت بودہ گشتہ و نعمت و فواید یافتہ صاحب کشف و کرامت بود
گذاشتہ کتاب المذکور رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید جلال الدین بخاری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وے از سادات صحیح النسب بخارا
بود و ہندوستان تھقی کہ از سادات بخارا است سلسلہ ابائے کرام وے پوسے می پویند و تاریخ
ولادت او بقول صحیح سنہ ۷۵۳ و حسامیہ و وفات وی سنہ ۷۵۳ و سنہ ۷۵۴ و از
منظر جلالی نقل میکنند کہ چون وی بمدریہ منورہ رفت سادات مدینہ انکار سیادت او نمودہ از وے
سند صحیح طلبیدند آخر قرار بر ان یافت کہ از روضہ سید کانیات استفسار نمایند چون سید جلال الدین
رو بروی قبر شریف رسید گفت السلام علیک یا والدیک از قبر شریف او از ادک علیک السلام یاد کرد
و قرۃ عینے و سراج کل امتی انت منی و عن اہل بیتی باستماع این حدیث ہائے مدنیہ معترف سیادت
او گشتہ بتعظیم و توقیر او پرداختند انجا یکہ سطر ادہ با و اسے مناسک حج قیام نمود و بعد از ان بہر
ربع سکون برداشت بیستہ خلائق را ہدایت نمود انتہی در تاریخ فرستہ آورده کہ سید صحیح النسب است
نسبت او بامام علی النادی چنین میرسد کہ سید جلال الدین بخاری بن سید علی بن جعفر بن محمد بن احمد
بن محمود بن عبدالمہد بن علی اصغر بن جعفر بن امام علی النادی گویند از بخارا بجلتان ادہ بخارا تھاقہ شیخ
فرید الدین گنج شکر فروادہ از مہاء الدین زکریا فرقہ خلافت یافتہ بسکونت بلدہ اچہ ناموشد و فرودی

در اینجا هست آنتی بد و اخبار الاخبار آورده که او را سید جلال شیخ نیز گویند میر شیخ الاسلام بنیاد الدین است
 وی سید جلال که ملقب بخندوم جهانیان است از بخارا به بکر تشریف آورد و در آن شهر نبیست آقامت
 کرد و بسید پدر الدین بکر که از اکابر واعیان انجانب بود وصلت کرد و گویند که در جواب از جانب حضرت
 رسالت صلوات الله علیه و سلم بشهر شده تزیین صغیر رسید بر الدین و بسید بر الدین نیز باین دولت
 بشارت یافت جگر گوشه خود را بوی عقد تزویج بستاند و از انجا بجهت محمد و نزاع انخوان بجانب
 اچم تشریف آوردند و سید جلال الدین را اولاد صوری و مخوی بهم رسید و ابواب بركات کثیر بر روی
 او منفتح شد و قراوم در اچم است رحمہ اللہ تعالیٰ غنی نمازد که صاحب خزینہ جدا علاء او را که جعفر
 بن امام علی نقی است این امام محمد نقی گفته غلط نموده چرا که امام محمد نقی را پسر سے جعفر نام نموده آنچه
 در تاریخ فرشته بود صحیح دانسته تلقین نموده شده و آنچه او گفته که در هندوستان هر کس که از سادات
 بخارا است از نسل وی است خداوند که این حصر او را از کجا معلوم شد با بجمه سید جلال الدین بخاری
 صاحب علم و تقوی و کشف و کرامت بود و امانے دیار هندوستان کمال اعتقاد بوسے دارند و امریکه
 موجب اعتراف از جانب شریعت با شرف و در آن از وی منقول نشده و الله اعلم بحقیقه الحال -
 سید جلال الدین حسین بن سید احمد کبیر بن سید جلال الدین بخاری قدس سره الملقب بخندوم
 جهانیان در آئین اکبر نام پدر سے سید محمد و نوشته و در تاریخ فرشته سید احمد کبیر گفته است پدر
 نام داشته باشد و الله اعلم و در آئین اکبر سے آورده که وی میر پدر خود دست و این شیخ رکن الدین
 ابو الفتح سرور وی خلافت با بخت گویند جهان نور سے پیش گرفت امام یافعی و بسید سے را دریافت
 و در وی شیخ نصیر الدین چراغ و پله را دید و در خانوادہ چشت خلیفہ او کشتن در اخبار الاخبار آورده
 که دوسے جامع ست بیان علم و ولایت و سیادت او میر شیخ الاسلام رکن الدین ابو الفتح است
 و خلیفہ شیخ نصیر الدین محمود یا امام عبد اللہ یا شمس رحمۃ اللہ علیہ در کمال محبت داشته و در زمانه جلالت
 که از ملفوظات او است از دوسے بسیار نقل میکند و تاریخ محمد سے بنویسید که وی اول نرزد از علم خود
 شیخ صدر الدین بخارا سے پوشیده و کلاه ارادت و ترقه تبرک از شیخ الاسلام سید محمد بن شیخ
 عینیت الدین عبد اللہ المظفر سے در حریم شریعت بنویسید علیہ السلام و انجمنه پوشیده و مدت دو سال
 در محبت او ملازم بود و کتاب عوارف و دیگر کتب سلوک کبیر پیش او نموده و اخذ طریقت کرد و دو ملقبین

ذکر یافت و محمد و جہانیاں را قدس سرہ با حضرت علیہ قادی کمال محبت است و فرزند جلالی میگردد
 کہ شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی میفرماید طوبی لمن رانی لمن رانی لمن رانی لمن رانی
 و وی قطب است و صادق است و دین قول مرا میداردی بسیار است کہ بوجیب این کلام حق تعالی
 مرا رحمت کند بعد از ان سلسلہ را کہ بیک واسطہ شیخ شہاب الدین سہروردی میرسد غیر از سلسلہ
 شیخ بہاء الدین زکریا ذکر میکنم و میگردد بن ظہان را دیده ام و دو سہ شیخ شہاب الدین سہروردی را
 و شیخ شہاب الدین شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی را انتہی الی ہما من اخبار الاخبار فخر قدس آید
 رشتہ آورده کہ سید احمد کہ کہ سجاد نشین پدر خود بود و فرزند سعادت مند بود و در اندک
 محمد و جہانیاں سید جلال الدین بخار سے دو مہر الدین را جو قتال ست سید احمد کہ کہ سید جلال الدین
 حسین بخار برادر ہفت سالگی نزد شیخ جمال خجند سے کہ از مردان شیخ بہاء الدین زکریا بود و بر دہ
 ہوس او شرف ساخت پس شیخ جمال خجندی طلق فرما حاضر ساخت و مال مجلس قسمت نمود سید
 جلال الدین حسین بخاری فرما را با خستہ خود شیخ جمال خجند سے متفقن گشتہ پر سید کہ فرما را چاہا
 خودی گفت فرمایکہ از دست شمار سند خستہ ان توان انداخت شیخ گفت توان پیر سے کہ خاندان
 خود تا قیامت نمودار سے سید جلال الدین حسین بخاری عالمی متبحر بود و در علوم عقلی و نقلی شغف
 بسیار کشیدہ بود و متقی بان بود کہ در یک کس بجای دیگر رجوع نہاید و میگفت کہ جمیع فضلا و شیخ
 را باید دید و از ہر کلام نصیبی و فیضی باید بود و از ہر غنیش شیخ احمد خرقہ خلافت یافت و دیگر از شیخ
 رکن الدین ابوالفتح و نقل است کہ سالہا او را خدمت کرد و بجانب مکہ و مدینہ و مصر و شام و بیت المقدس
 در دم دعا قیام و تراسان و بلخ و بخارا سفر فرمود و چندین حج کرد و از اہل شمش حج اکبر نمود و در
 مدینہ رسول اللہ سلطان العلماء استاذ المحدثین عقیقت الدین بن سعد الدین علی الشافعی الحنبلی
 را ملاقات کردہ مدت دو سال در ان مکان شریفین بکلامت انجما سبب بودہ شہ عوارف و غیرہ پیش
 او گذراند عقیقت الدین خرقہ از شیخ رشید الدین محمد ابوالقاسم ہونے پوشیدہ و وی از شیخ
 الشیوخ شہاب الدین عمر سہروردی یافتہ و مجتہد در ثنائے سفر بہ محبت شیخ حمید الدین بن
 محمود الحنبلی سمرقند سے رسیدہ از و نیز خرقہ فیض ربود و سید حمید الدین از شیخ عمر بن ابراہیم نساجی
 و سے از شیخ نظام الدین ابوالعطار بخاری و گویند سید جلال الدین حسین بخار سے در ثنائے

سید وسلوک سید و چند اہل کمال را دریافتہ از بہ فیض کلی نصیب گشت و مخدوم جہانیاں سید
جلال الدین حسین بخارے کسی را بر بردی نیگرفت و میگفت کہ انیکار بچاک از انیا کردہ اند بے
ہر گاہ کہ بقصد ارادت بخد مت او آردی سید گفتی من از انہا نیستم کہ تخفیف را میدہم اما عقد افویہ
سیکنہ بقصد قہارے حدیث نبوی بہ برادر سے میگیم دور اخبار را اختیار اوردہ کہ او در عہد سلطان محمد
بمنصب شیخ الاسلامی و سند خانقاہی محمد سے در سیستان با مضافات مخصوص گشت
و بعد از چند گاہ ترک ہمد کردہ سفر کعبہ مبارک اختیار کردہ در عہد سلطان فیروز گرات از نحو سدہ
در حضرت ترمذی ام و سلطان فیروز مرعہ مقتادہ و خلاص انچہ باید بجایے اوردہ انتی ذکر ادر اخبار ان
و تاریخ فرستہ و خرنیتہ الا صفیاطول و طول است ما اختصار را کار فرمودیم با تہا انجباب عالم و متفق
و صاحب کشف و کرامت بودہ بسیار سے از کرامات او در تاریخ فرستہ مذکور است و انجباب را
مخدوم جہانیاں جہان کشت میگوند در بنگالہ نیز جابجا میگوند کہ استانہ مخدوم جہانیاں است
در انجا بجز خشت چند دیگر علامت عمارت چہرے یافتہ نمیشود چنانچہ در بنوہ وضع ہوہار کہ مسکن مولف
ایکتاب است جانب غربی مکان فقیر محلہ بخاران است در انجا نیز میگوند استانہ مخدوم است
و در چوگر کہ قریب است بقاصد سہیل از بوہار نیز استانہ صحت معروف است استانہ مخدوم صاحب
ولادت او شب برات سنہ سبع و سبعمائتہ و وفاتہ او در عید قربان سنہ شمس و ثمانین و سبعمائتہ
و مدت عمر او ہفتاد و ہشت سال و قبراہ و راجہ ولایت ملتان است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید ناصر الدین بن سید مخدوم جہانیاں جلال الدین بخاری قدس سرہ جامع بودریان شریعت
و طریقت و خوارق و کرامت در ولایت بتمہ عالی داشت چون اولاد کثیر داشت لاجرم سید ناصر الدین
مشہر شدہ کہ بنہ اولاد و سے از کور و انانہ کثرت بود و از انہا عمر دراز یافتہ است و یک
پسر و دو دختر بودند و خلق کثیر بکافہ ارادت او در اندر و اخذ نسبت از پرنود نمودہ و خلیفہ وی بودہ و فاتی
او در سنہ ہشتصد و چہل و ہفت ست رحمہ اللہ تعالیٰ خرنیتہ از معارج الولایت۔

سید عثمان ابن محمود البخاری الا سچے قدس سرہ از اولاد مخدوم جہانیاں است نسب او با نیراتی
بر و میر سید عثمان بن محمود بن بہا الدین بن حامد بن محمد بن رکن الدین ابو الفتح بن احمد بن ناصر الدین
محمد بن جلال الدین بخارے مخدوم جہانیاں قدس سرہ و سے از انچہ بلامورادہ خلق کثیر مقتدا و شہند

و قبولی غنیمت یافت و علمای سمرقند نیز ملاعت او نمودند و پیش و پس از این که در معتقد و مریاد گشتند او و ابایی
او طرفی سمرقند و رویه میداشتند و وفات وی بتاریخ پنجم ربیع الاول سال نهصد و دوازده و در زمان حکومت
سلطان سکنده یودی و قبری از درون قلعه لاهور در قریه خانست رحمة الله تعالی خزینہ -

سید محمد رالدین بن سید احمد کسیر بن سید جلال الدین بخاری قدس سره الملقب بقتال بخاری
برادر حقیقی مخدوم جهانیان است و ازین اکبر سے اور وہ کہ وی مرید و خلیفہ پدر خود است و از برادر
نمود مخدوم جهانیان و شیخ رکن الدین ابوالفتح نیز خلافت یافت سلطان فیروز را و از اقرا ان بزرگ داشته
و در تجارت الانجیر اورده که بعد از پدر او نمود مخدوم جهانیان بر سجاد خلافت شمس مخدوم جهانیان بابا
برزبان مبارک میراند که حق سبحانہ تعالی را را با خلق مشغول داشت و شیخ راجو را بخود پیوسته و در عالم شغور
بودی و با خلق انبساط و اخلاط نمودی و بیشتر پیوند مردم بسلسلہ ارواوت مخدوم ابواسطه او است و بعضی بویست
ولد او شیخ ناصر الدین محمود نیز میسرند بزرگ بود صاحب تصرف انتی در تاریخ فرستاده آورده که او بمقام علم
و باطنی شهرت تمام داشته و صفات جلالت او غالب بود هر چه بر زبان او روی چنان شکر انتی آنچه
در تاریخ فرستاده آورده از ان معلوم میشود که چون ببطر غصب بسوی کسی نگریسته فی الحال بمرودی ہماکار
لقب قتل بر او از ان سبب افتاد که است و خوارق عادت بسیار از وی نقل نموده تاریخ وفات
او در لیکن اکبر سے سنہ ست و ثمانیہ گنفته و در خزینہ شانزدهم جمادی الآخر سنہ سبع و عشرين ثمانیہ
شب ست شصتہ گنفته الاول ہذا الایح و قبرا در راجہ است -

سید برہان الدین بن محمد بن سید جلال مخدوم جهانیان قدس سرہ بقول صاحب خزینہ نام برده
ناصر الدین محمود ستانی نام و سے قطب عالم و کنیت او ابو محمد و لقب برہان الدین سید برہان کبری
آورده کہ در معتقد و نوید و وفات وی شمس و پنجاد و هفت و قبری در قریہ احمد آباد است مرید
خلیفہ پدر بزرگوار خود و از شیخ احمد کتونیہ خلافت وار در زمان سلطان محمد بید و واسطه پور سلطان مظفر
است بفرمودہ پدر بزرگوارت او و بزرگی صورت و مخفی یافت او را باز وہ پسر بود -

سید کسیر الدین اسماعیل سرور دی قدس سرہ وی بزرہ و خلیفہ حضرت مخدوم جهانیان است و بعد
وفات انجناب بخیر است سید محمد رالدین برادر مخدوم جهانیان و از فرشتہ کا خود بیکسیر رسانید و در ولایت
مقام عالی و بکراست و خوارق اشتہار گرفت و راوی اعلی عادت او ان بود کہ نیم شب بتیرید خود مخدوم

جانیان میرفت و نماز تجویز ختم کلام الله میکرد و هر وقت شداد قفل فرار با گشت شهابت خود مفتوح میداد و تا آنکه شبی بمی مجذوب این ماجرا دیده بنجد دست سید صدر الدین ظاهر ساخت و کبیر الدین با ثمران ظاهر خود این ماجرا دریافته انروز برای درس حاضر شد حضرت سید او را نزد خود طلبید و او را و اکرام او نمود و شیخ سماء الدین خلیفه وی است وفات او در سنه ۸۷۵ بمکه و بسبت و پنج رحمه الله تعالی فرموده -

سید عبد الشکور و سید عبد الغفور سنی سید کبیر الدین اسماعیل قدس السدس از رحیم ہر دو جامع
جمال ظاہر ہے و باطنی بودند و علوم شریعت و طریقت عالم عامل و کامل و کمال و دوز و اودت و نجیست
والد بزرگوار خود داشتند و تربیت صوری و معنوی از پدر گرفتند و روز وفات پدرش ہر دو را ترمذی طلبت
نزد قاضی خاص خود عطا فرمود و گفت ہر گاہ شما را شکلی پیش آید نیز در قبرین اندر ظاہر کردہ باشد کہ جواب صواب
خواہید یافت چنانچہ بعد وفات او چنان عمل می کردند و جواب یافتند رحما اللہ تعالیٰ خزینہ -

سید محمد بن قطب عالم قدس سره و لقب او شاه عالم است و ولادت او لیله التاسع والعشرون
 ذی القعدة سنة سبع عشر اثنان مائة و وفاته عشرين من جمادی الثانی سنة ثمانین و ثمان مائة و قبره
 رسول آباد احمد آباد زمین اکبری اور وہ کافر پر خود ارادت یافت و خلافت برگرفت بوالہ پایہ ولایت
 برآمد و شکر خوارق عادتہ اند و برگزارند۔

سید محمد بن سید یوسف الحسینی الدهلوی قدس سره ملقب بسید گیسو دراز در تبیین اکبری او ده
که وی دیر و خلیفه شیخ نصیر الدین چراغ دهلستان است که در وقت بفرموده پیر از دهل برکن آمد و که
و بر پذیرفتند قبر وی و کلاهک التبتی ریخ و لاوت او صاحب خزینة از معارج اولایت تقاضا نمود که سنه عشرين
و سبعمائیه وفات وی سنه خمس و عشرين و ثمانمائه و عمر وی یکصد و پنجاه و چهار و سه بشمار گذرانستی
در آجبار الاخیار و در ده که وی جامع است میان سیادت و علم و ولایت شانی رفیع و تربیتی فاضل و کلامی
عالی دارد و او در میان شیخان خشت شهر به خاص و در بیان اسرار حقیقت طریق مخصوص است و در
او اهل حال هم بر بی تشریف داشت و بعد از رحلت شیخ بدیار و کن رفت و قبوسه عظیم یافت اهل این
دیار همه متقاد و سلیط او گشتند و هم در آن دیار از نو یا انتقال فرمود و او را سید گیسو دراز گویند و در شهر تاد
باین لقب برانچه شنیده شده است آنست که روزی او با چند سکه دیگر از دربان بالکی شیخ نصیر الدین
مخبر بود داشته بود و در وقت برداشتن گیسو سید بسبب درازی که داشت در پای بالکی بنید شد

و او بسبب حمایت او و استعراق عشق و محبت به برادران گیسو مقید نشد و هم بر آن دینی که واقع شد
ساقطت بعد قطع کرد بعد از آنکه شیخ را برین معنی اطلاع افتاد خوشحال شد و بر صدق عقیدت چون
صفت او افرینید که در حال این بیت فرمود که -

هر که مرید رسید گیسو دراز شد	و اندر خلافت نیست که او عشق باز شد
------------------------------	------------------------------------

خدمت میرزا مقلوطا است مسکن بجوامع الکلم که بعضی از مریدان او که او نیز مخد نام دارد جمع نموده درجا
می ارد که خواجهمحمد تقی از یاران مولانا برهان الدین غریب بود ما و او نشستند رساله شیرازی مقابل می کرد
و من در آن ایام سخت کودک بودم خواجهمحمد را جابرق رسید ما و او نشستند سخن آغاز سیده بود که قول عالم تمام
ست تا سبب مرگ پخته بجائی نرسی مرگ سید مرگ سرخ و مرگ سیاه مرگ سفید گر سنگ مرگ سرخ تحمل مرگ سیاه
قدر خواجهمحمد را جابرق انجان پرسید که چه سبب مرگ سید و سرخ و سیاه شد گفتم چون نسبت به وفادار
پس مرگ سید باشد و تحمل خون خوردن است زیرا که غضب عبارت از غلیان و هم است از بهر مقام
و علم فر خوردن غضب پس مرگ سرخ باشد و از پیغمبر میفرماید علیه السلام الفقر هو الوجه فی الدارین البتة
فقیر بیان خلق شمر شده و تحمل و سنگ سبب بفروردت مرگ سیاه باشد فرمود سفر اگر نشد باطن نیاز و
مبارک باشد و الا سر را بر صفیان بفرود دل و جمع هم نیست اگر یک ساعت لطیف دل با خدای خویش حاضر
شودان بهشت است بلکه نیز بهشت خدا آن ساعت باید کرد به نور الیگان بدست آمده باشد -

بفرغ دل زمانی نظر بخور و س	به زانکه پیش شاهی همه عمرای و دوی
----------------------------	-----------------------------------

فرمود چون در مسائل کلامیه سخن در فصل مجایز افتد من هیچ میانه شروع کنم بنابر این نام اما بر خالصان
اصحاب بهشت اگر چه کرده ام بعد از تاکید سوگند عقیده من بدل راست است که فضل مجایز بگویم
عزیم عثمان ثم علی اما بحث لغتی هر چند گفته میشود و با خلاق بگمانه انقدر هم نکرده ام فرمود علما اختلاف
کرده اند که مسلمان را موت بهتر یا حیات بهشت حیات گفتند یعنی موات اما با س من انیت که
که در ایام حیات رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم حیات بهتر بود و بعد از وی موات فرمود شخصی علی را از اصحاب علی
پرسید گفت ای صاحب فقال من تسألون فقالوا عمار فقال مؤمن علی انما مشاشه قالوا و سلمان قال
عنده علم الا لاین و الاخرین قالوا و الاخرین قال صاحب رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم علم المناقین قالوا و انما علی
قال و ابای تردیدون قالوا نعم قال اذا سالت عظیمت و اذا سکت اتبت بیت هر چند خواهم بایم و اگر سخن خوش

شوم او یاسن سخن گوید تا خواهر که چهره اش خواهم در قوه القلوب بینوایی و بزرگ مقام محبوب المروءین در مخالفت قیسمان با صوفیان بود و فرمودند خلاص صوفیان از این طایفه خبر بدین طریق نیست که خود را سبک بر ایشان گردانند و میان ایشان همچو ایشان باشند پرسیدند که چه معنی است که گفته اند اعلم حجاب الکریم فرمود که ما سوسه الله تعالی حجاب اما حجاب با سوسه دیگر قبیح و کثیف اند و علم حجابی لطیف است از آن نیک و شوار باشد و مراد از این علم خود معرفت و حدیث و فقه و تفسیر نیست مراد علم بالله است و آن علم از برای صفات بار خدای بریل و بران بلکه مشاهده و عیان فرمود که این دو چیز خاصه بدین است سوال بعدی الصلح یک صورت قطعه دوم که لاله الله محمد رسول الله گویند و ناظر که او را از جهان غریب تر بود و ایشان را بکشند و بر کاله کاله سازند و زمان و فرزندان ایشان را سیر سازند و رسوا کنند و نمیب سازند و ایمانی باقی باشد زهی ایمان ز به دین و یکی از صفات سید محمد گسیور در کتاب اسماء است صاحب اخبار الاخیار از آن کتاب قدری نقل نموده معلوم میشود که او تصانیف دیگر نیز دارد و الله اعلم -

سید محمد جوینوری قدس سره در بیان کبری آورده اند فردان روحانی فیض برگرفته و بزرگوار و متوجه عالم هر دست از شوریدگی دوی صد و تکرار و بسیار مردم را گردیدند بسیار خلق از و برگذارند و خشمی میبردند و او از جوینوری است شده سلطان محمود کلان به پادشاهش بر خاست و از رنگ خشمی مانده بند بار است و بزرگوار ایران نمود و در قوه در گذشت و همانجا اسود -

سید علی قوام قدس سره در بیان کبری آورده که زاد بوم او سوانه مرزوفیض شیخ بیابان الدین جوینوری شطاری است و بری گویند از شیخ فاضل شطاری فیض برگرفته و چند سیه برانند که او را با هم فنانوده و درست است است و در سال نهصد و پنج از کشاکش اشجیان دارست خواهر بگاه جوینور -

حاجی سید عید الوهاب بخاری قدس سره در بیان کبری آورده که وی مرید و شاگرد سید صدر الدین بخاری است از ظاهر و باطن آگاه و آیین و اخبار الاخیار آورده که وی از اولاد سید جلال الدین بخاری بزرگ است که بعد سید جلال الدین مخدوم جهان بان است او را دو پسر بود سید احمد بزرگ و دیگر سید محمود مخدوم جهان بان پسر سید محمود است و حاجی سید الوهاب بخاری از اولاد سید احمد بزرگ بود و متوجه علم و عمل حال و محبت و در اوایل حال که هنوز در لیسان وطن داشت و غریزی در ملازمت پیر و استاد و مظهر سید صدر الدین بخاری نشسته بود و از وی شنید که گفت و نوشت در عالم بالفعل موجود است که فوق

جمع نموده است ولیکن مردم قدردان و وفادارانی شناسند و بدان سپه نخی بر دوازده تحصیل نهادند
 سیکه آنکه وجود مبارک محمد صلی الله علیه و سلم بصفت حیات در بر نیه موجود است و در دلم این سعادت را
 ورنه یابند و دیگر قرآن مجید که کلام پروردگار است دوی بهمانه تعالی بواجب است بدان تکلم و خلق از آن عالم
 دوی بخیر شنیدن این کلام پیش بر جاست و شخصت زیارت مدینه در خواست و براه نشکسته زیارت
 پیغمبر صلی الله علیه و سلم بشانفت و این سعادت را در یافته باز بوطن اصلی عود نمود و بعد از آن بتقریب
 بعضی موانع روزگار انتقال نموده در عهد دولت سلطان اسکندر لودوی بدلی اند سلطان سکندر
 بوی اعتقاد عظیم پیدا شد و از شرایط تحصیل و تعلیم بود رعایت نمود و از با شاه عبدالعزیزت محبت و نیاز و طلب
 و استر شاد چندان بود که آنچه میگوید که فانی الشیخ پیداشد چنین خواهر بود نسبت صحبت و پاوی بطریق
 مناسب حکایت مولانا و هم است با شمش تیریز قدس الله سرار هم و بار دیگر از بدلی قصد زیارت حجت بن
 کرد و کر آبان سعادت عظمی رسید به شمار آنها از جناب حضرت خاتم الرسل صلی الله علیه و سلم اشارت
 یافته باز بدین حد و عود فرمود و وفات شیخ در سبب ایشان و نشین و تسکین که عدد عیار است شیخ حاجی دوق
 است و مقبره ایشان در جوار مقبره شاه عبدالعزیز است و حاجی عبدالوهاب تفسیر بیت که اکثر قرآن بکار
 اندر ارجاع بعثت پیغمبر و ذکر او کرده صلی الله علیه و سلم و بسیار از وقایع عشق و اسرار محبت و راجح و کرم
 است غالباً وقوع آن در غلبه حال و اشتیاق وقت بوده است و بدینجست و بعضی موانع جانب ظاهر
 لفظ و عبارت نامری مانده است رحمه الله تعالی

سید جمال الدین سهروردی قدس سره برادر سید عبدالوهاب بخاری مذکور است و بی شیخ
 عظام و سادات ثنوی الاکرام بخارا است مرید و خلیفه برادر خود عبدالوهاب است جامع است در ادب
 و سیادت و در عبادت و ریاضت مقامات بلند و مدایح ارجند داشت و شیخ محمد کشمیری از وی فخر
 نمود و در آخر سلطنت سلاطین کشمیر و بخارا مدینه عالی را مستقیض گردانید و بدان بدلی آمده در سال
 چهارم و هشتاد و هشت یافت رحمه الله تعالی خیریه

سید ابوالحسن محمد بن حسین الدین بن سید عبدالقادر الحنفی القادر سید الابره قدس سره در این
 آورده که از ادب و شیخ سید ابوالدین قادی شطاری از هر دانش فراوان بهره داشت و در گزیده
 کفای کم همتا (یعنی بی مثل) جهان نور دیده در زمان سلطان سکندر لودوی بدلی ابی شیخ عبدالعزیز دهاوی

و میان اودن و مولانا عبدالقادر صاحبون کرد و دیگر کارا گمان نامور بزرگی او گرایند و در نهصد و پنجاه و سه
هشت جان سپنجی باز سپرد و نگاه دلی در اخبار و اخبار او رده که وی بزرگ بود و متبک بود و دانشمند کامل و بزرگ
علوم عقلی و نقلی و رسمی و تحقیقی بود و نموده کتب بسیار از هر علم مطالعه کرده و تصحیح فرموده و مشکلات از آن
حل کرده که هر کرا اوست مناسبتی باشد نظر در کتاب او کافی است و تصحیح است و نیست الحقی و در دلی و زبان
او یکسختی داشت و بود چندان کتب و اکثر بخط او و کتابخانه او برادره که از حد حصر و ضبط خارج است انصاف نیست
که هر که معاصر او بود و از وی استفاد نمود و قابل نشاید علمیه او بی انصاف است او هم بعلمت جمل و بی انصاف
و نایق شناسایی است و در کار همیشه در راه خود مطالعه و تصحیح کتب مشغول بودی و درس کم گفته و مردم
را از افاده محروم داشته و کتاب خود را یکس کتروادی نگذاشته و در آنکه کسی را خلاص یافته خداوند که دیر از پنج پند
بود شیخ عبدالعزیز حسن و صوفیان دیگر پیش او از علوم قوم نمزد کردندی و از شیخ و علمای مردم بزرگ بجز نیست
شناختندی و او چنانچه از فنون علوم حراز نموده بود از برکات صحبت در ولایتان و در بلاد سلسل شیخ و
خاندانهای ایشان او را و اشغال و اندکار و دعوات و طرق تربیت و ارشاد نیز جمع کرده بود و نسبت
او بسلسله علمیه قادریه بر همه غالب است و میر شیخ بهاء الدین قادری شطاری است و رساله که شیخ
بهاء الدین در طریق شطاریه تصنیف کرده گویند که برای وی کرده است و گویند که وی بیا سطر از شیخ نظام الدین
در عالم خرقه یافته است و در مجلس سماع حاضر نشدند و مردم او در دلی و در آخر سلطنت سلطان سکندر بود
در حدود سیصد و شصت و تسع و وفات و در عهد دولت اسلام شاه سمنه شمس الدین و تسع و تسع و تسع
او در عهد سلطان المشایخ و خاندانهای که پایان روضه امیر خسرو است علیه الرحمة و الغفران -

سید محمد بن سید محمد کرمانی قدس سره در خراسان آورده که وی از علمای اصحاب و اهل احباب
حضرت شیخ شکر است و در اخبار و اخبار او رده که او از کرمان تجارت در راه بود و از آنجا که از کرمان
اجودین شده سعادتمند ملاقات شیخ فرید الدین حاصل کردی و ببلقان رفتی و در بلقان بود و نام او سید
کرمانی و وزیر آمد و شد و را با خدمت شیخ فرید الدین رفتی و ببلقان رسیدی و ببلقان رسیدی و ببلقان رسیدی
پیش خود و از آنجا که ببلقان رسیدی و ببلقان رسیدی و ببلقان رسیدی و ببلقان رسیدی و ببلقان رسیدی
خبر از است سید محمد کرمانی گفت صحبت از شما نمیشود و یا چون آمد و در مدینه رسید و یا خدمت کشید و بعد از شیخ
فرید الدین صحبت شیخ نظام الدین آمد و داخل بازاران علی شد و در شب جمعه است و احدی از مشایخ و بزرگان

در این کتاب نو و در پایان چهره مدنون شریف رحمة الله علیه

سید محمد بن سید مبارک بن سید محمد الکرمانی الحنفی طریقه قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی جامع کتاب سیر الاولیا است و انکتابه است جامع احوال مشایخ پیشوایان و در زمان حضرت شیخ بهجت شیخ نظام الدین مشرف شده و بعضی مجاسد را دیده و بعد از آن در خدمت خلفا سید ابو ذر و از شیخ نصیر الدین محمود تربیت یافته با در خواست بحال شیخ مشرف شده و تجدید بعینه کرده پس در اعمام و اجداد و از نزدیکان شیخ بوده اند و اکثر آنچه در آن کتاب نقل کرده بواسطه اباء کرام خود کرده و حقه الله علیه نسی و وفات او بقول صاحب خزینه سنته بهین و سبعاینه

سید محمد بن جعفر المکی الحنفی قدس سره و سبب جامع است بیان شریعت و طریقت و صاحب علم و تقوی و جود و حال بود در اخبار الاخبار آورده که وی از اعظم خلفای شیخ نصیر الدین محمود است و توحید و تفرید نظام عالی دارد و از افراد اولیا است و آنچه از احوال نظام باطن خود نوشته است عقل حیران است اگر اینها همه به شایسته و ایل و صرف نظام هر دو است پس از سلطان وقت خود است قدس سره او را تصنیف است مسمی به بحر المعانی در وی بسیاری از حقایق توحید و علوم قوم و اسرار معرفت بیان کرده و سخن راستان میگوید و در کتاب دیگر یکی قفای المعانی و دیگر حقایق المعانی نیز و عده میکنند خداوندان نیز تصنیف یافته اند یاسنه و او را تصانیف دیگر نیز هست رساله در و در بیان روح و رساله است مسمی به پنج نکات و بحر الانساب که در آنجا بیان نسب اهل بیت رسالت کرده است و نسبت اباء و اجداد خود را ثبت نموده وی کثیر الدعوی است و از آنچه از احوال خود بیان کرده است محقق میشود که دعوی او حق است عمر و از یافته بود در زمان سلطان محمد تغلق تازمان سلطان بهاول در حیات بود سن شریفش از صد تجاوز بود بای کرامت از شرفای که اند بعد از آن در دلی آمده و در سر سر نهاد اقامت کرده الحال مقام و (یعنی قیام) در همان سر و در بحر المعانی میگویی که مدت شصت سال در علم ظاهر بودم و در کسب کالات میگویشیدم و کرا و در کتاب اخبار الاخبار بطول است و وفات وی بقول صاحب خزینه سنته احمدی و حسین ثنائیه و محمد و اخبار الاخبار آورده و سبب ذکر اباء او و تاد و خطاب و افراد و سایر رجال الدین بیان اعداد و اسامی و مراتب اعماد احوال و اقسام ایشان از بنی تفصیل داده و تشخیص نموده است که فوق آن متصور نیست و گفته که همه ملاقات

کرده ام و از هر یکی تحتیافتن ام و مقامات هر یک مشاهده کرده ام و گفته سید صمد و پنجاه و هفت سال دیگر از او شناسا نمیکردم و بر سر شش پیل ملاقات کرده است ایشان در کوه ساکن و خوردن شکر و خرباز است بلج بیابان جمیع الد تعالی -
 سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در اخبار بالا خبر را و روه که قهر و دوزخ را نول است و وی سرید
 شیخ قطب الدین منور با نسوی است در کوهستان نارتول ریاضات و تکیه کشید کار خود بجا بده بجای سائید که دم
 و دود خوش و طوبی و انس گرفتند چنین میگفتند که چون دینخواست که زیارت پیروز بجا بماند با نسوی و شیر می
 از میشد میگرفت و سوار میشد و ماری بردست میکرد و متوجه مقام پر میشد و بعد از ماری بردست چون
 نزدیک مقام پر میشد شیر و ماری را با میکرد و پیاده و شیری در آمد و وفات وی بقول حکما خدیو شکانین سبها
 سید شین ابدال بن سید تاج الدین شیر سوار قدس سره در اخبار بالا خبر را و روه که قهر و دوزخ را نول است و وی سرید
 و نیا بود و اند دنیا بر قدر ضرورت اقتصاد کرده و ایم الاوقات بخدا مشغول بود و بر وفاد ایشان سنگی افتاد
 بود که هنوز آن سنگ بر سر دین و بلین خانه ایشان موجود است بالای سنگ کانسجوبین نهاده بود و هر روز
 بقدر مایحتاج در آن کانسجوبین در دین و جزئی می انداختند که قوت بوی اوی بود و زیاده از آن نمی ماند و اگر
 عله گران بودی فتوح بیشتر که اندی و اگر از آن بود که تر حتمه الد علیہ -

سید یوسف بن سید جمال الحسینی المشد الملتانی قدس سره ابای کریم
 از مشید ملتان آمده متوطن شد و در زمان سلطان فیروز نادر الد بر بانه از ملتان
 در لباس سبایان بولایت ملی قدوم آورد و چون بزرگی و دانشمند او را مشاهده نمود
 در سکه سلطان که کور بر بالاسه حوض خاص علای بنامش نموده و مقبره خود نیز در اینجا
 ساخته است در رس ساخت سالاداران مقام پر سندر رس و اخوات نشست نقلست
 که و س که هر شب جمعه حضرت رسول صلی الد علیہ وسلم را در خواب میدید و بر لب الالباب نه
 علم الاعراب که معنی صفت منسوب بقاضی ناصر الدین بیضا و س و وز دیار ما شهرت دار و شری
 دار و طول و بسید که مشهور میوسف است قابل تیق و ایاز و اختصار و بر منار نیز شری
 دار و س قوجیه الکلام او شاگرد مولانا جلال الدین روسی است که از تلامذه مولانا
 قطب الدین رازی شایخ شمشیه و مطاع است قبر سید یوسف هم بر سر حوض خاص است و
 وفات او در حدود سنه تسعین و تسه بود و گذشت اخبار بالا خبر -

سید اشرف بن سلطان ابراهیم سمنانی قدس سرہ کہ اور اسید اشرف بن
 سید صاحب کتاب مکتوب اشرف بن سمنانی دلفی ظلمات جہانگیر سے یکے از مریدان
 اود تالیف نموده صاحب علم و روح و تقویٰ بودہ و یکے از مشاہیر مشائخ ہندوستان است
 و راخبار الانبیا آورده کہ وی از کاملان است و صاحب کرامات و تصرفات در سیاحت با اہل بیابان
 ہمدانی قدس سرہ رفیق بودہ عاقبت بجانب ہندوستان آمدہ و حلقہ ارادت شیخ علاء الدین
 دہلوی و اورا پیش از ارادت مقامات عالیہ از کشف و کرامت حاصل بود و در حقایق توحید
 سخنان عالی دار و اورا مکتوبات مستشرقین بر تحقیقات غمیریہ یا قاضی شہاب الدین
 دولت آبادی کہ صاحب تفسیر بحر موج است معاصر بود و غالب قاضی از دوسے تحقیق
 ایمان نسوختن کہ در خصوص اشارتے بدان واقع شدہ است کردہ بود و اورین باب مکتوب
 نوشتن برادر یکے از قریبات جوہر است کہ اورا کوچہ گویند بسی مقام نفیس
 در میان حوض واقع شدہ نام سید دران دیار و رفیع جن بغایت موثر است و اورا طغوت
 است کہ یکے از مریدان او جمع کردہ رحمہ اللہ تعالیٰ و زخیریہ انجہ آورده خلاصہ اش نیست کہ وی
 پدرش بادشاہ سمنان بود و او ترک سلطنت نموده فقر اختیار نمود و در عمر سفت سالگی قرآن مجید
 را با بیفت قسرات حفظ نموده و در چارہ سالگی از تحصیل علوم عقلی و نقلی فراغت نموده و
 بصحبت سہ از اکابر مشائخ رسیدہ مثلاً سید علی ہمدانی و شیخ زکریا الدین علاء الدین سمنانی
 و سید جلال الدین بخاری ملقب بنزدوم جہانگیران گشت و شیخ بدیع الدین
 و خواجہ بہاء الدین نقشبند بخاری و غیر ہم مستفید گشت و از خلفای شیخ علاء الدین بکمالی است
 شیخ کہ سید ہمدانی غیر ہما مستفید شدہ و بسیار کرامت و خوارق عادت از دوسے بطور آئندہ و وفات
 بتاریخ نیست و فقط محرم سنہ ثمان و ثمانیا تہ بودہ و قبر او در روج آباد و عمر او یکصد و بیست سال
 است و اورا تصانیف بسیار است چون بشارت المریدین و الکشف اشرفی و مکتوبات و کتاب
 خلفائے راشدین و غیر ہم رحمہ اللہ تعالیٰ
 سید عبد القدوس سرہ و راخبار الانبیا آورده کہ وی نیز سید محمد گیسو دراز است و خلیفہ او است
 مشرب عشق و محبت بردی غالب بود و نقل است کہ وی خورد و خورد و زکے سید طاہرہ خود را از

برای مسجهاورده نهاده بود که سید محمد آمد و چنانچه عادت اطفال باشد طایفه را بر داشت
بر سر خود نهاد و سید فرمود ترا این خلعت مبارک باشد الحمد لله انانت باهل خود رسید بعد از آن هر که را
بهری قول کردی انابت بسید محمد فرمودی و تربیت تلقین و ذکر خود نمودی گویند که سید محمد
بازنی ابتلائی محبتی واقع شده بود و فی محبت او در لباس کت و عفت مستور بود آخر آن زن را در
جباله عقد خود در آورد و وقت مسج حسب تعارفی که درین دیار است عروس را جلوه میدادند و
آنکه نظر سید محمد بر جمال او افتاد یکی ذوقی و حالتی او را دست داد آبی بر کشید و جان بختی تسلیم کرد
عروس در محفه نشست و او را در کنار گرفت تا وقت وصول بمنزل او نیز تمام شده بود هر دو را

پهلوی یکدیگر در قبر کردند رحمه الله علیهما

سید شمس الدین طاهر قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی همیشه نزد قطب
عالم است سید بزرگ بود در ولایت رشت پور قوطن داشت و کبیر اسن بود و بعد پنجاه سال
رسیده بود بجناب خواجه حسین الدین چشتی اعتقاد و محبت داشت بدین درازی عمر هیچگاه در
کوچای اجمیر اسبانی و اب دهن نینداخت چه جاک بول و غایط در شهر بی طهارت نه در آمدی و در
در وازه شهر سکونت کردی و اگر در شهر در آمدی طهارت کامل کردی و چون وضو گران شدی رفتی
در رفتی تا مباد انقض وضو شود رحمه الله علیه و وفات وی بقول صاحب خزینة سنده احدى
و ثمانین و ثمانین

راجے حامد شہ ناپکوری قدس سره در اخبار الاخبار
آورده که وی بزرگ بود و صاحب نسبت و حسن و حال صحیح و صفای باطن نقل است که در زمان
سلطان شمس الدین اتمش دو برادر از سادات گردین بر ملی قدم آورده بودند یکی سید شمس الدین
و او در زمین میوات سکونت کرد و بقیه از اولاد او در انجا مانده اند و دیگر سید شهاب الدین که از احباب
اوست یعنی جد راجی حامد شہ چنانچه در خزینة تصریح به انست بزرگان ایشان مغرور و کرم بودند
و در زبان مردم آندیار ایشان اسم راجی غالب آمده و او نیز در اوائل حال در لباس سیاه
بود و از بصیرت شیخ حسام الدین رسیده و ریاضت شاکه کشید صفای باطن و حضور وقت نصیب
او گردید وی از علم ظاہر بقدر ما یتحتاج کفایت کرده بود و لیکن دانشمندان اسیر حلقه ارادت او

بودند که دوی اگر خواستی که از معارف و کشف ضمایر خبری ظاهر کنند حکایت از سر گذشت احوال خود
بیان میکرد و ضمن آن مقصود طالب مجهول اینجا سپید قبر او در آنکسوست و وفات بقول صاحب
سنة احدى وتسعين سنة رحمه الله تعالى

راجی سید نور بن راجی حامد شمس قدس سره در اخبار الانبیا آورده که او نیز مثل
بزرگ و صاحب کرامت بود و لباس سپاهگری را غشا و ده حال مشغولی باطن ساخته و بر او نیز
در آنکسوست و رحمه الله تعالى

سید محمد راجی بن سید شاه اسپر بن علی بن مسعود بن احمد بن صفی الدین بن عبد الوهاب
بن الامام الشریفة و ابطر یقه عبد القادر جیلانی قدس سره او را محمد غوث نیز گویند و از اخبار الانبیا
آورده که دوی صاحب عظمت و کرامت و ابروت و جلالت بود و سلطنتی ظاهر و عظمتی باهر داشت
جامع علوم معقول و منقول و شمول نعم ظاهر و باطن و حاکم فضائل حسنی و سبی از ولایت روم
بخراسان تشریف آورده و از انبیا بملکان شرف قدوم ارزانی داشته پس باده اچو توطن فرمود یکبار
سیر اکثر سوار عالم بر قدم خجسته و حضرت بی تعلقی نموده بار دوم باخیل و شتم بسیار توابع و لواحق و یاران
درین دیار شرف قامت و توطن ارزانی فرمود و با و شاه وقت در حلقه اراست او در آمده عایت مشیر
بندگی و اخلاص را نسبت به ملازمان و مرعی داشت و در یار ملکان دران اوان خطیر حال افاضل
و علم و اکابر بود و خدمتش مقتضی غرت ذاتی و علوفظرتی از همه قصب استی در بر بوده پس بندگان از
انقراد و جادداشت و او را بعلوم شعر نیز میله بود و اکثر مناقب حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه نظم فرموده
است و دیوان غزل نیز ترتیب داده قادر می تخلص میکند و ترجیحات و ارد زبان ذوق متفهم و خنده
در اچم است و تاریخ وفات او صاحب خرنیز از شجرة الانوار نقل نموده که سنه ثلث و عشرين تسعمائة
درهم صاحب خرنیز میگوید که مولانا عبد الرحمن جامی قدس سره اشعار بجا نباشد و میفرستاده رحمه الله تعالى
احوال فرزند آن عالی تبار اند که میگرد

سید عبد الله بن سید محمد الجیلانی الراجی قدس سره در اخبار الانبیا و ضمن آن که
بزرگوار دوی در فضیلت و لطافت طبع و سلامت فریج در زمان خود فیض داشت گویند
که حضرت مولانا عبد الرحمن جامی باستمای خبر فضائل او بجانب اشعار میفرستاده و تاریخ وفات او

بقول صاحب خزینة ثمان و سبعین و تسعمائیه

سید مبارک بن سید محمد الجبلانی الایچی قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی
سید عالمی تمام بود از ایشان خلقی مانده که نام ایشان میر سیران گویند بنام سیران حسن و شکر در
لاهور سکونت دارند و از آنست که در خزینة نام آنجناب سیران سید مبارک گفته بعد از آن میگنود که در
صاحب زهد و تقوی و عبادت و ریاضت و ترک و تجرید و جامع سیادت و نجابت و عشق و محبت و
زوق و شوق بود و در خلافت و اجازت از پدر عالمی خود و اشتیاقان جذب استغراق فرام
آنجناب غالب آمد در حالت سکر از چه برآمد و در کجی کل مجر دایه شست بر یک احدی را از بی آدم
نزد خود انداختی و از صحبت خلق نهایت محتر بودی تنها و مجرد و خالق مشغول نامدی و چند سال
در انحال گذرانید و در انحال اگر نظر او کسی افتادی بدوش و بنزد میگشت و یکس را تاب
نظر او نبود و بی شیخ مشرب نشی که از او و لا شیخ فرید الدین شکر گنج است بعد از زیارتات و مجاهدات
در انحال بنده است سید رسیده و یک نظر گویا اثر رسیده که بروی افتاد بر وجه کمال رسیده و از خود
رخصت نمود و بشارت داد که از تو خانواده جدید پیدا خواهد شد چنانچه خانواده نوشاهی از پدید آمدن
و قبر او در اجست و وفات او در سنه است و سبعین و تسعمائیه

سید عید القادر بن سید محمد الجبلانی الایچی قدس سره ملقب بعد القادری و در اخبار
الاخبار آورده که وی صاحب کرامات ظاهره و احوال باهره و مقامات عالییه و مناقب جللیه و صفات
بود کمالات ظاهره و باطن بر مانی ساطع داشت و نور سیاح و عالی با کمال دکانی فوق و بر
و انجیل بسیار از عصاه و کفارش بنابر جمال معاینه کمالات سعادت تو به نصوص میر سید و در شرف
و مان مشرف میشد و در ولایت داشت حقیقی حضرت غوث الثقلین است و در کمالات تابع حضرت
و لهذا او را بعد القادر و مخدوم نامی گویند هر چند که آنحضرت نامی ندارد و کدام درجه عالی تر از آن باشد
که کسی ملقب باین لقب باشد در عنفوان شباب بنامش منعم و ترفیع نمودی و با سباب همیش مطرب بسیار
افتخار فرمودی و چون بر سجاد مشیخت و مقام تربیت شست کلی از آن مجتنب و محترز گردید و در
و طایب از استماع شفی و قهوه بر کز جو میفرمود و در وی والد امجد او را برای امری از راه شربت
عقاب فرموده و پدر آن شب حضرت غوث الثقلین را رضی الله عنه خواب دید که میفرمایند که عید القادر

فرزند تربیت او من میکنم تا آخر زندان دیگر هستند تو ایشان را تربیت کن تا با جبهه القادر کار تربیت
ازین اوضاع حالت چیده به نسبت که بود او مکرر میفرستاد و دست از جمیع سواد لذت عیش باز داشت تربیت
بر انقطاع کلی برگماشت فرامیزد آلات تفتی بشکست و جانوران شکاری دور کرد و مخلوق شد و بسک
طریق حق اشتغال فرمود و چون بندگی مخدوم (یعنی والد ماجدش سید محمد) رفت اقامت ازین سر
فانی بجا آمد باقی بر دوز منصب میادگی و مقام خلافت از میان برادران بسبب کبرین او بجهت او
منتخبین بود و لیکن بسبب آنکه ترک ملازمت با دوشاه نموده بود و برادران هنوز در ملک ملازمان و
انتظام داشتند ازین برگزیده را به برچهره اخلاص با دوشاه نسبت بخدش نشسته بود ایشان
جمیع فرامین و اسامیند موجب و وظایف را پیش او فرستادند و فرمودند که ما را با اینها حاجتی نداشته
بهر که بخواهند بسیارند سالها بهیرین حال میگذرانید و بهر چه از دست اغیار از نشاندن دور گایید
صبر میفرمود و نقل است که یکبار با دوشاه عهد ایشان پیش خود طلب داشت و نوشته فرستاد که اگر ایشان
مجلس ما را بحضور نمایند انور مشرف سازند عین سعادت و محض کرم خواهد بود و ایشان که
باشند که دعوی شجاعت و بزرگی نمایند هر چه از تقصیرات و تاخیرات در خدمت رفته باشد عفو فرمود و چون
این حد و نوشته آنحضرت در جواب این قطعه نوشت

پنج باب ازین باب روی گشتن نیست	هر آنچه بر سر ما میسر و وسایل باد
کسی که خلعت سلطان عشق پوشیده است	بسمایه بشتی کجا شود دل شاد

و این واقعه مشابه آن حالت است که سلطان سنجر با ضی سمرقند حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه
نوشته بود که اگر عنان توج باین صوب منقطع گردد و ولایت سیستان که ملک نیم در دست تعیین
نگر خان قاه حضرت ایشان کرده آمد و آنحضرت در جواب نوشت

چون پیشتر بنجر به رخ نخست سیاه باد	جز فقیر اگر بود موس ملک بنجرم
ز آنکه که با چشم خبر از ملک نیم شب	صد ملک نیم روز بیک چو نیم سرم

نقل است که ایشان را در ابتدا سه حال باوراد و اعمال و عبادت ظاهر اشتغال بسیار بود
تا بعد که تمام روز فرصت بکلمند اشتند و در آخر زندان استخراق محبت و مشغولی باطن غلبه کرد که بعد
او اسه فرامیض و سنن و رواتب بزم اقبه کار دیگر نبود و بعد از ادای خیرات اشراق در بزم اقبه مستغرق

می بود و بعد از ادای اشراق با چاشت و همچنین با این جمیع اوقات صلوات و اندک قیل و کله که میکرد
بر برهان بوریائی که در مسجد افتاده بود و زان شدی و وقت با بودی که نفس نفس خود اذان اقامت
سیف میبرد و امامت میکرد و یکبار در میان مجلس طاعون حادث شد مردم اینجا از گریه که در
موضع وضوی ایشان رسیده بودند شغاف می یافتند و یکبار در اچه و ملتان در دستخوان پهلوی مجتبی
شد که یکبار در وقت در مردم هلاک میگشت و اصلاً کفایت نموده غیث الدین نام شخصی شیشه و شوره
شیشه سید کائنات را اصلی الله علیه و سلم بخواب دید که مقدار یک ساعه پاره بوی عطر افروخته گفت
این را بفروزم بعد القادر دیده و بشمارت ده مراد را که هر جا که این فی را برساند و ده بار قبل بوالله
احد بنده اندک تعالی فی الحال شفا دهد و این جانب سید بنیر خوب دید که آنحضرت صلی الله علیه و سلم
سیف میباید که انانته نزد غیث الدین سپردم از نا بگریه و یکبار در نزد چندان آثار ازین فی بدو را دید
که ازین تقریر و تحریر پیوسته و این حکایت در دیار ملتان مشهور است و والده شریفه او سیده بود
بنیت شیخ ابوالفتح که از او لاوسید صغیر الدین خواهر زاده شیخ ابوالاحق گلزاری فی هست و عمر شریفش
هفتاد و هشت سال است و وفات او در دهم ربیع الاول سنه ۸۰۰ و تسهاتید و مقبره شریفه او
در مقام اچه مشهور است نیز از تبرک به او را دو پسر بود که در کوشید و دیار بخ و لا درت او بقول صاحب
سنه ۸۰۰ و هشتاد و هشتین و نه ماه و نیم و عمر او هفتاد و هشت سال و تاریخ وفات سنه ۸۰۰ و تسهاتید
و صاحب شجره الانوار هم تاریخ وفات سنه ۸۰۰ و تسهاتید و والده اعلم

سید عبدالرزاق بن سید عبدالقادر بن سید محمد اجمیلانی اللاحی قدس سره
خلعت اکبر بدین دست و صاحب فضائل و مناقب و مقام خیریه عالی شت و شانی عظیم وی در وقت
رحلت حضرت محمد دوم حاضر بود بسبب بعضی از بواعث بجانب ناگوار تر شریف برده بود و فرستاده در ناگو
نشسته بود و فرمود که امروز بندگان محمد دوم مرا از او داده اند و پیش خود طلبیده تا واقع چه باشد چون
اندرک تا خبری در توجه بدان حد و راه یافت در وقت رحلت نتوانستند رسید بعد از چند روز قدوم
آوردند و بحکم و هیبت والده با جد بلباس خرقه و احازت خلافت و نعمت میخفت شریف شدند و وفات
او در دهم جمادی الآخر سنه ۸۰۰ و تسهاتید و بعضی از اخبار الانیابر
سید زین العابدین بن سید عبدالقادر بن سید محمد اجمیلانی اللاحی قدس سره

پسر دوم سید عبدالقادر ثانی هست در اخبار الاخبار آورده که در حین حیات مخدوم از عالم رفتند
والله انشان از صاسات و قناتات بود و از ایشان خلیفه ماند سیدی سید محمد و در خزینه آورده
که در راه ناگوار از دست قتل الطریق شهید شد.

سید محمد بن بن العابدین بن سید عبدالقادر ثانی قدس سره که او را محمد بن
نیز گویند و بالبر لقب است اخذ طریقت و علم از جد خود نمود و در اخبار الاخبار آورده که وی بنظر
عنایت مشمول شفقت و محبت بندگی مخدوم بودند در خزینه آورده که وی از سادات عظام
و شیخ فدی الاکرام بوده در عبادت و ریاضت و کرامت معروف و بصفت اولیا مومنین
بود و تعلیم علوم ظاهری و باطنی از جد بزرگوار خود و عبدالقادر ثانی یافت بسبب بخش خانگی ازین
محمد خود سید حامد از ارحمه برادره بمقام شکره که قصه مشهور در پنجاب است سکونت و زریه و بعد از
خلق مشغول گشت در سمانجا تیارین پنجم شوال سنه تسع و خمسين و تسعائنه در عهد سلطنت اسلام شاه
بن شیر شاه وفات یافت و مزار و رسته در شکره است

شاه الکبیر بخش و برادران ایشان که در لاهور ساکنند فرزندان ایشانند و شاه الکبیر
بسیار با خلاق حمیده و صفات برگزیده موصوف بود و در سنه اربع و تسعين و تسعائنه در ولایت
بگامه بر ریاض رضوان فرامید رحمه الله ثانی اخبار الاخبار و این تاریخ وفات شیخ الکبیر
است که نوشته شد

سید صاحب عبدالرزاق بن عبدالقادر ثانی قدس سره شهر
بجانب بخش که او را مخدوم شیخ حامد نیز گویند اخذ طریقت و علم از جد بزرگوار خود نمود و از رسته
شیخ شیر علی و شیخ سید دقکریانی و غیره سبب خلافت را بدایت نمود و در اخبار الاخبار آورده که
رسته صاحب سجاد و برحق و خلیفه مطلق حضرت غوث الثقلین رضی الله تعالی عنه بود و بزرگ
در ایشان و در وضع المکان منظر که یاد جلال و صاحب تصرف و کرامت و عظمت و اوست
جلالت و بجهت بیس عالمی داشت و سخانی بس بلند از تسامع دنیا دی از هر قسم که تصور کنند قسطنطین
و افراسیاب حاصل بود لیکن هرگز مالک نصیب است که شرط و جوب زکوة با نداشتند و رسته
هر چند خود و سید شیخ عبدالقادر ثانی است قبول عظیم داشت و در زمان خود کوس بزرگ و شریف

و خلافت این سلسله علیه میر و دیگر که باو می مخالفت زد کاری از پیش نبرد و غیر از پیشانی حاصل وقت خویش ندید و وفات او نایع عشر قری الفقه سنده ثمان و سببین و تسعها تیر و قدر او در او چهره در خرمین آورده که خلق کثیر بجله ارادت او در آمده بودند و سلاطین زمان نیز معتقد وی گشتند و حکام عمر بیا و خدا و کار خدا صرف نمود و بهدایت خلق مصروف ماند و رحمه الله تعالی

سید موسی بن سید حامد الجیلانی **الاجی قدس سره** لقب او جمال الدین کنیت ابو الحسن است در اخبار الاخبار آورده که سید حامد در حالت حیات خود از خلافت و سجاده نشینی را بولد شریف خود سپرد اعنی به سید و سندی و شیخی شکاکه مصباح الاحدیه مرآة جمال الحقیقه المحمدیه

الازهر الاظهر و السیر الاقدس الاظهر صاحب الجود و النفاذ کمال الباطن و الظاهر المتعالی بحلیه المصطفی خلق با خلاق المصطفی الشیخ الوصی الرضی البهی جمال الدین ابو الحسن شیخ موسی سلمه الله تعالی را بقی و جمیع نو از م و توابع این امر شریف را از اشتغال باطن و اوضاع ظاهر بوی تفویض فرمود از جهت محبت و رضای حضرت مخدوم را که بوی بود و قابلیت و استحقاقی که در وجودش نقش معاینه فرمود و از جهت صریح اذن یا دلالت آن که از حضرت علیه قادریه درین باب یافت و بعد از تفویض و تلقین در اندک مدت رحلت فرمود و وی سلمه الله تعالی در خلق و خلق و ارث حضرت نبوی است صلی الله علیه و سلم و در زمان خود صاحب سجاده و رستین سلسله علیه قادریه است او را بدرگاه حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه در ای نسبت طینی نسبتی دیگر است که اهل خصوص را بشمار با نیت رویت آنحضرت و حضرت عالم بنا علی الله علیه و سلم مشرف شده و بحضرت مخدوم شیخ عبد القادر ثانی بطریق کشف قبور ملاقات نموده و بشرف بیعت او مشرف گشته است و در شجاعت و شجاعت و علم و حکم و ارث حضرت مخدوم رضیه است و در حسن صورت و سیرت نقاوه و ابدیه اثنی عشر صورتی دارد که حدیث کانت فی عینی موسی ملاحت من راه احمد را مصداق است و سیرتی که این انگ

صلی خلق عظیم را مصدوق نور الله العالم بنور جمال مادام بقال اللهم صلی علی محمد و آله و صحبه اجمعین **سید اسماعیل بن عبد العبدین محمد الجیلانی** **الاجی قدس سره** در خزینه آورده که وی عالم عامل بیخ کمال و صاحب علم و علم و زهد و ریاضت و از اعظم مشایخ و کبرای اولیا محمد بود و ارادت بخداست پدر بزرگوار خود داشت چون آواز که امرت و خوارق عادات او در

اتصای عالم افتاد که پادشاه مشتاق ملاقات او شده و او را در لاهور طلب داشتند یکبار یک روز زمین زلزله
در علاقه فیروز پور نگر زلزله آمد و حضرت سید در لاهور بتمام کلمی محله افتاد است نمودند و قبول تمام یافتند و خلق
انجا بجلقه آمدند و او را در لاهور و اگر چه پادشاه بوی میسر داشتند و بخت میسر داشتند و دل را از غیر حق
میداشت و وفات او در سنه ثمان و سی و هجده سال وفات پدربزرگوارش بود بوده و
قبر او بتمام کلمی محله لاهور است و اولاد او نیز بزرگ بودند ذکر ایشان نیز می آید رحمه الله تعالی -

سید بهاء الدین شهاب مشهور به اول شیره قدس سره از اولاد اجداد سید اسماعیل است و از کائنات زمین
بزرگان او چنانست قبر او زیر پشت گورستان میانه غوبه رود موضع مرکب کوه عبد الله شاه واقع است
که از فی الخیر و نسب او بدینگونه بیان میکنند که سید بهاء الدین بن محی الدین بن شمس الدین بن حاجی بهاء الدین
بن اسماعیل رحمه الله تعالی -

سید میران بن سید مبارک بن سید محمد الجیلانی الاچاقی قدس سره در خزینه آورده که وی مردی بزرگ
صاحب علم و حلم و شرافت و نجابت و عطا و سخاوت بود که است و حوائق و ولایت موردی داشت
تقریباً وفات و ولایت و اجازت از پدربزرگوار خود پوشیده از هزار مقام او چه در لاهور و در قریه غلیله یافت
و سرشته تعلیم و تقنین جاری کرد و خلق خدا را بکمال ظاهری و باطنی رسانید و در سنه ست و بیست
و تسع و هجده وفات یافته در فوق گورستان میانه مدفون شد رحمه الله تعالی -

سید صوفی علی بن بدر الدین بن اسماعیل الجیلانی الاچاقی قدس سره در خزینه آورده که وی صاحب
همت و قوت و جماعت توکل بود قدیمی راسخ و غنی و حکم داشت معروف بکمال ظاهری و باطنی
و موصوف بود بنبابت شریعت طریقت و توحید وی صد ها طالبان خدا بخدا رسیدند و در لاهور و دیگر جا
شهرت گرم داشت وفات وی سنه شصت و الف رحمه الله تعالی -

سید عبد القادر بن سید محمد بن زین العابدین بن عبد القادر ثانی بن محمد الجیلانی الاچاقی قدس سره
اللقب بعبد القادر ثالث او را سید چون نیز میگویند در خزینه آورده که وی و سادات عظام و اولیا
نوری الکرام گیلانی بی نظیر و لایانی است یعنی بزرگ و متقی و زاهد و عابد و عالم بود چون کرامت و شرف
و شجاعت و سخاوت زیادند داشت سید عبد القادر ثالث مشهور گشت تربیت و تکمیل ظاهری
و باطنی از والد و جد خویش سید محمد خوش بالا میر صاحب مستحکم (که ذکر او بالا گذشت) یافته و بعد

وفات پدر بزرگوار بر پیغمبر منهد وستان تشریف برد و نواید صحبت از اکثر مشایخ عظام و اولیای کرام یافت
من بعد در راه برآمده میرون شهر لاهور بقام گذر نکرد خان توطن فرمود محمد نو اباد باسم رسول پور آباد کرد
چنانچه در سنته آئین و لغت وفات یافت و قبر او در لاهور بقایم که حالاً برو فیه حضرت شاه چراغ ابن
عبدالواہاب خیرہ وی مشہورست بوده است و او را دو پسر عبد الوہاب و محمد نام و دو دختر فاطمہ ثانی
مشہور بکلمان بی بی زویہ میران محمد شاه بیج دریا بخاری و بی بی دولت زویہ سید نظام الدین
بن سید میران بن سید بہارک بوده -

سید عبد الرزاق بن عبد الوہاب بن عبد القادر ثالث قدس سرہ مشہور است بشاہ چراغ لاهور
در خزینہ آورده کہ وی از کیرای اولیاد اعظم مشایخ قادریہ است و جامع بود در میان علوم ظاہری باطنی
و شجاعت و خوارق عاده و خلافت از پدر بزرگوار خود داشت چون متولد شد جدا مجد و در حیات
بود فرمود کہ در خانہ با چراغی پیدا شدہ است کہ قمانہ ناز و منور گرد و پس از ان روز بخطاب چراغ شاہ خطاب
گشت و آنحضرت بسیار کردہ و بزیارت خرمین مشرف شدہ و از مشایخ انجا فرمود برگزینہ شایمان
باو شاہ کہ مقتدا او بود و هر چند خواست کہ دختر خود را با پسر او از و اج کند مقبول نہیاد و وفات او ثانی
بن ذی القعدة سنہ ثمان و ستین و لغت و قبر او متصل بقبر جد پدر او بود شاہ جهان براو عمارت عالی ختہ
رحمہ اللہ تعالی -

سید مصطفی بن عبد الرزاق قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی در میان برادران خود کہ ہفت کس
بودند بسیار بزرگ و صاحب کرامت و خوارق بود وفات او ثالث عشر شعبان سنہ اربع و ثمانین و لغت
بودہ رحمہ اللہ تعالی -

سید داؤد بن فتح الدین مبارک الکرانی قدس سرہ صاحب خزینہ از کتاب شجرہ الانوار نقل نموده کہ
او از اولاد امام موسی کاظم است رضی اللہ تعالی عنہ و در اخبار الانبیا را آورده کہ وی میرد و خلیفہ سیدنا
الحیلافی است صاحب حال صحیح و کشف میر بود و درین سلوک ریاضات شاقہ و مجاہدات فوق الحد
کشیدہ ابتدا سے حالت ادانچہ کہ در انشاے تحصیل علوم قاید توفیق الہی بجانب دیگر بود بطریق ریاضت
و مجاہدہ دلالت کرد چندان کار بر نفس تنگ گرفت و بر خلاف مراد او رفت کہ از حد تقریر و تحریر قلیل
باشد تا خاطر خیرش از ہنج و سادس و تعلقات اسودہ شد و فقر و تشویش از باطنش رخت برست

انگاه از برای اقامت سنت انابت و بیعت که طریق مسالوک طریقت است متوجه بنیاد قدس و تقبلاً
و شارت پیغمبر بنی است سید عالم توبه آورد و بیعت نموده بخلافت مشرف شد وفات او سینه
اثنین و ثمانین و تسعمایه که عبارت مشتاق منان تفسیر حصول است و قبر او در شیرکوه ولایت نجف
است که محل سکونت او بود و مرزا و مطاف عامه خلق انداز گشته رحمه الله تعالی ذکر او را اخبار الانجیل
طویل بود مختصر نمودم -

سید محمد باشهر بن سید صوفی علی اچی قدس سره در خزینه آورده که دی یکصد و بیست سال عمر
داشت و دوازده سال در سیر ملک عرب و عجم و شام و عراق گذرانید و صحبت بسیار سے از مشایخ عظام
مستفید و مستفیض گشت و بلا هوارد و قیوسه عظیم یافت و خلق کثیر بکفایت او در راه و وفات
او در رجب سال حرم الحرام وقت الفتح سینه سی و ثمانین و الف و دویست و دوازده سال رحمة الله تعالی -

سید جعفر بن محمد باشهر بن صوفی علی قدس سره در خزینه آورده که دی جامع است میان سیادت و
وکرامت در وقت خود یگانه زمانه بوده و خرقه از پدر خود میداشت و ولادت او در رجب شب نوزدهم جمادی الثانی
سنة اصدی و اربعین و الف و وفات او در رجب سینه سی و سی و دویست و الف و الف بوده رحمه الله تعالی

سید اسماعیل بن سید ابدال قدس سره در خزینه نسبت بنیگانه بیان نموده که سید اسماعیل بن سید
ابدال بن نصر بن محمد بن موسی بن عبد الجبار بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن خوث الثقلین سید
محمد بن عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه و سید اسماعیل اهل کمال و عالم صاحب قال شیخ صاحب
حال بود انتی در اخبار الانجیل آورده که سلسله ایشان منتهی میشود بجهت شیخ عبد الرزاق بن خوث الثقلین

شیخ محمد بن عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه و بن و یار سلسله سجادگی آنحضرت راضی الله عنه
ایشان بر پاداشند شیخ محمد بن و شیخ امان و دیگر درویشان غایت بندگی و نیاز نسبت بملایمان سید
اسماعیل رعایت میکرد وفات او سینه تسعین و تسعمایه و قبر او در رجب است رحمه الله تعالی -

شیخ قمیص بن سید ابی الحیوة قدس سره نسبت او صاحب خزینه از شجره الانوار بنیگانه نقل نموده
که قمیص بن ابی الحیات بن تلح الدین محمود بن ببا الدین محمد بن جلال الدین احمد بن داود بن جمال الدین
علی بن ابی صالح نصر بن عبد الرزاق بن خوث الاعظم بن عبد القادر الجیلانی رضی الله عنه و اخبار الانجیل
آورده که ایشان از سلسله نسب خود را بجهت سید عبد الرزاق میرسانند از ولایت بنگاله در لباس

فقر و تجرد و یرین و یار قدم آورده در قصبه سالور و خضر باورش افتادست نهاد و دست به هم بوضع فقر و تجرد
 یکنزد ایند سید نصر الدین بود عالم و عامل و صاحب حال و تن سست و مستقیم جگر گوشه خود را در عقد
 نکاح او در آورده و بعد از وقوع این تعلیق او را توطن و سکونت بهمانجا اختیار وقت افتاد و قبوسه تمام و
 شهرت تمام نصیب او شد و خلق کثیر از نواحی اندر بار و حلقه ارادت و عقیدت او را اندر و جمعی در ایشان
 اهل غیر خیرتش انتساب نمودند و از آنجمله شیخ عبدالرزاق الشیخ بهلول مرید و خلیفه اوست حاجت
 میان علم شریعت و طریقت از اول فطرت بر نشاء عبادت و تقوی و صلاح برآمده و بر عصمت و انصاف
 نشو و نما یافته و بعد تحصیل علوم دینی تهذیب اخلاق و تبدیل صفات موفق شده الحقی درین زمان
 در مره درویشان و سالکان یقین مردم در سلوک این طریق و رسوخ قدم و اتباع سنت حضرت سید سلیمان
 صلی الله علیه و سلم نامور و عزیز الوجود اند و وفات شاه فیض در ولایت بنگاله واقع شد بمقامی که
 سلطان عبدالشاه از در آنجا فرستاده بود از آنجا ثالث ذی القعدة سنه اثنین و تسعین و تسعمایه هم
 بساوه آورده مدفون ساختند رحمة الله علیه -

سید شاه محمد فیر و زابادی در اخبار الاخبار آورده که او از عیان این نسب عالی است و او را
 در یرین و یار قصبه غریب و حکایت عجیب است که شهور است و محل کیفیت احوال او نسبت که او مردی
 بود در زمان سلطان ابراهیم بن سکندر بودی از جانب دیار دکن بدلی آمده و دعوی نسب حضرت غوث
 الثقلین رضی الله عنه نمود بملا خط این نسبت عالی با همه غریب و اوضاع و اطوار او از عظمت صورت
 و استغنا و همت و قوت و استقلال طریقه دعوت و او را با ظهار رعایت نهایت طهارت و لطافت
 و اظهار دعوی بلند و نسبت مغوی بجناب حضرت رطل خلق اندر بار بے اختیار عقده او شد و سلطان
 ابراهیم نیز بهر بار می آمد و جمع نمود فایده بران مترتب نشد و بعد از سلطنت ظهیر الدین محمد بابر بادشاه هم
 در بنیاد عمارت های قلعه فیر و زاباد ساکن بود و در عهد سلطنت های یون بادشاه نیز قدس و عزت داشت
 و نهایت علو و رتبت و شوکت مشیخت او در زبان اسلام شاهین شیر شاه بود و او نهایت مقدس داشت
 بعضی امرای وقت نیز به جمعیت بادشاه حلقه افتاد و او را مدد و بعضی درویشان نیز توجیه ارادت و
 خلافت می آوردند با الحاکم و بار شیخت و بزرگی او در نهایت رواج و رونق بود و درین اثنا و دیدن
 سید شمس الدین محمد و دیگر سید ابوطالب عراقی که هر دو به صفات حمیده موصوف بودند و نیز در

بر او رسید محمد ایشان را بخانه خود همان برود کمال خلوص و محبت پیش آمد و پیغام نکاح و خستہ ان خود
 بایشان نمود ایشان انکار نمودند و زمین ایشان شبی این هر دو سید را بخانه او گشتند و غوغا و میمان غلغله
 سبب اندازد اقدام و مصیبت زد که با از سر تازہ شد زن و مرد با هم خاک بر سر نمودند و خود
 نمودند و نعم باقیل -

بازای فلک بهر خدا این چه ماجراست باز اینچه کو فایده فرات است اینچه وقت این زهر باز با حسن محبت که داند باز اینچه درد و اینچه عالم اینچه محنت است باز اینچه غصه و در جگر انس و جان نشست باز این با طبیعت نبوت که ظلم کرد این ریش کنه را در گز مسکر تازہ کرد اسب داسے بر محبت دینا و کارا و	باز این چه ظلم و اینچه ضیق اینچه کربلاست عاشورا نیست در نه قضیه معینا است این تیغ باز بر سر شیه خدا کراست باز اینچه بحر و اینچه فراق اینچه ابتلا است باز اینچه فتنه در سر کون و مکان چاست باز این بخانه ان پیوستم که خواست دین داغ خشک را و گز از بر که پوست کاست ز نهار دل بند برین کار و بار ادا
--	---

و این مرد را در حرم روضه قدم رسول دشن نمودند و الا ان قرائد و بزرگ فرار و مطلق خلافت است
 کان و ملک نے سنہ شمس خمیس و تسعین بعد وقوع این واقعه اکثر مردم بلکه ہر نسبت این قتل نشانہ
 کردند و جمیع خلائق از سوے برگشتند و معتقدان منکر شدند و دوستان دشمن و نزدیکان دور و نہان
 نشو و شکام تقصص احوال حاضر اند و منکر اقدام کیا این اند من نشدہ است و برضائے من بلکہ بوقوت
 من حد در نیافتہ و زوان در خانہ در اند و اینکار کردند غیر با سلام شاہ رسید او اشارت بعلماء کرد کہ مسئلہ
 شرعی دینیاب چه باشد بران گل نمایند جمیع علمائے لاہور و دہلی و جوین و بکرم سلطان وقت اجتماع
 نمودند و محضر ساختند و خود منکر مطلق افتادہ بود چون در مجلس حاضر سہ آو روزند میگفت کہ بکشید ہر کشتید
 من مثلاً و تمویک یاہ و از تصویر این مصیبت متوا و مترا نطلومی و سبے غرتے و حیرتے ابلیت امرے
 قریب است و بطریق وراثت با رسیدہ است ہر چه بر سرے آید بدان صاحب حکم علمائے وقت دینوا
 قتل و شکست او افتادہ ہر چند تردید و دنگ نبوت شرعے کہ شبہ را در ان مقل نباشد نہ رسیدنا
 مدت مدید بر سر این قضیہ غوغا بود و ارا مقید و سجون نگاہ میداشتند و از امانت و خواری ہرچہ

احمیب ابو دحیہ سے فرنگہ اشتہار نقلست کہ شیخ امان پاسے سپتے را درین محضر ہر جہہ تکلیف کر دند
 و طلبیدند حاضر نشد و میفرمود قدم امان در و دوزخ چراتر دو کہ در سو کہ کا اہستہ میفرما اور وہ خوار و گشتا
 و پیش ایستادہ کنند و من در انجلس مغزو و مکرم نشسته باشم و میفرمود کشتہ شدن حضرات امان حیف
 است و خوار کردن ایشان نیز حیف دیگر از ان نیز خون در جگر ہم و ازین نیز در خوف و خطریم و میفرمود
 جنیان بخین کار با بسیار یکشنند ما ذالہ کہ از ایشان آئین معصیت سر برزند با جلد بعد از چند گاہ در زندان
 پر و دم بعد از مردن پاسے اور ابستہ در باز اکر کشا کردہ در یک کوشہ انداختند آخر در زیر قلمہ دہلی
 نزدیک تر کوشک بر دوزخ یافت انا لہ و انا الیہ ما جوں نقلست کہ جلد ہمان پیش او بودند
 و طعام تناول میکردند یکے از ایشان بیل خوات اطہار کردہ دوسے طرف خوات بستہ بیرون اور دوش
 ہمان ہمداد در چین آواز نہ کرے کہ یکسان اند کہ یکے غلام بچہ سیما ہی سر دین بر ہنہ و یک خوات مرا
 کشیدہ در حرم سرا سے حضرت اور دہ چہ سے ہان زن دہا بندہ باز گردانید میگفتند کہ اینا بسبب غیر
 جن بودہ است کہ او داشت و او را مردان و خلفا بسیار بودند بعد ازین واقعہ کتر کسے بر محبت و افتقاد
 اور اسخ مانده باشند شیخ محمد عاشق کہ در سبل پور بود و دوسے بغایت نیک در ویشے مرہب
 نوق و حالت و ہمت و مجاہدہ بود شیخ حسن سرست کہ دہر کا نو بود و مرید بود و رحمۃ اللہ تعالیٰ
 مولانا سید سماء الدین الہامی الدہلوی قدس سرہ نبیرہ مجتہد مہمانان سید جلال الدین النجاشی
 است مرید شیخ کبیر ست و گویند کہ تلمیذ مولانا سماء الدین کہ از ملائکہ میر سید شریف بر جانے ست بود
 از ہاتمان بسبب بعضیہ وقایع کہ در ان دیار واقع شدہ بر آمدہ تھا و تپنہور و سیانہ و غیر ان گذرانیدہ
 بعد از ان بدہلی آمد و توطن کرد سن کبیر داشت و از خراج حاسب بعرش رفتہ بود حق سبحانہ تعالیٰ بوسطہ
 علاج بھارت را بوسے رد کردہ دسے بر اعانت شیخ فخر الدین عراقی حاشیہ نوشتہ کہ محل ہماں
 ان واسفہ و کافی است در سالہ دیگر دار مسے بمنہج الاسرار کثر ان بعینہ منقول از رسائل شیخ
 عزیز شفا ست و دوسے جامع بود میان علوم دینی و حقیقہ و تقویٰ و دوزخ از دنیا یادست بر قدر
 باحتیاج اختیار نہ کردہ وفات او ہفتم جمادی الاول سنۃ احد سے و تسامیتہ و مقبرہ او بالا حوض
 شمسے است در انجا صوف صوف از اولاد او خفہ اند رحمۃ اللہ تعالیٰ کذا فی اخبار الاخبار۔
 سید عبد الصمد بن مولانا سماء الدین الدہلوی البیابانے قدس سرہ در اخبار الاخبار اور دہ

و سے انزہا و وقت بودہ بنایت تجرید داشت در ابتدا سے حال نزوح کرده بود چون انزال منع وقت
و فراغ عبادت دید اختیار انزہ سے مفارقت کرد بادشاہ عمدتوسے را اسیر کرده بود دران میان عجب
از سادات نیز اسیر شدہ بودند و سے رفت و بہا و شاہ گفت کہ سادات را بگذر بادشاہ گفتہ قبول
نکرد و سے گفت ترا ہم باو سکونت در شہر سے کہ تو پادشاہ انشہر باشی بعد از ان بمنزہ رفت و بادشاہ
انبار اوید و چیز سے بادشاہ پیشکش کرد قبول نکرد و گفت مرا با نیما کار سے نیست بجا کم ظلال و فرمان
وہ کہ در ظلال بیابان مرا جادہ و تشویش نہد و ظلم کند ہم در بعضی قریات سند و مقام کرد الان قبر او ہم
در اینجا است و تاریخ وفات او بقول صاحب خزینہ سنہ ست و شصت و تمانین و تسمانیہ بودہ۔

سید کبیر الدین حسن البخاری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ و سے از سادات عظام بخارا است
و فیض وافر از خاندان حضرت محمد و مہمانان یافت و بکالات رسید و در اخبار الاخیار آورده کہ و سے
سیاحت بسیار کردہ بود بعد از ان در اچہ سکونت کرد گویند کہ و سے صد و ہشتاد و سال عمر داشت و اہل
اعلم گویند کہ از و سے خوارق عادت بود و بی ادعا عظم داشت و شہر خوارق او انجاء کفار بود از کفر سے و اسلام
و پیچ کا قرا بعد از عرض کردن او اسلام را بر و سے طاقت نماند سے و در قبول اسلام سے اختیار شد
جامعہ جامعہ کفار پیش او می آمدند و مسلمان میشدند گویند کہ این نسبت در بعضی اولاد او نیز موجود بود و وفات
او در شہر قند و تودوشش و قبر او در اچہ است رحمہ اللہ تعالی۔

سید عبدالحی معروف بسید شاہ محمد میرک قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی سید بزرگ عالی
نسب و از اولاد میر سید شریف جہان سے است در علوم شریعت و طریقت کامل و اکمل و عالم و عامل بود
و در اخبار الاخیار آورده کہ و سے در جزئیات فنون و نوادر امور سے نظر است و سید عالی نسب از اولاد
میر سید شریف جہانی است و در تاریخ وفات وی گفتہ است انیقلم۔

نامہ العصر شیخ عبد اسکے	کہ بوصفتش مرزا بان نبود
وقت نزاعش بسیر رسیدم من	گفتہ امی چون تو در زمان نبود
سال تاریخ خویش خود فرما	کہ جز او در در زمان نبود
گفت تاریخ من بود نامم	بندہ وقتی کہ در میان نبود

بیت چون عہد و بعد از شیخ عبدالحی اسقاط کنند و حاصل ان نہد و پتہا و نہ باشد بیغہ و فہات او نہ

تسعة وسمین وسمایه

سید سلطان پیرانی قدس سره صاحب اخبار الاخبار از والد خود نقل میکنند که وی میگفت که سید سلطان در پیشی اهل دل تو خاکسار و صاحب هست مرید شیخ علاء الدین ابو ذری بود اما متقیان و ارثا از شرب شطاریه داشت از لباس الکفایت عورت داشت و در اکثر اوقات سر برهنه بود و گاهی با جماعت فحرامی بود و گاهی تنها و بعالم هم مقید بود ذکر چهار بار میکرد و تسبیح و در نزد تائبان و فحاشان وی سنت تسبیح و اربعین و تسبیح گفته رتبه الله تعالی

سید علاء الدین قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی سید عالی نسب است و متبرک بود و در وقت و حالات و ملاقات و در فن و سبقت هند و قوسه تمام داشت شعر هم میفرمودند این غزل از او است وقت اوست

ندانم انگل خندان چه رنگ و بود دارد	که مرغ هر چینه گفتگو کرده دارد
بجیب و جوی نماید کس مراد و لے	کس مراد بیاید که جیب وجود دارد
نشاط با دوبرستان بشته بر سید	هنوز ساقی با باد در سبب دارد
حدیث عشق تو تنها من اینگویم	که هر که هست ازین گونه گفتگو دارد
شاع دل بکف دلبر بده تو علا	که این شاع گر نما چه را که دارد

سید معین الدین علی قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی صاحب تفسیر مفتی است و او را الهام مجاز مدینه رسول صلی الله علیه و سلم بوده و هنوز از اولاد وی ورنه مظفر ساکن اند و این تفسیری تفسیر است موجز و متق و مفید در سایل دیگر در مقام حدیثیه شریک بر تحقیقات غریبه نیز دارد و شیخ صفی الدین عبد الرحمن که نسبت به سلسله ایشان از سادات صفویه گویند نیز از اجداد او است از مشایخ حدیث قد و المحققین مولانا جلال الدین دوانی است و ایشان از سادات سلامیه نیز گویند غالباً یکی از اجداد ایشان از روضه مقدسه حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم از جواب سلام شنیده بود اتشی ذکر او در ذکر سید رفیع الدین که از اولاد او است مذکور است و ذکر رفیع الدین مذکور میشود

سید رفیع الدین صفوی قدس سره در اخبار الاخبار آورده که خلاصه اش اینست که وی طریق بود میان فضایل حسبه و نسبیه و اباسه کرام ایشان هم علما و صلحا و تقیای بوده اند و سید معین الدین

مذکور و سید صفی الدین عبد الرحمن از اجداد او است در مقولات شاکر مولانا جلال الدین و بهی است
 و در حدیث شاکر شیخ شمس الدین محمد بن عبد الرحمن السخاوی الحافظ المصنف است که از
 محققین ارباب حدیث و قدوه متاخرین ایشانست و بالمشافه حدیث را از وی شنیده و مدت پانصد
 نمود و او دانشمند و محرم بود و نهایت جود و سخاوت و خلق و لطیف داشت و زمان سلطان سکه
 بهر ملی اند و سلطان سکندر را در حق او اعتقاد عظیم پیدا شد و حسب اشاره سلطان با گره سکونت
 نموده مگر سلسله او منقطع شده و کسی نمانده و وفات او سنه اربع و تسعین و تسعمایه و قمر و بهم در آنجا
 است که خانه او بود رحمه الله تعالی -

سید عبد الوهاب بن سید عبد الحمید ساوری قدس سره در اخبار الاخبار آورده که در
 مروی بزرگ و متبرک و سن بود و بتدریس علم مشغول داشت بعد از آن بسببیکه در آن کتاب مذکور
 است حالتی در باطن او پیدا شد که بی اختیار از همه برادر و بطاعت و عبادت مشغول شد و از بحث
 و مطالعه دست باز داشت و است رحمه الله سنه تسعین و تسعمایه و قمر و بهم در ساوره است
 سید عبد الاول بن علاء الدین بنی الدلوی قدس سره در اخبار الاخبار آورده که وی در بعضی اولاد
 سید محمد گریو دراز است که در دکن اند و از همه علوم عقلی و نقلی در همه و حقیقه و در اکثر علوم
 تصنیفات دارد و در هیچ الفارسی نرسیده نوشته میسر بغیر الباری و رساله قرآنی سراجی را نظم
 کرده و بر آن شرحی تعلیق نموده در سال دیگر در فارس و تحقیق نفس و معرفت ان و آنچه متعلق است
 بدان بغایت تحقیقانه نوشته است و مختصری در سیر نیز نوشته منتخب از کتاب سفر السعادت و
 بر اکثر کتب حاشی و شرح و تعلیقات دارد بغایت سن و عمر بود و در آخر عمر نبیست آنکسار
 و غربت و مشرب بر حال او غالب آمده و از علوم ربمیه نهی بگذریده و دست داده بود و از همه
 کتب بسیار داشت ابای سید از زید پور بوده اند که قصیده ایست از مضافات جو پور بعد از آن بولایت
 دکن رفته و تولد او هم در آنجا شد و همانجا تحصیل علوم نموده مکرم و مجمل شد و در آخر حال گنجرات اند و از
 آنجا بحرم شیرین رفت باز با همراهم و نمود و در آخر عمر با سید عباس خان محمد خان شهید
 که در شفقت بر خلق خدا و محبت در ویشان و تربیت علما و فضلائان علو شان و رفعت مکان کردی
 داشت بنظر عالم بود و توجه ولایت و سبیل شریفش از آنکه ملاقات واقع شود مدت دو سال

کامیش در شهر دلی در صدر حیات بود آخر در سنه ثمان و ستین و سمانیه بر حمت حق پیوست قبرا
 درون قلعہ دلی است نزدیک بکوشک در میان گورنویان افتاده است رحمہ اللہ تعالیٰ۔
 سید محمد بن احمد السمرقندی العباسی السمرقندی قدس سرہ دی از اولاد عباس بن امیر المومنین
 علی مرتضیٰ است و کنیت ابو شجاع است نسب او بزرگوار صاحب اعلام الاخیار آورده کہ محمد بن احمد
 بن خروین الحسین بن علی بن عبد اللہ بن الحسین بن العباس بن امیر المومنین علی المرتضیٰ السید الامام
 شیخ الاسلام ابو شجاع احوال او کفوسے در کتاب مذکور بطول آورده غفر انیس کہ وی یکی از ائمہ فقہا
 حنفیہ است و سمرقند با علی بن الحسن السمرقندی امام القاضی الحسن الماترید سے معاصر بودہ و بود معتبر
 زمان شان کہ این ہر سہ در قوی جمع میشدند و اتفاق ایشان حجتہ قاطعہ بود و در وقت و نمیدیدند کسی
 کیسک مخالفت ایشان نمیداد و ریاست اصحاب حنفیہ بر ایشان تہی شدہ بود و در وقت و سہ از فقہا
 بر فتوای سمرقند سید اعتمد نمودہ اند و جامع و مبسوط ہر دو کتاب از تصنیفات او است و سہ
 و سہ ابو الفاضل محمد کہ ذکرش سے آید و امام تہذیب الدین عرغینا نے صاحب قدا و اسے ظہیر موصوفی
 و فرغ شاگرد او بنام رحمہ اللہ تعالیٰ۔

محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی السمرقندی قدس سرہ کنیت ابو الفاضل است احوال
 پدر بزرگوارش غفریب گذشت او نیز مانند پدر بزرگوار خود حنفی و فقیہ بود و حسب وصیت پدر از کثرت
 بیع بالونہ اعتبار نمیداد و اعلام الاخیار آورده کہ وی اخذ علم از پدر خود نمود و روایت اترقانی
 جمال ریغد موسیٰ نمود و سہ از ابو زید و سہ و سہ از ابو جعفر است و سہ از ابی بکر
 محمد بن الفضل دارد و از سہ پسرتش سید اشرف و دیگران اخذ علم نمودند و بعد از بیعت سمرقند باز
 گشت و بعد رسد سمرقند از سہ شد و نشر علم نمود و بعد از ان بسبت جاز و بعد از وفات و باز سمرقند
 ایدہ نشر علم نمود تا آنکہ در سنہ احد سے قلعین ہاریمانیہ در ماہ شوال وفات یافت و ہوا بن
 اربع و خمسین سنہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید اشرف بن محمد بن محمد بن احمد السمرقندی العلوی السمرقندی قدس سرہ قلعہ اعلام الاخیار
 دے یکے از ائمہ مشہورین است در فروع و احوال و یکے از متبحرین ست در معقول و منقول و بود
 پدر او سید ابو الفاضل و جدا و سید ابو شجاع از کیا رفقہای حنفیہ کہ ذکر شان بالا گذشت غازی

بالعلم وانشاء فی حجر الفضل وعلی اکناف الایمۃ کفل بہ ابوہ ورباہ وعلہ الادبۃ صباہ ثم تفقہ علیہ واہتہ
 واشتغل ثم بلغ رتبۃ الفضل ویرجع فی العلوم کل وحفظ مینو کا مجید سید الامام اس کے شجاع ویرستے
 سارا ستاد المجاہدۃ وتمدتہ الطایفۃ وسمی سید العصر وقریب الدہر وامن تفقہوا علیہ الامام العالم الفقیہ قاضی
 بلا والروم عبد المجید بن اسماعیل وقلت دلاء الدین السمرقندہ وکان فاضلا مشہورا صالحا عالما بالمذہب وکلمات
 سندنا حسن الطریقۃ کبر الشان و ذکر فی الفضول العادۃ فی الفصل الثانی والعشرون فی الخلق فتواہ
 سید ناصر الدین بن یوسف الحنفی السمرقندہ سے قدس سرہ و سے شہید دست و کینت الجوانح
 و معروف ست بابۃ القطن وراعلام الاخبار آورده کہ و سے امام کبیر و عظیم القدر جلیل الجہل عمل است
 ونامہ او مشہور و ثنائیہ او مذکور است و رطلون اوراق و ظهور افاق و کیا سے وقت خود است و در علم
 وادب و مجتہدان خود است و طریق خلافت مذہب و صاحب تصنیفات کثیرہ ست و کتاب المنافع
 و فقہ المہارک و فقہ و کتاب الملتقط در فتاویٰ و مشہور و جامع و خلاص المفتی و کتاب الاحقاق و مصباح
 السجل و مجملہ و غیرہ کہ از تصانیف او ست و ذکر او در کتاب مذکور رطلول ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔
 سید عماد الدین احمد بن یوسف الحنفی الحلی قدس سرہ کہ کینت ابو العباس است و شیخ حنفیہ
 است نے اعلام الاخبار نقی علی احمد بن محمد بن محمود اخرنوسہ وکان شیخ الحنفیہ سے عصرہ و شیخ من
 حلب الی مصر حین وصل ترمین بلاد الروم سنۃ اربعین وستمائۃ اسے حلب دیات فی ہزہ ائمۃ
 وکان مولدہ سنۃ بیست و ستین و خمس مائۃ۔
 سید اسم الدین بن علی بن حجاج الحنفی الشافعی قدس سرہ وراعلام الاخبار آورده کہ خلاصہ
 تجربہ اش انیسٹ کہ بود و سے فقیہ جد سے نحو سے اخذ نمود از نجردانی و غیرہ و در فقہ شاگرد امام
 حافظ الدین بخار سے و امام فخر الدین بایرغی است و از وی اخذ فقہ نمود و از امام قوام الدین محمد کا کے
 و شیخ اکل الدین و امام سید جمال الدین خوارزمی کرمان سے دہما یہ شرح ہدایہ و شرح تمہید کچھ سے و کافی
 شرح اصول فقہ بروز سے و شرح مفصل از مصنفات او است و داخل شد در بغداد و درس
 داد بیشہد اسے حنفیہ بعد از ان شوہ و شوق شد حاجا فہر فلما فی سنۃ عشر و سببانیہ و باقانی
 انصاف ناصر الدین محمد در حلب ملاقات نمود الی اخرہ مایلول ذکر اہل حق بالجلہ شمس بود عالم و متفق
 علیہم المثل و در زمان خود کمالا تحفہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید علی عجمی قدس سره کفوسه در القاب وی چنین نوشته که العالم الفاضل والفخر الکمال
واقف الحقایق کاشف الدقایق المولای سید علی العجمی و در اعلام الاخبار ذکر وی طویل است که خلاصه
ترجمه ان اینست که در شهر سمرقند بر علماء عصر خود تلمذ نمود و بر افران خود فایز شد و ما هر شد و علوم
و گفته میشود که قرأت نمود بر سید شریعت علامه و اخذ علم نمود از وی و از شیخ اکمل الدین و گفته میشود
که قرأت نمود بر عارف ربانی مولانا عبد الرحمن الجاسی قبل ازین حاضر شد در مجلس موسسه جلیله که
و شنید از وی شرح مفصل و شرح مطول قبل ازین مولانا عبد الرحمن جاسی بهجوه علامه موسسه اشاک
مشهور است بقاضی زاده رومی رسیده و چون شنید سید علی عجمی رغبت سلاطین عثمانیه را در علم و حد
ایشان و انتظام ایشان و در دیار عجمه انقلاب نمود و رفت بسوسه روم پس از مدتی به سوسه
پس اکر ام کرده و او را سماعی بیگ بود غایب اکر ام بعد از ان رفت در شهر اورنپس داد او را
سلطان مراد خان مدرسه جدید خود سلطان یلدرم پادشاهان بشهر برد و از زندگی گرفتار ان سلطنت
مجموعه شد نزدیک او با علامه زمان خود و بحث کرد با ایشان و ظاهر شد فضیلت او و دیان
انها و خواسته حاشیه شریع و خواسته بر شرح مطالع سید شریعت و خواسته بر شرح موقوف
سید شریعت از تصانیف او است و خط نیرنگ مینوشت و وفات او سنه ستین و ثمانمائه
رحمه الله تعالی -

سید یحیی بن السید بهاء الدین الشروانی قدس سره کفوسه در اعلام الاخبار در القاب او
چنین نوشته که شیخ اعراف بالهد و المتوجه بالکلیته الی المدققة الطالفة المخلوثة اسوة الشیوخ
الکسوتیة فخر العرة الحسینیة بحر المعرفة الیقینیة بعد از ان انچه میگویی خلاصه ترجمه ان اینست که پدرش از
اهل شروان بود متولد شد در شریح که شهر است از ده لایت شروان و نشو و نما یافت در آنجا و بود خوب
روسه و خوش خوسه صاحب غنچ و دلال و بازی میکرد بچگان پس دید شب در خواب چیزه که
متغیر شد بان احوال او پس دید بر وی نیم تو فنیق و لجا گرفت بصحبت شیخ صدرالدین خلوصی که
از اعیان شریح بود و لازم گرفت خدمت او و او پدرش مکرده داشت انرا دمنه کرد پس از صحبت
او پس تمنع نشد از ان بعد از ان پدرش نیز معتقد شد و بود سید یحیی که تربیت بی یافت از شیخ
نمکوز تا آنکه رسید بمرجه کمال در رتبه ارشاد و کرامات و ظاهر شد از وی حالات و در شرح نیز زاده

که از اصحاب شیخ مذکور بوده بحواله کتاب در اور و پس از وفات شیخ صدر الدین نقازی مابین خسرو و امام
واقع شد چرا که خورشید از مدت قدیم بهجت شیخ صدر الدین بود و همواره جو عات مردم بسویکسب زیاده
بود پس خدمت سید از شاخ لشکر باکو که از ولایت شروان بوده نهضت نمود و وطن اختیار
نمود و اینجا نیز او را قبوسه تمام دست داد و مقدار ده هزار کس معتقد او شدند و منتشر شد خلفا
او با طراف داد میگفت اکثر خلفا جهت تعلیم ادب طریقت جایز است مگر شریک که بعد از او
تمام احوال او باید شد زیاده از یک جائز نیست مولانا شیخ علاء الدین خلوتی و شیخ عرابی نبی
و شیخ حبیب قرامانی و شیخ محمد جمال حلیه از کبار خلفا که بودند وفات اوسته تخلص
او پیش و سببین بنامانیده در باکو بوده رحمه الله تعالی -

سید شمس الدین محمد بن علی الحسینی البخاری الشهبازی بامیر سلطان قدس سره در اعلام الاخبار القضا
و احوال او چنین نوشته که قطب العارفین دعوت السالکین القایم بحقوق الدین علی الاستقصاء
و المراقبه بذكر الله فی السر و العلن و العلم النافع و العمل الرافع سلطان رجال الزمان عنوان
میباشد و توفیق احوال او نیست که بود و عارف بالله و عالم بکتاب و سنت و زاهد متوجه
و بود و در اجزیه توفیق و حالت سستی و قدم بلاسخ و تصوف و اقوال طریقت و بود و جامع میان
دو علم شریعت و حقیقت متولد شد بشهر بخارا و پدرش تربیت او نمود و در ظاهر شکر رات او در
حالت طفولیت و بر خاست زاهد متوجه متقی طاهر الذیل و ایم الذکر مصیب الفکار و اقبای الله تعالی
سنة حرکاته و سکنااته و مقبول المیرت و محقق فصلت و ملاقات نمود با کبرایه مشایخ و صحبت داشت
با ایشان و فائده گرفت از ایشان و رسید بسبب ان بمقامیکه رسید از وصول و فروع و قال و
حال و احوال فائده و کرامات ظاهر بود و بعد از ان رحلت نمود بسوی کرم و سکونت نمود بر
که شهر سمرقند و ولایت روم و قرائت نمود بر مولانا شمس الدین قناری و دیدم بخط او کتاب
مفتاح الغیب را که از مصنفات صدر الدین قونیو لیست که قرائت نمود بر مولانا قناری و نوشت
بر و سبب اجازت بخط شریعت و سبب بعد از ان ایامی برو سبب مشاهده کرامات او غلیم دستش
و بود که استمداد و نموده اند از سبب او در مشکلات خود و استغاثه نمودند باقیات او در تنگی خود پس بود
سجد و تمت خود و سمر الدین مابین خلق او و مشتهر شد نزد ایشان بامیر سلطان و از بزرگان او

سلطان مراد خان پس داد سلطان مدرسہ مرز یونان و بودوی رحمۃ اللہ عالم عامل و فاضل و کامل محدث مفسر فقیہ مناظر سے نیکو خوی ذی اخلاق و ایم الذکر مصیب الفکر خوی الصوبے خلائی جدیدے و حاشیہ تاج و حاشیہ شرح عقاید نسف و حاشیہ شرح لب سید عبد اللہ از قضا ئیت اداست و وفات حضرت سید در اوایل دولت سلطان محمد شہر قسطنطنیہ واقع شدہ ہما بجا مدفون گشتہ قبر او از و متبرک است و محل اجابت دعا است رحمۃ اللہ تعالیٰ۔

سید افضل الدین الحسینی قدس سرہ در اعلام الاخبار اور بود کہ وی مردی بود عالم عامل صالح و عابد و زاهد با روح و خلق و صابر پیرش سید حمید الدین از وی اولاد اخذ علم نمود و احوال پیرش مذکور میشود و مدرس بود در مدرسہ بر و ساد و زندان سلطان مراد خان رحمۃ اللہ تعالیٰ۔

مولانا سید حمید الدین ابن افضل الدین الحسینی قدس سرہ ذکر والد اجداد بالا گذشتہ و اعلام الاخبار القاب او چنین نوشتہ کہ الموسی الدین الفاضل و العالم العامل الکمال مجمع الاخلاق السنیہ و مخز الادب الزکیہ شرف العترۃ الحسینیہ شریف النسب لطیف المحب صاحب الید الطویۃ فی العلم و الادب اتمت الید ریاستہ التقوی و المذہب شیخ الاسلام و المسلمین الموسی حمید الدین و احوال او انچہ نوشتہ خلاصہ ترجمہ ان انست کہ بود رحمۃ اللہ عالم عامل فاضل و کامل خوش خوی و پاکیزہ و صابر بر اذیت خلق و جامع علوم دینی اصولا و فروعاً و ما ہر فنون عقلی و افر افضل سلیم عقل و ایم الذکر مصیب الفکر چون حاضر میشد و مجلس بودی مشارالہ و چون واقع شد مشککہ بودی صبح وی آمد فتاویٰ سے از اقطار عالم بسوی وی کہی آمد پے در پے و بود از نیکان زمان خود در علم و تقوی کم نہ دیدہ چشم ما مثل او در دین و تقوی اخذ علم نمود از پدر خود سید افضل الدین اولاد میاں سے علوم را بوزان تلذذ نمود نزد علمائے عصر خود و بجد و جہد مشغول شد و حاصل نمود فنون را و سید بخیر است او موسی بیکان و اخذ علم نمود از وی پس شد مدرس بمدرسہ سلطان مراد خان غازی و در شہر بر و ساد و غل نمودہ شد از ان در اوایل دولت سلطان محمد خان و رفت نزد سلطان پس شناخت او را و گفت نوی سید افضل الدین گفت بلی گفت بدہم اور مدرسہ پدر خود سلطان مراد خان بشہر بر و ساد مقرر شد برای وی پنجاہ درہم ہر روز و طعام از مطبخ کہ کفایت کند اورا بعد از چہرے قضا ئی قسطنطنیہ امور شدالی ان توفی سنہ ثمان و تسعایترہ رحمۃ اللہ تعالیٰ۔

سید احمد الحنفی النجاری قدس سره در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته که الفوت الاکبر و
 وارشخیر البشر بحج الشریعۃ شش الحقیقه ویرمان الطریقۃ الشیخ اعارت بالمد والتوجه بالکلیۃ الی الدخول
 او آنچه نوشته مختصر ترجمه ان اینست که نشو نایافت بشهر نجارا در سید بنده منت قطب العارفین خواج
 عبید المد تمسک و اقامت نمود نزد او زاید از شش سال و پویشی که تعظیم او میبود و غایت تعظیم و تعین
 نمود او را برای امامت نماز و میگذازد نماز فجر را بوضو و عشاء و چون وفات یافت خواج عبید المد بجای
 او نشست تربیت طالبان و ارشاد میداد نمود و مردمان اصحاب مناصب صحبت ویرا لازم
 گرفتند و بود طریق و عمل بالغزیه و ترک بدعت و اتباع سنت و مداومت بر ذکر خفی و عزالت اطفال
 و قلت طعام و کلام و احباسه لیس و صوم ایام و آداب مجلس او این بود که می نشست با همیت و قنار
 و مردمان اگر دیگر دلفه رده می نشستند با ادب تمام کان علی رسوم الطیر و بود مشرف بر خواطر
 و نمیکند نشست در مجلس او کلام و بنا اصلمات رحم المد سته اشین و عشرین و تسامیه و مدفون شد
 نزدیک مسجد خود و قبر او را بنجازه از و تبرک است رحم المد تعالی -

مولانا سید ابراهیم عجمی الرومی قدس سره در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته که المولی الفضل
 و العاقل الکامل الجامع بین علمی الشریعۃ و الحقیقه سلطان الطریقۃ ویرمان اهل الشریعۃ ذو الحسب السیاق
 و النسب الطاهره و احوال او آنچه نوشته شش مجل ان اینست که پدر او از سادات عجم بوده بعد از ان تمثال
 نمود بیکسو و لایت روم و وطن نمود در تریه از نواسه اناسیه که گفته میشود و انرا فریاد بیکسو گفت صاحب لایت
 که بود پدر او از سادات عجم از اولیا المد و صاحب کرامات سنه نقل نموده میشود و انوی خوارق عادات
 کثیره و ما از اطناب اندیشیده متعرض ان نشدم و بجز ان اینکه نابینا شده بود و وی رحم المد و انرا عرو پیش
 سید ابراهیم عجم سر خود برهنه نموده بود و گفت ای ابراهیم سر برهنه ساز که ترا ضرر میکند بواسطه بار دین گفت
 پیش که چگونه دیدی مرا و حال آنکه باین حال هستی گفت از خداست تعالی در خواستیم که روی ترا نمایا
 مرا پس المد تعالی بصارت من بمن باز و او اکنون باز گشت و بنده شد چشم من چنانکه بود و سید ابراهیم
 در حجره خود با عفت و صلاح تربیت می یافت بعد از ان ارتحال نمود و از نجاره برای طلب علم بسوی شهر سیاه
 تلمذ نمود نزد شیخ سنان الدین که بعد مصنف اعلام الاخبار است بعد از ان اشتغال تحصیل علوم نمود تا آنکه
 رسید بخدمت مولانا حسن السیاسی و متعین نمود و او را برای تدریس پس قبول نکرد و تدریس در پیش

نمود بخندست مولیٰ تو از هزاره و رفت بسوی دی بجالت تدریس او بدور رسد ازین قفس شد مدراس در انجا بعد
قضای قسطنطنیه و بود و بعد دست او بدست کثیر پس او را استدعا نمود وزیر محمد باشا قرامانی برای تعلیم
پسر خود پس تعلیم نمود مدت بعد از ان مملکت شد برای سلطان قوا تو دین سلطان بایزید خان در حیات
سلطان محمد بعد از ان بمدرس مرزایون مدرس شد بعد از ان بمدرس قوه حصار بعد از ان بمدرس مصطفی
باشا در شهر قسطنطنیه مدرس شد بعد از ان بمدرس سلطان بایزید خان بمدرسه اما سیه مدرس شد و دین
شد برای او هر روز نشاند و در هم و امر افتاد و انجا بوی مفوض شد بعد از ان ترک تدریس و اقامت
و معین نمود سلطان بایزید و از سلطنت خود روزی نه صد و در هم بطریق تقاعد و چون فوت سلطنت
سلیم خان رسید برای او سرائی در چارباغ اربابوب انصاری رضی الله عنه خرید نمود و اکنون نامکان
و تف است بر موسیٰ مذکور پس ساکن شد با خانانکه وفات یافت سنه شش ششین و تسهاتیه و عمر او بود سال
رسیده بود و انجا بمایل نکرده و از مردم منقطع بود و بسبب علم و عبادت و بود و از هر متوسع و کس
او بار بار پناه خوایده و ندیده و نوم میکرد و شسته و چاکس با براسه کار خود امر میکرد و متواضع و محتاج شد بود و ترجم
بر صغیر و جمیل کسر نمود و و صلوات خسته و مسجد با جماعت میگردد و جرم الله تعالی -

مولانا سید محمد بن عبد القادر العلوی الفاطمی علیہ السلام در اعلام الانبیاء والارباب
او چنین نوشته که الموصی الفاضل المحقق والمجرب الکمال المدق حلال مشکلات الدینیہ ومنع الشبهات
الیقینیه جامع الفروع والاصول حاوے العقول والمنقول صدر الافاضل بحر الفضائل شریعت الاصل
لطیف التمثیل زبدۃ الال الرسول صفوة الاولاد البتول اتحان الایمن السید محمد بن محمد بن کتاب مذکور ذکر
اوس طول و طویل است مختصر ترجمه ان اینست کہ بودی رحمة الله عالم فاضل نظار فارس در بحث
چون حاضر میشد در محفل بودے مشارالیه در جموع مینمودند در مشکلات بودے و بودی کہ مشکاکت موسی
را در بار یک یکی سخن دو سرعت داشت در تقریر و فصاحت در بعد و خصوصیت بود صاحب عقل وسیع
در دوفهم در عقول و قدرت داشت بر تفرخ هم بود استاد علی الاطلاق و المتفق علیه و المتکلف الیه بلا مشاف
داخل علم خود از جماعت علما کے زمان خود مانند مولانا صام الحارثی علی و مولانا علی الدین جلے قناری و علامہ
شمس الدین احمد علامہ نور الدین قزوینی صاحب رسے در سید نژاد و بدرجه کمال و در مدرسم برو ساورین
شده در دروزینه و نسبت چوپانم مقرر شد بعد از ان بمقر قاضی شده و داد عدالت و داد و دیو قبول

سیرت و بطریقہ سلف سلوک بنمود و زونا بود و زور و سلاطین مغزو و محترم بود تا آنکہ وفات یافت و در سنہ ثلث و ستین و تسعمائتہ و مدخول شد نزدیک والا القراء حلب و انموذج مشہور است و اللہ اعلم۔

سید محمد بن سید محمد الدین بن سید عبدالقادر الجلی العاوی الفاطمی قدس سرہ ذکر پیر بزرگوارش بالکذبت در اعلام الاخبار القاب او چنین نوشته کہ صدر الوائے والا شرف سالک مسالک السالکین و طریقہ الاسلاف جامع العاوم والمیز فی القول المقوم عارف الانساب واقف الاحساب الفاضل الحسیب والکامل النسیب السید محمد جلیہ النقیب فی الممالک الثمانیۃ انتہی بالجملہ مردہ سے بود جامع در میان سیادت نسب و و ذہب و علم و ورع و اخذ علم نمود از پیر بزرگوارش رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید ابو الفضل بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس سرہ و زینتہ اور وہ کہ وی فرزند حضرت غوث الاعظم ست و علوم ظاہرے و باطنی از والد ماجد خود کسب نموده و در بغداد در سنہ ستائتہ وفات یافت و قبر او در نجاست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس سرہ کنیت او ابو زکریا است و زینتہ اور وہ کہ وی فرزند حضرت غوث الاعظم ست و کتاب علوم نقد و حدیث از والد بزرگوار خود نموده فاضل و کامل عالم و مقتدا سے زمانہ گشت ولادت او ششم ربیع الاول سنہ تسعین و تسمائتہ و وفات او در شب برات کہ پانزدہم شعبان باشد سنہ ستائتہ و قبر او در بغداد متصل قبر برادرش سید عبدالوہاب بودہ است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید سیف الدین بن سید عبدالقادر الجیلانی قدس سرہ لقب وی عبدالوہاب ست وی بزرگترین فرزند حضرت غوث الاعظم است و بسیار کرامت و الہام و از وی مرویات در تفسیر آورده کہ وی بر سجادہ حضرت غوث نشست بعد ایت خلق مشغول شد و در مدرسہ معلی و غلط میفرمود و از وی منقول است کہ میفرمود کہ وقتی در بلا و بزم ساز بودم و بعد حصول علوم پیچیدہ ایدم و از والد ماجد خود اذن خواستم کہ در حضور ایشان و غلط گویم خصمت دادند بالا سے منبر بر ایدم و انون علوم و مد اعظایان کردم بیکس را و در دل اثر نکرد و اب از دیدہ بر نیاید اہل مجلس انحضرت والد درخواست کرد کہ غلط فرمائید من فرود ایدم و حضرت ایشان بر منبر بر ایدہ فرمود کہ صبر بکساعت است کہ از بندہ و رواقیت نزول بلا بوقوع آید از اسماع انیکل از اہل مجلس فریاد و فغان برخواست چون مجلس موقوف شد

از ظهور نبی پر سیدم فرمود که تو هنوز تکلم هستی بخود من تکلم بغير ولادت او در ماه شعبان سنه ثانی عشر
و خمسائیه و وفات او بخت و پنجم شوال سنه ثلث و ستائیه و او را و پدر بود ابو منصور عبد السلام
و ابو الفتح سلیمان نام که در وقت خود عالم و عامل و شیخ کامل بود و جمیع السعائیه و تاریخ وفات او اختلاف
ست در اعراض از حقیقه الاسرار نقل نموده که وفات او بخت و پنجم شوال سنه ثلث و تسعین و خمس مائت
بوده و در بغداد بقبره حلیه مدفون شد و وی از پدر خود و شیخ احمد بن حسین البنا و غیر ایشان علم فقه
آموخت رحمه الله تعالی -

سید ضیاء الدین بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینست او ابو نصر و لقب او موسی است
وی از فرزندان حضرت غوث الاعظم است و در خزینه آورده که وی تحصیل علوم بخیر است و الدخول نمود به عالم
عامل و عارف و کامل و فقیه و محدث شده و از بغداد به شمش رفته و وطن شد و با بخت و وفات یا فیت
ولادت او سلخ ریح الاول سنه تسع و ثلثین و خمسائیه و وفات او بیست و غره جمادی الثانی سنه
ثمان عشر و ستائیه رحمه الله تعالی -

سید ابوالحسن بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینست او ابو اسحاق است وی نیز از فرزندان حضرت
غوث الاعظم است و در خزینه آورده که وی قدوه اولیا و اکمل اقیاب بود کسب علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگ
خود نمود و خلق کثیر از فیض صحبت او کمال حال و قال رسید تفکر و سکوت بر مزاج وی غالب بود و هر
روز به مرتبه کمال داشت از فطریات و شریعت و هر روز کار تاسی سال سر بالا کرد ولادت او سنه سبع و ثمان
فخمسائیه و وفات او ششم شوال سنه ثلث و عشرين و ستائیه و قد از خرم فقه الداجد است رحمه الله تعالی -

سید عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی قدس سره کینست او ابو بکر است وی نیز از فرزندان بلند
حضرت غوث الاعظم است و سلسله رزاق شاهی بوی منسوب است وی از اعظم اولیا است از اولاد
او بیس اکابر دین هستند که مقام تعجب است که احوال شریف او در کتب تواریخ که انیک پیش نظر مولف است
ویده نشد مگر شهرت او از دیگر فرزندان حضرت غوث زیاده است و وی از مشاهیر فرزندان حضرت
غوث است در اخبار الاخبار آورده که روزی که حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه
و عنده میفرمود در انکس کلام فرمود که کلام من بر مردان غیب است که حاضر میشوند از پس پرده که قاف
قد براس ایشان در هوا است و دلنمای ایشان در آتش از شدت شوق و لهب اشتیاق که

پہرہ و کار خود دار نہ راوی گوید کہ درین مجلس کراہین سخن میفرمود و ولد او سید عبد الرزاق در باب آخر در زیر قدم
او نشسته بود سر بالا کرد و ساعتی حیران بود پس بیوش افتاد و جام و دستار او سوختن گرفت و آنحضرت
از کمر سے فرود آمد و اظفار سے ان ناکہ کرد و فرمود کہ تویشاری عبد الرزاق از اینسانے و بعد از قیام مجلس کیفیت
انحال را از شیخ عبد الرزاق پرسید و فرمود چون نظر بالا کردم دیدم کہ در ہوا مردان غیب البتہ و لایساکت و درین
و تمام افق بایشان پرست و در لباس ایشان آتش در گرفتہ است یعنی از ایشان آتش میخورد و بعضی در
تو اجد و بعضی بجائے خود و بعضی بر زمین می افتند در اعراض از ہجرت الاسرہ از نقل میکنند کہ ولادت
او در ذی القعدہ سستہ ثمان و عشرین و ہمسائتہ و وفات او سادس اشغال یا خامس رمضان سستہ
ثلث و ستائتہ و عمل شایع قادریہ بر خامس رمضان است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

نیریز بن عبد الرزاق بن نفوس الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس اللہ سرہ از ہم دی از اعیان شیخ
قادریہ است در اعراض از ہجرت الاسرہ نقل نموده کہ ولادت او رابع و العشرین من ریح الاخر سستہ اربع و
ستین و ہمسائتہ و وفات او سادس عشر شوال سستہ ثلث و ثلثین و ستائتہ بودہ و قبر او در باب
حرب ست رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید عبد الحاق بن سید عبد الواسع بن عبد الملک بہاگیری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دے
مرد و داد سید محمد حضور سے است صاحب خوارق و کرامت بود و سکتہ مالابہ مختصر و لا ہو کندیدہ و سید
سر موسوم نموده تا حال ہر بیماری را کہ در آنجا غفلت میدہند اکثر شفایابانہ و بوقت رفتن قدری غلہ
جرت بریان کردہ ہمراہ میبرد و بعد غلہ فقیر تقسیم مینماید و وفات او سستہ سبع و ثمانیہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ فیروز جیلانی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ دی جامع ست در علم و حلم و سیادت
و نجابت در یا خفت و از سادات عظام کیلان بود و در لاہور سکونت داشت اول جد بزرگوار دی پیرین
سیر از بغداد و در لاہور تشریف آورد و از بنیاد و دہلی و غیرہ رفتہ زیارت مقابر اولیائے عظام و مشایخ کرام
پر داشت بوقت معاودت باز بلاہور آمد و ہمین جا سکونت ورزید چون بر حمت حق میوست شاہ فیروز
بر سندان شاد و تدریس جلوس فرمود و تمام روز تعلیم علم طالب علان و تدریس پرداختہ و اہل علم فقہ
و حدیث و تفسیر و رس وادی و از آغاز شام تا نصف شب توجہ و تلقین ارباب معنی مشغول
ماندے و بروز جمعہ نماز جمعہ تا عصر بوغلا و نصیاح معروف بودے و خلق کثیر بوسیله جمیلہ و کمال

ظاہر و باطن رسیدند و سلسلہ طریقیہ او بدینوچہ است کہ سید فیروز عن جدہ شاہ عالم عن نور الدین عن
 الشیخ احمد عن الشیخ حامد عن الشیخ عبد الرزاق عن عبد العزیز الحیلانی عن احمد عن سید سیر عن سید سعید
 عن السید علی عن السید صوفی عن ابیہ سید عبد الوہاب عن ابیہ غوث الثقلین سید عبد القادر الجیلانی
 رضی اللہ تعالیٰ عنہم و وفات دسے در سنہ ثلث و ثلثین و تسمائیہ و قبوری و لاہور ست یک
 و تیسے گران رحمہ اللہ تھا ہے۔

سید شمس الدین غوری قدس سرہ در تہذیب آورده کہ دی مشہور ست شمس العافین غوری
 مہوی و از اولاد امام موسیٰ کاظم ست رضی اللہ عنہ در عالم ظاہر و باطن عارف ثانی و اسناد
 گرامی ست دید نمود حضور قدس سرہ پیراوست کہ مذکور شد و رحمہ اللہ تھا ہے۔

سید محمود بن سید شمس الدین غوری حضور قدس سرہ ذکر و الہام و بالاکذشت و تہذیب
 آورده کہ سلسلہ اخذ طریقیہ او ایست کہ سید محمود اخذ طریقیہ عن ابیہ سید شمس الدین عن سید یحییٰ
 عن عبد القادر بن السید علی عن السید مسعود عن السید احمد عن السید اصغر عن ابی الفتح عن السید
 عبد الوہاب عن ابیہ امام الشریعہ و الطریقہ سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم و دسے
 میران و وفات پیر بزرگوار خود از ولایت غور بطریق سیر و در ملک ہند شد بلاہور آمدہ و در محلہ حاجے
 سوا سے پیر و فی شہر کہ حالانہ دست سکمان جابل برہ و پورانی آورده سکونت و زید و چون وزہ
 مشیخت و کرامت وی در اقصا سے عالم افتاد خلق کثیر دست بدامن ارادت وی زدند و سبب
 لقب او یحییٰ عنی است کہ طالب بروز اول معیت پدیدار سید کائنات مشرف میشد لہذا اورا
 حضور سے میگفتند (این دیدار بخواہ بود نہ بیداری) و او قبوسے تمام یافت و غبتش در دہما سے
 خلق جاسے پذیرا شد و وفات دسے بقول صحیح سنہ ثلث و ثلثین و تسمائیہ و قبور و لاہور در
 مقبرہ سید جان محمد حضور سے ست رحمہ اللہ تھا ہے۔

سید جان محمد بن سید نور بن سید محمود غور سے حضور سے قدس سرہ در تہذیب آورده کہ دسے
 از عنقا سے مشایخ طریقیہ عالمہ قادریہ است نسب ابام موسیٰ کاظم رضی اللہ عنہ سید چنانچہ
 بالاکذشت دسے تربیت ظاہر سے و باطنی از پیر بزرگوار خود بافتہ و چہرہ یکہ مرید او گشتے روز
 اول در خواہ بزیارت رسول صلی اللہ علیہ وسلم مشرف گشتہ و وفات او در سنہ اربع و خمسین سنہ الف بودہ

سید سرور الدین بن جانی حضور صلی اللہ علیہ وسلم در خزینہ آورده کہ وی متقی و صاحب مقامات بلند و کرامات ارجمند بود و مرید پر خود است و وفات او در روز جمعه احدی و عشرین من شوال سنہ ۸۱۲ و الف بود و قبر او در لاهور است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الوہاب بن سرور الدین حضور صلی اللہ علیہ وسلم در خزینہ آورده کہ وی در زہد و تقویٰ شائے بلند و مقامے ارجمند داشت و در لاهور بہدایت خلق اشتغال نمود و ثنائی کثیر از وی بہدست یافت و وفات او در روز جمعه احدی و عشرین من شوال سنہ ۸۱۲ و الف بود و الف بود و رحمہ اللہ تعالیٰ
سید عبد القادر بن سید جلال الدین الجیلانی اللہ پور سے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی فقیر سے روشنی و صاحب معرفت ظاہر سے و باطنی بود و ارادت بخدمت پیر بزرگوار خود داشت و در بغداد و متوطن بود بعد از ان بطریق سیاحت بہند و ستان آمد و خلاصہ اینکه در لاهور قیام پذیر گردید و بہدایت خلق مشغول گشت و خوارق و کرامات بسیار از وی بوقوع می آمد و او را سید پسر بود سید حاجی و سلطان اکبر و غیاث الدین مشہور بہ دولت شاہ بخارا غیاث الدین لا ولد شد و وفات سید عبد القادر نامن عشرین من الاول سنہ ۸۱۲ و الف و اربعین و تسما تہ و قبر وی متصل محل قدیمیہ بر عزیز رنگ واقع است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الزاق بن سید عبد الخالق بہاگیر سے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ از اعظم سادات و کبر اسے شایع طریقہ قادریہ است صاحب مقامات بلند و مدایج ارجمند بود و ارادت و خلعت از پیر بزرگوار خود داشت و تا دم حیات بعلوم و تدیس فقہ و حدیث مشغول ماند و وفات او سنہ ۸۱۲ و اربعین و تسما تہ و قبر وی در لاهور قریب روضہ سید جانی حضور صلی اللہ علیہ وسلم است
سید عبد الوہاب بن سید عبد الزاق بہاگیر سے قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی جامع بود میان علوم ظاہر و باطنی و کمالات صوری و معنوی در سلسلہ عالیہ قادریہ معتبت بہ پیر بزرگوار خود داشت و بعد پیر تمام عمر بہدایت خلق مصروف ماند و وفات او در سنہ ۸۱۲ و تسما تہ و تسما تہ رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد القادر بن سید عبد الوہاب بہاگیر سے قدس سرہ از سادات عظام و اولیائے ذوی الاکرام است جامع علوم ظاہر و باطن و واقف اسرار شریعت و طریقت بود و وفات او

بقول صحیح سنیہ خمس واربعین والفت بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی الزینۃ۔

سید عبد اللہ بن سید عبد الوہاب بہاگیری قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ وی بہت بزرگ مفتی و عالم و مستجاب الدعوت بود و دوم مبارک او برای شفا سے مرضی اکسیر اعظم بود و لاہور علم شیخت افراخت و طالبان حق را بچن رسانید و فات او قاسم رمضان سنۃ تسعین والفت بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید رحیم اللہ بن سید عبد اللہ بہاگیر سے قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ وی حمید پر خود است و در سلسلہ قادریہ شیخ صاحب ہدایت و ارشاد بود چون مرخصیہ نزد وی آمدی از دعای وی شفا یافتے چون لا ولدی تنہا سے اولاد نرود وی آمدی بدعا سے وی صاحب اولاد گشتے مستجاب الدعوت بود و فات وی سابع عشر محرم سنۃ اربعین وانیۃ والفت بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ و قوادرا لاہور است۔

سید نعمت اللہ معروف بسید مبارک لاہوری قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ وی از علم و شایستگی قادر بود و نعمت فقر از سید عبد القادر ثانی او سچے حاصل کرد (و ذکر عبد القادر ثانی باللائق و خرقہ خلافت یافت و خلق کثیر را بارادت خود مشرف ساخت و پاسے تجیر و تفرید سیر و مسکن نمودہ باز در پنجاب تشریف آورد و لاہور تشریف از رانی داشت علم شیخت افراخت دعای وی در حق طالبان دنیا و عقبہ بجا بود ہر کلمہ کہ بر زبان حق ترجمان وی جاری گشتے بہان طور بوجہ مدرسے خلفا سے و سے در قائم و دو دراز رفتند و طالبان حق۔ ابجی رہنا گشتند و فات و سے باقوال صحیح و رسنہ اشین و ستین و تسما تیر بودہ و راندرون جھار لاہور مد فون شد کہ اکنون ان قبر داخل مکان خوشحال سنگ گشتے و اللہ اعلم۔

سید بہاؤ الدین گیلانی آخر مشہور بہاؤل شیر قدس سرہ درخزنیہ آورده کہ وی از سادات عظام و مشایخ ذوی الاکرام قادریہ است و نسب او بحضرت خوش الاظمحی الدین عبد القادر جیلانی رضی اللہ عنہ بانیلون میرسد کہ بہاؤ الدین بن محمود بن علاؤ الدین المشہور بزین العابدین بن سید بن صدر الدین بن ظہیر الدین بن خمس الدین بن مومن بن مشتاق بن علی بن صلح بن عبد الرزاق بن سید عبد القادر الجیلانی قدس اللہ سرہ ہم و سے شیخے بود جاس کالاست ظاہری باطنی و زہد و عبادت و عمر دراز یافتہ کہ زیادہ از دو صد و پنجاہ و کم از دو صد و ہشتاد و پنج سال بود و مولاد بغداد است ہمراہ پدر در اوان صغر بہند و ستان آمد و در پادون توطن گرفت ارادت و خرف

خلافت از پدر داشت وفات در سی با قوال معتبره که از خزینه الاسرار و شیخه الانوار نقل نموده تا من عشته
شوال سنه ثلث و سبعین و تسع مائه و قبری بمقام حجره زیارتگاه خلق است رحمه الله تعالی ذکر
او در خزینه الانصاف طویل است ما اختصار نمودیم -

سید محمد نور بن سید سید الدین مذکور قدس سره فرزند کلان و صاحب سجاد و پدر بزرگوار است
در علوم ظاهر و باطنی از دیگر فرزندان پدر گوئی بیقت ربوده مادرش دختر حضرت شاه کمال
نجاری است که در قصه حبس سکونت داشت و به پیرهایان مشهور است وفات سید محمد نور
سنه ثمان و ثمانین و تسع مائه است که کافی خزینه الانصاف -

سید محمد مقیم بن ابوالعالی بن محمد نور بن سید الدین گیلانی قدس سره لقب او حکم الدین است
در خزینه آورده که وی از اعاظم خلفای میر حیات جمال الدین بغدادی است و جامع بود در بیان علوم
ظاهر و باطنی و کلمات صوری و معنوی و سیادت و نجابت و تقوی و شجاعت در عهد خود شیخ فاضل
و مقتدای یگان بود بعد از تحصیل علوم حسب اشاره روح جده و سید سید الدین نجف است سید جمال الدین که از
اولاد حضرت غوث الثقلین است در سید و از این توجه او که تفصیل آن در خزینه است بدرجه کمال رسید
و صاحب کرامت و خوارق شریک در سینه خمس و خمیس الف و وفات یافت و عمر او چهل و دو سال
و قبر او در حجره است رحمه الله تعالی -

سید عبد الوهاب بن ولی الدین المحسنی القادری الشاذلی المدنی قدس سره و سی
اهل علم و تقوی و زهد و عبادت بود شیخ عبدالحق محدث دهلوی قدس سره به صحبت وی رسید و کمال
اعتقاد بذات او میداشت و مرید او بوده و سید عبد الوهاب سفر بسیار کرده و به صحبت بسیاری از علما
و صلحا و مشایخ کبار رسیده و چهل و چهار حج گذاشته و مدت مدید در کربلا ساکن بوده و اهل حریم و مشایخ
بمن و مدبر و مشایخ و معتقد و لایست و علو شان او بوده و طایفه او در باب کتب خفای و توحید مثل فصوص
و اشال آن تو قف و تسلیم است اینها روایت میگفت و بدان اشتغال نمیکرد و انکار هم نمیکرد و میگفت
چنانچه عادت فقها است لیکن و تشنیه پیش نمی آید و میفرمود که اول باید که اعتقاد خود را ظاهر و باطناً
باعتقاد اهل سنت و جماعت راست سازد و راسخ گردد و بعد از راسخ این عقیده از هر چه ایشان
گفته اند و نوشته اند محروم نمازد کتب ایشان را که در حقایق و اسرار نوشته اند نیز مطالعه نکنند و آنچه

مشکل شود از ان بگذرند و در نماز و طهارت را بنمود راه نهند انکه اعتقاد را ازین کتب است
کنند و از هر کس هر چه بشنوند تلخ شوند و سیر مود باید که هر چه بشنوند اگر چه سخن باطل باشد در دل نکند
و تعصب پیش برانید اول خود بشنوند که چه بگوید و بعد سخن نیک در رد کند که قابل ان چه مقصود دارد بعد
از ان اگر توانست از موافق حق سازند و گرنه رو کنند اگر این را توانند از سران بگذرند و خلل در عقیده
خود نیندازند و اگر حال او در اخبار الاخبار و خزینة الاصفیاء طویل است با مختصر از اخبار الاخبار نقل نمودم و
تاریخ وفات بقول صاحب تریب شد احدی و الف بود و در الف لغاے -

سید شاه کامل الاهوری قدس سره در خزینة الاصفیاء آورده که وی اسما داشت عظام چهار
است و اسم بانسے و سے کامل و شیخ مکمل بود اول در طریقه عالیہ قادریہ بیت کرد و تکمیل سید
بعد از ان بخدمت شیخ الداد مداری حاضر شد و از وی خرقه خلافت و فقر یافت و ویرا خلق
سید دیوان کامل میگفتند و بعد محمد جلال الدین اکبر بادشاه از بخارا وارد لاهور شد و در میان
فیضان متصل موضع بابو ساپور طرح اقامت انداخت و خلعتی کثیر در حلقه ارادت وی در آمد چون تو
شد هاتجاش و فن کردند و عبد الرحیم نام شخصی از ملازم شاهسے خواست که بر فراسوی گنبد بلند
تیمار نماید حضرت سید و خواب او را منع فرمود که مرا همین قبرگی بسند است وفات وی بیستم صفر
سنه خمس و الف رحمه الله لغاے -

سید یار الدین معروف بشاه برگیلانے قدس سره در خزینة الاصفیاء از شجرة الانوار و
و تشریف الشرفا نقل نموده که وی از اولیاسے کالین پنجاب است جامع سیادت و شرافت و
کرامت و خوارق است در سلسله عالیہ قادریہ پیر طریقت بود ولایت و نسبت موروثی داشت
نسب و سے بھرت غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی قدس سره میرسد باین طریق که پدر الدین
بن شرف الدین بن یحیی بن علاء الدین بن شمس الدین محمد بن شهاب الدین احمد بن علی ثانی بن قاسم
بن یحیی بن احمد بن ابے صالح بن ابی نصر بن عبد الزاق بن غوث الثقلین سید عبدالقادر الجیلانی
قدس سره اسرارهم و اخفرت همه اکبر باو شاه در لاهور تشریف آورد و بسیارے از ساکنان پنجاب
دلاهور بجله ارادت وی در آمدند و خوارق و کرامات بشمار از وی بطور امد و تاریخ وفات او از شجرة
بجھے مریدان ان خاندان یافته شد که دوازدهم ربیع الاول سنه ثمان و عشر و الف بوده در

زمان جهانگیر بادشاه وفات یافته و قبر او در موضع مسایان علاقه تیار زیارت گاه خلق است -
 سید خیر الدین بن رحمت الدین بن فتح الدین کرمانی قدس سره نسبت دی ابو المعالی
 است از سادات صحیح النسب کرمان ست خلیفه و برادرزاده شیخ داود دست کتاب تحفه القادر
 در مناقب سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه و کتاب حلیه رسول صلی الله علیه وسلم از تصنیف
 اوست و در شعر هم مذاق داشته دیوان شعرا و بوده است صاحب کرامات بلند و مقامات
 ارجمند و زبرد مرجع و تقوی و ریاضت بود و در مدینه و خلیفه خود بوده و ولادت او با قول صحیح بر فرزند
 دهم ماه ذی الحجه سنه ستمین و تسعمیه و وفات او شانزدهم ربیع الاول سنه اربع و عشرين و
 الف و در عهد جهانگیری واقع شده و چندی در لاهور است و را شکوه و سفینه الاولیا از ملا شاه
 نقل نموده که روزی بهرامی اخوند خود ملائمت الله که عالم و عامل بود زیارت شیخ ابو المعالی رفت
 شیخه سیسی پیش شیخ هدیه او و شیخ آنرا قبول کرد و با بخاطر گذشت که اگر شیخ اخراقت مظهر دارد باید که
 این تسبیح بمن دهد چون از وی منقض شدم و بر خاستم مرا پیش خود خواند و تسبیح بمن داد و گفت اگر
 توانی هر روز صد بار در دهرین تسبیح بخوانی تا مرا و ترا و انکلا این تسبیح او را و انوا بسبب عظیم حاصل گردد
 گذاشتی خرقه الیافیه و الصلح و السلام -

سید عبد الدین عمر بیگی اچیلانی قدس سره از اعظم سادات کیلان ست نسب و سی
 سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه با خطرق میر سید عبد الدین بن عرب بن حسن بن عثمان بن مبارک
 حسن بن عبد الباسط بن شهاب الدین احمد بن مبارک بن حسن بن علاء الدین علی بن خمس الدین
 بن یحیی شید بن احمد بن نصر بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی رضی الله عنه
 غنم اباسه وی خرقه ارادت از دست پدران خود او پیشیند و قدم بر قدم جد بزرگوار خود داشتند
 و وی بحر پانزده سالگی بطلب حق از بغداد برآمده بهندوستان آمد و اکثر مشایخ این دیار را دریافت
 در علوم ظاهر و باطن کمال رسید و در موضع بهت که از توابع دهلستان است اقامت انداخت و
 همیشه در بحر مراقبه مستغرق می بود و خلقی کثیر بکلمه ارادت وی درآمد و کرامت و خوارق بسیار از
 وی بطور ارجحان صاحب سفینه الاولیا سیکوید که چون در وی یاراه زنی اراده آمدن موضع بهت
 میکرد و را پیرون ده حرده یا نابینا پیدا فسد و احدیر قدرت نمود که بر اهل آن موضع دست تظاول و

ظلم در گذر وفات او سنه سی و نهم و ثلثین و الف بوده و عمر او یکصد سال و قبرا در موضع بہت بزرگوار
در یکے جون است رحمہ اللہ تعالیٰ کذا فی خزینۃ الاصفیاء۔
سید غلام غوث البخاری الاوچہ قدس سرہ در تہذیبہ اور وہ کہ وی از اولاد سید بزرگوارین
بودہ و از اجلہ اولیائے محمد جبارگیر و شاہ جہان بودہ قبوے عظیم یافتہ غلامین از دور و نزدیک بہشت
اوی اندر و در یکشتند و مستجاب الدعوتہ بودہ وفات دسے و در سنہ شمس و اربعین و الف
بودہ و قبر دسے قریب لاہور موضع علی پورست کرامت ہنوز از موضع قبراہ جاریست است
رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ بلاول بن عثمان بن عیسیٰ القادری لاہوری قدس سرہ در تہذیبہ اور وہ کہ
وی از کبراے شیخ مشائخین و عظامے اولیای دین بودہ بغایت شفیق و تشیع و صایم و قائم و
عابد و از اہر و متان بوقت بود و تفرقہ اراستہ و خلافت از سید شمس الدین قادری لاہوری یافتہ کہ
خلیفہ شیخ ابوالحاق لاہوری بود و از محبوب الواصلین کہ کتائبہ است فقط در مناقب سید بلاول
نقل میکند کہ بزرگان شاہ بلاول ہمراہ ہما یون بادشاہ از ہرات بہند آمدند و در موضع شینچورہ کہ دیہی
بفاصلہ دہ کردہ از لاہور است از بادشاہ جبارگیر یافتہ ہما بخا متوطن شدند تولاہ شاہ بلاول نیز در آنجا
بود وی ولی مادر او بود چون پیر ہفت ساگی رسید روزی طفل ہم عمر ہمایہ وی وفات یافت آنحضرت
بر بالین وی اندر و فرمود اسی باز خفتن بے وقت چہ شے دارد و بر نیز تا ہم بازی کنیم طفل نتوانست
فی الحال چشم باز کرد و بر فاست و ہمراہ او روان شد با شاع این حال جبر بزرگوار وی سید عیسیٰ
ویرا برای تحصیل علم در لاہور فرستاد و از حسن تربیت شیخ فتح محمد کہ اعلم علمائے لاہور بود و راندک ایام
کلمات علوم ظاہر سے موصوف شد بعد از ان بطوریکہ در ان کتاب مذکورست بصحبت شیخ
شمس الدین رسید و در یکشت و یکسپہ طریقت مشغول شد و بعد از ان حسب حکم او بچہ شاہ
ابوالحاق چند سال خلوت نشین شد و بادای صلوٰۃ و صوم و دوام و تلاوت قران مشغول ماند و
الہام کرا الہیہ شد کہ تفصیل بعضی از ان در تہذیبہ از شجرۃ الانوار نقل نمودہ و تا پنج و وفات او از بزرگوارین
و سفینۃ الاولیاء نقل نمودہ کہ کان ذلک وقت العشاء لیلۃ الاثنين ثمان و عشرین من شعبان سنہ
ست و اربعین و الف عمرہ سبعین سنہ و قبرا و بیرون در و اندر دہلی ست و چون در سنہ یکہزار و چہ

اب دریا نزدیک بقبر سید بن جعفر تلفت قبر خدوق نقش او برآورده بجای دیگر نزدیک ترازان دفن
نمودند و الله اعلم

سید عبد القادر القادری البخاری الاکبر بادی قدس سره در خزینه آورده که وی از غفایه
شیخ خاندان قادریه خلیفه است در اکبر آباد سکونت داشت شیخی بود صاحب کمال و علم و عمل و زهد و تقوی
و ریاضت و عبادت اوقات خود تقسیم نموده که در تمام روز در تریس و نصف شب در تلقین و توجیه
مردمان و نصف در عبادت (اوراد و تلاوت و امثال آن) گذرانید و سوامی قیل و نصف النهار
خواب کرده و از روز بلوغ قنایات و فواید در روز طعام بخوردی تاریخ وفات او از مجرا اول صلیب نقل نموده
که سنه خمسین و الف و قه شد و قبری در اکبر آباد است رحمہ اللہ تعالیٰ

سید محمد امیر حیلانی قدس سره و از سادات صحیح النسب حیلان است جامع بود در بیان
شریعت و طریقت و مقتدای وقت خود بود از اولاد سید بهاول شیر قلندار است و صاحب کشف و
کرامت و خارق عادت بود در زمان محمد اوزنگ زیب عالمگیر بادشاه عالم شیخ برافراخت و قیوسے
تمام یافت وفات او سابع و العشرین من جمادی الثانی سنه ثمانین و مائت و الف و در خزینه ذکر او
طویل است از اینجا مختصر نمودیم

سید نور محمد بن محمد امیر حیلانی قدس سره در خزینه آورده که وی ولی مادر زاد است و سسر
و قراداد و جامع کمالات ظاهری و باطنی و در خادمت و شجاعت نفیرے داشت بعد وفات پدر
برجاده مشیخت حضرت جبرئیل مست و رہنما سے خلق گشت از کتاب سلج الا و ایما نقل نموده که خود
میگفت که در ایام طفلی نخستین پاره قرآن متنی قرآن بروی کشف بوده و وفات او تاریخ نور و نیم
نوی الح سنه ست و عشرین و مائت و الف و عمر او هفتاد و سه سال بوده رحمہ اللہ تعالیٰ

سید عبد الحکیم بن یزید حیلانی قدس سره در خزینه آورده که وی جامع ست در میان
شریعت و طریقت و نسب شریف وی باین طریق بجهت غوث الاعظم میرسد که عبد الحکیم بن یزید
بن نظام الدین بن محمد بن مبارک بن نجم الدین بن نور الدین بن بهاء الدین بن یعقوب بن ابی
قاسم بن منصور بن شرف الدین بن عبد الرحمن بن سید الملک بن صالح بن نصر بن عبد الرزاق
بن سید عبد القادر الحیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ وی بعد از تحصیل علوم ظاهری و باطنی خلافت

از عبدالقدوس قاضی یافت و ہو عن شاہ فیروز عن شاہ عالم عن نور الدین عن احمد عن حامد الجیلانی عن شاہ
امیر عن احمد عن السید صوفی عن عبد الوہاب عن امیر غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ عنہ
سید عبدالحمید بن ثابت نقل و پردہ پوشے شمار خود میداشت و تھے کے از مریدان دی اور ادب و
نمود اتفاقاً در شیربج بجاے قند نمک سو اقامت چون پیش او اور داد و آنرا بخور و بیج بر روی نیاورد
چون پس خورد و ترک کرد قند دانستند کہ نمکین است صاحب خانہ مجدث پیش آمد سجد گفت کہ من
شیرین خورد و اہم نہ نمکین و من خبر ہم نمیدارم و ولادت او در سنہ ثلثین و اربعہ در عمدہ جاگیر بادشاہ و
وفات او در سنہ ثمان و ماہیہ و اربعہ و عمر او ہفتاد سال بودہ و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید محمد فاضل المتوکل بن محمد ششم الجیلانی قدس سره در خرنیتہ آورده کہ وی در توکل و ریاضت و عبادت یگانہ زانہ و مستعدی خلق بود و ترک و تجرید شهره آفاق با دنیا و اہل ان کاری نہ داشت و تا نزدگے از خانہ سیرون نیامد و از اہد و عابد و متوکل و دایم الصوم و دایم القیام و عالم و عامل بود و باو شاہ عالمگیر معتقد و بود نقد و حبس و جاگیر و ادب قبول میفاد و فات او دوم ذی الحجہ سنہ ۹۸۸ و عشر و مائتہ و الف و قہر و در لاہور سبت رحمة اللہ تعالیٰ

سید عمر بن محمد ہاشم الجیلانی قدس سرہ در خزانہ اور وہ کروی شیخ باوقار و اعلم روزگار و مجتہد
وقت خود بودہ و در سلوک نسبت قادر بر سالہ دار و کہ اگر طالب بران عمل کند مطلوب رسد و در تقایید
اہلسنت نیز کتاب تصنیف کردہ کہ چکس را بران اخرا ضی نیست و ولادت او در سنہ احدی
و ثمانین و الف و دفات او بروز کیشنبہ سادس عشر شعبان سنہ خمس عشر و مائید و الف بودہ
و ترقی در لایمورست

سید عبدالقادر بن عمر بن محمد یاشم الجبلی فی قدس سره در خرقه ای آورده که خلاصه اش اینست
که وی جامع بود در میان شریعت و طریقت و عالم و عال بود در مرتبه عمریه و در ریاضت بسر برد و بشکای
میله تمام داشت و نهایت قوی و زور دار بوده بحسب که پنج شیر را گرفته بود شیر حرکت کردن نتوانست
چون او را در افکنده هر دو بند دست شیر از هم جدا شد اکثر شب با آنها سه گذراندی بسواحل دریا آنها
بعبادت مشغول ماندن خرقه خلافت در طریق قادریه از پدر خود داشت و صحبت سید عبدالعبدی که
سید عبدالرحمن و سید محمد بن علاء الدین حسینی رسیده مستفید گشت و از سید محمد سخنگو کتاب جوهر

و بیاض السالکین و علم جفر و غیرہ کثرت کسب علم طب از شاہ عبدالرسول زنجانی لاہوری نمود و سند حدیث و تفسیر و فقہ از خال خود سید اسماعیل بن قاسم بن صوفی علی بیلا کثرت کتاب کشف اللہ و کشف اللہ لہ کبر و رسالہ اسرار البکائے در علم حقایق از تہ ماہیت اداست و سید محمد یار و حافظ بلاتی و محمد خان از اصحاب او بودند و ولادت او بر وزجمو دوم شہری ایچہ بوقت یکپاس روز سال یکہزار و شصت و سہ و وفات او شب شنبہ سال یکہزار و یکصد و پنجاہ و چہار است او را چہار پسر بودند سید یوسف شہید و محمد غوث و اصغر علی مولف کتاب شجرۃ الانوار و ابو صالح رحمہم اللہ تعالیٰ۔

سید حسن بن عبداللہ الجمیلانی ایشادری قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی ثمر ثمرت و کرامت ولایت موروثی داشت و وی بزرگی بود صاحب تفرت و زہد و ورع و تقوی بود و سیاحت یافت بسیار نموده بصحبت بسیاری از اولیاء اللہ رسیدہ فیض باب گشتہ در وجہ وی نیز از اولاد سید علی بہار است کہ در طاعت و بندگی لایعہ عرف خود بوده و نسب او بحضرت غوث الاعظم باین طریق میرسد کہ سید حسن بن عبداللہ بن محمود بن عبدالقادر بن عبداللہ بن عبداللہ بن شہاب الدین بن علاء الدین بن احمد بن شمس الدین بن محمد بن صالح بن ابی نصر بن عبدالرزاق بن سید عبدالقادر الجمیلانی رضی اللہ عنہ وفات او سنہ خمس عشر و ما تہ و الف بودہ و قبر او در پیشیا دراست۔

سید محمد غوث بن سید حسن بن عبداللہ الجمیلانی ایشادری قدس سرہ وی جامع بود در بیان علوم ظاہرے و باطنی کاشف رموز لطیف و حقیقت بود و در طریق قادریہ خلافت از پدر خود میداشت سیر ہندوستان نموده بصحبت بسیاری از مشایخ رسیدہ مستفیذ گشتہ و اجازت تلقین و درجہ شیعہ و نقشبندیہ ہم میداشت خوارق و کرامت بے اعتبار از وی سر میزد و وفات او بقول صحیح سنہ اثنین و خمین و ما تہ و الف بودہ و قبر او در لاہور است کدانی الخرنیہ۔

سید محمد صالح قادری نوشاہی قدس سرہ در خزینہ آورده کہ وی از سادات عظام و شہداء کرام و کبار اصحاب حضرت حاجی محمد نوشاہ است و عنایت حضرت حاجی در حق او زیادہ از حد بودہ و چنانچہ اکثر میفرمود کہ مرت و کس بطلب خداوند صادق نزد ما اندازانمیان یکے محمد صالح است ایشان بہرہ وافر و فیض کامل از ما یافتہ وفات او بقول صاحب تذکرہ نوشاہی در سنہ ثمان عشر و ما تہ و الف بودہ و قبر او در چک سادہ کہ از کجرات خور و پنجاب بقاصدہ دو کردہ واقع است۔

دیوانه شدند با سبب واپس آوردن و مانند سگهان عمو میگردند چون قدر سبب اب از آفتاب گرفتند و بر روی ایشان زود به بوش آمدند و تائب گشتند و وفات او بتایخ بسبب و یکم جادی الثانی سنه یک هزار و دو و دو و قبرا و در حجره است رحمه الله تعالی -

سید محمد عبدالرزاق بن محمد با ششم الجیلانی قدس سره در خرنیه آورده که وی برادر سید حسین صاحب حجره است که مقام تعجب است که حسین صاحب حجره پسر سید نور محمد است و عبدالرزاق را پسر محمد با ششم میگویند پس چگونگی این هر دو برادر باشند همانا که در بیان این نسب چنانکه در اکثر جاهای عادت است غلط نموده با جمل و تخریص و تعریف فریاد هر دو زهد و تقوی و حیدر و صبر و نیا و اهل ان رغبت نداشتند وفات او در سال یک هزار و هشتاد و چهار است و عمر او هفتاد و چهار سال بود و از چهار پسر بود و سید الدین لقب بشیر خدا و سعد الدین ثابت قدم و سیف الدین شمس که در سنه یک هزار و یکصد و شصت و شصت شهادت یافت و طالب الدین رحمهم الله تعالی -

سید محمد عظیم قادری قدس سره در خرنیه آورده که وی از اولاد شاه سید مقیم حکم الدین است حجره است و منظر کرامت و خوارق و جلالت ظاهری و باطنی بوده طالبان حق را بجن میسر بیاورد و به مقام کوثر یکم سکونت داشت نقل است که چون حادثه تالاج افغانان کابل بر لاهور رسید و سید الدین ان لواحق بخدمت وی آمده معروف و داشتند که سگنا سے لاهور از خوف افغانان بامال و متعلقان خود را بفرار نهاده اند و در باب ما حکم میشود و فرمود هر که در کوثر یکم بیاورد در امان است مومن و فوج فوج در کوثر یکم در انداختن افغانان متوجه انجا نشدند و مردمان از مال و ناموس و در امان ماندند و تقوی رحمت الله فی سنه احمده و ثمانین و اربعه و الف -

سید عبداللہ بن محمد عبدالرزاق قدس سره در خرنیه آورده که وی سخی و شجاع بود و بیکار سپاگر سے سیلے تمام داشت و بغیر او بیکار کفار کربسته اند و در کشف و کرامت اشتیاق داشت و تمام عمر در هایت و ارشاد طالبان خدا گذرانید و هر که بخدمت و سکه حاضر شد محروم نمونفت و لا در سال یک هزار و یکصد و شصت و هشتاد و وفات او در سال یک هزار و یکصد و نود و دو و عمر او شصت و دو سال بود -

سید سعد الدین بن عبدالرزاق صاحب حجره قدس سره ذکر و الدراج و عنقریب گذشت

در خزینة آورده کردی صاحب صدق و صفاد معدن جود و سخا و مخزن خلق و حیا بود تمام عمر در جهاد و ظاهری و باطنی و اگر و صغر گذرانید و حق الامکان در فروغ دین همین کوششید و خلق کثیر را بهدایت رسانید و در یک هزار و یکصد و نود و پنج از دنیا بردفت -

سید عاقل بن فاضل بن محمد با ششم الجیلانی قدس سره مشهور رسید غمزد کربابی او بالاک گشت در خزینة آورده کردی عالم و عامل و عارف کامل بود در زهد و تقوی و عبادت و ریاضت بے نظیر وقت خود بوده ولادت او در سال یک هزار و دصد و بیست و دو و یکصد و سی و دو سید بدرالدین بن علی بن اسحاق بخاری قدس سره از اعظم خلفای شیخ فریدالدین گنج است و از مشایخ کاملین عمده خود بود در خزینة از سیر الاقطاب و معارج الاولایه نقل نموده که بنیوت پیوسته که وی مردی بود مقبول و منظور و در علامه و هرنمائی نداشت اول در بخارا تمام پذیر بود آخر برای بحث علمی و حل مشکلات چند از بخارا به بلخی آمد چون در اینجا نیز در باب مسائل متکلفه خاطرش نشد ناچار باز پس از راه لمان روانه بخارا گشت و چون به مقام ابوجهر رسید همراه با تیش اراده کردی بخدمت حضرت شیخ شکر گردان و منکر و درویشان بود قبول نکرد و آخر با صراحت همراه بیان بخدمت شیخ آمد چون حضرت شیخ بنور باطن از حالتش آگاه شد اول جواب مسایل او داد و که خاطر نشین او شد بعد از آن فرمود چون لایق کار یافت بخدمت باطنی بخود کشید و فرمود که شما چرا برای دیدن ما نمی آمدید اگر چه صحبت علما اکسیر اعظم است اما با مسکینان و درویشان نیز محبت کردن از شریط مردمی است بدرالدین چون این سخن بشنید سر بر قدم او زد و بارادت باطنی مرید شد و غم رفتن بخارا و موقوف ساختن خدمت خلفا آنحضرت اختیار کرد که هر روز بجهت رفتن و پشماره هرگز بر پشت خود برداشته بیاوردی تا آنکه کارش تکمیل رسید و خزنة خلافت یافت و بعزت فرزندی مغرر گشت و وفات او ستمه تسعین و ستائیمه و کتاب اسرار الاولیا تصنیف او است انتی بالجملة دی عالم و متقی بود و از اقران نظام الدین اولیا است رحمه الله تعالی -

دانیال بن بدرالدین العلوی العیانی قدس سره لقب بولانا عود بود در خزینة آورده کردی که او از اولاد عباس بن امیر المومنین علی مرتضی است رضا چون ابایی وی عمر دراز یافتند چنانچه پادشاه سید بدرالدین صد و پهل و دو سال عمر یافت لهذا پنج واسطه بخدمت امیر المومنین علی مرتضی رسید

بانی طریقی که در اینال بن بدرالدین بن فضل بن حسن بن عبدالعزیز بن عباس بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ دوی از اعظم خلفای شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی است اولاً بصحبت قاضی ابوالکلام رسیده تحصیل علوم پر داجت چون قاضی ویرا شایسته یافت بفرزندی قبول نموده باو تفرخ نمود و او را چون بعد از ان بجدیب جاذب حقیقی بصحبت شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی رسید و بکمالات ظاہری و باطنی ممتاز شد و شیخ خرقہ خلافت داد و او را رخصت وطن داد بمقام میانه که مکان قاضی بود پیر مع اہل و عیال خود متوجہ وطن شد قریب بوطن خود رسیدہ بود کہ ز زنان بروی غارت اور و نودہ اورا شنیدہ سہا فتنہ خواستند کہ اہل و عیال اورا نیز بکشند کہ ناگاہ او از می مہبت از جسم بے سرواظر گشت سہا محال راہ زنان نابینا گشتند و راہ گیر ہم ندیدند بہرست حکام مانو گشتند و قبضاص رسیدند نفس اورا خادمان او بمقام سترگر کولہا و بود آلودہ مدفون ساختند و این حادثہ در سنہ ثمان و اربعین و سہماینہ بودہ سہ بس تجربہ کریم دین پیر آباد بالائی ہر کہ در افتادہ افتادہ سید کمال الدین الحسنہ العلما قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ دی از اولاد امیر المومنین حسن مجتبیٰ است و از کبرائے اولیاء و اعظم خلفای شیخ نصیرالدین محمود چراغ دہلی است و خواہر زادہ حقیقہ دی است چون در علم حدیث و تفسیر و فقہ و اصول طاق و یگانہ افاق بود اندر خطاب علامہ غالب گشت و تاریخ وفات دی از شجرہ چشتیہ و شجرہ الانوار مظہر بودہ کہ در سنہ ہفتصد و پنجاہ و ششش بودہ و قبر وی در دہلی است رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید نصیر الدین محمود بن محمد بن عبدالمطیف الحسنہ الاولاد دی الحشۃ قدس سرہ معروف بچراغ دہلی و مخاطب بکلیہ شرف در تاریخ فرستہ آوردہ کہ امام عبدالعزیز باغی گفتہ کہ مشایخ دہلی ہمہ بجا رحمت حق پیوستند اکنون شیخ نصیر الدین محمود او دی کہ چراغ دہلی است مانہ نیازان بختاب بچراغ دہلی ملقب شد و سید جلال الدین بخاری ملقب بحدوم بہانیاں بصحبت دی رسیدہ فیض پاد گشت و عمر شیخ نصیر الدین ہشتاد و دو سال بود و سید محمد گیسو دراز کہ از مریدان و بیست حسب وصیت او اور نفیس و مکفین و تہنن نمود و بروی نماز گزار و دی جامع علوم ظاہری و باطنی بودہ باخلاق حسنہ انصاف داشت و از کثرت فضل و دانش او اورا گنج معانی میگفتند و او بغایت سخن و صابر بود و بجاوہ نشین نظام الدین اولیا بود و صاحب کشف و کرامت بود و در خزینہ آوردہ کہ دی

از سادات شریفه است و مادرش نیز علویہ و عابدہ بود و بصحبت مولانا عبدالکرم شردانی و مولانا قحطالین
 گیلانی رسیدہ بہرہ وافر از علوم ظاہری گرفت و بعد از ان بصحبت سلطان الشیخ شیخ نظام الدین
 اولیاء رسیدہ مدتی ملازم بودہ لقب چراغ دہلی و گنج شرف یافت از عمد طفولیت آثار ترک و بجز مجاہد
 اخلاص و مجاہد نفس از تاصیہ حال او عیان بود و نماز باجماعت گاہی از روی غمت نشدہ و دائم صائم
 بودن و اکثر اوقات بزرگ سبہا کو کہ گیاہے مشہور در ہندست افطار نمودہ و بعد چیل سالگی
 بصحبت شیخ نظام الدین اولیاء رسیدہ و سید محمد کیو و زانو سید محمد بن جعفر المکی (کہ ذکر ہر دو بالا گذشت)
 و سید علاء الدین برادر زودہ مخدوم جہانیاں و مولانا معین الدین و سید علاء الدین کشوری قاضی
 محمداوری و سید جلال الدین بخاری ملقب بخدم جہانیاں و شیخ انے میراج و شیخ حسام الدین و
 سید کمال الدین علامہ و غیر ہم از اصحاب و خلفائے وی اند و در اخبار الاخیار آوردہ کہ وی اشہر
 و اعظم خلفائے شیخ نظام الدین اولیاء است و صاحب سر و وارث احوال او و ولایت دہلی بعد از
 شیخ نظام الدین بوی انتقال یافت و بنایت اتباع شیخ داشت و طریقہ او فقر و صبر و رضا و
 تسلیم بود و وفات او ثامن عشر رمضان سنہ سیع و تسین و سبعمائتہ بود و ذکر احوال او در خزینہ
 و اخبار الاخیار و تاریخ فرشتہ طویل است از ان جا انتخاب نمودیم۔

سید سراج الدین بن کمال الدین علامہ چشتی قدس سرہ و ذکر بزرگوار وی منقریب بالکد
 و در خزینہ آوردہ کہ وی اعظم خلیفہ پدر خود است بنایت بزرگ و صاحب کشف و کرامت بود و در اخبار
 کرامت و خوارق خود کو شیکر و وفات او اول جمادی الاولی سنہ اثنین و ستین و سبعمائتہ بودہ
 و قبر او در پیران پٹن احمد آباد است۔

سید قمر بن عبد الوہاب چشتی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی از اکابر سادات ہندست
 چون سید قمر بن عبد الوہاب چشتی قدس سرہ در خدمت پیر خود رسیدہ ریاضات و مجاہدات مشغول شدہ و فیض تام حاصل
 نمود صاحب خوارق عادات عجیبہ و کشف و کرامت فریم شدہ تاریخ وفات وی از بجز چشتیہ
 نقل نمودہ کہ در سنہ خمس و عشر و العن بودہ رحمہ اللہ تعالی۔

سید محمد کالپوی قدس سرہ در خزینہ آوردہ کہ وی اول بخدمت میر ابو الاعلی نقشبندی بنی الہ
 آوردہ کہ کسب طریقہ نقشبندیہ نمود بعد از ان چون بہندوستان آمد از روح پر فریق خواہد معین الدین

یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن ابی المظنی رضی اللہ تعالیٰ عنہم موب بود عالم و عاقل و
 باویر و تقویٰ و شجاعت و شہامت و صفات حمیدہ موصوف و سمات پسندیدہ معروف و بحدیکہ جاتی
 و بر احوالعت نمود و بخلافت قبول نمود بالآخر بدرجہ رفیعہ شہادت کہ میراث ابائی کرام او بودہ رسید
 مادرش ربیعہ بنت اسبے ہاشم عبدالمعز بن محمد بن الحنفیہ شہادت او سنہ خمس و عشرين او سنہ ست
 و عشرين و مائتہ الاول راجع سے مروج الذہب المسکوٰۃ طبری ایام الولید بن زید یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین
 بن علی بن ابی طالب علیہ السلام بالجوزجان بن بلا و خراسان منکر الظلم و اعلم الناس من الجوزفسیر الیہ
 مصر بن سیار و سلم بن احرار المازنی قتل یحییٰ فی المعرکہ بقریۃ يقال لہا ابرعونہ و دفن ہناک و قبرہ مشہور
 مزار اسے ہذہ الغایتہ و یحییٰ و قایع کثیرہ و قتل فی المعرکہ بسبب اصحابہ سے صدغہ فولی الحجاب عتہ یوسد و اجتر
 اسے قتل اسے الولید و صلب جسدہ بالجوزجان فلم یزل مسلوا باسے ان ترجع ابو مسلم صاحب الخوۃ
 الدولۃ العباسیۃ قتل ابو مسلم سلم بن احرار و انزل جنتہ یحییٰ فصلى علیہا و دفنت ہناک و انظر اہل
 خراسان النیاحتہ علی یحییٰ بن زید سبقتہ ایام فی سائر اعمالہا فی حال منہم علی انفسہم من سلطان بنی اہل
 یولد فی تلک السنہ بخراسان مولود الادب یحییٰ ادب ید و لما دخل اہل خراسان الخیر و اعز ان علیہ
 و کان تھویری فی اخر سنہ خمس و عشرين و قیل اول سنہ ست و عشرين و مائتہ و قد اثبتا علی
 انبیاء و ما کان من حروبیہ فی کتابہ الا وسط و فی غیرہ ما سلف من کثرتا فاسنہ ذاک عن اعادۃ کان
 یحییٰ یوم قتل کثیر من القتل بشعر احنثا۔

سنہ یوم الکریبتہ او سنہ لہا	سنہین النفوس و ہول النفوس
-----------------------------	---------------------------

و سنہ الکمال لابن اثیر الجوزی سے سنہ و قایع سنہ خمس و عشرين و مائتہ و سنہ ہذہ السنہ قتل
 یحییٰ بن زید بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب بخراسان و سبب قتلہ انہ سار بعد قتل ابیہ لی خراسا
 کا سبق ذکرہ فاسے بلخ فاقام بہا عند الحرش بن ثمر بن داود حتی ہلک ہشام و ولی الولید بن زید بن علی
 یوسف بن عمر اسے نصر بمسیر یحییٰ بن زید و بمنزل عند الحرش و قال لہ فخذہ اشد الاخذ فاقض نصر الحرش
 فطالیحہ یحییٰ فقال لا علم سبے بہ فامرہ بجلد ستمائتہ سو طقال الحرش و اسد لوانہ تحت قدمی مادرہما عنہ فلما
 راس ذاک قریش بن الحرش قال لا تقبل اسے انا اولک علی یحییٰ قتل علیہ فاقضہ نصر و کتب لی الولید
 یحجرہ فکتب الولید یا مرہ ان یومئذ یحییٰ سجد و سبیل اصحابہ فاطلقہ نصر و امرہ ان یلحق بالولید و امرہ

جانب شیخ فخر الدین عطار پیر سید (ذکر سید تا بالا گذشت) مگر در مقام فکر علاء الدین عطار اصلا بیان
نسب او ننمود که معلومی بود باینده و حال آنکه در اکثر مقام طریق او نیست که بیان نسب سادات یناید
در نفحات و شجاعت اصلا اشارت و پیادت او نرفته و السلام بطم باجمله در شیخ نقشینده به شیخی معروف و مشهور
و اصل علم و تقوی بوده و احوالی بی خبر و خبری است خلاصه اش اینست که وی از کبار اصحاب خواجہ بہار الدین
نقشبند بخارسمی است و حضرت خواجہ در ایام حیات خود از تربیت بسیار سزاوارت طلبان با ایشان میگردید
از دوزخ خود را بوی ترویج نمود و خلیفہ خود ساخته بود و علاء الدین اول تحصیل علوم ظاہری و کوشیدہ بعد
از ان ب صحبت خواجہ بزرگ رسیدہ و او جامع کمال ظاہر و باطن است و در نفحات گفته کہ چون خواجہ
نقشبند خواہ تربیت بسیار از طلبان با ایشان میکرد و اندک میفرمودند علاء الدین خیلی بار برین سبک کردہ
ست لاجرم انوار ولایت و آثار ان علی الوجه الاکم الکمال با ایشان نمود و پیوستہ است و بہین صحبت
وی بسے از طلبان از مرتبہ نقص بقریب و کمال رسیدند و سید شریف جہان کہ عالمی مشہورست ب صحبت
و سے رسیدہ فیض با سب گشتہ (چنانکہ در ذکر سید شریف گذشت) و خواجہ محمد پارسا کلمات ویران نمود
سبب از ان مذکور میگردد کہ میرفمود ساقی عنایت از سے رای باید دید و از امید واری بان عنایت
سے علت و طلب ان عنایت لحظ غافل نی باید بود و از استغنا خود را نگاہ می باید داشت و اندک
حق را سبھانہ بزرگی می باید شمرد و ترسان و لرزان باید بود و میفرمود از فراموشی کبار زیارت
کنندہ بہمان مقدار فیض سے تواند گرفتن کہ صفت ان بزرگ را مستحاضہ است و بہمان صفت توجہ
نمودہ و در ان صفت در اندہ اگر چه قریب صوری را در زیارت مشاہدہ مقصود بود صوری مانع نیست در
حدیث نبوی صلی اللہ علیہ وسلم کہ صلاوا علی حیثما کنتم بیان و بہان این سخن است و مشاہدہ صور شایہ
اہل قبول کم اعتبار و از در جنبہ مستحاضن صنوت ایشان در ان توجہ و در ان زیارت و با این ہمہ
خواجہ بزرگ قدس اللہ سرہ میفرمودند مجاور حق سبحانہ تعالی بودن احو و اوسے است از مجاورات خلق
حق نزد جل و این بیت بر زبان مبارک ایشان بسیار گزشتہ کہ

تو مانی گور مردانہ پرستے بگرد کار مردان گور درستے

مقصود از زیارت مشاہدہ اکابران دینی باید کہ توجہ ب حق بود و سبھانہ روح ان بزرگوار حق را وسیلہ کمال
توجہ ب حق گردانیدن چنانکہ در حال تواضع با خلق باید کہ ہر چند تواضع ظاہر با خلق بود و تحقیق با حق سبحانہ

باشند زیرا که توافقی با خلق نگاه پسندیده اند که خاص مرخدا بر ابا شمس و عزوجل باشد که ایشان را مظهر
 آثار قدرت و حکمت بنید و الا ان ضحیت بودند توافقی و وفات علاء الدین عطار بعد از نماز شستن شب
 چهارشنبه بستم چپ سینه اشین و شمانه نموده و در خزینه آورده که و تخته علمای بخارا و باب
 رویت حق سبحانه تعالی با هم اختلاف نموده بخواجه علاء الدین رجوع نمودند که چه میگویی این کتاب از منکران
 مملکت سه روزه گرفته بنکران رویت فرمود که شما سه روز تواتر بعد و فتویٰ جدیدی بپوست دلقه طلبان
 طریقت نزد ما بنشینید انبساط عمل خواهد شد ایشان بدان عمل نمودند و رسیدیم انچنان حالت بر
 ایشان طاری گشت که خود بخود فریاد برآوردند که رویت حق است بعد از آن دست راست ایشان
 انحراف کرده محبت او اختیار نمودند و بمذبح عالی رسیدند زنده آمدند و او را زنده بخرخواست بهاء الدین
 نقشبند چهارمیر بود حسن عطار و شهاب الدین و خواجہ مبارک و علاء الدین نام داشتند
 سید محمود بن سید شریعت خوارزمی البخاری الکشیری قدس سره مشهور است بخواجه فاضل و حضرت
 ایشان در خزینه آورده که وی از اولاد خواجہ علاء الدین عطار است (ذکر او بالا گذشت) نسب او بنویس
 معطار میرسد که محمود بن شریعت بن ضیاء بن محمد بن تاج الدین حسین بن علاء الدین عطار قدس سره
 خزینه بر حسب عادت خود در بیان این نسب هم غلط نموده چرا که در ذکر علاء الدین عطار نام پسران وی
 مذکور شد در آن ذکر تاج الدین نبود پس درین مقام اقرب بصواب آن نباید که گویند تاج الدین بن
 علاء الدین بن علاء الدین عطار و اگر گویند که حضرت عطار بعد از آن در خواجه نقشبند زوجه دیگر داشت که
 از بطن او تاج الدین متولد شده درین هم قیاحت است چرا که کتب تواریخ آنچه پیش نظر است در آن
 ذکر و ترویج دیگر بعد از خواجہ بهاء الدین مذکور نیست و الله اعلم بالکمالی جامع کمال ظاهری و باطنی و ظهور
 جمال صوری و منسوب بوده و در طریق نقشبندی رتبه عالی داشت و در خواجہ اسحاق نقشبندی بود
 علاء الدین نسبت ویسیه نیز داشت باین طریق که محمود بن روح خواجہ بهاء الدین نقشبند عن علی بن
 النجده اسے عن یوسف الهمدانی عن ابی علی الفاریدی عن ابی القاسم الکرکائی عن ابی
 عثمان الخریزی عن ابی علی الکاتب عن ابی علی الرودباری عن جعفر بن البغدادی عن ابی القاسم السعفی
 عن معروف الکرخی عن داود الطائی عن حبیب بن عیسیٰ عن حسن البصری عن امیر المومنین علی بن
 کرم الله وجهه و وی صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و تفصیل بعضی از آن در کتاب

موجود است و دی در زمان ہایون بادشاہ در کشمیر در خلقی کثیر کجاکہ اعتقاد او در آمد و قبوسہ تمام یافت و از اب فقار خان مرید او بودہ بر پا نژدہ رخت قبل از موت خود اطلاع داده بود کہ در زمان تاریخ خواہم مرد چون روز شمار تو ہم رسید بعد نماز و قریب این بیت مولانا عبد الرحمن جانی را -

اسکے بچے امیر بگشتا ہے	سکے از روز و نہ جاوید نیامدے
------------------------	------------------------------

نکرار نمود قبل از غشا سیر سجدہ نماودہ بان غریزہ بجان ازین تسلیم نمود و کان ذلک ثنائی عشرہ من شہان مسند انشین و خیمین و الہی و بعد وفات او چون نقش اورا ہای غسل بر تختہ نهادند عقدتہ بنحسرت شد و قریب بود کہ بکتایروی ہر روز دست فرستیم اورو و عقیدہ انکار گرفت کہ شہادت عورت نکند و چون نقش و پر او تہ نہ از نہ دید کہ لب مبارک او میچند کہ با چہ نسبت بخواند و کسب فرمان شاہ جهان بادشاہ میران سید جلال الدین کہ صدر الصدور بود با مہمیز و تاجین دی تیار نمودہ و اکبر و جلالگیر و شاہ جهان بادشاہان متقدرا و بودند و از ثروا نشان ہو سبے مسام یافتہ رحمہ اللہ تھا ہے -

سید محمد حسین الدین این فادہ نمودہ و زنی انجاری اکثر سیرے قدس سرہ دی از غطا ہے شیخ و کبراے علمائے کشمیر بودہ و در ہر روز و در ہر وقت و اتیلع ستر نصرت و ترویج سنت و ترویج بدعت اناسی بودہ و تقریر و تحریرش مبدل شاہ و مہمیز وقت او بودہ و شیخ نظام و علمای کرام راجع نام ہے بودہ و علمائے عہدش ملا محمد طہران پلاہ جیدر و ملا ذوالفتح و ملا یوسف مدرس و مفتی محمد طاہر و مولانا عبد اللہ و مولانا سید محمد شیخ احمد و غیرہ معتمد او بودند و از دستہ استقامت نمودند و حسب استدعاے علمای عہد کتاب خواندای نقش بندیدہ اکثر اسناد موت در شہر بیعت و طریقت تصنیف نمودہ و در سال رضوانی در مناقب چو خود نوشتہ و در ان کتاب نسب آباہے خود تا خواجہ علا الدین عطار بطوریکہ در ذکر پدرش ذکر بر جسدہ و سائیدہ و سلالہ پیران خود نوشتہ سیر سائیدہ کہ حسین الدین اخذ علم طاہر و باطن انہ پدہ و سیر شدہ و نمودہ و چون عیال محتاج سفید کے عن احمد الکاشانی تہ عن مولانا الطیف احمد عن احمد عن القاضی مولانا محمد عن حمید الدار الاحرار قدس سرہ و چون پدرش حسب فرمان شاہ جهان بادشاہ در لاہور سکنوت در زیداد حسب حکم پدہ پادشاہ کشمیر سجادہ نشین شدہ و در تعلیم ہر ایت خلق سے مہم خود و خانہا سے دی با تعلیم و در و دراز

رفته برایت نمودند و وفات او بقول تاریخ اعلی در محرم سنه یک هزار و هشتاد و پنج است و قبر وی در شهر
مزار است رحمه الله تعالی خزینة -

سید ادم بنوری الحنفی قدس سره از خلفای شیخ احمد مازندرانی است و از مشایخ شیخ
محمد ویر است در خزینة آورده که اول از حاجی خضر تعلیم طریقه گرفت بعد از آن بخیر متوجه حاج احمد رسید و در
کمال پیوسته در اوایل حال از علوم ظاهره بهره نداشت روزی در واقع دید که بافت غیبی باد
میگوید که ای ادم تیران چرا نخواهی عرض کرد که الهی تو قادر است حالاً بهم تعلیم فرمائی فی الحال دست
نورانی پیدا کرد و پس از آن سینه کینه وی مس شود قرآن حفظ نمود و علوم ظاهره را تعلیم گرفت و مولانا ابوالحسن
مشتاق کتاب الحضریت میگوید که ادم بنوری باوصاف اربع سنت و نفع برکت موصوف و
بکمال اشتقامت مشغولیت و طریقت معروف بود و هزاران طالبان حق توبه وی بکمال رسیدند
در قضاوت و سکه هزار طلبه بودند طعام با ایشان میداد و از جانب پدر حین بود و در مادی او را
بظاهر افعال شهرت داشت که او هم سید صبیح النسب بود و از اولاد امام موسی کاظم (ع) بود و ادم
بنوری در کتاب خود تفصیل این نسب نموده و بسیار کسان معتقد او شدند و قبوس تمام یافت
چنانچه شاه جهان باو شاه از کثرت اجتماع مریدان او و شوم شد و مشورت وزیر خود سعد الدین
اقامت او در لاهور نیکو فرمود و گفت شما بوطن خود رو بردار و استعاض این حکم فی الحال متوجه وطن
شو گفتند و انجا بسفر بخانه رفت و بعد ادای حج بزیارت مدینه منوره رفت و انجا بر حمت حق است
و قبر او در جنت البقیع است نزد قبر امیر المومنین عثمان ابن عفان رضی الله عنه و صاحب کشف ذکر است
و خوارق عادت بود یعنی از انشا و خزینة ذکر است در کتاب ذکر او مایل است اینقدر از انجا
مکلف نمودم و کتاب الحضریت و تذکره او و مناقب الاولیا و مناقب الحضریت و تذکره الاولیاء
سنوارة الانبیاء و سنوارة الاسلام از مناقب او پراست و وفات او نیز در محرم شوال سنه یک هزار و هشتاد و پنج
و محرم بود رحمه الله تعالی -

سید عثمان بنوری قدس سره در خزینة آورده که وی از عالم خلفای شیخ احمد است و از
بزرگ و جامع بود و در میان سادات و مشرفین و تلامذ و در علم و علم و دین و در طریقت و در
قربان و ای باسحق داشت و بسیار از او سکه پراست شد و در کمال رسید و صاحب کثرت

و خوارق عادت بود و وفات او بتاریخ پنجم صفر سنه یک هزار و شصت و در مجرب انوار صلیب نجاه و هشت نیز گفته رحمه الله تعالی -

سید علیهم السلام قدس سره دی از عالم خلفا سید ادم نبوی است و از کبرای اولیا و سید حبیب و نهایت تنقی و کمال و عالم و عامل بود و در اتباع سنت الانانی بلا عبد الحکم سببا لکوسته میگوید که دقت حضرت سید و از پدر پیغمبریت نمودن از در کسبه خود انداخته تا چند سال از و پیرد کسبه من بانه بیکت ان کاسه کسبه من از و پیرد خائے نبودی هر قدر که پنجم میگردم از غیب پیدا میشد تا او در سال یک هزار و هشتاد و یک بوده رحمه الله تعالی خزنیه -

سید نور محمد اونی قدس سره و سه عالم بود و علوم مرت و نحو و منطق و معانی و حدیث و تفسیر و جامع بود و در شریعت و طریقت و فقه از اجازت این شیخ سیف الدین داشت و ابنا سنت بوری داشت که در وقت اول پاسه راست و بریت اظهار نمودن سبب تا سه روز منقص ظاه ماند و از دنیا و اهل ان بقایات خجسته و خجسته بودی و بنان خشک گفتا نمود و صاحب تفرق قوی و متجارب از دعوت بود و در وقت از دست پیر و شیخ آید و اظهار نمود که دختر بکره داشتیم از چند روز منقود گشت شیخ بعد مرافقه فرمود که دختر تو فلان وقت تو ابراهام داشت و الله تعالی چون اندر خرم چون وقت رسید گفت در فلان صحرایه چنان بودم که امر و بزرگی رسید و دست مرا گرفت و اینخار ساید لرزید فاحشم میگوید که از میدان شیخ را بدام خود در آورده چون وقت کار رسید صورت شیخ میان در و زن عالم گشت زن بگریخت و ان مر قایب شد و وفات او بقول شیخ منظر جان جانان بتاریخ عادی عشر ذی القعدة سنه خمس و ثمانین و مائیه و الف بوده رحمه الله تعالی خزنیه -

سید شاه ابوالقاسم قدس سره جامع بود در علوم ظاهره و باطنی و موصوفه و عبادت و صوری و معنوی از شیخ عبد الوهاب مجید و فیض یاسین گشت و از کمالان وقت گردید و زیاده است درین الترفیعین فایز گشت و در سنه یک هزار و یکصد و سی و شمس بر حمت حق پیوست و قیاد در کشیده است رحمه الله تعالی خزنیه -

شمس الدین معروف بکبریا جانان این مرزا جان قدس سره ملای بود از اولاد حمزه حنیفه ابن امیر المؤمنین علی مرتضی رضی الله عنده و او را در سنه نادر یاد شاهی بودند و قرامت بجانان

سلاطین محمودیہ پیدا شدہ تیناچہ امیر عبدالرحمان کہ بدوی بود و شیر و خمر سے کبریا و شاہ بود و بدوی
و خراسان و زیر است و بدوی از اولیاسے وقت بود شیخ جاد است پکوش دی امیر سید پورش
مرزا جان ترک دولت و منصب شاهی نموده در خاندان عالیہ قادریہ مرید شاہ عبدالرحمن قادری شد
و بزہد و تقویٰ عمل نمایند و چون مرزا جان جانان متولد شد بر تربیت او مشغول گشت تا آنکہ از جمیع فنون
و علوم ظاہر سے بہرہ کامل حاصل نمود و چون بچہ شانزدہ سالگی رسید پدرش بر رحمت حق پیوست
و مرزا جان جانان اول بسلسلہ نقشبندیہ مجددیہ در انداد اہل صحبت سید نور محمد و ابوہ از ان حاجی
محمد افضل و حافظ سعد الدین و محمد عابد پیوست و بہمال ولایت رسید و او صاحب کشف و کرامت
و خوارق عادت و سیلاب الرحمۃ بود چنانکہ روزی از راہ بریا بان بہرقت ناگاہ باران سے سیدید
نازل شد و ہوا سرد گردید حضرت شیخ دست برداشت و گفت الہی بخواب کہ باران بر باران من
نیار و من بار نقاشی شک منزل خود رسم تو تھا سے دعای دی استجاب نمود و چنانہ سید کہ خواستہ
بود باران بیشتر می بارید و یک قطرہ بر او پریاران از نہ تبار و ولادت اور در حجبہ و مستحق خاص شہر
رمضان سنہ احد عشر و ابیہ و الف و وفات لیلیہ باسع محرم سنہ خمس و ابیہ و الف بودہ تاریخ ولادہ او تولد
صاحب شیخ و تاریخ و وفات او عاشق حمید و ابیہ و الف و وفات لیلیہ باسع محرم سنہ خمس و ابیہ و الف بودہ تاریخ ولادہ او تولد
برسان بزمان شد کہ شبے سختی منحل ہوا ہے دو کس دیگر نزد شیخ آمد و شیخ تو اصرار پیش ان بر بخت
پیش آمدن نشانی گفت مرزا جان جانان توی گفت ارے اور انہم گولہ طینچہ زد و بعد سے روز ہمان زخم
شربت شہادت نوش فرمود و رحمہ اللہ تعالیٰ سے خزانہ

سید عثمان بن کبیر الدین حسن سیوہانی قدس سرہ و چون بابل شاہ باز قاندروسے از
سادات عظام حسینے ست و نسب او با میر تقی باقم حسین عامیر سید کہ سید عثمان بن کبیر الدین حسن
بن شمس الدین بن صلاح الدین بن سید شاہ بن خالد بن حبیب بن مشتاق بن نور الدین بن اسماعیل
بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن الحسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ سید
طریقیت او این ست کہ سید عثمان مرید سید ابابکر است و دست مرید شیخ عامل شہید از مسکین
شہید از مرقفی بجانے از امام جعفر صادق رضی اللہ تعالیٰ عنہ میگوید مولود کہ سلسلہ طریقت است انچہ
بیان نموده شدہ نہایت ضعیف و بجاہریت بعید است چہ در نسب او با امام جعفر نہ واسطہ سید

از وی تا امام جعفر صادق بازده طبقه است و بسلسله طریقت از وی تا امام جعفر صادق شش طبقه است
 بها در بیان احدی از طریقین چیزی غلطی واقع شده و السید اعظم بحقیقه الحال انتی و دمی صاحب کتاب
 ظاهری و باطنی و تصرفات صوری و معنوی بوده و خوارق و کرامات از وی به اختیار ظهور می آمد و
 خلیفه شیخ الاسلام بهاء الدین زکریا قاسمی به چون جذب و مستی بقایست داشت پانصد احکام شریف
 بنود و فایده وی در سال هفتصد و هشت و چهار است و قبری در سند است که شهر هزار است و تدار
 است و تپوسته تمام داشت از هزار وی نیز اکثر اوقات خوارق ظاهر می شود و انتی خزینه ذکر و تالیف از
 وضع این کتاب است لیکن چون شهرت وی در زمره اولیا و دیار هند و ستان بر وجو انهم است لاجرم
 در کتاب ذکر نمودم و السید اعظم بحقیقه الحال

سید میرزا بن سید نظام الدین السمرودی البغدادی البکر بنی قدس سره وی از کمالین
 روزگار و بزرگان صاحب اسرار است پیرا و سید نظام الدین در حادثه بلا کوفان از بغداد بریار
 هند و مستغان افتاد و بقصد بهر ایچ شوط گشت و پسرش میرزا بعد تحصیل علوم ظاهری بحدیث
 سید علاء الدین جاور س که از خلفای شیخ الشیوخ شهاب الدین سمرودی است و با سلطان المشایخ
 نظام الدین بلادی پیوسته بود و عاقل و شریف و کمالات و مقامات بلند رسید و نیز از سید شریف جهانگیر
 سمناسنی عیسی فیض کامل حاصل کرد و وفات او در سال هفتصد و هشتاد و قبری در بیراج
 هزار است و وی غم شایسته و از یافته چنانچه از زمان سید نصیر الدین محمود چراغ و علی تازمان اشرف
 جهانگیر در حیات بود و خردینا انتی میگوید و نهفت که عجیب است از صاحب خردین که میگوید میرزا محمود در یافته
 از زمان سید نصیر الدین تازمان اشرف جهانگیر زنده بود و حال آنکه از تاریخ وفات سید نصیر الدین تا
 تاریخ وفات سید اشرف پنجاه و یکسال در میان است چه وفات نصیر الدین در سینه هفتصد و پنجاه
 و هشت و وفات سید اشرف در سینه هشتصد و هشت و بیست پس مراد از زمان چه داشته اگر
 او را هم سید نصیر الدین گویند آنکه سید علی میگوید و الا اگر در زمان وفات سید نصیر الدین میرزا
 طفل صغیر باشد نیز بطول عمر موصوفت نگردد چه از تاریخ وفات نصیر الدین تا تاریخ وفات میرزا پنجاه
 و یکسال در میان است کما لا یخفی -

سید علیم الدین پلار بنی قدس سره از بزرگان روزگار است و اصل وی از نرند است

داو بلباس اغینا کسب سلوک میگردانگبار اصحاب و خلفای مخدوم جهانیان جلال الدین بخاری است
و بصحبت مخدوم اسنے راجیکرے کہ شیخے مشہور ست رسیدہ و اونو کر سلطان ابراہیم بود و پتہ پلاون جا
یافتہ باشارہ مخدوم اسنے جمشید سکونت نمود لیکن بسبب غلبہ ہنود جمعیت دست نمیداد لاجرم
از مخدوم جمشید استمداد نمود و در قلعہ پلاون آمدہ قلعہ را استحکم ساخت و عاکرہ کہ سادات پلاون تا
قیام قیامت در اینجا باشند و سال وفات سید اشرف و علم الدین یک است کہ در سنہ ۷۸۵ھ
و ہشت ہر دو وفات یافتند و باہم نہایت محبت دار تبار و خط و کتابت میداشتند رحمہ اللہ تعالیٰ
سید محمد بن عثمان بخاری الاوچی قدس سرہ موروث بچو لہ شاہ ذکر سید عثمان ابن محمود در
عمل خود گذشتہ وی از اولاد سید جلال الدین مخدوم جهانیان است وی بعد وفات پدر خود از مقام
اچ روانہ پنجاب شد و بمقام جبک سرکار از مضامین کلا نور است رسیدہ بخدام فرمود کہ اسبان
و مواشی را اب و ہند ایشان حسب فرمودہ اب را گرفتہ بر چاہ سے سازنگار کہ زمیندارانہ بود و فتنہ
زمیندار اجازت نہاد باستماع ابن جبر حضرت سید برافشفت و نیزہ دستے خود بر زمین زوئی الحال
چترہ اب نمود اگر گشت و چاہ سازنگار خشک گشت و بمجاہین ابن کرامت پیش حضرت میداد و ہمام
اورد و بردست او بیعت ارادت نمود وفات انجناب احدى عشر ربیع الثانی سنہ احدى عشر
والف بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید بہاؤ الدین ابن محمد ابن عثمان ابن محمود بخاری الاوچی قدس سرہ ذکر پدر بزرگوارش
عقرب بالا گذشت و نسب او مخدوم جهانیان میر سبطوریکہ در ذکر سید عثمان ابن محمود گذشت
وی در زمان طفولیت منظر کرامت و خوارق عادت بود و دوسلے مادر زاد است در ادا ان صفت غریب
خاطر و با سپ بسیار بود ہر کسی کہ اسے گلہ پیش اور دے و عاکر دے تا حاجت اور دانستے این خبر
فاش گردید و جو جوق مردمان پیش او سے آمدند و بمجاہ خود فایز میگشتند پدرش ازین سبب
نجید و گفت اسے این پیہ کہ باعث کشف اسرار اسے است از دنیا بردار و عاسے پدر در حق
او مقبول افتاد بعد وہ سالے بر حمت حق پیوست حاوے عشر ربیع الاول سنہ ثلث و الف
رحمہ اللہ تعالیٰ خزینہ۔

سید میران محمد المشہور بموجب دریا ابن صفی الدین البخاری الاوچی قدس سرہ وی از سادات

عظام و مشاہیر شیعہ سہروردی است نسب او بخدوم جہانیاں بنہ واسطہ باین طریق میرسد کہ میران
محمدا بن صفی الدین بن نظام الدین بن علم الدین ثانی بن جلال الدین بن علم الدین اول بن ناصر الدین
بن جلال الدین مخدوم جہانیاں دی دوزمان خوشیچ العبد و مقتدا می زمانہ بود در ولایت قدر بلند و
ارجند داشت و او حسب الطلب جلال الدین اکبر بادشاہ بمقام چوگرگم آمد و در باب فتح قلعہ چوگرگم
امداد و عاف نمود چون قلعہ فتح شد قبوے عظیم یافت و بادشاہ معتقد وی گشت و جاگیر کنیز بعلات و نجاب
بعلات پر کنیز بپایا عطا کرد کہ تا حال فرامین عطاے جاگیر فرین ہوا پیر شاپے نزد اولادش موجود است
چون بعضے دیہات او در لاہور بود و نجاب خود در لاہور سکونت نمود و سہ جالنگر خانہ یکے بلا ہونوم
موضع خان قناسیوم بمقام سپان و الہ جاری نمود و بمساکین و مستحقین نان از مبلغ او میرسد بر ذری
شخصے در محفل او بزبان پنجابے گفت کہ سید سنہ نباشد و یک چوپین نباشد و نیز از سابق
مشہور است کہ سید در آتش نمے سوزد این چنین سید صحیح النسب و اصل کجا است باستماع این سخن
حضرت سید جلال آمد و یکی از چوب طلب فرمود و ہر دو پارا و یکدان ساخت و آتش افروخت
و برنج نیمتہ پیش او نهاد و گفت کہ ہمیں کہ سید سنہ ہم نباشد و یک ہم چوپین میشود و آتش ہم سید
را نمے سوزد اور اسے پیر بود صفی الدین و بہاء الدین و شہاب الدین نام داشتند و کوشاہ الدین
نمے آید ولادت سید میران عمر در سال شصت و چہل و وفات سنہ یکزار و سیزودہ و عمر دسے
ہفتاد و دسہ سال رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

سید سلطان جلال الدین حمید بن صفی الدین بخارے الاچی قدس سرہ برادر حقیقہ
میران محمد است جامع علوم ظاہرے و باطنی و کالات سکور و معنوی عابد و زاہد و تارک الدنیا بود و پادشا
و اہل دنیا کارے نہ داشت و در تجرید و تفرید و گمانہ روزگار بود ہر چند کہ برادرش بخود خواندے چون دسے
بدینا ہم اشتغال داشت لہذا بوی کم رغبت فرمودے و شب و روز در ویرانہ بعبادت حق میرسد
وفات وی در سال یکہزار و شانزودہ و قبرش در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمائیے۔

سید عماد الملک بن سید محمد بن محمدان البخارے الاچی قدس سرہ از مشیخ عظام و سادات
ذوی الاکرام ست و بخوارق و کرامت مشہور شخصے پارہ سنگ پارس کہ خاصیت ان سنگ بن
است کہ او را چون بآہن دس رسانند زخا لہس میگردد (از راہ امتحان با و داد گفت از انیز صلا می

من بنده و بنوا و بر دشت چون بعد از مدتی باز آمد و طلب سنگ نمود و گفت از جایی که نهاده بر دار چون
مصلح را برداشت دید که صد یا سنگ پارس زیر مصلائی او موجود است گفت سنگ من کدام است حضرت
سید سنگ او را بدست او داد و آن شخص بجایز این کرامت از انکار توبه نمود و مرید گشت و وفات وی
باقوال میر سید سید کبیر قزلباشی و ذوقی در لاهور است رحمة الله تعالی فرماید -

سید شهاب الدین نهران میران محمد روح دریا بخاری الاچئی الالهوی قدس سره سیادت
و ولایت و کرامت موروثی داشت یگانگی وقت خود بود و قطب زمان خود است تمام عمر در ذوق و
شوق و هدایت خالق گذرانید و خوارق بسیار از وی بظهور آید - نقلست که شیر شاه حاکم پنجاب خود را
بیچ انست و دیگر کسی از سادات هندوستان را بخیاں سینه او در و از راه فرط غرور و اتیان
سادات شیر س را در قفس کرد و تبری از چوب و زنجیر از این مهابت ساخت و تنوری از آهن راست
کرد و سادات پنجاب را نزد خود طلبیده تکلیف میداد و میگفت که اگر شما سید پنجاب و اعیان پیش
شیر برید و در نور گرم در آید و به تبر چوبین زنجیر آهنی را بشکافید و هر کس از سادات که این کار نمیکرد
مجبوس مباحث چنانچه بسیار کس از حضرات سادات نزد وی مجبوس گشتند چون این بجز حضرت شهاب الدین
رسید خود با یک غلام رفیع نام متوجه مقام شیر شاه گردید و نزد قفس شیر رسید و قفس را با یکش و گوش
و سه گرفته بیرون کشید و گفت حیث است که چون تو شیر را در قفس باشی هر جا خاطر خواهر برود
شیر راه بیابان پیش گرفت و بعد از آن زنجیر آهنی را از تبر چوبی بشکافت شیر شاه باستماع این خبر حاضر
شد و گفت از وقوع این دو کرامت معلوم شد که شما از سادات کرامت یک نشانے دیگر که مهابت
از داخل شدن نور است باقیست فرمود و ضایقه غیب پس همان وقت نور گرم شد و حضرت

سید رومال خود بخیر رفیع عطا فرمود و اشاره کرد که در نور برود و بگو یا ایا کو سب بر داد و سلاما علی ابراهیم
محمد رفیع حسب فرموده عمل آورد و از نور گرم سلامت بیرون آمد و شاه بجایز این کرامت منتقد
و مرید گشت و از همه مال املاک خود بر خاست و سادات مجبوس را رها داده اموال خود با ایشان بخشید
و بهجت حضرت سید موسی تا آنکه وفات یافت و وجه خطاب نهرانست که معنی لفظ نهر
شیر است و در یک قفس شیر نشکست از شیر شاه این خطاب یافت و بعضی میگویند بسبب آنکه بیانات
خوب صورت و با جمال و بارعب بود و یکس روی او و علم ظاهری و باطنی طاقت گفتگو نداشت پیش

دیر الخطاب نہر شاطب ساخت ولادت او با قوال صحیح در سنہ ہجرت شصت و پنج وفات او در سال یکہزار و چہل و یک و بیست و ہفت گفتہ اند و قبر و سے در بود گے وال غر فلق است و تعمیر بنیہ بر کنندہ او نمودن منوع است و کسیکہ عمارت بنیہ نمود بیلہ قبلہ گشت رحمہ اللہ تعالیٰ خزنہ سید عبد الرزاق مکی قدس سرہ از مردان و اصحاب سید میران محمد است و او بزرگی تارک الزنا و زہر و شقہ جامع کمالات ظاہری و باطنی بود و او از سادات عظام سبزوار است اول از غرے در پشاور و بعد از ان بدلی رسیدہ و در زمزم سپاہیان باو شاہ منسلک گشت بعد از ان بنیہ جاذب حقیقہ بنیہ سید میران محمد رسیدہ تارک دنیا گشت و ویران دینا و اہل ان بغایت نفرت بوقوع آمد تمام شب بجهت پیروی خود گذرانیدے و تمام روز و حجرہ معبود حق مشغول ماندے وفات وی در سال یکہزار و چہل و ہشت و قبر وی در لاهور است کہ بگنبد نیلگون اشتہار دار و رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید شاہ جمال قادری سہروردی لاهوری قدس سرہ شیعہ بود جامع کمالات ظاہری و باطنی سلسلہ ابانطریق شیخ شہاب الدین سہروردی سہروردی کہ شاہ جمال اخذ طریقت از گلزار بیگ و وی از شاہ معروف از غیر الدین از قبیلہ الدین از شیخ جمال از صدر الدین از پدرش سہاب الدین زکریا الملتانی از شیخ اشیر شہاب الدین عمر سہروردی رحمہ اللہ تعالیٰ و وی از سادات حسینے است اولاد و سے در سیالکوٹ ساکنندہ و صاحب کشف و کرامت و مستجاب الدعوتہ بود چنانچہ وود مل نام شفعہ ہندو از قوم کترے باسید اولاد از دادا سے تا شیخ دعا بکنند کہ حق تعالیٰ او را اولاد عطا نماید و سے چند فرزند او را و شیخ انرا قبول نمود و از نمایان دو فرزند ہوسے داد و نیاز عشر مشغول گشت و اپنداشت کہ شاید شیخ ابن و فرزند ہوسے کندین پوست بین دادند و بعد نماز تناول فرمایند مشغول کندین پوست گردید و یک فرزند ہوسے را تراشید شیخ از نماز فارغ شدہ گفت ہی بکروی ابن و فرزند ہوسے براے ان بنودا و م تا بازن نمود بخورید و حق تعالیٰ دو پسر شہا عطا فرماید اکنون یکے را کہ تراشید سے خوب کردے دو پسر توانان متولد شوند یکے مسلمان کہ مرید من خواہد گشت و دیگر ہندو کہ سپ تو باشد بہیمان شد کہ شیخ فرمودہ بود کہ بعد از نہ ماہ دو پسر تو ام متولد شدند یکے از نمایان مخون بود و وود مل پسر مخون بمحضرت سید رسانید سید او را بفرزندے قبول نمود و فخر الدین نام نهاد و بدولت ظاہری و باطنی رسانید ہنوز ہم اولاد فخر الدین بودہ اند کہ خود را منسوب بانجناب سید از فخر الدین

بجای چوڑے ہو در لاہور سکونت داشت رحمہ اللہ تعالیٰ قصہ وفات او انیسٹ کہ در ربیع ثانی شصت و دو دروازہ چہرہ را مسدود نموده بود بعد سے روز دوا پیش چہرہ بسبب بارش بقیاد خدام خواستند کہ دروازہ را کشادہ حضرت سید را بیرون ازند کہ ناگاہ او از سہ اند کہ ہر چہ شد سے پوشیدہ بالاکہ این چہرہ تعمیر کنند و این را مدفن بالقصور سازید پس از ان روز نشان قبر بالاسے سقف ان چہرہ راست کردند فان چہرہ را بجای خود گذاشتند و این حادثہ پنج چہارم ربیع الاول سنہ یکہزار و چہل و نہ در محمد دولت شاہ چمانے رودادہ و انحضرت کے طویل یافتہ کہ زیادہ از صد سال بود رحمہ اللہ تعالیٰ چہرہ سید محمود بن محمد بن عثمان البخاری الاوی اللہ پوری قدس سرہ کہ مشہور است بشاہ نور برادر حقیقی سید عطاء الملک و پسر نچ سید محمد بن عثمان است کہ ذکر او بالا گذشتہ در فقرہ و خبر ثانی عاسے در تہ بلند داشت از دنیا و اہل ان مجتنب و مستغنی و طالبان حق را بنی رسانند سے و بطالبان غیر حق رغبت نفرمود سے و عاسے سے در حق بیمار ان براسے شفا تاثیر تمام داشت و فرمودہ بود کہ ہر مردی کہ خاک قبر ما بخورد یا سنگریزہ ان در گلہ یا ویزد شافے مطلق او را شفا خواہد داد چنانچہ از رسم ہنوز جاری است وفات وی در سال یکہزار و پنجاہ و سہ و قبر او در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ۔

سید زندہ علی بن عبد الرحیم بن علی الدین بن میران محمد بیج دریا بخار سے الاوی قدس سرہ ذکر میران محمد در محل خود گذشتہ سے عابد و زاہد و متقی بود سلسلہ ارواح پختہ اباسے کرام خود داشت بعد وفات پادشہ شہجہ شہخت قیام نمود نقیست کہ در جاسے مقبرہ جہادہ میران محمد اب چاہ ہاسے ان سرزمین بنیاد شہر و تلخ بود و مسکناسے انجا بزرگ خدام او است و عاسے اب شیرین نمودند گفت کہ چاہ نو کنند کہ شیرین خواہ شد انشاء اللہ تعالیٰ چون چاہ نو کنند شد اب شیرین و سرور آمد بعد از ان تہذیب شوریاب از ان سرزمین دفع گشت و ملاوہ او در سال یکہزار و پنجاہ و وفات او در سنہ احد سے عشر و مائتہ و الف و قبر او بیرون مقبرہ بیج دریا بخار سے کہ بخا نقاہ زندہ امام مشہور است رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ۔

سید محمود بن ساجون عطاء اللہ بہر اکی قدس سرہ علو سے است از اولاد محمد بن الحنفیہ و خواہر زادہ سلطان محمود سیکستین است سب سے عاسے و حبیبہ وافر داشت و القاب ان سید سلیمان

سالار و میان غازی و بالائی میان و بالا پیر و اچھلا و سلطان شہید و سید الشہداء است بسیار
مسعود غازی نیز است تمار و در تفاوت و شجاعت ممتاز وقت خود بود پدرش میر ساهو و اولی
کاہر بود و بسے او بسے فتوحات نمایان واقع گشته کفار ہند شکستہ و خستہ گشتند و وقتی کہ سلطان محمود
سبونات رسیدہ بغیر کفار مشغول شد سید مسعود با فوج کاہر بخیر مت اور سید و بسے
بلخ نمود و سلطان قیاب گشتہ تیان را زبٹ خانہ برادر تالشکند بت پرستان ہندو
بوزیرا و حسن میریکہ التماس نمودند اگر سلطان این بت ہا و نشکستہ ہا واپس و بدوزن بہت
جواہرات پیش کش میدہم حسن را خنے شد و سلطان معروض نمود کہ از شکستن این
بت ہا چه فایده بت پرستے دفع نخواہد شد بلکہ اگر اسستہ ناسے ہند بدرجہ قبول رسد
نفقہ عظیم و بہت المال مسلمانان رو میدہد سید مسعود کہ حاضر مجلس بود گفت اسے وزیر
میخواہے کہ اذرا بت تراش و سلطان را بت فروش گویند اکنون سلطان محمود بت شکن
است بعد ازین بت فروشن مشہور خواہد شد ازین سبب وزیر خلی گشتہ باو شاہ
نیز از ان ارادہ باز آمد لیکن وزیر عداوت سید را در دل خود جاے داد و با انتظار فرصت
ے بود سلطان این امر را معلوم نمودہ اقامت او نزد خود مصلحت ندیدہ او را بکاہر نزد
مادر و پدرش خصمت نمود و بکاہر رسیدہ شکرے فراہم آوردہ بردے تاخت نمود
بفضل الے و بے مع تولیع کہ در دست کفار ہند بود بردست او فتح گشت شمس ماہ در
انجا بسر بردہ از انتظام ان نواسے فراغت نمودہ بہت میر پڑہ رفت و ان ناحیہ نیز مفتوح گشت
و اہلے انجا اطاعت اہل اسلام نمودند و بعد از ان متوجہ قبیح گشتہ با کفار انجا مجاریہ نمودن
ناحیہ نیز مفتوح گشت و خود بمقام ستر کہ قیام نمود میر حسن عرب را بطرف جنوب قصد مند بہ واکاسی
باشکرگران فرستاد و سید حسن در انجا شہید شد بعد از ان سید اعوان الدین را بطرف گویاورد
نواسے ان متعین فرمود و نیز بعد غار بہ عظیم در انجا شہید شد و چون خبر لبواسے کفار در بہراج
مسعود حضرت سید گشت متوجہ بجانب شد بعد رسیدن او در پیرایہ قنہ انجا فروشت پس سید
مسعود در بہراج پدرش میر ساهو و ستر کہ قیام نمودند بعد از دو ماہ پدرش بعالم بفاخر اسید چون خبر فاش گشت کفار
باز نگماش قنہ نمودند و جنگ ہای عظیم نے مابین لشکر اہل اسلام کفار بوقوع آمد و ہر روز جنگ برین متوال بود تا آنکہ

تاریخ چهاردهم رجب سنه چهارصد و بیست و چهار زیری در گلومی انجناب رسید و بر السبب از
اسب بقتاد جهان بقی تسلیم نمود و قبر و سکه در بهر ارج است مشهور و معروف هزار و مطلق خلق است
و بیه خوارق و کرامت از مرقد و جاری است در ساسه بوقت عرس خلق کثیر زیارت او میروند
و حاجات خود از خدا بخواهند و انجناب بکالات ظاهره و باطنی رسیده و معاصر خواجه محمد حشمتی و ابو
یوسف حشمتی بود و بعضی گویند که بانو احمد بن حسین الدین حشمتی معاصر بود رحمه الله تعالی ذکر او در خزینه
طویل است اینقدر مختصر از انجا است -

سید احمد بن زین العابدین ملتان قدس سره وی از کبر ائمه شیخ و قدما و بای
خطه ملتان است و نسب او بانظر بن بایر المومنین علی مرتضی میرسد که احمد بن زین العابدین بن
عمر بن عبد اللطیف بن بهاء الدین بن صلاح الدین بن زین العابدین بن عیسی بن صالح بن عبد الله بن
بن جلیل بن خیر الدین بن ضیاء الدین بن داود بن عبد الجلیل رومی بن اسماعیل بن امام جعفر الصادق
اے آخر النسبه از طفلی آثار بزرگ در ناصیه او هویدا بود و از پدر خود داود است و سفیض گشته بعد از ان
بصحبت قطب الاقطاب سید عبد القادر الجیلانی رحمه الله رسیده و بدرجه کمال رسیده و بعد
از ان زمانه بصحبت شیخ اشرف شهاب الدین عمر سرور رومی بسر برد و بعد از ان بصحبت مودود
چهارم خرقه خلافت یافت و در علم ظاهر تلمذ محمد اسحاق لاهوری است چو ستم طالب قوت
حلال بود و شبانه کردی گو سپندان چو ایند و بکار کشکار سب پر دختی و بیض سوده
که دیه سب متصل وزیر باد و رفته بکناره و ریاضت اقامت بنهاد و بعبادت حق مشغول گشت
و خلایق بسیار از دهره دارین یافتند از انجا که حاجتمندان از او سب مردم زرنه لاجرم لقب از سب
و سرور گشت و او صاحب کشف و کرامت و خوارق عادت بود و عمرش نامشخص بیمار شد چون
متعلقین او از صحت او مایوس شدند بامید دعا بخدمت سید اندبیه انکه سب بگویند انجناب
قدس خاک برداشت بدیشان داد و گفت این را بخور ایند انشاء الله تعالی شفا خواهد یافت
و چنان کردند او شفا یافت روزی بایک از روسا سب سوده هر گفت که در ده شمار از خلایق
مادبان اسپه خور است اگر خود شربت کم چون این سخن بکالت سب بنامند که در وقت من اسب ندادم اسپه دورجا
پنهان گشت چون این خبر رسید رسید گفت اگر او اسپ نداد اسپ خود بخورد و او را بچنان شد که اسپ

خود بخود بر او حاضر گشت و آنجناب بر او سوار سے نمود انکلیک مالک اسب را بعد از ان بنو سے از
خود را سنے ساخته روزی شخصی جو نام کریم بود بخدمت سید التماس نمود کہ پیغمبر متفقہ و انجمن
گشتہ دعا کنند کہ بیاید فرمود کہ امر و خواہد آمد ہمارے در بیاں بچین کر است او بسیار است و آنجناب
دو فرسید عبد الرزاق و دختر کنو خان حاکم تاننا بنے گرفتہ بود حاسدان ازین سبب قصد جان
او کرند و او را مع برادرش و زوجہ و پسرش سید سراج الدین بے سبب بدرجہ رفیعہ شہادت
رسانند شہادت او در سنتہ سبع و سبعین و جسمائتہ بودہ و قبر و زیارت گاہ خلق است دعا ی
خلق در آنجا مستجاب بشو و رحمہ اللہ تعالیٰ فرمیدہ ۔

سید احمد بن علی الترمذی اللہ ہوری قدس سرہ ملقب بتوفتہ و سے از شیلخ عظام
و سادات لاہور بود نسب دی باین طریق بایم المومنین علی مرتضیٰ میر سید کہ احمد بن علی بن حسین
نامہ بن حسین محمد بن بن نامہ بن موسیٰ بن علی بن علی الصفر بن علی بن الحسن بن ابی المومنین
علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم و سے از تہذیب و ستان آمد و در لاہور بجلہ چل بے بے سکونت
در زید و سبب تلمیذ وی توفتہ است کہ شے شیخ دی ویرا از اندرون حجرہ او از داد و نذر
خود طلب نمود چون بر در حجرہ حاضر شد دروازہ حجرہ اندرون بستہ بود وی از غائبان دب
اطلاع حاضر سے خود را و تا صبح بر در حجرہ ایستادہ ماند شیخ وقت صبح چون حال پرانمواں دید
بنایت خوشنود گشت و توفتہ ملقب بسانت و سے توفتہ زبان تر کے ایستادہ است و فات
و سے در سنتہ شش صد و دو قبر و سے بجلہ چل بے بے اندرون طویلہ غلام نے الدین ترمذی
است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمیدہ

سید یعقوب بن علی صدر دیوان زنجانی اللہ ہور سے قدس سرہ و سے از اعظم مشایخ
و کبرائے اولیای لاہور است و جامع بود در بیان علوم ظاہری و باطنی از اولاد امام موسیٰ
کاظم است رضی اللہ تعالیٰ عنہ و سے در سنتہ پانصد و سی و پنج از کستان در لاہور اند سکونت
نمود و ہنگامہ شیخ گرم سادت دکر است و خوارق عادت بسیار از وی بظہور آمدہ علمای لاہور
مضر ف و متفرقی گشت و سے گشتند و قبور سے تمام یافت و خلق کثیر بجلہ ارادت او در اندر حضرت
خواجہ حسین الدین حسن السجری سے الحشہ را بادی بسیار محبت بود و نو قبر او نمود و فات دی و در حسب

سندش سید و چهارست رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ
سید حسین خٹک سوار شہری قدس سرہ از سادات شہد است نسبت ارادت سلسلہ
ابا سے خود داشت و برای سفر مال در لباس اہل دنیا پوشید و صحبت اغنیاء پسری و کالالت
مفتوح ہم کسب کردی بہ نسبت شہادت ہمراہ سلطان معز الدین سام در ہندوستان آمد
و سلطان بعد فتح ہندوستان اورا بر فاقہ قطب الدین لکھنوی دہلے گذشت
قطب الدین اورا بجلوہ متاجر کہ نگاہ راستہ تہور بود و امور ساختہ چون وی در اجیر سید
باجوہ بزرگ سید معین الدین شہتہ قدس سرہ صحبت و وزیر داریاران محرم انتخاب گشت
و چون بسی او خلق کثیر نمودند و باریز و خواجہ بزرگ بخلعت اسلام مشرف شدند و لاجرم ہنود را
عداوت و کئے یا و پیدا شد تا بعد وفات قطب الدین بوقت فرصت وقت خنب اورا جمع
اصحاب و بقتل اورند و وقت جمع خواجہ معین الدین مع اصحاب خود برادر نماز گزار و دواج جمع
بر بلند کوه مدغون ساختہ و این واقعہ بقول صاحب سراج الاولایت در سال ششصد و
وہ بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ۔

سید عزیز الدین علی اللہ پوری قدس سرہ از سادات عظام و اعظم علماء کبرای دہلی
اہل شریعت و طریقت است بقول صاحب تحفہ الامامین اصل وی از بغداد است و سلسلہ
طریقت وی بسید الطایفہ جفید بغدادی میرسد اول از بغداد و در مکہ معظمہ اربع و از وہ سال در
انجا قیام نمود و بجا و رست بیت اللہ معظمہ ماند و بختاب پیر کے غلط گشت و ظاہر اہل علم و را
باین لقب خوانند کہ بعد از ان عازم ہندوستان شد و در سند اربع و سببین و شہادت کہ
سلطان شہاب الدین غوری بجاہرہ لاہور قیام سید اشدت وار و لاہور گشت و خسرو ملک بن
ظہیر الدولہ کہ حاکم اولایت بود از عاصرہ بہ تنگ آمدہ است و او عازرہ و سہ نو و بختاب فرمود کہ آتش
سال دیگر ترا مانست بعد از ان حکومت این باریقینہ ملک غوری را و وہ اندر چنان شد کہ حضرت
سید فرمودہ بود کہ انسال سلطان شہاب الدین سہ نیل مقصود بود باز گشت و بختاب
فتح نمود و حضرت سید در لاہور سے و شش سال تدریس علوم و تہذیب طالبان مہر و فائدہ
و خلق کثیر را بحق رسانید تو نے رحمہ اللہ ستمانی عشر و ستم تہ قرو سے و لاہور سے خزانہ۔

سید اسحاق گلزارونی لاهوری المشہور میران بادشاہ قدس سرہینے است صاحب
مقامات بلند و کرامات ارجمند بود شیخ الشیوخ وقت خود است نسبت ارادت از شیخ ابو الحداد
کرمانی داشت از گاردن چون بلاہور آمد مدتی مدید ہدایت خلق مصروف ماند علما و سادات
لاہور در خلق اطاعت او را ندید و کلمات ظاہری و باطنی بوی ہجو میداشتند در تحقہ الاولیاء صلیں
آورده کہ او عمر طویل یافت ہر کسی کہ نزد او سے ادر سے ہدایت شکر شخصے نزدی اند شیخ بوی شفا
نفرود شخص مفاہت آغاز کرد و شنام داد و حضار جلس گفتند کہ باید کہ در حق او دعائی کہنے کہ بسیاری
خود سر حضرت شیخ دعا نمود شخص ہیوش بیضا چون ہیوش اند تباب شد و شیخ اعتقاد او رد فرمود
در حق وی دعائے نیک کرد و متقی تعالیٰ اور چشم عطا کرد کہ مرا بشناخت تاریخ وفات و
سنہ است و ثمانین و سبعمائتہ بودہ و بعضی بسم الرحمن الرحیم را تاریخ وفات و
گفتہ اند قطعہ

سید اسحاق و سے کریم	گشت چوزین و ہر بخت مقیم
سال و سالش عجیب و مزل	بسم اللہ الرحمن الرحیم

سید محمد امین ابن حسن البہیقی الرشیدی الادیب الکثیر سے قدس سرہ مشہور است بر بابا امیر ^{خلفہ} پرنود است و از بابا ہلال کثیر سے تفریق گرفت چون از تحصیل علوم ظاہری و عشقان شباب فراغت یافت سلطان زین العابدین و اسے کثیر خواست کہ دفتر خود بوسے دہد وی باستماع این خیر و بد کوہ میر دار سے متوار کے گشت و عبادت مشغول شد تا کمال ظاہر سے و باطنی رسید وقتے سلطان زین العابدین جتنے غلام نموده بود و حضرت سید نیر و راجا بدعوہ و چون در ان جشن بعضے امور غیر مشروع عمل آمد و حضرت سید را غضب مستوے شد و خود را در اسباب شد ہر چند خواص ان حکم سلطانے تلاش او پر داشتند یا ختم سلطان را عیش متغص شد و بشیر نہاد چون برابر باغیکہ بر گنار جوئی ست رسید دید کہ حضرت سید بر لب آب بد و فتن خرقہ مشغول است کہ وہمہ بجا یند این حالت از صدق سر خود بر پائے او نہادند و بالاجل تمام او را یکشتے اور و نہد چون از کشتے فرو آمد متصل محل ریختہ شہ قیام نمود و سلطان خاںقاہی عاسے در انجا با فرمود و آخر شہاد اور تو این محاسن آدرہ کہ چون سادات بہیق را اور امور سلطنت کثیر اختیار کلی حاصل گشت

جبی از امرار احمد و اسیر گیر شد و مستعد قتل ایشان گشتند تا بوقت فرصت در خانه پادشاه سید حسین
وزیر را با چهارده کس متعلقینش بقصر آوردند و بوقت سبحة از نفسدان بهود معتمدین در انداختند
را شمع نمودند و در آنجا بوقت این اشعار سے البدید بر زبان آورد

منم از نند جہانگر و مسیحائے	کہ من این ہر دو جہان را بشمارم نہیں
اگر از عشق تو ام سر بردگو برو	لیکن این سر نہ مان تو گویم کیسے

من فارغ از مصلحت اہل روزگار	سیدان یقین کر گشتن من بہشت بکایہ
اکنون بیا و شو بخوان بر زبان من	تا روی ظالمان سنگر شود سیاہ

و فرمود کہ بر اسے غسل من بخند از غیب ظاہر شود و مرابان غسل دہند و بجا کسپار پس علی الصباح
دیدند کہ تختہ ضعیفین بر روی دریا مقابل خانقاہ برابر موجود است و بران غسل دادند
و در خانقاہ دفن کردند و کان دگک سے سلج ذی القعدہ سنہ تسع و ثمانین و ثمانیۃ و شہید
کثیر تاریخ وفات او است رحمہ اللہ تعالیٰ فرمیدہ۔

سید محمد غوث نیشاپوری گو الیاری قدس سرہ از اعظم مشائخ و کبرائے اولیائے
شاخین ہندوستان است اخذ طریقت از حاجے حمید از شاہ قاضی از شیخ عبد اللہ شطار سے
نمود و تربیت باطنی از روح پر فوج غوث الاعظم سید عبد القادر جیلانی نے رضی اللہ تعالیٰ عنہ یافت
و جدا از سادات نیشاپور بود و وی سیاحت بسیار کردہ و از بسیار سے از مشائخ خفیض یاب
گشتہ و وضع سیاحت ادا این بود کہ کوزہ آب مقدار سبب برکت و مصلیٰ در بطن و عمار در دست
بگردید سے و جسم او بغایت ضعیف بود و چون بخدمت شیخ خود حاجی حمید رفت روز اول شیخ اورا
اکرام کرد و در کنار گرفت و نصیر الدین ہمایون بادشاہ مقتدا و بود و اورا تصنیف بسیار است
چون جواہر خمسہ و اورا غوثیہ و بحر الحیات و معراج نامہ لیکن بر معراج نامہ علما موقرین شد و در بعضی
ساختہ قصاید اسے او نمودند چون از وی سوال نمودند کہ گفت این در وقت بیہوشی سے نوشتہ
شدہ پس از قصیدہ اسے او باز آمدند وفات او در سال نہصد و ہفتاد و چہار است
رحمہ اللہ تعالیٰ فرمیدہ۔

سید وجیه الدین گجراتی قدس سرہ علوے بود از کبار مشایخ متاخرین است جامع علم
ظاہرے و باطنیہ بکثر کتب در سے ہوا شے و سرچ نوشتہ مرید سید محمد غوث گویاری ست
کہ ذکر او بالا گذشت چون علما سے گجرات بسبب مزاج نامہ پر سید محمد غوث معترض شدہ فتوای
قتل او داند و مواہیر خود بران ثبت نمودہ از شیر شاہ اجازت قتل او خواستند پادشاہ متال
شدہ این امر را موقوف بر سید وجیه الدین گذاشت و چون این فتوای را سے دستخط فرودیا
وجیه الدین رسید سید وجیه الدین فی الفور بدین سید محمد غوث رفت و بادل دیدار متقدما و
گشت کاغذ فتوی را پارہ نمود و اعلمای عصر گفت کہ این بحالت بیہوشی نوشتہ شدہ این اعتبار کی
نیست و ذات وی در سال نہصد و ہشت ست رحمہ اللہ تعالیٰ فرماید۔

سید غیاث الدین دولت شاہ گیلانے لاہوری قدس سرہ دی مردی بزرگ و متقی بود
در طریقت خلیفہ پدر خود است و از دیگر مشایخ سلاسل بہرہ کامل و حصہ وافر نصیب او گذشتہ و
احب اولاد پدر خود بود و مادرش دختر سید کفایت خان بہاگیر سے کہ از امرائے دولت بہارینی
ست بودہ و نسب او باین طریق بحضرت غوث الاعظم میرسد کہ غیاث الدین بن عبد القادر
بن جمال الدین بن جلال الدین بن یوسف بن سلطان رشید بن اوہم بن محمود بن اسماعیل بن
داؤد بن فتح بن نصر بن عبد الرزاق بن انوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم
و پسرش سید کرام الدین خلیفہ او بودہ بعد وفات پدر بر سید شیخ و ارشاد نشست و وفات
در سال نہصد و نو و سہ بودہ و قبر او بیرون لاہور متصل بقبرہ پدر او بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ فرماید۔

سید محمد غوث بن فتح محمد بن ابو بکر بن عبد القادر ثانی گیلانے لاہوری قدس سرہ
از سادات کرام و مشایخ عظام لاہور است بعد فوت پدر بر سید ارشاد نشست و خلق کثیر بکلیقت
ارادت و اعتقاد او در آمدند و وفات او در سال یکہزار و چار بودہ و قبر او متصل بقبر پدر خود ست و نواب
محمد زمان خان کہ از اہل امرای اکبر سے بود گنبد عالی بر قبر او بنا نمودہ رحمہ اللہ تعالیٰ فرماید۔

سید محمد بن احمد بکھلی کشمیری قدس سرہ از اعظم خلفائے شیخ یعقوب صوفی کشمیری
است بعد وفات شیخ بر سید شیخ و ارشاد نشست در ترک و تجرید و تفرید بیکانہ زمان
و در توکل بیکتا سے وقت خود بودہ بحدیکہ تمام سال گراما یک قیہیں بسر بردی باشد کا

والی بکلیه از کشمیر را بخارفت و توطن در زیر وفات وی راجع محرم سنه اصدی اوئیس عشر و الف بود

رحمه الله تعالیٰ خزینہ
سید یوسف محمد باطنی کشمیری قدس سرہ اول از تجاران کشمیر بود بعد از ان جاذب عشق
حقیقی اورا بخوشید تا بکلیه ناکشیده بخدست شیخ یعقوب معونی رسید و حسب اجازت او
بحرین الشریفین رفت و از بسیار سے مشایخ استفادہ نمود و بعد از ان بکشمیر مراجعت نمود و قصبہ
بارہ مولد توطن گشت و ما بخا در سنہ اصدی عشر و الف بر حمت حق پیوست و تاریخ وفات و
اجد مشایخ بود و گفته اند رحمہ الله تعالیٰ خزینہ۔

میر صالح اتقائے کشفی قدس سرہ صاحب انوار بلبلہ و مدایح عالیہ و جامع علوم دینی و دنیاوی و
صاحب خوارق و کرامت مشہورہ بود و خلیفہ شاہ نعمت اللہ بسلسلہ عالیہ قادریہ بود و در ویک سال
ہم اجازت تلقین داشت و در حالت ذوق اشعار نیکو گفته وفات وی در سال یکہزار و شصت
است رحمہ الله تعالیٰ خزینہ۔ و دیدان کشفی کہ دیوانی است لطیف از تصنیف اوست۔

سید ابوتراب المعروف بشاہ گداہی المومنی القادری الشطاری الشیرازی
الماہور سے قدس سرہ اصل دی از شیراز است حسینہ بودہ از اولاد امام موسی کاظم رضی اللہ تعالیٰ
عندہ و از خلفائے سید وجیہ الدین گجراتی است و نسب او باین طریق با امام جعفر صادق رضی اللہ عنہ
میرسد کہ ابوتراب بن نجم الدین بن نس الدین بن اسد الدین بن زین الدین بن یونس بن
عبد الوہاب بن عبد المادی بن ابوالبرکات بن انور علی بن عبد اللطیف بن محمد شریعت بن ابوالنظر

بن عبد الباقی بن ابوالحسن بن عبد الغفر شیرازی بن عبد المہد بن محمد امین بن قدرت اللہ بن موسیٰ
بن مسعود بن صادق بن احمد بن باقر بن حسن بن زید بن جعفر بن محمد بن ہارون بن امام موسیٰ
کاظم بن امام جعفر صادق بن محمد بن علی بن حسین بن امیر المومنین علی المرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہم
و نسبت سلسلہ اول بطریق شطاریہ باین طریق میرسد کہ ابوتراب از وجیہ الدین گجراتی از مخدخوث گواہار

از شاہ حمید از شاہ قاذن از شیخ عبد اللہ شطاری قدس اللہ سرہ ہم و در سلسلہ قادریہ باین
طریق است کہ ابوتراب از وجیہ الدین گجراتی از مخدخوث گواہار سے از شیخ طہور جاسی از شیخ
ابوالفتح ہدایت اللہ از شاہ قاذن از عبد الوہاب از عبد الرزاق از شیخ محمود از عبد الغفار از مخدخوث

عبد الرحیم از ابو بکر بن علی الدین از پدر بزرگوار خود حضرت غوث الاعظم سید عبدالقادر الجیلانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم وقاضی محمد لاہوری و شیخ فاضل دہلوی و شاہ جمال رہتاسکے وعل گدا و احمد گدا و شبنام گدا کہ ہر سہ در سلاہور اسودہ اندازہ خلقا سے دی اند و وفات دی بتاریخ چہار دہم شوال سنہ یکہزار و ہفتاد و یک است و قبر وی در لاہور است رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ -

سید محمد علی بن محمد تارک القادری الکاشمیری قدس سرہ اور اسہ برادر دیگر بودند از ہمزبور بود لیکن اہمیت و بزرگی خدا داد از ہمزبور اول سلسلہ قادریہ الیہ از خود بیعت نمود بعد از ان از مشیلخ وقت در سلسلہ سہروردیہ وغیرہ فیض یاب شدہ بخطاب پیر سلاسل فاطمہ گشت و از شیخ محمد معصوم ابن شیخ احمد سہروردی خلافت طریقہ نقشبندیہ و مجددیہ یافت اہاسے کشمیر ہماہو ہندو را کہ پیشکار علی مردان خان ناظم کشمیر بود و سوختہ بودند ازین سبب ناظم کشمیر یعنی بخدمت شاہ جہان بادشاہ فرستادہ بادشاہ جمیع علماء و مشایخ کشمیر را طلب نمودہ خدمت سید ہم در انیمان ما خود شدہ بالآخر دعا سے و سے ہمہ کس از ان بلیہ نجات یافتند وفات دی در سال یکہزار و ہفتاد و دو بودہ قبر سے دیکشیریت رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ -

سید حمید بن سید بن فتح محمد بن حاجی ابو بکر بن عبدالقادر الجیلانی اللہ ہوا ی قدس سرہ از سادات عظام و مشایخ کرام است جامع علوم ظاہر و شرف افت است تمام عہد ہدایت و شاہ و سہرورد وفات دی چہارم محرم سنہ یکہزار و نو و دوہ و بمقبرہ آباسے خود مدفون گشتہ رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ -

میر ہاشم مشور آبادی قدس سرہ از عظام خلقا سے سید محمود و نور کشمیری است تحصیل علوم ظاہری از علماء جیدہ کشمیری نمودہ و حضرت علامہ میرا مثنوی ساختہ و بغیر مذی بنواخت و بنو خود قائم مقام خود نمودہ وفات ثانی سال یکہزار و نو و ہفت ست رحمہ اللہ تعالیٰ خزانہ -

سید محمد بن عبداللہ الجیلانی الکاشمیری قدس سرہ نسب و سے بچہ حضرت غوث الاعظم بانہ طریق میر سہد کہ محمد بن عبداللہ بن محمود بن عبدالقادر بن عبد الباسط بن حسین بن حسن بن احمد بن شرف الدین قاسم بن شرف الدین علی بن حسن ثنائے بن علی بن شمس الدین محمد بن یحیی بن شہاب الدین احمد بن حماد الدین بن ابوصالح نصر بن عبدالرزاق بن غوث الاعظم سید عبدالقادر

ابن ابیانی رضی اللہ تعالیٰ عنہم دسے اول تجربہ سیکڑا بند ویل مناکحت و اختلاط بانسوان نداشت آخر
 پانچا سے غیبی نکاح کرو دو سال بکڑا رونود از ناتار بکڑا اند و قریب صد کس از عیال و خدا ام با وی بودند
 و وی مقتدا سے اہل توکل بود بظاہر ہیج و غلبے نداشت انچہ از فتوحات میر سید پستحقین میرا و ہر
 فردا چہ سے نگاہ نمیداشت باین و بطور زندگی میگردد فیض سلسلہ قادریہ موروئی او بود و سوا سے
 ان از شیانخ سہر رویہ کرد و یہ بقیام کثیر فیض یافت و فارت و سے در سال بکڑا و یکصد و ہفتہ ست
 رحمہ اللہ تعالیٰ خیرینہ۔

سید طاہر بن الحسن بن عبد الرحمن الادل الزیدی قدس سرہ ہو الولی الشہیر سید
 الشرفی العلانیہ ذوالولایتہ والاماتہ الحافظ الفنا بط سندا دنیا مالک از مزا الشرف العلیا حدیث
 الدیار الیمانیہ و قیقا با جماع البریہ ولادت او در سنہ نہصد و چہار و وفات او در چہار شہینہ ہجری
 ربیع الاول سنہ نہصد و نو و ہشت (برین تقدیر غر او نو و چہار سال بودہ) و قزو بشہر دہرید باب
 سام نزدیک مشہد شیخ صباوست والبیح و این زیاد و طہنادی و غیر ہم از مشیلخ او نید رحمہ اللہ
 تعالیٰ اعواس از نور السافر۔

سید عبد الرحیم بن عبد الرزاق بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ کینت
 ابو القاسم است حدیث و فقیہ بودہ و سماع حدیث و لکنا باقی حکم دین از ابوالفتح بن عبد الباقی بن محمد
 و غیرہ نمودہ و وفات و سے سابع ربیع الاول سنہ ست و ستانیہ بودہ و قزو دمی بہ باب حرب بغداد
 است رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از ہیجہ الاسرار۔

سید عبد الدین علی بن عبد اللہ عیدروس قدس سرہ ہو السید الکامل العالم الحال
 مخترع السادات العیدروسیہ و لفظہ پر کار سادات علویہ تو سے لیلۃ الخمیس خامس عشر ربیع الاول سنہ
 خمس و ثلاثین و مائتہ الف و قزو سے و سورت است و تاریخ وفات او مولانا سلی شاطر سے
 و سید عارف عبد اللہ بن جعفر ہر از لفظ تنعم فی الجنات بر او رده اند و قصیدہ طویلہ سید مدہر در
 مع او گفتہ و تلمیذ و مرید و سے سید علوی بن شیخ با عیود و قصیدہ طویلہ از لفظ غر الاکابر استخراج
 نمودہ و رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس۔

سید عمر بن عبد الرحیم الحسینی البصری الکی الشافعی قدس سرہ ہو السید الجلیل و الجلیل

والا اصل الاصل فائمة المحققین شیخ الاسلام السلیمن شمس المعارف والعلوم ترجمان المنطوق والمطهر الشریف
 علی امامته وجمع علی ورعه وجماله وفاته وی وقت اذان ظهر در یک منظره روز پنجشنبه بیست و نهم ربیع الثانی
 سنه یک هزار و سی و هفت است شمس الدین ربیع و احمد بن القاسم عباد و غیره با مشیخ
 او وند و شیخ عبد البدر بن سید باقیر و شیخ علی بن جمال و غیره بایکدی و بنده رحمة الله تعالی اعوان الله تعالی
 سید اسعد البلیخی المدنی قدس سره او و شیخ العارث احمد الشادی در تحقیق و توفیق و توفیق و توفیق و توفیق
 بودند هر دو سید صیقل الدین اخذ نمقت نمودند و او از سید روح الله و سید اسعد را کتابی است
 بر مضمون محمد بن اسحاق القوی که بر مضمون منیع فویم دی دلائل می کند وفات در شب دهم
 ربیع الثانی سنه یک هزار و چهل و دهم در مدینه منوره بوقوع ابره رحمة الله تعالی اعوان الله تعالی
 سید محمد بن باعلوی بن محمد بن ابی بکر بن باعلوی بن احمد بن ابی بکر بن عبد الرحمن السقاف

المدنی قدس سره هو امام المرشدين واستا والاساتذین شیخ الاسلام والسلیمن العارث بالبدر
 العارثی الی رب العالمین غوث النداء وغیرت الله و زمان خود و چون چند در علم طریقت و مانند غزالی
 در فقه و عیبت و مثل ابن عربی در علم حقیقت بود ولادت او به بندر شش روز سنه یک هزار و دویست و دوازده
 او یک منظره بعد نماز جمعه چهارم ربیع الثانی سنه یک هزار و هفتاد و یک بود (برین تقدیر که او شصت و نه
 سال بود) اخذ علم نمود از سید ناصر الدین احمد و فقیه علی و چند دیگر از سادات تربیه و از سید عبد البدر
 علی صاحب و همدار که نیکوترین صورت او را تربیت نمود پشتر فاودت نمود بچهرین شریفین و در اینجا
 رس کامل یافت و خلائق بسیار بوی رجوع او کردند و وی و دام مستعد بود بر غیر و بجز از طاعت
 یک ساعت هم شغول بغیر نبود و در فن او بر دوشین و در نایب قرام المؤمنین خدیجه الکبری بوده و
 اشرف ائمه رحمة الله تعالی اعوان الله تعالی

سید احمد بن ابی بکر بن سالم بن احمد بن شیخان القلوسی الکی قدس سره وی سید جلیل و
 عارث بالبدر و از اولیای سید صاحبین است و اخذ علم از پدر خود و از علمای عصر خود و در حرمین نموده و وفات
 او در جمعه هفدهم ربیع الثانی سنه یک هزار و هفتاد و یک در یک بود و قهر او در ملاء بمقبره سید باعلوی
 است رحمة الله تعالی اعوان الله تعالی

سید عبد الرحمن بن احمد بن عبد الرحمن البیض باعلوی قدس سره هو السید الامام العارثی

توفی سادس جمادی الاول سنه احدى و الف به بدر شجره و کرم و نیر و تیرک به رحمہ اللہ تعالیٰ
اعراس

سید صبیحۃ السدین روح السید الحسین المدنی قدس سرہ ہوا سید الجلیل طب

مدار السجین فی العلم و اعلی القول و قلب اہل الاشراق و الامام الاول جلی عرفات العرفان
و جلی مستصر و حال العطف و انجان خلق از اہل سلوک از وی مستفید گشتند مولانا سید مراد سید
اسعد بلخی و شیخ احمد الشناوی بہرہ و اخرا فیض ادر داشتند کتاب باب الوحیدہ و رسالہ ارادۃ
الدقائق فی شرح مرآۃ الحقائق از مصنفات او است وفات او سابع و اعشرین سن جمادی الاول
سنه خمس عشر و الف و سیدینہ منورہ بودہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نوہ السافر

سید احمد بن حسین بن عبد السدایمید روس الترمی قدس سرہ ہوا شیخ الکبیر عارف

بالسد و الویسۃ الشیر العلامۃ دی از سادات مشایخ طریقت است وفات یافت و بہم جمادی الاول
سنه ثمان و ستین و سمانہ و ترمیم رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نوہ السافر

سید عبد السدین محمد بن عبد الرحمن الاسبق النقیب باعلوی دیکے قدس سرہ ہوا سید

الوسۃ العارف بالسد الصالح الجہب الشریف دوسے از اولیائے عارفین و مجذوبین صاحب
کرامت متافیش خباہ از حد حلاست و موہبتش در عالم منتشر و عبد السد عید روس و رفق دوسے
گفتہ اما عبد السدین محمد فلد نوبۃ تقرب سے السماء و نوبۃ تقرب سے الارض توفی ثامن عشرین
جمادی الاولی سنه اربع و سبعین و سمانہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نوہ السافر

سید عبد السدین باعلوی بن الفقیہ المقدم محمد بن علی باعلوی الترمی قدس سرہ

ہوا سید الجلیل العالم العارف الویسۃ الکمال ولادت او سنہ اربعین و ثمان و ثلثین
و سمانہ و وفات یوم الاربعاء سابع عشر جمادی الاول سنه احدى و ثلثین و سمانہ و سکر

نور و پنج سال یا قریب بان بودہ قبری و ترمیم رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از کتاب النور

سید محمد بن عبد الغفر بن عوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی قدس السد امیر اربعہ توفی

بفرد سابع جمادی الثانی سنہ اثین و ثلثین و سمانہ رحمہ اللہ تعالیٰ الاعراس از بیۃ الامام
سید شیخ بن عبد الرحمن السقاۃ باعلوی قدس سرہ اد سید و عارف بالسد است

از پدر خود و از دیگران تربیت یافت و وفات وی چہارم جمادی الاول سنہ سبع و عشرين و ثمان مائتہ بودہ
 وقبر دسے در زینب ست زریازنگاہ عام ست رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از کتاب الغر
 سید شیخ بن عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس دولت آبادی
 قدس سرہ ہوا سید الخلیل علامۃ الشریف وفات وی روز شنبہ پنجم رجب سنہ یکہ از چہل
 و یک و قتیکہ بغزیت دولت آباد از شہول سفر کردہ بود پس نعش اورا در دولت آباد بردہ ہستم
 رجب دفن نمودند و کتاب سلسلہ از تصنیفات اداست رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس

سید شیخ بن باعلوی بن عبد اللہ باہود باعلوی قدس سرہ سید خلیل ست
 و عالم عامل و عارف بودہ از طبقہ سید احمد بن عمر اللہون ست وفات وی نزدیک مشہد حمزہ رضی
 اللہ تعالیٰ عنہ دوازدهم رجب سنہ یکہزار و یکصد و بیست بودہ شب عیا کرج میثوندہ از اہل ہنر
 براسے زیارت مشہد مذکور و شیخ حرم اجازت داد کہ دفن او ہمدرا بخا شود لیکن سادات اہل باعلوی
 بدان راضی نشدہ حسب وصیت او نعش اورا در مدینہ بردہ و رقیع نر و قبہ اہلبیت دفن نمودند و رحمہ

اللہ تعالیٰ اعواس

سید احمد شینخان باعبدو المکی قدس سرہ ہوا سید الخلیل الشریف ذوالحسب الباقی المہینف
 ولادت او در ہند رخا بود و دسے از اکابر شیخ صاحبین و اولیائے کاملین بود و حاتم زمان در کرم
 وجود و پہلوان وقت در علم و عفو و وی قدس اللہ سرہ ہر اسے اکثر سوار اصحاب خود نقد و لباس
 سالانہ مقرر داشت و حق تعالیٰ اورا در تجارت چنان برکت عطا فرمودہ کہ صاحب الماکت دولت
 گردید و در کہ سکونت ورزید وی ناہنیا شدہ بود بعد از ان زیارت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم رفت
 و بخدمت یکی از اولیاء کہ حضرت بنی را بنجاب دیدی در رسید و درخواست کہ از حضرت رسالت سید
 کزیارت او مقبول شدہ یا بشرط مقبول شدن درخواست نماید کہ یک چشمش بنیا شود پس رفت
 ان دسے از حضرت بنی ارشاد شد کہ زیارتش مقبول ست و دو چشمش بنیا خواہد گشت
 ہچنان شد کہ حضرت رسالت فرمودہ بود و قاتش روز چہونامن رجب سنہ خمس و عین
 و انت در جہہ بودہ بعد از ان پسرش سید نعش اورا کہ اورہ در مقبرہ اہل باعلوی بحلاۃ
 دفن نمود رحمہ اللہ تعالیٰ اعواس از عقد الجواہر

سید عبد السلام بن عبد الوہاب بن غوث الاعظم عبد القادر الجیلانی قدس سرہ ولادت
اولیائے نامن ذی الحجہ سنہ ثمان وربعین و خسمائتہ و وفات وی ثالث رجب سنہ اصدی عشر
و ستائستہ وہمان روز در بغداد بمقبرہ علیہ مدفون شد کذا فی الاعراس نقل عن بیچہ الاسرار و ذکر
رحمہ اللہ عالم متقیہ و متورع بود اخذ علم و طریقت از پدر عالیقدر خود نمود و از وی اولاد وی و غیر ہم نمودند
و با بود بر جادہ شریعت مستقیم بود رحمہ اللہ تعالیٰ۔

سید علوی بن محمد الخزاز با علوی والد عبد اللہ الخزاز قدس سرہ توفی لیلیۃ الاثنين
عشر رجب سنہ اثین و سبعین و الف رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از غایتہ القصد والمردنی مناقب
عبد اللہ الخزاز

سید عبد اللہ بن شیخ بن عبد اللہ العیدروس الترمی قدس سرہ ہوا سید الجلیل الاعراض
باسمہ از کبار اولیاء اللہ بود ولادت او در سنہ ہشتصد و ہشتاد و ہفت و وفات شب چہارشنبہ
چہارم شعبان سنہ ہشتصد و چہل و چار تبریک بودہ و بہا بخامد فون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نور السائر
سید احمد بن شیخ العیدروس الترمی قدس سرہ وی عارف کامل و صاحب احوال باہر و
گرامت ظاہر بود و از اجلہ سادات ست ولادت او در بلدہ تبریک روز شنبہ بہا جادی الاثر سنہ
ہشتصد و چہل و نہ و وفات او در جمیع ہفتہ شعبان سنہ یکہزار و سبت و چہار و ہند و ہج و واقع شد
و دفن او در بہا بخامد محسن خانہ گشتہ رحمہ اللہ تعالیٰ اعراس از نور السافر

سید عبد اللہ بن محمد با علوی المدنی اتقی الحنفی قدس سرہ وی عالم عمال و ولی و عارف
بودہ ولادت او در بلدہ محکم کہ شہر سبت از شہر ہای حضرت موت در سنہ یکہزار و پانزدہ و وفات وی
روز چہارشنبہ اول شعبان سنہ یکہزار و ہشتاد و پنج و مدینہ بودہ و وی در بلدہ مسم بحمد بلوغ
رسیدہ قرآن و اندکے از فقہ و رس گرفت و بعدہ بمکتب قوم (ظاہر امر او از قوم صوفیہ است)
مشتول شد و در طاعات کوشش بلوغ نمود و از گروہی از علمائے شہر تبریک کہ گوش و ہر شل ایشان
نشیندہ و چشم فلک ہمتاے ایشان ندیدہ اخذ نمود و اکثر ملازمت صاحبین و مصاحبیت عارفین
کردی بعدہ قصد حج بیت اللہ الحرام و زیارت پنا میر علیہ الصلوٰۃ والسلام کرد و بجا ورت مدینہ را
نمود و باطلہ عشرہ را و ہجرت خود قرار داد و در وسط چہ از مردمان نمرودی شد و سیدہ ای خواص از جمیع

خلایق ترک ملاقات گفت روز سه در وقت خیر الانام علیه الصلوٰۃ والسلام قندیلی که بالای قبر است
او زیان بود در میان عاقل و فاجر چون در مدینه در آن زمان از وی فاضل تری نبود لاجرم
باستصواب و اتفاق اهل مدینه و فرمان سلطان مخصوص شده قندیل را برابر در جردن تعاضد

اعراس از عقد الجواهر
سید حسین بن احمد بن سید محمد بن محمود الکرامی قدس سره وی جامع کمالات ظاهر و باطنی
بوده و در لطایف و ظرایف بے نظیر بود و در خدمت سلطان المشایخ (نظام الدین) تربیت یافت
و از دوست ترین مریدان او بود و سلطان المشایخ چون قریب بمرگ رسید سید حسین را خلیفه خود کرد و بمرگ
او اجازت نوشت و علماء و سلاطین بعد ملاقات سلطان المشایخ نبوی او رفته حال یوسف او را مشاهده
پیشودند و از رفیقات و اعداوت وی استمدادی کردند و وفات وی بابت و یکم شعبان سنه هفتصد
و پنجاه و دو بوده رحمه الله تعالی اعراس از مرآت الاسرار

سید محمد بن علی بن علوی بن الفقه المقدم محمد بن علی باعادی الشیرازی الدره بلخه قدس سره
سره دی عارف و طلب است وفات وی روز دوشنبه و هم شهبان سنه هفتصد و شصت
و پنج بوده اعراس از کتاب الغر

سید محمد بن محمد بن عبد الله بن عیدروس قدس سره وی سید ذات کرام و واسطه عقد
کمال برین نظام است و عالم و عارف و زاهد بوده وفات وی شب شنبه سنه یکم رجب
و پنجاه و نه در شهر سوریه اتفاق افتاده رحمه الله تعالی اعراس

سید احمد بن علوی بن المعلم محمد بن علی مجرب باعادی التریه قدس سره وی سید جلیل
و شریف بود و در صانع و عابد و زاهد است و وی شدت در عرق و تقشع داشت و او را در هر
و تعلق از دنیا و کایات است که شاید در اولیای کبار مثل ان یافته نخواهد شد و ایشان را سوا
سبقت زمانه دیگر هیچ فضیلت بر وی نبود و از جمله کرامات او است که چون بچ میرفت و در میان ویدند
که از او دریا سینه شور می نوشت چون بقیه این طرف او نوشیدند شیرین یافتند و قریب موت او
چند بختی چنان باور سید که از خود رفت و عقل او مثل گشت مگر سبب عادت نماز گذاردی و بعد از آن
از غایت غلبه عشق بمقتضای اینها تو را فتم وجه الله اکثر چنان بودی که بنیر سمت قبله نماز گذاردی

رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاز

از نور السافر

کتابت اولیٰ

برون شدر

سید احمد الهادی بن عبد الرحمن بن شهاب الدین باعلوی التری قدس سره

بجلیل امام المنقول والعقول الهام فی الفروع والاصول ولسی المد بلا رب و نزاع الملزم لنفسه التیقیم
بالطاعنة لمدع و جیل و الخفوع لدری و الا تقطاع و لاوت او در ترم بود بجزین شریفین رفته در یک تملون
شد و تا در اینجا مقیم بود و بلازمست سید عمر بن عبد الرحیم البکر و شیخ احمد علان قیام نمود و وفات و صباح
روز ششم نهم هشتم ذی القعدة سنه یک هزار و چهل و هفت بوقوع آمد و در معلاة بحوط سادات بنی
علوی مدفون شد رحمه الله تعالی اعزاس از عقد الجواهر

سید سالم بن احمد بن شیخان باعجم و باعلوی الملکی قدس سره و سید جلیل و عارف
بالمدیهت وفات و سے چاشتگاه روز یکشنبه نهم ذی القعدة سنه یک هزار و چهل و شش بوده و
در معلاة نزدیک قبر پدر و جد خود مدفون شد (و سے اخذ طریقت از شیخ احمد بن علی الشادی که از کسل
مشایخ بود نموده چنانچه در ذکر شیخ احمد مذکور است) افاض الله علیه الرحمة اعزاس از عقد الجواهر
سید نعمت الله المندی الملکی قدس سره و سید جلیل و عارف بالمدیهت و سے
در سنه یک هزار و چهارده از هند بکمرسیده بجا درت بیت الحرام قیام نمود و سالی چند در مسجد و
سکوت بسر برد و بالاخر در شعب عام استقامت نمود و مناکحت فرموده و آنجا را چند سیر متولد شد
و عوام الناس و طایفه اثاث معتقد و سے گشتند چون از کسے چیز سے نیخواست و آنکس وی را نیکند
میگفت برای تو پت میفرستم پس آن شخص را پت لایق میشد وفات و سے شب یکشنبه سیزدهم ذی القعدة
سنه یک هزار و چهل و هفت در کمر بوده و بجا خود در شعب عام مدفون شد رحمه الله تعالی اعزاس از عقد الجواهر

سید زین الدین بن عبد الرحمن بن عبد الرحمن باعلوی التری قدس سره
جدوی مشهور است بجل اللیل و سے سید جلیل و عارف بالمدیهت و سے در قریه دند از اعمال نیکم
متولد شد و با جاعته از اولیای صالحین نبی ایشان جدی خود سید عقیل بن محمد با حسن محبت
داشت و سید محمد العید اوس صاحب سورت از جمله مشایخ اوست بعد حج کرد و در مدینه منوره
اقامت نمود و بعد از آن اوقات در بقیع مدفون شد و وی سبک از مال دنیا پیش خود داشته بلکه بکلی
بوسے رسید با فقر خرج نمودی و بخشش بای فرادان کردی و نعمت بحیاب از عالم غیب پوی میرسد و وفات
ذی ششم ذی القعدة سنه یک هزار و پنجاه و هشت بوده رحمه الله تعالی اعزاس از عقد الجواهر

سید محمد بن علی بن عبد العزیز بن محمد بلیقہ باعلوی ایچیدر و سید المکی قدس سرہ دی سید
خلیل و عارف باسند است بکے متولد شد و ہم در اینجا بحدیث رسید و پرورش و برتر بیت نیکو نو و این
از دغیان و خزان پیش خود داشت و سید عطا فرمود و سید باکابر حضرت صحبت داشتند و بزرگان نیز بکے
دستی آمدند و از دست برکت او استمدادی خواستند و وی سرگروه صاحبان بود و وفات وی بکے
بعد نماز بعد صادی عشر ذی القعدة سنہ یکہزار و شصت و ششش بوده رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس فقہ الجواہر
سید عبد الرحمن بن احمد بن محمد بن عبد الرحمن بن احمد بن علی الادریسی المغربی الملقب
بالجوب قدس سرہ وی سید عارف و صاحب کرامات است و سید سنہ یکہزار و چهل و نهم بقصد
حج در مکہ آمد و مجاورت اینجا اختیار نمود بعد بقصد ملاقات اولیا و زیارت قبور اصفیاء میں رفت اینجا
باسید عبد الرحمن بن عقیل باعلوی صاحب غنا و بسیار از اولیا و ائمہ ملاقات کردہ بکے مراجعت نمود
و سکونت اینجا اختیار فرمود و ملاقات اندیاد و طحاسے مسافرت ہر قطر را گردید و براسے ہر خاص عام
لحام لذیذ میپاشاخت و اکثر از ملک ہند و مغرب و شام نذر ہا برای وی سے اردوی آنرا بچ
فقر می نمود و مردمان را کمال و مقام خود بسوی خود میخواند و خود در ہمہ اوان تالستان و زمستان بفریک
پارچہ قنار و پایا میدکفش و بکے پیچ می پوشید اما لباسا سے فاخرہ و نقایس بسیار بدیگران عطا می نمود
و اگر امانت بسیار است ولادت او در مغرب سنہ یکہزار و بیست و سیم و تاریخ روز واد و در یکہزار
یکہزار و چهل و سہ کہ عمر او الوقت بیست سال بود و وفات او در روز چہار شنبہ ہفتم ذی القعدة
سنہ یکہزار و ہشتاد و پنج کہ عمر او شصت و دو سال بود و بکے اتفاق افتاد و قبر او در زاویہ سید
سالم شیخان کہ انرا از اولاد او خریدہ برای دفن خود در اینجا وصیت نموده بودہ است رحمہ اللہ تعالیٰ

اعزاس از عقد الجواہر

سید محمد بن غوث الاعظم سید عبد القادر الجیلانی قدس سرہ دی عالم و متقی است از فادہ
ایچ خود و شیخ اسبے القاسم سید بن احمد البنا عالم فقاہ و فاضل و وفات او بیست و پنج ذی القعدة سنہ
ششصد و نوباد بود و ہماز در مقبرہ علینہ مدفون شد رحمہ اللہ تعالیٰ اعزاس از نخبۃ الاسرار
سید غیور الدین علوی بن الفقیہ المقدم محمد بن علی باعلو سے قدس سرہ وی سید خلیل و
عارف بالہ و صاحب احوال و کرامات است وفات او در روز ہفتم ذی القعدة سنہ ششصد

و شصت نبوده رحمه الله تعالى اعواس از کتاب الغر و کتاب الشیخ

سید شجاع الدین علم الحنفی بن عبد الرحمن السقا باعلوی الترمی قدس سره دی سید
جلیل و عارف بالله است وفات او در یوم چهارم از شهر روزه و شنبه دوم ذی القعدة سنه هشتصد و
هشتاد و سه در شهر بخان بنشار در ترمیم محرمه مشهور است و کراماتش عظیم است رحمه الله تعالى
اعواس از مشیخ و عز

سید عبد الممدن القطب الفقیه المقدم محمد بن علی باعلوی قدس سره دی سید جلیل و عارف
بالله است وفات او شب و شنبه و هجری ذی القعدة سنه هشتصد و شصت و دو بوده رحمه الله
تعالى اعواس از کتاب الغر

سید عبد الممدن باعلوی بن محمد بن علی باعلوی الترمی قدس سره دی سید جلیل و امام
و عارف بالله است و مناقب او بسیار است ولادت او شب و شنبه و هجری ذی القعدة سنه یک هزار و چهل و
چهار که از لفظ ولد ترمیم امام کریم مستفاد میشود و عمر او هشتاد و هشت سال و نه ماه است که از لفظ
و سه جلے سے برآید وفات او بعد از ترمیم بعد گذشتن ثلث اول شب و شنبه و هجری ذی القعدة سنه
یک هزار و یکصد و سه و دو که از لفظ خمس الکرات مستفاد میشود بوده رحمه الله تعالى اعواس از کتاب
غایبه القصد و المرد فی مناقب عبد الممدن

سید محمد بن عبد الممدن العیدروس الترمی قدس سره دی سید جلیل و شریک
علامه و عارف بالله است ولادت او در بلده ترمیم سنه هشتصد و هشتاد و هجری ذی القعدة سنه هشتاد و
و نه در بندر سورت اندو قبه او در مسجد کبیر پیش شیخ عیدروس در بندر سورت بنا نهاده بود مشهور است
و دعای مردمان در آن بهجت می شود وفات او شب و شنبه و هجری ذی القعدة سنه یک هزار و سی
در بندر سورت بوده رحمه الله تعالى اعواس از عقدا الجواهر

سید ابوبکر بن سلیم بن عبد الممدن بن عبد الرحمن بن السقا باعلوی الترمی
قدس سره دی سید کبیر دو مشهور است و بر ولایت او اجماع و اتفاق گشته مردمان از
اتفاق بزیارت او می آیند وی از شیخ افراد بود و عالمی از بركات او متفق گردیده وفات او شب و شنبه
بست و هجری ذی القعدة سنه هشتصد و دو و دو در قریه عنیات که فاصله نیم مایل از ترمیم است بوده رحمه الله تعالى

سید محمد بن علی الباعاوی الحقیقی القدرم الشریف قدس سره قطب الوجود البرکات الشامیه النکله
بحر المعارف والنجو اویس زمانه دایزید عصره وادانه ذوالاحوال الفاضله واکرامات البیاضه واکمال الظاهره وتمام
اشک شیبیلج ذی الجده ششده وپنجاه ودر بوده قبرا وبقبره ویریم زیارتگاه عظیمست وخواج مردمان را از طریق
مهرست رحمه الله تعالی - اعواس از کتاب الفهر

سید محمد بن حسن المعلم بن علی بن محمد بن علی المقدّم المشهور بالشیبه و صاحب وقت قدس سره و
سید جلیل و عارف باشد است و ذات او شب و دو شب و نیم قریب الحجه سنه شصت و سه و چهل و پنج بود
مؤلفه ترجمه مدون شد در حقه الله تعالی اعراض از کتابها افزود و کتابها افزود ذکر او در بار است

سید عطاء اللہ بن فضل اللہ بن عبد الرحمن الشیرازی النیشاپوری المعروف بکمال الدین اللہ شہ
قدس سرہ وی از شاہ سیر محمد بن بہت سلفا و خلفا و آبا و ائسا سے او نیز محدث بودہ اند و فتنہ الاحباب
فی سیر النبی و الالہ و الاحباب علیہم السلام فی مناقب الیہ المومنین و شرح صحیح مسلم و غیرہ و بعض فتنات
اوست تمامی اوقات غریزہ خود را بتدریس طبعیہ و تقنیات کتب معتبرہ و وعظ و نصیحت و عزائم انجمنی و خطبات
صرف نموده و فتنہ الاحباب کتابت جامع کہ مثل آن کتابی مسموط و در میرہ مطبوعی و مرتضوی و اولاد کرام
شیان از نظر اہم حروف نگذشتہ و خود در آخر جلد اول انجا طبع سید کائنات صلی اللہ علیہ و سلم سے گوید

بیانات الدین محمد در حبیب اسیر آورده که ای جمال الدین عظام الله علیه و آله و انعامه سیه اش ملاذ طوبی
ناب و شرف است و عینه علیه اش مجمع اعظم اولاد اجداد خیر الانام اوست غنیمتیه منیر نوریش مطمح اشهد انوار
سر کتب انبی و صحیفه خاطر عالی مادرش مبطوع حقائق اخبار حضرت رسالت پناه ای گنجینه سینه اش
و اهرز و اهر علم شمع و عقود و در کلمات در محرق باطن نجسته میانش خفون نیز شامل تو بی از شارق
مال نجسته اش طالع و شمشاد آثار فدا مل تقصوی از مطالع خصائص علم و کمالش لامع رای عالم تراش
آیات اسرار معالمتش و طبع مشککاتش ملال محفلات مباحث تاویل

۱۰۰	۱۰۱	۱۰۲	۱۰۳	۱۰۴	۱۰۵	۱۰۶	۱۰۷	۱۰۸	۱۰۹	۱۱۰	۱۱۱	۱۱۲	۱۱۳	۱۱۴	۱۱۵	۱۱۶	۱۱۷	۱۱۸	۱۱۹	۱۲۰	۱۲۱	۱۲۲	۱۲۳	۱۲۴	۱۲۵	۱۲۶	۱۲۷	۱۲۸	۱۲۹	۱۳۰	۱۳۱	۱۳۲	۱۳۳	۱۳۴	۱۳۵	۱۳۶	۱۳۷	۱۳۸	۱۳۹	۱۴۰	۱۴۱	۱۴۲	۱۴۳	۱۴۴	۱۴۵	۱۴۶	۱۴۷	۱۴۸	۱۴۹	۱۵۰	۱۵۱	۱۵۲	۱۵۳	۱۵۴	۱۵۵	۱۵۶	۱۵۷	۱۵۸	۱۵۹	۱۶۰	۱۶۱	۱۶۲	۱۶۳	۱۶۴	۱۶۵	۱۶۶	۱۶۷	۱۶۸	۱۶۹	۱۷۰	۱۷۱	۱۷۲	۱۷۳	۱۷۴	۱۷۵	۱۷۶	۱۷۷	۱۷۸	۱۷۹	۱۸۰	۱۸۱	۱۸۲	۱۸۳	۱۸۴	۱۸۵	۱۸۶	۱۸۷	۱۸۸	۱۸۹	۱۹۰	۱۹۱	۱۹۲	۱۹۳	۱۹۴	۱۹۵	۱۹۶	۱۹۷	۱۹۸	۱۹۹	۲۰۰
-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----	-----

<p>علوم شرع حاصل از کلاسیک بر اهل علم هر شکل زمهر فن</p>	<p>جمال دین قرین ز اتمامش از توفیق بیان گشته روشن</p>
<p>و آنحضرت مانند عجم پیر گوارش امیر تداصل الدین در علم حدیث بنی نظیر آفاق گشته و در سایر اقسام علوم دینی و انواع فنون یقینی از محدثان با تحقیق در گذشته چند سال و در درجه شریفی سلطانی در گنبدی که حالا مقبره حضرت خاقان منصور است و در خانقاه اخلاصیه مدرس و افتاده آفتاب داشتند و در هر هفته یک نوبت در مسجد جامع و در سلطنت هرات تعلیم هدایت ازلی رقم ارشاد نصیحت بر انواع خواطر اعظم اشرف و اکابر می نگاشتند اما الحال بنا بر حبس و عزلت و گوشه نشینی با مثال این امور التفات نمی نمایند و تمامی اوقات خجسته ساعات را متفرق طاعات و عبادات ساخته با ذخایر مشروبات اخروی مشغولی می فرمایند سلاطین امام و حکام اسلام با قدم ارادت و اعتقاد ملازمت آنحضرت را بر ذمه واجب می دانند و در ترفیه حال و فراغ بال خدام عالی مقامش طریقه اشتیاق میزدول میزدند و با پنجه می توانند از موقوفات نصاحت صفات حضرت نقابت نقیبت روضه الاحباب فی سیره الهی و الال والاصحاب و اقطار آفاق استنهار تمام دارد و بی شبهه عقل ادراک نظیر آن کتاب فادات مآب در این خیال محال می شمارد و ولد ارشد امجد آنحضرت امیر نسیم الدین محمد که بیک شاه مشهور شده اند انعام و تکمیل علوم و فنون سیما علم حدیث بگذاشته اند و بموجب تعیین حضرت و ائمه انا را بتدریس و تفسیر و تفسیر مذکور تعالی مقام پیر بزرگوار خویش بوده و با اتمام درس و افتاده قیام می نمایند و زمره اطلبه ملازمت آن درس نموده از تاج طبع نقادان حضرت مستفید و بهره مند میگردند و ملا علی قاری در مرقاة شرح مشکوٰۃ گفته اند کتاب مشکوٰۃ المصابیح الذی افقه مولانا ابوالعلاء و البیرونی و القضاة منظر القضاة موضع الدقائق شیخ الشیخ الشیخ ولی الدین محمد بن عبد الله الطیب السبزی الی قوله لکن کون هو لار الا کابر غیر خطا حدیث الشیخ و لم یکن فی ابدیم اصل صحیح لقرینه العبد الضعیف و الشرح ما اعتقوا الا بضبط بعض الکلمات و کانت ابقیه عندهم من الواضحات ما طمئن قلبی و لا انشع صدری الا بان جمعیت انشع الصیحه و المقروءة المسبوقة لمصره المتی تصلح للاعتقاد و تصح عند الاخلاص لا استناد و تمهید استه به اصل السید الشیخ الدین و السید جمال الدین و نبی السید میک شاه المحدثین المشهورین ازین عبارت ظاهر است که سید جمال الدین محدث از محدثین مشهورین است و افضل و ارجح و اوثق است نزد ملا علی قاری از جمعی از ائمه مذکورین مثل علامه</p>	

[illegible]

بود با رفاصله چهارده میل بجانب مغرب کثافت و زشتای چون شمع و قست و مکان فقیر نیز عین برتسبار است
 از کثکلیه تا کثا هر روز پیش از ظهر بجای خود خانی شد تا یکیند و اگر خواهند که خلی بگویند و بجا و کثا بود و هست باید که
 این نشان نویسد که کثا کثا بود و از حلقه ضلع بر دو ان برسد تا نسب این کینه با نام موسی کثا کثا این طریق رسید که
 سید صدر الدین احمد بن کریم الدین احمد بن فیصل الدین ابن صدر الدین ابن محمد صادق ابن محمد ابن ابن محمد ابن
 ابن محمد ابن محمد یوسف ابن فتح الله ابن مولانا عبدالمکرم ابن باذیر ابن حمزه ابن سعادت ابن برهان الدین ابن
 حسام الحق مالکپوری ابن حاجی نور ابن حاجی حاد شاه ابن قاسم ابن پیار الحق ابن شهاب الدین ابن ابن ابی البرکات
 باقر ابن نظام الدین ابن ابوطالب ابن محمد طاهر بن محمد بن محمد بن محمد بن علی بن محمد بن
 بن امیر المومنین علی الرضی رضی الله تعالی عنهم همچنین در شجره خاندان خود یافتیم چون آن شجره محض کند و چون
 بر کرم خورده بود و لهذا ابن حسام الدین رسید نور قدری کاغذ کرم خورده است معلوم نیست که نیامین آن نام
 چند یوده یا عبارت دیگر مرقوم بود و الله اعلم زوجه امیر المومنین علی الرضی فاطمه بنت رسول الله صلی الله علیه و سلم
 شیده و نسا و العالیین است و زوجه سید الشهدا امام حسین شهر بانوبت یزد و در شهر آخر طوک عماد فسل نوشیروان کسی است
 و زوجه امام زین العابدین علی بن حسین فاطمه بنت امام عبد الله بن علی و زوجه امام محمد باقر بن علی امام فروغ بنت
 بنی ابی بکر الصدیق رضی الله عنه و زوجه امام جعفر صادق علیه السلام و زوجه امام موسی کاظم و زوجه امام
 بوده که از وی حمزه متولد شده سید حسام الحق مالکپوری با دختر حضرت شاه برادر فیروز شاه که خدا گردیده برگشته
 رشتی که سالاندر کت و سید حسن است و وجهی یافته بقیام از که از بومارفا صله و میل بجانب شرقی و است
 سکونت نمودند بعد از آن چون سلطنت بنگاله بدست سلاطین تیموریات انتقال یافت آن برکت نیز خدایا گردید و
 سید محمد کور از آن بجا ای قسطنطین پراگنده و منتشر شدند بعضی از آن بکسیر فتنه از دهر سید محمد صادق با دختر خال خود
 شیخ کریم الله سماه ماهی بی بی که خدا گردیده در بومار سکونت نمودند و از وی سید صدر الدین که هم نام صدر الدین است
 و سید صلاح الدین متولد شدند این برادر نهایت دمی اقبال و جامع صفات حمیده بودند و نزدیکی از احوال سید صدر الدین
 رفته و کتب بیان میگردد و باید دانست که بعد از سید حسام الحق چند طبقه که بدست نشان برگشته نشی بوده که با آن که
 بسیر کردند چون آن جابله از دست نشان بدرفت و عسرت و فکلی با بچاعت و ایتانان سید محمد صادق سید شایان
 پای سیر و در این قناعت دراز نموده و بعد از آنکه از جای دیگر بگریه گذران و قناعت نمودند و بعد از آن چون
 با دختر خال خود سماه ماهی بی بی بنت شیخ کریم الله مرقوم که خدا شدند و اهلک شیخ کریم الله مرقوم نیز بدست آمد و تمام

قد تریس بودایی بی بی نهایت عابد و صالح بود و کثیر الصوم بود و چنانچه از غزوه حبش تا بعد از غزوه تبوک
بعد از غزوه تبوک نیز صایم بودی و در ماه محرم از غزوه تا عاشره ده روزه داشتی و در هر ماه ایام بین سر و زرد و پیشتر
چون شبیه و جمعه و در صایم بودی و این از زبان شیخ معلوم گردید و از وی فوت نشد الا آنکه در بعضی بودی یا ایام
معموده منتهی زمان اذان را در خود را معاف داشتی و هر شب با قرشب بر جاستی و اگر حاجت غفل بودی در گناه و
غفل نزدی و تا زمانیکه شوهر داری وقت خواب تا آب غسل میانی کنی و بر بستر شوی خود زنی تا اگر حاجت افتد
غسل نماید بعد از اذان نماز تجدید کنی و بعد نماز تیلادت قرآن مشغول شدی تا صبح و میدی و بعد نماز فجر بخوابد
خانهداری مشغول شدی این عادت تا او نیز مانند صوم او نیز ایام معذوری از وی فوت نشد او ایوب است از وی فوت
که حق تعالی پسری ذی القبال و صالح بر وی عطا کند که مسبب آن رفع عسرت او گردد و در حاجات یک در خدا را کرم خود بین از وی فوت
سجده نوی قبال عطا کن که رفع عسرت کن نماید و بکوت طلای را طعام ده این فضل تو به نیست پیوسته و تا آنکه از این دعا بگریز

که نمیکند از دعا و اتساع	که در حاجت مستفان ذوالجلال
گرگران و گشتا بنده بود	عاقبت جوینده یا بنسره بود
سایه حق بر سر بنده بود	زانکه جد جوینسره یا بنده بود

تا آنکه سید شاه غلام علی دستگیر ساکن شاه بازار که از مشایخ شیخ انزلیان و از کمالین آنوقت بود
آنقا قاور و جوهار گشت لب یار کسان دوست ارادت بدامن او در اگر در اندایشان زنی شود
هر دو میهن سید خود صادق و ماهی بے صبی نیز عبادت ارادت او در اندامی بے بیستی از شیخ استماع
دعا برای فرزندان خود نمود شیخ گفت او فخر حاصلت و بهی فرزند آنچه مقتضای وقت باشد بعد نماز
صبح تقدیم رسانیده خواهد شد ایشان هر دو منتظر ماندند از لای لای خود بگریخته ملول می بودند و
شان اشوب زیاده گردید و دیگر شیخ بایشان بشارت داد که اسے مود تو همیشه یک پس
از خدای تعالی بخوانستی حق توانی دمای تو اجابت نمود و یک پس دیگر از فضل خود توارانی دارد و پس
بے هم غم و غریب حق تعالی توارانی دارد و فاطمه حج دارد و منتظر طهت این وی باش اگر چه هر روزی قبال باشد
مگر یک از آن مدیم المثل چشم باش او کتر دیده باشد و بعد از این گفته شیخ بطریقیکه میخواست بدینیت
بعد از آن بانکه روزگار سے این هر دو برادر سید محمد الدین و سراج الدین یک بعد دیگر بود و اندر بعد
از آن سید خود صادق از این زمان تا بی بی را از این طفل صبیح پاسب نبود و وصفت عسرت علم بودی نیز

علامه ان شد و کار خود چنان ماند انقضی بزرگترین بزرگواران او سه چهارم از ایشان
 بخاطر او گذشت که با یکدیگر دست شیخ خود بردم و طفلان را نیز سعادت قدوسی او حاصل کنان این بخت
 و خیر چه راه میمانده و مرغ و مرغ و غیره آنچه تقدیر او بود برای مرشد خود برسم بر چه راه گرفته پانکی سواران
 مع طفلان نزد شیخ رسید شیخ دیدن طفلان او نهایت خوش حال گشته گفت ای محمد که بشمار تو هست
 شد بعد از آن دست و راز کر طفل خود و سراج الدین را خواست که باغوش گیرد و سراج الدین تبر سید و به تزیینت
 بعد از آن شیخ دست مبارک بطرف پسر بزرگ صدر الدین دراز کرد و بپای نال باغوش شیخ رفت و از بازی
 خود حضرت شیخ را چنان مخطوفا کرد که بپای اختیار از زبان شیخ برآمد که این پسر خیر خصلت است ای مادر این
 پسر جان پسر خود و مظلوم است این شیر است مثل اوی و اقبال و جاه کتر دیده باشند مهد الا ان قلمیکان
 تعین می نوشت بدست صدر الدین داد و گفت این قلم در بنگاله و هندوستان گرد و دو سه بار بر زبان
 شیخ زین الفاذا که را بافت انقضی ما می بپای از نزد مرشد خود شادمان و خندان پیران آمده بخانه
 خود رسیده پس فرزند طفلان خود مشغول شد و منتظر لطف الهی میبود بعد از آن طفلان را مکتب چو گریه
 فرستاد چو گریه فرستاد است متصل به سراج الدین و سراج الدین واقع است در آن قریه ملا صاحبان
 رئیس الوقت بودند و اکنون نیز هستند پس این هر دو در یک مکتب که طفلان ملا صاحبان نیز تلمیذ میگردیدند
 بجز تمام تحصیل علم مشغول شدند روزی در شامه باز به یکدیگر از طفلان ملا صاحبان و صدر الدین
 چنانچه رسم کودکان باشد گفتگو کردند و در وقت وقوع شد طفل ملا صاحب نزد پدر خود شکایت انجمن
 نمود ملا صاحب که بطلب صدر الدین فرستاد تا آداب نماید و در آن زمان سید شاه مراد احد
 قدس سره صاحب تفسیر در ادب که از خلفای شیخ منظر جان جانان است و از مشایخ شیخ خود بود
 است از اتفاقات وقت آنچنینکه وارد چو گریه بود و بهدایت خلق مشغول بود و مردم اندک با یکی
 متقدم او بودند بکلیس ملا صاحب بیامد بعد از آن صدر الدین نیز حسب الطلب در مجلس رسید
 حضرت سید خلیفه شیخ فاضل و ادراک بالانشان مردمان از مشاهد آن حال تیر شدند بعد از آن
 حسب الا یا شیخ صدر الدین را در خدمت انفراد دادند بعد از آن ادا شیخ پرسیدند که این جنین طفل
 محترم را تعظیم نمودن چه سنتی داشت گفت خدا او را عزت بخشیده است و عاصی سید شاه غلام علی بنیک
 داد او در حق او مستجاب شده مقرب بپایه این عوی خواهد نمود اگر شما مردمان با او کرامی تلاش است

پیش می بردید بر وقت او مقاومت با و دشوار بودی ز نهاد که او را تو بین مکنید و ممانکن بر حمایت
 خاطر او کوشیدم سید زاده تمیم است شمارا ثواب آخرت نیز حاصل خواهد شد بعد از چندی سید موجود شد
 بطرفیکه خواست از چوگر به سفر نمود باز یکبار با اطفال ملاصاحبان و او همین طور معامله در انشای بازی
 پیش انداز ملاصاحبان بصیحت شیخ را فراموش نموده خواستند که او را باز از زبان اراده اطفال مع
 انوکران خود بقصد ایداع او در مکانیک سکونت داشت رفتند چون خواستند که در مکان داخل شوند
 خود نگار غلام غوث قدس سره ساکنان را این پور که قریب است متصل چوگر به از خلفا سید به مراد آمدند
 سره بود پیش آمد گفت هی شما چوخیال دارید تمام بصیحت حضرت شیخ فراموش کرده اید ز نهاد میرا
 این کار کردید زاده چون او قریب رسید و است این گفته ایشان باز کرد و ایند بعد از آن چون غلام
 به باز زده سالکی رسید روزی نزد مادر خود آمده طعام طلب کرد اتفاقاً نزد در خانه تاورش نبود مادرش
 براشت و گفت از غذای تعاسی پیوسته نخور استم که پسری حاجتبال بمن عطا کند که مرا بفرستد طلای
 طعام دهد اگر بخیر است بر عکس آن و باید که طعام شما همی که صدر الدین را ازین سخن نهایت غیرت و ان
 حیث گرفت گفت ای مادر راست گفته اکنون اینجی میسر آید مراده بعد ازین انشاء الله طعام من ترا
 میسر کردن خواهد شد پس مادرش اینچ میسر شد و وقت او را پیش او را و طعام خورده پاره مستوله
 خود بر هم بسته با و گفت که من از تو خدمت شدم اگر غذای تعاسی مرا باز نزد تو خواهم آورد و این
 دیدار باز پسین است مادرش گریان شد و گفت کجا میروی و چوخیال لای گفت او تحصیل علم نمایم بعد
 از آن تلاش روزگار خواهم نمود اگر کامیاب شوم بعد میروم تو باز ایم دالاسی ایم مادرش گفت که خیال
 تو کرسی دارسی گفت ارسه گفت اباسی تو پیوسته پای صبر در این قناعت مجیده داشته اند
 و با و صفت قناعت معیشت یکس نیز است و ال یا تو کرسی تن در نداده اند گفت ای مادر مهوال که هرگز
 نیکنم و در باب چاکری اگر خدمت سلطنت باشد قبول کنم و الا نزد دیگر کسی تا بعد از این نخواهم کرد خاطر
 جمع و این گفته مادر او را و مع نمود و بی زار در اهل و بی رفیق طریق مرشد آباد که وقت و راه را
 ولایت نیکال بود پیش گرفت و پرس پرسان به زار تکلیف در انجا رسید اتفاقاً با یکی از روسای
 اشهر و راه ملاقات کرد و این را از وی پرسید که تو کیستی و انکای و چوخیال اینچا رسید گفت
 من سید زاده نویم و زاده دوازدهم داروده تحصیل علم میدارم مگر هیچ سیل ان ندارم و این شهر چاکس

آشنا فتم نمیدانم که کار دوم در کار خود حیرانم ان رئیس نشینان این تئان بروی مهربان گشت و او را
 همراه خود گرفته بوثاق خود برد و با طفل خود سپرد و گفت که این سیدزاده طالب العلم را نیکو داری ایشان
 در خانه او سکونت نموده بمدرسه نظامت تحصیل علم مشغول شدند اتفاقاً مدرس نیز بمکمل خطه خود دست داد
 و کادت وی نهایت مهربان شد برین منوال تحصیل علم مشغول بود اتفاقاً راه او از زیر مکانیک فرشته
 زاده یعنی نوابزاده انجا سکونت داشته واقع بود و در مشردزاده میسر محمد جعفر علی خان
 هر روز او را میدید و روز بروز سال محبت او در سینه خود نیش انداخته که روزی که او را
 طالب کرد و پسید تو گیت و از کجائی و چشمتل میدارے گفت سیدزاده غویم و از علاقه برد و انهم
 تحصیل علم مشغول فرمودن نیز تحصیل علم مشغول اگر تو نزد باشی طعام با من نوری و از پوشش خود تو
 بهم در فاخت یکدیگر تحصیل علم نمایم او ساکت ماند پسید که چرا هیچ جواب نمیکونی گفت این
 امر که حضرت شافرمود در حق من نعمت غلّی و موهبت کبرے است لیکن از دو امر متیرم اول آنکه
 در صحبت و اسے ملک باشم شاید از من بے ادبے سرزد شود و وقت بوقت بقتضای سلطانے گرفتار شوم
 که طاقت تحمل ان ندارم دوم آنکه انوقت من وقت تحصیل علم است نه وقت مصاحبت شاید حد
 شما براسے مصاحبت مرا اختیار کند و از تحصیل باز نامم نوابزاده فرمود که هرگز ترا از تحصیل باز ندارم
 و بے ادبے اسے تو نیز عفو سازم و انماض نمایم سیدزاده چون این شنید بکمال اطمینان بخدمت
 مشردزاده رسید و اوقات بیسر میسر و بعد از چند رے ریاست نظامت
 مشرد اباد بر میسر محمد جعفر علی خان قرار یافت سید موصوف را بمده نشے گری سر فرستاد
 او لا بشا هر صدر و پیو مقرر نمود سیدزاده کار مفوض خود بحسن خوبی تمام انجام میداد و روز بروز
 تنخواه و مرتبه او بترتے او و تا آنکه بمده بمیر نشے مقرر گشت و بعد از ان مدال الامام بنی نظامت
 گردید و نشے یکم نیز بروی بسیار مهربان شد و بملاحظه انت و دیانت او او را بر سر خوانی و مدد
 دیوانے خود با موفوض ساخت چون سید موصوف را از همه جانب مرفه المالی بهم رسید و مال دولت
 و اقتدار روز افزون حاصل شد خواست که بملاقات مادر بیاورد و از احوال بر او رخنه
 بگیرد و درین فکر از نواب ناظم بنگالہ رخصت چند روزہ گرفت
 و چون ارشے یکم صاحب که با در کپتے مشهور بود استدعا رخصت نمود یکم صاحب پرسید که بچه

میروی گفت که دو ضرورت داریم اول دانستن است که از ملازمت مادر خودم مانده ام و حال آنکه
مادر پیوسته این آرزو داشت که زرافه طلایی طعام خورد و این وقت که خدای تعالی مرا وصت داده و
طلایی پیش او برده و دیگر آنکه که خدا نکرده ام بخیر آنکه که خدا شوم بگویم فرمود که پس مبارک است مگر برای
مادر خود و ظروف طلایی بهم رسانیده و برای عروس خود زیورات طیار ساخته مرا بتنا گفت که تا حال
چون به نساخته ام بوطن رفته طیار خواهم ساخت پس بگویم حاجه از سر کار خود زیورات طلایی مرصع ترا بیا
عروس و ظروفت با سه طلایی که یک کس طعام خوردن خواندن سنان فقرای مانند سلطنتی و اقامت
با و محبت فرمود پس مذکور زحمت انصراف یافته شادان و خندان بوطن مالون رسید مادرش بقید حیات
بود بر سلاست احوال و دولت اقبال پس عیالات شکریجا آورد و سید را آورد و دیگر او هم از تحصیل
علم فارغ گشته هر دو مرد را در یک گیراد و یافته بیست خوشحال شدند و هر دو برادر که خدا شادند صدر الدین مقام
چون که قریب است از قریب برودان با سماء دولت انسابی بی قیمت قاضی حافظ طالب الدین که پیش
انقریه بود که خدا شده و بیاح الدین بمقام نایب الکا که قریب است از قریب بگوئی متصل است پس با بنفله
بی بی بنت سید خود نگار بهادر حسین که از اولاد سید شاه نظام الدین قدس سر بود و مذکور خدا گردید چند
از ان افراد بران یافت که بیاح الدین با امور خان داری مهورت ماند و صدر الدین بر سر روزگار خود در
کار و بار بر زمین و تیر بود و اقبال و دولت هر روز و تیرت نهادهای بی بی مقصود خود و فایز گشته
باز که زمانه شادمان و شکر گذار حضرت رحمن بجوار رحمت از دستان پیوست و رفیق پیم فاخته او طعام
مساکین و داد و بخشش بی انداز و به توقع اند تا چهل روز هر روز جوق جوق مساکین می آمدند و طعام می خوردند
بعد از ان چون نوبت حکومت انگریزان در اید اولاد فوج داری و مردم دولت انگاشته شد و ادکالیت
اول گورنر جنرل هند و مستان برای محمد نام به انظامت در مرشد اباد رفت صدر الدین از جانب
نظامت برای گفتگوی این امر را حور گردید و بگریز نایب گورنر مذکور را ایشان را بدام خود آوردن توانست
هر چند که تطیع و تخوین خود فایده بران مترتب نشد تا آنکه به نظامت گفته فرستاد که رابی من برای
سید موافق میشود باید که ناظم شریف دیگر را باین امر نام زد و فایده ناظم بر طبقی ان عمل نموده شریف دیگر را
باین امر مقرر فرمود تا حسب حاجه انگریزان که در ان جرح نظامت بود و عهد نامه نوشته شد و سید و سید و سید و سید
و توقع آمد با کمال و نظامت مرشد اباد از عهد و بی میر محمد حنفی خان و نواب نجم الدوله و نواب سیف الدوله
و نواب مبارک الدوله سید مبارک علی خان بهادر و غیره و جنگ سید از معتبرین شد و هر حسین خردست

<p>بکاسته بود و این از آن در سینه بکزار و یکصد و هشتاد و نه مدرسه پنجه دو منزله تیره نمود تاریخ این مدرسه در کتاب پنجه نوشته اینست</p>	
<p>کرد چون تعمیر الدین مبارک مدرسه</p>	<p>شده اساس علم قائم الدین مبارک مدرسه</p>
<p>خداستیم تاریخ سال انعام بالا عزیز</p>	<p>علویان گفتند روشن این مبارک مدرسه</p>
<p>اندر سه اگر کجایان نشان و شوکت نیست مهذا الحمد لله که تا این زمان جاری است یعنی از احباب بطور روشن خرابی بمن گفتند که تقسیم کرد وقت جدید بکزار و نه مدرسه جاری بود و بنوعی چنانگی گفتند که</p>	
<p>فیض روح القدس از باز مد فرماید</p>	<p>دیگران هم بکنند آنچه میگرد</p>
<p>و سید موصوف در سینه بکزار و یکصد و هشتاد و هفت مسجد متصل مدرسه بنامند کتاب پنجه اینست</p>	
<p>سید سید سید ر دین</p>	<p>کرد در تب چو حرم حسدا</p>
<p>گفت سر و شش از پنجه تاریخ ان</p>	<p>وقت نماز است مسجد چپا</p>
<p>و سید موصوف مقید بصوم و صلوة بودند و ادام الحیات کرد سناسه نگزیده اند از غفوان شیبای تا دم مرگ گاهی زناده استحال مسکرات نگزیده اند نهایت متواضع و ذم خلق و جواد بودند و مسافر خانه بنا نموده اند و نیز جاری است و در کفرانی نموده بودند چون از زوج اول که سماء دولت النساء بی بی بنت حافظ طالب الله باشد اولاد نشد و در مرشد آباد با گنجا بی بی بنت سید و اجد علی مرحوم که یکی از اعیان ان شهر بود موصلت نمود و از بنین گنجا بی بی یک پسر سید کفیل الدین که بعد راقم حروف است و یک دختر سماء بنت الفاطمه وجود اند و از دولت النساء بی بی عقب نازده پس سید موصوفت بین پسر و دختر دارش گزاشته و میراث فرادان از هر قسم ترک نموده و در پنجاه و پنج سالگی در چهارم رمضان سنه احدى عشر و مائین و الف انتقال نمود چنانچه تاریخ وفات او اینست -</p>	
<p>ز چیری الف و د و صد و یازده</p>	<p>ز رمضان بوده شب چهارده</p>
<p>و قبر او در مکانیکه قدم رسول صلعم است بوده متصل مسجد بوبار و قبر زوین او در دوهیلوی ادی است و نیز بر دو حاسن سید بسیار است برین قدر گفتا نمودم بعد از وفات او سید کفیل الدین صغیر بود اطلاق او تا زمان بلوغ او بخفا ظت گزاشته رفت که از اکو رط آف و اردوس گویند</p>	

بعد از بلوغ او همه املاک و اعیان یافت نقد و روان بدست او افتاد خیلے جا دبر اندر وجود و حوادث
گذشته بر جبر اسراف رسید و با ملک و درگاہ سے انہم نقد پر باور رفت و نسبت فرستاد ای سید
احوال حضرت نقل میکنند و العمد علی الراوی کہ یک ملک روپیہ سیر و معرفت نمود و ایل عمر اکبر
بلا ابا سے گذشتہ مگر در آخر عمر از ان ان نمودہ از جمیع معاشی تا پیہ شدہ نزد شاہ نور محمد چہ بیکہ دلی
کامل و مشہور از زبان بود و او را پنج پند از ان گویند کہ ہر روز پنج طیار ساختہ پچارانہ سیفر رفت یک از
اسباب پنج پند و یک از فقر اسید و یک از بجاوم خود میداد و یک از بخوراک خود صرف نمیداد
بر بچہ و تیرہ روز نگہ کرد و متماثل نشدہ و اوقات غریزہ و بطبع و تقوی گذرانیدہ ہیبت نمود و ان
سائے چند کہ زیست صوم و صلوات و تلاوت قرآن و نماز پنج روزی قوت نشدہ و اوقات غریزہ خود
را باوصف بودن املاک کثیر و نقل کتاب معرفت و شست و لباس نشن پوشیدہ و با ضرر خود کار میداد
عمر ساکن چکا علاقہ قطع ہو گئی کہ از اولاد سید شاہ معین الدین کرمانی است و سجادہ نشین انجا بود
سجادہ بریدہ بے بے وصلت نمودہ یک پسر سید کریم الدین احمد را کہ پدر اقام حروف است داشت
گذشتہ در جد و دوسند ثلث و اربعین و اربعین و اربعین انتقال نمود و عمر او اوقات قریب چہل
و سہ سال بود و از وجہ او پانچتن امکان قدم رسول است جانب شہرتے زیر شہاسے
در یک طوطہ سید کریم الدین وقت وفات پدر خود بمیزدہ سالکی رسیدہ مگر بیکہ ذی ہوش خاتل
و نظم بود در بیان خود و سائے از انتظام خود ہمہ دیون پدر او نمودہ و املاک ترقی ہانودہ و بولایت
حالات اوقات حضرت مخدوم شہیدہ جلال الدین تبریز سے قدس سجدہ و امتداد جد پدر خود برداختہ
حسن انتظام تمام نمود و مدرسہ و مسافرخانہ بطور شایستہ جاری داشت مدرسہ سائن کہ بحر العلوم
در ان سکونت میداشتند شکستہ شدہ باز از تجدید التعمیر ساخت اکنون ہمان مدرسہ او قائم است
و کتا بہ مدرسہ سابق برین مدرسہ نصیب بالجلہ دین و یا بفعل و قراست ہر کسے ادر اسے ستود
و غفلای روزگار اورا بخود ترجیح سے نہاوند و بشورت او محتاج بیووندہ اعیان و در و سائے اطراف
را با اوکمال محبت و اتحاد واقع شدہ و نہایت خوش خلق و صاف معاملہ و مفید بصوم و صلاوۃ
بودہ و باخیر النساء بے بنت مولوی نور ساجد صدیقے کہ بہرہ منصفے امور بود کہ خدا اگر دید کہ
بیر کہ راقم حروف دہر و دبر از ان سید سراج الدین و سید صفیہ الدین و یکدیگر مقرر مہر بے بے را

دارت گذاشته بتایخ بست و هشتم سافون سنه یکمزار دوصد و شصت چهارم بنگا سنه مطابق سنه
یکمزار دوصد و هشتاد و چهارم سیه از نیمان فانی در گذشت شعرا و علما تاریخ وفات و ایرایطه و غیره
اند بخلاف آن دو تاریخ مذکور دیگر و مولوی سید رسول بخش حسین مرجم مغور ساکن پنده و متعلقه ضلع هوگی
که در رس اول مدرسه جلایه در آنوقت بودند و این فقیر می ان تلمیذ او است این قطعه گفته

کریم دین کفوش خلق بود سیرانی لعل	درون باغ جهان رفت گفته لبسم لعل
چون خواستم که شمار یک سال واقعه اش	بگفت بافت غیم و سنج داد پلا

و مولوی صاحب سله الدتعالی که پیشتر قاضی عدالت بر دو ان بودند و اکنون بجای
مولوی رسول بخش مرجم در رس اول در مدرسه جلایه از قصیده و تاریخ وفات و گفته بودند که بیت خزان این است

گشت تاریخش از میان حساب	وخل انجته به الما وکے
-------------------------	-----------------------

و قبر او در زیر قدم رسول متصل مسجد بوبار جانب خوبه زین شمس که در فن جمیع اقارب و اباء او است
بوده است هم الدتعالی اما راقم حروف به ماه اسن سنه یکمزار دوصد و هشتاد و چهارم از سنین بنگا سنه
مطابق سنه یکمزار دوصد و پنجاه و نه بجری متولد شده چون بس تیز رسید برای تحصیل علم داخل مدرسه
جلایه شده از مولوی سید رسول بخش مرجم استفاده نمود چون بهر بازنده سالگی رسید آنوقت خواست
یعنی شریع مولانا عبد الرحمن جاسی بر کافیه بخوانم که پدرم رخت اقامت بسرای جادوانی بر روی چکس از
بزرگان چنان شغلی بود که کار و بار خانه داریم بر سر گیر و در برای تحصیل علم فارغ گزار و لا جرم اوقات
خود بخش نموده بعضی از آن تحصیل علم صرف می نمود و دیگر اوقات شغل خانه داری بسیر می نمود ازین طرف راه
و رسم زینداری نیز هیچ نمیدانستم بفرست بشورت حال پدر کار را سر انجام میدادم و در دستال دوران امر
کمی کار و اشد هم دار تحصیل علم بایه ضرورت فارغ شدم مگر بویسنه اوقات خود شغل کتاب بینی می نمود
و اشد هم گاه خود را ازین شغل معذورند اشد هم اشتیاق من بمطالعه کتب تواریخ و سیر زیاده شد و همین ان
اند که پیشتر کتب حدیث نیز شغل نمودم بعد از ان سب گردش روزگار ناچار بمصایب گوناگون مبتلا شدم
گاهی بامراض سخت مبتلا شدم و گاهی برگ از وین خوب و در غیبت لعل گشتم و متواتر فرزندان و برادران و
و برادر خور و راه عام میزدند و قوی بسبب کج فنی حکام خوب نیز شدم مگر الله تعالی از ان بایه خاتم و او زیاده چیل
هزار و پیر و ان حرف شد و حکم تحت منسوخ و مسترد گردید همچنین تاگی بیان حوادث خود کنم ذکرش ناکردن ای ترا

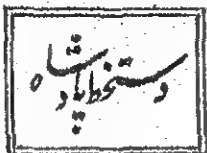
فصل خط انور

شرح عرضی گذرانیده سیادت پناه سیر صدر الدین آنکه دعا گوشتباز روز به جای از دیاد عمود دولت بگزار
آسی استعانت بیانیید و جماعه کثیر بهره دارد از فضل خضر و اندامیدوار است که موضع بو بار در نسبت علمه بگزیند تشریف
معلقه حیکله بر دوان سرکار ساکنان مضایق صوبه جنت الیلاد بینگاه برای مصارفت علما و فضلا و مدرسه و
تلازمه و عذمه صادر و در وجه التمام المتعارف دعا گوی با فرزندان بجائی تقدیر و یاد داشت و تو غیر
مرحت شود و بنام متصدیان دفترین دستخط فرمایند که فرمان والا نشان و غیره اسناد تیار کرده بپسند
شرح دستخط نایب وزیر الممالک حبیب الله ملک مدار الممالک آنکه مطابق دستخط بعمل نیارند

بر نیکه شرافت و نجابت مرتبت امارت و ایالت منزلت فرزانده دای شوکت و حشمت طرازنده بهاء است و
اعتقاد و خلافت و فرمانروائی اعتماد و سلطنت و کشور کشائی ظفر سیرای مبارک جهان بانی عیش آرای محافل
کامرانی جوهر استب حقیقت و دفا فروغ شمع یک رنگی و صفا هدم و دلگشائی مجلس خاص محرم خلوت سراسی صدق
اخلاص کار فرمای سیف و قلم تربیه آموز مور عالم زبده فردیان خرواشین بلند مکان عمده امرای عظیم ایشان
مزیه بیایب تدبیر مالک پادار امیر شهنشیر عالیقدر لازم الاختصاص و الاغراض واجب الاحترام و الامتياز
رکن السلطنته بادشاه سلیمان اقتدار و وزیر المملک جمایه المملک مدار الممام اعتماد الدوله آصف بابه بانی المملک
بود منصور خان صند و جنگ شجاع الدوله محی خان آصف الدوله بهادر و بهر جنگ یار و فادار سپه سالار شرم بهند



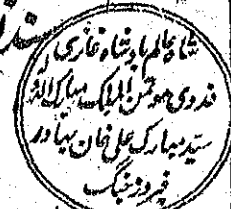
سند شاهی بابت تولیت پرگنه بایس نزاری



متصدیان همت حال و استقبال و چون در این قانونگویان در عایا و زرار عان و ساز سکنه و عموم متوطنه محالات
 اوقات پرگنه بایس نزاری اعلام آنگه حسب حکم جهان طلع آفتاب شعلی گردون اتقاع تولیت روضه مبارک
 قطب لاقطاب حضرت مخدوم شهید جلال تبریزی قدس الله روح محالات اوقات که از قدیم و تحت تشریف
 روضه مبارک مذکور است بساوت و نیابت پناه شرافت و رفعت و متنگاه است و قبل با یکاه سید صدر الدین
 مقوض محنت گشت مشارالیه تسلیم بعد بنسب و بطناً بعد بطن تولیت روضه مبارک پیاده مقرر بوده و تمام محلی
 اوقات مع بیشمار و دریا با متعلقه پرگنه مذکور و لوازم و لواحق آن قابض و متصرف و چوخل باشد باید که در اسے
 ذوی الاقترار و امرای عالی مقدار و حکام کرام و محال کفایت فرجام و متصدیان همت دیوانی و متکفلان
 معاملات سلطانی و کردویان حال و استقبال برادر و موبد و استقرار این حکم مقدس و محلی کوشیده پرگنه مذکور
 را خالده و محله تبریز تولیت او یا فرزندان باز گذارند و از صوم تغییر و تبدیل مصلحت و انسیه بعلت پیش
 صوبداری و قویداری و مال و جهات و ساز افرجات شل قلمه و مصلحت و دار و قان و شکار و بیکار و ده نمی شد
 و صد و بی قانونگوی نراحم و متعرض نشوند و از کل تکلیف دیوانی مطالبات خاقانی یکبارگی معاف و مرفوع العلم
 شمارند و دست بردار باشند و هر سال سند مجد و طلبند و دیگر برایش یک سهم شارالیه ندانند و موسی الیه رالین و
 متولی متقل روضه مبارک دانند و از محن صلاح و صواب بد موسی الیه که هر آینه مقرر و خبر و حسانت باشد برین
 نزود و بیس متولی مذکور اینکه حاصلات اوقات مذکور را بخرج اعاس روشنی و ترمیم و تعمیر روضه منوره و
 تدریس طلبیه حسب خیار خود در آورده بدعای دولت ابدت متاعل و موقوف باشد موسی الیه غیر نیست که
 کسی را که می اشیا متعلقه پرگنه مذکور را بتمیزی یا مقرری الیم می برده و زیاتیا کید اکید و مخزن لیش و اندر حسب المستطاع
 آرنده و از حکم قضی تم و لا تخلف و انحراف نوززند فی التاریخ نیم شهر محرم الحرام سنه جلوس و الاطلمی شد
 من ذیر

هزاره من با هم صدر الدین منصب تولیت روضه حضرت مخدوم شاه جلال تبریزی قدس روح مع محالات

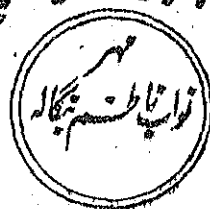
اوقاف واقعه پکنه بامیس هزاری سرکاری حینت آباد مضاف صوبه حینت الہلاد بنگالہ۔
تباریح ہفتم شہر صفر المظفر سنہ جلوس والا نقل دفتر حصول کل رسید و نقل نموده
تباریح ہفتم شہر صفر المظفر سنہ جلوس والا و نقل سیاه حضور است داخل فرست نموده شد
تباریح ہفتم شہر صفر المظفر سنہ جلوس والا نقل دفتر دیوان اسلطنہ العالیہ رسید موافق فرست است
سند نظامت مرشد آباد بابت مکان کلکاتہ



مقرر زمین با دست سرکاری مؤمن الملک مبارک لد و لہ سید مبارک علی خان بار و فرزند جنگ قیامت شہید الہدین نیکم
موازی چار سوہ زمین با دست واقع مقام کلکاتہ کجج ما پانہ چار روپیہ مالانہ چیل و شہت روپیہ شہان زمین قمر
باجہات مکانات و عمارات پندہ قمری وادہ شد باید کہ نسلا بعد نسل باوای مالگذاری خیل و منصرف باشند
در هیچ ایام کجج مرقومہ زاید طلبی و غیرہ لازم خالصہ فیہ لعل نخواہد آمد و نیز خزانہ بشی نخواہد شد۔ تخریاتی اتالیق ہفتم شہر
مقدار زمین چار سوہ

جز بے غرض

حیاتی انعامی جنگ زمین سرکاری زمین سرکاری کوچہ نافذہ
سند نظامت مرشد آباد بابت تولیت پکنه بامیس هزاری



تقدیران محلات حال استقبال چودہ ہلان و قانز گویان و رعایا قمر مرغان سائر سکنتہ و عموم متوطنہ محالات
وقاف پکنه بامیس هزاری متعلقہ شدہ و مضاف صوبہ حینت الہلاد بنگالہ برانند کہ خدمت تولیت رجیم
نورہ قطب الاقطاب حضرت شاہ جلال تبریز قدس سرہ منوع محالات اوقاف آن از تقسیم میراجہ سیادت نجات شاہ
تید صدر الدین حسب الصمن مفوض و مقرر گشتہ باید کہ موئی الیہ امتولی روضہ متونہ مذکور و محالات اوقاف آن
بصودہم تقسیم و تبدیل نسلا بعد نسل و بقا بعد بقا منقول دانستہ و لازم و لواحق امور متعلقہ آنجا الیہ

مشعل شمس و سبیل متولی مذکور اینکه عامه رعایا و کاتبه برای محالات اوقات مذکور در آخرین و خدعه و خدعه
نشود مسطور را احسن ملوک خود را منی داشته بتقدیم امور تولیت کما حقیر بران و حاصلات محالات اوقات
مذکور را مطابق معمول خرج عرس و روضی و تدریس طلبیه و ترمیم روضه منوره و آورده بدعای دولت مملکت
باشد همین باب تا کید داند بتایخ دوم شهر جمادی الثانی سالکته علمی شد
مقرر انجمن خدمت تولیت روضه منوره قطب لاقطاب حضرت شاه جلال تبریز قدس سره محالات
اوقات ان از تغییر بر احد بیاد و نجابت پناه سید صدرالدین مقرر گشته

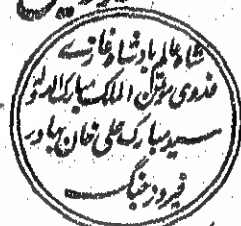
کتابه جلوس و الا بتایخ ۱۴ شهر جمادی الثانی
کتابه جلوس بتایخ دوم شهر جمادی الثانی و قبل
نقل بدعای رسید

مقرر گشت انگریزی بابت تولیت پرگنه بامیس هزاری



تصدیان مهمات حال و مستقبل و چو در میان دقانو گویان و رعایا و فرار عان و سایر سکنه و عموم متوطنه
محالات اوقات پرگنه بامیس هزاری متعلقه بنوده مضان صوبه حبس البلا و بنگاله بدانند که تولیت مملکت
مبارک قطب لاقطاب محمد و شاه جلال الدین تبریز قدس سره محالات اوقات که از قدیم و رحمت تقرت
روضه مبارک مذکور است آنرا من ابتدای سالکته بنگاله از روی سزا ناظم بیاد و نجابت پناه سید صدرالدین
مفوض و محرم گشته درینو لاسند مطابق آن ببرد و بانی مدار المهادم کینی انگریز حسب الصنوع بموی الغیایات
شد مشارالیه نسلا بعد نسل و یلنا بعد یلین بتولیت روضه مبارک مقرر بوده در تمامی محالات اوقات معمولی
قایلین و منتصرف باشند باید که آنها موی البیه الیق و متولی مستقل روضه منوره بلا صواب و تم تغییر و تبدیلی
لوازم و لواحق امور متعلقه آستانه مبارک و محالات اوقات مذکور را با متعلق شناسند و هر سال سندی و ترمیم
و دیگر راجع به شمس و سبیل متولی مذکور را بنگاله محالات اوقات مذکور را بخرج اعواس و روضی و ترمیم و ترمیم روضه مبارک و
تدریس طلبیه و آورده بدعای دولت ایدرت شناسان و متوطن باشند درین باب تا کید داند

تاریخ چهارم ماه تیرماه ۱۳۳۵ انگریزی مطابق یکم آبان ۱۳۳۵ بنگاله مطابق بیست و نهم شهریاری ۱۳۳۵ هجری قمری
مجلس نویسنده مقرر ضمن توییت روضه مبارک قطب الاقطاب مع پرگنه بانس هنرری محالات اوقات متعلقه
نیز در مضاف صورت خیریت ایلا و بنگاله من ابتدای ۱۳۳۵ بنگاله سیادت و نجابت پناه سید الدین شمس الدین
بطنا بعدین مقرر و محبت گشته تاریخ چهارم ماه تیرماه ۱۳۳۵ هجری مطابق یکم آبان ۱۳۳۵ بنگاله مطابق بیست و نهم شهریاری ۱۳۳۵ هجری قمری
خدا و زمین انعامی شیب ملک اشرف کلکته



سند انعام یک قطعه زمین اقداده بهر مومن الملک مبارک الدوله سید مبارک علی خان بهادر فیروز جنگ واقع تاریخ پانزیم
شهر رب السنه شمس که دار و غده و مشرف و عله و فعله مقام کلکته علاقه سکار بهانند که یک قطعه زمین اقداده قابل
سکونت که در خرید سکار بوده چون محب با اخلاص عزیز القدر سید صدر الدین برای سکونت خود درخواست نموده
نظر محبت شمس موصوت زمین مرقومه را بطریق انعام انعامات و محبت نموده شد باید که آنها از انشا الهی
و حاضر نشوند تا نماز صبح مع فرزندان قاضی حضرت انجا بوده بر عای دولت بدست اعلیٰ و مطلق می بوده باشد
مقدار زمین یازده بسوه و حدود از به

در غرض حد ثانی در غرض حد ثانی
کوچه نافذه کوچه نافذه زمین جوهر رام بیگم زمین جوهر رام بیگم
چشمی بابت سائیکل آف آرمی سنی سند انعام
نمبر ۱۸۱۸ از جانب اندر سکرتری لفتنانت گورنر بهادر بنگاله بکشته برودان پولیکل ژاپانت یعنی بهر سلطنت
کلکته تاریخ پنجم فروری ۱۳۳۵ هجری قمری

صاحب من باور شده ام با که خط انصاحب نمبر ۴۴ مورخه ۱۳ فروری که بشمول خط مجبوتری برودان که بر
دادن سند عزت سید صدر الدین احمد عرف نواب جان نوشته شده جواب آن خط لفتنانت گورنری فرمایند که
بخط صاحب مجبوتری برودان خوش اطواری و درجه اعلای سید صدر الدین ثبوت یافته معری الیه خوشنود و
شده اند مگر معری الیه از راه محبت ظاهر میکنند که سید موصوت را و با او گویند خیر زندگی را وقت و ادب است

منقضى شده است که برای آن مجیستر سپارش نموده بودند چرا که آن مغزین که این سند باطل هستند
تاریخ گذشته اول جنوری فرست نشان مرتبه تمام شده است.

نهایت ممنون چاکر شما

اس جی کرو فورڈ اندر سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ

نمبر ۱۸۹۹ که کشتی بردوان تاریخ ۱۶-۱۷-۱۸۹۹ فیوری ششماه نقل حبی مورخه پنجم فیوری نمبر ۱۸۹۹ اینجور مجیستر
برودان فرستاده شود حسب المکمل کالی پدو کھر جی پرنسپل سسٹنٹ کشتی بردوان
نمبر ۱۸۹۹ نقل خط ہذا بسید صدر الدین احمد داده شود تاریخ ۲۶-۲۷-۱۸۹۹ ستمبر ششماه عیسوی

چھٹی برات از پانس سال

۱۸-۱۹ جنوری ۱۸۹۹ عیسوی پری کران این اشتہار اول کلاز مطابق ۹ (ان) کہ از انبر کھنسی گورنر
یا جلاس کونسل ۱۸-۱۹ مایچ ۱۸۹۹ ام قیانون الیہ ہندوستان ششماه ۱۸۹۹ ششماه فرمودہ بنیاب لغت ششماه گورنر
بہادر این مکن فہد میکنند کہ سید صدر الدین احمد ساکن پوہارتھانہ تنکے علیا قاضی صلیع بردوان راسع ہمارے
ملا دیانش باتشنامی آن دفعات کہ برای توپ اسباب تار پید و جنگی ہوائی بان آلات ساختنی الیہ و ہارت و گورنر
متعلق است از تمامہ امور ہوائی کارروائی و عملد آید بری کردہ شود کہ بقانون مذکورہ بالا یہ دفعات ۱۸۹۹ و ۱۹۰۱ و ۱۹۰۲
جی ویراڈکار چیف سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ

برای انکسیر بردوان متعلق خط نشان نمبر ۱۸۹۹ جی، مورخہ ۳۰ جنوری ششماه ۱۸۹۹ و سید صدر الدین احمد
و ماتحت ڈویژن شان مجیستر ہر ضلع و سب ڈویژن و برای نمودن خط و کتابت ارسال نموده شدہ
بحکم بنیاب لغت گورنر بنگالہ من مقام کلکتہ ۱۸-۱۹ جنوری ششماه

آرڈر بلیو کارلائیل قائم مقام اندر سکرٹری گورنمنٹ بنگالہ نمبر ۱۸۹۹ جی + جی +

از دفتر کشتی بردوان ڈویژن ۱۶-۱۷-۱۸۹۹ فیوری ششماه عیسوی مجیستر بردوان کہ متعلق آن مورخہ ۱۸۹۹
جی مورخہ ۱۵-۱۶-۱۸۹۹ ستمبر گذشتہ ختم شدہ است بر اوقیت سید صدر الدین احمد جو پرنسپل سسٹنٹ کشتی بردوان
اندر پارساد گھوس پرنسپل سسٹنٹ کشتی

سرکار نمبر ۲ جی بردوان مجیستر ۱۸-۱۹ جنوری ششماه ۱۸۹۹ برای اطلاع سید صدر الدین احمد نقل فرستادہ شدہ

مجیستر تعلیم ان + ای + پار چیئر

از جانب کلکتر بردوان بسوی پرایوت سکرتری گورنر جنرل بهادر بند و شش
مستقام بردوان ۲۰ نومبر ۱۸۷۵ عیسوی

ای عزیز برنده خط بنده سید صدرالدین احمد برای یافتن اجازت جهت حاقری بسوی گورنر جنرل بهادر
نزدیم سدی شد من دین فعلع بعد کارگزاری از جانب گورنر شش زانده پنج سال مقوم به من گفتن قیوم
که آن شخص معزز مقام اعزاز را قایل شده اند و فی الواقع ایشان در میان همه مسلمانان اینجا از همه کس
مقدم اند و برای رفاه عام عانت می نمایند و من اقرار میکنم که ایشان با مثال نواب عبد اللطیف دوست
اند برای آن هر قدر که من میدارم گفتن میتوانم که خواهش سید صدرالدین احمد برای حاقری بسوی منطوق درود شود

مستقامت دلیوار لارمنی کلکتر بردوان

سندالمیه بنام شیخ عبدالباقی که چیدمادری سید صدرالدین بودند

بسم الله الرحمن الرحيم

و تسخط بادشاه محمد شجاع
بهادر

صاحبقران ثانی
شاه جهان باوشا
منانیک

دین وقت نشان و الا نشان سعادت عنوان شرف نقاد قیامت که چون بفرض انور رسید که بوسیله
سند رفت پناه احمد بیگ مواد یک صد بیگه زمین مزروع و اقامه از موضع چک بهگوتی پور و غیره من
اعمال برگشته نهی سرکار سالگام در وجه مدو معاش شیخ عبدالباقی و غیره مقر است بنابران امر والا قدر
جلیل نشان شرف صد دریافت که مواد مذکور را در محل مسطور حسب التمسین بدستور سابق بشرط قبض و تصرف می
و قایم در وجه مدو معاش آنها محنت فرمودیم که حاصلات آنرا صرف معیشت خود مانوده بدعای دوام دولت
بدینند اشتغال نموده باشند باید که حکام و عمال و جاگیرداران و کوریان مال استقبال در آئین و احترام که شیده
را منی خریده را تصرف آنها و اگر آشته اصلاً و قطعاً قیسه و تبدیل بقوا و آن راه نمهند و علت مال و جهات
سائر از اجات و محترقه و بیکار و تشکار و تکرار زراعت و باغات و مقدسی و فوجداری و مشقذاری و زمینداری
تقا و نوگونی و چودحرانی و سلامی و شیکشی و کل تکالیف دیوانی و عوارضات سلطانی معاف دارند و
هر سال سند مجدداً طلب ندارند

فی تاریخ ۲۴ شوال ۱۲۹۳ هـ

خلاصه شرح منن اینک بموجب یادداشت واقعه تاریخ پنجشنبه بیستم شهر رمضان سنه جلوس مبارک در میان
موانی یک صد بگیمه زمین مزروع واقعه موضع بیکوئی پوزن اعمال برگشته رشتی سرکار ساکام در وجه
بدو معاش شیخ عبدالباقی و غیره حرمت فرمودیم باید که بدعای دوام دولت قاهره شتغال نموده باشند

تاریخ الطبع

روایح از بار کلام محمد و شکر بیار از فریست که گلستان جهان را بگلهای گوناگون مرتب ساخته و بوستان جهان را
ببهارهای بویگون مرتب ساخته و کواخ انوار من هداوه و سلام بر سید انامی که آرایش گلشن بیادست از دست و پایش
چمن بدایسته با دست محمد و آله العظام و اوصیایه لکرام الی یوم القيام آما بعد درین ایام نصارت انعام صدقیه تیر
اولیا در وقت سیرت صفیا اعی کسانیا یاس و سوم به روح الطبع استی من از بار الطبعی که شتله تیرمه و
احوال برکات شتال حضرت اهل بیت الهام و عترت کبار جناب سید ابرار و اخبار خیارست و از تخلصندی
تخلصند گاه معانی و فصاحت و آشناری روش بند چمن بخار ربانی و بلاغت عند لبش نقیبت آل طهار
و هزار داستان چمن در سبب اسما و کنایه عالم طیل کمال نعل فرید و حید و دهر و الا مناقب جناب مولوی سید
صدر الدین احمد صاحب مستقی فی مدرسه جلالیه یو بارش عظم و متوطن قصبه یو با ضلع بروان

ادامه اندر السحان بالفیضان و صانه عن الطوارق الزان چمن جاوید بار گلشن بخار شده حسب
امای مصنف ممدوح الهی بر باری انتظام کل کلا از اخلاق حمیده و ترک شجر شفاق پسندیدنی بنابر
برادر معظم حاجی شیخ محمد عقیق صاحب لکهنوی مالکین حجر می و آشناری انتظام
احقر الانام عاجز و خجسته و عفا عنه ربه الاحد سیر طالع سیر و خجسته مصطفی فان
حسنا مقصدیه نظرانی و صلاح کجایی و پروت از حضرت مصنف بطور
تتم کمال در چستان مطیع حمدی واقع کانیزه مبارک
عجم احرم کنیز و عید و عید و عید علی صاحبها
السلام و علیه و آله و سلم و شاد و
و مطبوع و سیر
شده

مستور و سیر

فهرست کتاب و اسامی مصنفین

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۱۸۸	امام محمد تقی	۸۲	مناقبه	۲	و بیاج
۱۹۳	من کلمات القاسیه	۸۴	زنده و عبادت و نماز	۴	مقدمه کتاب
۱۹۵	کرمانیه	۹۴	من اخباره	۱۰	بالا دل احوال و احوال
۱۹۶	امام علی نقی	۱۰۳	کرمانیه و خوارق عاده	۱۱	فصل فی آیات المعجزه فی شانه
۲۰۱	کرمانیه	۱۰۴	امام محمد باقر	۱۴	فصل فی الاما و شیاه و عاده فی فضل
۲۰۵	امام حسن عسکری	۱۰۹	فی مناقبه	۲۲	فصل فی علمه
۲۱۱	امام محمد باقر	۱۱۵	کرمانیه	۲۴	فصل فی خلافت
حرف الالف		۱۲۱	طایفه	۲۸	فصل فی شهادت
۳۴۳	آدم بنوری	۱۲۱	امام جعفر صادق	۲۹	فصل فی کون ائمه الصدیق اکبر
۳۴۴	ابراهیم بن محمد حلیفه	۱۲۲	امامناقبه	۳۰	فصل فی کرمانیه
۳۴۸	ابراهیم بن محمد بن ابا عبد الله	۱۲۵	من اخباره و کلمات و حدیث	۳۵	فصل فی الزمره و سیده شاهر
۳۴۹	ابراهیم بن محمد	۱۳۰	خوارق عاده	۳۶	امام حسن
۳۵۵	ابراهیم بن محمد	۱۳۶	امام موسی کاظم	۴۰	فصل در کلمات امام حسن
۳۶۲	ابراهیم بن محمد	۱۳۶	مناقبه	۴۱	سید الشهداء امام حسین
۳۶۹	ابراهیم بن محمد	۱۳۹	سخاوت و علمه	۵۰	فصل فی ملامت شهادت
۳۷۲	ابراهیم بن محمد بن عبد الله بن جلیانی	۱۵۹	کرمانیه و خوارق عاده	۵۴	من کرامات
۳۷۹	احمد بن طایفه	۱۶۳	امام علی رضا	۵۴	من اخباره و اخلاقه
۳۷۴	احمد بن طایفه	۱۶۴	امامناقبه	۶۸	ذکر زنده و عبادت
۳۹۰	احمد بن محمد بن موسی	۱۶۰	ولی عده	۶۹	فصل بایده دانست
۳۹۹	احمد بن محمد	۱۶۸	اخباره	۷۷	امام زین العابدین

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۴	چان محمد غوری	۳۶۳	امیر شاه	۳۸۴	احمد زندی
۳۶۴	مرزا جان جانان	۳۶۴	ابو البقار	۳۹۳	احمد بن حسین
۳۶۹	جعفر بن امیر المومنین علیه السلام	۳۹۸	ابوبکر ترمی	۳۹۶	احمد ترمی
۳۷۶	جعفر بن محمد ششم ادبی	۴۰۲	ابوبکر بن سالم	۳۹۴	احمد بن عبد الزواق
۳۸۴	جلال الدین بخاری	۳۸۹	ابو تراب شیرازی	۳۹۵	احمد عید روی
۳۹۸	جلال الدین تبریزی	۳۹۲	ابو الحسن شاذلی	۳۹۴	احمد شیخان
۳۹۸	جلال الدین ادبی	۳۹۸	ابو عبد الله محمد موسی	۳۹۷	احمد قری
۳۲۶	جمال الدین سمرقند	۳۵۱	ابو الفضل بن عبد القادر جیلانی	۳۹۹	احمد گیسو دراز
۴۰۲	جمال الدین محدث	حرف الباء		۳۸۳	احمد مغانی
۳۸۰	جمال لاہوری	۳۶۶	بدر الدین بخاری	۳۹۹	احمد مادی
۳۱۵	محمد دوم طمانیان	۳۵۸	بدر الدین گیلانی	۳۱۳	احمد سیوی
حرف الحاء		۳۶۴	بدر الدین لاہوری	۳۹۲	احمد بن ابی بکر
۳۳۶	حامد بن عبد الزواق	۳۶۰	بلال لاہوری	۲۵۱	اسحاق بن امام جعفر صادق
۳۳۷	حامد بن مالک پوری	۳۳۴	بہار الدین	۳۸۶	اسحاق کازرونی
۳۳۴	حسام الدین ستانی	۳۵۶	بہار الدین بن بھاوش	۲۹۷	اسعد بنی
۳۳۷	حسن بن محمد عینہ	۳۷۷	بہار الدین ادبی	۲۵۱	اسماعیل بن جعفر صادق
۳۳۷	حسن شنی	۲۸۲	برهان الدین محقق	۳۳۶	اسماعیل بن ابدال
۳۳۴	حسن شلت	۳۱۲	برهان الدین بن اسیر کلال	۳۳۳	اسماعیل ادبی
۳۵۳	حسن بن زید	۳۱۸	برهان الدین بخاری	۲۴۷	اشرف بن محمد قندی
۳۶۴	حسن شادری	حرف التاء		۳۲۶	اشرف جالگیر
۳۶۹	حسن	۳۲۵	تاج الدین شیر سوار	۳۲۸	افضل الدین حسینی
۳۶۴	حسین جہا سعید نج	حرف الجیم		۳۳۲	ازدختش

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۹۲	شیخ بن باعلو	۳۳۶	زید شمس بن امام زین العابدین	۲۵۳	حسین بن زید
۳۲۵	شیخ بن قلیح الدین شیر سوار	۳۳۱	زین العابدین	۲۵۳	حسین بن امام زین العابدین
حرف الصاد		۳۹۹	زین الدین ترمی	۳۶۲	حسین بن نور
۳۸۹	صالح کشفی	۳۸۱	زنده علی ادبی	۳۸۵	حسین مشهدی
۳۹۳	صنعت الله	حرف السعین		۳۹۶	حسین کرانی
۳۱۸	سید الدین قنار بخاری	۳۹۹	سالم کفی	۳۰۸	امیر حسینی
۳۹۵	سید الدین بن عبد الرزاق	۳۸۶	سلج الدین بن کمال الدین	۳۸۰	حسین بن عبد الله
۳۳۲	سودی علی ادبی	۳۵۵	سردار الدین دهنوری	۳۱۲	حمزه بن امیر کلال
۳۰۴	سید الدین بن کمال الدین	۳۶۵	سعد الدین صاحب حجره	۳۳۸	حمید الدین بن فضل الدین
حرف الضاد		۳۳۱	سلطان شیرازی	۳۹۰	حمید لاهوری
۳۵۲	ضیاء الدین بن عبد القادر	۳۳۹	سما الدین دهنوری	حرف الحاء	
حرف الطاء		۳۵۱	سینا الدین بن عبد القادر	۳۵۹	خیر الدین کرانی
۳۹۱	طاهر زیدی	حرف الشین		حرف الدال	
حرف العین		۴۰۱	شجاع الدین ترمی	۳۶۶	دانیال علوی جباری
۲۵۰	عباس بن ابی المونسین	۲۶۵	شرف الدین بن عبد القادر	۳۳۵	داود کرانی
۲۵۰	عبد الله بن ابی المونسین	۲۹۲	شرف جرجانی	حرف الراء	
۲۲۹	عثمان بن ابی المونسین	۳۲۶	شمس الدین طاهر	۳۵۶	رحیم الله بهاری
۲۳۸	عمر بن ابی المونسین	۳۳۶	شمس الدین بخاری	۳۳۱	رفیع الدین صفوی
۲۲۹	عون بن ابی المونسین	۳۵۲	شمس الدین غوری	حرف الزاء	
۳۶۶	عادل بن فاضل	۳۶۹	شهاب الدین ادبی	۲۳۵	زید بن الحسن العلوی
۳۳۲	عبد الاول دهنوری	۳۹۳	شیخ بن عبد الرحمن باعلو	۲۳۵	زید بن الحسن بن العلوی
۳۹۱	محمد اکیم جلالی	۳۹۲	شیخ بن عبد الله	۲۵۲	زید بن امام حسن
۳۴۰	عبد المکی				

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۰۲	عطاء الله	۲۸۲	عبدالله بن زرش آبادی	۳۵۳	عبدالحق باگیری
۳۲۲	عبد الوهاب باگیری	۳۲۹	عبدالله بن سواد الدین ادبی	۳۹۱	عبد الرحیم جیلانی
۳۵۵	عبد الوهاب بنوری	۳۵۴	عبدالله باگیری	۳۹۲	عبد الرحمن بن احمد
۳۵۵	عبد الوهاب باگیری	۳۵۹	عبدالله بن جیلانی	۳۹۴	عبد الرحمن بن قریبی
۳۵۴	عبد الوهاب بن قشادلی	۳۴۳	عبدالله بن ابی	۴۰۰	عبد الرحمن بن محبوب
۲۲۸	عبدالله بن محمد	۳۹۱	عبدالله بن علی	۳۵۲	عبد الرزاق بن عبد القادر
۳۲۱	علاء الدین	۳۹۳	عبدالله بن محمد گلی	۳۵۵	عبد الرزاق باگیری
۳۴۹	علاء الدین عطار	۳۹۳	عبدالله بن باعلوی ترمی	۳۳۱	عبد الرزاق ادبی
۲۵۵	علی بن امام جعفر صادق	۳۹۵	عبدالله بن عیدر دی	۳۳۵	عبد الرزاق ادبی آخر
۲۵۶	علی بن محمد	۳۹۵	عبدالله بن حضری	۳۸۰	عبد الرزاق بن
۲۸۰	علی بن همدانی	۳۹۶	عبدالله بن قریبی	۲۴۲	عبد القادر جیلانی قدس سره
۳۲۱	علی قوام	۳۹۶	عبدالله بن عیدر بن قریبی	۳۲۹	عبد القادر ثنائی
۳۲۵	علی عجبسی	۳۹۶	عبدالله بن قشادلی باعلوی	۳۳۱	عبد القادر بن الله
۳۴۹	علی خواص ترمذی	۳۲۸	عبدالله بن ادبی	۳۵۵	عبد القادر بن سوری
۳۹۴	علی سورتی	۳۹۶	عبدالله بن قریبی آخر	۳۵۵	عبد القادر بن باگیری
۳۱۶	عثمان بن محمد بن بخاری	۴۰۱	عبدالله بن قریبی آخر	۳۴۱	عبد القادر بن کزادی
۳۶۵	عثمان بن سعید عانی	۴۰۱	عبدالله بن باعلوی	۳۴۳	عبد القادر بن عمر
۳۶۳	علیم الله	۳۹۵	عبدالله بن سواد الدین	۲۲۴	عبدالله بن محمد بن عقیقه
۳۶۴	علیم الدین بلخی	۳۱۹	عبدالله بن سواد الدین	۲۲۸	عبدالله بن محمد بن قشادلی
۳۸۵	عزیز الدین بن	۳۶۸	عبدالمکمل ادبی	۲۲۸	عبدالله بن محمد
۳۲۲	علاء الدین طبری	۳۲۱	عبد الوهاب بن بخاری	۲۵۵	عبدالله بن امام بن ابی بکر
۲۵۶	عمر بن امام بن ابی بکر		عبد الوهاب بن عبد القادر	۲۴۰	عبدالله بن احمد بن طایب

صفحه	مضمون	صفحه	مضمون	صفحه	مضمون
۳۵۴	نعت الشاه پوری	۳۶۰	فرید بن عبدالواحد چشتی	۳۳۲	محمد اویچی
۳۵۹	نعت الشاه ہندی	۳۶۱	مسعود غازی پیراچی	۳۰۰	محمد بن عبدالقادر جیلانی
۳۶۳	نجات مجددی	۳۶۴	میرزا بہرچی	۳۰۲	محمد بن علی باعلوی
حرف الواو		۳۶۵	میران محمد اویچی	۳۰۲	محمد بن حسن العلم
۳۸۵	وجہ الدین گجراتی	۳۳۳	میر میران اویچی	۲۱۹	محمد بن علی بہرائی
حرف الہاء		حرف النون		۳۵۴	محمد بن شمس الدین غوری
۳۹۰	باشم منور آبادی	۳۱۷	ناصر الدین بن محمد دوم جہانیا	۳۷۱	محمد خوارزمی
۳۶۲	بسیۃ الشہ شہری	۳۲۲	ناصر الدین سمرقندی	۳۸۱	محمد اویچی
حرف الیاء		۳۵۳	نصیر الدین عبدالقادر جیلانی	۳۸۷	مردود چشتی
۳۲۲	یحییٰ بن زید شہید	۳۶۷	نصیر الدین چراغ دہلی	۳۳۲	موسے الجون
۳۵۱	یحییٰ بن عبدالقادر جیلانی	۳۱۲	نور الدین غزنوی	۳۳۳	موسیٰ بن حامد اویچی
۳۳۵	یحییٰ مشروانی	۳۶۱	نور محمد بن محمد امیر جیلانی	۳۳۵	مصطفیٰ بن عبدالرزاق اویچی
۳۶۴	ید اللہ	۳۷۲	نور محمد بدوانی	۳۹۶	مصطفیٰ عبدالرؤسی
۲۸۶	یوسف بن محمد چشتی	۳۹۰	نور الدین ہندی	۳۵۰	عفی الدین جلیلی
۳۲۵	یوسف شہیدی	۳۶۸	راجی سید نور	۲۹۳	معین الدین حسن بخاری چشتی
۳۸۹	یوسف کشمیری	۳۰۹	نقشبندی گجراتی	۲۲۱	معین الدین کئی
				۳۷۲	معین الدین خوارزمی

جدول غلط نامہ و اصلاح مصطفیٰ بن ابی ہریرہ رضی

صحیح	غلط	۱	۲	صحیح	غلط	۱	۲	صحیح	غلط	۱	۲
متذکر	متذکر	۸	۲۰	یتیم	یتیم	۱۳	۱۲	الشریعت	الشریعت	۱	۲
سوکند	سوکند	۹	۷	ایضا	ایضا	۸	۱۳	ہون خندہ	ہون خندہ	۲۳	۳
زیادہ	را	۱۱	۲۱	علیہ	عنہ	۱۳	۱۱	العصر	العصر	۱۸	۵
در	درور	۵	۲۲	پس	پس	۱	۱۳	موققام	موققام	۴	۶
انہ سیخی	انہ سیخی	۲۲	۱۱	قال	قابل	۹	۱۱	التقاء	التقاء	۱۰	۱۱
لابوز	لابوز	۱۳	۱۱	برز	برز	۳	۱۵	اربیعی	اربیعی	۱۲	۱۱
مذبح	مذبح	۵	۱۱	المصدق	المصدق	۵	۱۱	پایہ	پایہ	۱۸	۱۱
مشتش	مشتش	۵	۲۳	الایۃ	الایۃ	۱۰	۱۱	پسیدہ	پسیدہ	۱۶	۸
۱۱	۱۱	۹	۱۱	باللہ	باللہ	۱	۱۶	نیت	نیت	۲۳	۱۱
الحسن	الحسن	۱۶	۱۱	ایہ	ایہ	۹	۱۱	مقتدیان	مقتدیان	۳	۹
وفی اسد العلیۃ	وفی ابن	۵	۲۳	المجستہ	المجستہ	۱۳	۱۶	مزدوز	مزدوز	۵	۱۱
من ابن عیاض	جہاش	۶	۱۱	یغنی	یغنی	۱۳	۱۱	خون	خون	۲۰	۱۱
وہمسو	وہمسو	۶	۱۱	یغنیان	یغنیان	۱۳	۱۱	عسکری	عسکری	۲۰	۱۱
لسنا	لسنا	۵	۱۱	المجستہ	المجستہ	۲۱	۱۱	رایض النفرۃ	رایض النفرۃ	۶	۱۰
ربی	ابی	۱۰	۱۱	باجہ کن	باجہ کن	۱۳	۱۹	کیار	کیار	۲۳	۱۱
ناتقا	ناتقا	۱۱	۱۱	اذا خبت	اذا خبت	۱۱	۱۱	نکس	نکس	۶	۱۱
سیرین	سیرین	۱۲	۱۱	خلیفہ	خلیفہ	۹	۱۱	نکات	نکات	۵	۱۱
جبرہ	جبرہ	۱۲	۱۱	اصحابہ	اصحابہ	۱۸	۱۱	الموسم	الموسم	۵	۱۲
مغیرہ	مغیرہ	۱۶	۱۱	دارائی	دارائی	۷	۲۰	ربہم ولا خوت	ربہم ولا خوت	۶	۱۱

صیغ	غلط	پای	صیغ	غلط	پای	صیغ	غلط	پای
درین	دین	۱ ۵۲	نمشته	نمشته	۳ ۳۰	منازلت	منازلت	۱۵ ۲۲
بخشند	بخشند	۱۲ ۵۲	جیب	جیب	۴ ۳۰	رفزدک	رفزدک	۲۵ ۰
سخریت	سخریت	۸ ۵۴	بیط	بیط	۱۶ ۳۱	ویشیه	ویشیه	۲۳ ۰
نقطع	نقطع	۱۰ ۰	این سرا	این سرا	۱۵ ۰	دلم و سلم	دلم و سلم	۰ ۰
دشوار و البیوت و الزور	دشوار و البیوت و الزور	۱۹ ۰	ورد	ورد	۱۸ ۳۲	نمن	نمن	۱ ۲۵
بن و مستم آورد	آورد	۰ ۰	سلام آورد	سلام آورد	۴ ۳۵	فردا	فردا	۴ ۰
متعجب	متعجب	۱۳ ۵۴	ان سرور	آن سرور	۱۲ ۰	الصواعق	الصواعق	۱۵ ۰
تفتیش	تفتیش	۱۸ ۰	بضقة	بضقة	۲۰ ۳۵	امیر	ار	۱۴ ۰
یا بم	یا بم	۴ ۵۹	بضقة	بضقة	۴ ۳۶	استینا	استینا	۰ ۰
خاص	خاص	۱۳ ۰	حسین	حسن	۴ ۳۸	فیها	فما	۲۲ ۰
ابوک	الابوک	۳ ۶۲	من نفقة	نفقة	۱۲ ۳۹	میریت	میریت	۵ ۲۹
لبست	لبست	۸ ۶۳	جهما	جهما	۱۳ ۴۰	علیا	علی	۲۲ ۰
خیلب	خیلب	۱۰ ۰	محل	محل	۴ ۴۱	که	که	۰ ۰
لا	لدر	۱۲ ۰	الهم	الهم	۲۰ ۴۳	شاه	شاه	۸ ۲۵
الفتان	الفتان	۱۴ ۰	حاله	حاله	۴ ۴۴	شد	شد	۲۲ ۰
ناشا	فانا	۸ ۶۶	الجنة	الجنة	۱۱ ۴۸	انگاه	انگاه	۳ ۲۸
از	در	۱۲ ۰	التکلیل	التکلیل	۱ ۴۹	تزد	تزد	۱۱ ۰
معیشت	معیشت	۲۰ ۰	موسی و صاب	موسی و صاب	۳ ۰	محسب	محسب	۱۳ ۰
یقینا	یقینا	۹ ۶۴	انگاه	انگاه	۹ ۰	الامه	الامه	۲۱ ۲۹
پیشانی	پیشانی	۴ ۶۸	فینصه	فینصه	۸ ۵۰	الاکادبا	الاکادبا	۲۳ ۰
کذب	کذب	۳ ۶۹	صبر	صبر	۵ ۵۱	اونفتر	اونفتر	۰ ۰

صیح	غلط	پا	صیح	غلط	پا	صیح	غلط	پا
الذین	انزین	۲۲ ۱۳۲	راطله	براطله	۱۴ ۱۰۹	شادنامه	شادنامه	۴ ۶۹
درد	دود	۱۴ ۱۳۲	الدول	الاول	۱ ۱۰۵	منق	منق	۲۱ "
دوگوش	دودگوش	۲۰ "	لهم	الم	۹ "	بجسته	بجسته	۱۶ ۴۳
برای شتر	برای شتر	" "	الزجیر	الزجیر	۱۵ ۱۰۹	خلافت	خلافت	۲۲ ۴۶
بسیار	بسیار	۴ ۱۳۶	المداسی	المداسی	۱۶ "	مشال	مشال	۱۹ ۴۹
نقد	نقد	۱۳ "	الاسام	الاسام	۲۱ ۱۱۱	لام	لام	۲۳ "
زینم	زینم	۵ ۱۳۴	زوی المنن	زوی المنن	۱۶ ۱۲۱	من مولاه	من مولاه	" "
جاش	جاش	۲۰ ۱۳۶	الصدق	الصدق	۲۱ "	نزد جاب	نزد جاب	" "
لخمس	لخمس	۲۳ "	"	"	۲۲ "	نزد مولی	نزد مولی	" "
غافل الغفرة	غافل الغفرة	۶ ۱۳۸	الله	الله	" ۱۲۲	مقصم	مقصم	۲۲ ۴۲
	الغفرة		غیریم	غیریم	۵ ۱۲۳	اہل	اہل	۲۳ "
ابن	ابن	۲۰ ۱۵۰	لمیون	لمیون	۱۰ ۱۲۵	اکروم	اکروم	۱۴ ۴۴
ولا ازواج	ولا ازواج	۲ ۱۵۶	الجمیة	الجمیة	۱۹ "	لا لبیک	لا لبیک	۲۰ ۴۹
پیر	پیر	۱۵ ۱۵۸	برای امی	برای امی	۲۲ ۱۲۹	ایزدی	ایزدی	۵ ۹۳
غیر	غیر	۲۳ "	صیت	صیت	۱۲ ۱۳۰	چون	چون	۱۶ "
غیر	غیر	۱ ۱۵۹	میشند	میشند	۶ ۱۳۶	فرد	فرد	۹ ۹۴
چائیک	چائیک	۲۱ "	فغان بن	فغان بن	۱۴ ۱۳۲	ادین	ادین	۱ ۹۹
اک	اک	۲۳ ۱۶۰	من ان	من ان	" "	شانی	شانی	۴ "
مشابت	مشابت	۴ ۱۶۱	ذک	ذک	" "	بانیام	بانیام	۲۰ ۱۰۱
بستد	بستد	۲ ۱۶۲	وکن ذک	وکن ذک	" "	نقارت	نقارت	۸ ۱۰۲
بولایت	بولایت	۱۴ "	نقار	نقار	" "	نمیداریم	نمیداریم	۱۱ ۱۰۳

صحیح	غلط	پہلی	دوسری	صحیح	غلط	پہلی	دوسری	صحیح	غلط	پہلی	دوسری
سکشی	شکشی	۲۰	۲۰۹	بان خانہ	پانچ	۹	۱۸۵	یقین	یقین	۱۱	۱۶۵
بافتا	بافتا	۱۸	۲۱۰	مورین	مورین	۱۴	۱۸۸	غنا	غنا	۱۹	"
نفتا	نفتا	۱۹	"	قفیہ	قفیہ	۱۱	۱۹۸	سالتن	سالتن	۲۱	۱۹۸
سیجی	سیجی	۱۳	۲۱۱	فطر کند و ظہر	فطر کند و ظہر	۱۵	۱۹۱	ہائیکہ	ہائیکہ	۱۱	۱۹۹
جز	جز	۱۹	۲۱۲	اطعام	اطعام	۱۱	۱۹۲	میکرم	میکرم	۲۳	"
آر	آر	۲۲	"	فلک و طشتا	فلک و طشتا	۴	۱۹۳	شہ ثلث	شہ ثلث	۱۹	۱۶۵
عینہا	عینہا	۳	۲۱۳	امراتہ	امراتہ	۱۱	"	زواجی	زواجی	۳	۱۶۱
عظم	عظم	۱۳	۲۱۴	بار	بار	۱	۱۹۴	زنان	زنان	۱۱	"
محققا	محققا	۲۲	۲۱۵	آن درخت	آن درخت	۳	"	زہد	زہد	۲۲	"
یکسدہ	یکسدہ	۱۴	۲۱۸	تست	تست	۱۳	۱۹۵	غیر از	غیر از	۲۰	۱۶۲
فخبر	فخبر	۴	۲۱۹	چرا	چرا	۱۲	۲۰۰	برش	برش	۳	۱۶۳
مقدمہ	مقدمہ	۱۱	"	اللہ	اللہ	۱۴	"	ما یفعل فی ولاکم	ما یفعل فی ولاکم	۴	"
جملہ	جملہ	۲۰	"	برند آورند	برند آورند	۱۰	۲۰۱	ولاکم انکم	ولاکم انکم	"	"
خبر	خبر	۵	۲۲۰	بندی	بندی	۱۴	"	ارا	ارا	۱۸	"
ایہ	ایہ	۱۹	"	مال	مال	۹	۲۰۲	سلوک سریق	سلوک سریق	۱۴	۱۶۴
بستقر	بستقر	۲۱	۲۲۱	عداوتے	عداوتے	۳	"	پوسید	پوسید	۱۲	۱۶۹
سوزے	سوزی	۱۱	۲۲۵	نسبت	نسبت	۱۲	۲۰۳	رفتم و تہمتہ	رفتم و تہمتہ	۲۱	"
فہوا	فہوا	۲۳	۲۲۶	عظیم	عظیم	۵	۲۰۴	مستہ	مستہ	۵	۱۶۸
علیٰ اہل علیٰ	علیٰ اہل علیٰ	۴	۲۲۸	در	در	۱۰	"	باہیا	باہیا	۲۰	"
بایہ	بایہ	۲	۲۳۱	خود را	خود را	۱۲	"	اکون	اکون	۲۰	۱۶۹
براسے	براسے	۱	۲۳۲	بس	بس	۲۱	۲۰۸	وہ طفاکم	وہ طفاکم	۱۳	۱۸۲

صیح	غلط	پہا	صیح	غلط	پہا	صیح	غلط	پہا
نقذ	نقذ	۲۲ ۲۶۰	آمد	دند	۲۱ ۲۳۶	رضی اللہ تعالیٰ	رضی اللہ تعالیٰ	۴ ۲۳۲
صحبہ	صحبہ	۱ ۲۶۱	میگوید	میگوید	۵ ۲۳۶	چون	چون	۱۲ ۲۳۲
نقذ	نقذ	۳ ۲۶۱	لقبہ	لقبہ	۱۴ ۲۳۸	خطیب	خطیب	۱۲ ۲۳۳
ان دیار	ان دیار	۳ ۲۶۲	ابو اسامہ	ابو اسامہ	۱۹ ۲۳۸	نقب	نقب	۱۲ ۲۳۳
مرات	مرات	۳ ۲۶۳	شریت	شریت	۵ ۲۳۹	آورد	آورد	۹ ۲۳۴
اسلحہ	اسلحہ	۴ ۲۶۳	فجبار	فجبار	۱۶ ۲۳۹	واسر	واسر	۱۴ ۲۳۴
راس	راس	۶ ۲۶۳	ارزائی	ارزائی	۹ ۲۵۰	دورا	دورا	۲۲ ۲۳۵
پاسرد	پاسرد	۱۰ ۲۶۳	فرمود	فرمود	۱۱ ۲۵۰	الراحتہ	الراحتہ	۵ ۲۳۵
ریب	ریب	۱۲ ۲۶۳	ان لایین	ان لایین	۲۰ ۲۵۰	راحتہ	راحتہ	۹ ۲۳۵
لطیفہ	لطیفہ	۱ ۲۶۵	سورخ	سورخ	۵ ۲۵۱	انہزم	انہزم	۱۲ ۲۳۵
شدہ بودہ	شدہ بودہ	۴ ۲۶۵	نقل	نقل	۲۲ ۲۵۱	اذل	اذل	۱۳ ۲۳۵
شیخ	شیخ	۱۴ ۲۶۵	فرقتین	فرقتین	۱۱ ۲۵۲	اسم	اسم	۱۵ ۲۳۶
ابو بدین	ابو بدین	۱۸ ۲۶۵	ستہ	ستہ	۲ ۲۵۳	و ان غلام	و ان غلام	۱ ۲۳۶
السلح	السلح	۲۲ ۲۶۵	لقبہ	لقبہ	۴ ۲۵۳	کرد	کرد	۱۱ ۲۳۶
درہر	درہر	۲ ۲۶۶	تشدہ	تشدہ	۵ ۲۵۴	بردار	بردار	۱۳ ۲۳۶
خوش	خوش	۱۵ ۲۶۶	و خستہ	و خستہ	۱۳ ۲۵۴	معرنہ	معرنہ	۱۸ ۲۳۶
مصارف	مصارف	۲۰ ۲۶۸	وضع شدہ	وضع شدہ	۱۴ ۲۵۸	ستہ	ستہ	۱۳ ۲۳۶
ازادہ	ازادہ	۱۹ ۲۶۹	فقد	فقد	۱۳ ۲۵۹	من	من	۱۹ ۲۳۶
بنا	بنا	۱ ۲۷۰	پین	پین	۱۰ ۲۷۰	ایشان	ایشان	۲۱ ۲۳۵
یونین	یونین	۱۴ ۲۷۰	ستون	ستون	۱۰ ۲۷۰	رہنوی	رہنوی	۶ ۲۳۶
			ستون	ستون	۱۰ ۲۷۰	سیل	سیل	۱۴ ۲۳۶

صیح	غلط	ہا	صیح	غلط	ہا	صیح	غلط	ہا
نزد	نزد	۱ ۳۴	فرغت	فرغت	۴ ۲۸۵	نفاذ	نفاذ	۲۱ ۲۶۰
نار	نار	۴ ۳۵	مشاقہ	مشاقہ	۴ ۲۸۵	نقاب	نقاب	۹ ۲۶۱
نکایت	نکایت	۵ ۳۶	نشاۃ	نشاۃ	۲۱ ۲۸۵	ایم	ایم	۲۲ ۲۶۲
نیر	نیر	۶ ۳۷	مردماند	مردماند	۲۱ ۲۸۸	بیجا	بیجا	۲ ۲۶۳
نفلت	نفلت	۱۱ ۳۸	ہاست	ہاست	۱۹ ۲۸۹	ایشام	ایشام	۱۸ ۲۶۴
درہشتاد	درہشتاد	۱۸ ۳۹	زیارت	زیارت	۳۰ ۲۹۱	ودیش	ودیش	۱۹ ۲۶۵
مقابل	مقابل	۵ ۴۰	برافت	برافت	۸ ۲۹۲	بودید	بودید	۱ ۲۶۶
چاریت	چاریت	۴ ۴۱	پرست	پرست		آنجناب	آنجناب	۱۵ ۲۶۷
پاسی	پاسی	۲۳ ۴۲	المدققین	المدققین	۱ ۲۹۳	را	را	
کثر الرمز	کثر الرمز	۱۸ ۴۳	زبودکان	زبودکان	۳ ۲۹۴	وزین	وزین	۱۴ ۲۶۸
کردہ	کردہ	۱۸ ۴۴	کودے	کودے	۱۳ ۲۹۵	غائب	غائب	۱۲ ۲۶۹
ہست	ہست	۸ ۴۵	میگوید	میگوید	۲ ۲۹۶	ویرا	ویرا	۱۵ ۲۷۰
باباے	باباے	۲۲ ۴۶	تہورا	تہورا	۲ ۲۹۷	ولامام	ولامام	۲۱ ۲۷۱
فرزد	فرزد	۲۰ ۴۷	ڈکڑاچ	ڈکڑاچ	۴ ۲۹۸	مخص	مخص	۲۳ ۲۷۲
منلفہ	منلفہ	۱۹ ۴۸	فرشتہ	فرشتہ		القیاسے	القیاسے	۲ ۲۷۳
حاصنہ	حاصنہ	۲۲ ۴۹	عاجل التہب	عاجل التہب	۱۱ ۲۹۹	اسنیہ	اسنیہ	۳ ۲۷۴
بلخ	بلخ	۲ ۳۰۰	امش	امش	۱۲ ۳۰۱	خرینہ	خرینہ	۶ ۲۷۵
قبول	قبول	۳ ۳۰۱	تحف	تحف	۱۲ ۳۰۲	دیراشانی	دیراشانی	۱۰ ۲۷۶
رنت پور	رنت پور	۱۰ ۳۰۲	شیخ	شیخ	۲۲ ۳۰۳	تادیر اورند	تادیر اورند	۲۱ ۲۷۷
دوست	دوست	۱۶ ۳۰۳	نیر	نیر	۳۰ ۳۰۴	ترسید	ترسید	۱ ۲۷۸
درجہ اللہ	درجہ اللہ	۶ ۳۰۴	بیت الحن	بیت الحن	۱۱ ۳۰۵	مینر	مینر	۶ ۲۷۹

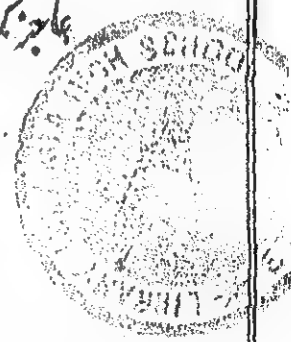
صحیح	غلط	پہلا	صحیح	غلط	پہلا	صحیح	غلط	پہلا
اجراد	اجزاد	۱۶ ۳۸۱	قل	قل	۱۹ ۳۳۸	معمورہ	معمورہ	۱۲ ۳۲۸
برآورد	برادر	۵ ۳۸۲	پسر	پسر	۲۰ "	دیار	دریاد	۱۳ "
اولاد	اولاد	۱۱ ۳۸۳	مدرس	مدرس	۱ ۳۵۰	وہاب وجود	وہاب وجود	۱۱ ۳۳۵
نفاہت	نفاہت	۶ ۳۸۶	نیز	نیز	۳ ۳۵۲	تبرک	تبرک	۱۳ ۳۳۱
محمد غوث	محمد غوث	۱۳ ۳۸۷	بہاگیری	بہاگیری	۱۳ "	ایمہ آتنا عشر	والیہ	۱۸ ۳۳۲
گرا دسرا	گرا دسرا	۲۳ ۳۸۸	الغافین	الغافین	۶ ۳۵۴	آشی عشر	آشی عشر	"
ہسان	ہسان	۶ ۳۸۹	تاسع	تاسع	۴ ۳۵۶	اشارت	اشارت	۲ ۳۳۶
جا	جا	"	ابوالکمال	ابوالکمال	۸ ۳۵۷	سالورہ	سالورہ	۱۱ ۳۳۷
مانوزہ	مانوزہ	۱۰ ۳۹۰	خود	خود	۱۸ ۳۵۹	تردد	تردد	۲ ۳۳۹
زائرنگاہ	زائرنگاہ	۲ ۳۹۳	جاگیر	جاگیر	۱۳ ۳۹۰	درپیش	درپیش	۳ "
شیخ	شیخ	۲ "	شش الدین	شش الدین	۱۲ ۳۹۳	بیبیکہ	بیبیکہ	۹ ۳۴۲
ستائہ	ستائہ	۳ ۳۹۵	بیران	بیران	۲۱ ۳۹۴	رسالہ	رسالہ	۱۲ ۳۴۴
الفر	الفر	۱۷ ۳۹۷	مہیب	مہیب	۷ ۳۹۷	شرخی	شرخی	۱۵ "
والد	والد	۲۳ ۳۹۸	آوردہ	آوردہ	۲۳ "	نیز	نیز	۸ ۳۴۵
لشد	لشد	۳ ۳۹۹	ہمان	ہمان	۷ ۳۷۱	مشائخ	مشائخ	۲۱ "
بھارت	بھارت	۱۲ "	باقالیم	باقالیم	۲۳ ۳۷۲	رتبہ	رتبہ	۲۳ ۳۷۳
اعیدہ	اعیدہ	۲۰ "	قادی	قادی	۶ ۳۷۳	پیر	پیر	"
منورہ	منورہ	"	بربارت	بربارت	۱۵ "	سنی	سنی	۱۳ ۳۷۴
چل دسہ	چل دسہ	۷ ۳۷۵	ہا	ہا	۴ ۳۷۶	ہمت	ہمت	۲۲ ۳۷۵
بقصد	بقصد	"	پیران	پیران	۱۱ ۳۷۷	بازید	بازید	۱ ۳۷۶
ایسیم	ایسیم	۱۹ ۳۷۸	توانان	توانان	۲۰ ۳۸۰	عجیبہ	عجیبہ	۲ ۳۷۷

نایاب	خط	صحیح	نایاب	خط	صحیح	نایاب	خط	صحیح
۲۳	سے	یکے	۲۳	انکان	انکان	۱۳	نیا رند	بیا رند
"	"	خبر	۲۴	فقید	فقیرا	۱۴	حقت	شست
۱۳	کالتہ	کالتہ	"	یا	"	۲	مردہ	مردہ شدہ
۵	پنجہ	مچپہ	۱۴	بہانی	بہانے	"	شد	"

استنار

حق تصنیف این کتاب نایاب محفوظ است کسی بدون اجازت من یا وراثت من قصد
طبعش نفرماید و از نقصان و جرم عدول حکمی سرکار احترام نماید و هر قدر نسخ مذکور را مملوک
بود از گترین من مقام قصبه بویار ضلع بردوان طلب کند و هر کتابیکہ برخاتمہ او مهر مؤلف
ثبت نباشد مال مسروق تصور نماید و قطعاً از خریداریش احترام و اجتناب کند

المشتق
عاجز گترین سید صدرالدین احمد البوہاری البردوانی



اشتهار

بفضل و عنایت بیغایت پروردگار این وصفه ما و دیگر
 حدیقه تجرید و بیجا نیست کتاب نفیس نصاب رواج این
 من از بار القلمی تقنین تراجم و احوال بکشت این
 ال اظهار جناب سول خمار و اخبار صد فواید اولیای کبار
 و شیخ نعم الله العزیز الفخار الیف عاجز نیامد بارگاه حدیقه صدر الدین
 احمد العلوی الموسوی مخفی القادر و سواد فی البیرواتی تصنیف و تالیف
 عاجز و مطبع احمدی واقع کانچو طبع در کتبش و حق تعالی
 محفوظ است کسی بدون اجازت من یا دارا نام قصد طبع نماید
 تاوان خستران حد و گمی سرکار احتراز نمایند و قدس سره بوره
 مطلوب بود و اکثرین متمقام قصد بیو ضلع بر روان طلب نمایند
 و هر کتابیکه بر خاتم او قلم نه جناب ثبت نباشد مال مسروق
 بدانند و قطعاً از خریداریش احتراز و بر پنهان نمایند قطع

المشترک
 عاجز کترین سید صدر الدین احمد البیروازی
 البیروازی

THE GREAT BRITISH
LIBRARY
100, Brook Green, W. 7, London, W. 7, England

